[illegible] لی غلام و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا گفت مریم چگونه باشد مرا پسری و حال آنکه نسوده است مرا آدمی

و نه ام زناکار قال کذلک قال ربک هو علی هین و لنجعله آیة للناس و رحمة منا و کان امرا

مقضیا گفت جبرئیل ای مریم چنین است که تو گفتی گفت پروردگار تو که دادن ولد بی پدر بر من

آسان است و ما نکو داریم آن را علامتی برای مردمان و دیگر داریم او را بخشش از ما از برای

آنانکه بگروند و هست آفریدن او بی پدر کاری حکم کرده شده [illegible]

در میان مریم و جبرئیل واقع شد مریم رضا داده خاموش گشت پس [illegible]

و در گریبان او [illegible] دمید و آن باد بجوف وی در آمد فحملته فانتبذت به

مکانا قصیا [illegible] پس [illegible] آن حمل و منزوی شد در جایی که دور بود از

اهلیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که در همان جیب مریم را [illegible]

دمید و در همان ساعت [illegible] در رحم او بحد کمال رسید [illegible] بچه [illegible] شد [illegible]

[illegible] آن بچه گرانی حمل بار را بر زمین [illegible]

و آن حال [illegible] مریم [illegible] که از حال [illegible]

[illegible] میرود [illegible] بگیرید [illegible]

فاجاءها المخاض الی جذع النخلة [illegible]

[illegible] آمد [illegible] خرما [illegible]

[illegible] مانده [illegible]

[illegible] برگ [illegible] خرما [illegible]

[illegible]

[illegible]

کرد حضرت ... و در کفالهٔ زکریا بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهر نکرده ام ... فناديها

آن حال الحکیم وجه چاره بسازم چون جبرئیل این سخن را از وی بشنید و جزع و فزع او را مشاهده [illegible]

من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا پس آواز داد او مریم را از زیر قدم او که اندوهگین مباش

تمنای مرگ مکن بدرستی که گردانید آفریدگار تو در زیر قدم تو جوی آبی که از آن جا ها می ... بدان

[illegible] مرسوب که در پایین پای مریم نهری که آب آن منقطع شده بود و خشک گشته

[illegible] جاری کردانید از اثر پای جبرئیل علیه السلام مرسوب ... پا بر زمین زد

چشمه آب جاری شد و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا و جنبان ... بسوی خود

تنه خرمای خشک شده را تا بیفتد از وی بر تو خرمای تر از طراوت چیده ... و فرق ... نکو

از خرمای تر و بیاشام از آب و بشوی ... چشم خود را و خاطر خود را خوش دار ... آورده اند که چون

مریم ... و هزی الیک ... گفت بار خدایا پیش از این که ... بودم ...

من ... اکنون که ... مخاض گرفتارم ...

[illegible] این چه حکمت ... خطاب رسید که پیش از این ... بودی ... توجه ...

[illegible] آورده ... القصه حتی ... ملائکه ... تا ... آمد و چون عیسی

[illegible] از ... و بنشستند در آن ... و نزار ... مریم نهادند

... ای مریم ... که امروز روزه ... فاما ترین من البشر احدا فقولی انی نذرت

للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا پس اگر ... از آدمیان کسی که از تو ...

... بدرستی که من نذر کرده ام برای خداوند روزه ...

... نزد ... کلام بود ...

[illegible]

که ای مادر من بنده خدایم و رسول او از قوم خود اندیشه مکن و در صرف زبان مرا بایشان واگذار ...

که پس آورد مریم عیسی را بقوم خود در آن حالت که برداشته بود او را ... خویشان آن گروه ... قالوا

... نسبت چه او از خاندان نبوت و طهارت بود آبا و امهات او ...

و صلاحیت معروف و بصفت عصمت و عفت مشهور بود چون این حال را از وی دیدند ... اندوهگین

و اندوهناک گشتند قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا گفتند ای مریم بدرستی که آمدی با چیزی ...

کرده میان اهل بیت تو مانند این نبود یا اخت هارون ما کان ابوک امرأ سوء و ما کانت امک بغیا

ای خواهر هارون نبود پدر تو مرد بد و نبود مادر تو زناکار گویند هارون برادر مادری مریم بود ... صلاحیت

... مشهور ... روایت ابن عباس و قتاده و کعب و غیره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هارون

مردی صالح بود در بنی اسرائیل که به پرهیزکاری مشهور بود و هر که صلاحیتی داشتی او را بهارون نسبت کردندی

مروی است که چون فوت شد چهل هزار کس ... جنازه او کردند فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان

فی المهد صبیا پس مریم اشاره نمود بعیسی که با او سخن گویید گفتند چگونه سخن گوییم با آنکه در ...

که مانند گهواره است در حالتی که کودک ... ایشان ... در ... مریم در آمد ...

بامر خدا ... ایشان ... روی ... قوم کرد و ... قال انی عبد الله گفت ای قوم

بدرستی که من بنده خدایم ... آتانی ... در ... گفت ...

... همه ... آتانی الکتاب و جعلنی

نبیا و جعلنی مبارکا این ما کنت ... ای ... که مراد ...

و کردانید ... ساخت خدای مرا با برکت و با نفع ...

روایت ابن عباس و اکثر مفسرین آنست که در همان حالت که متولد شد

... آورده که عیسی ع در هر جا که می بود بیماران ...

... استغفار ... القصه چون ... بلوغ ...

که خدا را پسر است و بگوئید لا اله الا الله عیسی روح الله چون بنی اسرائیل را این دعوت کرد گفتند ما ملت
موسی علیه السلام داریم و بقول این کودک پدر [illegible] و محکم او [illegible] عیسی از غایت دلتنگی از شهر بیرون
آمد قومی گازران دید که جامه‌ها با آفتاب افکنده بودند عیسی نزد ایشان رفت گفت ای جامه‌ها را پاکیزه
کرده اید چرا تنهای خود را پاکیزه نکنید گفتند بچه چیز فرمود بگوئید لا اله الا الله عیسی روح الله [illegible] یکبار
بعیسی ایمان آوردند و جامه‌ها را بصاحبان داده همراه عیسی رفتند بقومی رسیدند که بر لب دریا ماهی
صید میکردند عیسی گفت میخواهید که کاری کنید که روزی از این پاکیزه تر خورید و بهتر گفتند چه
گفت بگوئید که لا اله الا الله عیسی روح الله ایشان نیز با حضرت ایمان آوردند و از جمله حواریان عیسی شدند
دوازده کس گازران بودند و هفت نفر صیادان که مجموع نوزده تن باشند پس عیسی با ایشان در شهر [illegible]
و قوم را دعوت میکرد گفتند معجزه تو چیست فرمود چه خواهید تا از حق تعالی درخواهم پس از گل صورت مرغی
ساخت و باد در آن دمید و آن مرغ زنده شد باذن حق تعالی آن جماعت رفتند و نابینایی را
آوردند گفتند اگر تو پیغمبری این نابینا را [illegible] جبرئیل آمد و گفت ای عیسی ما دم ترا شفای
بیماران کردانیدیم عیسی دم درود دمید بینا شد باذن الله تعالی پس مردی را آوردند که سر تا پای
او پیس بود گفتند این علت را بهتر کن عیسی دم درود دمید آن علت از روی پاک گشت پس مرده‌ای
پس مرده بیاوردند آن را نیز زنده کرد [illegible] پس بعضی از بنی اسرائیل گفتند که این نیست
الا جادویی ظاهر و روشن قوله تعالی فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین پس جمعی ایمان آوردند
و صحبت [illegible] و این مرتبه عظیم که [illegible] جامه [illegible]
[illegible] زن و فرزند [illegible] که در غم ایشان باشد و هر جا که [illegible]
[illegible] ند که ای عیسی ما بتو ایمان آورده ایم و معجزه دیده ایم ما را آرزوی آن است
[illegible] ستد با نعمتهای بهشت تا بخوریم قوله تعالی اذ قال الحواریون [illegible]
[illegible] تنزل علینا مائدة من السماء [illegible]

گر ای عیسی [illegible] پروردگار تو آنکه فرو فرستد بر ما خوانی از آسمان این کلام [illegible]
قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین گفت عیسی [illegible] که بترسید از خدای [illegible] این سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] ما [illegible] ماده [illegible]
طعامی [illegible] آن مائده آرام گیرد دلهای ما و یقین بیفزاید [illegible] آن مائده [illegible]
[illegible] چون طلب مائده کردند عیسی [illegible] روزه [illegible] از خدای مائده
چون [illegible] عیسی روی توجه بقبله دعا آورده قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل
علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین
گفت عیسی ابن مریم که ای بار خدایا [illegible] خوانی از آسمان که باشد ما را
عیدی [illegible] و آخر ما را [illegible] و نشانی باشد آن مائده علامتی
[illegible] قال الله
انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین [illegible]
عیسی [illegible] که من فرو فرستاده ام این خوان [illegible]
[illegible] بر شما [illegible] که من عذاب کنم او را عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب [illegible] از عالمیان
[illegible] علیه السلام [illegible] آن [illegible] برای [illegible]
از اول تا آخر [illegible] از آن باقی [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] در میان آن نهاده [illegible] چون [illegible] آن سفره
[illegible] آمد عیسی [illegible] گفت خداوندا [illegible]
[illegible]

و به دوالی آن انواع سبزیها غیر از گندنا و هیچ کرده بر آن خوان نهاده بود بر سر یکی زیتون بود و بر دوم

و بر سیم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید بود و در حدیث آمده که این خوان از آسمان فرود می آمد و وی آنکه

بود و نشست آن با آسمان و بقدرت حق تعالی آنچه بر آن بود می افزود شمعون که خلیفه عیسی بود برخوان گفت

یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود از هیچکدام این طعام نیست بلکه حق تعالی بقدرت

خود ایجاد آن کرده پس فرمود بخورید و شکر گذاری کنید تا نعمت زیاده شود و هزار و سیصد تن از آن خوردند

و از آن هیچ کم نشد و هر فقیری که از آن طعام خورد توانگر گشت و هر بیماری که تناول نمود شفا یافت تا آنکه

تمام کران و لنگان و کوران و لنگان شفا یافتند گویند که توانگران چون دیدند که درویشان با بیماران

در خوان طعام میخوردند دست کشیدند و گفتند ما با درویشان در یکجا طعام نخوریم پس روز دیگر خوان و درویشان آمدند

در خوردن آن توانگر گشتند و بیماران شفا یافتند و خوان با آسمان رفت ایشان از آن اندوه چنان شدند

که در یک شب موی بر سر ایشان سفید گشت روز دیگر که خوان آمد خوردن آن مشکل شد پس آن مائده

با آسمان رفت و روز دیگر چاشت باز آمد و همچنین تا چهل روز پس وحی آمد که این مائده را بفقرا و

بیماران مخصوص کن توانگران از این مضطرب گشته در مائده شک آوردند و آن را بر جادوئی حمل کردند و سیصد و سی

تن از آنجماعت که شک آوردند مسخ گشتند بصورت خوک و بعد از سه روز همه بجهنم واصل شدند

مسخ شدند مروی است که یهودان بعد از مشاهده این آیات ظاهره و معجزات بینات [illegible]

و جحود ورزیدند و قصد قتل وی نمودند و اجتماع کردند در مشورت که در قتل وی و اولیای او

حیله بدست آوردند و شبی در خانه محبوس کردند و قبل از آن حواریون را رخصت کرده بود

که باطراف عالم متفرق شوند و چون یهودان او را محبوس کردند همه شب تا صباح پاس [illegible]

و علی الصباح مجتمع شده مهتر خود را که یهودا نام داشت و گویند بزرگ ایشان یهودا

اما عیسی دانستند که ططیانوس او را نام بود دیده در خانه فرستادند تا عیسی را [illegible]

بنمود و حق تعالی شبیه عیسی از زنان و فرزندان مردانه همچنین خویش و پیوند هر چیز که هست نپذیرد است ترا

باید که جمله میسر و مهیا شد پس چون یهودا با آن جماعت در آمد عیسی را ندید حق تعالی صورت یهودا را مثل صورت

عیسی گردانید و چون بیرون آمد خواست که بگوید عیسی در اینجا نیست او را بکشتند و گویند هر چند فریاد کرد

که من عیسی نیستم نشنیدند پس از دارش در آویختند و او را تیرباران کردند اهل تواریخ آورده‌اند که آن

شب که عیسی را باسمان بردند بیست و یکم رمضان بود که شب قدر است و امیرالمؤمنین علیه السلام در این شب رحلت

فرموده که در شبی من رحلت میکنم که قبض روح یوشع بن نون شد و عیسی باسمان عروج کرد القصه

حق تعالی میفرماید که یهودان مکر کردند در قتل عیسی و خدای مکر ایشان را بدیشان رسانید باینکه عیسی را

باسمان و صورت او را بر یهودا انداخت تا که او را بجای عیسی بکشتند قوله تعالی و مکروا و مکر الله والله

خیر الماکرین و مکر کردند و خدای مکر بدیشان رسانید و خدای بهترین مکر کنندگان است از ابن عباس روایت است

که حق تعالی روح عیسی را قبض نمود و بعد از آن او را زنده کرده باسمان برده و در حدیث مجازی وارد شده که را

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که زود باشد پسر مریم از آسمان نزول کند و امام شما از شما باشد

تا از امت بعضی دیگر و در خبر است که عیسی بنی اسرائیل را خبر داد که بعد از او دین موسی منسوخ شود و

همه احکام انجیل منسوخ شود و مژده میدهم شما را برسولی که بعد از من بیاید و نام وی احمد و محمود و محمد

و طاهر و مطهر و بشیر و نذیر و یس و طه و مزمل و مدثر باشد و او را پیغمبری باشد که وصی و خلیفه او بود

و نام وی حجة الله و ولی الله و اسد الله و امیرالمؤمنین علی و از صلب آنحضرت یازده امام دیگر ظاهر شود

و چون آن پیغمبر ظاهر گردد قرآن کتاب او باشد و دین و آیین و شریعت او ناسخ ادیان و شرایع باشد

و هیچ کلام خدا را اهل زور که از بر تواند کرد مگر امت او چون یهودان این شنیدند بر ایشان شاق

آمد و گفتند هیچ پیغمبری با دین موسی منسوخ نگردد این گویی که تو میخواهی که دین موسی را برطرف کنی و ملع

ظهور دین و آیین پیغمبر دیگر مسید؟ پس بر او قصد کردند و چون احوال و اخبار مختلفه در قصص انبیا

مرسلین بسیار است تقریر و بیان تمامی آن با این مختصر به مضمون خیر الکلام ما قل و دل [illegible]

در رشته تحریر کشیده امید که در نظر همگنان پسندیده آید و قلم عفو بر ناپسندیده آن کشیده و از دعای
خیر ادراک سایه یا خود در اضافه ارند تا شاید باعث تخفیف عذاب این ضعیف گردیده از همت الناس
مومنان رستگاری از درکات نیران یافته بروضه جنان بخدمت انبیا مشرف شود آمین یا رب العالمین
و الحمد لله … و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **مناجات** ای قدرت قلم یک برات … ز ما بحق احمد …
چشمه خضر از تو دمی یافته روح مسیحا از تو دمی یافته … تو مانند کس و مانی بکس هیچ نمانند و تو مانی و بس
مایده روح رسانی بتن فایده بخش نهی و امر … آنکه خلیفت حسنش تو بی …
از ملک … آید خطاب کیست … گردش افلاک … ز ما دم … ور سر این خاک …
شربتم از مشرب توفیق ساز بسوزه ام از مطبخ تحقیق ساز **فصل دوازدهم** در قصص بعضی از پیغمبران دیگر بطریق
اجمال **قصه ادریس** ادریس علیه السلام … نام او اخنوخ بود و چون بسیار درس دادی او را ادریس گفتندی
و علوم نجوم از آثار او است و روزی عزرائیل بزیارت او آمد بصورت آدمی و ادریس او را نشناخت در پیش
ادریس گوسفندی در صحرا میکرد و گفت ای ادریس بیا تا این گوسفند را بکشیم ادریس گفت گوسفند از
دیگریست حلال نیست … عزرائیل … ادریس … ادریس گفت …
بر قبض ارواح بنی آدم … گفت من عزرائیلم … آمده ام یا بقبض روح
گفت بزیارت آمده ام ادریس گفت آرزوی آن دارم که مرا قبض روح کنی و از حق تعالی درخواست
مرا زنده کرد … فرمان آمد که … جان او بر … و حق تعالی او را زنده
کرد … ادریس گفت مرا آرزوست که آسمانها ببینم و صراط و دوزخ را ببینم حق تعالی فرمود که …
عزرائیل او را بآسمان برد تا آسمانها را سیر کرد و آنگاه از پل صراط بگذرانید و بهر دوزخ …
گفت آرزوی … بهشت دارم عزرائیل گفت چون بهشت میروی بیرون نخواهی آمد ادریس گفت …
که بیرون می آیم چون از دوزخ گذشته ببهشت رسید … خود را …
کند … بیرون آمد بعد از آن گفت ای عزرائیل ردای خود را فراموش کرده ام رخصت ده تا بروم

و بردارم چون داخل بهشت شد گفت حق تعالی فرموده که بندگان مرا … از دوزخ
بگذرانم … بهشت رسانم این همه … کی بیرون آیم از بهشت حق تعالی فرمود که او را
میگوید و او مقام خود یافته و قولی دیگر آنست که از بهشت بیرون آمده بر در بهشت بعبادت مشغول است
و روایتی دیگر آنست که با طوفان … القصه چون ادریس آنجا ماند فرزندان او در فراق وی
میگریستند ابلیس لعین آمده … گفت اگر خواهید که شما را تسکین حاصل شود صورتی بسازید
از چوب یا سنگ بر شبیه پدر پس صورتی ساختند … پس و هر روز … گردیدی
مرتبه مرتبه بت پرستی آغاز نهادند و دنیا چندان آبادان بود که هیچ جایی او خراب نبود و هیچ بیابان
نبود هشت و چهار صد سال بر این بگذشت بعد از آن هود در میان ایشان به پیغمبری فرستاده شد **قصه هود علیه السلام**
هود پسر عبد الله بن رباح بن جلوس بن عاد بن عوص بن سام بن نوح است و قبیله عاد مردمی بلند بالا
بودند و مردم بلند بالای ایشان صد … بود و میانه بالا … گز و کوتاه … گز و از ایشان در آن
زمان … قبیله عظیمتر نبود و مال بسیار … و عمر دراز و هفتصد سال در میان ایشان
کسی نمرد … که مرگ … پرستش بت … میکردند … چون هود به دعوت
قوم عادیان مبعوث شد قوله تعالی و الی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره یعنی
فرستادیم بسوی عادیان برادر نسبی ایشان را یعنی خویش ایشان را که آن هود بود گفت ای گروه من
بپرستید خدا را نیست شما را هیچ معبودی بجز او آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای که شما را آفریده است
و شما را روزی میدهد ایشان جواب دادند قالوا یا هود ما جئتنا ببینة و ما نحن بتارکی آلهتنا
عن قولک و ما نحن لک بمؤمنین گفتند ای هود نیاورده ما را گواهی و ما ترک نمیکنیم خدایان خود را
بقول تو و نیستیم ما که ایمان آوریم تو ما را از عذاب میترسانی و اگر راست میگویی عذابی که وعده میدهی
بسیار که ما را از آن هیچ اندیشه نیست هود دعا کرد و قحط در میان ایشان پدید آمد از هر قبیله
که هر قبیله هفتصد هزار کس بودند هفتصد تن ایمان آوردند و باقی بر کفر خود مصر بودند …

کرد بار خدایا ایشان ایمان نمی آرند ندا رسید که ای هود تو با قوم خود که ایمان آورده اند از میان ایشان بیرون
رو پس هود آن معتقدان را با خود برداشته بر کوهی برآورد و آنجا جا بماندند و بازپسیان قوم آمده گفت
ای قوم از خدای بترسید و بوی ایمان آورید اگر نه حق تعالی شما را باد هلاک خواهد نمود ایشان همه بجانب
وادی آمدند و پای خود را بزمین فرو بردند تا زانوها و گفتند کجاست بادی که ما را هلاک سازد در حال
که هیچ بادی ما را نتواند جنبانید مردمیست که حق تعالی در زیر زمین عظیم بادی فرمود که آن را ریح العقیم خوانند
امر فرمود به میکائیل تا مقدار سوزنی آن را رها کرد آن باد از زیر زمین عظیم زمینها را در هم درید و بر روی زمین
آمد قوم هود پاها را تا زانو بزمین فرو برده دست در گردن یکدیگر آوردند اول باد خنک خنک بر ایشان می آمد
ایشان گفتند ای هود خدای تو بادی از برای ما فرستاده که خنک است هود گفت صبر کنید که قول خدای
من دروغ نیست پس آن باد مرتبه مرتبه قوی شد و ایشان را در ربود و هفت شبانه روز در کوه [illegible] ایشان را
بر یکدیگر میزد و تواتر سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما پس [illegible] سنگ [illegible] استخوانهای ایشان آرد شد
در هم شکستند و هر سنگ و کلوخی که در [illegible] بر ایشان آمده در زیر آن پنهان شدند و مدت یکسال
در زیر آنها [illegible] از ایشان بر داشته نشد و ناله ایشان می آمد پس بعد از آن هود چهار صد سال تمام
و خلایق بسیار از آن جماعت مومنان [illegible] شدند و بعد از هود [illegible] ابلیس لعین [illegible]
نادیده [illegible] در صحرا سنگی عظیم پیدا دید و بر بالای آن تختی بسازید و او را خدمت کنید تا شما را
شفیع باشد بخدای تعالی ایشان بکوه رفته سنگی عظیم بیاوردند و در آن وادی نهادند و پایه های
نقره بر آن ترتیب نمودند و بر بالای آن تخته از نقره بساختند و تمثال ابلیس لعین [illegible] از نقره ساختند
و بر بالای آن گنبدی بساختند [illegible] که بلندی آن [illegible] قربانها کردند و سجده
آن بت قیام نمودند حق تعالی [illegible] را امر کرد چنانکه همه مردمان میدیدند و آواز او می شنیدند آن گنبد
[illegible] را خرد کرده بزیر آورده آن بت را با آن تخت برداشت و به آسمان برد قوم متحیر شدند و [illegible]
[illegible] ماندند و بیمار شدند [illegible] صالح پیغمبر علیه السلام آمد قصه صالح علیه السلام صالح بن [illegible] بن ثمود بن عاد

بن ارم بن سام بن نوح میرسد چون قوم را دعوت کرد و فرمود حق تعالی والی ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله
مالکم من اله غیره و فرستادیم بقوم ثمود برادر نسبی ایشانرا یعنی صالح را گفت ای گروه من بپرستید
خدا را او خدایست شما را معبودی که سزاوار پرستش باشد مگر او [illegible] قوم ثمود [illegible]
[illegible] در حال و توانائی بی تکذیب صالح نمودند گفتند ما را آیتی تمامی که بدان استدلال کنیم برسالت تو
صالح فرمود که چه مطلب دارید ایشان اشاره بسنگی کردند گفتند ای صالح برای ما شتری از این سنگ بیرون
آر ماده شتر بختی بسیار [illegible] آبستن صالح فرمود اگر خدای من این نوع معجزه بدعای من
بشما نماید بوحدانیت او اقرار و اعتراف میکنید و آن شتر را نخواهید کشت و اگر بکشید بعذاب خدای
گرفتار گردید گفتند آری [illegible] غلاظ شداد خوردند حق تعالی خطاب کرد که ای صالح
دعا کن تا ما شتری که ایشان میخواهند از این سنگ بیرون آریم که چهار هزار سال که آن شتر
در این سنگ خلق کرده ایم صالح دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشته دعا فرمود فی الحال آن
سنگ شکافته شد و ناقه بیرون آمد بآن طریق که ایشان طلبیده بودند و در حال [illegible]
[illegible] شد آن گروه دست انکار از آستین استکبار بیرون آورده ایمان [illegible] و آن شتر
میان [illegible] ایشان میچرید و آب چشمه ایشان را همه یک روز خوردی و مقدار آن [illegible]
[illegible] دیگر و آن چشمه نگشتی صالح بعد از این معجزه فرمود که ای قوم قد جاءتکم بینة من ربکم
[illegible] لکم آیة یعنی که آمد شما را معجزه روشن از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او
[illegible] این شتر خداست که محض قدرت خود از سنگ بیرون آورده برای شما [illegible]
آیت و دلیلی بر [illegible] پیغمبری من فذروها تأکل فی ارض الله ولا تمسوها بسوء فیأخذکم
[illegible] پس بگذارید این ناقه را تا بچرد در زمین خدای و مرسانید بوی بدی و بد [illegible]
[illegible] شما را عذابی درد ناک [illegible] آزاری رسانید [illegible] آن شتر [illegible]
[illegible] میدادند [illegible] و زر و سیم و جامه از آن بهم رسانیدندی تا بمرتبه که صاحب مالی

و مثال و نعمت شده بود که مجلس را کاسه‌ها زرین بود و همه ظرفهای زر و سیم داشتند چهار صد سال عمر او
گذرانیده بودند و ثمود جمعیت نافرمانی پیش گرفتند و سرکشی میکردند تا آنکه در صدد آن شدند که شتر را
بکشند صالح هر چند نصیحت کرد و ایشان را از عذاب حق تعالی ترسانید فایده نداد و در وادی حجر
افتاده بودند جاهلان ایشان بر عبادت اصنام میکردند و کشتن ناقه را بر خود قرار دادند
و عتوا عن امر ربهم پس پی کردند ناقه را و کشته شد و سرکشی نمودند از فرمان پروردگار خود و باعث
قدار بن سالف ابن جندع شد چنانکه در کتب از کعب الاحبار مروی است که سبب کشتن ناقه صالح آن
شد که پادشاه ثمود زنی بود ملکا نام چون جمعی به صالح ایمان آوردند و آن زن را کار بر او دشوار شد وی
در غضب شد و زنی را که نام او قطامه بود و معشوقه قدار بن سالف و زنی دیگر که نام او قبال بود
مجموع مصدع ابن [illegible] طلبید گفت تا با قدار و مصدع مجلس شراب آراستند و [illegible] شراب خوردن ایشان را
نمود و ترغیب نمایید و چون قصد مباشرت کنند بگویید تا ناقه را بکشند این صورت قرار یافته و گفتند چنین
پس [illegible] قدار و مصدع را از قتل ناقه واداشتند اول قدار تیری انداخت و هر دو ساق ناقه را
[illegible] مصدع از عقب در آمده تیغ برکشید و [illegible] پی کرد ناقه بیفتاد و آوازی بلند کرد بچه او
مادر شنید و دریافت که او را کشته اند بر بالای کوه بر آمده سه بار بانگ کرد کوه شکافته شد
صالح گفت ای قوم حرمت خدا را فرو گذاشتید اکنون منتظر عذاب شوید ایشان بطریق استهزا گفتند
این عذاب کی نازل شود گفت عنقریب میرسد ایشان ناقه را روز چهارشنبه کشته بودند
وعده عذاب سه روز دیگر است و علامت این است که فردا پنجشنبه است رویهای شما
سرخ و شنبه سیاه پس از میان قوم بیرون رفت ایشان چون پنجشنبه از خواب بیدار شدند
خود را زرد یافتند دانستند که صالح راست گفته [illegible] شدند و هر چند طلب صالح [illegible]
بدست آورده نتوانستند یافت [illegible] روز جمعه شد رویهای خود را سرخ دیدند یقین شد ایشان را و روز
شنبه روی خود را چون قیر سیاه دیدند پس با هم نشسته کفن بر خود کردند و حنوط بر خود مالیدند

ایشان صبر میکنند بود و از مقاتل نقل است که هر یک را [illegible] آمد [illegible] رنگ روی ایشان روز اول زرد بود
و دوم سرخ و سیم سیاه و روز چهارم شکافته شد [illegible] با آسمان منکر رسید تا عذاب خدای از کجا آمد
با ایشان فرود آید چون روز یکشنبه رسید آوازی از آسمان بر آمد که هر که در دنیا بود بشنید و زمین
از هول آن بلرزید و دلهای ثمود از هیبت سطوت آن پاره شد پس همه یکبار بر جای بمردند و از عقب آن
صاعقه از آسمان فرود آمد و همه را بسوخت مروی است که صالح بعد از هلاک ثمود به مکه آمده عبادت میکرد
تا متوفی شد و در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده عذاب بود جبابره ثمود در خانه‌های
خود ساکن شده قبر با کنده منتظر عذاب میبودند و چون روز چهارم آفتاب طالع شد عذاب بر در منازل
خود بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل بر صورت اصلی خود پا بر زمین و سر بر آسمان
و پرهای خود گسترده از مشرق تا مغرب با پرهای زرد و بالهای سبز و دندانهای سفید و براق
و پیشانی نورانی و رخساری برافروخته و موی سر و روی سرخ برنگ مرجان ظاهر شده افق را پوشیده
ثمود آن حال مشاهده کرده در مقبرهای خود در آمدند جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله همه یکبار بمردند
و زلزله در خانه‌های ایشان افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد و در وسیط آورده [illegible]
که از قوم ثمود بود در مشرق [illegible] که او را ابو رغال گفتند حضرت رسالت
فرمود که ابو رغال پدر قبیله ثقیف است و آنان که بصالح ایمان آورده بودند

قصه لوط ع

لوط بن هاران بن تارخ بن ناحور که برادر زاده ابراهیم خلیل بود و چون ابراهیم مبعوث شده بود هجرت
و برا پیغمبری داده باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود و اعظم آن پنج شهرها سدوم بود
[illegible] فرمود خلق را دعوت میکرد و [illegible] خیرات امر میفرمود
[illegible] مروی است که ایشان خداوند نخله و درختان [illegible] بودند و غریبان از نواحی [illegible]
طلب فواکه میکردند و [illegible] جماعت از این حیثیت در رنج بودند [illegible] بصورت امردی [illegible]
کرد [illegible] که از شر جابر رهید با ایشان لواطه کنید و طریق آن را با ایشان تعلیم داد [illegible]

تا همه با این امر مواظبت نمودند و در خبر دیگر آمده که شیطان لعین بصورت امردی آمد و شب در خانه مهمان شد
و شب همه شب جمال بدید و میزبان را بپرسید میزبان با کف چراغ در خواب نمی‌رفت وی گفت مرا پدر است که بی من بخواب نرود
میخواهم تا مرا در خواب برد آن مرد چون در رنج بود او را بر سینه خود خوابانید آن لعین وی را بوسه کرد تا او را
در کار گرفت چون لذت یافت آن شب دیگر با او صحبت داشت چون صبح شد مردم نفر برکردند و با این
این امر شنیعه شایع شد آسمان و زمین و عرش الهی بجهة این امر قبیح بجدا بنالیدند و چون لواطه را
شهرت داد و تعلیم زنان کرد تا بجایی که مردان بمردان افتادند و زنان [illegible] تا آنکه رسید بدانجا که ایشان را آنچه
رسید و آن چنانست که حق تعالی در کلام خود بیان میفرماید که ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری
و بدرستی که آمدند فرستادگان ما از ملائکه بسوی ابراهیم بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط
و آن فرشته یا دوازده یا هشت یا سه بودند که آن جبرئیل بود و میکائیل و اسرافیل بر صورت
جوانان ساده روی صاحب جمال گویند جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل به بشارت ولد
ابراهیم و میکائیل بجهة حفظ لوط و اهل وی القصه چون نزد خلیل آمدند قالوا سلاما قال سلام فما لبث
ان [illegible] گفتند سلام بر تو باد و سلام کردنی گفت ابراهیم که جواب بر سلامت بر شما
[illegible] آورد گوساله بریان کرده پس پیش خوان ایشان نهاد و ایشان را بطعام خوردن اشارت کرد
ایشان دست بطعام دراز نکردند و در خبر وارد است که در وقتی که ملائکه نزد ابراهیم آمدند بصورت
زیبا که هیچ کس مانند آنها ندیده بود با مویی خوش و خوبی دلکش و گفتند یا خلیل الله مهمان خواهی
فرمود چرا نخواهم ایشان را پیش گرفته در مهمانخانه بنشاندند و ساره را گفت امروز مرا مهمانان عزیز
آمده اند که [illegible] بهتر خود از ایشان نیکوروی و نیکو موی و خوش سخن تر ندیدم برای ایشان
طعامی بساز گفت درین وقت طعامی نیست و گوشت هم در خانه نیست اما مرا گوساله ایست که او را
میپرورم و با من [illegible] احسان بسیار و مهره در گردن او کرده از غایت دوستی که با او داشتم آنحضرت
[illegible] بریان نموده نزد ایشان آورد ایشان دست بآن نکشیدند از این که ترس

در دل ابراهیم افتاد چه در آن زمان [illegible] از طعام او تناول نکردی و ترسندگان در
قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط [illegible] ای ابراهیم مترس بدرستی که ما فرستادگانیم فرستاده شده
بسوی گروه لوط و مژده که بجهة فرزند با ابراهیم دادند و مکالمه ایشان قبل ازین سمت ذکر یافت پس
ملائکه ابراهیم را وداع کرده روی بموتفکات نهادند و آن پنج شهرستان بود و در هر یکی صد هزار مرد
شمشیرزن بودند و سپاهی و باقی مردمان علی هذا القیاس چون نزدیک سدوم رسیدند که یکی از آن
شهرها بود و لوط در آنجا متوطن بود دیدند که لوط در زمین خود زراعت میکرد و پیش وی رفتند و سلام کردند
و گفتند ما مهمان توایم قوله تعالی ولما جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ذرعا و آن هنگام که آمدند
فرستادگان بلوط اندوهگین شد و تنگدل گشت بجهة ایشان و در معنی سیء است و تنگی شبیه کنایه است
از بسیاری قبض خاطر و آن اندوه وی نه بجهة آمدن ایشان بود بلکه از بدی و بی باکی قوم آنجا بود
وقال هذا یوم عصیب و گفت این روز سختست بر من آورده اند که حق تعالی بملائکه گفته بود که تا لوط چهار بار
بر بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید پس لوط با ایشان گفت شما را رسیده است خبر اهل
این شهر و کار بد ایشان گفتند که کار ایشان چیست لوط را شرم آمده گفت گواهی میدهم که این قوم
بدترین عالمند جبرئیل میکائیل را اشارت کرد که اینک یک گواهی داده پس لوط با ایشان روی بشهر نهادند
چون به دروازه رسیدند همان سخن گفت و چون بشهر درآمد باز همان را اعاده فرمود و چون بخانه درآمد
دیگربار اعاده کرد و چهار گواهی تمام کرد بعضی مهمانان لوط را دیدند خبر بدیگران رسانیدند و گویند
لوط ایشان را از راهی بشهر درآورد که کسی ایشان را ندید مگر مردمان سرای وی زن لوط ایشان را
بالای بام برآمده مردمان را خبر کرد که در سرای لوط مهمانان آمده اند که هیچ کس مانند جمال ایشان
ندیده مردم بهوای نفس شیطانی روی بخانه لوط نهادند و از هر سو میدویدند و میگفتند ای لوط
مهمانان خود را از سرای بیرون کن و بدست ما سپار لوط گفت ای قوم از خدای بترسید و دختران
مرا بخواهید که ایشان از برای شما پاکیزه ترند و گرد مهمانان من مگردید و مراد او آنکه [illegible] ایشان

بگویند و گفتند ما را با دختران تو حقی نیست و تو میدانی آنچه ما میخواهیم [illegible] بود و از عقب در ایشان را
ایشان قبول ننموده دیوار خانه را بشکافتند و بدرون خانه در آمدند لوط بجانب مهمانان مضطرب شده اندوهناک
گشت ملائکه چون او را بدان جزع و اضطراب دیدند گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار توییم
و بجهت عذاب ایشان نازل شده‌ایم دل قوی دار که ایشان ضرر و ایذا بجانب تو نتوانند رسانید و قدم از
میان ایشان بیرون نه و ایشان را با ما گذار قوله تعالی فاسر باهلک بقطع من اللیل ولا یلتفت منکم احد
الا امراتک انه مصیبها ما اصابهم پس ببر اهل خود را پاره از شب و باید که بازپس ننگرد از شما هیچ
مگر زن خود را که همراه مبر بدرستی که رسنده است او را آنچه رسد بایشان یعنی او نیز چون باقی
کفار هلاک خواهد شد لوط با اهل خود از شهر بیرون آمد و با ایشان گفت که بازپس منگرید تا عذاب [illegible] رسد
و از غایت دلتنگی گفت که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل گفت ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب
بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار است جبرئیل گفت
آیا نیست صبح نزدیک یعنی صبح نزدیک است پس چون نزدیک صبح شد جبرئیل پر با فرو در آورد در زیر شهرهای ایشان
کرده برداشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس ایشان و آواز سگان بشنیدند و سرنگون کرد چنانچه
قوله تعالی فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیها حجارة من سجیل منضود مسومة عند ربک
وما هی من الظالمین ببعید پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان گردانیدیم زبر آن شهرها را زیر آن
یعنی سرنگون ساختیم و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن سنگی از گل سخت شده و باهم
پخته برهم نهاده یعنی پی در پی فرود آینده در حالتی که نشان کرده شده بود و بر هر سنگی نوشته بود
یا نام هر کس که بر آن باران میبارید بر آن نوشته بود از نزد پروردگار تو و نیست آن عذاب سنگ از ستمکاران
دور و قولی آنست که سنگ بر جمعی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند یکی [illegible] آمده بود [illegible]
از آنجا [illegible] بنا داد حرم [illegible] تا چهل روز سنگی که بنام مرد او بود در هوا معلق بماند [illegible] از حرم بیرون رفت
بر سر وی آمده هلاک شد هر که بر رسول خدا [illegible] سنگی بقصاص [illegible] منافقی

و از جهل کمتر
گو را شد و حضرت صادق [illegible] از [illegible] آنکه لوط [illegible] از قوم لوط [illegible] بودند
چند بین [illegible] هزار کس هلاک شدند [illegible] آنکه [illegible] و نفی [illegible] کرده بودند ابو نصر گفته که از امام محمد باقر
پرسیدم که زنان ایشان بچه کار [illegible] مردان [illegible] شده فرمود چنانکه مردان [illegible] زنان [illegible] بزنان
[illegible] شدند و در روایتی آمده که ابراهیم خلیل از ملائکه رخصت گرفته همراه رفت که عذاب قوم لوط را ملاحظه
نماید چون نزدیک رسیدند ببالای کوهی قرار گرفته بنظاره مشغول شد چون آن شهرستان سرنگون شد از هیبت
آن ابراهیم بیهوش گشت جبرئیل بیامد و پر خود را بر روی او مالید تا بهوش باز آمد جبرئیل گفت ای ابراهیم
من نگفتم که طاقت دیدن عذاب ایشان نداری پرسید یا جبرئیل اهل این شهرستانها کجا رفتند فرمود بدوزخ
رسیدند **قصه حزقیل [illegible]** آورده‌اند که بعد از یوشع بن نون کالوت بن یوقنا پیغمبری آمد و بنی اسرائیل را
[illegible] و بنی اسرائیل عبادت [illegible] کالوت [illegible] پیغمبری در میان
بنی اسرائیل [illegible] ماند که ایشان را [illegible] آغاز معصیت کردند حق تعالی
ایشان را ببلای طاعون گرفتار ساخت هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل جدا شدند و برفتند بشهری دیگر
رسیدند گفتند [illegible] اینجا منزل کنیم [illegible] و داخل شویم تا از طاعون برهیم حق تعالی [illegible]
[illegible] در آن شب جان آن هفتاد هزار کس [illegible] و ایشان با جمع چهارپایان بمردند [illegible]
[illegible] از بنی اسرائیل [illegible] و سوی ایشان [illegible] گفتند که [illegible] ایم و شهری [illegible]
[illegible] و سنگ [illegible] کوه بود
[illegible] آمده
[illegible] خدا را
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گفت ای قوم معجزه مرا دیدید ایمان آورید تا این عذاب از شما بر خیزد گفتند از شومی تو ما را این عذاب رسید
پس او را بگرفتند و بکشتند و در بعضی گفته اند صالح در سلخ [illegible] بگلو او انگشتند لا [illegible] و [illegible] را انگشتند
کر عاشق صادق کرشتن [illegible] مردار بود هر آنچه او را بکشتند پس ماری از دریا بر آمد و آن گروه را همه
خورد جمع کرده و دودی از آن چاه بر آمد و همه بدان دود هلاک شدند و در اکثر تفاسیر آمده که قوم ثمود
و بئر معطلة و قصر مشید این چاه و در بیابان کوهی است بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه است و در لباب
گفته که بنا کننده آن قصر عاد بن شداد است که او را منذر گویند و در اشهر روایات آمده که چون قوم ثمود
هلاک شدند صالح با چهار هزار کس بیابان یمن آمده و بعضی از منازل آن ولایت مقیم شد و حاضر
و آن منزل را حضرموت نام نهادند یعنی جایی که در آنجا موت بر صالح عم حاضر شد و در آنجا حوضی
و آنجا بلده ساختند و بر سر آن چاه قرار گرفته و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی
آغاز کردند و از دین پدران برگشتند حنظلة بن صفوان را که پیغمبری بدیشان آمده بود در بازار بکشتند
بجواری [illegible] تمام و حق تعالی بجهة این ایشان را مستاصل ساخت و چاه ایشان معطل و قصر ایشان خالی ماند
و یک کس از ایشان نماند که از آن آب کشد و قصر مشید و در تفسیر آمده که پادشاهی کافر بود که بر
مسلمانان غضب کرده خواست که او را بکشد و در زیر یک تخت با چهار هزار کس از اهل اسلام در کوه حضرموت که هوای
خوش داشت منزل ساخته و هر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید
[illegible] چاه ایشان را [illegible] کرد چون بکندند آبی در غایت لطافت و شیرینی بیرون آمد ایشان آن چاه را
گشاده ساختند و از پایین تا بالا بخشتهای زر و نقره بر آوردند و بپرستش پروردگار مشغول شدند بعد از
مدتی شیطان بصورت نبی پیر بر آمده زنا [illegible] و لواطت [illegible] بر آنکه در وقت غایب شده ان به هیران بسخن مشغول
شدند و دیگر بار [illegible] و هر [illegible] گشت و [illegible] از وقت دوری از زنان بلوطی بهایم [illegible] داشت
و چون این عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظلة بن صفوان را بدیشان به پیغمبری فرستاد
هر دو نگرویدند آب چاه ایشان بزمین فرو رفت و بعد از آن [illegible] آن پیغمبر دعا فرمود و آب باز آمد [illegible]

از چوب آبنوس و بندهای زرین بر زدند بعد از آن بعبادت و معصیت مشغول شدند و خمر خوردن و لهو و لعب آغاز کردند
روزی شیطان آمده از ایشان پرسید که شما که را میپرستید گفتند خدا را گفت خدا را می بینید گفتند نمی
خدا را نمی بینیم گفتند بما گفت فردا بامداد جامهای نیکو در پوشید و بوی خوش با خود دارید و بصحرا
بیرون روید تا خدا را چون [illegible] ببینید روز دیگر ابلیس در صحرا تختی نهاد از آهن و فولاد و از سنگ [illegible] جواهر
یکی را تخت ساخت و بتی بر مثال جانوری بر آن تخت نهاد و پس آن گروه آمدند آن ملعون شیاطین را فرمود
تا آن تخت را بر هوا معلق بداشتند قوم چون آن بدیدند همه یکبار سجده کردند و بحق تعالی عاصی شدند الخ همه
بت پرست شدند و در هر کوچه و محله بتخانه ساختند بعد از آن حق تعالی حنظله را پیغمبری داده بدیشان فرستاد
تا ایشان را دعوت کند حنظله آمده گفت ای بنی آدم اصل ادب بت پرستی باز ایستید و حق تعالی را عبادت کنید
که این راه شما بر باطل است گفتند ما خدا را دیدیم و [illegible] یک از ما خدا [illegible] حنظله هر چند نصیحت نمود
سودی نداد و فرمود که حق تعالی شما را عذاب میکند شما عذاب او را طاقت ندارید قبول نکردند و در میان
ایشان بود نام او طیفور بن طیبانوس او را دوازده هزار غلام بود و گنجها و ملک بسیار داشت [illegible] قوم
را گفت بروید و حنظله را طلب کنید تا [illegible] طلبیدند نیافتند [illegible] حنظله آمده فریاد کرد که
فردا شما را عذاب خواهد رسید و همه بمرگ مفاجاه خواهید مرد و ایشان همگی را فراموش کرده بودند چون
صباح برخاستند بعضی را لقمه در دهن و برخی ناتمام جان میدادند تا خلقی بسیار بمردند پس [illegible]
آمده گفتند مرگ مفاجاه بما آمده و او را کوشکی عظیم بود که در آن دوازده برج ساخته بود و دوازده
هزار غلام ایستاده بودند با سلاحهای تمام گفت هر کدام که بیاید با وی حرب کنید و چون قبل از آن
بود که عذاب نازل میشود فرموده بود تا گنبدی از آهن و فولاد و از زر بر آورده بودند و [illegible]
نهاده و در آن قوت طعام بسیار و شمع بیشمار جا کرده و در آن گنبد برفت و در آنرا محکم نمود گفت کی
با من چه تواند کرد پس در میان گنبد شخصی دید با هیبت ایستاده از وی بترسید و پرسید که کیستی گفت ملک الموت
پس جان او را با ده هزار غلام قبض فرمود و آب از آن جاها ایستاده خشک گشت [illegible]

باره آغاز ناله وزاری کردند و تکذیب او نمودند حق تعالی آن پیغمبر را خبر داد که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز
و هفت ساعت عذاب ایشان خواهیم فرستاد ایشان قصری بنا کردند بخشتهای زر و نقره و یاقوت
و جواهر مرصع کرده بودند و در غایت استحکام ساختند و چون وعده عذاب رسید در آن قصر رفته درها
بستند جبرئیل فرود آمده ایشان را با قصر بزمین فرو برد اکنون چاه ایشان پیداست و دود سیاه متعفن
از آنجا بیرون می آید و در آن نواحی نادر هلاک شده کان بحث شوند **قصه یونس علی نبینا و علیه السلام**
مجمل این قصه بروایات صحیحه متواتره آنست که حق تعالی یونس بن متی را با اهل نینوی فرستاده مدتی ایشان را
دعوت کرد ایشان ابا نموده ایمان نیاوردند یونس شکایت ایشان را بخدای کرد گفت الهی قوم مرا تکذیب
می کنند حق تعالی فرمود که ای یونس قوم خود را خبر ده که اگر امروز تا سه روز دیگر ایمان نیارند عذاب فرود آید
یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد و قوله تعالی و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
یعنی یاد کن یونس را چون برفت خشمناک از ابن عباس مرویست که یونس و قوم او در زمین فلسطین بودند
پادشاهی بجانب ایشان آمد نه سبط و نیم بنی اسرائیل را غارت برد و دو سبط و نیم باقی ماند حق تعالی
وحی کرد بشعیای پیغمبر که نزد یک حزقیا برو و بگو که او پادشاه بنی اسرائیل بود یکی از پیغمبران را بفرستد تا با آنجا رفته
اسیران را باز ستاند چون شعیا نزد حزقیا آمد و احوال را عرض کرد گفت شعیا و طاعت کیست که این کار از او
آید و در مملکت او پنج پیغمبر بودند مردمان گفتند شایسته این کار یونس است پادشاه یونس را گفت چون از
بنی اسرائیل برادر و بجانب روی یونس گفت آیا حق تعالی ترا تعیین کرده یا حکمی مطلق فرموده گفت حکم مطلقست
یونس گفت دیگری را بفرست پادشاه گفت البته ترا می باید رفت یونس از روی خشم از میان ایشان
بیرون رفت اصح قول آنست فظن ان لن نقدر علیه پس گمان برد که تنگ نکنیم کار او را مفسرانه از
در عیون الرضا از امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده اند که ظن بمعنی یقین است
و قدر بمعنی تنگی روزی پس معنی آنست که یونس یقین میدانست که ما روزی بدو خواهیم رسانید و برو
تنگ نخواهیم کرد هر جا که رود و این که بعضی مفسران برین حمل نموده اند که یونس گمان برد که ما قادر نیستیم

بر خدا و او عاجز بر گرفتن او نیستیم غلطست کلامیست باطل و فاسد چه آن مستلزم ظن سیئ است بخدا و موجب کفر انبیا
نعوذ بالله من هذه الاقوال الفاسدة نقلست که چون یونس از میان قوم بیرون آمد بکنار دریا رسید
و در کشتی نشست دریا بموج درآمد و نزدیک بآن رسید که زورق غرق شود اهل کشتی گفتند که در میان ما
بنده گریخته یا مردی عاصی است و عادت آن روزگار آن بود که در چنین حالتی قرعه میزدند بنام هر کس که
بر می آمد بدریا می انداختند یونس گفت منم آن بنده گریخته مرا بدریا اندازید گفتند معاذ الله تو سیمای
صالحان داری باری قرعه این کار بکنیم پس قرعه زدند بنام یونس برآمد و تا سه مرتبه این واقع شد یونس
برخاسته بکنار کشتی آمد تا خود را بدریا اندازد ماهی پیدا شد و دهن بکشاد گفتند مناسبت که او را طعمه ماهی
گردانیم پس وی را بکنار دیگر بردند آن ماهی از آنجا گذشته با آن موضع آمد و دهن باز کرد حاصل که بهر طرف که
میرفت ماهی می آمد و دهن میگشاد پس یونس سر توکل بر کشید و زبان حالش باین مضمون مترنم بود که **رباعی**
با تو بهجور و بی تو بهجور فتاده ام صبرم بیاب و باصبوری فتاده ام از دست وصل خویش رها کم کرده ام نزدیک جان شده ام که دور افتاده ام
و خود را در دریا انداخت فی الفور ماهی او را فرو برد حق تعالی بآن ماهی الهام داد که این بنده را طعمه تو نکردم
بلکه بجهت امتحان چند روزی شکم ترا زندان او ساختیم باید که پوست او نخراشی و چون ماهی در قعر دریا رفت
پس ماهی دیگر پیدا شد و آن ماهی را فرو برد تا سه ماهی یکدیگر را فرو بردند و در اکثر تفاسیر مذکور است که
یونس چهل روز در شکم ماهی ماند و هفت روز و سه روز نیز گفته اند و حق تعالی شکم ماهی را چون آینه گردانیده بود
تا جمیع عجایب دریا را میدید پس آن ماهی یونس را در هفت دریا بگردانید و چون بقعر دریا رسید آواز
تسبیح حیوانات دریا بشنید یونس در تسبیح موافقت ایشان نمود و قوله تعالی فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین پس ندا کرد در تاریکیها یعنی در میان تاریکیهای شکم ماهی و دریا و شب
که هیچ معبودی نیست بحق سزاوار عبادت مگر تو تنزیه میکنیم ترا بدرستی که من بودم از ستمکاران بر نفس خود
بجهت ترک اولی که آن توقف بود در میان قوم تا اذن تو و چه صادر شود از تو ... آنحضرت ... شدم
فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین پس اجابت کردیم دعای یونس را و رهانیدیم او را

از غم دریا و زندان شکم ماهی و همچنانکه یونس را از غم نجات دادیم نجات میدهیم مومنان را کاهی باهلاک
در درگاه ما دعا کنند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ اندوهناکی این دعا نکند مگر که حق تعالی غم او را
بفرح مبدل گرداند القصه چون بوقت رسیدیم که زمان موعود عذاب بود در رسید حق تعالی با مالک دوزخ خطاب فرمود
که مقدار شعیری از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد سموم دوزخ بصورت ابر
سیاه پیدا شد و غلیظ و شراره آتش گرد شهر نینوی فرو گرفت چون قوم یونس بامداد علامات عذاب را
بدیدند ترسان و هراسان گشته روی بپادشاه خود نهادند و چاره از او طلب کردند او مردی عاقل بود
فرمود که یونس را طلب کنید هر چند که طلب کردند نیافتند پادشاه گفت اگر یونس رفت خدای او که ما را بدعوت او
میکرد [illegible] هست و دانا و شنوا است طلب مرا و الحمد آن بود که بوی ایمان آوریم تا شاید عذاب از ما رفع
شود اکنون که رفته است میباید تا جمله بصحرا رویم و بدرگاه حق تعالی توجه نموده عجز و شکستگی پیش آریم
تا شاید بر ما رحم کند پس سر و پای برهنه پلاسی در پوشیده و رعایا و لشکری نیز بهمان صورت روی
بصحرا نهادند و مرد و زن و خورد و بزرگ خویش و قربا در گرفتند و کودکان را از مادران جدا نمودند
و نیتها خالص کرده آه و از برآوردند که بار خدایا ایمان آوردیم بآنچه یونس علیه السلام آورد و از اول
تا دهم محرم بر این جمله میگریستند و در این چهل روز افغان و ناله و زاری [illegible]
و در مناجات بیچارگی خود عرض مینمودند و بزبان حال مضمون این مقال ادا میکردند بیت
چاره ما ساز که بی یاوریم * گر تو برانی بکه رو آوریم * ما همه از همه آزرده * جز تو نداریم نوازنده
پیش تو گر بی سر و پا آمدیم * هم بامید تو خدا آمدیم * پادشاه روی بر خاک نهاده میگفت بار خدایا
ما تو را ایستیم تا یونس علیه السلام را در رفع این عذاب و دفع این عقاب وسیله خود سازیم اکنون او غایب گشته
از میان قوم بیرون رفته ما بدرگاه تو آمده ایم و خود را بتو سپرده ایم و تصدیق تمام بوحدانیت
تو نموده ایم خدایا برحمت واسعه خود و بکمال ذات و بعزت جاه و منزلت یونس علیه السلام که این عذاب را
از ما بردار قومی میگفتند خدایا یونس میگفت که خدای من میفرماید که بنده گناهکار را بخرید و آزاد کنید.

ما بندگان تو ایم ما را بکرم خود از آزادان گردان و گروهی دیگر میگفتند که خداوندا یونس ما را خبر داده بود که تو که
خداوندی ما را فرموده که بیچارگان و درماندگان را دستگیری کنید بیچاره و درمانده شده ایم بفضل و کرم
خود ما را دستگیر و بعضی بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس از قول تو میفرمود که هر که بر شما ستم کند
از او در گذرید خدایا ما بجان بسیار بر خود ستم کرده ایم از سر گناه ما در گذر و عفو فرمای و برخی دیگر بشکوه
ادا میکردند که خدایا یونس ما میگفت که پروردگار [illegible] فرموده که سایلان را رد مکنید و محروم مسازید
ما سایلان بی بضاعت بدرگاه تو آمده ایم ما را رد مکن و محروم مساز پس صدق نیت ایشان را بران داشت
که هیچکه [illegible] آنچه کردند تا مرتبه که مردی سنگی را از مال غیر برداشته بود و بر در خانه خود بنهاده
بر کنده و بصاحبش رسانید هر جا در میان ایشان بود از بقیه علمای آن قوم گفت چون همه ایمان آورده اید
این کلمات بر زبان رانید که یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا محیی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب
از شما رفع شود این کلمات را باخلاص خواندند عذاب برحمت مبدل شد و هر گاه دعایی که تمام عمر خود را صرف کفر
کرده باشند باین کلمات مستجاب شود پس بلا شبهه اگر بنده مومن این نام را از سر صدق بخواند حاجات دینی
و دنیوی او باجابت مقرون گردد القصه چهل روز که مدت موعود بود عاشورا از مناجات ایشان ظهور نموده
[illegible] قاضی الحاجات [illegible] شد و ظلمات سحاب عذاب منقطع گشت [illegible] بر ایشان [illegible] شد
القصه چون یونس علیه السلام چهل روز در شکم ماهی بماند و کلمه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بر زبان راند
حق تعالی امر کرد ماهی تا بکنار دریا آمد و یونس را از دهن بکنار دریا انداخت چنانکه حق تعالی فرموده فنبذناه بالعراء و هو سقیم
پس [illegible] از درخت و گیاه و کوه و حال آنکه او بیمار بود یعنی پوست او چون پوست
مرغ شده بود و انبتنا علیه شجرة من یقطین و رویانیدیم بر بالای سر او درختی از کدو تا برگهای آن
خود را سایه کرد و خود را از حرارت آفتاب نگاه میداشت و در بعضی از تفاسیر آمده که حکمت در درخت کدو آنست
که مگس گرد او نمیگردد و از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله چونست که کدو را بسیار دوست میداری
فرمود از آنجهت که درخت برادرم یونس است [illegible] چون یونس از شکم ماهی بیرون آمد [illegible]

و میل از یده خوش شاخ از کوهی الهام کرد تا می آمد و پستان در دهن او می نهاد تا وقتی که پوست وی محکم گشت و قوت

بحالت خود آمد روزی بصحرا رفته بود چون باز آمد درخت کدو خشک شده بود و اندوهگین شد خطاب رسید که

ای یونس برای درخت کدو که خشک گشته اندوهگین میشوی و برای صد هزار نفس که هلاک میشدند اندوهگین

نمیشدی اگر من هزار کس گناهکار را بیامرزم دوست دارم که یکی را عقوبت فرمایم برو نزد قوم که عذاب از ایشان

رفع کردم و در آرزوی دیدار تو اند و از هر طرف از تو نشان میجویند یونس متوجه ایشان شد قوله تعالی و ارسلناه

الی مائة الف او یزیدون و فرستادیم دیگر بار رسول بسوی صد هزار کس یا بیشتر که صد و بیست هزار بودند و بقولی

صد و سی هزار و بروایتی صد و هفتاد هزار القصه چون خبر آمدن یونس بشهر نینوی رسید ملک با جمع کثیر

باستقبال یونس بیرون آمدند قوله فآمنوا فمتعناهم الی حین پس ایمان آوردند و بگرویدند و انابت نمودند

برسالت یونس پس برخورداری دادیم ایشان را از منافع و لذات و اعمار و اموال تا هنگام انقضای اجل و در خبر

آمده که هیچ گروهی چون عذاب بر ایشان نازل شد نجات نیافتند الا قوم یونس والله اعلم بحقایق الامور

قصه اصحاب ایکه ایکه بیشه بوده نزدیک مدین و در آن اشجار و انهار بسیار بوده حق تعالی در باب

ایشان میفرماید از احوال ایشان محمد صلعم را خبر میدهد که کذب اصحاب الایکة المرسلین یعنی تکذیب نمودند

یاران ایکه پیغمبران را [illegible] نسبت ایشان با اصحاب [illegible] مشغول گشته کار عاجل اختیار کرده بودند

شعیب بر جهت نصیحت ایشان مبعوث شد و قبول نمیکردند قوله تعالی اذ قال لهم شعیب الا تتقون یا کسانی چون

گفت مر ایشان را شعیب که ای قوم آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بر ستمکاری آورید انی لکم رسول امین

که من شما را فرستاده ام با امانت که جز صلاح حال و هدایت بر تبلیغ رسالت نمی بینم و آنچه میگویم

در آن [illegible] فاتقوا الله و اطیعون پس بترسید از خدای و از بت پرستی باز ایستید و فرمان بردم را در امر و نهی

و وعده و وعید و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین و نمیخواهم از شما بر نصیحت و تبلیغ

رسالت هیچ مزدی که مزد من نیست مگر بر آفریننده عالمیان پس شعیب ایشان را بر لغو و اوامر

و لا تکونوا من المخسرین تمام [illegible] بیمانه بدهید و از کاهندگان و کم دهندگان مباشید [illegible]

١٣

و زیان رسانندگان بحقوق مردمان و زنوا بالقسطاس المستقیم و بسنجید بمیزان راست و عدل و لا تبخسوا الناس

اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین و کم مکنید مردمان را چیزهای ایشان از حقوق ایشان و عامت

تباهی مجوئید در زمین اینکه در حالتی که قصد فساد دارید و اتقوا الذی خلقکم و الجبلة الاولین

و حذر کنید از عقوبت آنکس که بقدرت کامله خود بیافرید شما را و گروه پیشینان را القصه قبول او ننمودند و گفتند

که تو جادو میکنی و تو آدمی مثل ما بیش نیستی تو بر ما فضیلت نداری معلوم شد که دروغ گویی اگر راست میگویی ای

بگو تا پاره از آسمان بر سر ما افکند و ما را از این هلاک گرداند شعیب گفت پروردگار من عالم است باعمال شما

می بیند و میداند و در وقت مقتضی عذاب بر شما نازل خواهد کرد آورده اند که چون قوم شعیب دراکت و

استکبار افزودند حق تعالی هفت شبانه روز آفتاب گرم و حرارتی در نهایت شدت بر ایشان گماشت تا نمایند

که آب چشمهای ایشان بجوش آمد و در خانهای ایشان نوعی حرارت غالب شده که پیتان نیست و رویی نهان

و هر یک پای در خشی نهادند و از تاب آفتاب بیطاقت شدند که ناگاه ابری سیاه دور هوا پدید آمد

از آن و زیدن گرفت اصحاب ایکه خوشحال شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در سایه این ابر

آسایش کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر جمع گشتند آتش از آن ابر فرود آمده همه را بسوخت قوله تعالی

فکذبوه فاخذهم عذاب یوم الظلة پس تکذیب نمودند شعیب را پس فرا گرفت ایشان را عذاب روز ظله و ظله در

سایبانست و آن ابر سیاه بود بشکل سایبانی بر بالای سر ایشان و گویند عذاب ظله آن بود که هفت شبانه

روز حق تعالی گرما را بر ایشان بگماشت تا نفس ایشان را بگرفت پس در ولایت ایشان کوهی بود مانند

جای خود برخواستی چون سایه بر هوا افتاد و در زیر آن هوایی خوش و آب خنک پدید آمد یکی از آنها

رفت سایه دید بازگشت و دیگران را خبر داد [illegible] آب و میوه های آبدار و درختان پر میوه زمانی آسایش کردند و خوردند

و چند انگه توانستند برگرفته بخانه آمد اهل بیت و دوستان خود را خبر داد ایشان [illegible] برفتند و فوجی از آن

بر دوشته [illegible] تمام اهل دهها بیرون رفتند [illegible] احتیاجی از آن دهها بیرون آمدند و در پای آن

کوه جمع شدند تا هیچکس در آن ولایت نماند الا که در زیر آن کوه پناه آورد چون آن کوه بر سر ایشان فرود آمد

و همه را هلاک کرد و از قتاده و غیره منقولست که حق تعالی شعیب را بدو گروه فرستاد یکی اهل مدین و یکی اصحاب ایکه و این
نصیحت نپذیرفتند و هلاک شدند و اصحاب ایکه بعذاب ظلّه **قصهٔ اصحاب رس** و این گروه در طغیان بحدی نهایت
رسیده بودند و گویند رس چاهیست در یمامه یا در آذربایجان یا در انطاکیه که صاحب یس حبیب نجار را در آن
افکندند و گویند قریه بوده از ولایت یمن و اصحاب آن از بقایای قوم ثمود بودند پیغمبری بر ایشان
مبعوث شد او را کشتند و در بعضی تفاسیر مذکورست که بعد از قتل او را در چاه افکندند و ایشان
که شجرهٔ صنوبر می‌پرستیدند چنانکه از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منقولست که آنحضرت فرموده که ایشان
گروهی بودند که درخت صنوبر می‌پرستیدند و آن درخت را شاه درختان میگفتند و آنرا یافث بن نوح
کشته بود بر کنار چشمه که آنرا روشناب میگفتند و حق تعالی آن چشمه را بعد از طوفان برای نوح پیدا کرده بود
و ایشانرا اصحاب رس از آن خوانند که پیغمبر خود را در زیر زمین کردند و ایشان قبل از سلیمان بودند
و دوازده درخت در حوالی چشمه بود و بر کنار هر یکی شهری آباد داشت و از آن شهر بود و اهل آن شهرها بسیار
بیشتر بودند و نهرها در حوالی آن بود و همه آبادان و بزرگترین شهرها اسفندیاباد بود که مسکن ملک ایشان
و نام او ترکوذ بن غابور بن یاوش بن سازن بن نمرود بود و این درخت در آن قریه بود و هر
از ایشان از تخم این درخت شاخها گرفته بودند و در منزل خود نشانده و آنرا می‌پرستیدند و آب آن
چشمه را بر خود و حیوانات حرام کرده بودند و میگفتند این چشمه حیات خدایان ماست نشاید که آنرا
کم کنیم و در هر عیدی که ایشانرا بود آن درخت بزرگ را چادر می‌پوشیدند با انواع حلل و جواهر و جامه‌های
فاخر و گاو و گوسفند بسیار میاوردند و نزد آن قربان میکردند و آتش برافروخته همه بسجده میرفتند
و چون دود آن بر هوا شدی بسجده درافتادندی و گریه و زاری کردندی که خدای ما از ما خوشنود
شدی شیطان ندا میدادی از شاخ آن درخت و از ساق درخت آواز دادی مانند آواز کودکان
که ای بندگان من از شما راضی شدم ایشان خوشحال گشته آن روز با لهو و لعب و طعام خوردن
بگذرانیدندی و بر سر ... این عمل کردندی چون مدتی بر این بگذشت حق تعالی پیغمبری به ایشان فرستاد

از فرزندان یهودا بن یعقوب و مدتی مدید ایشانرا دعوت نمود اجابت نکردند و در کفر و عناد فرو رفتند
آن پیغمبر گفت بار خدایا تو عالمی که اینها نافرمانی از حد بردند و از پرستش این درخت باز نمی‌ایستند این
درخت را خشک گردان چون حق تعالی آن درختها را خشک ساخت آن قوم از این حال ترسیدند و در ایشان گفتگو پیدا شد و میان
ایشان فتنه‌ها دیده و فرقه شدند گروهی گفتند که سحر این مرد که پیغمبرست موجب شد که شما را از خدایان
خود آواره ساخت و این سحر کرد تا خشک شد و جمعی گفتند این حکایت است که خدایان شما بر شما خشم گرفته‌اند زیرا که این
مرد آنها را دشنام میدهد و شما مزاحم او نمی‌شوید پس همه بر کشتن آن پیغمبر اتفاق نمودند تا رضای معبودان
خود حاصل کنند پس نزدیک آن چشمه چاهی کندند و آن پیغمبر را در آن چاه افکندند و او بزبان حال مناجات میکرد
رباعی چون درد ترا امید غالبم کافر باشم اگر دو عالم طلبم چندانکه خوشی دو عالم گویا مرا از همه فارغم ترا
پس سنگی عظیم که از سنگ تراشیده بودند بر سر آن چاه نهادند گفتند شاید ناله و فریاد او را معبود
بزرگ بشنود و معبودان دیگر را خبر دهد تا از ما خشنود شوند بعد از آن حق تعالی بجبرئیل فرمود که کثرت نعمت
و حلم من این بندگان کافر نعمت را مغرور کرده و سالهاست که بعبادت غیر من مشغولند و نعمت و جلال
من که ایشانرا بحرمت عطا کرده‌ام پس چون نوبت عید ایشان در رسید بعادت خویش بعیدگاه رفتند
و قربان کردن و سجده و در ... و لهو مشغول شدند حق تعالی بادی سرخ بر ایشان فرستاد و ایشان
از آن باد در یکدیگر می‌پیچیدند و در عقب یکدیگر میگریختند پس زمین را امر نمود تا در زیر ایشان سنگ کبریت شد
قصه و ابری سیاه بر بالای سر ایشان بایستاد و آتش بر ایشان بارید تا همه مانند ارزیز گداخته شدند
اصحاب اخدود قوله تعالی قتل اصحاب الاخدود والنار ذات الوقود یعنی بر آیینه هلاک گشتند ایشان که
شکافها در زمین آتش نمودند پر از هیزم که بآن افروخته شد و از جمله علما مختلفند در حقیقت این که بوده‌اند در کنارهای
حفره‌های آتش نشستگان برای تعذیب اهل ایمان و آن جمعی جماعتی که کوهها در زمین کندند و پر از آتش
کردند برای تعذیب مؤمنان و قصهٔ اصحاب اخدود و خطابی که مسلم در صحیح خود آورده بسیار از حضرت صلی الله علیه و آله
آنست که جماعتی منکر از اصحاب ... بودند و در زمان او ساحری بود ... مدتی نامعلوم در ملک او بیار

چون ساحر به شیخوخیت رسید و به مرض مبتلا شد بعرض ملک رسانید که من پیر شده ام و ضعف کلی بمن راه یافته صلاح
آنست که پسری چند که قابل و عاقل باشد بمن بسپاری تا آنچه دانسته ام بوی تعلیم دهم تا بعد از من خلیفه
باشد که امور ملک بوی نظام پذیرد و ملک را پسندیده آمده بر وفق مدعای او پسری بوی سپرد و آن
ساحر از روی اهتمام بتعلیم وی پرداخت و در رهگذر او صومعه راهبی بود و در روزی آن پسر را اتفاق افتاد
که در آن صومعه درآید و آن راهب را ببیند بدیدن وی درآمد و از اقوال و افعال وی متعجب شد و طریقه
رهبانیت آن راهب بدید خدا پرست شد و هر روز که نزد ساحر رفتی و بیرون آمدی بنزد راهب آمدی و با راهب
صحبت داشتی و چون دیر پیش ساحر میرفت او را میزد و چون دیر بخانه میرفت پدر او را آزار میکرد و زدی
شکایت حال براهب عرض نمود راهب گفت اگر ساحر ترا گوید که چرا دیر آمدی بگو اهل خانه مرا نگاه
داشته بودند و اگر اهل خانه گویند که چرا دیر آمدی بگو که ساحر مرا نگاه داشته بود القصه جوان در خدمت راهب مرد عاقل
و مستجاب الدعوة شد [illegible] اژدهایی عظیم بر راه آمده و راه آمد و شد بر مردم بسته بود
جوان پیش آمد و با خود گفت امروز حقیقت راهب و بطلان ساحر بر من ظاهر شود پس سنگی برداشت
و گفت بار خدایا اگر راهب بتو از ساحر دوستتر است این اژدها را بکش و سنگ را با او انداخت بر سر
اژدها آمد کشته شد و در روایتی آنست که اسم اعظم بر خواند و بیت ... کیفیت از راه برگرد
اژدها برفت دیگر شیری بر سر راه او آمد جوان سخنی در گوش او گفت برفت و کور و کر و صاحب امراض
شدید را شفا میداد چون خبر او در شهر منتشر شد ارباب حاجات و هر گاه جوان آمدند
این خبر براهب رسید گفت ای جوان تو ببلایی مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی و مرا ابراز نکنی دیگر من
ندیمی پس حاجب ملک نابینا شده بود نزد او آمد طلب دعا کرد جوان گفت شفا دهنده خدا است
اگر متابعت من میکنی خدای چشم ترا روشن سازد حاجب قبول کرد و جوان او را تلقین شهادات
نمود فی الحال چشم او روشن شد نزد ملک آمد ملک از دیدن وی تعجب کرد گفت چشم تو چگونه بینا شد گفت مرا
خدای صحت بخشید گفت مرا میگویی گفت نی ملک گفت مگر غیر از من خدایی دیگر هست گفت خدا

که پروردگار من و تست و آفریدگار هر چیزی ملک غضب کرد گفت این تلقین از که داری تا من هم بوی بگروم
حاجب بطمع اسلام قصه جوان را در میان نهاد ملک او را طلبید گفت بمن رسیده که تو بیماران را شفا میدهی
او گفت خدای شفا میدهد گفت غیر از من خدایی هست فرمود بلی پروردگار من و تو و جمیع عالم خدای است تحقیق
دو او پس او را در شکنجه کشید و عذاب بسیار کرد تا بر احوال راهب مطلع شد ملک راهب را احضار ساخت گفت
از دین خود برگرد و مرا پرستش کن راهب قبول ننمود پس وی را پاره پاره کردند و حکم کرد تا جوان را در دریا اندازند
جمعی او را بلب دریا برده در کشتی نشاندند چون بمیان دریا رسیدند خواستند که او را در دریا اندازند گفت بار خدایا
شر ایشان را از من کفایت کن فی الحال کشتی منقلب شده همه غرق گشتند و جوان بسلامت بکنار آمد خبر بملک رسید
گروهی را نامزد او کرد که وی را بر کوهی بلند برند و بزیر اندازند چون بسر کوه رسیدند بادی برآمد و کلاه را
از کوه در افکند و وی سالم بماند نزد ملک آمد ملک در غضب شد و فرمود تا او را در آتش افکنند جوان دعا نمود
دیگران بسوختند و وی سالم بماند گفت ای ملک [illegible] تا او را در آویختند و تیرباران
کردند هیچ تیر بر وی کارگر نیامد جوان بزبان حال گفت رباعی ما ایم که بر وحدت مطلق زده ایم
منصور صفت لاف انا الحق زده ایم
از عکس رخ ماست دو عالم روشن
خورشید صفت لباس جان شق زده ایم
ای ملک ایمان آور بآن خدایی که این همه آثار قدرت او دیدی ملک غضب در زید گفت هیچ راهی بقتل تو
جوان گفت اگر مراد تو قتل منست مرا بر درختی بیاویز و تیری از کیش برون کش و بگو بسم الله رب هذا الغلام
بعد خدای این جوان و بکش تا بر من آید ملک چنین کرد تیر بر آن جوان آمد و شربت شهادت چشید حضار
آن مجلس یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام امرا گفتند ای ملک رسیدی بآنچه از او ترسیدی ملک در غضب
شد و بفرمود تا بر سر راهها خندقها بکندند و در آن آتش افروختند و هر که ایمان آورده بود در آن آتش انداختند
پس ملازمان فرمود چنین نمودند تا آنکه مومنه را با کودکی سه ماهه بر لب خندق آوردند زن آن کودک را از آن
خندق میگریخت طفل سه ماهه بسخن درآمده مادر را گفت صبر کن مادر که تو بر حقی و بروایتی کودک گفت ای
مادر و داخل شو با من آتش و باک مدار که آتش جهنم از این سختتر است زن چون این بشنید بذوق تمام خود را در آتش

انداختند بآن کودک آورده اند که چون مادر و پسر را بآن آتش در آوردند حق تعالی بادی را فرستاد و بر جهت مادر آمد
وآن آتشها را از اخدود بیرون آورده پراکنده ساخت و شعله از آن آتش در پادشاه و کسان افتاد و برخی
دیگر بلشکریان افتاده همه را بسوخت وآن زن و کودک و دیگر مومنان که مانده بودند بسلامت رفتند
و بعد از آن عزیر تمام بعبادت ملک علام مشغول است بود و گویند طول آن جنه و چهل گز بود و عرض دوازده گز

قصه عزیر علیه السلام

آورده اند که چون بخت النصر بیت المقدس را خراب کرد عزیر بر دراز گوشی سوار شد
و پاره انجیر در سله کرده و قدری شیره انگور همراه برداشته به بیت المقدس رسید و خرابی آنرا ملاحظه
و مردهای آنرا مشاهده کرد و از روی تعجب نه وجه انکار بخاطر رسانید که حق تعالی آیا چگونه این مردم را زنده خواهد کرد
چنانکه حق تعالی ازین خبر میدهد او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه
الله بعد موتها یعنی یا مانند کسی [illegible] مراد عزیر است که به بیت المقدس بگذشت
[illegible] خدای یعنی این شهر را
بعد از مردن اهل آن فاماته الله مائة عام ثم بعثه [illegible] پس میرانید او را حق تعالی صد سال و خواب بزیر بعد از آن
زنده کرد او را بهمان صورت و شکل که اول بوده گویند او را هنگام چاشت بمیرانید و در آن روز که زنده
شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس چون عزیر زنده شد چشم مینمالید و نشسته بحکم خدای تعالی کم لبثت گفت
که چند وقت که درینجا ماندی قال لبثت یوما او بعض یوم گفت عزیر درنگ کرده ام اینجا روزی
یا پاره از روز قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه گفت آری [illegible]
درنگ تو اینجا صد سال است پس نگاه کن بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله کرده بودی و بسوی شراب خود
یعنی شیره انگور که در مشک کرده بودی که هیچ متغیر نشده و انظر الی حمارک و لنجعلک آیة للناس پس دیگر نگر
بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اعضای آن متفرق شده و این کار از برای آن کردیم
که بگردانیم ترا نشانه و عبرتی برای مردمان که حشر و نشر بدانند و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها
لحما و نظر کن بسوی استخوانهای دراز گوش خود تا ببینی که چگونه قدرت کامله خود بعضی را بر بالای

بعضی می گذاریم و از زمین برداشته بر بالای یکدیگر وصل میکنیم پس میپوشیم آن استخوانها گوشتی عزیر و بر استخوانها
می نگریست تا دید که این گوشت و پوست بخته و اجزای متفرقه جمع شد بقدرت کامله ربانی
اجزای آن مجتمع شده صورت بست و دراز گوش ظاهر گشت و جان بجسدش در آمد فی الحال زنده شد و بر جسته
عره زدن آغاز کرد فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر پس آنگاه که روشن شد عزیر را نشانهای
قدرت حق و زنده کردن مردگان بطریق معاینه گفت که میدانم حالا بعیان چنانکه دانسته بودم قبل از این
[illegible] همه چیز را زنده کردن و میرانیدن و غیر آن توانا است [illegible] عجایب
[illegible] که چون [illegible] خود هم صحبت نمود و دیوارها و خانهای آنرا بر خلاف عادت دید
[illegible] که در حین رفتن او پنجاه ساله بود و در حین معاودت او صد و پنجاه ساله شده
بود و ما [illegible] آواز داد [illegible] که درین [illegible] عزیر جواب داد که این [illegible] عزیر را گفت آری بکر است
گفت ای [illegible] که عزیر را می شناسی با آنکه صد سال شد که گم شده و کسی نام او نمیبرد گفت منم عزیر
حق تعالی مرا صد سال بمیرانید و اکنون زنده گردانید بر همان شکل و حالی که اول بودم عجوزه گفت علامتی
درین باب بنمای تا صدق قول تو بر من روشن شود عزیر گفت دعا کنم تا چشم تو بینا گردد چون دیده بگشاد
و بهای صفت عزیر را بدید او را بشناخته گفت گواهی میدهم که تو عزیری پس زن و بنی اسرائیل آمده او را
ازین صورت خبر داد ایشان تعجب نمودند شتافتند و بخدمت عزیر آمدند پسرش که صد و بیست ساله بود و پیر
گفت عزیر را خالی بود در میان هر دو کتف او چون ستاره درخشان آنرا [illegible] عزیر را جامه [illegible]
و آن خال را بدیدن حال بدید جازم شد که پدر او است بنی اسرائیل گفتند که وقتی که بخت النصر همه توریة را
جمع کرده بسوخت هیچ نسخه از آن نماند حق تعالی فرشته را فرستاد و با ظرفی آب بعزیر گفت که این را بیاشام
چون بیاشامید توریة را تمام حفظ نمود [illegible] این معجزه دیگر دانسته بوده اکنون در میان ما یک توریه
مانده است که یکی از پدران ما آنرا از بخت النصر پنهان کرده بود اگر تو عزیری توریه را از ظهر قلب بخوان
تا آنرا با آن توریه مطابق سازیم اگر موافق آید تو عزیر باشی چون چنین نمود یک حرف زیاد و کم نگشت

پسر داشتند که او عزیر است و خبر است که توریت هزار سوره است و در هر سوره هزار آیه و هر آیه مقدار سه سوره البقره

در حضرت امیر موسی علیه السلام مروی است که وقتی که عزیر از میان قوم خود بیرون رفت پنجاه ساله بود و زن او

حامله بود چون حق تعالی بعد از مردن او را زنده کرد و اشتید و با اهل خود صحبت کرد و پسر صد ساله او خود بیش

پنجاه ساله آورده اند که اسیرانی که بدست بخت النصر گرفتار شده بودند هفت هزار پیغمبرزاده بودند

و دانیال پیغمبر از ایشان بود و دانیال صاحب وحی و الهام بود و تعبیر خواب نیکو دانستی بنی اسرائیل نزد

دانیال آمده زاری کردند که ما در دست این ظالم مانده ایم دعایی کن تا حق تعالی ما را از خلاص دهد دانیال

دعا فرمود و ایشان آمین گفتند روز دیگر دانیال نزد بخت النصر آمد بخت النصر گفت دوش خوابی دیدم هفت پایه

دیدم و مهر با پایه رسنی در پیچیده و دو سر رسنی میخی کوفته دانیال در گوش او رها کرد گفت هفت

سال هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت دیگر مسخ خواهی شد جانوری آدمی گوی این خبر را شنید و ...

بیرون رفت و از لشکر وی هر کدام یکی را از بنی اسرائیل پیش بگیرند گرفته بودند چون آن مدت بگذشت

روزی بخت النصر بر تخت خود نشسته بود بازی سرخ از هوا در آمد و در گوش او چیزی گفت بخت النصر در حال

عقابی شده در هوا پرید و ناپدید گشت و از هیبت او کسی احوال وی نتوانست پرسید بعد از چند روز از

بر شکل پیشه و بر تخت خود نشست و آدمی شد و در خیال بازی بر دیگر او رفت و از شرم در روی دانیال

نگاه نتوانست کرد بعد از آن حاجبان و وزرا و ندیمان در آمدند و خبر از دانیال کسی بر حال او مطلع

نبود شبی دیگر بخت النصر در خواب دید که سر وی بر هوا بر رفت و تن او بجای مانده بود دانیال را

طلب کرد و آن خواب با وی بگفت دانیال فرمود پیش از سه روز تر از ندکانی نمانده گفت مرا که چه

هلاک کنند فرمود پشه بخت النصر گفت خویشتن را نگاه دارم تا این بلا از من بگردد انی چه فرمود تا

دوازده هزار مرد سنگ کردند و گوشک و سرایی او در نوبت داری ... و اسیار گفته بود که هر کرا در

نگذارید اگرچه من باشم و نوبت پاس کمان داشتند چون شب سیم در آمد بخت النصر را خواب نگرفت مبادا

که این نوبت داران مرا غافل شوند و پشه در آید و مرا هلاک کنند آهسته آهسته از گوشک ... آمد

بکی تیر بروی زد و او را هلاک کرد چون بوی رسید و آواره شد یافته بود لشکریان بهم بر آمدند دانیال از بابل بیرون آمده

به بیت المقدس رفت با تمام بنی اسرائیل که اسیر بودند و بعبادت مشغول شدند

ای مرهم ریش دلفکاران وی چاره کار خاکساران مکذار چنین دلیل و خوارم از راه کرم بر آر کارم

در داد و بی کسی اسیرم مگذار که تشنه لب بمیرم چون آمده ام بعذرخواهی نومید مکن مرا الهی

یارب بسوالات رسولت یا حرمت کرده قبولت یارب بکمال عز و جاهت واکه بروندگان راهت

یارب بجمال و آسمانها یا صدق و صفای دوستانت یارب بشفاعت محمد یارب بعنایت محمد

یارب بسخای و جود حیدر یا عزت اهل بیت پیغمبر ما را ز خودی خود جدا کن توفیق رفیق راه ما کن

توفیق تو گر رفیق راهست غم نیست اگر چه ره تباهست چون دست اجل شود گلوگیر مویی مکنی ز لطف تقصیر

باب نهم در آنچه موجب نزول الادمیت که شعار و دثار جود مسازند شکر حضرت ایزد اوهام و قیاس جدا بر آنکه منفرد ذات

بصفت کبریا و موحدست بدوام بقا که گرسپیده ابواب مراد و اهمیت و تمام ساده اسباب سعادت ذات

مداومت کرمش نامحدود و مراتب نعمش نامعدود و معبودی که در هوای صمدیتش شهبازان تیز خیز

و در فضای احدیتش سیمرغ و عنقاپر دوخته بصیرت دیده وهم و فهم کنگره قصر جلالش ... وهم

طبع بکنه کمالش نرسیده صانعی که خالق کون و مکانست و رازق ... آسمان رنگی که عاشقان

در کار اهش عمر داده و ماهیر کر الا بالله مصداق و من یتوکل علی الله فهو حسبه دلشاد و جادری که

بهشت از مهر خیالش عمر داده است و دوزخ از آیت عذابش ... حرمتی که ... زمره ... است

و دانایی که اندیشه بی نیازی که منزهست از جلال عظمت او از معصیت عاصیان و

کرمش کاینات بکافر داده بر دامن کبریایش ننشیند گرد غنی که مستغنی است و دوست او از طاعت مطیعان

نظم خداوند بخشنده دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر رحیمی که هر کرد از سر بتافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت

مستغنی از طاعتش پشت کس بر حرف او جای انگشت کس و در ورد مسکان تو ... بر فرقه مور

و مضجع مطهر ماه روی و الضحی سیاه موی و اللیل اذا سجی بر کرده ماه تنگ ... ساقی شب ...

ولآخرة خیر لک من الاولی شفاعت کننده ولسوف یعطیک ربک فترضی پرورش دهنده الم یجدک یتیما فآوی
راه نماینده ووجدک ضالا فهدی محتشم ووجدک عائلا فاغنی یتیم نواز فاما الیتیم فلا تقهر صاحب نعمت
واما بنعمة ربک فحدث رباعی شمعی که فروغ منظر عالم بود · در بزم حریم کبریا محرم بود · گر شهره نگشتی او بخود و سبب
کی نام و نشان عالم و آدم بود · یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر شهنشه مطهر سلطان سریر لا فتی
گلدسته چمن امامت گلبن گلزار خلافت خورشید آسمان هدایت مشتری برج سعادت ابن عم رسول
زوج بتول حب شهریار بحر و بر نشین کبریا پادشاه عرش و فرش خسرو ارادت جلال ·
رکوعش از چرخ جانش تو و چشم آسمان پیش از آن وقتی که باید کاف با نون اتصال · یعنی امیرالمؤمنین
و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام و بر عقبات طاهرات هر یک از ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله
الملک الاکبر اما بعد بدانکه بر مؤمنان واجب و متحتم است که افعال پسندیده را لازمه خود سازند تا از
عذاب ابدیه بنعیم مقیم رسند چنانکه درین باب احادیث بانها شده و درین باب دو فصل است
فصل اول در عبادت و تضرع و رستگاری نقلست از امیرالمؤمنین علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که هیچ بنده نیست که بر گناه خود بگرید چندانکه از چشم او آب فرود آید الا آنکه خدای تعالی
حرام گرداند بروی آتش دوزخ را منقولست از منصور که گفت شبی از خانه بیرون آمدم و بکوچه میرفتم
از اندرون خانه آوازی شنیدم حزین که کسی با خدای خود راز میگفت که بار خدایا این معصیتها که کرده ام
بدان خلاف تو نخواسته ام و لیکن هوای نفس مرا بر آن داشت و ابلیس مرا از راه بیرون برد تا در
معصیت افتادم اکنون مرا برحمت خود دستگیر و بمغفرت خود بیامرز گفت بر خود مسکین است مرگ
در شکاف در نهادم و این آیه خواندم که یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس
والحجارة یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید باید که نگه دارید نفسهای خود را و اهل و عیال
از آتشی که آتش افروزان مردمان باشند و سنگ کبریت چون این بر خواندم نعره و خروشی ...
کرد و زمانی بر آمد ساکن گشت مرا معلوم شد که او از دوستان خدای بوده زیرا که ...

معنی که نظم شنیدم از اهل مقابل که خوف از مقامات منازل · سزاوار باشد خوف از ...
که دایم اهل ایمانند خائف · خنک آن دل که خوفش بر کمالست · غمش جاوید و ترسش لایزالست
پس من از آنجا درگذشتم تا روز دیگر باز آمدم جنازه بر در آن خانه نهاده و پیرزنی درون میرفت و بیرون
می آمد و زاری میکرد گفتم این جنازه کیست گفت پسر منست همیشه از ترس عذاب خدای میگریست
امشب در میان ناله و زاری شخصی بر در بگذشت و آیتی از آیات عذاب الهی بر خواند از صلابت آن
آتش در نهادش افتاده زمانی اضطراب کرد و جان بحق تسلیم نمود منصور گفت دانستم که آن جوان همانست
گفتم ای پیرزن اگر رخصت فرمایی من او را بشویم گفت روا باشد نزدیک وی رفتم دیدم پلاسی سیاه
پوشیده و غلی بر گردن نهاده آنها را از تن او بیرون کردم که در وقت غسل دیدم بر سینه وی نوشته بود بخط سبز
که این بیت از آیات توبه نوشته اند صاحب تحصیل نیست با خود گفتم این در شرع روا نیست و خواستم
که در آن پلاس پیچم بر کنار تخته نظر کردم کفنی دیدم دوخته هر چند نگاه کردم کفن را معلوم نبود و او را
در آن پیچیده دفن کردم مردان حق چنین بوده اند نظم طریق عشق مهرویان دل پر درد می باید
دل پر درد جانبازان بسی فرد میباید · طریق عشق آن دلبر ببازی کی توان رفتن · ره مردان مردست این بسی مرد می باید
روایتست از رسول خدای صلی الله علیه و آله که حق سبحانه میفرماید که بیرون آرید از آتش هر کرا اگر چه بقدر ذره ...
الا که حرام کرده حق تعالی آتش دوزخ را و دیگر فرموده هر گاه بلرزد دل مومنی از ترس خدای بریزد گناهان
از و چنانکه میریزد برگ از درخت سوال نمود عقبة بن عامر که چیست راه نجات حضرت فرمود که نگاه دار زبان
خود را و بترس از خدای پرسیدند از آنحضرت که چه طایفه داخل بهشت میشوند از امت تو جواب فرمود که کسی
گناه خود را یاد آورد و دیگر کعب الاحبار گفته که بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست که هر گاه کسی از
ترس خدای بگرید چنانکه آب چشم او بر روی وی فرود آید حضرت حق تعالی از آنکس که خدای
... در راه خدا الصدق کار بهتر عالم ... آدم ... که ای مومنان خوف را
شعار خود سازید تا از همه آفتها ایمن گردید که هر که از حق تعالی ترسد او سبحانه همه اشیا را از وی ترساند

و هر که از خدای بترسد از همه چیز ترسان باشد **نظم** از کسی هم خود چرا ترسد آنکه او را خدای کس باشد
از جهان پر ز جنگ و فتنه نشود. رحمت ایزدیش بس باشد. **روایت** از ابی وردا که شبی در صحرا بودم آوازی
شنیدم که یکی میگفت خداوندا اگر عمرم در نافرمانی تو دراز شد چه آمرزش تو نمی‌خواهم و بغیر از درب عفو تو
نمی‌دانم و بجز رحمت تو امید ندارم برفتم تا بنگرم که کیست چون بنگریستم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود
پس خود را از وی پنهان داشتم دیدم که نماز میگذارد و هر چند رکعت نماز که کردی گریه و زاری آغاز نهادی
و شنیدم که میفرمود خداوندا در عفو تو نظر میکنم گناه بر من خوار می‌نماید باز از سخط و غضب تو می‌اندیشم
بلا بر من عظیم می‌آید آه آه اگر در صحیفهٔ اعمال سیاه بنگرم که خود او را فراموش کرده باشم و تو که عالم السری آن را
دانسته باشی آنگاه فرمایی که وی را بگیرید آه از آن گرفته که خویشان او برای نجات نتوانند داد و قبیله و عشیرت
وی را نفع نتوانند رسانید و اهل [illegible] را گرفته تو رحم آید و یارای شفاعت آه از آتش زبانه زننده چون این مناجات
بگفت آنگاه اندک اضطرابی کرد و ساکن گشت پس با خود گفتم که امیرالمؤمنین در خواب شده که همه شب آب گریسته
بروم و وی را برای نماز بیدار سازم رفتم آن حضرت را دیدم بر زمین افتاده هر چند بجنبانیدم بجنبید گفتم آه که
امیرالمؤمنین وفات کرد و پس بر در خانهٔ حضرت خیرالنسا علیها السلام شدم و احوال را عرض کردم گفت [illegible]
آن بیهوشی وی از ترس خداست دیگر باره بنزدیک او آمدم و قدری آب بر [illegible] وی پاشیدم چشم باز کرد
که میگریستم فرمود یا ابودردا چون بودی اگر مرا می‌دیدی که بحساب کشیدند بر دوزخیان [illegible]
پس مرا [illegible] بخشیدی آنجا کی طاقت [illegible] رحمت بر من [illegible] بودی ای عزیز بنگر که مولایی که بهشت و دوزخ
حق همه حکم اوست و بر الیقین بود و حق باوی بود طاعت و عبادت و خوف و خشیت او چگونه بوده
پس وای بر ما که دعوی دوستی آن حضرت میکنیم و از معنی حقیقت دوستی آن حضرت [illegible] شرط محبت و طریق مودت
هر دو [illegible] متابعت کردن است [illegible] حضرت مولوی معنوی در مثنوی [illegible] میفرماید **نظم** ای که خواهی کز بلا یابی [illegible]
جان خود [illegible] کاین تضرع دار [illegible] آن بها کاندر نجات دیگر آن کجاست
با تضرع باش تا شادان شوی گریه کن تا بی‌دهان خندان شوی ای خوشا چشمی که آن گریان اوست

وی همایون دلی کان بریان اوست آخر هر گریه آخر خنده ایست مرد آخربین مبارک بنده ایست
منقولست که شیخ جنید در ابتدای حال ریاضتی کردی چون بمکان آمدی هیچ کار نکردی تا باندرون رفتی
و پرده درکشیدی و باستادی تا چهار صد رکعت نماز گذاردی تا در این چهار صد رکعت نماز [illegible]
با مجلس [illegible] فروخت نکردی و سخن نگفتی چون از دنیا رحلت مینمود مردی بود از شاگردان وی که
او را ابن عطا میگفتند گفت اندر خانهٔ وی شدم او را در حالت نزع دیدم و زبان می‌جنبانید و قرآن
میخواند گفتم ای خواجه در قیامت ساعتی بیاسای و رنج بسیار بر خود منه گفت ای پسر هیچ وقتی
که رنج کشیدن احتیاج بنا شد هم اکنون و در این وقت و در این ساعت که نامهٔ من خواهند نوشت لحظه لحظه
کرم جانش بسینه رسیده بود و نیمهٔ تنش مرده و وی همچنان قرآن میخواند چون جان از تن او جدا شد
یکی از پیران در آن شب او را در خواب دید که وی را گفتند بر منبر که خلیفهٔ مسلمانان مردان بزرگ گوید از
خواب آمدم [illegible] **نظم** پادشاهی داد [illegible] معروف از اراده کیست
هر که بر [illegible] گرد خاک آستان کلبه آزاده کیست
گر چه [illegible] چشم [illegible] در دوستیست [illegible] صورت هم [illegible] از یکی [illegible]
نقلست که شیخ ابوسلیمان دارانی علیه الرحمه گوید که شبی بر خواستم و اندر محراب ایستادم بر عادت خویش
دعا میکردم خواب بر من غلبه کرد و بشستم چشم در خواب شدم حوری دیدم که از در خانهٔ من در آمد که هرگز مثل
آن [illegible] صورتی نکوتر ندیده بودم از رخسارهٔ وی نور میدرخشید چنانکه چشم من خیره شد و متحیر ماندم
[illegible] گفت یا ابوسلیمان شرم نداری که می‌خسبی چون منی را از برای تو می‌آرایند
گفتم عهد کردم با خدای عز و جل که هرگز چشم در خواب نکنم چون این سخن بشنید بخندید و از خندهٔ او
نوری بیرون آمد چنانکه همه خانهٔ من از آن روشن شد با خویش گفتم که این عجب [illegible]
آنچه گفت دانی که نور روی من از کجاست گفتم نه گفت یاد داری که اندر فلان شب در سرمای سخت
برخاستی و طهارت کردی و بنماز ایستادی و قرآن خواندی و از ترس حق آب از چشم تو روان شد

کفتم یادم آمد کفت فی مال سپید از فردوس اعلی آمدم و یک قطره آب از چشم تو بر گرفتم و در روی خود مالیدم
نور روی من از آب چشم تست ای عزیزان تا توانید از ترس حق تعالی قطره آب از چشم ببارید بیت
بیا که توشه این راه ناله و آهست ✻ بنال بر در او کو زناله آگاهست ✻ اگرچه غرق گناهی مشو از او نومید
بیا بیا که همو رحمت سوی او راهست ✻ نقلست که زنی بود در بیت المقدس او را معاذه علویه گفتندی عادت
وی آن بودی که هر شب با خویشتن کفتی که ترا امشب آخر شبست جهد کن و رنج کش که فردا چون بمیری
مزد یابی و پشیمانی نخوری بعد از آن میان در بستی و بر روی قدم بایستادی تا بامداد با خدای خود
مناجات کردی و تضرع و زاری نمودی و در رکوع و سجود گذرانیدی و چون روز روشن شدی کفتی ای
نفس امروز روز آخر است که ترا انجو اهند بر و جهد کن تا مگر کاری کنی و از گناهان خود عذر خواهی
تا فردا شرمسار نگردی هر شب و هر روز بدین گونه گذرانیدی و هرگز در زمستان سرد پوشش از کتان بیرون
نپوشیدی از بهر آنکه خوابش نبرد و از طاعت باز نماند و اگر خواب بر وی غلبه کردی بر خواستی
بر گرد خانه بگردیدی و با نفس بر هوس خطاب نمودی که ای نفس بی آنکه گور تنک و تاریک پیش داری
و ناله و وا و زاری بکشی تیز بیدار باش که در گور بسیار خواهی خفت و در کار خود هشیار باش که
دیو لعین مکار در کمین است پنجاه سال عمر بدین گونه گذرانید و کویی مردی مرد ایکی از مریدان رابعه
و در پنجاه سال پهلوی وی بر زمین نیامد و سر وی بر بالین ✻ رباعی ✻ این نوع زنان طاعت تو
خود را ز میان ننگ بیرون کردند ✻ تو مرد نه که خواب در چشم کنی ✻ ای ننگ زنان زنان چنین چون کردند
نقلست که رابعه علویه را عادت آن بود که هر شب بر دو قدم بایستادی و چهار صد رکعت نماز
بگزاردی و چون صبح بدمیدی مانند کی بخفتی و سحر آن خواب نهادی و با خویشتن کفتی ای تن تا
کی ... هنوز اکنون باشد که بخسبی و تا قیامت بر نخیزی کویند چندان ... که روی ...
... از ... بود و مقصود از ... بر نکشیده چون بمرد وی را بخواب دید چند ... و با آن ...
چند از فوت او را بخواب دید که جبه از دیبای سبز پوشیده که هرگز چشم هیچ آفریده از آن نیکوتر ...

ای عزیز اگر خواهی که از عذاب دوزخ رهایی یابی و ثواب بهشت برسی و از درجات بلند و اعلی ترقی
درپوشی و چهره از خاطر طبع برپوشی باید که در طاعت و عبادت کوشی و از ترس خدای عز و جل چشم
از حرام و دیدار بپوشی و زبان از بد گفتن و غیبت کردن و گوش از ... نگاه داری ... منع کنی زیرا که پی
همت شیران و کار کردن مرد دنیا یابی ✻ رباعی ✻ بی اسب و سلاح ساز میدان نکنی ✻ با دامن تر حریفان زندان نکنی ✻
مردان جهان گوی ز میدان بردند ✻ ای ننگ زنان حدیث مردان نکنی ✻ نقلست که رابعه وقتی بیمار شده
بود و رنج بسیار کشیده چنانکه از شب خیزی و طاعت که در آن باز مانده بود گفت شبی بخواب دیدم
که کنیزی از آسمان فرود آمد و مرغی بر سر دست گرفته اصل او چون مروارید سفید بود و پرهای آن
چون زبرجد سبز و منقارش از زر سرخ گفتم ای کنیزک نمیدانم که از تو خوبتری باشد یا نه گفت اگر خواهی
که از من خوبتری ببینی بلکه هم بلی کنیزک دست من بگرفت و در بهشت برد نگاه کردم جویی دیدم
... که ریزه او از زبرجد و آب وی از عسل مصفی و بر لب آن جوی کوشکی دیدم از یاقوت
سرخ کنیزک دست من بگرفت و در آن کوشک برد چون بر رفتم دیدم صحن با شسته و کرسیها نهاده
و حوران بر آن نشسته و مجمرهای زرین در دست گرفته و بخور می سوختندی و دود ایشان آن کنیزک گفت
حوران که می بینی حق تعالی فرموده است که تا روز قیامت جامه عابدان و زاهدان را ... کنند
مشکین آمیز کنند گفتم ... گفت ... گفت بلی
آن مجمرها ... از آن رابعه است چون چند وقت شد که نماز شب نمی کند ... مجمر او از کار باز مانده و چون
... این سخن بگفت از خواب بیدار شدم و هر گاه آن حوران یادم می آید از حسرت آن میمیرم
ای ... بیدار باش که تو کار حق از برای خود میکنی و دیگران از برای تو کار میکنند ✻ بیت ✻ یاد حق کن تا
که حق یادت کند ✻ بنده حق کن که آزادت کند ✻ کار حق کن تو دوی بر باب الکیاه ✻ تا نگردی در قیامت رو سیاه ✻
روایتست که سفیان ثوری علیه الرحمه در جوانی پشتش دو تا شده بود وی را گفتند ای شیخ مسلمانان ترا هنوز
وقت پیری نیست ... همزادان تو هیچ ... گفت مرا پیری بود نام او شیخ مجد الدین

روزی اورا بیماری رسید من بعیادت او رفتم و بر بالین وی بنشستم ناگاه چشم باز کرد و گفت ای سفیان
نه بینی که چه میکشید بیچاره سالست که خلق را بارادت میخوانم و بدرگاه حضرت آلهی دعوت میکنم الکنون
میگویند برو که ما از شما بی سفیان گوید ایشان را وهم آن آوازی از پشت من بر آمد و بنشستم چنان دو تا
شده سفیان ثوری را حالت آن بودی که شب و روز گریستی و گاه بودی که بجای اشک خون بر رخسار
او دویدی تا وقتی بیمار شد و در آن ناحیه طبیبی بود ترسا اورا بر شیخ آوردند که ویرا معالجه نماید
چون قاروره وی بدید گفت این کسیست که غصه زاده تمام عیش براه حق الله داده تمام از مسلمانان
دیگر سفیان ثوری گوید طبیب گفت من مرید استم که در مسلمانی چنین بزرگ کاری هست حکم اورا از بی
خدای آگه شده است پس طبیب را اجل نگردید و بر دست وی با … شیخ ایمان آورد و مسلمان شد و از جمله صالحان
گردید **نظم** نشان عاشق صادق رخ زرد است و چشم … خون دل … عشق خون دل گر است رو می زرد می باید
دو دل بودن درین عالم طریق آشنایی نیست • دل این کار را گر داری درین ره فرد می باید
شبی … درد خود را … درمان کن • که جان دردمند از … درد می باید
منقول است که شیخ فتح موصلی علیه الرحمه از زهد بمرتبه رسیده بود که … کرفتی
و … روزی مریدی از در در آمد دید فتح موصلی نشسته و دو دیده پر آب کرده و … روی
نهاده میگریست … و نگاه کردم آب چشم وی سرخ بود گفتم ای شیخ بخدای بگو این
که آب چشم تو خون می آید فرمود بر گناهان خود چندان گریسته ام که آب در چشم نمانده است اکنون خون
میگریم آن مرید گوید که بعد از فوت او را در خواب دیدم گفتم ای شیخ خدای با تو چه کرد گفت بجای
که از وی … مرا رحمت … در جنت … که بهر در که خواهی در آی ای عزیزان …
آب چشم گریان نزد خالق سبحان و نگاه دارنده زمین و آسمان و پروردگار دو جهان و رازق
انس و جان بیرون از حد و حسابست … عدن میخواهی خود را از یاد حق غافل مساز و از خواب
غفلت بیدار شو و تلافی عمر تلف کرده و بغفلت گذشته را باز جوی تا مگر بر تو رحمت کنند

گذشت عمر و کار دنیا هیچ کار دریغ • نه یکدریغ که هر دم هزار بار دریغ • بهار عمر بغایت شکفته بود ولی
گل مراد نچیدیم ازین بهار دریغ • هر آن نفس که بر عمر دست آورده ام • کنون ز هر نفسی میخورم هزار دریغ
بدان امید که هر دم نظر کند بختم • برفت عمر گرامی در انتظار دریغ • چنین خواست که ازوی بجان نمانده باز
بمانده در نظر خلق شرمسار دریغ • مرویست که در ایام مالک دینار مردی بود که جمیع عمر خود را در خرابات برده
بود و در مدت عمر خود هرگز روی باقامت نیاورده و بی اندیشه و ترسی در دل نگذرانده صلحای روزگار
از و حذر کردندی و دوری جستندی ناگاه موکل قضا دست مطالبه بدامان عمرش دراز کرد و او چون
دریافت که وقت رحلتست نظر در جراید اعمال کرد خطی که رقم رجا داشته باشد ندید و … گرد
امید در آن توان دریافت آهی از میان جان بر کشیده گفت یا من له الدنیا والآخره ارحم من
لیس له الدنیا والآخره یعنی ای کسی که دنیا و آخرت از آن تست رحم کن بر حال کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت
این کلمه بگفت و ترسان و هراسان جان بداد اهل شهر بوفات او شادمان شدند و از مردان او … و خاک
کشته او را در مزبله انداختند خس و خاشاک در وی ریختند و آن … پر از خاک کرده شبانه
مالک دینار را در خواب نمودند که فلان در گذشته و در میان مزبله که انداخته اند برخیز و او را از آنجا
بردار و در مقبره صلحا و اتقیا دفنش کن گفت چرا او در میان خلق … بود
چه چیز بدرگاه کبریا آورده که سزاوار چنین کرامتی شده آواز آمد که چون بحال نزع رسید جرایم
اعمال خود مطالعه کرد همه خط خطا دید مفلس وار بدرگاه ما بنالید و عاجزوار ببارگاه ما نظر کرد
دست در فضل و کرم ما زد و ما بدردمندی او رحمت نموده گناهان او را آمرزیدیم کدام دردمند بنوا بیدم
بدرگاه ما بنالید ما او را … و کدام نگین از ما خلاصی طلبید که خلعت شادمانی بر او
و شک نیست که غفران معصیت و قبول طاعت متفرع است بر محبت امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین چه بدون ولای اهل البیت … هیچ گناهی مغفور نمیشود و هیچ طاعتی سمت
قبول نمی پذیرد چنانکه احادیث بسیار درین باب … است و از آنجمله است که حق سبحانه و تعالی

فرموده که علی ابن ابی طالب راه نما باید است که من نصب کننده اویم بر خلقان و حاجت که منصوب
از جانب من بهشت در آورم هر که دوستی او را دارد اگر چه عصیان من کرده باشد و بدوزخ در آورم
هر که او را دشمن دارد اگر چه اطاعت من نموده باشد رباعی ای آنکه همیشه در دولت یاد علیست
اوراد تو هر شام و سحر نام علیست خوش باش که رستگاری هر دو جهان در دوستی علی و اولاد علیست
و کیفیت آنکه دوستی علی ابن ابی طالب علیه السلام کیمیا است که هر واو باشد در او امر و نواهی هر که بر او
نقصان حق سبحانه و تعالی و برا به بهشت خواهد برد و هر که دشمن آنحضرت است طاعت او را چه قدر بود
پس دوستی آن حضرت که هر عمل شنیع که خواهی بکنی و لاف دوستی او زنی این لاف گزاف زیبی لا
خداوندا بحق محمد و آل محمد که ما را بر طاعت ایشان ثابت قدم و راسخ دم گردان آمین یا رب العالمین
مناجات ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده زیر نشین علمت کاینات
ما بتو قایم چو تو قایم بذات هستی تو صورت پیوند نه تو بکس و کس بتو مانند نه ما همه فانی و بقا بس ترا
ملک تعالی و تقدس ترا آنکه تغیر نپذیرد توئی و آنکه نمردست و نمیرد توئی تا کرمت راه جهان بر گرفت
پشت زمین بار گران بر گرفت چون قلم از نسخه خام خویش هم تو بپا مرز بانعام خویش
چاره ما کن که تباه شده ایم در کرمت رحم که خواهنده ایم فصل دوم در عفت و پرهیزگاری
و تقوی ایشان بادامر و اجتناب از نواهیست امیر المومنین علیه السلام فرموده متقی آنست که اگر جامع اعمال
او را بر طبقی نهند و سر پوش از روی او بر دارند و بر جهانیان عرض کنند در آنجا چیزی نباشد که از او
از آن شرم باید داشت از کعب الاحبار معنی تقوی پرسیدند گفت راهی که پر از خار و خاشاک باشد
چگونه روی گفت دامن خود را از آن برداریم تا خاری در دامن ما نگیرد گفت این حسب تقوی راه
دین از معاصی چنان اجتناب کنید که از خار و خاشاک خود را نگاه میدارید و حکما گفته اند عفت
آنست که مطیع نفس ملکی باشد و تصرفاتش بحسب رای او بود و از تقیید هوا او را آزاد
لذات فارغ ماند و عفت از اصول فضایل خلقیه است و سخاوت و قناعت و حیا و وقار و صبر و رفق

و امثال

و امثال اینها از انواع مندرجه در تحت جنس عفت و از فواید عفت یکی آنست که اگر مثلا آسمان سر نگون
شود و طبقات زمین زیر و بالا گردد حق تعالی متقی را از آن بلیات محفوظ میدارد و عن ابی مست
از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده شما شش چیز را از من ضمان کنید تا من بهشت برای
شما ضامن شوم اول چون سخن کنید راست گوئید دوم چون وعده کنید آن وفا نمائید سیم چون امانتی بشما
دهند اداء نمائید و خیانت مکنید چهارم فرجهای خود را نگاه دارید از حرام پنجم چشم خود را از حرام
محفوظ دارید ششم دست خود را از لقمه حرام کشیده دارید و حق تعالی در صفت مومنان فرموده که قل للمومنین
یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم یعنی بگوای محمد مر گروندگان را تا بپوشانند چشمهای خود را از دیدن
نامحرم و نگهدارند فرجهای خود را از حرام در ذخیرة الملوک آورده که تیز رو ترین پیکی شیطان در وجود
انسان چشمست زیرا که حواس دیگر در مساکن خود بنا کنند و تا چیزی بایشان نمیرسد استدلال آن
مشغول نتوانند شد اما دیده جاسوسیست که از دور و نزدیک احکام را صید میکند نظم این همه آفت که بتن میرسد
از نظر تو بشکن میرسد دیده بهر روزن هر جو در صدف تا نشوی تیر بلا را هدف هر که بجز حضرت حق لال بود
رخ متاع گرهمه خجالت بود و گوینده مراد بحفظ فروج در این آیه پوشیدن است از نامحرم منقولست که جایز
برادر که نظر در فرج برادر کند و نه خواهر را که نظر در عورت خواهر کند و ناظر و منظور در گناه یکسانند
و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده که نظر کردن در محاسن زنان تیریست زهر آلوده از تیرهای ابلیس
هر که چشم خود را نگاه دارد از زنان بجهة امتثال امر الهی حق تعالی او را توفیق دهد در عبادتی که شوق
آن بسرور و شادمان گردد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که چون مردی بسر نماز بود و زنی نزد وی
بگذرد و او چشم از پی آن زن دارد خوف آن دارم که نور از باصره او برود و اعمی شود و چنانکه
مرد از او پوشیدن چشم و حفظ فرج از نامحرم زنان نیز واجبست و قل للمومنات یغضضن
من ابصارهن و یحفظن فروجهن و بگو مر زنان گرونده را که از روی عفت بپوشانند دیدهای خود را
و نگرند بر نامحرم و نگاه دارند فرجهای خود را از عدة الله اجر مذکور است که در زمان قدیم ابلیس را

پادشاهی بود جهاندار کامکار که صیت ابهت و کامکاری و آوازه معدلت و شهریاری او در اطراف
و اکناف عالم سایر بود و ذکر عظمت و جلالت او چون نیر اعظم در نصف النهار ظاهر و باهر روزی او را
جهة انجاح بعضی مآرب و مطالب برسالت معتمدی عالم عاقل بطرفی ضرورت افتاده بقاضی مشورت فرمود
قاضی گفت من بکسی وثوق ندارم که این نوع مهم را شاید مگر برادر خود و برادر او زنی داشت جمیله که چون
صورت فتنه دوران و بلطف سیرت آرام جان و نادره دوران بود نظم بچهره چو آتش بعارض چو آب
فروزان تر از ماه و از آفتاب ز ابرو کمان کرده و غمزه تیر به تیر و کمان کرده صد دل اسیر
و با کمال حسن دلارایی جمال بعفت و پارسایی جمع کرده بود و رخساره فتنه انگیز را بجمال تقوی
بر همه کاری آراسته نظم دیده فرو بسته ز کار جهان گشته پس پرده عصمت نهان پادشاه بقول قاضی عمل نموده
راضی شد و برادر او را طلب فرمود و مهم مذکور را بدو مفوض ساخت برادر بعد از قبول قاضی را وکیل خود
کرد و کفیل مهمات خویش ساخت تا در قضای حاجات او سعی جمیله تقدیم رساند و روانه شد قاضی
چون جمال عالم آرای زن او را مشاهده کرد مرغ دلش بدام او صید شد چند که بحیله جمال صحبت بند
در ملاقات گشوده نگشت و هر چند افسون و فسانه انگیخت مقصد حاصل نشد بعد از نا امیدی چنانکه سیرت
بد نفسان است بدو گفت که اگر سر بوفای من فرو آری فبها و الا بملک عرض کنم که تو زنا کرده تا ترا رجم نماید
مستوره گفت هر چه خواهی بکن قاضی چون دید که کار بجایی نمی رسد بموقف عرض ملک رسانید که نزد من
ثابت و متحقق شده که زن برادرم زنا کرده ملک بسخن قاضی برجم او امر فرمود و قاضی آن مستوره
بی جرم را از خانه بیرون آورده و در حفره کرده سنگسار نمود و بعد از رجم و انقطاع امید حیات از آن مکان
معهود خود معاودت کرد مستوره را هنوز رمقی بود چون شب در آمد خود را از حفره بیرون آورده راه بیابان
پیش گرفت چون پاره راه طی نمود بدیر عابدی رسید بر در دیر ساکن گشت صباح چون عابد در دیر
گشود زن را دید مجروح و خسته و بر بستر هلاک افتاده از تفحص احوال فرمود مستوره عفیفه کیفیت واقعه را
کما ینبغی باز نمود عابد را بر وی رحم آمده وی را در دیر راه داد و بمداوای او مشغول شد و بعد از اندمال جراحات او

دایگی طفل خود را بدو داد و عابد را وکیلی بود که مهمات عابد ازو مکفی می شد بر جمیله عاشق شد و مکرر ازو
به نیرنگ و افسون طلب وصال نمود و میسر نشد خواست که در حق او غدری کند بدو گفت اگر با من یار نشوی در قتل
تو سعی تمام و انجام کار ترا بسر رسانم مستوره صالحه گفت هر چه خواهی بکن وکیل عابد در شب طفل عابد
را بقتل آورده صباح گفت تو فاجره را آورده و طفل خود را بدو سپرده لاجرم پسر را بقتل آورده است
عابد احوال پرسید زن چنانکه بود باز نمود و گفت بیت هر دم زمانه داغ غمی بر جگر نهد
این داغ نیک ناشده داغ دگر نهد عابد گفت راست میگویی اما بودن تو دیگر در اینجا مصلحت نیست بیست دینار
زر بدو داد و او را شب از دیر بیرون کرد زن روان شده بدهی رسید مردی را دید که بر دار بسته بود تفحص
احوال او نمود گفتند بیست دینار قرض دارد و رسم این مردم آنست که هر که دینی داشته باشد او را بر دار بندند
اگر ادا نمود خلاص است و الا مصلوب است مستوره آن بیست دینار را ادا و داد و او را خلاص نمود مرد
چون حال بر این منوال دید به مستوره گفت که چون تو مرا از قتل نجات دادی من تا زنده ام بنده ام و از خدمت
تو جدا نشوم همراه شد یکدیگر روی براه آوردند تا بکنار دریا رسیدند جمعی از تجار را دیدند که کشتی
در جهة عبور مهیا ساخته اند مرد به مستوره گفت تو اینجا قرار گیر تا بروم طعام از جهة تو بیاورم چون نزد تجاران
رسید گفت در کشتی شما چه چیز است گفتند جواهر و امتعه و اشیا نفیس گفت با من چیزی است که بهتر از مجموع
آنهاست گفتند چه چیز است گفت کنیزکی که مثل او بحسن صورت و سیرت کس ندیده گفتند ما با تو
گفت بشرط آنکه کنیزک را بخرید و بعد از آنکه من از نظر شما غایب شوم او را اعلام کنید و تصرف نمایید بهمین
قرار داد و بعد از شما پسندیدند و بده هزار دینار خریدند مرد دینار را تصرف نموده از نظر ایشان
غایب شد تجاران جمیله را گفتند ترا از خواجه تو خریده ایم برخیز و در کشتی نشین مستوره بیچاره بالضروره
در کشتی نشسته گفت نظم چه طالعست یا رب که ز آسمان هر گه روان شود غمی که آید بر زمین جز بر دل من بار نگشاید
و چون بعضی از تاجران بعضی دیگر بد گمان بودند او را در کشتی جواهر و امتعه نشانده خود در کشتی دیگر قرار گرفته
روانه شدند اتفاقا بادی عظیم وزید و کشتی که در و تاجران بودند غرق شد و کشتی که در وی جواهر و امتعه

بود با جمیله سالم بجزیره رسید که معموره نام کشتی را بر درختی بست و از کشتی بیرون آمده در آن جزیره
مسکن ساخت حق تعالی پیغمبری که در میان بنی اسرائیل بود وحی فرستاد که نزد پادشاه رو و بگو که در فلان
جزیره شخصی است و خدای تعالی میفرماید که در حق زن برادر قاضی تقصیر کرده و هرکه در مملکت تست یکجا با او روید
و گناه خود را بر وی عرض کنید و از وی عذر خواهید و طلبید که مغفرت او مقرون بمغفرت منست ملک با اهل مملکت متوجه
آن جزیره شدند عورتی [illegible] اول ملک پیش رفته گفت این قاضی نزد من آمد گفت زن
برادرم زنا کرده قبل از آنکه تهمت بر من واضح شود حکم برجم کردم اکنون از آن خائفم که مبادا حکم بغیر حق
کرده باشم التماس مغفرت دارم مستوره گفت عفی الله لک پس ملک نزد او نشست بعد از آن شوهر او پیش آمده
گفت من زنی داشتم صالحه بحکم ملک از پیش او رفتم و بعد از من برادرم گفت که او را بزنا رجم نمودند
مرا از این خائفم که مبادا در حق او تقصیر کرده باشم طلب عفو از مستوره میکنم گفت عفی الله لک او نیز هم آنجا بنشست
بعد از آن قاضی پیش آمد و گفت احوال خود را بمستوره چنانکه بود اظهار نمود و در پیش ملک بکذب و افترای خود
معترف شده مغفرت طلبید مستوره گفت خدای ترا بیامرزد بعد از آن عابد پیش آمد گفت من آن زن را از در
بیرون کردم ترسیدم که ویرا آسیبی هلاک نموده باشد مستوره گفت عفی الله لک بعد از آن وکیل عابد پیش آمده
احوال باز گفت و مغفرت خواست بعد از آن مرد مصلوب پیش آمد و احوال خود گفت و طلب مغفرت کرد مستوره
گفت خدا ترا بیامرزد و ترا خدای [illegible] پس بشوهر خود گفت که منم زن تو و آنچه شنیدی قصه پر غصه منست و آنچه من از
مردم دیده ام دیگر در حساب خلایق نمی آید پس آنچه در کشتی بود بشوهر داده در آن جزیره بعبادت مشغول گشت
و بسبب پرهیزکاری و تقوی از آن شداید عظیمه نجات یافت و رضا و مغفرت او مقرون برضا و مغفرت حق تعالی
گشت مرویست که در زمان پیشین زنی بود مخلصه نام در کمال حسن و جمال و در غایت عصمت و پرهیزکاری شبها
تا روز نماز گذاردی و روز تا شب قرآن خواندی و دایم الصوم بودی و هیچ مخلوقی آنجا که عادت [illegible]
[illegible] و آرزوی بود دارد بحکم ضرورت از منزل خود بیرون رفت در راه جوانی فاسق [illegible] دو چار گشته
چشمش بر چشم او افتاد فی الحال تیری از کمانخانه ابروی آن صالحه جسته تا بر سینه آن جوان نشست

و آن زن

و آن زن چون باد صرصر از وی درگذشت جوان نالان و زاری کنان در پی او افتاد و آن زن چون دید که مرد
در عقب او می آید راه بگردانید چون نظر باز پس کرد همان جوان را بر اثر او میرفت باز راه بگردانید بار سیم
بناچار باز گشته بخانه رفت جوان پنداشت که مگر فاحشه خانه است و منزل خویش دلال میکند [illegible]
از پی او دوان تا مخلصه خود را بخانه رسانیده بدرون در آمد و در فرو بسته و پس در بایستاد ترسان و لرزان
جوان در بر روزن گفت کیستی و چه مطلبی جوان گفت بر تو عاشق شده ام و طاقتم طاق گشته گفت بر کجای من
عاشق شده گفت بر چشم تو نظم ای که از دور همی آمدی آن بود دیدم چشم بد دور ز تو آن گل خود رو
جواب خوش دهد نرگس رو به باز * کاین همه شعبده زان چشم چو آهو دیدم * ناوک غالیه [illegible] کمان مشکین *
غمزه کافران ساحر جادو دیدم * مخلصه صالحه چون این بشنید چشمهای خود برکند و بر طبقی نهاده دستمالی
بر سر آن پوشیده و به دختر خود داد که پیش آن جوان برو و بگو این آن چشمی است که تو بر او عاشق شده من
قرآن میخواندم چشمی که نامحرم او را ببیند قرآن خواندن را نشاید نظم چشم من چون بخت من ناخفته به *
کار من چون زلف من آشفته به * فتنه دلهاست چشم مست من * شاید ار خفته است فتنه خفته به *
چون جوان دستمال از سر طبق برداشت چشمش بر آن چشمها افتاد و آه از نهادش بر آمد چون مرغ نیم بسمل
بر زمین غلطیده بیهوش شد چون بهوش باز آمد در را بکوفت دختر گفت کیستی و چه میگویی گفت مادرت را
بگوی که من توبه کردم از جمیع گناهان او نیز مرا حلال کند شاید حق تعالی بر من ببخشاید مخلصه گفت اگر راست میگویی
که توبه کرده ام دعا کن تا چشم من روشن شود جوان گفت من فاسق ده ساله ام [illegible] که توبه کردم
تو به من مستجاب نشود مخلصه گفت بلی اگر توبه با خلاص کرده باشی پس مخلصه مستوره چشمهای خود را بدست
و در جای خود نهاد و جوان دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشته گفت ای کارساز بنده نواز دانای اسرار
بر ضمیر من واقفی اگر این توبه که کرده ام بر خطاهای خود جهت رضای تو کرده ام اگر از سر اخلاص است چشمهای این
ضعیفه را درست کن و الا چنانکه اول بود هنوز بر و فرو نیاورده بود که چشمهای آن صالحه درست و بینا شد
و آن دو جوان [illegible] ای عزیز من تو نیز توبه از سر اخلاص کن و عفت و پرهیزکاری شعار خود ساز و بر درجه عصمت

هیچکس مادر و زنان بیگانه را بجای مادر و خواهر خود دان و چشم نامحرمیت در زنان مردم مکن تا حق سبحانه
در روز بازار قیامت پرده بر سر گناهانت بپوشد ای عزیزان از عشق و عاشقی مجازی دست کوتاه کنید
اگر توانید از عشق حقیقی دم زنید **نظم** عشق اگر چه هر برون از گل و گل دیگر است • کشتگان وصل را از وصل جان دیگر است

عشق بی عینست و بی شینست و بی قاف ای پسر • عاشق عشق چنین هم از جهان دیگر است
دانهٔ عشق جمالش چینهٔ هر مرغ نیست • مرغ آن دانه پریده در مکان دیگر است
بر سر هر کوچه هر کس داستانی میزند • داستان عاشقان خود داستان دیگر است •

و بدانکه تقوی و پرهیزکاری صفتیست که بالاتر از آن متصور نیست در روایت آمده که مردی بود عابد و پرهیزکار از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که او را همام گفتندی روزی گفت یا امیرالمؤمنین متقیان چه طایفه‌اند حضرت فرمود که ای همام تو بترس از خدای و نیکویی شعار خود کن بدرستی که حق تعالی با پرهیزکاران است **بیت**

ورع نزد خرد بنیاد دینست • مقام زاهدان جز ورع نیست •
بکیش عارف سر آلهی • ورع اعراض نفس از دنیا
بود صاحب ورع اهل امانت • که باشد حق حفیظش از خیانت •

همام باین قدر وصف قانع نشده مبالغه کرد پس حضرت امام علیه السلام برخواسته بر منبر رفت و خطبه ادا فرمود مشتمل بر حمد آلهی و درود بر حضرت رسالت پناهی و فرمود اما بعد بدرستی که حق تعالی آفریده خلایق را و مستغنی است از طاعت ایشان و ایمنست از معصیت ایشان از برای آنکه معصیت خلایق باو ضرر نمیرساند و از طاعت ایشان باو نفعی نمیرسد پس قسمت کرده است میان ایشان معاش ایشانرا و وضع نموده است در دنیا مواضع ایشانرا پس متقیان ایشان اهل فضایلند که حرف زدن آنها همه صواب باشد و لباس ایشان میانه بود و راه رفتن ایشان بتواضع و فروتنی باشد نگردند و پوشانند چشمهای خود را از آنچه حرام کرده است حق تعالی بر ایشان و گوش فرا علمی دارند که نافع باشد برای ایشان فرود آرند نفسهای خود را در بلا یعنی هر بلایی که بایشان رسد راضی و شاکر باشند اگر نمی بود اجل معین برای ایشان قرار نمیگرفت ارواح ایشان در جسد ایشان بقدر چشم برهم زدنی از جهة شوق بثواب و خوف از عقاب از جهة

بزرگی و عظمت حق تعالی صغیر است در نظر ایشان ما دون حق تعالی و ایشان متنعمند از بهشت و مخوف‌اند از دوزخ غمگین است همیشه دلهای ایشان از ترس خدای تعالی و از شر ایشان ایمنند و جسد ایشان زار و نحیف و نفسها عفیف و حاجات ایشان ضعیف صبر میکنند ایشان روزی چند اندک تا مزد یابند براحت بسیار تجارت ایشان همه سود است و اراده میکند دنیا ایشانرا و ایشان دنیا را اما در شب بر خیزند بنماز و قرائت کنند بترتیل و اندوهگین میشوند در حالت خواندن قرآن و بشارت میدهند از قرآن دوای دردهای خود را و چون بآیه رسند که در وی تشویقیست طمع میدارند نفوس خود را بدان شوق و چون بآیه رسند که در وی تخویفیست میشنوانند آنرا بگوش دل و اما در روز پس بردبارند و حلیم و بدیانت و پرهیزگار و نیکوکار از حق تعالی و چون نظر کنند مردمان گمان برند ایشانرا که بیمارند و حال آنکه بیمار نباشند با عمل صالحهٔ خود باشند که متکبر نشوند بسیار کردن اعمال صالحه پس همیشه ملامت کنند نفس خود را و چون کسی تعریف کند ایشانرا گویند ما عالمتریم بنفس خود از غیر و پروردگار ما عالمتر است از ما بنفس ما بار خدایا ما را مگیر بآنچه میگویند و بگردان ما را بهتر از آنچه گمان میبرند و بیامرز ما را از آنچه نمیدانند ایشان و علامت یکی از متقیان آنست که تو او را بینی صاحب قوت در دین و فرو خورنده خشم و همواره و یقین دارند ایمان خود را و حریص باشد در طلب علم و علم او با حلم باشد و خاشع باشد در عبادت و تحمل داشته باشد در فقر و فاقه و صابر باشد در سختی و طلب کنندهٔ حلال باشد و چون بهدایت یابد خوشحال شود و دور کند طمع نکرده و شاکر باشد چون صبح کند یاد حق نماید و چون شب شود نفس او طلب کند چیزی را که مکروه باشد اطاعت نکند سؤال او را اجل خود را نزدیک داند و اهل خود را اندک و قلیل و خاشع و قانع باشد نفس او نگاه دارد دین خود را از خیر او امیدوار باشد و از شر او ایمن دور باشد از فحش یعنی هرگز فحش از زبان او بیرون نیاید و گفتگوی او با آهستگی و نرمی باشد و خیرات او مقبول باشد و کسی را بلقب نخواند و جور همسایگان برساند و چون بکسی مصیبت رسد شماتت نکند و از کلمهٔ حق نگذرد و بباطل نگرود و اگر خاموش باشد نتوان دانست خاموشی او را و اگر خنده طلب نشنود آواز او و از مردمان دور باشد

نه بتکبر و عجب و بمردمان نزدیک باشد نه بمکر و حیل راوی گوید که در این وقت همام فریادی بر آورد که
جان او با آن آواز برآمد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود به تحقیق که من از این میترسیدم بلی این موعظه
بالغه با اهل آن موعظه عبدالله بن الکوا گفت یا امیرالمؤمنین پس چیست ترا با آنچه رسید فرمود وای
بر تو بدرستی که هر اجلی را وقتی معین است که از پیش نمیرسد و از پس نمیماند زنهار که دیگر چنین حرفی نزنی بدرستی
که شیطان ترا باین قول آورد ای عزیز این صفت مؤمنان متقیان است که شمه از آن شنیدی
پس باید که پیروی ایشان کنند تا از جمله ایشان باشید بدان ای عزیز که نیکوترین عفت احتراز از
ارتکاب محرمات خصوصاً از شهوت محرمات و بزرگان گفته اند که آدمی را دو نسبت است یکی نسبت ملکی
و نسبت حیوانی چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده **نظم** آدمی زاده طرفه معجونیست • از فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل این شود کم از این • ور کند میل آن شود به از آن • پس شرط عقل آنست که تا میتوان نسبت ملکی را
قوت دهد و جانب نسبت بهیمی میل ننماید زیرا که هرگاه حرص خوردن بر آدمی مستولی شد میان حلال
و حرام فرق نکند و در وقت غلبه شهوت نیز محجوبی ملاحظه ننماید پس عفت عبارت از آنست که در وقتی
که شهوت غالب گردد عنان از لوث حرام باز دارد و بجای فسق و فجور قیام و اقدام ننماید **مصرع**
عفت آنجا که رایت افرازد • دل و دین را تمام بنوازد • نفس از و نیک خو اندوز ار شود •
روح مقبول کردگار شود • ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق تعالی حرام کرده بهشت را بر کسی
امت من طلب کسب کند که حق تعالی رحمت در دل ایشان وضع کرده و نیز از آنحضرت روایت است که خدای دوست دارد
دلی را که ترسنده و اندوهگین و مهربان باشد و مردمان را بخیر تعلیم نماید و بعبادت خدا دعوت کند
و دشمن دارد هر دلی را که غافل باشد و اوقات را ببازیچه صرف نماید و همه شب در خواب گذراند و ذکر
خدا نکند از ابن عباس مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که هرگاه دل بلرزد و پوست بنده مومن از ترس حق تعالی
بریزد گناهان او چون برگ از درخت و باید که عفت و پرهیزکاری با دوستی علی ابن ابی طالب
و یا [illegible] فرزندان او علیهم السلام [illegible] و [illegible] زیرا که [illegible] منقضیان

و راه نماینده مؤمنان به بهشت جاویدان باشند چنانکه حضرت امام رضا علیه السلام از آبا و اجداد خود
روایت کرده که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده که هر که دوست دارد که در کشتی نجات نشیند و دست در
عروة الوثقی دین و حبل المتین زند پس باید که دوست دارد علی ابن ابی طالب را بعد از من و دشمن دارد
دشمنان او را و باید که هر یک از ائمه هدی را بعد از و بشناسد و دوست دارد پس بدرستی که ایشان
خلفای منند و اوصیای من و حجت خدا اند بر خلقان بعد از من و بهترین امت و پیشوا و مقتدای [illegible]
بهشت امید که همه دوستان علی ابن ابی طالب ع از شفاعت آن سرور بهره مند گردند الهی بحق النبی المبین
مناجات ای بجود خوانده ورع ورزان را • رغم بر حرص و طمع لرزان را • هر که آلوده بگل ره گذرش
کی بگل پاک شود آن گذرش • دیده مخمور از تو مست و نوم • ورع از ترک مست حرام • [illegible] ورع
کش بغیر از تو کند دیده نگاه • هر که از غیر تو بسته نگاه • ورع اینست و دگر افسانه • هر درختی که نه بارش ورع
رسته از دانه حرص و طمعیست • از دلم رغبت دنیا گم کن • زان [illegible] کن • سازم از مال جهان
تا کنم رغبت [illegible] **فصل سیم در توکل و اخلاص** توکل از صفات حمیده است
و آن تفویض امور است بخالق و ناامیدی من کل الوجوه از مخلوق صبر و قناعت و رضا و زهد
و اخلاص و یقین امور متشعبه توکل اند و محققان گفته اند که توکل چنان باید که متوکل مخلوق را
لا یضر و لا ینفع و لا یعطی و لا یمنع داند و او را یقین حاصل شود که آنچه باید کرد از اعمال حسنه
خدا کند و آنچه باید ساخت از اعمال حسنه خدا کند و هیچ چیز از تقدیر و اراده بیرون نخواهد بود
نظم کار تو جز خدای نگشاید • بجدا از خلق هیچ نیاید • جز خدا هیچکس بیار مگیر • خلق را هیچ در شمار مگیر
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر چنانچه کسی توکل بر خدای کند روزی باو میرسد چنانکه بمرغان
که صباح از آشیانه خود بیرون میروند با شکمهای گرسنه و خالی و شب باز میگردند با شکمهای پر و سیر
توکل چون توکل خلیل الله ع باید در وقتی که او را بآتش انداختند و اخلاص خالص کردن اعمال و افعال
است از شوایب علل و اغراض و مخصوص ساختن بنیت تقرب باری تعالی چنانکه غرض دنیوی و اخروی

از حب جاه و نیکنامی و طمع بهشت و ثواب آخرت و نجات از عذاب دوزخ و مانند اینها باک مخلوط
نباشد چه محققان اینها را از شرک خفی میدانند مضمون آیه کریمه فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل
عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربه احداً اشارة باین معنیست بیت روی در قبله یکرویی کن
خلق بگذار و خدا جویی کن ‧ رشحی از چشمه اخلاص بجوی ‧ وز رخ جان خود این گرد بشوی بیت
سوی اخلاص گر تو راه بری ‧ هر دو عالم تو بیشتر بخوری ‧ خطبه قرب بنام تو بود ‧ جرعه وصل بجام تو بود
راه حب به اقبال شوی ‧ محرم پرده اجلال شوی ‧ نیت صادقه آنست که خالص مخلص لوجه الله
باشد و هیچ عمل بی نیت صحیح نیست و نیت بی عمل صحیحست و رسول صلعم فرموده که الاعمال بالنیات
و نیز فرموده که اکثر شهداء امت من از اهل فراش‌اند یعنی بسا مومنی که بر روی فرش جان بحق میدهد
و مقصد آن کند باعتبار درست که کاشکی من در راه خدا جهاد میکردم تا کشته میشدم پس از برای
او ثواب شهدا بنویسند و چون بمیرد او را بدرجه شهدا رسانند و نیز آنحضرت فرموده که حق تعالی
نظر نمیکند باموال و احوال شما بلکه نظر او بدلهای شماست و نیتهای شما و اعمال شما و در روایت آمده
که اعمال حسنه بنده را باسمان برند حق تعالی فرماید که بخوانید اعمال بنده مرا چون بخوانند حق تعالی
فرماید که فلان و فلان بنویسید که بنده من این عملها کرده ملائکه گویند بارخدایا چگونه این
فرماید که نیت کرده و در دل گذرانیده خوشا حال آدمی که هنوز کاری نکرده باشد و نعمتی
نکشیده مزد یابد رباعی یارب زکرم آنچه تو خواهی مرا مگذار دمی با من و آن کن مرا
نوری ز تجلی تقییم بفرست کاتش زند این پرده پندار مرا نقلست که بداود علیه السلام وحی آمد که ای داود
هیچ بنده نیست که از میان همه دست بر من زند اگر همه خلق آسمان و زمین بکوشند مکروهی بر خیزند
من او را از آن فرج دهم ابراهیم ادهم گوید رهبانی را دیدم و پرسیدم که قوت تو از کجاست گفت
از وی پرس که میدهد از عابدی پرسیدم که تو همیشه بعبادت مشغولی قوت تو از کجاست [illegible]
نهاد و گفت آنکه آسیا آفریده باشد بار میرساند آورده اند که در شهر اندلس دهقانی بود حرص [illegible]

که بمرور ایام هزار دینار جمع کرده بود و بدان مغرور بود چیزی از آن در وجه معیشت زن و فرزندان خود صرف نمیکرد
تا روزی بکنار غدیری کیسه زر را بزمین نهاده بطهارت مشغول شد زر فراموش نموده در عقب او
شبانی بآنجا رسید کیسه را برداشته بفرح و نشاط بازگشت و در مکان خالی نشسته شمرد عدد درست
بود با خود گفت هرچه ازین خرج کنم عدد نقصان پذیرد اولی آنست که این را محفوظ نمایم تا در پیری
بمشقت فاقه مبتلا نباشم روزی لشکری بحوالی گله او رسید شبان کیسه را از خوف ایشان در چاه
انداخت و بعد از چند روز رجعت کرد که زر را بردارد اثری ندید متالم بود اما دهقان ازان چون کیسه زر
یاد آمد سیلاب خون از دیده روان کرده محزون باز گردید و هرچند کوشید از زر اثری ندید بر گردید
صورت حال با صاحبان خود گفت مستوره او را ملامت نمود که امثال این سکها بصیرت در حفظ زر مبالغه
مینمودی لاجرم ازو بر نخوردی بیت زر بخوردن مطرح طرب است ‧ ورنه رنج و وهم سبب است آن
دهقان زن را تصدیق نموده توبه کرد که هرچه بدست آید انفاق کند و با مستوره مصلحت آن دید که
بتوکل توسل نماید و روا از طلب دنیا بر تابد از قضا روزی دهقان براهی میرفت بادی عظیم وزید
و دستار از سر دهقان ربوده در چاه انداخت دهقان بطلب دستار بچاه فرو شد کیسه زر دید برگرفته
بیرون آمد و بوفای نذر اقامت نموده به بنیاد بنا او صدقه نمود تا تلفی از آن بر خرج شد شبان
بسبب حاجتی متوجه شهر شده گذر او بدر خانه دهقان افتاد دهقان بتوکل شبان را ضیافت کرده
او را غمناک [illegible] دید سبب آن احوال نمود و از احوال گفت در مدت عمر هزار دینار [illegible] روزی از بیم
ظالمی در چاهی انداختم دیگر اثری از آن نیافتم دهقان بر خواست و بحجره رفته با مستوره گفت آن مال
که حلال [illegible] حق اجر [illegible] مصلحت آنست که آنچه مانده بروی بطریقی [illegible] تا از وبال حرام خلاص
شویم مستوره گفت [illegible] حق او باز باید داد و دست بر دامن توکل باید زد تا خدای تعالی
عوض آن بتو حلال دهد دهقان باقی زر را پیش شبان آورده بطریق عطیه باو داد و خود [illegible]
[illegible] شبان زر را برداشته میان دو کراه مجوف ساخته و زر را بر آن تعبیه نمود تا کسی بر آن اطلاع

نباشد همیشه آن دوک را باخود داشت تا روزی بر کنار رود خانه ایستاده دوک را تاب میداد
ریسمان دوک بگسیخت دوک در آب افتاد و کذر آب در شهر بود دهقان متوکل در آن آب غسل میکرد دوک
با مدام او رسید بگرفت و بخانه آورد دستور طبخی مباحث دوک را بشکست تا اضافه هیمه کند در میانش
بر زر سرخ بود بشکر بجای آورده ببرکت توکل از فقر و فاقه نجات یافت و حق در مرکز خود قرار گرفت
نظم گر توکل بود ترا الحذر ۰ آن توکل کفایتیت ترا ۰ با توکل بود خدا بت یار ۰ تیغ باران آهنین دیوار
نشد کس سبب توکل سوار ۰ که او را نشد صید دولت شکار ۰ روایتست که آن آشنای درکاه مالک
اکاه متوکل بارکاه آله یعنی شیخ عامر روزی در نماز بود ماری سیاه بیامد بدترین صورتی
درشت ترین هیاتی در غایت بزرکی و از در مسجد در آمد مردم که در مسجد بودند بترسیدند و بگریختند
آن مار همچنان می آمد تا بر سر سجاده شیخ رسید و در زیر پیراهن وی رفت و سر از گریبان او
بیرون آورد شیخ اصلا بر خود نجنبید بعد از ساعتی مار بدر رفت چون شیخ از نماز فارغ شد
وی را کفتند عظیم دلی داری که از ماری چنین نترسیدی کفت از آنکه از خدای ترسد و بر توکل
نماید ترس باو اکر از غیری ترسد نظم گر توکل بحق کنی تو عجب ۰ پاس دارندت آسمان و زمین
تو بیزدان سپار جان و تنت ۰ که نکهدار دارد از همه خطرات ۰ چه کنی آهنین حمایل را ۰
هر توکل کرو آهنین دل را ۰ و هم روایتست که چون امیری بنو اعم بن ابو اعم رسید سبب آنکه مردم
بخدمت شیخ می آمدند با خود اندیشید که اگر اینها هجوم کنند مرا قدرت مقاومت نباشد
با بن و اهل شیخ را از شهر بیرون کرد شیخ سر در صحرا نهاده بر بالای کوهی رفت و در چشمه آب
ساخته دو کوت نماز کذارد و روی نیاز بدرکاه بی نیاز آورد و دست بدعا برداشت و کفت
ای خدای کریم شکر تو که مردود خلقم و امیدوارم که مقبول حقم و توکل بر کرم تو دارم و باواز
بلند قرآن میخواند چون روز باخر رسید و آفتاب فرو شد رهبانی در آن نزدیکی صومعه داشت
در از خلق بر خود بسته و بر کوشه عزلت نشسته چون آواز شیخ بشنید که با واز خوش قرآن میخواند

سر از حجره بیرون آورد مردی را دید نزدیک او رفت و کفت ای جوان تو کیستی که اندرین کوه مکیر و جای
شیخ کفت مردی غریبم رهبان کفت نه جای تو بیابانست این جای شیرانست هم اکنون شیران در آیند
و ترا هلاک نمایند برخیز و درین منزل امشب قرار کیر تا از شر ایشان برهی شیخ کفت تو از دین من
بیکانه هرگز در خانه بیکانه آرام نکرفته ام رباعی چون خانه چه مسکنم آب و کل ۰ هرگز نکنم وضو بسیلاب دگر ۰
حاشا که برم سجده بغیر از در دوست ۰ ناید سر من فرو بمحراب دگر ۰ پس ترسا هر چند الحاح کرد شیخ
قبول ننموده هم در آنجا نشست ترسا بصومعه خود بشد چون شب در آمد و جهان تاریک گشت از
چپ و راست بانک شیران بر خواست چون نیم شب شد آن مرد راهب را از صومعه بیرون کرد
شیخ را دید در نماز ایستاده و شیران کرد وی حلقه زده چون شیخ سلام باز داد روی بشیران
کرد و کفت ای خلقان خدای اکر شما را فرمان داده اند و کاری فرموده اند بیائید و فرمان
خدای خویش بکزارید و اکر نه باز کردید و دل مرا مشغول مدارید شیران که این سخن بشنیدند
دمها جنبانیده خود را بخاک مالیدند و برفتند مرد ترسا چون آن بدید متحیر شده از صومعه بزیر
آمد و در پای شیخ افتاده کفت بحق کردکار که بکوی تا چه مردی و چه دین داری کفت من آن
مرد عالم که بسبب نیکوئی مرا از شهر بیرون کردند و از میان مسلمانانم براندند ترسا کریان شده
کفت ای جوان اکر بدترین قوم تو ائی کزیده ترین چکونه باشند مسلمانی بر من عرضه کن شیخ
اسلام بر وی عرض کرد ترسا مسلمان شد تا بدانی که هر که توکل بر خدای کند و از خدای ترسد
همه موجودات از و بترسند و کفته اند نظم تو هم کردن از حکم داور مپیچ ۰ که کردن نپیچد ز حکم تو هیچ
چو خسرو بفرمان داور بود ۰ خدایش نکهبان و یاور بود ۰ بدانکه اخلاص و نیت صادق با
ساختن عبادات از ریا و غرض و بنا بر علل و راست کردن نیت با خدای عز و جل چنانکه قبل
ازین ایمائی بان شد آورده اند که در بنی اسرائیل عابدی بود که از فارسان میدان عبادت
قصب السبق ربوده و از کوشه نشینان وادی هدایت کعبه سعادت بوده و کوشش تا حد کش

بر تارک افلاک سوده او را گفتند در فلان وادی درختیست که قومی او را می‌پرستند عابد تبری برداشت
و قصد آن درخت کرد که آن را از بیخ برکند ابلیس لعین بصورت مردی در برابر وی پیش آمده گفت با این
درخت چه خواهی؟ عابد احوال بگفت ابلیس گفت اگر خدای این درخت را بریده ساختی پیغمبری را
بفرستادی ترا با این کار چه نسبت عابد نشنید ابلیس با او در آویخت و بعد از محاربه بسیار ابلیس
را بر زمین زد و فرو مالید ابلیس زنهار خواسته گفت مرا رها کن تا با تو یک سخن بگویم که ترا
بهتر از این بکار آید هم در دنیا و هم در آخرت عابد گفت بگو گفت هر روز من دو دینار زر به تو رسانم
که تا تو بعضی را از آن بصدقه دهی و بعضی خرج بعضی کنی تا ترا فایده در این حاصل آید به از این درخت
بدار تا وقتی که فرمان خدای نازل شود و معلوم گردد که بریدن این صنم است یا خطا عابد اندیشید و گفت
صلاح من و درویشان در این قول باید کرد و بازگشت و بخانه رفت صباح روز دیگر دو دینار زر بر بالین
خود دید خرم گشته آن را صرف نفقه کرد روز دیگر طلب کرد و نیافت تبر بر دوش گرفته بپای درخت آمد
ابلیس لعین باز بهمان صورت حاضر شد و گفت چه میکنی عابد گفت درخت را از پای در می‌آورم گفت
ترا قوت برکندن این درخت نیست بهرزه تشویش مکش و در راه عبادت باش میان ایشان منازعه و مجادله شد
چون دو بار هم آویختند ابلیس عابد را بر زمین زد عابد تعجب نموده گفت یا شیخ قضیه چیست که آن کرت مغلوب شدی
بکجا رفت ابلیس گفت هر که کاری برای خدا کند محض رضای او هیچ کس با او بر نیاید و هرگاه
که بنا بر غرضی از اغراض دنیوی کند با هیچکس بر نیاید نظم هر که بود بی غرضی کار او • در همه کارش خدا یار او
و آنکه کند از پی دنیا عمل • مشنو و اندر عمل او خلل • هر که باخلاص قدم می‌زند • عیسی وقت است که دم می‌زند •
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که نیست بنده که چهل روز عملی کند خالص مخلص لوجه الله
که هیچ غرضی با او نباشد الا که ظاهر شود در دل و زبان او چشمهای حکمت و دیگر آنحضرت فرموده
که فردای قیامت کسی را بحسابگاه آورند یکی عالمی باشد حق تعالی با او خطاب کند که چه عمل کردی با آن
دانشی که بهم رسانیدی گوید بار خدایا درس و روز بشمار بودم حق تعالی فرماید که دروغ میگویی بلکه تیز

دکبر

گویند که دروغ میگویی مراد تو از این تعب و مقصود تو آن بود که مردم بگویند که این مرد عالم است پس آن نوع
عبادتی را در آن درگاه هیچ اجر نیست و کسی دیگر منعمی باشد حق تعالی از او سوال کند که نعمتی را که بتو ارزانی
فرموده بودم با آن چه کردی گوید بار خدایا تصدق میکردم بر درویشان حق تعالی فرماید که دروغ
میگویی و ملائکه نیز گویند دروغ میگویی اراده تو آن بود که مردم تعریف تو نمایند که فلان مرد کریمست
و کسی دیگر شهید باشد پس حق تعالی از او سوال کند که چه عمل کردی گوید خداوندا جهاد کردم در راه تو
تا کشته شدم پس فرماید که دروغ میگویی و ملائکه نیز گویند که دروغ میگویی مراد تو از این عمل آن بود
که گویند فلان شجاع است پس رسول صلی الله علیه و آله فرموده که این سه طایفه اول جماعتی باشند که داخل
شوند بآتش دوزخ تا بدانی که هر عملی که خالص نیست آن را اجری نیست ای وای بر ما و بر عمل ما رباعی
یا رب چکنم که دامن تر دارم • زین دامن تر دل پر آذر دارم • خاکم بسر از جهان که کردم امروز •
فردا بچه روی پیش تو سر بر دارم • بدان ای عزیز که عمل باخلاص مشکلست زیرا که آفات اخلاص بعضی
جلی است و بعضی خفی و نوعی ضعیف با جلی و برخی قوی با خفی چنانکه در احیای علوم مذکور است
که جوانی که نماز کند باخلاص تمام و نظر کنند مردمان باو شیطان در دلش اندازد که نیکوتر کن نماز
خود را تا ایشان عبرت القین شود و صلاحیت تو دادِ فرمان شیطان برده خضوع و خشوع بهتر
بجای آورد پس این عمل با تلبیس است و آفت جلیست دیگر آنکه هرگاه شخصی این را فهمید و تابع
شیطان نشد و در نماز خود مستمر است پس شیطان از روی خیرخواهی او را وسوسه میکند که جمعی
تابع تو اند و اقتدا بتو میکنند و نظر باعمال تو دارند پس ثواب اعمال ایشان اگر بهتر کنند بتو خواهد رسید
و اگر بد کنند وبال آن بتو عاید خواهد شد پس باید که پیش ایشان کمال خضوع و خشوع بجای آوری
تا ایشان اقتدا بتو کرده نماز خود را نیکو کنند و عادت نمایند نیکو میگویی که این مرتبه هم علیین باشد
اما از اول خفی تر است سیم آنکه چون کسی این را دانست و مکر شیطان را دریافت و از نفس خود دور کرد
خود منفعل شد و خشوع را در نظر مردم زیاده از خلوت نکرد و در خلوت هم خشوع و خضوع را تمام

بجای نیاورد همچنانکه در نظر مردم بجای آورد این محض ریا و همین شیطان لعین است اما از دوم مخفی تر است
چهارم آنست که کسی خود را از مکر شیطان نگه دارد و در خلوت و ظاهر یک نوع باشد شیطان وی را فریب
میدهد او را که ای بندهٔ خدای ببین که پیش پروردگار ایستاده مناجات میکنی دل را حاضر دار
و شرمنده شو که پروردگار تو نظر بدل تو فرود آورد و تو بدل حاضر نباشی این نیز از مکر شیطان است
پس باید که نماز محض رضای حق باشد و اصلا غرضی از اغراض دنیوی و اخروی با او نباشد
تا صلوة فریضة خیر من عشرین حجة برو صادق آید اما این نماز مقربان درگاه الهی است که در نماز
خود را فانی مطلق میشدند زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که دو رکعت نماز که عالم
بهتر است از عبادت یکساله جاهل پس باید که در نماز آنچه نهایت سعی باشد بجای آورد و فریب
شیطان نخورد و عملهای دیگر هم برین قیاس روایت است از رسول خدای صلعم که صدق راه نیکوی است
و نیکویی راه بهشت و فضیلت صدق و راستی آنست که حق تعالی توصیف کرده است که واذکر فی
الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا و غیر ذلک از ابن عباس روایت است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله
سوال کردند از کمال دین فرمود گفتن حق و عمل نمودن بصدق نظم راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو ظفر از کردگار • از کجی افتی بغم و کاستی • از همه غم رستی اگر راستی • آورده اند که حجاج
علیه اللعنه جمعی را سیاست میکرد چون نوبت بیکی از ایشان رسید گفت ای امیر مرا از تو حقی است
بر تو حقی دارم حجاج گفت ترا بر من چه حق است گفت فلان دشمن ترا غیبت میکرد و از تو سخنان
فحش میگفت من او را منع کردم و از دشنام تو او را باز داشتم حجاج گفت بر صحت این دعوی گواهی داری
دارم و اشاره باسیری دیگر کرد که در آن مجمع حاضر بود گفت راست میگوید من شنیدم که وی را
منع میکرد از غیبت تو حجاج گفت تو آنجا حاضر بودی چرا با او مساعدت ننمودی گفت من بر او خشم
میداشتم بر من لازم نبود که طرف ترا رعایت کنم حجاج گفت هر دو را آزاد کردم یکی بجهت حق او
و دیگری بواسطه راستی او نظم راستی آنجا که علم برزند • با مه و خورشید هم برزند • راستی خویش نهان کس نکرد

و سخن راست زیان کس نکرد • چون سخن راستی آری بجای • ناصر گفتار تو باشد خدای • ای عزیز
باید که نیت تو با اعتقاد درست باشد و هرچه گویی و هر عمل که کنی از روی اخلاص باشد تا حق تعالی
از سر گناه تو در گذرد در خبر است که اگر کسی در صحبت با زن خود قصد نماید که با زن خود صحبت میدارم
بآنکه خدا مرا پسری دهد و آن فرزند جهاد کند تا شهید شود و نطفه را عزل نکند اگر فرزند بوجود
آید و اگر نه وی را مزد پسری نویسند که در راه خدای تعالی جهاد کند تا وی را بکشند و از اینجاست که
عزل نطفه مکروه است آورده اند که یکی را در مکه در خواب همیانی از زر برده بودند چون بیدار شد یکی را
از بزرگان عباد متهم کرد عابد او را بخانه برده زر تسلیم نمود او چون بیرون آمد معلوم شد که شخصی
دیگر آن زر را بباز یچه برداشته برگشت و زر را نزد عابد برد و قصه باز نمود و عابد قبول نکرد هر چند جهد
نمود فایده نداد گفت در نیت خود سبیل کرده بودم آخر فرمود تا بدرویشان دادند پس هر که بر آن نیت
گرفت نهایت و از اینجاست که بعضی از متقیان اگر مال خواهند که بدرویش دهند اگر آن
درویش نگرفت آنرا خود نمیخورند تا بدرویشی دیگر رسانند آورده اند که دو کس را از امت محمد صلی الله علیه و آله
بعرصه گاه قیامت آورند که ایشان مستحق دوزخ باشند یکی خطاب رسد که بدوزخ روید روی بدوزخ
آورده و دویدن گیرد با و گویند که ای بنده مگر نمیدانی که ترا بکجا میبرند گوید میدانم اما بسبب
نافرمانی مستحق دوزخ شده ام اکنون دیگر نافرمانی کنم عذابم بیشتر شود خطاب از حضرت
عزت در رسد که وی را باز گردانید و به بهشت برید که در سخن خود صادق است پس یکی دیگر فرمان رسد
که بدوزخ رود در رفتن درنگ کند گویند چرا دیر روی گوید خداوندا هر چند گنه کارم و بدکردار
اما ظن من بتو این نبود امید برحمت تو داشتم حق تعالی فرماید که راست میگوید بنده من گمان او
ظن نیکو بمن برده است وی را باز گردانید و بجهت من به بهشت برید پس ای عزیزان و ای
مومنان باید که بخدای کریم ظن نیکو برید که رحمت او بی نهایت است مضمون کلام معجز نظام
شاه ولایت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام رباعی بر بنده که چون ز اهل توکل باشند

هر خار که پیش او رسد گل باشد • آنگاه شوی ز اهل توکل که ترا • در هر غم و محنتی تحمل باشد • روایت کنند
از ابو جعفر حداد که میگفت روزی براه مکه معظمه میرفتم زمانی نشستم که استراحت کنم ناگاه دیدم
که بر یکجانب من گنجشکی نشسته بود و نمیتوانست از جای بجنبد چون نیک نگریستم دیدم مگسی آمد
و مگس خود را بر منقار او میزد و آواز میکرد تا آن گنجشک دهان باز کرد و آن مگس در دهان او رفت
و همچنین مگسی دیگر آمده همین عمل نمود تا چند مگس در دهان او رفت حیران بماندم و چون پیش رفتم و
آن گنجشک را گرفتم دیدم کور بود و بال او گسسته و آن مگسها روزی او بود که باو میرسید تا بدانی
که هر که بر در توکل نشیند روزی او بی طلب یا دعا میرسد نظم رزق خود را چه جویی از بر و بحر است
تو بیا سایه گیر ترا جویان • چه روی بهر میوه بر هر شاخ • که ز خار رست کم شود سوراخ
باش تا آنکه پخته گردد آن • کز هوا او فتد ترا بدهان • رزق کز آسمان فرو آید • نه بتعجیل و جستجو آید
آورده اند که درویشی را طفلی دندان بیرون آورده بود و او سر بگریبان فکرت فرو برده در اندیشه
دور و دراز افتاده که ایام من بعد نان از کجا آرم و چه چاره سازم زن بر احوال او اطلاع یافت
گفت ای مرد چه در غم فرو رفته آنکس که او را آفرید و دندان داد نان نیز خواهد داد اگر تو غلامی
داشته باشی فکر معاش او نخواهی کرد نظم توانا ست آخر خداوند روز • که روزی رساند تو چندین مسوز
نگارنده کودک اندر شکم • نویسنده عمر و روزی بهم • پس آن مرد بر در توکل آمد و بنشست پس اگر کار را
بخدا باز گذاری بهتر از آنست که بحیله و تزویر مشغول شوی و بیهوده غم روزی خوری و از پی روزی
روی [illegible] حرام فرق نکنی و بدان ای عزیز توکل آنست که کسی کارهای خود را بخدا باز گذارد
باختیار خود هیچ کار نکند و هر چه پیش افتد همه را صرف نماید و از برای فردا چیزی نگذارد و از
و گندم و سیر و غیره نگیرد و چون بیمار شود دوا نکند که اینها همه خطاست و خلاف شرع مطهر است
بلکه کسب و جلب منفعت و دست داشتن از آن از جنون و حماقت است از توکل چنانکه غزالی
در کیمیای سعادت [illegible] علوم فرموده که مثل کسی که دست از طعام باز دارد و بدهن ننهد

که توقع دارد بر آن که این طعام حرکت کند و بدهن رسد یا کسی در غاری نشیند و گوید خدای من
روزی میرساند و پندارد که این توکل است بلکه باید که بداند که دست و طعام و حرکت و قدرت و دندان
و دندان همه خدای آفریده است تا او بکار خود و ما یحتاج خود بپردازد و پس باید که اعتماد بر فضل خدا
کند نه بر دست و طعام زیرا که ممکن است که دست در حال مفلوج شود یا طعام را کسی غصب نماید یا [illegible]
و دیگر اگر کسی پای او قدم در بیابان نهد و سفر اختیار کند این نیز شرط توکل نیست و ضلالت و غفلت است
لیکن متوکل آن بود که اعتماد وی بر زاد نباشد که ممکن است آن زاد ببرند بلکه آفریننده نگاه دارنده
آن بود و لیکن اگر کسی بی زاد در بیابان شود روا است و از کمال توکل است اما دو طایفه را مسلم است یکی
آنکه چندان ریاضت کرده باشد که اگر هفته یا بیش گرسنه بود صبر تواند کرد و دیگر آنکه گیاه خوردن
گیاه زندگانی تواند نمود و متوکلان بدین صفت در بیابان تنها میرفته اند اما همیشه سوزن و کارد
و دلو و ریسمان با ایشان بوده و هم غزالی آورده که اگر کسی در غار نشیند که راه بر خلایق بسته باشد
و گوید توکل میکنم این نیز حرام بود و خود را هلاک ساخته است یکی از زهاد روزگار از شهر بیرون
آمده در غاری نشست و توکل نمود که روزی او میرسد یک هفته برآمد و نزدیک به هلاکت رسید وحی آمد
به پیغمبر آن زمان که او را بگوی بعزت من که ترا روزی ندهم تا بشهر باز نیایی و در میان مردم ننشینی چون بشهر
در آمد از هر جا چیزی آوردند بدان وارسید که خواستی حکمت مرا بزهد خویش باطل کنی ندانستی که روزی
بنده را بدست بندگان دیگر است و این دوستر دارم از آنکه بید قدرت خود دهم بیت
رزق هر چند بیگمان برسد • شرط عقلست جستن از درها • گرچه کس بی اجل نخواهد مرد • تو مرو در دهان اژدرها
اما جایز است که شخصی در شهر بنشیند و با مردم اختلاط نکند و در آمد شد خلقان بر خود ببندد و شرط
توکل و همت و چشم او بر در نبود تا کسی برای او چیزی آورد بلکه دل با خدای تعالی دارد و بعبادت ربانی
مشغول باشد هم غزالی آورده که عابدی متوکل در مسجدی بود امام مسجد گفت تو چیزی نداری اگر کسبی کنی
فاضلتر باشد عابد گفت در این همسایگی جهودی است که هر روز دو گرده برای من معین کرده که بمن رساند

گفت اگر چنین است روا بود که کسب بکنی گفت ای جوانمرد اگر تو باری امامت بکنی مسلمانان را اولی تر است
که ضمان جهودی نزد تو از ضمان خدای تعالی فاضلتر است معتبر است سلطان المحققین ابراهیم خواص
گفت شنیدم مریدان خود گفتی کاشکی من خاک قدم آن مرد کوشیده بودم از وی پرسیدند که ای شیخ
ذکر او میگویی و مدح او میکنی ما را خود از حال او خبر می دهی گفت روزی رفتم خوش بود و بر توکل میرفتم
قدم در بیابان نهادم تا به دیار کفر رسیدم قصری را دیدم که زیاده از پانصد سر از کنگرهای او در آویخته بودند
پرسیدم که سبب چیست این قصر از کیست گفتند از آن دختریست دیوانه از اولاد پادشاه و قصد آن دختر نمودم
چون قدم در قصر نهادم مرا نزد ملک بردند اکرام نمود پس گفت ای جوانمرد ترا این جا بکدام حاجت
گفتم شنیده ام که دختری داری دیوانه آمده ام تا او را معالجه کنم گفت بر کنگرهای قصر نگاه کن گفتم
نگاه کردم پس گفت برو تا مرا نزدیک دختر بردند توکل بر خدای کردم و رفتم چون قدم در سرای او نهادم
دختر گفت ای کنیزک مقنعه بیار تا سر خود بپوشم گفتند ای ملکه چندین مرد طبیب آمدند و سر خود از هیچکس
نپوشیدی چونست که ازین میپوشی جواب داد که آنها مرد نبودند و این کسیست که اکنون برای آمده نظم
شرف مردم همتست در کون • طفل عاقل ز پیر جاهل به • هست یک دانه لعل آتش رنگ • بهتر از صد هزار خرمن سنگ
دانه در گرانبهاست بگرف • قیمتی تر ز صد هزار صدف • پس سلام کردم گفت علیک السلام ای ابراهیم خواص
گفتم چون دانستی که من ابراهیم خواصم گفت آنکس که ترا اینجا راه نمود الهام داد تا ترا بشناختم نشنیده که
المؤمن مرآت المؤمن آئینه چون بی زنگ باشد هر عکسی در آن بتابد ای ابراهیم خواص دلی دارم پر درد
هیچ شربتی داری که این درد را تسلی باشد این آیه بر زبانم گذشت که الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم
بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب چون این بشنید آهی برد و بیهوش شد چون بهوش آمد مضمون
این مقال بر زبان او آمد رباعی عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست • تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت • نامیست ز من باقی و باقی همه اوست • گفتم
تا ترا بدار الاسلام برم گفت آنجا چیست که در اینجا نیست گفتم آنجا کعبه است [illegible]

ای ساده دل اگر کعبه را ببینی بشناسی گفتم بلی گفت بر بالای سر من نگاه کن چون نگاه کردم کعبه را دیدم
که بر گرد سر آن دختر طواف میکرد گفت یا سلیم القلب این بدانی که هر که بپای خود بکعبه رود کعبه را
طواف کند و هر که بدل الکعبه رود کعبه او را طواف کند و درین باب گفته اند نظم تو مرا مونس روان بودی •
لیکن از چشم من نهان بودی • از تو می یافتم خبر مکان • چون شدم بی خبر مکان بودی • من گمان حجاب خود بودم •
ورنه با من تو در میان بودی • جان من اندر جهان تو جستی • تو خود اندر میان جان بودی • و یقین است
که هیچ عملی بی حب علی ابن ابی طالب علیه السلام خالص نیست چنانکه رسول صلی الله علیه و آله خطاب
با آنحضرت کرده و فرموده که یا علی بحق آنکس که بشکافت دانه را و آفرید بنده را که بیافرید
از تو فاضلتری بعد از من نیست یا علی تو وصی منی و امام امت منی بعد از من هر که اطاعت تو کند اطاعت
مرا کرده و هر که عصیان تو ورزد عصیان من ورزیده و طاعت و عصیان من طاعت و عصیان
حق تعالیست مناجات ای بسوی همه [illegible] چشم لطف از تو بسوی همه باد • گر نه بوئی تو آید بدماغ •
کس نبوید گل خوشبوی بباغ • عاشقان خسته سودای تواند • داغ بر دل ز تمنای تواند •
رسته از خود ز پی حسن کریت • هر که یافته در شد کیست • خرقه [illegible] بدریده • در ره صدق و صفا کوشیده •
کرده از فر خسته از طوق تسکی • کرده در راه وفا تیز تکی • بنده جامی که سگ این تست •
همچو ایشان ز وفا کیش تست • در کمند تو وفا دست بسته • خالی از دام سگ نیستند •
بنده از دام وفا پا بکش • سر مکش از رهی چو بدش فصل چهارم در رضا رضا خشنودی بنده است
از خدای عز و جل و آن وقتی متحقق شود که محبت جاری گردد در طبیعت چنانچه راسخ باشد که احوال
مختلفه مثل صحت و مرض و غنی و فقیر و ضد آنها همه محض رضای او باشد و داند که هر چه
کند بی غرض و عوض باشد و رضای بنده کامل آنگاه حاصل شود که رضای بنده از
خدای حاصل شود در روایتست که جابر بن عبد الله انصاری در آخر عمر به بیماری ضعف پیری مبتلا
بود حضرت امام محمد باقر علیه السلام بعیادت او رفت و از و تفحص کیفیت نمود جابر چون در مقام صبر بود

گفت حالتی دارم که مرض از صحت دوستتر دارم و پیری از جوانی و مرگ از زندگانی امام علیه السلام چون
در مقام رضا بود فرمود اراده من تابع اراده حضرت است اگر خدا مرا مریض میخواهد مرض دوستتر
دارم و اگر صحیح صحت پس ای عزیز میباید که به هر حال رضای او را حاصل کنی و کردن از متابعت
و فرمان او نه پیچی و مضمون این رباعی را زبان حالت سازی و برین عقیده باشی رباعی
هر چه رود بر سرم چون تو پسندی رواست بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست نقلست که یکی از عباد
بنی اسرائیل که مدت مدید و عهد بعید صبح و شام بلکه علی الدوام بطاعت و عبادت ملک علام
گذرانیده بود شبی در خواب دید که او را گفتند رفیق تو در بهشت فلان زن خواهد بود عابد آن زن را
طلب کرد تا کیفیت عبادت او معلوم کند او غیر از ادای فرایض چیزی نمود و بعد از الحاح و مبالغه
بسیار گفت مرا این صفتیست که اگر بیمار باشم صحت نخواهم و اگر در آفتابم راحت ظلم و شرم دارم
که آنچه حق تعالی بمن داده باشد غیر آن طلبم هر چه پیش آید پسندم و خلاف آن نخواهم تا دقیقی که خود را
گفت شیوه عابد گفت اصل عبادت همینست و این کار مردان خداست مرد میسست که یکی از زهاد را
بیماری پیدا آمد در دوستی عبادت او رفت او را شاد و خرم دید و با مریض هم بود رباعی غمهای ترا
بشادمانی ندهم درد تو بملک جاودانی ندهم آن لحظه که غمزه ات زند خنجر کین مرگی بهزار زندگانی ندهم
درویش گفت میخواهی که خدای تعالی ترا شفا بخشد گفت نه گفت میخواهی که در بیماری بمانی گفت
گفت پس مطلوب تو چیست گفت آنچه خدا خواهد یکی از انبیا کرام در مناجات گفت الهی
راهی نمای من بعمل که سبب خوشنودی تو باشد خطاب رسید که خوشنودی من موقوف ... ی
تست از قضای من چون از قضای من خوشنود باشی من هم از تو خوشنود باشم بیت
هر که راضی شد از قضای خدا بهره میباید از رضای خدا هر عزیزی که با رضا خو کرد فیض بخشی
خوش و آمیز از صفای ضمیر با قضای خدا چو شکر و شیر و بباید دانست که اکثر معروف ... بخبر
چنانکه قبل ازین سمت تحریر یافت باعث رضا و خوشنودی حقست پس باید که اعمالی خود را
محض رضای حق داند و هیچ غرضی از اغراض دنیوی بخاطر نرساند تا رضای الهی حاصل کند
از رسول صلی الله علیه و آله روایتست که هر که محبوب حق گشت از سخط عذاب ایمن شد زیرا که هیچکس
محبوب خود را آزار نکند اما بنده وقتی محبوب حضرت حق گردد که هر چند رنج و الم کشد صبور گردد
و رضای حق از دست ندهد اگر بهرش دهند بنوشد و اگر قهرش کنند نخروشد و ورد زبانش
و مونس جانش این باشد که رباعی رنج تو بصد گنج مسلم ندهم ملک غم تو بملکت جم ندهم
چون مرد تو در زمان الم خواهد بود یکساعته درد تو بعالم ندهم آورده اند که موسی علیه السلام
بکوه طور میرفت برهنه را دید که نماز میگذارد گفت یا موسی از خدا درخواه که مرا جامه از
کهنه دهد که عورت خود را بپوشم موسی کلیم پیغام آن برهنه را بحضرت خدای کریم رسانید خطاب
ملک علیم در رسید که برهنه را بگوی که کهنه ات میدهم و نخواهم داد در روز نحن قسمنا ما نصیب ترا
دوستی داده ایم اگر کهنه میخواهی دست از دوستی ما بدار تا کهنه ات فرستیم و اگر دوستی ما میخواهی
دست از کهنه بدار تا در دوستی ما صادق باشی و با دوستان ما موافق و مخلص بر رضا و قضای
ما لایق حضرت کلیم پیغام رسانید آن برهنه صادق العقیده روی خود را بر خاک نهاد و گفت
الهی اگر تن مرا مقراض وار ذره ذره کنی نخواهم الا دوستی تو رباعی خرم دل آنکه از ستم آه نکرد
کس را ز درون خویش آگاه نکرد چون شمع بسوز دل بسر برد بسر شب و ز دامن شعله دست کوتاه نکرد
ای عزیزان حق تعالی آنرا که دوست میدارد ببلاهای عظیم و رنجهای الیم مبتلا میگرداند رباعی
تا مرد بتیغ عشق بی سر نشود در حضرت معشوق مطهر نشود هم عشق طلب کنی و هم سر خواهی
آری چه الهی ولی میسر نشود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که من استسلم و صابر فی الصبر علی
بلایی و شکر علی نعمائی کتبته و بعثته یوم القیمة مع الصدیقین یعنی حق تعالی فرموده که هر آن بنده
که بقضای من راضی شود و بر بلای من صبر کند و نعمتهای مرا شکر کند من که پادشاه عالمم نویسم برای
او در جریده ... و در ... ایم او را ... صادقان پس اگر خواهی که بدین درجه رسی

صبوری ای برادر پیشه خود ساز و از رضای او سر مپیچ تا برادر سعی و العقل دان که هر که در نام او سکیبایی نماید که شادی در پی غمست و داد بر اثر ستم و با هر بیماری شفا رستی است و با هر درویشی توانگری است پس باید که در وقت بلیت و محنت پناه بحضرت عزت برد و تقوی و پرهیزکاری را شعار و دثار خود سازد تا رستگاری یابد **نظم** نقضای خدا رضا دادن
درد دل را بود دوا دادن • چون عنان همه بدست قضاست • جان تسلیم بر رضا دادنست
و از حدیث قدسی است که حق تعالی فرموده که من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر علی نعمائی فلیطلب ربا سوائی ولیخرج من ارضی و سمائی یعنی هر که راضی نشود بقضای من و صبر نکند بر بلای من و شکر نکند بر نعمتهای من پس باید که طلب کند و بدست آورد پروردگاری غیر از من و بیرون رود از زمین و آسمان من پس برادر ای طالب دنیا که این چه خطاب حسرت انگیزست و این چه عتاب خشیت آمیز **نظم** از خدا جوی نصرت و یاری
تا شوی بر مراد دل مظفر • ور بود حاجتی هم از وی خواه • تا با در اک آن شوی مسرور •
آورده اند که مردی از اکابر تجار حکایت کند که سالی عزیمت کعبه معظمه شرفها الله تعالی کرده بودم و نعمت بسیار همراه داشتم و همیانی مقدار سه هزار دینار زر و جواهر در وی بود و در میان بسته بودم و در مرحله از مراحل بادیه برای قضای حاجتی نشستم همیان از میان گشاده افتاده بود مرا و هیچ یاد نیامد که مقداری راه رفته بودم و ماحب ... آمد ... از ... الهی و رضا بقضای او بجا نه دادم و گفتم شکر که براه بیت الله الحرام آمده ام ... در وقت حاجت و اضطرار عوض دهد و فوت آن بر دل من چندان اثر نکرد و از کثرت مال من هیچ خلل پدید نیامد و چون حج اسلام بگذاردم و بوطن رجوع کردم زمانه بر عادت بی وفایی آغاز کرد و از آن همه مال و منال با من چیزی نماند آن کثرت بقلت و آن عزت بذلت مبدل گشت و از حالت اولیا و شماتت اعدا و زوال مال و ظهور اختلال احوال از وطن آواره و در سفر عاجز

زنی قصاب

وبیچاره و درمانده شدم **رباعی** در دور چو پرگار بسر گشتم • دل تنگ چو نقطه در میان گشتم • چون دور زمان زو اقبال از محنت و رنج در بدر گشتم • و در آن سرگشتگی شبی به هیچ رسیدم و عورتی که داشتم با من بود و پیش از دانگی و نیم نقره نداشتم و شبی تاریک بود و باران سخت میبارید و کاروانسرا هیچ ازان در آن ده نبود تا بآنجا رفتم و آن عورت بار حمل نهاده و گفت ای مرد همین ساعت چاره این زن من بیرون رو و برو و چیزی طلب کن که من از آن اندکی قوت یابم من در آن تاریکی افتان و خیزان بهر دکانی بقالی رفتم و بسیار تضرع و زاری نمودم تا در یکی دو بدان نقره که داشتم قدری روغن و شکر بخرید و چون بر باب خانه رسیدم در ظرفی کرد و بمن داد چون نزدیک کاروانسرا رسیدم پایم بلغزید بیفتادم و ظرف بشکست من از غایت اندوه بایستادم و تضرع و زاری میکردم و خدا را شکر میگفتم و دل بقضای او نهاده بودم و در آن نزدیکی سرایی بود و بر غایت عالی مردی از دریچه سر بیرون آورده احوال بپرسید من قصه خود با او شرح کردم گفت این همه گریه و زاری برای دانگی و نیم نقره است من گفتم هر چند غصه بکمال رسیده بود اما از آن سر رشته بسیار متالم شدم لیکن بر آن صبر نمودم مضمون این بخاطرم رسید **رباعی** ابدال اگر دهم غم دگر گون میخورد گردن بنه و قضای هر دون میخورد • و آنگاه بسر بکوی رهبر خواهد شد • بر زانوی اندوه نه و خون میخورد • پس گفتم ای مرد خدای این فلس نزد من قدری ندارد اما از برای آنکه خود و زن و فرزند از گرسنگی خواهیم مرد زاری میکنیم و سوگند یاد کردم که سالی بحج میرفتم و همیانی چند هزار دینار زر و جواهر بود از من افتاد و اصلا مرا خاطر مشوش نگشت و رضا بقضای آلهی دادم و امروز از برای دانگی و نیم نقره چندین زاری میکنیم از خدای بترس و مرا سرزنش مکن تا بچنین بلایی مبتلا نشوی آن مرد چون این سخن بشنید گفت چگونه همیانی بود که از تو گمشده من دیگر باره در گریه شدم گفتم که بسیار بدانست که در چنین حالی که من دارم هر چند شرح میکنی چه فایده دارد صفت همیانی که چندین سالست که ضایع شده و اندوه غنا کی بار دیگر راه رفتم آن مرد از سرای بیرون آمده مرا آواز داد باز گشتم گفت البته مرا شرح همیان مطلع باید ساخت و اگر نه از دست من خلاصی نداری من چاره نداشتم شرح را تماماً

۲ بیان کردم چون فارغ شدم فرمود ای درویش غم مخور رباعی این نیز بسوز نخواهد ماندن . وین ناوک دلدوز نخواهد ماندن .
از لذت دیروز اثر پیدا نیست . وین تلخی امروز نخواهد ماندن . پس درویش افتاده مرا بسرای خود در آورد
و غلام خود را گفت استاد تا اهل مرا بیاورند و بحمام خود فرستاد تا تعهد حال ایشان کنند و پیراهن
و از جامهٔ از برد یمانی بیاوردند و در من پوشانیدند و گفت روزی چند اینجا باش تا علت تو
روی بصحت آورد و مدت ده روز آنجا بودم و هر روز ده دینار زر بمن دادی با لطف بسیار
نمودی و بعد از آن گفت تو چه کار داری و چه پیشه داری گفتم مرد بازرگانی بودم و در خرید و فروخت
بصارتی تمام دارم گفت ترا سرمایه بدهم تا بشرکت من خرید و فروخت کنی چون قبول نمودم ده هزار دینار
زر آورده بمن داد آن زر را گرفته بتجارت مشغول شدم و بعد از مدتی آنچه حاصل شده بود بیاوردم
و در پیش او نهادم چون دیانت و حال من بر او معلوم شد بخانه رفت و همیانی بیرون آورده پیش من
بنهاد چون نگاه کردم آن همیان بود که از من فوت شده بود و من از غایت شادی که داشتم گفتم
مگر تو فرشته گفت من آدمیم و چندین سال است که بمحافظت نگاه داشت این همیان مبتلایم در اول
خواستم که بنمایم از هلاکت تو ترسیدم آنرا بگرفتم و دعای خیر در حق او کردم و شکر خدای تعالی بجای آوردم
و حال من بسبب آن از اول بهتر شد پس ای عزیز بدانکه هر که در بلای خدای صابر باشد و بر قضای
وی رضا دهد خاتمت کار و عاقبت احوال او به نیکی مبدل شود رباعی آن روز که بر لوح قضا رفت قلم
بودند خلایق همه در کتم عدم . شد روزی ما نوشته بر لوح قدر . تغییر نیابد به بیش و نه کم .
آورده اند که عارفی نزد طبیبی رفت و گفت دارویی که درد گناه را شفا دهد بگوی طبیب حاذق بود
تاملی نمود گفت بگیر برگ صبر و بیخ فقر و هلیلهٔ خشوع و بلیلهٔ خضوع و در هاون توبه نه و بدستهٔ
توفیق بسای و در دیگ عصمت افکن و آب دیدهٔ ندامت بر وی ریز و با آتش محبت بجوشان تا کف
حکمت بر آورد و بعد از آن با حریر فکر بپالای و در ظرف رضا ریز و مقداری از وی بر آن کن
و بکمچهٔ استغفار برهم زن و بنوش [illegible] تا هرگز عارضهٔ عصیان نباشد در تواریخ مذکور است

که در زمان

که در زمان داود علیه السلام عورتی بود که در اکثر عمر بعسرت میگذرانید و بقضای حق تعالی رضا داده بود
و شب و روز بدوک گذاری مشغول بود روزی پارهٔ ریسمان رشته و در کهنه پیچیده بود ناگاه
مرغی از هوا در رسید و آنرا در ربود آن عورت بخدمت داود علیه السلام آمد و گفت بگوی یا داود
که حق تعالی عادلست یا نه داود فرمود که عادلست آن ضعیفه گفت چگونه باشد که من عجوزهٔ عاجزه
بمشقت بسیار اندک ریسمان بهم رسانیدم که معیشت فرزندان خود کنم ناگاه مرغی از هوا
در آمد و آنرا ببرد داود علیه السلام با عورت درین سخن بود که جمعی بمجلس در آمدند و زری آوردند که
یا نبی الله این زر را نذر کرده ایم بهر که صلاح دانید تسلیم نمایید داود پرسید که سبب نذر چیست گفتند
یا خلیفة الله ما در کشتی بودیم و بادبان ما محتاج بریسمان شدند و نزدیک بود که کشتی ما طوفانی
شود ما نذر کردیم که هر گاه ما را خدای تعالی نجات دهد این مبلغ در راه رضای او بفقرا و مستحقان
دهیم و عاجز و مضطر شده بودیم بدرگاه حضرت متعال نالیدیم تیر دعای ما بهدف اجابت رسید
ناگاه مرغی از هوا در آمد و قدری ریسمان در کهنه پیچیده بکشتی انداخت آنگاه داود با آن عورت
گفت ای عورت خدای تعالی از برای تو در تجارتست و تو غافل بودی تا آن زر را تسلیم
عورت نمودند و آن ضعیفه شکر گویان بخانهٔ خود مراجعت نمود و این واقعه بسبب آن بود که بقضای
حق تعالی رضا داده بود رباعی هر چند که از قضا بلا می آید . ور نوش فلک تیر جفا می آید . در کنج رضا نشسته و منتظرم
تا بار دگر چه از خدا می آید . آورده اند که رونده در راه بپارسایی رسید بخشونت جهودی در نظرش
آمد مشتی چند بگردن او زد آن مرد درویش چندان خندید و سپاس خدا بر زبان راند
آن مرد دانست که غلط کرده است و بپای پارسا افتاد و معذرت طلبید که خطا کردم و ترا بی جرم آزار
دادم عفو کن و از سر گناه من در گذر پارسا گفت ترا بحل کردم و شکر آن بر من واجبست و از فضل تو
راضی و شاکرم که مرا چندانکه بخاطر رسیده بود بجز آنم بس خوش حال آن صاحب دولتی که
باطن او به از ظاهر باشد یا مساوی گفته اند یا چنان نما که هستی یا چنان باش که مینمایی

و شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده نظم تنزد یک من شب و راه زن · به از فاسق پارسا پیرهن · نکو سیرت بی تکلف برون
به از نیکنام خراب اندرون · آورده اند که فضیلی را همی میگذشت بر بدمستی رسید و از سر نخوت و تکبر روی از او
بگردانید آن مست ملتفت شد سر برآورد و گفت ای مرد آیا ترا شرم نیست که مومن مردود حق را این چنین تکبرات
که مینمایی دعایی در حق مردودان کن شاید از برکت دعای مقبولان ما را نیز راه دهند چون آن کلام او
از صدق و اخلاص بود حق تعالی از گناهان او درگذشت و توبه نصوح آورده از پارسایان شد و کار
آن [illegible] ای عزیز باید که از سر نخوت و تکبر در بندگان خدای نگری اگر بدی بینی نیز از
راه حق طلب کنی نظم زره باز پس مانده میگریست · که مسکین تر از من در این کوی نیست · خوشا [illegible] تمیز
ز جور فلک چند نالی تو نیز · برو شکر کن چون بخر بر نه · که آخر بنی آدمی خر نه · در خبر است که بایزید بسطامی
سحرگاهی از حمام بیرون آمده براه زاویه خود میرفت شخصی ندانسته طبق خاکستری بر سر وی بریخت
بایزید دست بر روی فرو آورد و گفت الحمد لله و با نفس خطاب کرد که ای نفس من [illegible]
مبادا که از این چون که بهم سوی و تکبری در تو راه یابد ای عزیز مردان خدای چنین بوده اند [illegible]
رسیده بان راضی و شاکر بوده اند تو نیز اگر قرب منزلت ایشان طلبی پیروی ایشان [illegible] بیت
بزرگان نکردند در خود نگاه · خدا بینی از خویشتن بین مخواه · [illegible]
بلندی چو جوی و چند ارب · بگردن فتنه سرکش و تندخوی · بلند است باید بلندی نجو · مناجات
دلا تا بکی از در دوست دوری · گرفتار دام سرای غروری · نه در دل ترا از حرم [illegible]
نه بر چهره از خاک آن کوی گردی · ز کار از معنی [illegible] · در این [illegible]
همه کار تو سر بسر خاکبازی · نه عشق حقیقی نه عشق مجازی · ترا خواب غفلت [illegible]
چه خواب گرانت ابلهکر چرا این چنین عاجز و بینوایی · بکن جست و جوی [illegible]
سوال علاج از طبیبان دین کن · توسل بابواب آل طبیبان کن · دو دست دعا برآور [illegible]
همی گو نصیب محمد [illegible] · الهی بخورشید اوج هدایت · الهی باعزاز [illegible]

الهی بزهرا الهی بسبطین · که میخواندشان مصطفی قرة العین · الهی بسجاد آن معدن حلم
الهی بباقر که بنور علم · الهی بصادق امام اعاظم · الهی باعزاز موسی کاظم · الهی بشاه رضا قبله دین
بحق تقی خسرو ملک تمکین · الهی بحق نقی شاه لشکر · بآن عسکری کز عسکری گشت عسکر · الهی بمهدی که سالار دین است
برنشو ایمان را صفت است · که بر جان زار سهامی عاجی · سر فرح جم او اهل صاحب · که در دام نفس چو افتاده
بلهو و لعب عمر برباد داده · بیخی دار از چاه حرمان برآرش · بپا دار حضر مکش ترس [illegible]
برون آرش از ظلمات و روسیاهی · الهی الهی الهی الهی · فصل پنجم در صبر · صبر منع نفس است
از جزع و اضطراب در وقت وقوع مکاره و بلیات و گفته اند صبر جمیل آنست که صاحب مصیبت را
از دیگران نتوان شناخت و از جامه دریدن و نوحه کردن و دست بر سر زدن و جامه کبود کردن
اجتناب نماید چه اینها همه حرامست و از افعال جهال و صبر از سنن انبیا و اوصیاست نظم
انبیا پای صبر افشردند · لاجرم پایه عالی بردند · نوح از موج غم قوم نرست · تا بکشتی صبوری ننشست
شد و زان آتش صبر جمیل · گلستان گل نار خلیل · یوسف از صبر بیعقوب رسید · صحت از صبر بایوب رسید
عیسی از صبر بر افلاک رسید · ساخت جا بر فلک اختر بلند · احمد از صبر برآوازه [illegible]
مهرشان بخت بر آتش عیش · خاتم صبر که عالی گهر است · نقش آن من صبر قد ظفر است
در آیه یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرین یعنی ای کسانیکه
ایمان آورده اید یاری جویید بر قیام نمودن بحقوق بصبر و شکیبایی که کلید درجات نجات است
و نماز اصل عبادات است [illegible] که خدای تعالی با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و در عنایت
در جمیع حالات و اجابت دعوت و توفیق در طاعت و نزد بعضی مراد بصبر اینجا روزه است که متضمن
شکیبایی است بر چیزی [illegible] و نزد بعضی دیگر جهاد است که مستلزم تعب و رنج بسیار است
و دلیل این حق تعالی است که در عقب این ذکر فرموده که و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون یعنی و مگویید مر کسانی را که کشته شوند در راه خدای تعالی

که ایشان مرده‌اند بلکه ایشان زنده‌اند در حضرت ما ولیکن شما نمی‌دانید کیفیت آن حیات را
از ابن عباس مرویست که شهیدان زنده‌اند نزد خدای تعالی بارواح و اجساد و بامداد و شبانگاه
روزی بایشان میرسد و ایشان خرم و شادمانند بآنچه حق تعالی بایشان میدهد و حضرت رسالت صلعم
فرموده که حق تعالی شهید را شش خصلت کرامت میفرماید یکی آنکه بهر قطره خون که از بدن او بر زمین آید
جمله گناهان او را عفو نماید دوم در بهشت منزل عالی نامزد او کند سیم هفتاد حور العین را در عقد
وی تعیین فرماید چهارم او را از فزع اکبر و عذاب قبر ایمن گرداند پنجم تاج شرف و بزرگواری
از یاقوت سرخ که بهتر از همه دنیا باشد و هرچه در وست بر سر او نهند ششم شفاعت او در حق
هفتاد کس از اقربا قبول فرماید و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
روایت کرده که چون مومنی تهیه جهاد مشغول شود حق تعالی برات آزادی او را از آتش دوزخ بنویسد
و هفتاد هزار فرشته با لهای خود در [illegible] باشند و در بهشت بشارت دهند و چون آواز ایشان
بگوش او رسد هر ضربتی که بر وی واقع شود و هر [illegible] آید از آن [illegible] میدان آب [illegible]
از بهشت [illegible] و هنوز بر زمین نرسیده باشد که حور العین از بهشت بیایند و سر او را بر
[illegible] خود نهند و وی را بنعمتهای بهشت مژده دهند و هفتاد غرفه بدهند از غرفه‌های بهشت [illegible]
که از غرفه تا غرفه چندان باشد که میان صنعا و شام و نور آن غرفه بر وجهی [illegible]
که میان مشرق و مغرب از نور آن پر شود و بر هر غرفه هفتاد در باشد از زر سرخ [illegible]
پرده از زر آویخته و در هر غرفه هفتاد خیمه باشد و در هر خیمه هفتاد تخت از طلا و [illegible]
از زبرجد و زمرد و بر هر تختی هفتاد بستر و بر هر بستری چهل کرسی و بر هر کرسی حور العینی که [illegible]
با غنج و دلال و ناز [illegible] و مطبوع و محبوب یکی را هفتاد کنیز و هفتاد غلام باشند با
چون ماه و تاجهای زر و لولو بر سر و [illegible] و بر پوشش [illegible] و کوزها
و ابریقهای شراب در دست گرفته همه شهیدان امید که جمیع برادران دینی و مومنان [illegible]

کمترین ثنا بر احوال حق تعالی این دولت در خدمت صاحب الامر علیه السلام کرامت کناد بحق رب العباد
آمین یا رب العالمین و اگرچه حال هر کس بر حق تعالی پوشیده نیست اما میخواهد که عیار کار بندگان ایشان
بر محک امتحان ظاهر گرداند و بر عالمیان معلوم شود که کدام از ایشان در بلا صابرترند و میفرماید
قوله تعالی ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین
یعنی و هر آینه می‌آزمایم شما را بچند نوع بچیزی از ترس و دشمن [illegible] که قحط است یا روزه داشتن
و نقصان بعضی از مالها که بجهة حادثات روزگار تلف گردد و نقصان نفسهای شما بنقص در عمر
یا بیماری و ضعف پیری و نقصان بعضی میوها و تلف محصولات بآفات سماوی و ارضی یا مراد
مرگ فرزندانست که میوه باغ دلند و مژده ده ای محمد صبرکنندگان را بر این مشقتها مرویست که چون
فرزند بنده مومن بمیرد حق تعالی با ملائکه گوید که چون قبض روح فرزند بنده من و میوه دل او کردید چه گفت
گویند حمد تو کرد و استرجاع تو نمود خطاب آید که در بهشت خانه از برای او بنا کنید و آنرا بیت الحمد
نام نهید الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون و این صابران که مستحق
بشارتند آنانند که هرگاه برسد ایشان را بلیتی و اذیتی و مکروهی گویند بر وجه اعتقاد بحکم
قضا و تسلیم رضا بدرستی که ما از خداوندیم و بنده ملک اوییم و بدرستی که ما بسوی او
بازگردندگانیم زیرا که هرچه از مولی به بنده رسد جز تسلیم و رضا چاره نباشد و جز او [illegible]
بنده پس رجوع جز بحضرت او نیست و جز فراخور کردار بما نخواهد رسید پس بحکم او خورسند باید بود
و دست در دامن صبر باید زد تا مستوجب ثواب ابدی گردیم **نظم** تا نشوی از صابران دل گران
رو مکش از ره و بدین تلخی گران • در بلا قیمتی که صابر نیی • نزد اهل صدق شاکر نیستی • [illegible] صابران ای بی‌خبر
دور باش از رند و اوباش ای پسر • حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آبای کرام و اجداد عظام
خود صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که چهار چیز
عمل نماید البته از اهل بهشت بود اول کلمه لا اله الا الله دوم چون نعمتی باو رسد بگوید الحمد لله سیم چون

گناهی کنند بگوید استغفر الله چهارم چون مصیبتی باو رسد بگوید انا لله وانا الیه راجعون انس بن مالک

روایت کند که مردی از اصحاب رسول صلعم را پسر فوت شده بود وی بسیار میگریست حضرت فرمود

که ای مرد بدانکه بهشت هشت در است و دوزخ را هفت در راضی نیستی که بهر دری از بهشت

که داخل شوی ویرا بینی ایستاده و گوید ای پدر من بیا تو به بهشت در روم آن مرد خوشحال شد

صحابه گفتند یا رسول الله این کرامت مخصوص ماست یا هر کسی که مصیبت فرزند کشیده باشد

درین حکم داخلست فرمود این کرامت شامل حال جمیع اهل ایمانست هر کاه که صبر کنند

و داده قایل شوند بکلمه انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئک

هم المهتدون آن گروه که در مصایب صبر و شکیبایی ورزند و در جزع بکلمه استرجاع

بر ایشانست رحمت بسیار از پروردگار ایشان و نعمت عظیم و ایشان راه یافتگانند نظم

دلا باید صبوری پیشه کردن • خلاف کام و نفس اندیشه کردن • شنیدم از لب شیرین ...

که شاخ صبر را شیرین بود بر • کسی باید خلاص از درد و دوری • که نوشد شربت تلخ صبوری

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که بشر الصابرین در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام

که چون خبر شهادت برادرش رسید زبانش بکلمه انا لله وانا الیه راجعون جاری گشت

پیش از آنحضرت بگفته بود و حق تعالی فرمود که من این آیه را رسنت کردم تا هر که از وی مصیبت زده

که قیند او بوی نماید من صلوات و رحمت نامتناهی باو کرامت فرمایم روایت کنند

امت رسول آخرالزمان نزد حضرت رسول صلعم فرستادند که یا رسول الله درویشان میگویند که توانگران

مال بسیار داده و بدان حج میگذارند و بغزا میروند و صدقه میدهند و بنده آزاد میکنند

نظم توانگر از ره خدمت و نذر و قربانی • زکوة و صدقه و اعتاق و بذل و مهمانی • توانگران

رهی که نتوانی بجز ز دو رکعت و آن هم بصد پریشانی • هر عملی که هست ایشان میکنند

نسبت و دینار را آنها دارند و آخرت ایشان بهشت تیز حضرت فرمود که

پیش ایشان رو و بگو که پیغمبر خدا اشمار را سلام میرساند و میگوید دل فارغ دارید که هر که بر درویشی صبر کند

و شاکر باشد خدای تعالی او را چندان ثواب دهد که بشرح راست نیاید و وعده درستکاران و نیک

نیامان در میکنند و درختان و موی جهارپایان ثواب در دیوان اعمال او ثبت نماید و هر که بر درویشی

صبر نماید حق تعالی او را سه چیز کرامت کند اول آنکه حق تعالی در بهشت کوشکها آفریده است از یاقوت سرخ

در هوا معلق او بخته و درختان تراز آفتاب و اهل بهشت آن را مثابه بینند که اهل دنیا ستاره را

و بآن کوشک نروند الا پیغمبران و شهیدان و مؤمنان و درویشان صابر دوم آنکه درویشان

پیش از توانگران به بهشت روند بنیم روز آخرت که آن مدت پانصد هزار سال دنیا باشد سیم آنکه

هر طاعتی که درویشان صابر کنند و هم آن طاعت را توانگران کنند هر گز این عمل توانگران بآن

عمل درویشان نرسد اگرچه توانگر ده هزار درم حلال بآن طاعت بصدقه دهد پس آن مرد نزد درویشان

آمد گفت رسول خدا چنین میفرماید درویشان چون این بشارت شنیدند گفتند ما راضی شدیم

بدرویشی و از شوق بر خود آشفته و در وجد و حال آمدند و بعضی تمام سماع کردند و از شراب

سخن مست و مدهوش شده چرخ زنان مضمون این ابیات ادا میمودند نظم نام تو محنت و دل و راحت دوا

این قدح مردی چو رد مردانه • آشنای نام تو دانی که کیست • زین جهان و زان جهان بیگانه

هوشیار هوشیار آنکس بود • کو بود نزدیک تو دیوانه • حضرت پیغمبر را از وجد و حال ایشان خبر دادند

آنحضرت بمیان ایشان آمده وجد کرد بمرتبه که عمامه مبارک از سر آنحضرت افتاد ای عزیز اگر

از اهل حالی بدرویشی وی چیزی صابری و میخواهی که ازین شراب بویی بمشام جانت رسد

در وجد و حال آیی و از دل و جان بر زبان رانی که الله الله الله مافی قلبی غیر الله حسبی ربی جل الله

نور محمد صلی الله و بدانکه صبر بر فقیران جهاد اکبر است با نفس و شیطان و آن از خصال اولیا

و مقربان درگاهست عبدالله عباس از رسول صلعم روایت کرده که روز قیامت منادی از قبل

حضرت عزت ندا کند که کجا نید درویشان صابر فقیران بلبیک جواب باز دهند حق تعالی ایشان را در پرده

درآورد که غیر از مقربان درآن نروند پس بایشان خطاب کنند که ای بندگان من دنیا را از شما باز
گرفتم برای کرامت شما بود و درین روز نه از برای خواری شما بروید و هر کس که شما را طعام داده
یا خود ببهشت برید در خبر است که فردای قیامت اصحاب بلا و امراض را در عرصات حاضر
کنند و عوضهای شمار روا اندازه بایشان رسانند بروجهی که اهل مجلس مثل آنرا ندیده باشند
و در خاطر نگذرانیده چون اهل صحت آن مرتبه بلند را ببینند تمنا کنند که کاشکی در دنیا
اعضای ایشانرا ذره ذره میکردند و بانواع بیماری گرفتار میبودند تا بآن مرتبه میرسیدند
از وهب بن منبه منقولست که گفت در کتب بعضی از حواریون خوانده ام که ای فرزند آدم چون
خوشحالی بر تو در بلاها باید شادمان شو که راه انبیا و اولیاست و چون راه نعمت و آسانی و
آسایش بر تو گشوده گردد غمگین شو که با تو خلاف آن کرده که با انبیا و اولیای خود کرده
و در خبر آمده که عیسی علیه السلام وزیری داشت که در جمیع احوال مددکار او بود اتفاقا روزی در صحرا
شیر او را بدرید عیسی مناجات کرد که بارخدایا این وزیر من بود و یار من در ... ایشان انجام
... من بود ... که شیر را تسلط دادی تا او را هلاک کرد خطاب آمد که ای عیسی من
خواستم که او را منزلتی بهشت آید در درگاه من و عمل او بآن مرتبه نمیرسید که او را بآن ... رسانم
پس او را بدین بلیه گرفتار ساختم تا بدان درجه رسانم و مضمون کلام مولای متقیان علی ابن ابی طالب است
رباعی: از محنت بخویش اگر لب بابی ورز ... و دست تاب و تجلب تا ... آزرده مشو ... ۴
ناگاه زغیب فتح و نصرت یابی و بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده الصبر نصف الایمان
یعنی صبر کردن نصف ایمانست و منشای این حدیث آنست که در حدیث وارد شده که الایمان رکنان
اولهما الیقین و آخرهما الصبر یعنی ایمان دو رکن است یکی یقین است و دیگری صبر ... یقین
که هر چند ایمان نفع رساننده است بصاحبان صبر رساننده پس چون صبر کند بر ... حق
و در نمازهای ثابت دارد من صبر کشند و از سرما و گرما باک ندارند و در روزه از گرسنگی و تشنگی

و در وسوسه اندیشه بگشد و در نمازگاهی تمامید و در هوای نفس و شیطان نشود و صبر جمیل پیش آورد بیعلت است
که نصف ایمان آن سالم خواهد شد و نصف دیگر صبر کنند بر معصیت با آنکه نفس مایل حرام باشد مثل خمر
خوردن و زنا و لواطه کردن و ازین صبر کند و سر بر نفس و هوا بر نهد البته نصف ایمان او سالم خواهد
بود و در روایت است از ابن مسعود که ایمان دو نصف است نصفی صبرست بر طاعت و از معصیت و نصفی شکر است
بر نعمت و از بلیت بیت مرد مومن همه از بی دین چون بگذارد مرید مصلحت بابی
بوصابرنیز داهل معنی که دین بگزید بر لذات بیجا دو فرقه آمده اند اهل صورت که گردند از هوای نفس دور بی
بلی است انعام اند نفس صابر یکی بر صبر و بر مکروه قادر و بدانکه صبر بر دو قسمت بدنی و نفسی
بدنی همچو تحمل گران بار از نیتی و بلیتی که ببدن رسد مثل ضربی که از ظالم واقع شود و مرضی که از من
عند الله بهم رسد یا جراحتی که از جانب الله یا خلق الله باشد اما نفسی و آن هم بر دو قسمت
بازداشتن نفس از محرمات و مکروهات مثل بازداشتن نظر از حرام و بازداشتن زبان از فحش
و غیبت و بازداشتن گوش از شنیدن غیبت و کوتاه کردن دست از لقمه حرام و نهی و از فرج
از زنا و لواطه و مکروهات دیگر مثل بازداشتن از فضول و آفات مکروهه که آن قوت و آن است و تحت
اشباع و غیرهین ... الاول مهما الا ... الاول ... رمضان و ... استاد ان خون حیض که هنوز زن
غسل نکرده باشد و بازداشتن از بانگ ... بعادت و بیهوده گفتن و سر نگاه داشتن و خود را
از حسد و بغض و حرص و کبر و ... نگاه داشتن مرویست که صبر بر عافیت عظیم تر است از صبر بر بلا
زیرا که هر که کسی را جمعیت و فراغت حاصل شود و مال و جاه و منصب باشد و قبیله و عشیرت داشته
باشد و تواند که هر فعل شنیعی که خواهد بکند اگر درین حالت صبر کند و گرد معصیت نگردد از ترس
خدای تعالی او صابر باشد با آنکه قدرت بر آن هم داشته باشد چنانکه گفته اند حدیث
هر کاو عصیان را از آن در کرده است که از کف بیرون رفته کوته است از ابن عباس منقولست که صبر
در قرآن سه وجه است یکی صبر بر طاعت و آن را سیصد درجه ثوابست و دیگر صبر از آنچه حرام است

وآنرا ششصد درجه است سیم صبر در مصیبت و آنرا نهصد درجه است و عماد فقیه گفته بیت
نباشد در صبوری خواهم حروف ۞ چو نعمت در مناهی گشت مصروف ۞ نماید بر مصیبت صابری دل
ولی در عافیت صبریست مشکل ۞ و حضرت رسول فرموده که حق تعالی میفرماید که هرگاه مبتلا سازم
بنده را از بندگان خود ببلایی و او در آن صبر کند و شکایت ننماید و راضی باشد بآن بدل
گوشت او را بهتر از آن گوشت که در بدن اوست یعنی گوشت حرام او را بگوشت حلال
بدل کنم و بدل کنم خون او را بهتر از آن خون و بدل کنم گناه او را بثواب و حکمت خود
و بباید دانست که در حدیث واقع شده که مؤمن هرگاه یکشب تب کند کفاره کند گناه یکساله او
اگر اظهار نکند که امشب عجب تبی کشیدیم مگر آنکه گفتن او نه از برای شکایت باشد بلکه از
برای شکر باشد داود علیه السلام سوال کرد از پروردگار عالم که یارب چه جزای کسی که در
مصیبتی صبر کند حق تعالی فرمود که جزای وی آنست که بپوشانم او را لباس ایمان که هرگز نکشم
از وی و در روایت آمده که کمال صبر آنست که فقر و مصیبت خود را از مردم [illegible]
نیکوست پوشیدن مصیبت و پنهان دادن صدقه و صابر باید که [illegible]
روزی او کرده زیاده از روزی نطلبد و دل در دنیا نبندد [illegible]
براهیمی که در زمان او بود گفت آیا مرا حاجتی داری که برآورم در جواب گفت [illegible]
حاجت از تو کنم و حال آنکه ملک من عظیمتر از ملک تست گفت چون گفت [illegible]
بنده او چی او بنده من گفت این چگونه است گفت تو بنده شهوتی [illegible]
فرج و بنده شکمی و این مذکورات همه بنده منند زیرا که صبر شعار روشنان بود [illegible]
اینها برخی آدم و هر که برود بنست خسر الدنیا والآخرة است منقولست از ذو النون مصری
گفت [illegible] که صبر نکند بر درویشی خود خواجه عالم صلی الله علیه و آله
که و اعلم ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسرا یعنی بدانکه نصرتست با صبر

و فرج با غم و با هر دشواری آسانیست نظم ایدل اگر زمانه نصیب تو غم نشاند ۞ بنشین و صبر کن که صبوری دوای اوست
با دور روزگار نشاید ستیزه کرد ۞ وانکس که کرد این مثل خوشتن رای او ۞ بازنده پیل لشه چو پهلو همی زند
گرجان بباد بر دهد الحق سزای اوست ۞ گر کار عاقلی نرود بر ره صواب
از وی بدان که آن نه ز فکر خطای اوست ۞ ور جاهلی بمنصب و مالی رسد مگوی
کان مال و منصب از مدد عقل و رای اوست ۞ چون کار ها بحکم تقدیر میشود
وان نیز هم از کسی که خرد رهنمای اوست ۞ انوشیروان بحکم تهمتی که بر ابوذرجمهر بسته بودند
او را محبوس ساخت در چاهی تنگ و تاریک و فرمود تا او را گاهی در تشت بپوشانند و هر روز دو قرص
نان جو و یک کف نمک ناسوده و یک شربت آب بدو دهند ابوذرجمهر چند ماه در آن چاه
بماند و از هیچکس استغاثه ننمود و اضطرابی نکرد و سخن بشکایت آمیز نگفت انوشیروان جمعی را
از دوستان او اجازت داد تا نزدیک او روند و با او افتتاح سخن کنند تا از وجه
احوال او پرسند و گفتند ترا میبینیم که درین بلیه ها بلیه گرفتاری میبینیم و با وجود شدت زحمت
[illegible] از صحت کامل و بشره برقرار و از ضعف و شکستگی در نهاد تو
نشان نیست سبب این حالت چیست فرمود من معجونی ساخته ام که یکی از اخلاط آن اعتماد
بر خداست دوم صبر که صبر بهترین چیزهاست که مبتلای بلا آنرا بنیاد آورد سیم قضا
[illegible] چهارم دست توکل در دامن صبر زدن و هر که دست
[illegible] صبر [illegible] ثواب صابران باشد [illegible] چون این سخنان [illegible] انوشیروان
گفت ابوذرجمهر را از بند نجات داد و در تربیت او افزود نظم گر قضای خدا آید [illegible]
چون [illegible] ۞ چون فلک [illegible] ۞ باید [illegible]
و حکایت از امام حسن علیه السلام که فرمود شنیدم از جد خود رسول الله صلعم که میفرمود [illegible]
بدرستی که در بهشت درختیست که آنرا شجرة البلوی گویند و آنرا اهل بلا کرده اند [illegible]

از برای تو از روی اعمال او شکر کنند. مرشان را دیوان اعمال بلکه مزد صبر آنجا بی حساب بدیشان ارزان
سازند که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب. بیت صبر کن ای دل که صبوری خوش است
وز غم بنهاده دوری خوش است. شربت صبر ارچه مرارت نماست. چون شکرش نوش کی عین دوا است.
ونیز از حضرت رسالت پناه صلعم نقل فرموده اند که فردای قیامت نصیب تر از روی عمل کنند
برای اهل نماز و صدقه و حج پس جزای اعمال ایشان را تمام و کمال با ایشان بدهند و از برای
بلاکشان صابر هیچ میزان نصب نکنند و دیوان وضع ننمایند بلکه مزدهای ایشان را آنجا بی حساب
بر ایشان فرو ریزند و کار ایشان به مرتبه رسد که اهل عافیت که در دنیا بالمی و اذیتی مبتلا
نبوده باشند تمنا کنند که کاشکی بدنهای ایشان به مقراض پاره پاره میکردندی تا امروز به جزا
اهل بلا رسیدندی و در خبر است که در روز قیامت غازیانرا که در دنیا شربت شهادت چشیده
باشند بدخول بهشت امر فرمایند چون بدر بهشت رسند جماعتی را ببینند که بر صدر جنت نشسته اند
گویند خداوندا ما فرزندان را یتیم کردیم و زنان را بیوه کردیم و جان خود را فدا کردیم چرا
اینها پیش از ما به بهشت رسیده اند خطاب آید که ایشان در دنیا امت محمد بودند شما در جمیع
عمر یکبار بتیغ کفار شهادت یافتید و ایشان در روزی چند بار بتیغ ابتلا و ... مستحق آن
می شدند و صبر میکردند مرتبه شهادت شما بمرتبه شهادت ایشان نمیرسد. مناجات
ای شکیبایی دل ما از تو. از همه صبر خوش الا از تو. نقش گل زیب طراز تو یافت.
سر دل کشف ضمایر ز تو یافت. بر نفس کن اضغاث دل. بنما نور دل از پرده گل.
صبر چون ره پی دردست. صبر با تو ره ... ست. از در قرب تو دوری مشکل.
وز جمال تو صبوری مشکل. صبر بر قرب از آن مشکلتر. رخ بگردان دل از آن مشکلتر.
از کرم مشکل ما آسان کن. جای ما بشکه جهان کن. بویی از باغ خودم روزی کن.
لذت داغ خودم روزی کن. منه از دام هوا بو بندم. بکسل از هر هوسی پابندم.

فصل ششم در شکر شکر ثنای منعم است باداء نعمت همچنانکه صبر شکیبایی است برامر غیر ملایم
شکر سپاسی است بر ملایم و حال آنکه از هر دو خالی نیست و شکر از بهترین امور است و حق تعالی
شکر را قرین ذکر خود کرده چنانکه قوله تعالی فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون یعنی پس یاد
کنید مرا بطاعت و عبادت تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت و سپاس داری کنید برای من
بر نعمتهایی که بشما انعام کرده ام در دنیا و آخرت و ناسپاسی و کفران نعمت من مکنید
قوله تعالی ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم یعنی حق تعالی شما را عذاب نمیکند هرگاه شکر او
گویید و ایمان آورید و قوله تعالی ولئن شکرتم لازیدنکم یعنی هرگاه در برابر نعمت من شکر گویید
هر آینه زیاده گردانم من آن نعمت را بر شما. نظم شکر نعمت نعمتت افزون کند. کفر نعمت از کفت بیرون کند.
شکر نعمت را کمالی میدهد. غافلان را گوشمالی میدهد. شکر ناکردن زوال نعمت است.
بهره شاکر کمال نعمت است. روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که فرمود الطاعم الشاکر
بمنزلة الصائم الصابر یعنی طعام خورنده که شکر حق تعالی بجای آورد بمنزله روزه دار است که صابر
باشد بر آن. ونیز حضرت پیغمبر صلعم فرموده که روز قیامت ندا کنند که برخیزند برای حمادون پس
برخیزند زمره و نصب کنند از برای ایشان لوایی پس داخل بهشت شوند پرسیدند که یا رسول الله
حمادون چه طایفه اند فرمود آنها اند که شکر حق تعالی کنند در همه حال خواه در حالت تنگی و خواه
در آسانی و بدانکه شکر از جمله مقامات سالکین است. آورده اند که نوح علیه السلام چون طعام
خوردی گفتی الحمد لله و چون آب آشامیدی گفتی الحمد لله و چون بر مرکب نشستی گفتی الحمد لله حق تعالی
نام وی را در زمره شاکران نوشته که انه کان عبدا شکورا. و شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه
در دیباچه گلستان خود فرموده که هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون بر می آید مفرح ذات
پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب. بیت از دست و زبان که بر آید
کز عهده شکرش بدر آید. در آثار آمده که روزی عیسی علیه السلام در مناجات گفت خداوندا دوستی

از دوستان خود بمن نما در ساعت جواب آمد که ای عیسی بفلان بیابان رو که ما را دوستیست و او را
دریاب چون عیسی علیه السلام این ندا شنید بآن بیابان رفت زنی را دید که چشم نداشت و نه دست و نه پای
افتاده بود و مور و مگس بروی جمع آمده و آن زن را در زبان الحمد لله علی نعمائه و الشکر علی آلائه
بود عیسی گوید چون وی را بدان حال بدیدم و این کلمات از وی شنیدم متعجب بماندم و پیش رفتم
بدان زن سلام کردم آن زن گفت و علیک السلام یا روح الله گفتم ای زن تو هرگز مرا ندیده
چه دانی که من عیسیم زن گفت آن دوستی که ترا بمن راه نمود هم او مرا معلوم کرد گفتم ای زن ترا
نه چشم است و نه دست و نه پای بعضی اندام تو تباه شده کدام نعمت را شکر میکنی زن گفت که الحمد لله
دلی دارم ذاکر و زبانی شاکر و تنی صابر خدا را بدان یاد میکنم هر چه آلات معصیت بود جمله
از من بر داشت اگر چشم داشتمی در نامحرم نگریستمی و اگر دست داشتمی حرام خوردمی و اگر پای داشتمی
در پی لذات و شهوات رفتمی این نعمت که حق تعالی بمن داده و این انعام که بر من نموده است با هیچکس نفرموده
گفتم ترا درین بیابان که غمخواری میکند گفت آنکس که هفت آسمان و زمین را نگاه میدارد گفتم
چه آرزوست گفت یک آرزو دارم که دختری دارم بجای زنان رسیده دلم گاهی بوی نگران میشود
از حق تعالی میخواهم که این غم از دل من بردارد تا دل من بحق خالص گردد رباعی
از جهت خلق هیچ نگشاید هیچ . ور دست کسی هیچ نمی آید هیچ . از هیچکسی هیچ توقع نبود ز
من خود هیچم مرا نمی باید هیچ . عیسی گوید که چون پاره راه برفتم دختر او دیدم فتاده و شیر او را
دریده گفتم سبحان الله آن پیرزن را در رسید این غم بر دل هر صورت خدا را شکر کن و سپاس
او را که همی بجای آر تا او ترا فرو نگذارد و اگر چه شکرگذاری او حد بشر نیست چنانکه کلام شیخ سعدی
قبل از کسی نیست اما تا ممکن باشد از شکر نعمتهای او غافل نباید شد و از زنان کمتر نباید بود
زنانی که باشند نا مستقیم به از مرد بی توبه و بی ندم زنانی که با درد دلکی شوند به از مرد مانی که بی دین بود
زنانی که این پیشه کرده اند ز مردان خوبتر کرده اند و بر همین منوالست آن حکایت که مرویست

کعب الاحبار

از کعب الاحبار که گوید وقتی در راه شام میرفتم گرما بر من غلبه کرد چنانچه از صولت حرارت مرا رفتن متعذر شد
خواستم ساعتی بر آسایم و در موضعی استراحت کنم تا گرما کم شود بویرانه رفتم مردی را دیدم که او را
هر دو دست و هر دو پا و هر دو چشم نبود و با خدای تعالی مناجات میکرد و میگفت الحمد لله علی نعمائه
مرا عجب آمد نزدیک او رفتم و سلام کردم و گفتم ای جوانمرد خدا را بر تو چه نعمتست که تو شکر میگذاری
چون از من این سخن بشنید بانگ بر من زد و گفت ای بطال از من دور شو کدام نعمت بزرگتر
ازین است که خدای تعالی بمن کرامت کرده است که آلتهای معصیت از من ستانده و آلات معرفت
بمن گذاشته چشمم ستانده تا در نامحرم ننگرم و دستم گرفته تا ناگرفتنی نگیرم و پایم باز داشته
تا بجایی که نباید رفت نروم دلم داده است تا او را دانم زبانم کرامت کرده تا او را خوانم پس
از وی در گذشتم و دانستم که حقیقت شکرگذاری و طریقت سپاس داری اینست ای عزیز بنده
باید که بهر نوع بلیتی و آزمونی که باو رسد زبان شکرگذاری و سپاس داری گشوده کلمه که باعث
تضعیف ثواب و قوت عذاب باشد بر زبان نراند تا حق تعالی بکرم عام شامله خود آن بلا را
از وی باز دارد نظم کسی کو نعمت حق کرد ظاهر . بود نزدیک اهل علم شاکر . خنک آنکه در شادی و در غم
بود شکر خدایش یار و همدم . و باید که در باب پادشاهان و حاکمان ظالم دعای بد نکند
بلکه همیشه خود را بدعای خیر ایشان مشغول دارد و شکر حق تعالی گوید که مظلومست ظالم و آنرا
از خود داند نه از ایشان تا حق تعالی دل ایشان را رحیم گرداند اگر عیاذا بالله نفرین کند ملول و
حکام را این در عوض ظلمی باشد که بر وی کرده شده و ظلم او در دنیا کم شود و مظلوم را اجر
در عقبی نباشد از ابن عباس روایتست که هرگاه حق تعالی از قومی راضی باشد جباران ایشان را بر
امیر گرداند و اگر خشم گیرد بر گروهی اشرار ایشان را بر ایشان مسلط گرداند بجهت جزا دادن ایشان
بر اعمال قبیحه مالک دنیا روایتست که در بعضی کتب سماوی خوانده ام که حق تعالی میگوید منم خدای
که مالک جمیع پادشاهانم و دلهای پادشاهان بید قدرت منست پس هر که اطاعت من کند پادشاهان را باد

بر وی رحیم گردانم و هر که عصیان من ورزد دل پادشاهان را بر وی بی رحم سازم پس ای عزیزان
پادشاهان را دشنام مگویید و دشنام مدهید و دعای بد مکنید بلکه توبه کنید و بازگردید با او رام
آلهی و شکر کنید بر آنچه از ایشان بشما میرسد تا حق تعالی ایشان را بر شما مهربان گرداند و مثل است
قول حضرت امیر المومنین علی علیه السلام که ترک مکنید امر بمعروف و نهی از منکر را تا مسلط نشوند
بر شما اشرار شما و هر چند دعا کنید مستجاب نشود و میباید که شکر هم بدل باشد و هم بزبان
و هم باعضا و جوارح اما شکر بدل آنست که منعم حقیقی را بشناسند و دانند که هر نعمتی که
بایشان میرسد از فیض عنایت لطف بی‌نهایت اوست و شکر بزبان آنست که پیوسته
حق را یاد کنند و کلمه الحمد لله بسیار گویند و شکر بجوارح آنست که قوت آن نعمت را در طاعت
منعم صرف کنند و هر عضوی از اعضا را بطاعتی که بدان مخصوص است مشغول گردانند و باید
دانست که شکر هر کس که حقی در گردن آن کس داشته باشد از عطایی و نیکی که کند واجبست
بشکر گذاری او قیام نمودن و گفته اند حق شناسی خداشناسی است و هر که حقوق ولی نعمت
خود نشناسد و شکر نعمت را بکفران مبدل گرداند همیشه منکوب و محزون و مقهور باشد
و از دلهای آشنا و بیگانه دور و نه بخت با او یار شود و نه دولتش پایدار ماند و نه نعمت
برقرار **نظم** حق نان و نمک تبه کردن • همچنان بسفله رهرو کردن • با ولی نعمت [illegible] •
گر سیهی که منکوب آیی • مروتست که درویشی روزی بحاجب الواثق بالله ابو جعفر هارون
بن معتصم گفت که خلیفه را بگوی تا صد هزار درهم بمن دهد حاجب بخندید درویش گفت
چرا میخندی حاجب گفت بر التماس تو می خندم گفت علی الطلب و علیک البلاغ و علی الامیر السماع
و علی السلطان ما تیسر یعنی بر منست طلب کردن و بر تست که برسانی آن را با میر و
امیر است که بشنود و بر خدای تعالی است که اگر خواهد میسر گرداند این آرزوی مرا حاجب
این سخن را بخلیفه رسانید خلیفه بعد از تفکر گفت آنچه میخواهد بدهید زیرا که او طلب نمود

و تو ابلاغ رسالت کردی و من شنیدم و حال نشاید که تقصیر از طرف خدای عاید گردد و چون آن مال
پیش درویش آوردند قبول ننمود و گفت طلب وی و مناسبت ندارد گفت درویش با خدای مناجات
بودم که کسانی را که حاکم کرده بندگان خود و لایق این امر نیستند و رعایا در معرض تلف اند
و ایشان غافلند ناگاه هاتفی آواز داد که ایشان را بر رعایای تا حقیقت معلوم شود من بجهه امتحان
این سوال کردم والا محتاج بدان نیستم این سخن را بخلیفه رسانیدند رقت کرده گفت آن مال
را مضاعف نموده بصدقه دهند و بشکرانه آنکه خدای تعالی ما را پیش آن درویش شرمنده نکرد بلکه
حق تعالی هر که را هر چه می بایستی داد **نظم** همت بلند دار که نزد خدا و خلق • باشد بقدر همت تو اعتبار تو •
پس بدان ای عزیز که پادشاهان سایه لطف خدا اند و شکر ایشان واجبست که اگر عباد را
سایه ایشان در میان عجب نباشد کار ایشان تباه شود و مجلس ارکان فوقی نکنند و همه در پی
اخذ مال و بدی عرض و ناموس یکدیگر باشند و چنانکه حیوانات ملاحظه از حلال و حرام نتوانند
کرد خلایق را همین حال پیش آید و حضرت رسول صلعم فرموده که هر که بامداد برخیزد و تن درست
باشد و قوت یکروزه داشته باشد گوییا جمیع دنیا در او جمع شده است **رباعی**
هر کس که سلامتست و نانی دارد • وز بهر نشست آشیانی دارد • نه خادم کس بود نه مخدوم کسی •
گو شاد بزی که خوش جهانی دارد • و این نعمتها سایه لطف پادشاهان صورت پذیر است
و این نعمتهاییست که هیچ چیز در مقابل وی نمی آید اما ای بی تمیز تو قدر این نعمتها نمیدانی
و شکر آن را چنانکه باید بجای نمی آری و اگر روزی تنت بیمار شود و خوف نقص یا مال یا اهل
و عیال تو و لذت حیات نماند و اگر دو لیمو مساعدت نکنند و محتاج همچو خودی گردی نان بخورد
و آبروی ببری ای برادر مومن قدر این نعمتها بشناس و شکر حق تعالی بجا کن و از فضل و لطف
پادشاهی که ترا بزرگ و گرامی گردانیده است و بر بسیاری از مخلوقات تفضیل نهاده بعقل
و نطق و تمیز و علم و حکمت و صورت نیکو و قامت راست و تدبیر امر معاش و غیر ذلک کما قال الله تعالی

ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا یعنی و هر آینه گرامی کردانیدیم فرزندان آدم را و برداشتیم ایشانرا یعنی سوار کردانیدیم در صحراها بر چهارپایان و در دریاها بر کشتیها و روزی دادیم ایشانرا از طعامهای پاکیزه و بالذت و افزونی دادیم ایشانرا بر بسیاری از آنچه ما آفریده ایم افزونی دادنی بغلبه و استیلا یا بشرف و کرامت **قطعه** هر سر موی از وجود ضعیف • بمثل گر شود هزار زبان • شکر یک نعمت از هزار هزار • تا قیامت اگر کنند بیان • نشود گفته از هزار یکی • وین سخن نزد عارفست عیان • بدانکه کرامت انسان جسمانیست و روحانی اما جسمانی تمام ایشانرا از مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشانست و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحیه و گیسو و تمیز بعقل و فهم و نطق و راه یافتن باسباب معیشت و تمکین بر صناعات و روحانی بر دو قسمت عامه و خاصه اما آنچه عامست مومن و کافر در آن شریکند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول الست و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت ایراد بر فطرت اسلام و ارسال رسل بر ایشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات و تخویف از عقوبات و اظهار آثار قدرت و دلایل و معجزات برای ایمان اما کرامت روحانی خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنانرا بر آن گرامی ساخته از نبوت و رسالت و هدایت و ولایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و آداب مرضیه محمد بن کعب گفته که کرامت آدمیان بآنست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از ایشانست پس ای بنده مومن چنانکه حق تعالی ترا گرامی گردانیده است تو نیز خود را بزرگ و گرامی دار پس چون زمام اختیار بدست تست جای حاصل کن بشکر نعمتهای او بجای آر و گرد هوا مگرد که هوای تو بلای تست **نظم** شکر نعمتهای حق کن مدام تا کند حق بر تو نعمتها تمام • چه خالی بر زبان این ابیات • عمر تا بر باد ندهی بس • اگر امروز بهوای نفس گذرانی فردا در رنج دراز مانی و اگر امروز رنج کشی و زحمت بری فردا بباغ

و بوستانت و مشتاید که ای رنج کشیده دنیا تماشا کن و ای طالب رضای ما شادی و طرب کن ای عزیز بر تو باد که دقیقه از دقایق شکر گذاری فرو مگذاری تا بنعیم مقیم رسی و بهترین شکرها شکر دین و آئین حضرت رسالت صلعم و دوستی و پیروی شاه ولایت و اولاد و امجاد ایشانست زیرا که حق سبحانه و تعالی کامل گردانیده دین را بنصب امامت و ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام و تمام ساخته نعمت خود را بر ما بمحبت آنحضرت چنانکه نزول آیة الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی در روز غدیر خم مشعر است بر آن **مناجات** من آن خاکم که مغزم دانه تست • بدان شمع دلم پروانه تست • تو بی کاول ز خاکم آفریدی • بفضلم زان و منش بر گزیدی • چو روی افروختی چشمم بر افروز • چو نعمت دادیم شکرم در آموز • رهی دارم بهفتاد و دو هنجار • از آن یک ره که گل چفاد و خوار • ترا جویم ز هر نقشی که دانم • تو مقصودی ز هر حرفی که خوانم • بهر سنگی و چوبی کان در ماست • کرم تربیت آن دیگر فناست • چنان دارم که در نابوده در بود • چنان باشم که تا بشنوی تو خشنود •

فصل هفتم در قناعت و ریاضت نفس و فقر و فاقه قناعت تسابلست در اسباب معاش و قناعت صفتی است پسندیده که هر که آنرا شعار خود سازد از مذلت نفس و خواری و بیماری و نفاق و مداهنه وارهد و از مهلکات نجات یابد **قطعه** کیمیائی اگر تعلیم که در اکسیر و در صنعت نیست رو قناعت گزین در عالم • کیمیائی به از قناعت نیست • و پیغمبر صلعم فرموده که الفقر فخری و به افتخر یعنی فقر و درویشی فخر منست و بآن افتخار میکنم از عبد الله عمر مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله که بهترین مردمان فقیری و بیچیز است که حق تعالی از نفس و مال او خود داد کند و فرموده که بدرستی که حق تعالی دوست میدارد فقیری را که مهربان باشد بر عیال خود و مشهور است که فرموده که داخل میشوند فقرای امت من پیش از اغنیا بپانصد سال و نیز رسول صلعم فرموده که هر چیزی را کلیدیست و کلید بهشت دوستی مساکین و فقرا صابرست بدرستی که فقرای صابر همنشینند بر خدا در روز قیامت در پای عرش خدای خواهند بود از حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام مرویست که پیغمبر صلعم

فرموده که دوست‌ترین بندگان نزد خدای تعالی فقیریست که قانع باشد برزق خود و راضی و شاکر باشد
بانچه حق تعالی باو کرامت فرموده و فقیر باید که در باطن او کراهیتی نباشد از فقر تا از ثواب محروم
نماند نظم گر برآید غم شود عیش و الم • نخورد مرد باقی عمر غم • خشک آن عاجلی که دیده آز • پر کنند بر جای نیاز از
سنگ بر نفس خود زند چندان • بشکند حرص و آز را دندان • دیده بر دوزد از جهان خراب
خوی وا گیرد از طعام و شراب • در دساز دفزون و کم نالد • خون جوزد خاک بر دهن مالد
روایتست از رسول خدای که فرمود مجاهده کنید با نفسهای خود بگرسنگی و تشنگی پس بدرستی که
در این اجریست همچو اجر شهیدی که در راه حق تعالی شهید شده باشد و بدرستی که عملی بهتر از گرسنگی
و تشنگی نیست و نیز مرویست از رسول صلعم که بهترین اعمال گرسنگی است و ذلیل کردانیدن نفس در لباس
پشمین است روایتست که روزی خاتون قیامت غنچه گلستان عصمت و طهارت گل گلبن رسالت
گوهر درج خدیجه کبری ماه برج محمد مصطفی زوج علی المرتضی فاطمه زهرا علیها السلام نشسته بود
و پیراهن خود را بلیف خرما میدوخت که بغایت کهنه شده بود و سرور کاینات و خلاصه موجودات
چون آفتاب تابان بر آن بهترین زنان عالمیان آمد و دری چند بیش آن نقد گنجینه هدی نهاد
و حضرت فاطمه گفت این ادر ما یحتاج خود صرف کن و دل مشغول مدار که پیراهن تو کهنه شده
خاتون قیامت گفت که ای پدر بزرگوار این را در قیامت حساب خواهد بود فرمود بلی آن حضرت بعد القبول
قبول نمود و گفت مرا با این چیز نیست و با کهنه پیراهن خود میسازم تا فردای قیامت توانم عاصیان
امت را شفاعت کردن و خود بحساب مبتلا نشوم پس خوشا حال فقیران صابر و قانعان
بخبر که دانند که چه درپیش دارند رباعی هستی گر خویش را بجه غمخوار • زنهار زنهار مر کلاه نخوت از
امروز گذشت چند پی امرد رهی • زادی ز برای راه فردا بردار • نقلست که بایزید [illegible]
گفتند از نیکوییها که حق تعالی بتو کرد [illegible] یکی بگو گفت نیکوییها که خدای تعالی با من کرد [illegible] هم
دو هم و هیچ بیان آدم در نمی آید و لیکن از عملها یکی که من با خود کردم یکی شما را بگویم خواب

بیدار شدم با خود گفتم برخیز که وقت کارست نفس من ابا کرد تهاون میکرد و برخواستن بر من دشوار
می‌نمود برخواستم و گفتم ای نفس شوم پاک تو بآن درجه رسیده که ترا بکار خدای خوانم و کاهلی کنی
ترا بمهر وستم بکار و خدمت می باید آورد با خود شبی اندیشیدم که کاهلی از چه بوده باشد چون
نیک ملاحظه کردم یادم آمد که در شب یکدم آب زیاده خورده بودم این گرانی نفس از آن بود
نذر کردم که یکسال شب آب نخورم چون کارم بجان رسیدی از تشنگی قدری آب بر گرفتمی و مشتی
خاک در آن بکردمی تا اسم آب مطلق از و بر طرف شدی الحاصه دهن بآن تر کردمی گفتمی ای
نفس در خدمت خدای خود بیش جهد کن و اگر نه ناشت تر باز گیرم ای عزیز مردان راه حق چنین بوده اند
نظم بنگر که عاشقان چه جفاها کشیده اند • خون در پیاله دیده و در دم کشیده اند • نقلست که شیخ
مالک دینار علیه الرحمه در ریاضت دادن نفس بدان درجه رسیده بود که سالها بر و بگذشتی که شیرینی
و ترشی و نان خورش نخوردی و میوه نخوردی هر شب بحال روزه کشادن دو قرص جوین خوردی و بدان
روزه کشادی و چون گاهی اتفاق افتادی که آن نان گرم بودی نفس وی شادی کردی و آن خوردن
رغبت بودی وقتی بیمار شد چون صحت یافت آرزوی گوشت در دل او پدید شد چنانکه عادت
بیماران باشد و چون آن آرزو بیش از حد درگذشت و طاقتش طاق گشت بدکان کله پزی شد و زر داده
پاچه پخته خرید و در آستین گرفت و برفت کله پز شاگردی از عقب وی فرستاد که ببین کجا
میرود و آن پاچه را خواهد خورد یا نه زمانی شد شاگرد باز آمد گریان و زاری کنان گفت ای
استاد چون شیخ از اینجا برفت بر سر کوچه رسید که خاکستر ریخته بود برآنجا بنشست و پاچه را از آستین
بیرون آورد و دوسه نوبت بوی کرد و گفت ای نفس ازین آرزو بس کن بیش ازین ترا این آرزو نشد و آن
پاچه را بدرویشی داد و گفت ای نفس اماره من این همه رنجها که بر تو می نهم و این آرزوها
که از تو باز میگیرم پندار که دشمنی تو میکنم و [illegible] از تو عزیز ترست اینها را
بجهت آن میکنم تا مگر ترا از عذاب دوزخ برهانم بر من صبر کن و روزی چند مرا یاری ده تا شاید

بنعیم مقیم برسی ای عزیز بدانکه مردان حق چنین بوده اند **نظم** نفس را سرکوب و دایم خوار دار •
تا توانی دور ش از مردار دار • نفس و شیطان مهر بدار زه ترا • تا جدا از بد اندر چه ترا •
نفس بد را هر که سیرش میکند • در کمند کردن دلیرش میکند **نقلست** که شیخ جنید بغدادی روزی
نزد استاد خویش عبد العظیم شد او را غمناک یافت گفت ای استاد این اندوه را سبب چیست
فرمود ای پسر امروز عجب کاری افتاد مدتی بود که مرا آرزوی کوزه نو بود که آب در آن کنم و چون
سرد شود بیاشامم دیروز بر زبانم گذشت که کسی در خانه ما نیست که به بازار رود و کوزه نوی خرد
هنوز این سخن تمام نگفته بودم که یکی از شاگردان در آمد و کوزه نوی پر آب کرده پیش من نهاد بغایت شاد
شدم و ویرا دعای خیر گفتم و آن کوزه را بر طاقچه نهادم چون از اوراد فارغ گشتم خواب بر من غالب
کرد در خواب دیدم که حوری از حوران بهشت بخانه من در آمد جامه از نور پوشیده و تاجی مرصع بر سر
نهاده و نور روی او شعاع آفتاب را غلبه کردی متحیر ماندم و گفتم ای حوری بدین حسن و لطافت
از آن کیستی گفت از آن کسی که آرزوی کوزه نو نکند و آب سرد نخورد این بگفت و دست دراز
کرد و کوزه را برداشته بر زمین زد و بشکست از خواب در آمدم کوزه دیدم شکسته و آب ریخته و حوری
ناپدید شده پس ای درویش اگر دو سه روزه دنیا بمراد تو نباشد اندوهگین مباش که این
بهشت مر ترا **بیت** چند پی شهوار با بر هر غم تر زنی • در کوی رضای دوست دم [illegible] تر زنی • گر در ره عشق یار ان گذر
دل بشکنی و دیده برهم تر زنی • **نقلست** که شیخ حبیب عجمی هفت سال گوشت بریان آرزو بود
و هر سال بسال دیگر افکندی چون هفت سال بر آمد با خود گفت [illegible] گفتم نفس خویش
برخواست و دانگی زر برداشته بدکان بریانی رفت و گفت بنم دانگ نان [illegible]
بریان چون بستد در راه که می آمد کودکی را دید برهنه و موی سرش ژولیده و [illegible]
و گرد یتیمی بر روی نشسته گفت ای کودک تو کیستی گفت پدرم [illegible] او مرده است گفت
یتیمانم [illegible] دارم که چیزی ندارم که بتو دهم دست در آستین برد و آن نان و بریان ترا بدو داد

و نفس خود گفت هان ای نفس صابر باش تا در عقبی جزای خیر یابی **نظم** نفس را آن به که در زندان کنی •
هر چه فرماید خلاف آن کنی • نیست درمانش بجز جوع و عطش • تا که سازی رام اندر روز حشر •
نقلست که شیخ ابو تراب نخشبی قدس سره را وقتی بخاطر رسید که ای کاش نان گرم با یک نان
سفید با یک تخم مرغ بودی که بآن افطار کردمی زمانی بر آمد و برای قضای حاجت بصحرا بیرون شد
ناگاه کودکی در وی آویخت و بانگ بر آورد که دزد و مردمان گرد آمدند و گفتند چه حالت است گفت
این مرد دیروز کاوی از من دزدیده [illegible] امروز آمده تا دیگر بدزدد ایشان شیخ را بگرفتند و
میزدند و شیخ میگفت و تا شصت [illegible] بزدند بعد از آن مردی آمد و شیخ را بشناخت و گفت ای غافلان
این شیخ ابو تراب نخشبی است چون نام وی شنیدند در پای او افتادند و از وی حلالی طلبیدند آن پیر
دست وی بگرفت و بخانه برد و نانی چند سفید با چند عدد تخم مرغ بیاورد که شیخ افطار کند
شیخ گفت هان ای نفس آرزوی نان سفید و تخم مرغ میکردی بار دیگر مقدار سیلی چند خوردی پس
ازین فضولی مکنی و آرزو نخواهی تا ببلایی مبتلا نگردی و شیخ افطار ناکرده برخاست و بمنزل
خود شتافت **نظم** بر میاور تا توانی کام نفس • تا نیفتی ای پسر در دام نفس • نفس خود را پاک دار از هر مزه
تا نباشی در بلا و در بزه • **نقلست** از شیخ مسعود که گفت خواجه حاتم اصم روزی زری بمن داد
و فرمود برو و چند ریسمان [illegible] بازاری دیدم در کوچه چند زر در پشت گرفته و [illegible] گفتم ای
برادر [illegible] زر چند ریسمان بفروش [illegible] ببستد و گفت بیا تا در جایی فرود آییم در کوچه ها میرفت
تا مردی از خانه خویش بیرون آمد پس گفت ای مرد چه حاجت داری گفت این جوال را بر در خانه تو نهم
و بدانگی چند زر بمن مرد دهم مرد گفت نیکو است پس جوال بر در سرای او نهاد و سیم بستد که دانگی
و جوی بود بدانگی چند زر بداد گفتم ای برادر این جو نیز چند بده پس گفت از صاحب خانه رخصت
نیک و [illegible] نخواسته بودم اگر خواهی بجای دیگر رویم پس برفت و من بر آرزوی مرغ رفتم تا از شیخ دیگر
رخصت خواست و بدان جو سیم [illegible] چند زر بداد من برداشتم و نزد خواجه حاتم بردم و قصه باوی بگفتم

حاتم را عجب آمد گفت آن پیر بزرگ خواهد بود روز دیگر مرا دانکی زر داد و گفت بستان که همان پیر را دریابی و از وجه زر ستانی من بیا مدم و پیر را دیدم که در گوشه چند روز در تخته و سبوی همی بخت

فرا رفتم و سلام کردم و آن زر بدو دادم مرا بنواخت و گفت مردم بستی که هر روز چند زر می ستانی

گفتم مرا شاکرد حاتم اصم و از برای او میخرم گفت ای جوان هر چه نفس حاتم آرزو کند بخورد و بخدا

که سالست که نفس چند میطلبد و من نمی دهم و از آرزوی او بر نمی آورم چند زر را بر داشتم و پیش

حاتم بردم و حکایت پیر با وی گفتم حاتم بهم بر آمد و آنرا نخورد و از آن زر بکریست و بعد از آن

شرط کرد که تا زنده باشد آرزوی نفس بر نیاورد و سالکان دین دار و محققان با تمیز مقدار تمیز

چنین بوده اند **نظم** اهل دنیا را چو آئین باید . لقمهای چرب و شیرین باید . ای پسر با یاد حق مشغول باش

وز خلایق دور همچون غول باش . **نقلست** از آن سالک دین دار و عارف درکار بوده و کار

و محقق با اعتبار و آن شیخ عالی مقدار مالک دینار که من بوده ام گفت ... بودم شبی در خواب

دیدم که کسی گفت بر خیز و بطلبان جار رو که ما از آنجا دوستی ... کند ... چون از

خواب بیدار شدم بموجب فرمود ... بیت رفتم گردیدم بدانجا که نشان داده بودند پیری را دیدم

بر در مسجدی بانگ نماز میگفت فرا رفتم و سلام کردم گفت و علیک السلام یا مالک دینار

گفتم ای شیخ مرا از کجا دیده چون دانستی که مالک دینارم گفت آنکس که ترا ... است

و از جمع پیر ما خبر داده است و ترا نزد من فرستاده است مرا از نام تو خبر داده است پس از پرسش

بسیار و لطف بیشمار گفت بیا تا بمسجد رویم و نماز بگذاریم چون بمسجد رفتیم و نماز بگذاردیم

دست من بگرفت بخانه برد و منزلی دیدم بغایت کوچک و بوریایی کهنه در وی نهاده و کوزه

شکسته و پی آب در آنجا نهاده بنشستیم و از هر دری سخن در پیوستیم بعد از زمانی آن شیخ برخواست

و بیرون رفت و کوزه را پر آب کرده پیش من نهاد بر داشتم و روزه گشودم بعد از آن برخواست

و از زنبیلی دو قرص جو بیرون آورد و بر خوانی نهاده پیش من آورد دست فراز کردم و گفتم ای بابا

اگر اندک نمکی بودی تا نان خورش کردمی پیر زنی بود آن مرد را و دختری گفت بخیز و آن کوزه را بر دکان

بقال برو گرو کن و پاره نمک بستان دختر برفت و نمک بیاورد و ما نان با آن نمک بخوردیم چون

فارغ شدیم گفتم الحمد لله که خدای تعالی ما را قناعت داده است پیر زن گفت ای شیخ اگر قناعت

بودی کوزه ما بدکان بقال در گرو نبودی بعزت و جلال حق تعالی که هفده سالست در خانه ما نان خورش

نبوده است مالک دینار گوید چون این سخن بشنیدم بگریستم و جامه بر تن خویشتن بدریدم

و از آنجا گریان بیرون آمدم و نذر نمودم که دیگر بغیر از نان تهی چیزی دیگر نخورم **بیت**

قرص جوینی ... آب شکن و می شکیب . تا نخوری گندم آدم فریب . تا نخوری شنیه خود کن چو آب

از دل خود ساز چو آتش کباب . بدان ای عزیز که در گرسنگی ده فایده است **اول** آنکه صفایی

دل حاصل میشود و دیده جلا می یابد بدرستی که بسیار خوردن دل کور میکردد و دیده کند می

نماید و بخار در دماغ بسیار میشود و مثل کسی که مست باشد پس دل از فکر حق باز میماند بلکه

چیزی که در بسیار خورد حافظه او قصور می یابد و کند میشود فهم و ادراک او و رسول صلعم

فرموده که زنده دارید دل خود را بکمی خنده و صفا دهید ... کمی خوردن ابن عباس روایت میکند

از رسول صلی الله علیه و آله که فرموده هر که بسیار بخورد و بخوابد ... و سیاه میشود دل او و فرموده که

هر چیزی را زکاتیست و زکوة بدن گرسنگی است **نظم** کم خوردن یکی را تب نگیرد

ز پر خوردن بروزی صد بمیرد **فایده دوم** رقت قلبست و دریافتن لذت مناجات و تاثیر

ورد و ذکر خدای تعالی پس بسا ذکری که جاری شود بر زبان بحضور قلب لیکن فراکرد از آن لذت

نه بیند و اثر نکند و این از رقت قلبست و پری شکم **نظم** خوردن برای زیستن و ذکر کردنست

تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست **فایده سیم** شکستگی و خواریست بدرستی که شکسته میشود نفس

و خوار و ذلیل میگردد بگرسنگی و حضرت رسول صلعم فرموده که سرور و خوشحالی در بسیار

دریافتن ... اصل آن بسیار خوردنست و مذلت و شکستگی در بستن دری ...

گرسنگی است و هرکه در بند پرخوردن است از درهای دوزخ هشتش گشاده میشود و بر وی دری از درهای بهشت البته
زیرا که این دو در مقابل یکدیگرند چون مشرق و مغرب پس نزدیک شدن بیکی دور شدن است از دیگری
نظم آنکه در نعمت و تنعم زیست · او چه داند که حال گرسنه چیست · حال درماندگی کسی داند
که باحوال خویش درماند · فایده چهارم آنکه فراموش نمیشود بلای خدای تعالی و عذاب او
فایده پنجم شکستن شهوات معاصی است زیرا که مایه شهوات و قوی الجثه از طعام است پس
کم خوردن طعام ضعیف گردانیدن شهوات باشد و این از بزرگترین فایده هاست · بیت
مادر [illegible] حفظ نفس · بیخ آور طعام چو بیش از قدر بود · گر کم کسی خوری بتکلف زیان دهد
ور نان خشک سیر خوری کار شکر بود · فایده ششم کم کردن خواب است زیرا که هر کاه بسیار خوری میل [illegible]
بسیار خوردن آب و آب بسیار آشامیدن زیاده میکند خواب را · فایده هفتم آسان کردن عبادت
زیرا که بسیار خوردن مانع بسیاری عبادتست زیرا که زمانی آنکس مشغول بخوردن است و زمانی
بهضم بعد از آن محتاج میشود بخوردن و دست شستن بعد از آن بخلال کردن و دیگر باره آب
آشامیدن آن پس اگر این اوقات صرف طاعت و ذکر و عبادت کند ذخیره خواهد بود · فایده هشتم
صحت بدن است و دفع کردن امراض بسیار که تولد از اکل و شرب است · نظم بخور اندکی گفت حکیم [illegible]
[illegible] تا حلق نیاید · یا زنا خوردنش بجان آید · لاجرم [illegible]
خوردنش [illegible] آرد بار · فایده نهم سبکی مؤنت است و آسانی آن و [illegible]
نظم چو کم خوردن طبیعت شد کسی را · چو سختی پیشش آید سست گیرد · و گر تن پرور است اندر فراخی
چو تنگی بیند از سختی بمیرد · فایده دهم آنکه کم خوردن ممکن است که بدیگران نیز بدهد و صدقه کند
و بیتامی و مساکین · و [illegible] از جمله فواید کم خوردن و آسانی روزه است و [illegible]
و طهارت نگاه داشتن پس جوع خزانه عظیم است از جهت فایده [illegible] آنها که گفته اند گرسنگی
کلید آخرت است اما باید دانست که جوع آنست که کسی خود را در مهلکه اندازد و ضعف بر وجود مستولی

گرداند و قوت طاعت نداشته باشد بلکه لابد است از خوردن آنچه آنکس را از طاعت منع نکند
و ضعف بر وی مستولی نشود لیکن کلوا و اشربوا و لا تسرفوا را منظور دارد [illegible] بیت
نه چندان بخور کز دهانت بر آید · نه چندان که از ضعف جانت بر آید
روزی در مناجات گفت یا رب از بندگان تو کدام [illegible]
[illegible] آنچه من دهم امید که خوش [illegible] مرا [illegible] در رضای او [illegible]
و طریق نجات بنماید · نظم ای قناعت توانگرم گردان · که ورای تو هیچ نعمت نیست
کنج صبر اختیار لقمانست · هر که را صبر نیست حکمت نیست · شیخ شبلی روزی با مریدان بجایی
رفت دو کودک را دید در سفره یکی نان و حلوا بود و در زنبیل دیگری نان خشک این کودک
از آن دیگری حلوا طلبید گفت تو سگ من شو تا ترا حلوا دهم · سگ من [illegible]
غلام کمترین من کودک حلوادار گفت بانگ سگ کن آن بیچاره بانگ سگ کرد
لقمه حلوایی بدو داد و هر بار که بانگ کردی قدری حلوا بدو دادی · شیخ در آن
میگریست و میگفت طمع ببینید که مردم را بچه میرساند اگر این بنان خشک خود
قناعت نمودی سگ همچو خودی نشدی · بیت بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق
که بار محنت خود به که بار منت خلق · از شیخ صفی الملة والدین قدس سره سوال کردند که ریاضت
کدامست و مجاهدت کدام فرمود که مجاهدت جهاد کردن است با تن در عبادت حق تعالی
و مخالفت نفس کردن و هوای نفس را سر باز زدن و ریاضت برضای حق تعالی زندگانی
کردن است برضای غیر [illegible] و ریاضت آن نیست که خوردن و خفتن را ترک کنند بلکه آن
در وقت رضای حق تعالی و غیر باشند و اگر نفس ایشان خلوت خواهد خلاف کنند و در جمع
آیند و اگر جمع خواهد خلاف آن کنند و بخلوت روند و اگر نفس ایشان گفتن خواهد خاموش
شوند و علی هذا القیاس [illegible] کی بر و شایبه ریا و نفسانی باشند خلاف نفس

باید کرد آنچنان که گرسنگی و تنگی بر خود دهند که این نامشروع و نامعقول است نظم

از آن نقمتی که نفس تو برای هر هوس شد • مخوان حرفی کز آن حاصل همه باد و هوا باشد

رقم بردار از آن حرفی که بر عنوان منشورش • همه توقیع در فرمان تقرب مال خدا باشد

و بباید دانست که فقر و فاقه از صفات انبیاست و اختیار کرده ایشانست و در اخبار آمده که مکر دنیا را بحضرت رسالت پناه صلعم عرض نمودند و آنحضرت با درویشی و تنگدستی ساختند از دنیا سر باز زدند و در تفسیر این آیه که قوله تعالی تبارک الذی ان شاء گفته اند که چون منافقان بحضرت رسول صلعم طعن میزدند بسبب فقر و فاقه او و میگفتند اگر او پیغمبر بود طعام نخوردی و طلب روزی نکردی حضرت از این دلتنگ میبود جبرئیل از نزد ملک جلیل پیش آنحضرت آمده این آیه آورد که و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق یعنی نفرستادیم ما پیش از تو از پیغمبران مگر آنکه ایشان هر آینه طعام میخوردند و در بازارها بخیره بطلب روزی میرفتند تو دل تنگ مدار از ابن عباس منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون جبرئیل این آیه نازل ساخت و ادای وحی میکرد یکبار رنگ بر هم بر آمد و مقدار عظیمی شد گفتم یا امین الله ترا چه رسید گفت یا رسول الله دری از درهای آسمان گشادند که پیش از این هرگز نگشوده بودند ترسیدم که برحمت مفتوح شده یا بعذاب و من از خوف آنکه مبادا عذاب طعمه زنندگان تو نازل شود چنین شدم در اثنای این حال جبرئیل بحالت اول آمد و خوشحال شد گفت یا رسول الله بشارت باد ترا که در آن دری از رحمت گشاده اند و آن رضوانست که فرود می آید رضوان کلید خازن بهشت آراسته رضا جنانست ترا بشارت آورده از جانب خدای تعالی و هدیه ای از تو خوشنود است پس رضوان فرود آمد و سلام کرد و این آیه آورد که تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و یجعل لک قصورا یعنی بزرگوار است آنکه اگر بخواهد بفضل بهتر از گنج و بوستان دنیا بوستانها که آب روان باشد از زیر بوستان آن

و بدو برادر از آن بوستانها کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع و چون آیه بر آنحضرت خواند درجی از نور نزد آنحضرت بنهاد و گفت پروردگار تو مفاتیح خزاین دنیا یعنی کلید گنجهای دنیا را در درج نهاده بدست تصرف تو میدهد بی آنکه از کرامت و نعمتی که ترا روزی کرده و نام زد حضرت تو نموده در آخرت مقدار پر پشه کم گرداند رسول صلعم روی بجبرئیل کرد مثل کسی که با کسی مشورت کند جبرئیل اشاره بحضرت کرد گفت تواضع الله طریق عجز و افتقار و تواضع از برای خدا اختیار کن حضرت فرمود ای رضوان مرا باین احتیاج نیست فقر را دوستتر دارم و میخواهم که بنده صبور و شکور باشم رضوان گفت صواب گفتی که خدای ترا ارشاد فرمان داده و از آسمان ندا آمد که ای جبرئیل سر بردار چون سر برداشت درهای آسمان باز دید گشاده تا بزیر عرش و خدای تعالی وحی کرد به بهشت عدن که شاخی از شاخهای خود فرود آر و بهشت شاخی فرود آورد که بر آن خوشه بود و بر آن خوشه غرفه از زیر حجابی که آنرا هفتاد هزار در بود از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا رسول الله چشم بردار تا ببینی حضرت صلعم چشم برداشت منازل انبیا دید و منزل خود را بر بالای همه مشاهده فرمود منادی ندا کرد که راضی شدی ای محمد رسول صلعم فرمود راضی شدم ای پروردگار من آنچه منع میکنی از دنیا بعوض آن شفاعت امت ما کن که امت فرمایی حق تعالی اجابت دعای او فرموده زمام شفاعت امت در کف کفایت او نهاد و نشانه علو همت آنحضرت همین است که با وجود تنگدستی و احتیاج کونین از بدایع التفات بر جواهر این روی زمین نکند بلکه در شب معراج مطلق نظر بما سوی الله نکرد و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات نفرمود و بجهت این آیه کریمه ما زاغ البصر و ما طغی نازل گشت

مناجات ای پر از فیض وجود تو جهان • غرق نور توجه پیدا و نهان • مایه صورت و معنی همه تو • ما همه بی همه تو ای همه تو • بی نصیب از تو نه چیزیست نه چون • خالی از تو نه درون و نه برون • متحد اولی و آخریت • متفق ظاهری و باطنیت • کرده در همه اضداد ظهور • هیچ ضدی نشد از نزد تو دور • جامی از هستی خود پاک شده • ذره فقر و فنا خاک شده • در فنا از تو بقا میخواهد •

از خود و کار خویش فانی دار · وان غبار اوی ارزانی دار فصل سیم در حیا حیا منبعی است که هر که آب از
جویبار آن خورد خرمن طاعتش بآتش معصیت نسوزد و خصلت ستر و زینت لغایت مقبول و حضرت
رسول صلعم حیا را شاخی از ایمان گفته و حیا از شرایط نظم عالم است اگر صفت حیا در میان نبود
هیچکس از هیچکس شرم ندارد و مناظم جهان خلل پذیرد و مصالح خلایق از یکدیگر فرو ریزد پس
بباید [illegible] عام را از حیا فایده تمام [illegible] بی آب حیا ثمرات اخلاق نارسیده و خام
نظم گر حیا نبود بر افتد رسم عصمت از میان · ور حیا در میان است از تقاضای حیاست ·
و بباید دانست که حیا بر چند قسمست قسمی حیای ذاتست یعنی با وجود آنکه عملی باشد که بحسب شرع
و عقل ممنوع نباشد و حیای ادب را از آن مانع شود چنانکه در اخبار آمده که انوشیروان
در خانه که گل نرگس بودی با زنان خود مباشرت نکردی و گفتی چشم نرگس بچشم نگرنده میماند و حال
آنکه انوشیروان آتش پرست بوده و حیا آنست که از اهل ایمان بظهور آید نظم دل که پر از صفت حیا میشود
آینه نور حضرت میشود · دیده بی شرم سپید دیده نیست · در نظر عقل خود آن دیده نیست · و هر که را
حیا نباشد از وی توقع وفا نباید داشت جمعی پیران در موضعی نشسته بودند و کودکان در پیش ایشان
بازی میکردند پیری بانگ بر ایشان زد که شرم ندارید که در پیش پیران بازی میکنید و ادب
نگاه نمیدارید یکی از کودکان گفت اگر این پیران از خدا شرم داشتندی ما را ادب ایشان از
بی ادبی منع کردی و قسمی دیگر از حیا جودست و آن آنست که سایل را شرمنده و منفعل از نزد خود
باز نگردانی چنانکه آورده اند که از محاسن سیر و مکارم شیم نظام الملک یکی آن بود که هر که
تحفه بخدمت او آوردی حاضران مجلس را از آن محظوظ نمودی و نصیبی میدادی [illegible] زنی
باغبانی سه خیار نوباوه بخدمت او آورد نظام الملک هر سه را تناول نمود و بهیچکس [illegible]
داد و هشتاد دینار زر و خلعتی فاخر داد چون باغبان از مجلس بیرون رفت یکی از مقربان که
بسمت کرم و مروت موصوف بود پرسید که سبب حرمان حاضران از نوباوه چه بود گفت خیار او را

چون شنیدم

۵۰

چون شنیدم تلخ بود و دیدم که او را همان حالت بود با خود گفتم که اگر کسی هم شاید که تحمل مرارت آن
نتواند کرد و اظهار آن حالت نکند و باغبان بیچاره منفعل و ناامید گردد و مرا شرم می آید که کسی
بخدمت من تحفه آرد و عرق حیا و خجالت بر روی او نشیند ناچار بر مرارت خیار صبر کردم تا عیش
آن بیچاره تلخ نگردد و شرمنده نشود و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ثلث ایمان سخاوتست و ثلث دیگرش
حیا و ثلث دیگرش تقوی و درین باب گفته اند نظم ثلث ایمان سخاوت [illegible] تقوی است
اصل ایمان بود سخا و حیا · خاصه افزون کنی بر آن تقوی · آنکه تقوی شعار بگزیده است · از سخا و حیا
سخا و حیا و تقوی نیز · علم شود مرد چون فرشته عزیز · و یکی دیگر از اقسام حیا حیای خطاست یعنی
گناهکار از گناه خود شرم دارد چنانکه آدم صفی علیه السلام چون در بهشت گندم تناول نمود و هر جامه
که پوشیده بود از تن او فرو ریخت آدم بجانب راست میگریخت و در پس درختها پنهان میشد خطاب آمد
که ای آدم از ما میگریزی گفت بار خدایا از تو چگونه گریزم که همه جا حاضری از خطای خود شرم دارم
که گرچه گناه بخشنده شرمساری است · و قسمی دیگر از حیا حیای کرم است که کریم شرم دارد که خواهنده
را از درگاه خود خجل زده باز گرداند و در حدیث آمده که حضرت حق سبحانه و تعالی بصفت حیا و کرم موصوفست
چون یکی از بندگان هر دو دست خود را بدرگاه او بردارد او از کرم خود شرم دارد که دستهای او را
تهی باز گرداند بلکه از فضل و رحمت خود نقد مراد در کف آرزو دهی او نهد نظم محالست اگر سر برین در نهی
که باز آیدت دست حاجت تهی · و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که لا حیاء لحریص یعنی شرم
مردم حریص را نیز فرموده که من استولی علیه الحرص ذهب عن عینه الماء و عن وجهه الحیاء یعنی هر که
بر چیزی از مطالب دنیا و لذات آن حریص باشد رفته است از چشم او آب و از روی او حیا یعنی در
طلب آن چیز از هیچ آفریده او را شرم نباید و بملامت هیچ ملامت کننده التفات ننماید و ترجمه این
کلام را نظم چنین آورده اند قطعه هر که باشد حریص بر چیزی · ناید او را از جستن آن شرم
برود از [illegible] و خجلت · نبود از درشت آوازم مناجات ای که بر اسرار تو دانا کم اند کی رسد از عقل کس آنجا کمند

کیست درین مرحله تا آخرت • رهبر اول شده با آخرت • چون همه زاندیشهٔ خود واپس اند • کی بود این بیت ز اسرار آگاه

کی کند ادراک تو حاصل خرد • فهم کی این عشوه با طامح د • در کنف داؤد تو آن حجت • علم تو دانند که فرزندان حجت

لطف تو بخشنده بخت از تو خواست • یوسف جان را بحجت از تو آمد • بحق مراد ارباب اقبال •

قول مرا قوت اقبال ده • فصل نهم در امانت و دیانت و وفا بعهد و نذر کردن امانت خصلتی است ستوده

و صفتی است پسندیده و هر که بدین سیرت حمیده متحلی باشد و شرایط او بجای آورد و آنرا ابواب

غرور شیطانی باطل نگرداند از حضیض عنا در وقتی باوج غنا و توانگری رسد و هم در دنیا و آخرت

سرخ روی ناجی باشد و علمای دین و عرفای صاحب یقین فرموده اند که امانت رکن اعظم است از خصایل

حمیده و دیانت اصل محکم از اخلاق پسندیده و بنیاد دین بر امانت تمام کرده که لا ایمان لمن

لا امانة له یعنی نیست ایمان کسی را که امانت آراسته باشد و قاعدهٔ شرع بحفظ قواعد دیانت

نظام پذیرد و وفا بعهد کردن از خصلت انبیا و اولیاست و لهذا حق تعالی ابراهیم را علیه السلام

بدین صفت مدح نموده که و ابراهیم الذی وفی و در حق حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که

یوفون بالنذر و دیگر میفرماید که اوفوا بعهدی اوف بعهدکم یعنی وفا کنید بعهدی که با من می بندید

تا وفا کنم بعهد شما و خسارهٔ هر عهدی که از خلل وفا آسیب یابد بر مرغ دل کلکس کردن از

محبت او برتابد و در حدیث آمده که ایمان ندارد و دین ندارد هر که بعهد خود وفا نکند و بدانکه

هر چه حق تعالی مر انسان را بداده است امانتی است که در خیانت نرود مثلا در بدن چشم را امانتی است

که بدان آثار قدرت حق بنگرند و گوش را امانتیست که بدان سخن حق استماع کنند

امانتیست که بدان ذکر خدا گویند و دست را امانتیست که بدان نفع رسانند و علی هذا القیاس پس اگر چون

کسی نظر بحرام گشاید یا گوش بغیبت و سرود کند یا زبان بدروغ و غیبت و بهتان گشاید یا دست بمال

غیر دراز کند و علی هذا القیاس هر آینه در امانت الهی خیانت کرده باشد • نظم • ای شده در امانت یزدان بری

دین تو فارغ ز دیانت گری • ترس نداری که فنا نیست • شرم نداری که خدا ...

آورده اند که در اول زمان انوشیروان که منشور رایات عدل بر منظر افراخته بود و از اشتغال بعیش و عشرت

بکار رعیت پرداخته در همسایگی او مردی بود مشهور بکرم و برعایت مهمانداری موصوف بر سر کوی

خوان احسان بگستردی و خواص و عوام را بمهمانی آوردی چون آوازهٔ او بمردی برآمد و صیت او

بجوانمردی در افواه افتاد انوشیروان بجهت امتحان بلباس بازرگانان پوشیده بخانهٔ او رفت

آن مرد او را نشناخت و چنانچه عادت او بود طریق تکلف نگاه داشته از دقایق مروت و لوازم

هیچ فرو نگذاشت و او را در صفه فرود آورد که پنجرهٔ او در باغ انگور بود و انگورهای لطیف رسیده بر تاکها

می نمود آنجا صحبت داشتند و آن مقدار تکلف نمود که انوشیروان متعجب شد در آخر مجلس گفت من مردی

بازرگانم و آوازهٔ مروت و جوانمردی تو شنیده بودم اکنون میروم حکم فرمای که از برای

تو چه فرستم و چه هدیه ترتیب نمایم میزبان گفت ای خواجه بدولت تو همه چیز دارم چون بر دهشت

از میان برخاسته رسم تکلف برطرف شد مرا امیدی نیست اگر شما را با باغی برند یا برسم

تکلف بیاورند قدری برای من بفرست انوشیروان گفت که در باغ تو انگور بسیار است چرا از آن

نخوری گفت ای خواجه پادشاه مردیست ظالم و غافل و پروای رعیت ندارد و انگورهای مردم بیداد

و کس تعیین نمی‌نماید که باز دهند و مردم دیگر ملاحظه نمی‌کنند و انگور میخورند و من بحرمت حق او

درین باغ نه اگر انگور خورم خیانت کرده باشم و در مذهب جوانمردی خیانت حرامست چون

غوره بدید آید در باغ تو مبتلام تا وقتی که پادشاه عشر خود از آنجا بیرون برد آنگه من دست بانگور برم

انوشیروان که این حکایت شنید بگریست و گفت آن پادشاه ظالم منم و سبب در باغ تو از خواب

بیدار گشتم بسط تو عدل ام پیش گرفت و آن مرد را عزیز و مکرم ساخت شیخ طاوس الحرمین گوید وقتی در مکه

بودم و بر در مسجد الحرام ایستاده اعرابی را دیدم که می آمد بر شتری نشسته چون بدر مسجد رسید فرود آمد

و شتر را بخوابانید و مهر و زانوی شتر ببست آنگه روی سوی آسمان کرد و گفت بارخدایا این شتر

و آنچه بروست بتو سپردم و در مسجد شد و طواف کرد و نماز بگذارد چون از مسجد بیرون آمد شتر را دزد برده بود

آورده اند

سر آورد و گفت الهی در شرع مطهر چنانست که مال از آنکس باز طلبند که باو سپرده اند اکنون این شتر را بتو سپردم
تو نیز بمن باز رسان چون این بگفت دیدم مردی از پس کوه بو قبیس می آمد مهار شتر بدست چپ گرفته و دست
راستش بریده و در گردنش آویخته آن شتر را بیاورد تا نزدیک مرد اعرابی و گفت بگیر ای جوان شتر خویش را
گفتم تو کیستی و این چه حالتست گفت من مردی بودم درمانده و از ضرورت چنین کاری کردم چون در عقب کوه
بو قبیس رفتم سواری دیدم که می آمد بر اسب تازی نشسته بانگ بر من زد و گفت دست چپ و دست راست را
پیش آور دستم ببرید و در گردن من آویخت و گفت ببر این شتر را و بصاحبش رسان و الا از اعدا کنیم
نظم: هر که صنیعش با ادب باشد • خاتم کارش بسعادت کنند • هر که بدی کرد و ببدی یار شد • هم ببد خویش گرفتار شد
روایتست که روزی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام عرض لشکر را ملاحظه میفرمود
پیری و پسری آمدند بسیار شبیه یکدیگر حضرت فرمود الله اکبر هرگز پسری ندیدم چنین شبیه بپدر گفت یا
امیر المؤمنین مرا قصه ایست عجیب امیر المؤمنین فرمود چیست گفت وقتی بغزوی با رسول الله صلی الله علیه و آله
بغزا میرفتم مادر این پسر حامله بود و این پسر را در شکم داشت در خانه شدم و گفتم خداوندا این فرزند
که در شکم اینست امانت بتو سپردم تا من باز آیم او را بسلامت بمن سپاری چون از آن غزا باز
آمدم آن زن از دنیا رحلت کرده بود و فرزند را با خود بگور برده مدتی بر آمد من میگریستم و زاری میکردم
شبی در خواب دیدم که نوری از گوری بر می آمد و سوی آسمان میشد از آن در تعجب ماندم چون
بیدار شدم مردمان را گفتم آیا چه حالتست چون بر سر گور وی رفتم آواز گریه کودکی شنیدم که از گور
بر می آمد سر قبر را باز کردم مادر کودک را دیدم از هم پاشیده و کودکی در پستان مادر آویخته شیر
میخورد فرزند را گرفته از گور برآوردم و گفتم خداوندا چه بودی اگر مادر این فرزند نیز زنده شدی
آوازی شنیدم که ای مرد آنچه بما سپرده بودی ما نیز بتو سپردیم اگر مادر او را نیز سپرده بودی همچنان
بسلامت بتو می سپردیم نظم: دعا چو از سر اخلاص و صدق گوید مرد • خدای عز و جل زود مستجاب کند
آورده اند که خواجه ابو نمیت حمام سحرگاه از خانه بیرون رفت در راه با دوستی ملاقات نمود گفت با من

بحمام آمدن موافقت نمای دوست گفت تا در حمام همراهی میکنیم پاره راه رفتند بر سر دو راه رسیدند دوست
بی آنکه خواجه را خبر کند براه دیگر رفت اتفاقا شب روی طلب صیدی در عقب خواجه می آمد چون بر حمام
رسیدند خواجه باز پس نگریست شبرو را دید پنداشت که همان دوست است کیسه زر که هزار دینار در او بود
بیرون آورده بدو داد و گفت ای برادر این امانتست چون من از حمام بیرون آیم بمن ده شبرو کیسه
زر بستد و هم آنجا مقام ساخت خواجه چون از حمام بیرون آمد روز روشن شده بود خواست که برود
شبرو گفت زر خود بستان و برو که من بسبب امانت نگاه داشتن تو از شغل خود باز ماندم خواجه گفت تو
چه کسی گفت من مردی شبرو و طرار کیسه بر خواجه گفت زر مرا چرا نبردی گفت چون بامانت بمن سپردی
در امانت خیانت کردن روا ندانستم و از مروت ندانستم آورده اند که اسمعیل علی نبینا و علیه السلام روزی
با دوستی همراه افتاد و آن دوست بدر خانه خود رسیده اسمعیل را گفت درین موضع بنشین تا من بخانه
روم و مهمی ساخته بیرون آیم اسمعیل هم آنجا نشست آن مرد چون بخانه درآمد او را مهمی کلی افتاد و اسمعیل را
فراموش کرده از راهی دیگر بیرون رفت و بعد از سه روز بدان موضع رسید اسمعیل را دید هم آنجا نشسته
گفت ای ثمره شجره فتوت و ای پسر پدر ملت اینجا چه نشسته فرمود از آن وقت باز که با تو وعده
کرده ام هم اینجا نشسته ام و دیده انتظار بر راه معاودت تو نهاده گفت چون بنا مدم تو چرا رفتی
فرمود وعده نموده بودم روا ندانستم که خلاف وعده کنم لاجرم حق تعالی آنحضرت را در کلام مجید خود
بدین صفت ستوده که انه کان صادق الوعد یعنی بدرستی که او بود مر مبسر است وعده و درست عهد
رباعی: آنرا منگر که ذو فنون آید مرد • در عهده وفا نگر که چون آید مرد • از عهده عهد اگر برون آید مرد
از هر چه گمان بری فزون آید مرد • در حکایات الصالحین آمده که خواجه بود و غلام پارسائی و خدا
ترسی داشت ناگاه این مرد بیمار شد عهد کرد با خدای که اگر ازین بیماری شفا یابد آن غلام را
آزاد کند حق سبحانه و تعالی او را شفا داد خواجه دل در غلام بست آزاد نکرد دیگر باره بیمار شد
غلام را گفت برو و طبیب را بیار غلام بیرون رفت و در آمد گفت ای خواجه طبیب میگوید که او با من

مخالفت میکند من او را علاج نمیکنم خواجه متنبه شد گفت ای غلام طبیب را بگوی که از مخالفت
بازگشتم و از نقض عهد توبه کردم غلام گفت ای خواجه طبیب میگوید اگر تو صفت وفا پیش
گیری مانند شربت و داروی سیم خواجه غلام را آزاد کرد فی الفور شفا یافت بیت
تا هست زبان لاف وفایی میزن گامی بره صدق و صفایی میزن هرچند که این مرحله را پایان نیست
تا جان باتن است دست و پایی میزن آورده اند که پادشاهی را مهمی پیش آمد عهد کرد که اگر خدا
مهم مرا کفایت کند نقدی که در خزانه دارم بر فقرا و مساکین صرف نمایم حق تعالی آن مهم را کفایت نمود
پادشاه خازن را طلبید و فرمود که نقودی که در خزانه است حساب نمایند چون حساب کردند مبلغی کلی بود
امرا و ارکان دولت گفتند که این مقدار مال را نشاید بدرویشان داد چرا که لشکری میخواهید و علما
فتوی داده اند که عساکر از جمله اهل استحقاق اند ملک درین قصه متحیر شد دیوانه در گذر آمد پادشاه
فرمود که او را طلب کنید چون آمد پادشاه گفت با کسی عهدی و شرطی بسته بودم و آن مهم حسب المدعا
شد اکنون وزرا و امرا ابا میزنند که خلاف عهد و شرط من گفت ای پادشاه با آن کس که
عهد و شرط بسته دیگر کاری داری یا نه اگر ترا دیگر با او کار خواهد بود بعهد خود وفا کن و اگر
دیگر محتاج او نخواهی شد هرچه خواهی بکن پادشاه بگریست و همه اموال بفقرا قسمت کرد نظم
چو محتاج خواهی شد آخر باو . متاب از وفاداری خویش رو . کسانی که فرمان بر داشته اند
مکرم ز لطف خدا گشته اند . وفاداری آیین شاهنشهی است . غم عهد خوردن زکار آگهی است .
ای عزیز بدانکه عمل باین خصایل مذکوره از لوازم و واجبات است و ترک اینها از مذمومات
و محرمات و فاعل اینها مستحق مدح و ثواب است و تارک اینها مستوجب ذم و عقاب و باید دانست که
افضل عهدی که بآن وفا واجب است عهد امامت و ولایت است خوشا حال کسی که در روز غدیر خم
و غیره که پیغمبر صلعم از ایشان بیعت گرفت جهت وصی خود حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام
بعهد نموده از پیمان برنگشت و بدان حال گذشت بد حالی کسی که از آن برگشت و با دشمنان او یکی گردید

و منافقان پی در پی بیعت بسته باعث فسق و فساد چندین خلایق شدند فعلیهم و علی محبهم لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین مناجات ای کرم بسته بید عهد ما . نام خوشت حاشیه شهد ما .
یافته از لطف تو جنت نعیم . مهر تو لا گفته و رحمت نعیم . بخشش تو نعمت گنج روان . رنجش تو علت رنج روان .
تا شده ای از شده در رنج گاه . یافته صد جنت از ین رنج گاه . گلبن تر از ادبی جان نواز .
بلبل دل را سر از آن نوا . نغمه نوخت دل عشاق را . آمده از آن نغمه عشاق را . در ره ملکش از کرده پدر روزها
شب مکش از هیبت خود روزها . فصل دهم در فضیلت اخوت و حقوق اخوت و دوستی و خوش خویی
و تواضع با اخوان المؤمنین و قضای حاجت ایشان بدانکه مواخات یعنی برادر گرفتن امر نیست
صحیح و شرعی و حق تعالی بآن امر فرموده چنانکه مشهور و معروف است نزد موافق و مخالف که در شب غار که
حضرت امیر المؤمنین حیدر کرار بامر پروردگار بر فراش رسول مختار صلوات الله الملک الجبار قرار گرفت
و جان خود را نثار آن سید ابرار نمود حق تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من برادری ادم میان شما
و عمر یکی را از دیگری دراز تر گردانیدم پس کدام یک از شما آماده است که از عمر خود را ببرادر خود می بخشید
گفتند الهی ما درازی عمر خود را اختیار میکنیم پس حق تعالی فرمود که چرا مثل علی ابن ابی طالب نمیشوید
که برادری دادم میان او و محمد پس جان خود را فدای او می نموده در فراش او خوابیده پس بروید بسوی
زمین و نگاه دارید او را از دشمنان او پس جبرئیل و میکائیل هر دو فرود آمدند جبرئیل نزد سر و میکائیل
نزد پای آن حضرت استاده بودند جبرئیل میگفت کیست مثل تو ای پسر ابی طالب که مباهات میکند بتو
پروردگار تو با ملائکه پس حق تعالی این آیه را در شأن حضرت علی علیه السلام نازل ساخت که و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی و از مردمان آنکس است که بفروشد یعنی میکند جان خود را از برای
رضای خوشنودی حق تعالی و آن امیر المؤمنین علی علیه السلام بود نظم بیست بر خیز تا جان بکنم عمر برادرانه بسپارند
که شرط دوستی بود جان و اما دوستی جانان . پس معلوم شد که برادری امریست صحیح و شرعی و نیز
حضرت رسول صلعم امر فرموده چنانکه از انس بن مالک روایت است که در روز غدیر خم حضرت رسالت صلعم

مواخات فرمود میان مهاجر و انصار و دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام گرفته ببالای منبر برد و فرمود که
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و دیگر مواخات حضرت با امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی بود
که این آیه نازل شد که و انذر عشیرتک الاقربین یعنی بیم کن و بترسان نزدیکترین خویشان خود را
پس حضرت فرمود تا فرزندان عبدالمطلب در خانهٔ ابوطالب جمع شدند و فرمود که از برای ایشان
طعام مهیا سازند و آن طعام یک ران گوسفند بود و یک من گندم و ایشان چهل کس بودند و مرد
بود از ایشان که در یک نشستن یک گوسفند را میخورد پس همه جماعت از آن طعام خوردند تا همه
سیر شدند و از آن طعام چیزی کم نشد پس بر ایشان ظاهر گشت دلیل نبوت آنحضرت بعد از آن حضرت
فرمود که ای فرزندان عبدالمطلب بدرستی که حق تعالی فرستاده مرا برسالت بهمهٔ خلایق خاصه بشما
که خویشان و اقربای منید پس باید که بگویید لا اله الا الله محمد رسول الله تا از دوزخ نجات یافته
داخل بهشت شوید پس هر که اجابت کند مرا باین کار و یاری دهد مرا برسالت او برادر و وصی
و وزیر منست پس حضرت امیرالمؤمنین برخواست و پیغمبر صلعم فرمود بنشین تا سه مرتبه این واقع شد
هیچکس اجابت نکرد الا علی ابن ابی طالب ع پس پیغمبر صلعم فرمود که یا علی تویی برادر من و وصی
و خلیفه من بعد از من و دیگر مواخات حضرت با مرتضی علی ع در ماه مبارک رمضان بوده چنانکه
شیخ شهید علیه الرحمه آورده که روز دوازدهم ماه مبارک رمضان بود که حضرت صلعم برادری
فرمود میان مهاجر و انصار و مواخات نمود با امیرالمؤمنین علیه السلام و ... ای برادر مؤمن که
مواخات حضرت رسول صلعم با امیرالمؤمنین علی علیه السلام نه اینجا در روز ... بوده بلکه پیش از دنیا
و ما فیها میان ایشان اتحاد و برادری بوده چنانکه اول ما خلق الله نوری و انا و علی من نور
واحد از آن خبر میدهد یعنی اول چیزی که حق تعالی آفرید نور من بود و من و علی ع از یک نوریم

قطعه

شنیده ام که کسی از نبی سوالی کرد ٭ ز قدر حیدر و از گوهر مطهر او
جواب داد که غیر از خدای آگه نیست ٭ کسی ز سر علی و ز اصل گوهر او

هنوز مادر گیتی نزاد فرزندی ٭ که او برادر من بود و من برادر او ٭ و در فضیلت اخوت منقولست
که رسول صلعم فرموده که هر کس پیدا کرد برادری در راه خدا پیدا کرد خانهٔ در بهشت و هم روایت
از آنحضرت که پیدا نکرد خدای تعالی در میان دو مؤمن برادری را مگر آنکه پیدا کرد از برای هر یک درجه
یعنی مرتبه و منزلتی در بهشت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود بدرستی و تحقیق که دو مؤمن که برادری
بسته باشند از برای خدا او باشند در بهشت یکی ازین دو مؤمن بالاتر از دیگری بدرجه پس گوید
آنکه بالاتر باشد که ای پروردگار من بدرستی که او برادر و همراه منست بتحقیق که امر نمود مرا در دنیا
بطاعت و فرمان برداری تو و باز میداشت مرا از معصیت تو و ترغیب میکرد مرا در آنچه نزد تست
از ثواب پس جمع کن میان من و میان او درین درجه پس جمع کند حق تعالی میان ایشان و دو منافق
که مصاحب هم باشند و یکی از آن در جهنم در درک پایین تر باشند از آن دیگری گوید ای پروردگار من
فلان امر میکرد مرا بمعصیت تو و باز میداشت مرا از طاعت تو پس جمع کن میان من و میان او در درک
پس جمع کند خدا میان ایشان پس حضرت این آیه را تلاوت فرمود که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض
عدو الا المتقین یعنی دوستان دنیا در روز قیامت همه دشمن یکدیگر خواهند بود مگر متقیان
که دوستی ایشان از برای خدا است نه از برای دنیا و مضمون ابیات امیرالمؤمنین علیه السلام است که

رباعی

هر چند که من گرد جهان گردیدم ٭ و ز اهل زمانه حال کسان پرسیدم ٭ یک یار وفادار ندیدم هرگز
و ز یار صفا غیر سخن نشنیدم ٭ اما حقوق اخوت پس ای برادر مؤمن که محافظت حقوق اخوت
لازمست هر کس که چیزی از حقوق برادری ترک کند در قیامت از وی باز خواست خواهند نمود
چنانکه حضرت امیرالمؤمنین ع از حضرت رسول صلعم نقل فرموده که بدرستی و تحقیق که می باید یکی از شما ترک
نکند از حقهای برادر خود چیزی را که مطالبه کرده خواهد شد بآن حق روز قیامت پس حکم کرده خواهد شد
از برای او و بر وی یعنی اگر او را حقی بر برادری باشد باز خواست کنند و اگر بر وی حقی باشد باز یافت نمایند
و حقوق برادری بسیار است از جمله آنست که یکدیگر را دوست دارند که دوستی برادر مؤمن در کمال ایمان

دخل دارد و همچنین از اهل بیت علیهم السلام روایت کرده که شیعیان ما آنکسانند که دوستی کنند با یکدیگر و بذل و بخشش نمایند بر یکدیگر در محبت ما و در عدة الداعی مذکور است که عبد المؤمن انصاری گفت بخدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم و محمد بن عبد الله جعفری در نزد آنحضرت بود پس تبسم نمودم بسوی او حضرت امام ع فرمود که آیا دوست میداری او را گفتم بلی یا ابن رسول الله و دوست نمیدارم او را مگر از برای شما یعنی چون محب شما است او را دوست دارم پس حضرت امام ع فرمود که او برادر تست و مومن برادر مومنست و فرمود ملعونست هر که تهمت کند برادر خود را ملعونست هر که نصیحت نکند برادر خود را و با او خالص و صاف نباشد ملعونست هر که اختیار کند بر برادر خود غیری را یعنی برادری او بجهة غرضی از اغراض دنیوی باشد ملعونست هر که در حجاب رود از برادر خود یعنی پنهان شود و نخواهد که او را به بیند ملعونست هر که غیبت کند برادر خود را و شنیدن غیبت همین حکم دارد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که مومن برادر مومنست چشم اوست و آینه اوست و دلیل و رهنمای اوست و مومن خیانت نمیکند با مومن و فریب نمیدهد او را و ستم نمیکند بر او و دروغ نمیگوید با او و غیبت نمیکند او را پس محبت و دوستی آنست که چیزی که بخود روا ندارد بر برادر خود روا ندارد و در حدیث غیبت چو بیاید و غیبت گوی بیی او نباشد که غیبت برادر مومن کردن همچنانست که گوشت برادر مومن را بخورد در وقتی که مرده باشد چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود باین خبر داده و آن در باب غیبت خواهد آمد انشاء الله تعالی و بیان غیبت نیز مذکور خواهد شد بتوفیق الله تعالی باید که اگر بسهو یا بغیر اختیار یا عمدا آن نعوذ بالله غیبت مومنی کند چون باو رسد بحلی طلب نماید تا توبه قبول شود زیرا که توبه بی طلب حلیت حق آنکس مقبول نیست و درین زمان از حقوق برادری جز ادا استعداد و خود خبث یکدیگر کردن را دانسته اند و مضمون کلام علی ابن ابی طالب علیه السلام که رباعی

در روی زمین یکی صفا پیدا نیست

در لوح زمان نقش وفا پیدا نیست

هر چند که با کسی وفا مینورزم

از جانب او بغیر جفا پیدا نیست

و در حدیث آمده که هیچ مومنی از برادر مومن خود عیبی را بپوشد آن عیب را الا که داخل شود

در بهشت و هر که نصیحت کند برادر خود را اگر داند خدای تعالی میان او و میان آتش دوزخ روز قیامت هفت خندق که از خندقی تا خندق دیگر چندان مسافت باشد که میان آسمان و زمین و حق تعالی در یاری او باشد چندانکه او در یاری برادر خود باشد و دیگر از حقهای برادری آنست که پیوسته با برادر خود ملاقات نماید و از وی مانع مفارقت و مهاجرت نکند که در حدیث واقع شده که حلال نیست هیچ مردی را که دوری و جدایی کند از برادر خود زیاده از سه روز و در ملاقات کردن با برادران مومن و در زیارت ایشان ثواب بسیار است روایت است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که کسی که قادر نباشد بزیارت ما آمدن پس باید که زیارت کند برادران صالح خود را که نوشته میشود از برای او ثواب زیارت ما و هر کس که قادر نباشد بآنکه بما رسد و با ما مواصلت کند پس باید که مواصلت نماید با برادران صالح خود که نوشته میشود از برای او ثواب مواصلت با ما و چون دو مومن باهم ملاقات کنند باید که باهم مصافحه نمایند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر گاه دو مومن در وقت ملاقات باهم مصافحه کنند داخل سازد حق تعالی دست قدرت خود را در میان دستهای ایشان پس مصافحه کند خدای تعالی با کسی که دوستی او بیشتر باشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که هر کس که زیارت کند برادر مومن را از برای رضای خدا نه از برای غیر بلکه از برای ثواب چنانکه وعده کرده خدای تعالی در زیارت مومن که موکل میسازم هفتاد هزار فرشته را که او را در زیارت ندا کنند بخوشی و خوشحالی در بهشت و هم آنحضرت فرموده که چنانکه کسی قدر مومن را نداند همچنین قدر حق تعالی را نمیدانند بدرستی که هر گاه کسی میرسد ببرادر خود و مصافحه مینماید با او نظر میکند حق تعالی بسوی ایشان و گناهان فرو میریزد از ایشان تا از یکدیگر مفارقت کنند همچنانکه باد سخت میریزد برگها را از درخت و هم از آنحضرت روایت که هر گاه دو مومن مصافحه کنند باهم بخشش کرده شود در میان ایشان صد جزو رحمت نود و نه جزو از کسی باشد که سخت تر باشد در دوستی ای عزیز ببین که حق تعالی چه عنایت میکند مومن را از برای دوستی مومن پس باید که مومنان و در ایشان صالح مصاحبت نمایند و دوستی برای رضای خدا کنند

و بواسطهٔ اندک جیفهٔ دنیا بی با یکدیگر نزاع ننمایند که دنیا را بقایی نیست خواه از ما و خواه از تو

نظم
خوشست عمر دریغا که جاودانی نیست • پس اعتماد برین پنج روز فانی نیست
گلیست خرم و خندان و تازه و خوشبوی • ولی امید ثباتش چنانکه دانی نیست
مکن که حیف بود دست بر خود آزردن • علی الخصوص مر آن دوست را که ثانی نیست

و حضرت امیر المومنین علیه السلام از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرشته ملاقات کرد
با مردی که بر در خانهٔ ایستاده بود و صاحب خانه غایب بود پس فرشته پرسید که چه چیز ترا
آورد بدر این خانه گفت مرا برادریست خواستم که زیارت کنم او را ملک گفت از جهة خویشی که
میان تو و اوست یا از جهة حاجتی که ترا با اوست گفت نیست میان من و میان او هیچ
خویشی و قرابتی که نزدیکتر باشد از خویشی و قرابت اسلام و دینا و ردم بسوی او حاجتی ولیکن
قصد زیارت او از برای رضای خدای تعالی بود پس ملک گفت بشارت باد ترا که من فرستادهٔ
خدایم بجانب تو خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که چون مرا اراده کرده و رضای مرا خواستهٔ
در زیارت برادر مومن پس بتحقیق که واجب گردانیدم از برای تو بهشت را و عافیت دادم ترا
از غضب و خشم خود و امان دادم ترا از آتش دوزخ پس ای برادران موافق و ای دوستان
متفق و ای مصاحبان صادق و ای خویشان بی کینه و ای محبان دیرینه خدا را آمرزش کنید
و یکدیگر را آمرزش نمایید و دل یکدیگر را شاد سازید و خود را از عذاب خدای آزاد کنید
زیرا که خصلتی بهتر و شیوهٔ نیکوتر از دوستی مومنان نیست و حضرت امیر المومنین را
مصاحبی و دوستی کلام بسیار و اشعار بیشمار دارد و بعضی از اشعار آن سید ابرار را
رباعی
از حضرت حق همیشه خواهد دل من • یاری که سرشته شد بمهرش گل من • از مهر چو مه جهان تاریک
پر نور کند چهرهٔ او منزل من • و هم از حضرت رسول صلعم روایتست که نظر کردن بسوی عالم عبادت
و نظر بسوی امام عالم عبادتست و نظر بسوی پدر و مادر بترحم عبادتست و نظر کردن بسوی برادر مومن

بسبب دوستی او برای خدا عبادتست حضرت امام محمد باقر علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل فرموده
که هرگاه ملاقات کنید بسلام و دست بوسی ملاقات کنید و چون جدا شوید با استغفار جدا شوید یعنی
از برای هم آمرزش طلبید و دیگر از حقوق برادرانست که اگر برادر مومن را حاجتی افتد در برآوردن
حاجت او سعی تمام و جهد مالا کلام نمایید که روایتست از حضرت امیر المومنین علیه السلام که هر که
حاجت برادر مومن را برآورد نزد خدای ثواب کسی دارد که حق تعالی را نه هزار سال عبادت
کرده باشد که روزها همه بروزه باشد و شبها بنماز روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که هر
مومنی که از برادر مومن حاجت خواهد و او قادر باشد بر برآوردن حاجت او و رد کند او را از آن
حاجت و نا امید سازد مسلط کرداند حق تعالی بر و ماری را در قبر او که میگزد انگشتان او را تا قیامت
اسمعیل بن عمار گوید که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مومن رحمتست فرمود بلی هر مومنی که آید نزد
برادر مومن از برای حاجتی و غرضی او رحمتیست که خدای تعالی بآن مومن فرستاده و او را وسیله و سبب خود
ساخته پس اگر برآورد حاجت او را پس بتحقیق که قبول کرده رحمت خدا را و اگر رد کرد و حال آنکه قادر
بود بر آن پس رد کرده و از خود منع رحمتی را که خدای بسوی او فرستاده و سبب ساخته از برای او پس ذخیره
کند حق تعالی آن رحمت را از برای آن کس که برآورده شد حاجت او و هر که قدم در برآوردن حاجت مومنی
نهد و آنچه حال جد و جهد باشد بجای نیاورد و تقصیر کند خیانت کرده باشد با خدای و رسول او
و هر مردی از شیعه ما که بیاید او را مردی از برادران مومن و یاری طلبد ازو در حاجت خود و یاری
نکند او را و حال آنکه قادر باشد بر آن مبتلا سازد خدای تعالی او را ببر آوردن حاجتهای دشمنان ما
تا عذاب کند او را بآن رباعی ای یافته مال و جاه و اسباب بسی • از شکر خدا مباش غافل نفسی
فیضی برسان که تا زنی چشم بهم • اسباب جهان هیچ نماند بکسی • و دیگر رسول صلعم فرموده که هر که برآورد
حاجت برادر مومن خود را برآورد خدای تعالی هفتاد حاجت او را و دیگر فرموده که یاری دهنده
ماندهٔ کفارهٔ گناهان عظیم است منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده قضای

حاجت مومن بهترست از آزاد کردن هزار بنده وبهترست از هزار اسب بار کرده در راه خدا
عزوجل صرف کرده باشد ونیز آنحضرت فرموده که هرکه برود برای برآوردن حاجت برادر مومن طلب
باین سعی آنچه نزد خدای عزوجل است که آن عبارتست از رحمت او تا آنکه برآورد حاجت او را ثواب
خدای تعالی باین رفتن او مثل اجر حج وعمره مقبوله وثواب روزه دو ماه از ماههای حرام وبه هر مثل
ثواب اعتکاف مسجد الحرام واگر برود از برای قضای حاجت مومنی وبرنیاید حاجت آن مومن
بنویسد حق تعالی از برای او بسبب آن سعی حجی مبرور ونیز از آنحضرت منقولست که مومن هرگاه عالم شود
بر حاجت برادر مومن وقدرت بقضای حاجت او نداشته باشد وغمگین شود دل او پس داخل کرداند
خدای تبارک وتعالی بسبب آن الم او را در جنت وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که از جمله حق مومن
بر مومن آنست که چون نام او برد بانامی که دوستترین اسمها باشد نزد او نام برد ودیگر از حقوق آنست
آنست که از یکدیگر پنهان نشوند که روایت است از ابی عبد الله علیه السلام که چون مومنی از مومن در حجاب
شود وخود را از وی بی مانع شرعی پنهان دارد حق تعالی میان او وبهشت هزار بار دیوار کند که
هر باروی هزار ساله راه باشد محمد بن سنان روایت کنند که روزی نزد حضرت امام رضا علیه السلام
بودم حضرت فرمود که ای محمد در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مومنان بودند که دوستی
میکردند پس یکی از آن چهار نفر آمد بدیدن یکی از این برادران وحال آنکه آن سه کس در منزل
مجتمع بودند وبا یکدیگر صحبتی داشتند پس این مرد بدر خانه آمد وبی خبر از آنکه هر سه برادر در آن
خانه اند ودر بزد بقصد آنکه صاحب منزل را ببیند پس غلام او بیرون آمد گفت خواجه در منزل
نیست پس آن مرد برگشت وغلام درون رفت خواجه پرسید که چه کس بود که در زد غلام گفت
فلان دوست شما بود وگفتم کسی در منزل نیست پس ایشان ساکت شدند وغلام را منع نکردند
نشدند که او را طلبد وبصحبت خود مشغول شدند پس روز دیگر صباح همان دوست آمد نزد
در وقتی که آن دو مومن از خانه او بیرون می آمدند پس سلام کرد بایشان

که ازان

که ازان غلام واقع شده بود از وی خواهش شد وحال آنکه این مرد محتاج وضعیف حال وبی چیز وپریشان
احوال بود وچون با ایشان پاره راه آمد ابری پیدا گشت وبر ایشان سایه افکند ایشان را گمان
که مگر باران خواهد بارید ناگاه از درون ابر منادی ندا کرد که ای آتش بگیر ایشان را ومن جبرئیل
رسول رب العالمینم فی الفور آتشی پدید آمد وآن سه مومن را بگرفت واین یکی را واگذاشت آن
مرد تعجب کرد از این فعل وسبب آن از ملک پرسید پس وحی بیوشع بن نون علیه السلام آمد واو را از آن خبر داد
یوشع گفت بدانکه حق تعالی بر ایشان غضب فرموده وحال آنکه از ایشان راضی وخوشنود بود واین
بسبب تو شده آن مرد گفت چرا ای یوشع احوال باز گفت از احتجاب ایشان وغلام را منع نکردن
از آن فعل پس آن مرد گفت یا یوشع من ایشان را حلال کردم وعفو نمودم یوشع گفت اگر این
پیش از نزول عذاب میبود نفع میرسانید اما این وقت که عذاب نازل شده نفع نخواهد رسانید
ابو حمزه روایت میکند از ابی جعفر علیه السلام که پرسیدم از آنحضرت که فدای تو گردم چه فرمایی در حق
مسلمانی که بیاید نزد مسلمانی ووی در منزل باشد واو طلب اذن دخول کند پس آن اذن ندهد
وبیرون نیاید که او را ببیند فرمود یا ابا حمزه هر مسلمانی که بیاید مسلمانی نزد او بزیارت وی
یا طلب حاجتی واو در منزل باشد واذن ندهد او را در دخول وبیرون نیاید بدیدن او لا زال آنکه
در لعنت خدای تعالی باشد تا آنکه باهم ملاقات کنند گفتم فدای تو گردم در لعنت تا آنکه ملاقات
کنند باو فرمود بلی یا ابا حمزه وهمچنین که مردان برادر یکدیگرند زنان نیز خواهر یکدیگرند پس باید
که رعایت یکدیگر بجای آورند وبر یکدیگر حسد نبرند وغیبت یکدیگر نکنند ونام بد بر یکدیگر ننهند
ونا رستگار باشند ودیگر از حقوق برادری آنست که تعظیم واکرام کنند برادر مومن را حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرموده که هرکه اکرام کند برادر مومن را پس اکرام نکرده باشد مگر خدای تعالی را وهر کس که حقیر شمارد
وخوار داند وسبک گیرد مومن درویش را از جهت تنگدستی وپریشانی او حق تعالی او را تشهیر کند
ورسوا سازد او را در روز قیامت در میان همه خلایق وهر که نزد کسی غیبت برادر مومن کند واو

نصرت و یاری دهد آن مومن را یعنی منع غیبت او نماید یاری دهد خدای تعالی ویرا در دنیا و آخرت
و اگر منع نکند او را و حال آنکه قادر باشد بر آن فرو گذارد حق تعالی او را و خوار و حقیر سازد در دنیا و آخرت
و دیگر از حقوق برادری آنست که اگر برادر مومن را اهل دنیا احتیاج باشد با او مضایقه نکند بلکه
تا تواند و بر قدر امکان امداد نماید و اندوه از دل او بردارد که شاد ساختن مومن شاد ساختن
خدا و رسول و ائمه است علیهم السلام در عدة الداعی مذکور است که در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مومنی بود و مبلغی کثیر از باقی اخراج در دفتر وزیری که در آن زمان بود بنام وی نوشته بودند و آن
مومن بسیار از آن پریشان بود و بیم آن بود که ترک اهل و عیال نموده از وطن آواره شود بنابراه بخدمت
امام ع برد حضرت رقعه بآن وزیر نوشت و بآن مومن داد که باو رساند آن مومن گوید بدر خانه آن وزیر
رفتم و گفتم رسول امام جعفر صادقم و اذن طلبیدم دیدم که وزیر با پای برهنه از خانه بیرون دوید چون
نظرش بر من افتاد سلام کرد و گفت تویی که رسول امامی گفتم بلی گفت تحقیق که [illegible] آزاد کردی از
آتش دوزخ اگر راست گفته باشی پس دست مرا بگرفت و من را بخود برد و مرا بجای خود بنشاند و خود پیش من
بنشست و از احوال حضرت امام ع پرسید پس رقعه امام را بوی دادم بخواند [illegible] حضرت
در رقعه نوشته بود مضمون آنکه بدرستی که مر خدا راست در سایه عرش خود سایه که ساکن نگردد
در آن سایه مگر کسی که بردارد از دل برادر مومن اندوهی یا مدد دهد او را بنفس خود یا نیکویی کند با او
و احسانی اگرچه بنیم خرما باشد و این آورنده برادر تست والسلام بعد از آنکه رقعه را خواند گفت ای
برادر من امر فرمای مرا بکاری که داری گفتم در دفتر تست که مرا ده هزار درهم باقیست و آن سبب هلاک
و فوت منست پس دفتر را حاضر کرد و آنچه بر من بود از دفتر محو نمود و خط پاکی بمن داد و بعد از آن
اموال و اسباب و چهارپایان و غلامان و جمیع آنچه داشت با من مناصفه نمود و بعد از آن گفت آیا
شاد کرده ام ترا گفتم بلی که زیاده کرده ای شادی مرا پس چون بموسم حج رفتم و آمدم بخدمت
والله که در مقابل این شادی که او بمن رسانید هیچ چیز نخواهد بود که دوستر باشد بسوی خدای تعالی

و رسول او از آنکه بجانب حج روم و دعا کنم از برای او و بخدمت مولای خود روم و شکر گذاری او و حمد
آنحضرت بجای آورم و التماس دعا کنم از برای او پس بجانب مکه شدم و در مراجعت بخدمت مولای خود رفتم
چون احوال خود عرض نمودم روی مبارکش از شادی بر افروخت و فرمود والله که شاد گشتم من و شاد
گشتند پدران من چون شاد کردی تو برادر مومن را و شاد شد خدای عز و جل پس ای مومن مخفی نماند که از این نقل معلوم
شد که شاد کردن برادر مومن شاد کردن خدا و رسول و ائمه است علیهم السلام و در حدیث آمده
که هر که بر آید و حاجت بر آورد حاجت برادر خود پس او را باشد ثواب جهاد کننده در راه خدا
و هر که بردارد از دل برادر مومن خود اندوهی از اندوه دنیا بردارد حق تعالی از دل او اندوه روز قیامت را
رباعی تا چند جفا بجور اندیشه کنی · فرصت که دو نفس در شیشه کنی · امروز که از دست تو می آید کار
حیف است که غیر مردمی پیشه کنی · روایتست که از رسول صلی الله علیه و آله سوال کردند که کدام عمل فاضلتر است
فرمود آنکه داخل سازی سرور در دل برادر خود [illegible] یا دفع کنی از او دینی را یا بخورانی باو نانی را
و نیز در حدیث آمده که هر که بپوشاند برادر مومن را از برهنگی پس بپوشاند خدای تعالی او را از جامهای
حریر بهشت که از سندس و استبرق خواهند بود چندانکه از آن لباس رشته باقی مانده باشد
او در رحمت خدای باشد و هر که سیر کند برادر مومن را از گرسنگی انعام کند حق تعالی او را از میوه های
بهشت و دیگر از حقوق اخوت آنست که دعا کند برادران مومن را خصوصا در عقب نماز و هر که برادران
مومن را دعا کند دعای او مستجاب شود و هر چه در دعا از برای برادران مومن خواهد چند برابر
آن عوض یابد چنانکه از رسول صلعم نقلست که هیچ مومن دعا نکند از برای مومنین الا که عوض دهد
خدای تعالی باو مثل آنچه دعا کرده از برای ایشان از هر مومن و مومنه که در دنیا بوده اند و خواهند بود
تا روز قیامت و روایتست از اهل البیت علیهم السلام هر که دعا کند برادر مومن را در حالتی که
از او غایب باشد ندا کند او را فرشته از آسمان اول که ای بنده خدای تراست صد هزار
چندانکه خواستی از برای برادر خود و از آسمان دوم ندا کنند که تراست دویست هزار چندان و از آسمان

سیم ندا رسد که ترا است سیصد هزار چندان و از آسمان چهارم ندا کنند که ترا است چهارصد هزار چندان
و از آسمان پنجم ندا رسد که ترا است پانصد هزار چندان و از آسمان ششم بشارت ششصد هزار چندان
رسد و از هفتم مژده هفتصد هزار چندان رسانند پس حق سبحانه و تعالی او را ندا کند که ای بنده من
منم آن غنی که محتاج نشوم ترا است هزار هزار چندان که خواستی از برای برادر مومن خود از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که دعا کردن مومن برادر مومن را در حالتی که از وی غایب باشد فرو
می آورد باو رزق را و دفع میکند بدیها را و پریشانیها را و همچنین روایت است از آنحضرت که هر که
چهل مومن را دعا کند دعای او مستجاب میشود خاصه بعد از نماز شب که سجده کند و در سجده بگوید
که اللهم رب الفجر و لیال عشر و الشفع و الوتر و اللیل اذا یسر و رب کل شیء و اله کل شیء صل علی محمد و آل محمد
و افعل بی و بفلان و فلان و بهمه را نام برد ما انت اهله و لا تفعل بنا ما نحن اهله یا اهل التقوی و اهل
المغفرة و همچنین منقولست که چهل برادر مومن را در نماز وتر نام برد و دعا کند که دعای او مستجاب
میشود ان شاء الله تعالی و بدان ای عزیز که چون خواهی که با مومنی برادری کنی باید که حقوق را
ملاحظه نمایی تا از ثواب آخرت بهره مند باشی رباعی دانا که برای دوستان در کار است
پیوسته ز شاخ عمر برخوردار است * هر چند ترا دولت و نصرت یار است * صد دوست کم است و دشمنی بسیار است
آورده اند که فتح موصلی بر خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کنیزک او را از کنیزک او طلبید و دو درهم
و باقی را ببرد و او خواجه چون بخانه آمد و صورت واقعه از کنیزک بشنید بشکرانه آن خوشحالی کنیزک را آزاد
کرد و بنواخت و در عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که [illegible] چیزی از من بده
و او در جواب گوید که چه میخواهی دوستی را نشاید یعنی باید که هر چه دارد دهد [illegible] از کمیت آن
نپرسد و چند و چون را بگذارد چه دوستی بهتر است از مال خامی و دیگر آنکه باید که در دوستی
صادق باشد در دنیا و آخرت از آن دوستی نفع و بهره برد چه از جابر بن عبد الله انصاری مرویست
که گفت روزی رسول صلعم فرمود که چون اهل جنت در بهشت قرار گیرند بعضی از ایشان گویند بار خدایا

حال دوست من فلان چیست خطاب آید که وی در دوزخ گرفتار است بجزای گناه خود این مومن باز شفاعت
کشوده گوید بار خدایا اگر بکرم عمیم خود او را بمن بخشی حق تعالی فرماید که او را بتو بخشیدم پس ملائکه را امر
فرماید که بیرون آورید برای او دوست او را از دوزخ و به بهشت رسانید ابان بن تغلب روایت کرده از ابی
عبد الله علیه السلام که فرمود مومن در روز قیامت شفاعت اهل خود کند و حق تعالی شفاعت او را در حق ایشان
قبول فرماید و مومن چون دوزخ بسیار به خود را بردارد و گوید بار خدایا خادم مرا از عذاب نجات ده
که او مرا از گرما و سرما نگاه داشته حق تعالی اجابت شفاعت او کند از ابو جعفر علیه السلام نقلست که مومن همسایه
خود را که هیچ حسنه از وی صادر نشده شفاعت کند و گوید بار خدایا دفع ضرر و اذیت از من میکرد حق تعالی
شفاعت او را در باره او قبول کند بعد از آن فرموده باشیکه کمترین اهل ایمان از روی شفاعت
سی کس قبول کرد و در آثار آمده که هیچ جای نباشد که جمعی از مومنان آنجا جمع شوند که در میان ایشان
بنده باشد از اهل ایمان و صلاح الا که شفاعت او در حق همه ایشان قبول کنند بدان ای عزیز که
فضلی نیکوتر و محبوبتر از خوشخویی و تواضع نیست نظم تواضع ترا ارجمندی دهد * ز روی شرف سربلندی دهد *
تواضع ز گردنفرازان نکوست * گدا گر تواضع کند خوی اوست * تواضع کسی کی بمقدار خود دارد از
دیگری کمترش شد و عزت و حرمت خود را بطرف ساخته دیگر از عزیز و محترم داند آورده اند که
اسمعیل سامانی پادشاه خراسان بود و سلطانی بس بسامان روزی عالمی بمهمی نزد وی آمد او را تعظیم
بسیار نمود و چون مراجعت فرمود هفت قدم از عقب وی برسم مشایعت رفت شبانه حضرت رسول صلعم
را در خواب دید که باو میگفت که ای اسمعیل یکی از علمای امت مرا عزیز داشتی من از خدای تعالی
در خواستم که ترا در جهان عزیز دارد و تو هفت قدم در عقب وی رفتی دعا کردم تا هفت کس از اولاد تو
پادشاهی کنند و هر دو دعا در باره تو مستجاب شد و دیگر بدانکه حق تعالی امر فرموده مومنان را به تحیت و سلام
با برادران مومن قوله تعالی و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها ان الله علی کل شیء حسیبا
یعنی چون تحیت داده شوید سلام پس تحیت گوید سلام گوینده را به نیکوتر از آن تحیت مثلا اگر گوینده

السلام علیک شما در جواب گویید السلام علیک و رحمة الله و اگر گویند السلام علیک و رحمة الله شما در جواب گویید
و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب آنان گویید نه زیاده
و نه کم بدرستی که خدای است همه چیزی حساب کننده پس شما را از تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد
و بدانکه رد سلام مثل و حسب و زیاده سنت یعنی آن زیادتی لفظ سنت است و اگر به جواب سلام هم بقدر بر
واجب کفایت است ابو امامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه بگوید السلام علیکم ده حسنه برای
او بنویسند و اگر بگوید السلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه برای وی بنویسند و اگر بگوید السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته سی حسنه در دیوان اعمال او ثبت نمایند از ابن عباس نقل است که هرکه برده را سلام
کند چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و در اخبار آمده که میان سلام کننده و جواب دهنده
صد حسنه باشد نود و نه آن را که سلام کند و یکی آن را که جواب دهد زیرا که ابتدا او کرده و اختیار این از اول
و باعث این شده که کسی فعل خیری از و صادر شود که آن جواب سلام است آورده اند که درویشی بر بارگاه
عبد الله بن جعفر آمد و برا عطایی نیکو داد و در پس آن اطاعت آن بود که مکافات آن کند روزی
عبد الله در بازار میگذشت درویش روی از وی گردانید عبد الله از این تعجب کرد و از پیش روی او در آمد
و گفت یا فلان سلام علیک او برخلاف جواب داد عبد الله گفت چرا روی بگردانیدی گفت برای آنکه
تو سلام کنی و مرا جواب باید داد تا ثواب بسیار ترا باشد و ... مکافات عطای
تو نبود الا باین نوع و حضرت رسول صلعم فرموده که ... سلام کنید ... یتیم یا ...
و باید که چون کسی داخل شود در خانه های دوستان یا خانه های خود یا خانه ... خالی یا مساجد
باید که سلام کنید بر نفسهای خود قوله تعالی فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم یعنی چون داخل شوید
در خانه ها پس سلام کنید بر نفسهای خود یعنی بر هم دینان خود که بمنزله نفسهای شما اند و یا بر اهل
خود که از شما اند در دین و قرابت ابن عباس گفته که اگر مسجد یا خانه خالی ... بگوید السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که مراد از این سلام کردن

مراد است که اهل خود چون بخانه در آید قوله تعالی تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی سلام کنید از نزد خدا
یعنی ثابت شده مراو مشروع از نزد او بسیار خیر و بابرکت پاکیزه و خوش که نفس مستمع آن خوشحال
گرداند و گویند وصف سلام به برکت است که آن درخت محبت در دلها می نشاند و موجب حسن خلق است
یا متضمن دعاست سلامتی از آفات دنیا و آخرت یا متضمن اجر جزیل و ثواب عظیم از انس بن
مسعود روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سلام نامی است از نامهای خدای تعالی
پس فاش کنید آن را در میان خود که مرد مسلمان چون بقومی گذرد و بر ایشان سلام کند و
ایشان جواب دهند بر ایشان فضیلتی داشته باشد و اگر ایشان جواب ندهند آنانکه
از ایشان بهتر و فاضلتر و پاکیزه ترند جواب دهند یعنی فرشتگان انس بن مالک روایت کرده که
من وضو آب بدست مبارک پیغمبر صلعم میریختم مرا گفت ای انس ترا سه خصلت تعلیم دهم تا بالغ
گیری گفتم بلی یا رسول الله فرمود هر که را بینی از امت من بروی سلام کن تا عمرت دراز شود و چون
در خانه خود در آیی سلام کن بر اهل خانه خود تا خیر خانه ات بسیار شود و نماز شب کن که آن شعار
صلحا و ابرار است و دوستی با برادران مومن باید که از سر اخلاص باشد و ...
عدالت مرعی دارند یعنی دوستی با همه یکسان باشد مگر بعضی را فضیلتی باشد که بسبب آن فضیلت
او را بیشتر دوست دارند و هرکه دوستی با برادر مومن کند فردای قیامت در زیر سایه رحمت حق تعالی
باشد چنانکه رسول صلعم بآن خبر داده و در روایت آمده که فردای قیامت منادی ندا کند که
این جیران الله یعنی کجایند همسایگان حق تعالی گروهی برخیزند و بجانب بهشت روند جماعتی برخیزند
بهشت آیند فرشتگان از ایشان پرسند که شما کیستید گویند ما همسایگان خداییم گویند چه کرده اید
که این مرتبه یافته اید گویند در دنیا دوستی با یکدیگر کرده ایم از برای خدای فرشتگان گویند
گوارنده باد شما را بهشت و نعم او و بدان ای مومن که حق تعالی فرموده که مومنان برادر یکدیگرند
قوله تعالی انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون یعنی جز این نیست که مومنان برادرند

یکدیگر را در دین پس باید که در میان ایشان نزاع نباشد و اگر با ور انزاع واقع شود پس صلاح
آورید میان برادران خود و بترسید از عذاب الهی شاید که شما رحمت کرده شوید کعب الاحبار
از سید ابرار علیه و آله صلوات الله الملک الجبار روایت کند که مزد کسی که میان مردمان اصلاح
کند همچو مزد کسی است که کارزار کند با کفار و زهری از رسول صلعم نقل کرده که آنحضرت فرموده که مسلمان
برادر مسلمانست باید که بروی ستم نکند و هر که غمی از دل مسلمانی بردارد حق تعالی اندوه او را بفرج
مبدل کند و هر که مسلمانی را ستر کند حق تعالی در روز قیامت ستر او را بپوشد و از جمله وصایای
رسول با امیرالمومنین علیه السلام فرموده است که یا علی یک میل راه برو و عیادت بیمار کن و دو میل راه
برو جهت تشییع جنازه و سه میل راه برو برای اجابت دعوت و چهار میل طی کن جهت زیارت کسی که
با تو دوستی کند و دست برادری داده باشد در راه خدای و پنج میل برو و اجابت ملهوف کن
یعنی غمزده و شش میل برو و نصرت ده مظلوم را و در حدیث دیگر وارد شده که مسلمانان برادر یکدیگر اند
باید که بهم ستم نکنند و بغیبت و عیب یکدیگر مشغول نشوند و در خذلان یکدیگر نکوشند و دیوار خانها
از تنگ [illegible] در رضای یکدیگر و یکدیگر را جویی طعام افزایش نشند بلکه یکدیگر را با آن محظوظ
سازند [illegible] که کسی باشد که با من و حدیث کار کند **مناجات** خداوندی بار رویا رحمة
بخود زنده و زنده دار همه جهان آفرین بزرگوار سازنده توانا کن و ناتوان نواز علم بر کش روشنان سپهر
قلم در کش دیو تاریک چهر روشن بخش بر کار جنبش پذیر سکون ده و نقطه حالی گیر
هر بیدا آور هر چه آمد پدید رساننده هر چه خواهد رسید زگویا و خاموش و [illegible]
کسی را بر اسرار او نیست دست بجز بندگی نابد از هیچکس خداوند مطلق تو باشی و بس
چو پایان پذیرد همه کاینات نماند در اندیشه دیگر حیات جنان دارم امید [illegible]

فصل یازدهم در فضیلت لقمه حلال نقلست از عبدالله عباس که او روایت کند از رسول صلی الله و آله
که آنحضرت فرمود چون قیامت شود [illegible] را بیاورند که مال از حرام جمع نموده [illegible] بحرام [illegible]

صرف کرده خطاب حضرت عزت در رسد که او را بدوزخ برند بجهت آن بنده و دیگری را بیاورند که مال
از حلال جمع نموده باشد و در معصیت عطا نفقه کرده از حق تعالی خطاب آید که ویرا تیز بدوزخ برند
بجهت آن و دیگری را بموقف حساب آورند که مال خود را از وجه حلال بهم رسانیده باشد و از راه حلال
اهل و عیال و فقرا و مساکین پریشان احوال کرده باشد حضرت ذوالجلال و قدیم لایزال فرماید که سوال
کنید از بنده من که هر درهمی و حبه از کجا فراهم آورده و بچه وجه نفقه کرده پس او را در موقف حساب
بدارند تا از عهده آن حساب بیرون آید و ازین جاست که رسول صلعم فرموده که حلالها حساب
و حرامها عذاب و در حدیث دیگر فرموده که اگر بنده چندان نماز گذارد که از ضعف آن نحیف
گردد و چهره گلناری او از ریاضت دیناری سازد و قامت چون سرو را بکثرت رکوع و سجود چون کمان
گرداند بجلال ذوالجلال که تا حلال خوردن پیشه نکند طاعت او بمحل قبول نرسد و نیز دعای او بهدف
اجابت نیاید و نیز حضرت رسالت صلعم میفرماید که هر که دوست دارد که دعای او مستجاب شود باید
که طعام و کسب او پاکیزه باشد و حلال است که منقولست که آنحضرت [illegible] میخواهم که هر دعایی که کنم مستجاب
شود فرمود که خوردن خود را پاکیزه گردان و حرام در شکم خود راه مده و نیز در حدیث قدسی آمده
که ای بنده از تو دعا کردنست و از من اجابت نمودن [illegible] دعای [illegible] دارم مگر دعای
خورنده حرام و نیز از سید عالم صلعم روایتست که ترک لقمه حرام نزد خدای بهتر است از دو هزار
رکعت نماز سنتی و در دیگر آمده که حرام از خود براندن بهتر از حج است و لقمه حلال دل را جلا و صفا میدهد
و زنگ معصیت از آن میزداید چون صیقل که زنگ از آهن میبرد و لقمه حرام دل را سیاه و تیره میگرداند
در تصدیق این مقال نقلست که شیخ ابو اسحق شیرازی علیه الرحمه روزی در شیراز با یاران و مریدان صحبت میداشت
چشمهای خود را بدست گرفته بگریست یاری از آن حال سوال کرد شیخ گفت در کنار دجله [illegible]
در آن [illegible] چشم خود را [illegible] دیدم که او را [illegible] روز دیگر در اثنای صحبت آن یار عزیز گفت ای شیخ [illegible]
میکنی که آن آهو بابره خود چه لطف دارد شیخ چون نظر بر آنجانب کرد [illegible] آن شخص گفت سبحان الله

دیگر روز در بغداد می دیدی و امروز در مسافت یکفرسنگی می بینی شیخ متفکر شده خادم را طلب کرد و گفت
حلوای پریروز از کجا آوردی گفت از فلان زر بود و از فلان حلوایی که فقیه بودم بی طمع غرض شیخ گفت
در راه حاجی بر زمانی بغدادی گفت بلی بر در دکان ارده فروشی و چون برداشتم سه کنجد در آن
چسپیده بود دو تا را برکندم و یکی را فراموش کردم شیخ گفت این صورت بسوی آن کنجد وا فتنه داده
ای عزیز جهد کن حلال را از حرام تمیز کنی تا بحقیقت حلال زنگ ضلال از دل بیساید خود بزدایی
تا شاید رستگار گردی نظم مرد شیا جان و دل در خون نهد صد هزاران دام دیگرگون نهد
تا بدست آرد جوی را از حرام چون بدست آرد بمیرد والسلام وارث او را بود آن زر حلال
او بماند در غم آن در وبال نقلست که سلطان ابراهیم ادهم علیه الرحمة چون پادشاهی بلخ را بگذاشت
و درویشی که موجب پادشاهی جهان است اختیار کرد با خود گفت که در جهان قوت حلال بدست نتوانم آورد
چاره آنست که بعراق روم بر روایت دیگر بعراق رفت آنجا نیز آنچه او میخواست میسر نشد از عراق
آهنگ طرسوس نمود و چون بطرسوس رسید مزدوری اختیار کرد و نگاهداشتن باغی مامور شد روزی خداوند
باغ با غلامی چند بباغ آمد و گفت ای باغبان از برای ما انار شیرین بیاور ابراهیم رفت انار کی
چند آورد پیش ایشان بنهاد ایشان دست دراز کردند و انار میخوردند همه ترش بود گفتند ای مرد
چرا انار شیرین نمی آوری گفت معذورم دارید که نمیدانم شیرین کدام است و ترش کدام هر کدام برسم
و بزرگتر است می آورم صاحب باغ گفت ای جوان چند وقتست که تو درین باغی اینهمه انارها
نخورده و ندانسته که شیرین کدام است و ترش کدام ابراهیم گفت لا والله مرا از جهت نگاهداشتن
و محافظت کردن باغ آورده اند نه از برای خوردن و آزمایش کردن تلف نمودن و آسایش کردن
ایشان متعجب شده گفتند ای جوان از سخنت که بارک میگیری تو مگر ابراهیم ادهمی در همه کارها
ابراهیم چون این سخن بشنید کلید باغ بدست ایشان سپرد و گفت من پیش از این این کار نکنم هر چند
الحاح نمودند ابراهیم قبول نکرد گفتند چون ترا این نوع امانت و دیانت است مزد ترا زیاده کنیم

گفت

گفت لا والله که اینجا نخواهم بود زیرا که تا امروز مرا مرد کار میدادی و بعد ازین مرد دین میدیدی من دین خود را
بدنیا نفروشم این گفت و وی در بیابان نهاده بجانب شام رفت شیخ شقیق بلخی گوید ابراهیم ادهم
را دیدم گفتم ای برادر حال تو چونست گفت چنانکه می بینی ازین کوه بآن کوه و ازین شهر بآن شهر
در طلب قوت حلالم چرا که این درگاه را انبار و روزه نگشاید تا حلال خوردن پیشه نکنی بیت
مرد تا لقمه نگرد بی ریا ره کجا یابد بدرگاه خدا مرد در دین بی قصور و با نیت بر دل او غیر فرد و داع
نقلست که ابراهیم ادهم گفت ملکی بود از ملکان روم و او را پسری بود پارسا و پنهان از پدر
مسلمان شده بود چون روزگاری چند برین بر آمد ملک خبردار گشته قصد کشتن پسر کرد و جوان که از
دم سردی خویش اطفای حرارت آن جوان کند پس دریافت و از و بگریخت و بدار الاسلام شتافت
و بخدمتکاری مشایخ و بزرگان دین میان بست تا کارش بمرتبه رسید که اشراف و اولیا بصحبت او
رغبت مینمودند بعد از مدتی آن جوان بیمار شد بعیادت او رفتم دیدم بر خاک مذلت خفته و خشتی زیر
سر نهاده خونابه حسرت از دیده میریخت گریان شدم و گفتم سبحان الله ملک زاده چنین تنها و
بیکس افتاده نظم نه کسی که بهر دردش دو طبیب جوید نه کسی که چون بمیرد کفن غریب جوید
گفتم ای جوان دولت چه آرزو داری گفت انار شیرین میخواهم و از همسایه تبری در شیرین گرفتم
و بصحرا شتافتم و پشته هیزم جمع کرده بشهر آوردم و بفروختم و بهای آن انار شیرین خریده
پیش آن جوان بردم گفت از کجا آوردی حال باز گفتم گفت برخیز و تفحص کن که صاحب تبر
درین نیکوا است یا آشنا صاحب تبر طلب کردم و احوال باز پرسیدم از دین بیگانه بود
چون آن جوان آگاه کردم آهی کشیده انار را از دست بنهاد و گفت مانی سیال الهی بشنیدم
حال بر وی نیکبخت داشتم که کارش با خر رسید گفتم ای جوان آخر سخنی بگوی چه آرزو میکنی که داری بخواه
گفت آرزوی من آنست که پیر مجنا در پوریای ام که اگر بمیرم جسم مرا نزد پیر مجنا ببرد
بزرگ و متورع و پارسا و متشرع گفتم ای جوان از اینجا تا آنجا که او تشریف دارد نه روزه راهست جوان

توانی دیدن گفت خدای من قادر است بر آن که چشم در هوا کرد دانه قطره قطره اشک حسرت از دو دیده
ندامت بر رخسار حیرت میبارید وقت نماز شام این سخن میگذشت چون وقت نماز خفتن شده بود که
کسی بر محله دار در درآمد من تعجب کردم و گفتم ای شیخ از کجا می آیی گفت از منزل خود نماز شام گذاردم
بدلم گذشت که فلان جوان بیمار است بعیادت او باید رفت چون جوان سخن مرا بشنید در آستانه در
جوانست و خویشتن را در پای شیخ انداخت و آهی کشیده جان شیرین نثار قدمش کرده بجان آفرین
تسلیم نمود و روح با علی علیین رسانید نظم جان نه بهر آن بکار آید ترا • تا دمی در خورد یار آید ترا
پادشاه زاده چون در جوانی ترک هوا و هوس و لذات نفسانی و شهوات و حرام خوردن کرد و صحبت بزرگان
و عزیزان اختیار کرد بدرجه اعلی و مرتبه قصوی رسید تو نیز ای عزیز ترک حرام خوردن کن و دست اعتصام
در دامن اهتمام ائمه انام زن تا بدولت ابدی و سعادت سرمدی رسی نظم گر ترا عقل باد و دین
باش درویش و بدرویشان نشین • هم نشینی جز بدرویشان مکن • تا توانی خدمت ایشان مکن •
حب درویشان کلید جنت است • دشمن ایشان سزای لعنت است • پوشش درویش غیر از دلق نیست •
در پی کام و هوا و زندقه نیست • نقلست که مردی بود شیخ عبدالله نام از خراسان پارسا و متدین
و پرهیزکار و مؤمن همیشه در طلب قوت حلال سعی کردی از خراسان بجانب شام شد بزرگان
گفتند ای نیکنام اگر قوت حلال خواهی بجانب بصره رو نزد شیخ حسن بصری چون بانجا رسید نزد
شیخ حسن رفت گفت ای شیخ پیش تو حاجتی دارم گفت چیست عبدالله گفت یک لقمه قوت حلال میخواهم
شیخ گفت ای جوان نزد ما قوت حلال موجود نیست لیکن اگر خواهی بطلبان در رود پیش آن ده
جوانی زراعت میکند قوت حلال از او سوال کن شیخ عبدالله رفت تا آنجا که نشان داده بود جوانی را
دید که جفتی گاو در پیش دارد و زراعت میکند از یک جانب آب نهاده بود و از جانب دیگر علف چون
بآب رسیدی گاو از آن آب خوردی و چون بعلف رسیدی علف دادی ... چون ...
عبدالله گوید فرا رفتم و سلام کردم و گفتم ای مرد خدای یک لقمه قوت حلال میخواهم که در وی شبهه نباشد

آن جوان

آن جوان چون این سخن بشنید آهی سرد از دل پر درد بر آورد و گفت ای جوان اگر پیش از این بودی قوت حلال
حاصل شدی اما اکنون پیش من شبهه گشته بسبب آنکه روزی این گاوان گشاده با هم جنگ افتادند و زمین
همسایه را آب داده بودند بآنجا رفتند و پای ایشان گل آلود گشته بزمین من آمدند از آن روز باز این
شبهه واقع شده معذورم دار که قوت من شبهه ناکست نقلست که شیخ کمیس بن حسن روزی بصحبت شیخ بود
با یاران خویش و دیناری زر داشت که از وجه حلال بهم رسانیده بود گم شد شیخ بسیار متالم
شاگردان گفتند یا شیخ شما را چه حالتست گفت دیناری زر از حلال داشتم گم شده است یکی از
مریدان آن زر را یافته بود گفت ای شیخ بگیر شیخ در آن زر نگاه کرد گفت شاید که از کسی دیگر افتاده
باشد مریدان گفتند ما اینجا بودیم دیگر کسی نبود گفت ممکنست که پیش از شما از کسی افتاده باشد هر چند
گفتند شیخ قبول ننمود که الدینه شبهه است ای عزیز بزرگان از حلال اجتناب کرده اند که مبادا در شبهه
افتند تو باری از شبهه احتراز کن که مبادا در حرام افتی زیرا که منقولست که هر که یک لقمه حرام خورد
تا چهل روز نماز او صحیح نباشد و یکسال از ... آخرت او را ... عذاب کنند رباعی
چندانی زکیسه بر توان برداشت • ور نخل این ثمر توان برداشت • خاکی بسر خویش بکن ... امروز
کاندر عرصات سر توان برداشت • نقلست از شیخ اسمعیل خضروی که گفت شنیدم از سلطان ابراهیم
ادهم که میگفت که وقتی در بیت المقدس بودم چون شب در آمد و مردم پراکنده شدند من تنها در قبه ماندم
چون پاره از شب بگذشت دو فرشته را دیدم که از آسمان فرود آمدند یکی مر دیگری را گفت که کو بیا
در این مسجد بنی آدم است آن دیگر گفت آری ابراهیم ادهم است بیچاره چند است که جهد کرد تا بدرجه
مردان رسد ناگاه خطایی کرد و سهوی از او بظهور رسید که از درجه مردان بیفتاد آن دیگر گفت چه کرده است
گفت روزی در بصره خرما خریده بود دانه خرما دید بر زمین افتاده پنداشت که از اوست و برداشته بود
و حال آنکه از خرما فروش بود در دهان نهاد خدای عز و جل او را از درجه مردان بینداخت چون این سخن
بشنیدم بگریستم و بر سر و روی خود زدم و زار زار بگریستم و نالان و زاری کنان به بصره رفتم و بدر دکان

خرما فروش شدم و خرمایی چند بخریدم و گفتم ای جوانمرد سال گذشته از تو خرما خریدم یکدانه خرما بر زمین
افتاده بود پنداشتم که از من است آنرا برداشته بخوردم اکنون این سه دانه خرما عوض آن برگیر و مرا بحل کن
خرما فروش چون این سخن بشنید گریان شد و گفت تو نیز مرا احلال کن باز به بیت المقدس آمدم و در آن
مسجد رفتم چون مسجد از مردم خالی شد همان دو فرشته فرود آمدند یکی مر دیگری را گفت که بوی آدمی می آید این آدمی کیست
آن دیگر گفت بلی ابراهیم ادهم است که از درجه مردان افتاده بود بسبب یکدانه خرما چون تلافی آن کرد
خود را با درجه که اول بود رسانید ای عزیز بزرگواری چنان بجهة یکدانه خرما که سهو خورده بود از مرتبه
مردان بیفتاد پس وای بر ما که شتر را با بار می بریم و اصلا اندیشه آن در خاطر نمیگذرانیم رباعی
مائیم که چه سان بر دل محزون گریم • چون نالم و چون نوحه کنم چون گریم • با لعل که همان کسی چندی چه باز
بر حال خود ار نباید خون گریم سوال کردند از شیخ صفی الدین رحمة الله علیه از این حدیث که در احیاء علوم
مروی است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله العبادة عشرة اجزاء تسعة منها فی طلب الحلال یعنی عبادت
ده جزو است نه جزو او در طلب حلال است شیخ فرمودند از برای آنکه طاعتی که از بنده صادر میشود
از دل و بدن و جوارح صادر میشود و چون لقمه حلال بحوصله میرسد دل را و تن طاعت میسر میشود و جوارح
را میل بطاعت میشود و اگر لقمه حرام بحوصله میرود و دل را ضعیف میگرداند و هوای بهوا زیاد
میشود و جوارح میل بمعصیت میکند و نفس را در هوای معصیت می انگیزاند و هر چه تن میل میکند از طاعت و
معصیت دل و نفس میکند پس همه در بند لقمه است که اگر شخصی حلال بخورد همه تن میل بطاعت میکند
و اگر حرام بخورد همه تن میل بمعصیت میکند و از اینجاست که حق تعالی میفرماید که یا ایها الرسل کلوا
من الطیبات و اعملوا صالحا یعنی ای گروه پیغمبران بخورید از حلال و پاکیزه و بکنید عمل نیکو پس ناچار
اول حلال خوردن باید آنگاه طاعت مثلا اگر زمین شوره را زراعت کنی [illegible] اگر مستمر
آب شیرین بر آن زمین رسد بر ور ایام شوری زمین برطرف شود آنگاه اگر [illegible] بار می دهد
و اگر زمین خاک خوش آب شور بر آن مستمر گردد آن زمین را میسوزاند و حاصلش باطل [illegible]

و آن مزروع

و آن مزروع باطل میگردد بلکه بجای آن خار و خس بر می آید همچنین لقمه حرام چون بحوصله رسد آن
خاصیت کند که آب شور در یا در خاک خوش میکند و لقمه حلال چون بحوصله رسد آن خاصیت کند
که آب شیرین در زمین شور کند والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا
یعنی زمینی که پاک و پاکیزه است و مثال شده زراعت بیرون می آید از و نبات نیکو باذن
پروردگار او و زمینی که ناپاک است و شوره ناک است بیرون نمی آید گیاه او مگر در حالتی که اندک
و بی منفعت بیت زمین شوره سنبل بر نیارد • در و تخم عمل ضایع مگردان • نکویی با بدان کردن چنانست
که بد کردن بجای نیکمردان • و تحقیق است که لقمه حلال هرگاه واصل مومن شود نتیجه آن طاعت
و عبادت و محبت غفران است و اگر منافق و جاحد و کافر معاند و دشمن علی ابن ابی طالب علیه السلام را لقمه
حلال چه فایده دارد اگرچه بنا بر لقمه حلال محال است ع که هیچ جز نباشد حلال اجز خوش
از ابن عباس و مجاهد و حسن مروی است که این آیه مثلی است که حق تعالی ایراد فرموده در شان مومن و کافر
پس تشبیه فرموده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران
موعظه از سحاب کلام ملک العلام بر دل مومن بارد اثمار طاعات و عبادات بر اعضای او
ظاهر گردد و چون کافر استماع آن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول ننماید و از وی هیچ صنعتی که بکار
آید بظهور نرسد مروی است که روزی امام حسن علیه السلام نزد معاویه علیه اللعنه رفت معاویه بقصد الزام
آنحضرت گفت که حق تعالی فرموده که ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تری و خشکی نیست
که در قرآن مذکور نیست لحیه مرا و ترا در کجا ذکر کرده و محاسن آنحضرت بسیار انبوه و با نظارت
و طراوت بود و معاویه کوسج بود پس آنحضرت در جواب او فرمود که [illegible] محاسن مرا و لحیه ترا در این
آیه ذکر فرموده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا مناجات
یا رب یا رب بکریمی تو • بصفات کمال رحیمی تو • یا رب یا رب بعلی و رسول • یا رب یا رب بسبطین بتول
یا رب یا رب بعبادت زین عباد • بزهادت باقر علم و رشاد • یا رب یا رب بحق صادق

تجلی موسی تجلی ناطق • یا رب یا رب برضا شده دین • آن نامن ضامن اهل الیقین • یا رب بتیغی و مقامانش
یا رب بتیغی و کرامانش • یا رب بحق بحر و بر • بسعادت جهدی این برور • یا رب یا رب که بهایی را
آن سعیده کرده هوایی را • که ملهو و لعب شده عمرش صرف • نا خوانده ز لوح وفا یک حرف • الطفی بنما و خلاص کن
از اهل کرامات خاص کن

فصل دوازدهم در نکته چند که متعلق است باین باب • **نکته**

بدانکه جوهری نفیس‌تر از عقل نیست و هر که عقل نیست او را از طاعت و عبادت بهره نیست و در
خبر است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله الملک الخالق که چون حق تعالی عقل را خلق کرد فرمود
که سخن کن سخن کرد پس فرمود پس آی پیش آمد بعد از آن فرمود برگرد برگشت پس فرمود بعزت و جلال
من که نیافریدم چیزی بهتر از تو که دوستر باشد نزد من از تو بدانکه ترا امر خواهم کرد باد امر و منع
نمود از مناهی ترا عقاب خواهم کرد اگر نافرمانی امر من کنی و ترا ثواب خواهم بخشید هر گاه اطاعت
من کنی و هم از آنحضرت منقولست که در بنی اسرائیل عابدی بود که حق تعالی را عبادت میکرد در جزیره
از جزایر که در نهایت سبزی و خرمی بود و درختان مختلف و آبهای روان روزی فرشته گذر کرد
و در حال عبادت او نظر کرد گفت الهی بنمای ثواب عبادت این مرد را چون حق تعالی باو نمود در نظر
آن فرشته کم آمد و تعجب نمود حق تعالی وحی کرد باو که برو با وی صحبت دار فرشته بصورت انس برآمده
نزد او آمد عابد پرسید که تو کیستی گفت من مردی عابدم و بمن رسیده که تو درین مکان عبادت میکنی
آمده ام تا خدا را با تو عبادت کنم پس روزی با او بسر برد روز دیگر باو گفت چه نیکو منزلیست
این مکان تو از برای عبادت اما یک عیب دارد پرسید آن عیب چیست گفت پروردگار ما را بهیمه نیست
اگر او را خری میبود که درین موضع میچرید این گیاه ها ضایع نمیشد پس حق تعالی وحی کرد بآن فرشته که
ما پرستی که ما ثواب عبادت را بقدر عقل او داده ایم پس ازین کلام معلوم شد که بهترین چیزها
آدمی را عقلست و بدترین جهل و حدیث نبوی صلعم نیز مشعر است که فرموده روزی نکرده است حق تعالی
از برای بندگان چیزی فاضلتر از عقل پس خواب عاقل بهتر است از بیداری جاهل • **نکته**

از کلام لقمان است که به پسر خود وصیت کرده که ای پسر که من بدرستی که دنیا دریاییست عمیق که غرق شده
در وی بسیاری از خلایق پس فرا گیر در وی دنیا کشتی از تقوی که بار او از ایمان باشد و بندهای او
از توکل و بادبانهاش و سکانهای او از عقل و کشتیبان او از علم و سکان او از صبر پس معلوم شد که بهترین او
عقلست زیرا که او را ستون نسبت داده و مضمون کلام علی بن ابی طالب علیه السلام است که • **قطعه**
هر کرا اندک است مایه عقل • بهر ده گفتنش بود بسیار • مرد را عقل چون بیفزاید • در مجامع کلامش کم گفتار
نکته قیل لو احد استراح من لا عقل له قال الابل استراح من لا عقل یعنی پرسیدند از عارفی که
استراحت دارد کسی که عقل نداشته باشد فرمودند بلکه استراحت کسی که عقل ندارد • **نکته** نقلست از شیخ
ابو سعید ابو الخیر که وی گفت روزی ذو النون مصری گفت از خانه بیرون شدم بگوشه رود نیل نگاه کردم
کژدمی دیدم هرچه تمامتر میرفت چون بکنار آب رسید کاسه پشتی از آب برآمد و بکنار آب بیامد آن
کژدم بر پشت او سوار شده از آب بگذشت با خود گفتم همانا درین سریست تا بکنار آب آمدم و برابر
آن عقرب میرفتم تا بدرختی رسیدم که جوانی مست در زیر آن خفته بود و ماری بر سینه وی حلقه زده
و قصد وی کرده و خواست که سر در دهان او کند که آن عقرب برو زخمی زد و مار را بکشت و باز گردید من گفتم
سبحان الله این مرد مست الا یکی از اولیای خدای پیش رفتم دیدم مست بود تعجبم زیاده شد آوازی شنیدم
که ای ذو النون اگرچه او مست اما بنده ماست و اگر چه او خفته است اما خداوند او بیدار است چون این
بشنیدم گریان شدم و زار زار بگریستم و بر بالین وی بنشستم تا چون بیدار شود او را از فضل پروردگار او
خبر دهم چون روز بالا رسید و گرما سایل شد و باد خنک بر آن جوان وزید از خواب بیدار گشت و چون
چشمش بر من افتاد خجل شد و عذر طلبید گفتم ای جوان درین بار نظر کن و حال و قصه با وی گفتم گریان
و نالان گردید و گفت شرم باد مرا از خود کسی که چنین خداوندی کریم داشته باشد چرا عصیان کند
نظم وخدای را بنازم خدایی که با بیگانگان چنین لطف و احسان کند • با دوستان چه سان کند
ای کریمی که از خزانه غیب • گبر و ترسا وظیفه خور داری • دوستان را کجا کنی محروم • تو که با دشمنان نظر داری

گفتم در وقتی که بدین معصیت میل کردی و قصد این عمل شنیع نمودی چه عمل نیکو کردی گفت عملی که آنرا
اعتباری باشد نکردم گفتم از جزوی و کلی گفت روزی که مرا تب بود خم عنبر ... مادرم گفت جهت من
آب وضو بیار بی توقف بیاوردم و روی بخم نهادم در میان راه عالمی سوار میشد فرمود رکاب من
بگیر بگرفتم و دو سه قدم در پس وی برفتم چون از و در گذشتم بر لب آب فروشی میدادم سائلی از من
سوال کرد و دیناری بدو دادم شیخ گفت مسکین بدین عمل این قربت و منزلت یافت رباعی در راه خدا دو کعبه آمد منزل
یک کعبه صورتست و یک کعبه دل تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه آمد یک دل جوان
بر خواست گریان و خروشان روی بصحرا نهاد و در خبر آورده اند که کار او بجایی رسید که بیمار ده ساله را
شفا میداد نظم مردی باید تمام این راه را جان فشانی باید این درگاه را کار آسان نیست با درگاه او
خاک میباید شدن در راه او سالها بردند مردان انتظار تا یکی را راه دادند از هزار کی بطاعت این
زانکه گر ابلیس هم طاعت بسی ورکسی گوید بباید طاعتی لعنتی باد ابرو هر ساعتی تو مکن در یکنفس طاعت رها
پس منه طاعت چو کردی بر بها تو بطاعت عمر خود می بر بسر تا که سبحان بر تو اندازد نظر حکایت
منقولست که لقمان حکیم در ابتدا غلامی بود زشت صورت نیکو سیرت بسیار خردمند و دانا خواجه
دهقانی او را بخرید و بخانه برد چون شب در آمد در گوشه بایستاد و بنماز مشغول گشت چون پاره از شب
در گذشت ببالین خواجه خویش آمد و گفت ای خواجه برخیز که بهشت را می آرایند و دوزخ را می تابند
و هر که درین شب امید میدارد و از دوزخ میترسد چندین او را خفتن نشاید خواجه گفت ای غلام برو
بخسب که خدای ما کریم است لقمان برفت و بنماز بایستاد چون ساعتی گذشت باز آمد و گفت ای خواجه
کاروان بر گذشت و هر که رفتنی بود برفت و ترا نیز می باید رفت برخیز و قدم در راه دین نه
تو خواهی مشغول شو خواجه گفت آری خدای ما کریمست لقمان باز گشت و بنماز مشغول شد چون صبح بدمید
باز آمد و گفت ای خواجه مرغان بیدار گشتند و خدا را تسبیح میکنند نظم بذکرش هر چه بینی در خروشست
دلی داند درین معنی که گوشست نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست که هر خاری بتسبیحش زبانیست و تو خفته ای اگر

و رای پرستی برخیز خواجه گفت ای غلام مگذار تا ساعتی دیگر بخوابم که خدای ما کریم و رحیمست چون روز شد
خواجه غلام را از خواب برخاست و یک قفیز جو بلقمان داد و گفت فلان زمین بکار لقمان جو بستد و بخانه
همسایه برد و گاورس معاوضه کرد و در آن زمین بکاشت چند روزی خواجه و لقمان بدان زمین گذر کردند
دید گاورس سبز شده گفت ای غلام این زمین آن نیست که ترا جو دادم که بکاری گفت آری ای خواجه
گفت پس چرا گاورس بیرون آمده گفت ای خواجه هر چه بکاری بدروی هر چند خدای ما کریم و رحیم
باشد چون مکرر از تو شنیدم که احتیاج او بطاعت ما نیست او کریمست من خواستم که ببینم که از
بکاری غیر آن توان درود یا نه چون ملاحظه کردم نه هر چه بکاری میدروی ای عزیز تو هم بدرگاه الهی
رجوع کن و تخم ارادتی در دنیا بکار تا خوشه سعادتی در آخرت برداری که الدنیا مزرعة الآخرة
نظم همه برگ بودن همی ساختی باسباب مردان نپرداختی اگر شیر زوری گر پیلتن نخواهی برون بردن الا کفن
قضا روزگاری ز تو در ربود که هر روزی از آن شب قدر بود تو آن روز را قدر نشناختی بدانستی اکنون که در باختی
دریغا که بگذشت عمر عزیز بخواهد گذشت این دم چند نیز دریغا که مشغول باطل شدیم ز حق باز ماندیم و غافل شدیم
حکایت نقلست که یکی از بزرگان گفت وقتی ببازار برده فروشان رفتم تا کنیزکی خرم تا مرا خدمت کند
شخصی را دیدم که کنیزکی را دست گرفته منادی میکرد که که میخرد کنیزی با عیب به دینار پیش رفتم
و گفتم ای کنیزک بخرم ترا جواب نداد گفتم سخنی گوی در روی من بخندید و بانگی کرد با خود گفتم مگر دیوانه است
سر برآورد و گفت برو ای شیخ والله متحیر بماندم و با خود گفتم سبحان الله که آگاه کرد این کنیزک را گفت
عالم الغیب و الشهادة لا ریب مرا خبر کرد او را بخریدم و بخانه خود آوردم گفت ای خواجه هیچ قرآن
دانی گفتم بلی گفت برخوان که قرآن ربیع دل مومنانست و مونس دل اندوهگینان و شفای بیماران
من آغاز کردم و گفتم بسم الله الرحمن الرحیم چون نام خدا بشنید بانگی کرد و بروی در افتاد
و بیهوش شد من متحیر بماندم چون بهوش آمد گفت ای خواجه دیگر بخوان باز خواندم که بسم الله الرحمن
الرحیم گفت ای خواجه حلاوت نام وی ... نام وی چندانست که در دنیا پس بنگر که لذت

شب در آمد
رحمت وي چگونه باشد و جفتي چه جاي رؤيت ديدار من گفتم كه رؤيت بر وجل جلاله محال است چون
گفت اي كنيزك برخيز و جامه خواب راست كن تا بخسپم گفت تو شبها نخسپي گفتم بلي آدمي را از خواب
چاره نيست گفت ترا هيچ خداوندست گفتم بلي گفت او خسپد گفتم لا تأخذه سنة ولا نوم
خواب در صفت خداوند جايز نيست گفت ترا شرم نبايد كه خداوند تو نخسپد و تو در حضرت او پاي
دراز كني و مضمون اين ادا فرمود شعر عجباً للمحب كيف ينام • كل نوم على المحب حرام •
عجب اي عاشقي كه خواب كند • خواب بر دوستان او است حرام • عاشقان ترك خواب و خور گفتند •
زان سبب نام نيكوي بردند • خواجه نيز از دولت كنيز از مردان بكار شد اي عزيز تو نيز كمتر از كنيزي
مباش و ترك خواب كن و بيدار و هشيار باش كه راه دور است هموار و نادم خواب آيي دا اين
خوان همو و نظم هزاران چشم مي بايد كه بر تو زار گريد چون • تو خود را با دو روزه عمر مجهول حيله …
ميان جو روان چشمي نماندي اندرين گلخن • بگو تا كي آخر در بين … حكايت …
مبارك را غلامي بود بخواجه قرار داده بود كه هر روز يك درم بخواجه دهد … بخواهد كند
روزي عبد الله را كسي از دوستان … ميكرد آن دوست گفت اين غلام … جامه …
و آن درم ده عبد الله تعجب غمناك شد چون شب آمد گفت بنگرم تا اين غلام كجا مي رود
و چه عمل ميكند چون غلام را فرصت داد و رفت عبد الله نيز از پي او روان شد تا از شهر بيرون رفت
در ميان گورستاني در آمد و از گوري خاك بيرون افكنده بود درون قبر در آمد عبد الله از سنگ
از دل بر طرف شده با خود گفت كه راست گفت آن دوست من پس زماني صبر كرد بعد از آن پيش
رفت ديد كه قبري فراخ كنده و در پيش آن محرابي ساخته و غلام پلاسي سياه پوشيده و غلي بر
گردن نهاده و روي بر خاك نهاده … عبد الله چون آن بديد گريان شده بر سر آن گور
تا صبح نشست غلام همه شب نماز ميكرد و روي بر خاك مي ماليد و با خداي تعالى مناجات ميكرد
و آب از ديده مي ريخت چون صبح بدميد غلام سر سوي آسمان كرده گفت خداوندا تو عالم السري

از هوا
خواجه مجازي اي از من دو درهم ميخواهد ما به مفلسان تو تويي و درهمي بده چون مناجات تمام نمود نوري
پديد آمد و يكدرهم در ميان او بود تا بكف دست او آمد عبد الله چون آن بديد طاقتش طاق شده
فراز رفت و غلام را در بر گرفت و سر و روي او را ببوسيد غلام اندوهناك شد گفت بار خدايا
پرده من دريده شد و راز من آشكارا گرديد بعزت كه جان من بردار هم در كنار عبد الله بود كه جان
از وي جدا شد عبد الله چون آن بديد متحير بماند و دوستان را خبر نمود خود غلام را غسل داد و بر وي نماز
گذارد و در همان پلاس پيچيده در آن قبرش دفن نمود اي عزيز بدان كه مباركان چنين بوده اند
و نخواسته اند كه كسي بر اسرار ايشان واقف گردد نظم در معرفت بر كسي نيست باز • كه در بارگاه ايشان … از
… سخني گفتن … • كه آنيد در خلد و آن كنشان • چو مردان بكوش اي عاقل • … باش و در ره
حكايت مالك دينار عليه الرحمه گويد وقتي قصد حج كردم چون در ميان باديه رسيدم … ديدم كه
… پريده و گرد نشان … گفتم سبحان الله در باديه و باز و گرد نشان … در بين …
بگرد آمده ام و بر اثر آن باز برفتم چون ميلي راه طي كردم بر سر چاهي رسيدم ديدم مردي در ميان چاه
دست و پا و چشم بسته و بر پشت افتاده و باز بر سينه او نشسته و با منقار پاره پاره ميكرد و در
دهان او ميكرد و چون … اين جوان … روزان باز هر بديد … زماني … كوزه آب
با منقار در دهان او مي ريخت چون اين حال مشاهده كردم پيش رفتم و سلام كردم و گفتم اي مرد چه كسي
و اينجا چه حالست گفت مرديم از خراسان و بحج ميرفتم چون به اينجا رسيدم دزدان مرا گرفتند
و اسباب مرا ببردند و مرا بدين حال در چاه افكندند و دو روز از ين پيش بماندند … طعام
نماند سر بر داشتم و گفتم خدايا تو ميداني در رسي خداي تعالى اين مرغ را بر من گماشت تا هر روز دو بار مي آيد
و مرا نان و آب ميدهد مالك گويد دست و پاي او بگشودم و از چاه بيرون آوردم آواز آمد كه اي
مالك چنانكه تو او را از چاه دنيا خلاص كردي ما نيز ترا از چاه … نجات داديم دست او گرفتم
و همراه … بردم اي عزيز تو هم در هر حالي دستگيري كن نظم دست هر بيچاره و مسكين بگير

تا نگردی بر تنگ دوزخ اسیر • دستگیری کن تو هم گمراه را • تا شوی مقبول آن درگاه را • الحکمة

آنچه لازمهٔ مومنانست اولا می باید که مومنان و مسلمانان آداب مسلمانی و احکام آن از اوامر و نواهی را به جا آورند به آنکه نهی فرموده حق سبحانه و تعالی دخول خانهای غیر را بی اعلام کردن

و اذن طلبیدن چنانکه فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا

و تسلموا علی اهلها یعنی ای آنکسان که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانها غیر خانهای خود

تا وقتی که استعلام کنید و دستوری طلبید و سلام کنید چون داخل شوید بر اهل آن خانه ذلکم خیر

لکم لعلکم تذکرون این بهتر است مر شما را شاید که شما پند گیرید مروی است که مردی از رسول صلعم سوال

کرد که دستوری خواهم بر آنکه داخل شوم در خانه که مادر من در آنجا باشد رسول گفت بلی مرد گفت

مادر را غیر از من خادمی نیست هر وقت که برود در آیم دستوری طلبم فرمود آیا دوست داری که

مادر خود را برهنه ببینی فرمود [illegible] طلب اذن کن و در حدیث آمده که کسی که در خانهٔ عیال خود

در می آید باید که بکلمه یا آواز پایی یا ایمائی اعلام کند تا اهل آن خانه ستر عورت و دفع

اقدام نمایند و بباید دانست که چنانچه نظر [illegible] کسی یا در سوراخ خانه کسی نگاه کند [illegible] که

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که در سرایی بکردکی دستوری صاحب آن [illegible]

و کور کرد دیت او هدر است در رضا [illegible] مناجات [illegible]

بروح پاک علی ولی [illegible] بحق سورهٔ طه و سورهٔ یس • بحق [illegible] کوثر

بحق گوهر درج نبی و زوج ولی • بحق خلق حسن نقد ساقی کوثر • بسوز سینهٔ [illegible] کربلا

کل حدیقهٔ حسین تشنه جگر • بآب دیدهٔ زین العباد و طاعت او • بحق باقر [illegible] امام جعفر

بحق موسی کاظم بحق شاه رضا • [illegible] امام حسن • بحق علم تقی و نقی

بحق عرش عظیم و بحرمت عسکر • بحق مهدی دین [illegible] زمان • بحرمت داد [illegible] کتب الله

کنا بطاهر و پنهان ما که محمد است • بزرگوار خدایا کرم [illegible] باب دهم در [illegible] آن

بر مومنان لازم است حمد بیحد و ثنا مر خدای را جلت قدرته که آثار مصابیح قلوب بانوار حکمت او

و زینت ساحت ارواح بازهار نعمت او مصور بی قلم و مدرس بی ستم که مدبر خوان و بهار است

و مقلب دوران لیل و نهار غفوری که در هر شب تار بلکه در هر ساعت روزی چند بار ندای هل من

سائل هل من مستغفر بگوش جان کسی که کار او میرساند بخشنده که بکرم و احسان پرهیزکاران امت

خاتم النبیین را وعده کاینست بر بین داده که مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار و گنه

کاران این امت را بشارت شفاعت سید المرسلین داده که و لسوف یعطیک ربک فترضی رباعی

ای عفو تو بخشنده گناه چو منی • وی لطف تو باز داده راه چو منی • هستم بخدای کی رحمت شامل تو

موقوف نکرد جز گناه چو منی • و درود بیشمار بر سید مختار و سرور ابرار شمع جمع ابرار سرو چمن کرم

ماه برج حرم شاه عرب و عجم خلاصهٔ اولاد بنی آدم محتشم مکرم مهتر و بهتر عالم محمد المصطفی

صلی الله علیه و آله و سلم نظم تا نه بمصباح کسی در گره • که در این چمن سبزی چشمه • به سینه گوهر ترا

علیک الصلوة ای نبی الهدی • [illegible] بحق و ولی مطلق در صدف احمدی گوهر کان اولیا

[illegible] اعلی [illegible] نظم اگر بزم و بر بزم در که لطف و غضب • شعله ریحان و خار گلشن آتش بیار است

خش چو [illegible] • بست چو بارد تیغ آفتاب چو [illegible]

بانگ [illegible] • [illegible] سوی جهان شهر آشناست

و بر اولاد [illegible] و بعد [illegible] عاشق که کبار و صغار را

براند تا [illegible] کتاب بسیار بر آن [illegible] ابتانی شده دو

باب و ازده [illegible] فصل اول [illegible] حساب از گناهان کبیره و در تعداد آن خلافست بعضی

هفت گفته اند و برخی هفده ذکر کرده اند و جمعی بیست و هفت شمرده اند و در نقلی [illegible]

که هفتاد [illegible] به هفت [illegible] شیخ شهید علیه الرحمه در قواعد خود آورده [illegible] و مفت

اینچنین [illegible] اول شرک بخدا آوردن دوم قتل نفس [illegible] سیم لواطه چهارم زنا پنجم فریب دادن مسلمانان

ششم سحر هفتم ربا هشتم فحش گفتن نهم مال یتیم خوردن دهم غیبت کردن یازدهم دروغ گفتن
دوازدهم گواهی بدروغ دادن سیزدهم خمر خوردن چهاردهم دزدی کردن پانزدهم تهمت نهادن
شانزدهم نقض عهد ائمه کردن هفدهم نومید بودن از رحمت خدای تعالی هجدهم ایمن بودن از غضب
خدای تعالی نوزدهم عاق والدین شدن بیستم سخن چینی کردن بیست و یکم ترک سنت رسول کردن
بیست و دوم خود را از بول نا شستن بیست و سیم باعث دشنام پدر و مادر شدن بیست و چهارم خلل
در وصیت کردن بیست و پنجم قمار باختن بیست و ششم ساز نواختن بیست و هفتم بر گناهان صغیره مصر بودن

اول شرک بخدای تعالی و ارتداد و بباید دانست که شرک و ارتداد آدم را هرگز نیامرزد و مشرک و
مرتد همیشه در دوزخ خواهند بود چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که ومن یشرک بالله فقد
حرم الله علیه الجنة ومأویه النار وما للظالمین من انصار یعنی هر که شرک آورد بخدای پس
بتحقیق که حرام گردانید حق تعالی بروی بهشت را و جای او آتش دوزخ است و نیست ظالمان را یاری
دهندگان و قوله تعالی ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر یعنی هر که مرتد شود از شما از دین
خود پس بمیرد و حال آنکه او کافر مرده باشد و نیز فرموده که ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر
ما دون ذلک لمن یشاء یعنی بدرستی که خدای تعالی نمی آمرزد کسی را که شرک آورد باو و می آمرزد
سوای شرک هر گاه خواهد و مرتد آنست که کافر شود بعد از اسلام و این بر دو قسمست یکی
مرتد عن فطرة است و او آنست که مسلمان و مسلمان زاده باشد دوم مرتد عن ملة است و او آنست که
مسلمان شده باشد از کفر اصلی و باز کافر شود و باید دانست که ردة بفعل هم میشود مثل سجده کردن
بت و عبادت آفتاب و انداختن مصحف یا آیه از آن یا اسمی از اسماء الله یا اسامی انبیا
یا ائمه نعوذ بالله در آتش یا در جای نجس یا بقول است مثل آنکه چیزی که خدای تعالی آنرا حلال ساخته
باشد او حرام گرداند و یا بر عکس یا نسبت بذات حق تعالی چیزی گوید که موجب نقص ذات باری باشد
یا نسبت به پیغمبر یا ائمه کلمه گوید که اهانت باشد و باعث استخفاف ایشان گردد مانند ظرافتهای ایشان

و خوش طبعان و مسخرگان ستم ظریف بجهت خود که لطیفه میفرمایند و باید دانست که این کلمه کفر انگیز
آمیز خواه بعمد واقع شده باشد و خواه باعتقاد و خواه باستهزا و خواه بهزل و ظرافت که قایل آن کافر
و مرتد میشود و ما ان ای عزیزان و طالبان ای مومنان بر خود رحم کنید و خود را بتوسط عذاب ابد
گرفتار مسازید و زبان را از بیهوده گفتن نگاه دارید تا شاید بگفتار کافر نشوید و بباید دانست که
هر کسی که عیاذا بالله مرتد شده زن او بر وی حرام میشود و او را لازمست که عده وفات بدارد
و اگر خواهد شوهر دیگر کند و باید که مال او را ورثه در میان خود قسمت نمایند و اگر صنعتی تواند
کرد هر چند کار کنند بقدر ارباب و کذا رند که سد رمق او شود و باقی را از و گیرند و قسمت کنند
و بباید دانست که شرک بسیار دقیق است و در روایت واقع شده که هر که هر چیز دوست دارد سوای
حق تعالی آن معبود او است و او را می پرستد اگر چه دوستی آن نامشروع باشد مثل زن و فرزند
و اموال پس باید که دل هیچ چیز نبندد مگر حق تعالی و کمترین شرک آنست که کسی طاعتی کند که
شاید ریا در و باشد نعوذ بالله منقولست که ذو النون مصری چند جرعه شیر نوشیده
بود و در دل او هیچ نیا شده صباح جمعی بخدمت او آمدند و از احوال کیفیت حال
پرسیدند گفت چیزی دیگر نیست الا که شیر خورده ام این گوشت از آن میدانم
شب دیگر در واقعه دید که قیامت قایم شده و او را بحساب گاه بردند خطاب آمد که چه آورده
ذو النون گفت خداوندا کارهای بسیار آورده ام اما از شرک نیست خطاب آمد که ای بطال
شرک بیاورده پس در دل را از شیر بر داشتی که چه بود شیر خوردن را با عاشقی ... زیرا دعوی
خدا پرستی میکنی بدانسته که درد دادن از ماست و شفا بخشیدن هم از ماست ای عزیز بسیار
باشد که هست حق تعالی با رنگ بیند بچشم ما پنهانست رباعی جهره بخوان ای مسلمانی رنگ
دارد بر هیچ رنگ اصل ... آن به که بباشد از بودن من دوزخ از ننگ و اهل دوزخ
و بباید دانست که نفاق شرکست بلکه بدتر از شرک هم و نفاق آنست که بزبان با مومنان اظهار ایمان

کنند و محبت و دوستی خود با ایشان وا نمایند و بدان کافر باشند و بعض مومنان دانسته باشند و این طایفه
بزبان شیوه شعار بندند و بدان مردانی نظم هر که زبان بانفس دگر و دل دگر تیغ بباید زدن و بس بر جگر
و حق تعالی در باره منافقان فرموده که ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم
یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا یعنی بدرستی که آنانکه ایمان آوردند پس کافر شدند پس باز
ایمان آوردند توبه کردن پس کافر شدند پس برکفر خود زیاده کردند کفر را با کافر محمد صلعم با آنکه
مکرر ارتداد از ایشان صادر شود و بعد از آن برکفر اصرار نمایند و زیاده سازند آن را البته وجود
نیست خدای که بیامرزد ایشان را و نه آنکه راه نماید ایشان را براه حق که آن ایمانست چه حق تعالی دانست
بعلم ازلی که این نوع کسان هرگز ایمان نیاورند پس ایشان را در خذلان و ضلالت فرو گذارد و از ابن
عباس نقلست که هر منافقی که در عهد رسول صلعم بود خواه در بر و خواه در بحر در این آیت داخلست و مومنین
اینست که بعد از این آیه میفرماید که بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما بشارت ده منافقان را
بر سبیل استهزا بر آنکه ایشان را عذابی دردناک الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المومنین
منافقان آنانند که فرا میگیرند کافران را دوستان خود از غیر مومنان ایبتغون عندهم العزة فان
العزة لله جمیعا آیا می طلبند نزدیک کافران یعنی از دوستی ایشان ارجمندی و قوت پس
بدرستی که عزت و ارجمندی مر خدا راست همه آن یعنی جمیع عزت از جانب حضرت عزتست
پس عزیز نشود هر که او سبحانه وی را عزیز نکرد انه و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله
یکفر بها و یستهزا بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و بدرستی که خدای فرو فرستاده
برای شما ای مومنان در قران اینکه چون بشنوید آیتهای حق تعالی را از قرآن در حالتی که کافران
و منافقان انکار میکنند بر آن و استهزا و سخریه میکنند بآن پس منشینید با منافقان ای جماعت
و کافران مستهزیان تا وقتی که شروع کنند و مخفی غیر استهزا انکم اذا مثلهم بدرستی که شما اگر نشینید
همگنان که نشسته و خوض کنید با ایشان در وقت استهزا مانند ایشان باشید در گناه ان الله

جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعا بدرستی که خدای تعالی جمع کننده منافقان و کافرانست
در دوزخ همه ایشان را عیاشی باسناد خود نقل کرده از امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه که هر گاه
بشنوی که شخصی جاحد و منکر حقست و تکذیب اهل حق میکند و ایشان را مذمت مینماید پس از نزد او برخیز
و با او منشین و اگر چه در کفر او شریکی ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم بدرستی که منافقان
مکر میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام و اخفای کفر و خدای جزا دهنده ایشانست
بر مکر و فریب ایشان و آن چنان باشد که روز قیامت ایشان را نوری دهند چنانکه مومنان را داده
باشند چون قدم در صراط نهند نور مومنان باقی ماند و نور خود از صراط بگذرند و نور منافقان
فرو میرد تا در ظلمت مانده بلغزند و بدوزخ افتند و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن
الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و چون بر خیزند منافقان بنماز بر خیزند در حالتی که کاهلان باشند
مانند کسانی که ایشان را بزور بر پای داشته باشند مینمایند خود را بمردمان و بریا نماز می کنند
و یاد میکنند خدا را مگر اندکی که آن در زمانیست که کسی ایشان را ببیند از ابو عبد الله علیه السلام نقلست
که از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که فردای قیامت نجات بچه چیز باشد فرمود که نجات بانست
که با خدای مکر و مخادعه مکنید تا خدای با شما در صورت مکر معامله نکند گفتند مخادعه با خدای
بچه وجه است فرمود مثل آنکه شخصی عملی کند بانچه حق تعالی فرموده باشد و مراد او از آن عمل غیر او سبحانه
باشد پس آن شخص را بخدای بترسید که فردای قیامت ریاکار را از چهار اسم خوانند [illegible] گفته شود
که ای کافر و ای فاجر و ای غادر و ای خاسر عمل شما باطل شده و اجر شما باطل
پس شما را امروز نصیبی نیست و طلب اجر خود از آن شخص کنید که عمل برای او میکردید پس ای عزیزان
از کفر و نفاق بپرهیزید و بهره [illegible] خود آتش دوزخ مکنید و از منافقان بیزار شوید
و با ایشان مصاحبت مکنید که فردای قیامت پشیمانی سود نخواهد داشت رباعی جذبی بصد قیم رفت افسوس افسوس
لعل و گهرم خرفت افسوس افسوس * آن در گرانمایه که عمرش خوانند * از من بعبث بتلف شد افسوس افسوس

دوم قتل بباید دانست که خون ناحق از گناهان کبیره است و نهی او ثابت شده در کلام مجید قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید
بخدا و رسول قصد کشتن کسی مکنید که حرام باشد کشتن او مگر بسبب قصاص و قوله تعالی و من یقتل
مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی و آنکس که بکشد مومنی را عمدا پس جزای او دوزخ است
که همیشه در او خواهد بود و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما و خشم گرفته خدای بر وی و رانده
او را و دور ساخته از رحمت خویش و آماده ساخته برای او عذابی بزرگ و بدانکه هرکه بکشد مومنی را
بخطا بر دست که جهة کفاره او بنده مومنی را آزاد کند و دیت بوارثان دهد رباعی
تا کوی عدم بساط هستی دور است · و ز شیار ربط تو هستی دور است · چون کشتن آدمی مسلمان را
از قاعده خدا پرستی دور است · سیم لواط لواطه از افعال شنیعه است و قوم لوط بسبب آن عذاب
بدیشان نازل شد و هفت شهرستان ایشان زیر و زبر گردانید ساخت و در بعضی روایات واقع شده
که هفت کس از آن گروه بعمل لواطه افتاده بودند بسبب ایشان هفت شهر سرنگون شد و در حدیث
آمده که چون مردی با مردی جمع شود زمین متزلزل گردد و عرش خدای [illegible] آید و نزدیک است
بنالد که خداوندا مرا ازین گروه نجات ده پس حق سبحانه و تعالی [illegible] ملائکه را
بر ایشان لعنت کنند و اگر بی توبه بمیرند جای ایشان آتش دوزخ [illegible] بخواهند
از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که مردی که ایتان کند با مردی [illegible] قتل باید
آورد و اگر غیر محصن باشد و بر حد باید زد مفعول اگر محصن [illegible] و مرویست که علی
ابن ابی طالب علیه السلام فرموده که اگر ممکن بودی که شخصی را دوبار سنگسار کنند هر آینه سزاوار بود
که لواطه کننده را دو مرتبه سنگسار کنند و بعضی از فقهای امامیه رحمهم الله تعالی فرموده اند که لواطه کننده را
اگر بالغ باشد قتل واجب است خواه محصن باشد و خواه غیر محصن و همچنین قتل واجب است بر مفعول
هرگاه بالغ باشند و فاعل و مفعول خواه آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلمان باشند و خواه کافر

در حکم یکی اند و مستحق [illegible] از گناهان کبیره است و در تحت لواطه است و فاعل و مفعول او را اصلا تازیانه
باید زد و هرکه دو حرام بهم رساند خواه در زنا و خواه در لواطه او را در شرع پیغمبر ما صلعم [illegible]
تازیانه باید زد و او را تشهیر کرده از شهر بیرون باید کرد و ای عزیز هرکه را اصل پاک است و نسب صحیح
از این افعال مذمومه مبرا است نظم فعل بد نیست کار مرد اصیل · فعل هر کس باصل او است دلیل
هرکسی را بو و نشان بیند · همچو بیخ خود است شاخ و ثمر · چهارم زنا است و زنا از گناهان کبیره است و نهی
حق تعالی آن را در کلام مجید خود چند جا نهی فرموده است قوله تعالی و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة
و ساء سبیلا یعنی نزدیک زنا مگردید که زنا نافرمانی بزرگ است خدا را و بد راهیست و از رسول صلعم
روایت که فرموده که الزنا یورث الفقر یعنی زنا درویشی می آورد و نیز از آنحضرت منقول است که
نیست عملی از اعمال بنی آدم عظیم‌تر نزد حق تعالی از آنکه کسی بکشد پیغمبری یا خراب کند کعبه را یا بریزد
آب خود را در فرج زنی بحرام و نیز از آنحضرت منقول است که فرموده که ای مردمان از زنا بپرهیزید
که در وی شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست آنست که آب روی می برد
و درویشی آورد و عمر را کم کند و آن سه که در آخرت است آنست که موجب خشم خدا شود و مستلزم بدی
حساب و جاوید بودن در آتش دوزخ و حضرت رسالت صلعم فرموده که هرکه زنا کند و بی توبه از دنیا
بیرون رود دری از دوزخ در گور وی گشاده شود و ماران و کژدمان دوزخ بر وی مسلط سازند و تا
روز قیامت در عذاب بود و در دوزخ او را عذابی بود که اهل دوزخ از آن عذاب بناله بخدا
برسند که خداوندا ما را از دیدن این عذاب نجات ده و بهر کلمه که میان زانی و زانیه گفته شود
هزار سال در دوزخ او را عذاب کنند و لقمان حکیم وصیت کرده به پسر خود در آنکه یا بنی لا تزن فان الطیر
لو زنا [illegible] یعنی ای پسر من زنا مکن بدرستی که اگر مرغی زنا کند هر آینه فرو ریزد پرهای او
روایت از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام که پیغمبر صلعم فرموده که هرکه زنا کند با زن مسلمانی یا
یا نصرانی یا مجوسی خواه آن زن آزاد باشد و خواه بنده و توبه نکند و بمیرد گناه کرده اند حق تعالی

در قبر او سیصد در که بیرون آیند از و مارها و عقربها و از درها از آتش و در آن عذاب باشد تا روز قیامت
و چون از قبر برخیزد مردمان از بوی گند او در عذاب باشند و او را الزام کنند بدوزخ مرویست از ابی
عبد الله علیه السلام که هر که زنا کند بیرون میرود از ایمان و هر که شراب خورد بیرون میرود از ایمان
و هر که افطار کند روزی از ماه رمضان عمداً بیرون میرود از ایمان و هر که زنا کند در شرع مطهر
حضرت پیغمبر صلعم او را حد واجب میشود اگر عزب باشد و اگر متزوج باشد او را سنگسار باید
کرد قوله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة یعنی زن زناکار و مرد زناکار
چون غیر محصن باشند یعنی عزب باشند بزنید ای حاکمان شرع هر یکی را از ایشان صد تازیانه و بنابر قول
فقها تازیانه باید که بر پوست ایشان بزنند نه بر لباس ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله ان کنتم
تؤمنون بالله والیوم الآخر و باید فرا نگیرد شما را ای حکام شرع بر مرد و زن زناکار مهربانی و شفقت
در حفظ دین خدای اگر هستید شما که ایمان آورده اید بخدای و بروز قیامت و از اینجا معلوم شد
که حفظ دین خدای و اقامت احکام و حدود آن از لوازم ایمانست پس هر که مسلمان باشد و اعتقاد
بقیامت داشته باشد روا دارد که هر عملی را جزایی و سزایی مرتکب آن را بر خواهد شد بیت
هر سیه کاری که در عالم است • از فراموشی دل جاهلست • گر غم مرگ است دل سنگ سیاه • موی سپید از در آید آه •
پنجم فریب مسلمانان دادن و مکر نمودن است قوله تعالی و من یغلل یأت بما غل یوم القیمة یعنی هر که در
کسی از دنیا بغیر شرعی محکم آید در روز قیامت با آنچه فریب داده یعنی بدی او با او خواهد کرد و در صحیفه
الرضا مذکور است که پیغمبر صلعم فرموده که نیست از ما کسی که خیانت کند مسلمانی را یا ضرر رساند با
یا مکر و حیله با او کند و مکر و فریب دادن مسلمانان از بی اعتقادی قیامت است نظم ای که تو غافلی
هر که انسان مکر که شعار گیرد • آینه دلش زنگار • هر که او مکر کرد ... • یعنی یاد داد و چون شد او
ششم سحر است بدانکه هر گاه کلامی بگوید یا چیزی بنویسد یا عملی کند که در شخصی اثر کند یا آنکه
در صفات او خللی پیدا شود یا مجنون شود یا مقرار کسی شود یا دشمن کسی شود یا در بسط نیز و آن

سحر است و فاعل و حلال دانندهٔ آن کافر است روایت کرده سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که پیغمبر صلعم فرمود
که ساحر مسلمان را بکشید و ساحر کافر را مکشید گفتند یا رسول الله چرا ساحر کافر را کشتنی نیست فرمود از
برای آنکه شرک عظیم است از سحر و شرک و سحر مقارن یکدیگر اند و کهانت نیز حرام است و او آن است که
کسی خبر دهد از غیب و گوید فلان و فلان خواهد شد نظم علم غیبی کس نمیداند بجز پروردگار
ور کسی گوید که من دانم برو باور مدار هفتم ربا است بدانکه ربا از اعظم کبایر است چنانکه از پیغمبر صلعم
روایتست و در کلام مجید نصیست بر حرمت آن قوله تعالی ولا تأکلوا الربا و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
که ربا هفتاد در است و کمترین آن نزد حق تعالی مانند زنا باشد با مادر خود و حضرت امام جعفر صادق
فرموده که یک درهم ربا نزد خدای عظیمتر است از هفتاد بار زنا که با مادر و خواهر خود کنند و نیز روایت است
که روز قیامت شکم ربا خوارندگان پر از مار باشد و پوست ایشان چنان تنگ بود که آن مارها را
در اندرون آن توان دید و نیز روایت است که خورندگان و گیرندگان ربا روز قیامت بشکل دیوانگان
از قبور برخیزند و اهل عرصات ایشان را از آن نشانه بشناسند و در حدیث معراج است که حضرت رسول صلعم
فرمود که جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان بر آمده و بر رهگذر فرعونیان افکنده و فرعونیان را
به آتش دوزخ عرض میکردند هر صبح و شام و ایشان چون میخواستند برخیزند پای بر ایشان مینهادند و میرفتند
گفتم ای جبرئیل اینها کیستند گفت ربا خورندگان و حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که و ذروا ما بقی
من الربا ان کنتم مؤمنین یعنی باز ایستید از ربا اگر هستید ایمان آورنده پس هر که از ربا اجتناب
نکند او را مؤمن توان گفت روایتست از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که پیغمبر صلعم فرموده
بدرستی که حق تعالی لعن میکند بر خورنده ربا و وکیل او و خورنده او و گواه او و نویسنده او اگر
از روی جهل ربایی خورده باشد باید که در تلافی آن کوشند و اگر دانند که با که ربا کرده اند
او را تسلی نمود و حلیت حاصل کنند تا مواخذ نباشند و اگر صاحب را نشناسند و قدر آنرا دانند
او را تصدق کنند و اگر قدر آنرا ندانند خمس مال خود را بیرون کنند تا رستگار گردند نظم ای اولی الابصار ...

آخر عمر آگه بیدار که آن صبح پیری چو بر دمد از موی • دیده از خواب جوانی بشوی • روز پیری چو بر کشید دیده کداز
عینک دیده دیده دل ساز • هشتم فحش گفتن و استحقاق مومنین و مومنات نمودن است قوله تعالی
ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم یعنی بدرستی
که آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را که بیخبرند از آنچه دشنام میدهند ایشان را ابدان گرویدگان بخدا
و رسول دور کرده شده اند در دنیا از نام نیک و در آخرت از رحمت یعنی در دنیا مطرود و مردود شوند
و در عقبی ملعون و مغضوب حق یا در این سرای معیوب حد و جلد و رد شهادة مبتلا شوند و در آن سرای بانواع
عذاب معذب و مر ایشان راست عذابی بزرگ و رسول صلعم فرموده که دشنام دادن مومن فسق است و کشتن
مومن کفر و حرمت مال او چون حرمت خون اوست و در وصیت امیر المومنین علیه السلام فرموده که بار خدایا
حرام کرده شده است بهشت بر کسی که فحش گوید و باک ندارد که هر چه گوید و باک ندارد که بشنید باشد و نیز
فرموده که هر که بخانه کعبه اضرار کند چنانکه سنگ از سنگ او از هم جدا کرده باشد و همه را بسوزد گناه او
کمتر است از آنکه ولی از اولیای خدا را برنجاند و سبک و خوار کرده باشد گفتند یا رسول الله اولیای خدا
چگونه شد فرمود همه مومنان اولیای من اند چنانکه در قرآن مجید فرموده که الله ولی الذین آمنوا و رسول صلعم
فرموده که بهشت حرام است بر کسی که فحش گوید و فرمود که در دوزخ کسانی باشند که از دهان ایشان پلیدی
میرود و از گند آن اهل دوزخ بفریاد آیند پرسیدند این کیست گویند این کسی است که هر جا سخن فاحش
بودی دوست داشتی و میگفتی و در حدیث است که فحش گو در قیامت بصورت سگ محشور خواهد شد و نیز رسول صلعم
فرموده که ان الله یبغض الفاحش البذی یعنی حق تعالی دشمن میدارد فحش گوینده یاوه گوی را و باید
دانست که در شرع مطهر حضرت پیغمبر صلعم حد فحش گوینده هشتاد تازیانه است و او را شهره باید کرد تا مردم
او را دانسته گواهی او را قبول نکنند و نیز از فحش است که کسی را عاقبتی زشت باشد چون کوری و برص
و غیر آنها و آنرا بآن اسم واگویند بلکه باید گفت که بیماری دارد و پس زبان نگاه دار و خود را از زشتها و اجتناب
نظم مرد خاموش در امان خداست • آدمی از زبان خود به بلاست • مرد گوینده در میانه جنگ

مال ابراهیم

خطرش از زبان بود چون تیغ • تن غلاف و زبانست تیغ اجل • تیغ برد غلاف را اول • نهم مال یتیم خوردن است
قوله تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا یعنی بدرستی
که آنهایی که میخورند اموال یتیمان را بظلم جز این نیست که پر میشود شکمهای ایشان از آتش و زود باشد که
در آورند ایشان را در سعیر که درکه ایست از درکات دوزخ و دیگر حق تعالی فرموده که ولا تقربوا مال الیتیم الا
بالتی هی احسن و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بطریقه که شرعا و عرفا آن بهتر و نیکوتر
باشد یعنی بآن معامله کنید تا اصل مال ایشان نقصان نیابد و نفع آن صرف معاش ایشان شود و دیگر
حق تعالی خطاب فرموده بمحمد صلعم که فاما الیتیم فلا تقهر یعنی اما یتیم را قهر مکن و از نزد خود مران چو منعم
و مهمان این در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی و هر که در اصل پاک و پاکیزه است افعال بد از وی سر نزند نظم
مرد بد اصل هست بد کردار • مطلب بوی نافه از مردار • دیده بانی مجو ز دیده کور • آب شیرین مجو ز گل شور •
و مال غیر خوردن نیز ناحق از کبایر است چنانکه حق تعالی بآن نهی فرموده که لا تاکلوا اموالکم بینکم
بالباطل یعنی مخورید مالهای شمارا در میانه شما بباطل یعنی مال یکدیگر را بناحق مخورید دهم
غیبت کردن است بدان ای مومن موحد که غیبت عبارتست از یاد کردن برادران و سایر مردمان بچیزی
که در او باشد و هر گاه او بشنود آن چیز را از آن آزرده شود که اگر در وی آن نباشد بهتان است و آن نیز
از گناهان عظیم است و این غیبت و بهتان خود در زمان ما نقل مجالس است بلکه در هر مجلسی که غیبت نکنند
و نشنوند غیبت آن مجلس قرینی مجالس دیگر میکنند و اگر مومنی منع غیبت کند او را سالوس و خود پسند
می نامند امید که حق تعالی مومنان را از مجالس بد روزی کناد بحق محمد و آله الامجاد و غیبت گفتن خواه متعلق
باشد بنقصان در بدن او یا نسب او یا خلق او یا فعل او یا قول او و خواه در دین او یا دنیای او باشد
حتی در جامه او و خانه او و چهارپایان او و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که غیبت مردمان گردن
آنست که واقع باشد عیب خلق او یا خلقت او و عمل او و معامله او و مذهب او و جهل او و مانند اینها
و بدان ای برادر مومن که غیبت همین نیز بالسنت بلکه تعریض هم مثل صریحست و فعل و دو هم چو گفتست

پس اشاره کردن و ایما نمودن بچشم و سر و ابرو و غمز و رمز نمودن و کنایه گفتن از غیبت است چنانکه روایت است از عایشه
که گفت روزی زنی آمد پیش ما چون پشت کرد اشاره کردم که این زن کوتاه است حضرت رسالت صلعم
فرمود که ای عایشه بتحقیق که غیبت کردی این زن را اکنون عیب و نقصان دو سبب است در غیبت مثل آنکه گوید
چشم فلان کژ است یا بینیش یا گوید احول است یا گوید کچل است یا کوتاه قد است یا دراز بالاست یا سیاه است
یا زرد است و مانند اینها و اما در نسب مثلا گوید او پسر هندو است یا فاسق یا خسیس یا خبیث یا پدرش
کفش گر است یا هیزم کش یا حجام و مانند اینها و اما در خلق مثل آنکه گوید بد خلق است یا متکبر یا غضبناک
یا بد دست یا مردم از و میترسند و مانند اینها اما در فعل و قول که متعلق باشد بدین مثل آنکه گوید فلانی
زانیست یا دروغ گوست یا شارب الخمر است یا ظالم است یا کاهل نماز است یا رکوع و سجود را نیکو بجای
نمی آرد یا روش طهارت نمیداند یا عاق الوالدینست یا خبیث است و مانند اینها و اما در فعل و قول که
متعلق بدنیا باشد مثلا گوید بی ادب است یا ادای حق مردم نمیکند یا نیکو نمی گوید یا بکسی نمیکند یا بسیار حرف میزند
یا بسیار خورنده است یا بالاکش است یا مانند اینها و اما در جامه و خانه و چهارپا مثل آنکه گوید آستین
او فراخ است یا جامه اش دراز است یا چرکن است و مانند اینها یا گوید خانه اش تنگ است یا بسیار کشاده است
و یا چارپای او رهوار است و مانند اینها و تصدیق غیبت کننده هم غیبت است بلکه اگر کسی ساکت باشد
در مجلسی که غیبت کنند او هم شریک است در غیبت چنانکه روایت است از رسول صلعم که فرموده که مستمع غیبت هم
یکی از غیبت کنندگانست پس باید که منع نماید اگر قادر باشد و اگر نه بدل منکر او شود و زبان خود بذکر حق
و دل بفکر او مشغول دارد تا ازین گناه نجات یابد و اگر قادر باشد باید که از مجلس برخیزد یا حرف دیگر
بمیان آورد و اگر بزبان گوید که خاموش باش و دل او مایل بشنیدن آن باشد آن شخص منافق است
و از جمله کنایه است آنکه کسی گوید من در مجلس حکام حاضر نمیشوم یا مال یتیم نمیخورم و مراد او این باشد
فلان این کار میکند مجمل کلام باید که خود را از گناه نگاه دارد که غیبت بدترین گناهانست و حق تعالی
در قرآن مجید تشبیه کرده است غیبت کننده را بکسی که گوشت برادر مرده خود را خورد چنانکه فرموده که ولا یغتب

بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی باید که غیبت نکند بعضی از شما بعضی را
آیا دوست دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر مرده خود را پس مکروه میدارید این عمل را غیبت
روزه داران از غیبت مردم بپرهیزند تا به بهشت و بابهای خود دهند هر که از غیبت زبان کس بسته است الحاصل از غیبت خوب است
از جابر بن عبد الله و ابی سعید الخدری روایت است که گفتند رسول خدای صلعم فرمود که بر شما باد که از غیبت بپرهیزید
که غیبت بدتر از زناست زیرا که زنا بتوبه رفع میشود و حق تعالی توبه زانی را قبول میکند و در غیبت
توبه نیست و نمی آمرزد خدای غیبت کننده را تا راضی نشود آن کس که غیبت او کرده و در خبر است از رسول صلعم
که حفظه عمل شخصی را بالا برند که نور او مثل نور آفتاب باشد چون بآسمان اول رسند فرشته که موکل است
بآسمان اول گوید این عمل را بروی صاحبش باز زنید که پروردگار مرا امر کرده است که نگذارم که
عمل غیبت کننده از من بگذرد و از انس منقولست که گفت شنیدم از رسول صلعم که فرمود در شبی که مرا
بمعراج بردند جمعی را دیدم که بناخن رویهای خود را میخراشیدند از جبرئیل پرسیدم که اینها چه گروه اند
گفت اینان کسانی اند که غیبت کرده اند مردمان را و حالا برگرده خود حسرت میخورند نقل از جابر بن عبد الله
که گفت با رسول خدای صلعم بودم که رسیدیم بدو قبر که عذاب میکردند صاحبان آن دو قبر را حضرت
فرمود که یکی غیبت کرده و یکی خود را از بول پاک نمی داشته روایت از انس که گفت امر کرد رسول صلعم روزی
مردمان را بروزه و فرمود روزه نکشایند تا از من اذن حاصل نکنند پس مردمان روزه گرفتند چون شام
شد مردمان می آمدند و اذن طلبیده روزه میکشودند تا آنکه مردی آمد و گفت یا رسول الله دو کنیز از
اهل من بروزه اند و حیا مانع است ایشان را که بیایند و اذن حاصل کنند رسول از آن مرد اعراض فرمود
بار دیگر آمد حضرت اعراض کرد بار سیم حضرت فرمود که ایشان بروزه نبودند و چگونه بروزه باشند که گوشت مردم میخورند
برو و بگو که قی کنند آن مرد رفت [illegible] یا رسول الله فرموده بجای آورده ام ایشان هر یک پاره خون
بسته قی کردند حضرت فرمود که بحق آنکس که نفس محمد بید قدرت اوست که اگر این از ایشان میماند هر آینه آتش
دوزخ ایشان را میخورد و ایشان بروزه بودند از آنچه حق تعالی بایشان حلال کرده و میخوردند آنچه حق تعالی

بایشان حرام کرده که آن گوشت برادر مرده است مرویست که رسول صلعم شخصی را رجم فرمود جهت زنا که کرده بود

صادر شده بود مردی با مرد دیگر گفت که مرتجهد همچو سگ پس حضرت با ایشان بمردار رسیدند

فرمود بایشان که از این مردار بخورید گفتند یا رسول الله چون بخوریم مردار را حضرت فرمود که پس از این مخورید

گوشت برادر خود را که از این بدتر بود **نظم** مکن غیبت کس که گر کس بدان · که غیبت بود پیشهٔ گمرهان ·

چو سگ هستی فعل او هم مکن · مبالای کام و زبان در سخن · از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود

که غیبت حرام است و بدرستی که غیبت محو میکند حسنات را چنانکه آتش هیمه را مرویست که عیسی بن مریم علیه السلام

با حواریون گذشتند بر سگ مرده حواریون گفتند چه بد بوست این عیسی فرمود که چه نیکو سفیدیست دندانهای این

نکته در این است که عیسی ایشانرا از غیبت سگ مرده تنبیه کرد و برآنکه ذکر نکرد الا نیکی او را و تو باید دانست که

بدبردن هم از غیبت و بیاید دانست که در چند جا رخصت داده شده است غیبت کردن و حرام نیست **اول**

کسی را که ظلمی کرده باشند یا خیانت در مال او شده باشد و او نزد حاکم رود یا کسی که دفع آن تواند کرد

و بگوید که فلان چنین و چنین کرده است **دوم** طلب فتوی نمودن از مفتی که فلان در حق من چنین کرده علاج

او چیست شرعاً و حکم چیست و بهتر است که در صورت بگوید چه میفرمایی در حق کسی که ظلم کرده باشد یا صورت

دیگر و مستشهاد بیست که هنده مادر معاویه علیها اللعنه نزد رسول صلعم آمد گفت بدرستی که ابوسفیان مرد بخیل است

نمیدهد بمن آنچه کافی باشد مرا و پسر مرا آیا تواند که از مال او بغیر علم او بردارم حضرت فرمود بردار

آنچه احتیاج باشد ترا و پسر ترا چون اسم بخل او برد حضرت منع او نفرمود پس جایز باشد جهت احکام

شرعی **سیم** آنکه کسی را نصیحت کنند که فقه از فلان یاد مگیر که از اهل آن نیست که مبادا از اطاعت

او در خطر افتند یا کسی بکی فاسقی که مخفی باشد فسق او مصاحبت کند نزد مصاحب ذکر فسق او غیبت

نیست و همچنین هر گاه که کسی غلامی خرد و در عیبی باشد و اگر از عیب خبر دهند بمشتری غیبت نیست

یا کسی زنی خواهد که عیب باکی بود یا زنی خواهد که شوهر کند بکسی که مفلس و بی چیز باشد هر گاه مشورت

کرده باشند با کسی و آن کس اگر عیب ایشانرا باز نماید غیبت نیست زیرا که مستشار مؤتمن است **چهارم**

کسی را عادل نگفتن و جرح نمودن گواه و رد کردن راوی غیبت نیست چنانکه علمای کتب رجال تصنیف میکنند

و میفرمایند که فلان ثقه است و فلان ضعیف القول است اما باید که اینها بواسطه عناد و عداوت نباشد

بلکه جهت حفظ اموال و ناموس مسلمانان و ضبط سنت و حمایت ایشان باشد **پنجم** آنکه کسی فاسق و بیباک و متجاهر

ظاهر و هویدا باشد چنانکه اکثر مردم از احوال او با خبر باشند اگر گویند فلان فاسق یا شارب الخمر است

غیبت نیست زیرا که رسول صلعم فرموده کسی که حیا مانع او نشود و آبروی خود را به فسق و فجور ریخته باشد

او را غیبت نیست و دیگر فرموده که غیبت نیست مر فاسق را **ششم** آنکه کسی را بشناسند مگر بذکر عیبی که

باشد حقیقه مثل آنکه فلان لنگ و یا فلان کر زیرا که علما ذکر اینها در کتب جایز است که بهیچ وجه مراد وجود

جسمی کسی او را نشناسند در این صورت جایز است که ذکر کنند معایب او را و حرام نیست **هفتم**

مطلع ساختن جمعی را بعیوب که ثابت شود بشهادت ایشان حد یا تعزیر اما بر چیزی که جایز باشد ذکر او

نزد حکام بصورت شهادت خواه در حضور فاعل و خواه در غیبت **هشتم** آنکه هر گاه دو کس عالم باشند بمعصیتی شخصی

و با یکدیگر گویند هر گاه بخبری و حرف نشود بشرط آنکه مطلب فراموش نکردن این باشد بواسطه

شهادت بغرض دیگر **نهم** آنچه صادر شود از اهل حق و علمای دین از مسایل باطله پس جایز است ذکر

آن کردن و بیان نمودن دلایل بطلان او **دهم** ذکر عیوب دشمنان اهل البیت علیهم السلام غیبت نیست

و همچنین طعن و لعن ایشان حرام نیست و بیاید دانست که غیبت که در آن مبتلا شده اند با غیبت کردن مشغول باشند

و عذاب غیبت شنونده برابر است بعذاب غیبت کننده **نظم** غیبت کس تا توانی مکوی ·

زانکه ز غیبت برود آبروی · گوش منه بر لب غیبت گران · تا تو هم انباز نباشی در آن ·

گوش و زبان در ره غیبت مبند · از پی کس گوش و زبان باز کن · آورده اند که یکی از پیغمبران نام او مرسل

دید که فردا الطلال صحرا رو و او اول چیزی که پیش آید بخور و دوم که پیش آید پنهان کن و سیم را نگاه دار

و چهارم را نا امید مگردان و از پنجم بگریز علی الصباح چون بصحرا رفت اول چیزی که پیش آمد کوهی بود

عظیم متفکر شد که کوهی را با این عظمت چون توان خورد چون پیش رفت آن کوه مقدار لقمه شد چون

ودر دهن نهاد و شیرین تر از انگبین و خوشبوی تر از مشک بود چون پیش رفت طشتی زرین دید که در راه افتاده
آنرا در خاک پنهان کرد دیگر آشکار شد و مکرر این بروی نمود تا آخر بهزار زحمت آنرا پنهان ساخت
چون از آن در گذشت مرغی دید که از بازی هراسان گشته گفت یا نبی الله مرا نگاه دار که دشمن در قفای
منست او را در گریبان خود پنهان کرد فی الحال بازی رسید و گفت یا نبی الله امروز بطلب روزی در طلب آن
صید بودم و او پناه بتو آورده و من گرسنه ام مرا نومید مگردان آن پیغمبر از ران خود قدری گوشت
بریده پیش باز انداخت چون پیشتر رفت مرداری دید افتاده از و بگریخت و در فکر بود که آیا حکمت در اینها
چیست و دیگر بواقعه با و نمودند که آن کوه عظیم که یک لقمه شد و آنرا خوردی خشم است که در اول عظیم بنماید چون فرو
خوردی یک لقمه بیش نباشد و آن طشت زرین عملیست که هر چند خواهی پنهان کنی آشکار شود و آن مرغ
امانتست و باید که آنرا نگاه داری و آن باز حاجتمندست سعی کن تا برآورده شود و آن مردار غیبتست
باید که از آن بگریزی **نظم** مراد تو بد هیچکس بر زبان • که طاعت ز غیبت شود در زیان • ز غیبت بجز طاعتی کم نشود
ز غیبت کسی کار در هم شود **یازدهم دروغ گفتن** بدان ای محب صادق و ای یار موافق که دروغ
گفتن از گناهان کبیره است و مذموم است نزد خالق و خلایق چنانکه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود چند جا
براست گفتن امر کرده و از دروغ نهی فرموده که عز و علا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
یعنی ای گروه مومنان بترسید از خدای و باشید از راستگویان در اقوال خود و باید در دین خدای
و بدانکه صدق صفتیست عظیم زیرا که او اصلیست در تقوی قال الشاعر **نظم** راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو ظفر از کردگار • از کجی افتی بکم و کاستی • از همه غم رستی اگر راستی • و دروغ گویی منافیست
چنانکه ابو امامه روایت کرده از رسول خدای صلی الله علیه و آله که دروغ دریست از درهای نفاق و دروغ گفتن
دریست از درهای جهنم و روایتست از رسول صلعم که فرمود بزرگ خیانتیست که شخصی حکایت کند
با برادر خود و آنکس راست گویی تصور نماید و حال آنکه او دروغگوی باشد و روایتست از رسول خدای صلعم فرموده
که دروغ گفتن کم میگرداند روزی را و نیز روایتست از رسول صلعم که فرمود که التجار هم الفجار یعنی

تجار

تجارت کنندگان فاجرانند گفتند یا رسول الله حق تعالی حلال کرده بیع را فرمود بلی ولیکن ایشان
قسم میخورند و گناه حاصل میکنند و دروغ میگویند و هم آنحضرت صلعم فرموده که دیدم مر کسی را
که سخن گوید بدروغ تا آنکه مر دهانش را الخ اندر وای برو وای برو و نیز روایتست از رسول صلعم
که روزی آمد نزد من شخصی و گفت یا رسول الله برخیز برخواستم و با او همراه شدم و رسیدیم بدو مرد که یکی
ایستاده و یکی نشسته آنکه ایستاده بود انبری از آهن در دست داشت و بپهلوی آنکه نشسته بود با انبر
میگرفت تا گوشت او تمام گرفته شد پس بپهلوی دیگر آمد همچنین با انبر میگرفت و از آن پهلوی او
گوشت میروئید پس گفتم مر آن شخص را که چیست آنچه مشاهده میرود گفت این دروغ گوی بود
عذاب میکنند او را در قبر تا روز قیامت **بیت** چو از ترک یکدیگر شد کمتر گناه • میان گنه کار بر دروغ آه
مکن دان بانت نکرد دروغ • که باشد رخ هر دو گیتی سیاه • و روایتست که مردی سوال کرد از رسول صلعم
که یا رسول الله آیا تواند بود که مومن زنا کند فرمود شاید بکند گفت آیا مومن دروغ گوید فرمود نه
بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون یعنی نیست افترا کننده و دروغ گوی
الا آنکس که ایمان بخدا و رسول نیاورده و حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام فرموده که عظیمترین گناهان
نزد خدای تعالی دروغ گفتن است و بدترین پشیمانیها حسرت خوردن روز قیامت و در بعضی اخبار روایت
که روزی اعرابی بخدمت حضرت رسالت آمده گفت یا محمد میخواهم که بتو ایمان آورم و تصدیق نبوت تو کنم
اما من مردیم که شراب را ترک نتوانم کرد و از زنا نتوانم گذشت و دروغ گفتن و دزدی کردن پیشه
من شده حالا که تو همه اینها را حرام کرده و کسی که مرتکب اینها شود در عقوبت مبتلا میگردد اگر از من
ترک یکی از اینها قبول شود و از باقی مرا منع مکنی من بتو ایمان می آورم پس حضرت التماس او را
قبول فرموده او را از دروغ توبه داد پس آن اعرابی ایمان آورده از مجلس آنحضرت بیرون رفت
اتفاق شراب بعرضه آورد اباکرد زیرا تامل نمود که اگر شراب خورم و رسول صلعم از من سوال کند
اگر گویم نخورده ام دروغ گفته باشم و اگر گویم آری حد بر من جاری خواهد شد

همان صورت در خاطرش خطور نمود و خود را از زنا باز داشت و در حالت دزدی نیز همان صورت مانع
او شد پس بجناب نبوت مآب رجوع نموده گفت ای پیغمبر خدا ای کرامانه بزرگوار انتهای چه نیکو گفتی
در حق من زیرا که منع تو مرا از کذب سبب آن شد که از جمیع معاصی ممنوع گشتم و رستگار شدم پس
خوشا حال آن مومنی که تامل نماید در اقوال و افعال نزد مخلوق و خالق ذو الجلال رب الجلال او
براستی و درستی باشد و از دروغ خود را نگاه دارد تا محترم شود که چیزی بهتر از مومن
نیست **بیت** تا زبان آفت نبیند چه از ... اره بر فرق او نه از دندان • سر ز تیغ زبان خویش متابان
که ز خون تو داده اند ش آب • و بباید دانست ای عزیز که در بعضی اوقات تواند بود دروغ مباح
باشد و گاه باشد که واجب شود چنانکه رسول صلعم فرموده که سه کس را رخصت در کذب داده
که خواهد با صلاح آورد میان دو کس و دیگر مسلمانی که در حرب باشد و خواهد خصم خود را غافل کند و دیگر
کسی که خواهد مظلومی را از دست ظالم خلاص کند اگر در اندک مالی یا ایذای باشد که اگر ضرر مالی
یا بدنی کلی باشد دور نیست که در این مقام واجب شود و در روایت دیگر وارد شده که مردی که خواهد زن
خود را بجود مهربان کند اگر دروغی گوید مذموم نیست **نظم** دروغی که حالی دلت خوش کند • به از راستی کت مشوش کند
مرویست از ابی کاهل که گفت دیدم میان دو کس از اصحاب که در میان یکدیگر چیزهایی بسیار گفته
و دشمنی ایشان بجایی رسیده بود که اصلاح پذیر نبود من چون بهر یک از ایشان رسیدم گفتم
فلان بسیار از اوصاف حمیده شما میگوید و اظهار دوستی شما ... ایشان بنا بر این سخنان
من صلح نمودند من گفتم نفس خود را در هلاکت انداختم و میان ایشان با صلاح آوردم از این سخن
برسول صلعم رسیده گفت ای ابا کاهل اصلاح کن میان مردمان اگرچه ...
پس معلوم شد که دروغ فی مصلحتی از کبایر است و دروغ گویی نیز و خلاف وعده ...
نظم هر که باشد دروغ زن بدهی • از مروت کجا فروغ بود • گر کند نیکی آن خداع بود •
ور دهد وعده آن دروغ بود **دوازدهم** گواهی بدروغ دادن بدان ای عزیز من که از کبایر است

کبیره است شهادت بدروغ مرویست که روزی رسول صلعم تکیه زده بود فرمود با صحابه خود که آیا آگاه
گردانم شما را بر کبیره گناهها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که شرک بخدای تعالی و عقوق والدین پس بنشست
و فرمود و قول الزور یعنی گواهی بدروغ دادن و نیز رسول خدای صلعم فرموده که هر که گواهی دهد بر مسلمانی
گواهی که نباشد نزد او هر آینه برگرداند حق تعالی مقعد او را از آتش و حق تعالی فرموده که و من یکتم شهادة
فانه آثم قلبه یعنی هر که پنهان کند گواهی را بدرستی که گناه او بر دل جا میگیرد و گواهی بدروغ دادن
برابر است به بت پرستی چنانکه رسول صلعم فرموده که شاهد الزور کعابد الوثن یعنی گواهی بدروغ چون
بت پرستیست و دیگر فرموده که گواهی بدروغ ندهند مگر آنانکه منافق باشند پس حلال نیست که کسی بواسطه
طمع یا جهة حطام دنیای خود را ابتلای آتش دوزخ گرفتار سازد و این شومی بی اعتقادی ماست نقصان
که این نوع اعمال از ما صادر میشود **رباعی** با این عمل ای طالب اعمال نکو • ... آن ...
از ما مطلب ... ایمان ... **سیزدهم** خمر خوردن و غیرها از مسکرات
چه آنکه باجماع علمای امامیه خمر حرام بوده در جمیع ادیان و در هیچ شریعتی حلال نبوده و چنانچه متواتره
و احادیث صحیحه متکاثره در این باب از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست و از ابی جمیله
روایتست که روزی جمعی از اهل شام نزد عبدالله عمر آمده گفتند ما را خبر ده از آنچه در باب خمر شنیده
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بخدایی که مرا بحق بخلق فرستاده که هر که او یک شربت از
شراب مسکر بخورد چهل روز حق تعالی نماز او را قبول نکند مگر آنکه توبه کند و اگر سه شربت از آن بار خورد
... باشد روز نمازش قبول نبود و واجب بود بر خدای تعالی که او را از طینة الخبال بخوراند و در روایتی
دیگر طینت الخبال آمده که آن خون و چرکیست که از شکم دوزخیان روان می‌آید و جایی او بوادی باشد
در دوزخ که فراخی آن از مشرق باشد تا مغرب و وی در آن موج زند بعد از آن رسول صلعم فرمود که بحق
آن خدایی که مرا براستی بخلق فرستاده که شارب الخمر در قیامت سیاه روی باشد و کبود چشم و لبها
از دهن باز افتاده و آب از دهنش رود و خلایق از هیبت بوی آن ... دهن او نفرت کنند و شارب الخمر

تشنه میرد و در قبر تشنه باشد و روز قیامت تشنه مبعوث شود و هزار سال بانگ العطش زند و بعد از هزار سال
او را آبی دهند از زهرهای مار و عقرب جوشان که چون نزدیک لب رساند روی بریخته شود و دندانها از دهنش
افتد و چشمش بیرون آید و چون باز خورد هر چه در شکمش باشد از آلات احشا همه فرو افتد و مجموعی از وی آید
که اهل عرصات از آن نفرت گیرند پس و بر این سیاست و رنج کشند و شدت عذاب بر مذهب بسازند
از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که فرمود اگر یکقطره از خمر در چاهی افتد و آن چاه انباشته شود
و در آن موضع مناره کنند من بر بالای آن اذان نگویم و اگر در دریا افتد و بعد از آن آن دریا خشک شود
و گیاه بروید و گوسفندان بچرند من گوشت آن گوسفندان نخورم و در روایتی دیگر هم از آنحضرت آمده
که اگر قطره خمر در چاهی افتد و آن انباشته شود و گیاهی از سر آن بروید و گوسفندی آن گیاه را بخورد و در
میان گله گوسفند افتد من گوشت گوسفندان آن گله نخورم و نیز فرموده که اگر قطار شتری از مشرق تا مغرب
بود و بر شتر آخرین خمر بار باشد من مهار شتر اولین بدست نگیرم و از پیغمبر صلعم روایتست که حق تعالی
لعن کرده است ده کس را فشارنده خمر را و خورنده خمر را و ساقی خمر را و فروشنده آن و خورنده بهای آن
و بردارنده آن **نظم** مخور خمر را که بلا آمده. بر بهای همه زو پدید آمده. که هر که بهایی خورد خمر شوم
یقین که ز کوثر بعید آمده. و نیز فرموده خمر چون پرستنده بتست و نیز از آنحضرت مرویست که روز قیامت عقربی
از عقارب جهنم بصحرای قیامت آید که سر او در مشرق باشد و دم او در مغرب و هر بار که ده بشنوند فریاد
کنند جبرئیل گوید که را میخواهی گوید شش طایفه را اول تارک الصلوة اگر چه یکرکعت باشد دوم مانع الزکوة
اگر چه یک حبه باشد سیم شارب الخمر اگر چه یک قطره باشد چهارم خورنده ربا اگر چه یک درهم باشد
پنجم عاق والدین اگر چه یک کلمه باشد ششم جمعی که در مساجد جامع سخن دنیا گویند
بعد از آن این شش طایفه را بدهن برچیند چنانکه کبوتر دانه را و در حدیث آمده که شرابخواره را سلام
مکنید و اگر از شما زن خواهد مدهید و اگر بیمار شود بعیادتش مروید و اگر بمیرد در جنازه‌اش حاضر مشوید
و در گورستان مسلمانانش دفن مکنید و خواجه عالم صلعم فرموده که هر که سلام کند بر خمرخواره یا با او دوستی نماید

یا دوستی کردن او کند حبط کند خدای تعالی عمل چهل ساله او را و نیز فرموده که هر که طعام دهد خمرخواره را
یک لقمه مسلط گرداند حق تعالی بروی مارهای گزنده و هر که حاجت او برآورد چنان باشد که در قتل مؤمنی یاری
کرده باشد و حضرت رسول صلعم فرموده که هر که یک لقمه بنگ بخورد چنانست که زنا کرده باشد با مادر خود هفتاد بار
و هر که یکبار با مادر خود زنا کند چنانست که هفتاد بار کعبه را خراب کرده باشد و هر که بنگ بخورد و در آن
بمیرد فردای قیامت میان چشمهای او نوشته باشد که نومید است از رحمت خدای تعالی **بیت**
هر چیز از بنگ که شد حرام. حیا را باید حرمت تمام. هفتاد بار او برابر بود. زنا با مادر ایام
و فقاع و هر چه از مسکرات باشد حکم شراب دارد و در شرع محمدی حد شرابخوار هشتاد تازیانه است و در مرتبه
اول ادب و دوم و در مرتبه سیم قتل واجب میشود و بعضی گویند در مرتبه چهارم او حد میزنند **نظم** خوردن آنکه سبزه خشک
خوان بسوزاند چو باد و تنگ. پس آن آب که تر کردی. مخور آن سبزه را که خشک کردی
آب گندیده و خاک پوسیده. در تو چون نفس و روح دمیده. ترک آن کن که دوستان بدهند. زانکه این دو دمن
بت پرستی و می پرستی است. مردان غافلان پرستی است. می بخورد و فروش کند. بنگ بسوزد گلیم پوش کنند
پس این سبزه سرخ اگر خوردی. دل سیاهی دهد و رخ زردی. بنگ آن است نهاد ... روغ
که جهان اهل الحسنی ... می ... کند بر حضرت
کرنماشد ... **چهاردهم** دزدی کردن و دزدی از گناهان کبیره است نزد خالق و خلایق مذموم چنانکه
حق تعالی فرموده که والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله والله عزیز حکیم مردان
و زنان دزد را ببرید دستهای ایشانرا بجهة پاداش دادن بانچه کرده اند و این جزا دادن بجهة عقوبت
صادر از خدای تعالی و خدای تعالی غالبست در حکم خود و دانا بانچه حکم میکند و این کار هست که کمتر از ربع دینار دزدیده
باشد که اگر کمتر باشد تعزیر لازم شود و در روایت آمده که بدترین مردمان دزدانند و این خود ظاهرست از آنجا
که در حضر و سفر و بر و بحر از دزدان خایفند و در خبرست که هر که دلی از و ترسان باشد جای او آتش دوزخ است
نعوذ بالله منها **پانزدهم** تهمت نهادن و گمان بد بردن بر بی‌گناهان قوله تعالی اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم

یعنی اجتناب کنید بسیاری از گمان که آن گمان بدست در حق برادر مومن بدرستی که بعضی از گمان گناه است
و نیز فرموده یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید
سخریت و استهزا مکنید قومی را از قومی شاید که آن جماعت بهتر باشند از این جماعت و بباید دانست که
ظن بر چهار قسمست اول ظن نیک و آن ظنیست که بامومنان داشته باشند که گویند فلان گمان آن نیست که مرد مومن است
و در حدیث واقع شده که الظن من الایمان یعنی ظن نیک از ایمانست دوم حرام و آن گمان بدست بخدا و مومنان
سیوم مندوب و آن غلبه ظنست در امور چهار دیگر چهارم مباح و آن ظنست در امور دنیوی و مهمات
معیشت و در حدیث آمده که بگذارید آنچه خدای پوشیده است آنرا یعنی تجسس آن مکنید و نیز آنحضرت صلعم
فرموده است که حق تعالی حرام کرده است از مرد مسلمان خون او و عرض او و مال او و آنکه گمان بد برند در حق او یعنی
در تفسیر خود روایت کرده که عمر ابن خطاب علیه اللعنه و العذاب گفت که ابو محجن ثقفی در خانه خود بشرب خمر
مشغولست عمر بر خاسته بخانه او رفت دید که با مردی نشسته و هیچ اثری از خمر ظاهر نیست ابو محجن گفت ای عمر
این [illegible] بود که کردی زیرا که حق تعالی از تجسس نهی فرموده و تو مرتکب آن شدی پس عمر منفعل و خجل شده
بازگشت و روایت کنند جابر بن عبد الله الانصاری که رسول صلعم فرمود که آیا خبر دهم شما را به بدترین مردمان
گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کسیست که بهتان و فحش گوید و تنها چیزی خورد و غلام دیگر خود را از زاد و نباه
بر عیال او و از دست او عیزی پس باید که از تهمت گفتن خود را نگاه دارد که گناهی از برای خود
حاصل میکنند و فوایدی از برای آن شخص و چون کسی را چیزی در سرشت و خمیر باشد هر گاه بسبب و من برای
هزاران او نقصانی واقع شود و حکیمی گفته حقارت نباید دید که گفته اند **نظم** بحقارت نگاه مکن بکسی
که تو هیچ کس نرسیده زانکه اندر ره ما بسیارست کیمیا بر خاک برسیده **شانزدهم**
نقض عهد ائمه کردن چنانکه کافران بی دین و ملحدان بی کین تر [illegible] در زمان سید المرسلین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین کردند و خود را بدان عمل نشستند هدف تیر لعن خدا و ملائکه و رسول و خلایق کردند
و این جهت از آن بود که اصل ایشان پاک نبود چنانکه گفته اند **نظم** اصل بد [illegible] نجاست مدام

مرد بد اصل را وفا کی کلام • بکر بزاد حرام زاده چو باد • دور باش از بنای بی بنیاد • هر که بد اصل را پسند کند
خانه بی بنا بلند کند • مرد بد اصل را وفا نیست • اصل بد خالی از خطا نیست • هر که او مار پرورد و بجار
بگزد و پرورنده را ناچار **هفدهم** نومید بودن از رحمت خدای تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا
تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی بگو ای محمد که حق تعالی میفرماید که ای بندگان
من آنانکه اسراف کرده اند بارتکاب گناهان کبیره بر نفسهای خود نومید مشوید از رحمت خدای بدرستی که خدای
بیامرزد گناهان را همه مگر شرک که آمرزیده نشود بدرستی که خدای اوست آمرزنده گناهان و مهربان بر بندگان
و نیز فرموده که لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی نومید نشوند از رحمت الهی مگر گروه کافران
در خبر است که عبد الله مسعود روزی بمسجد در آمد دید که واعظی ذکر آتش و دوزخ میکند و سلاسل و اغلال آن تقریر
مینماید بانگ بر زد که چرا مردمان را از رحمت واسعه حق تعالی نومید میگردانی مگر آیه قل یا عبادی الذین ا
نخوانده آورده اند که زید بن اسلم زاهد زمانه و عابد یگانه بود در عبادات و طاعات جهد تمام کردی و [illegible]
مالا کلام بجای آوردی اما مردمان را بسیار تخویف نمودی و از رحمت خدا نومید گردانیدی چون وفات یافت
کسی بخواب دید او را گفت حق تعالی با تو چه کرد گفت بخطاب آمد که دوزخ گفت ثواب عبادت که کردم
کجا شد فرمود چون بندگان مرا از رحمت من نا امید میکردی امروز من نیز ترا از رحمت خود نا امید گردانیدم
و در تفسیر و احسنوا ان الله یحب المحسنین آورده اند که گمان نیک بر خدای که حق تعالی دوست میدارد کسانی را
که گمان نیکو برند باو و رسول صلعم فرموده که ظن نیکو بخدای از عبادتست چون قیامت شود حق تعالی فرماید که
تا بنده را بدوزخ برند چون بکنار دوزخ رسد سر بر دارد و گوید بار الها گمان من بتو این نبود حق تعالی
فرماید که گمان تو بمن چگونه بود گوید آنکه مرا بیامرزی و از گناهان من درگذری خطاب رسد که [illegible]
کردم و از سر تقصیر تو در گذشتم پس ویرا باز گردانند در روایت است که روزی کسی نزد رسول صلعم آمد
گریان حضرت فرمود که چرا میگریی گفت از گناه خود فرمود موحدی یا مشرک گفت موحد فرمود گریه مکن
خدای تعالی آمرزنده است اگر چه گناه تو مثل هفت آسمان و هفت زمین باشد گفت یا رسول الله گناه من

علیهم است این رسول صلعم فرمود چه گناه کرده که باین مرتبه نومید شده از مغفرت خدای که نام مبدی

کفرا است گفت یا نبی بودم و هفت سال گورها میکافتم و کفن میبردم اتفاقا دختری از انصار وفات یافت

من قبر وی را بکافتم و کفن از آن بیرون کردم شهوت بر من غلبه کرد با او مقاربت نمودم چون از آن عمل

فارغ شدم آوازی از آن دختر آمد که ای جوان وای بر تو که از دیوان یوم الدین اندیشه نکردی و مرا

برهنه نموده این رسوائی بمن آوردی پیش خدا و رسول او چه خواهی گفت چون رسول صلعم این سخن شنید

فرمود این فاسق را بیرون کنید که از و بدبوتر نزد دیگری نیست چون از آنجا بیرون آمد روی به بیابان

نهاد و روز و شب تضرع میکرد و روزی گفت خداوندا الحق انبیای مرسلین که توبه مرا قبول کن و از گناه من

درگذر و اگر توبه من قبول است رسول خود را اعلام کن و اگر نه آتش در من انداز تا بسوزم در حال جبرئیل آمد

و گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که توبه آن جوان را قبول کردم و از سر گناهان او درگذشتم و او را

بار مطلب و آتش وعیدی کردی کاو کانیه او افروخته باب رحمت مطلق ساز و هم مغفرت بر جرایم معاصی او نه

حضرت او را طلبیده مژده آمرزش باو رسانید پس باید دانست که نومید نباید بود از رحمت خدای کریم آن که اغراق

رباعی هر چند که کلب نفس الحرم ∙ هر چند که گرد بار عصیان بر هم ∙ با این همه نومید نیم جوان آیین

باشد که خدا ایکند روا از تقصیرم ∙ جهدم ∙ ایمن بودن از غضب خدای تعالی چنانکه در کلام مجید فرموده که لا یأمن

مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نباشند از عذاب خدای مکر جماعتی که خاسران باشند و خاسران

کافرانند و منافقان و هر چند گناه بیحد باشد در برابر رحمت الهی سبحانه چه نماید آورده اند که شخصی تمام

عمر خود در بطالت و نافرمانی حضرت عزت بسر برده بود روزی او را بخاطر رسید که عمر بخاطر رسانید بی

توبه باید کرد از خانه بیرون آمده متوجه منزل بزرگی از بزرگان دین شد بقصد آنکه توبه کند چون پاره

راه طی کرد پیک اجل ناقه عمرش بی کرد دست باکفاداده و اکثر آب در میان بود در صحبت مجمع اسوال کردند که حال

تو چون گذشت گفت چون بطنا عمرم گسسته شد ملائکه دوزخ مرا بدوزخ کشیدند و رضوان بشارت بجلد معمود

خطاب از حضرت رب الارباب رسید که راه او را بپیمایید اگر بخانه خود نزدیکتر بوده بدوزخ برید و اگر بمنزل

شیخ نزدیکتر شده بهشتش در آورید چون پیمودند یک شبر یا یک بند انگشت بجانب شیخ نزدیک بود مرا بهشت فرمان دادند

این حکایت آن باید که طاعت و معصیت هیچ کدام اگر بعون الله کنند بر ثواب ایراح آید و هم ملائکه و گرم

کرم او دست گیرد و اگر نه وای بر ما و بر حال ما نظم جوار رحمت حق و نظر ول کند و منزل شادی کند دل

اگرچه مجرمی میباش راجی ∙ کز راجی در قیامت ناجی ∙ از امام جعفر علیه السلام مرویست که باید بنده

مومن بر وجهی از خدای ترسد که گویا معرفت بر دوزخ و بر نهجی برحمت او امیدوار باشد که گویا

از اهل بهشت است و نیز فرموده که حق تعالی نزد ظن بنده خود است اگر ظن او بخیر است خیر باو میرساند و اگر بد است

او را بسزای بدی میرساند نوزدهم عاق والدین از گناهان کبیره است چه حق تعالی طاعت خود را با طاعت ایشان

قرین ساخته و فرموده قوله تعالی وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا یعنی حکم کرد پروردگار تو

ای محمد بر جمیع مکلفان با آنکه نپرستید مگر او را سبحانه را که خداوند بحق است و با آنکه نیکویی کنید به پدر و مادر

نیکویی کردنی ضم احسان والدین بعبادت خود جهت مبالغه است در کمال احسان با ایشان و در حدیث

صحیح آمده که عاق والدین هر عمل که خواهد گو بکن که هرگز به بهشت نرسد و در حدیث قدسی آمده که ای عاق

والدین هر چه خواهی بکن که من ترا بیامرزم و در حدیث دیگر است که اول ما کتب الله فی لوح المحفوظ انی

انا الله لا اله الا انا من رضی عنه والده و انا منه راض و من سخط علیه والده فانا علیه ساخط یعنی

اول چیزی که حق تعالی در لوح محفوظ نوشت این بود که من آن خدایم که جز از من خدایی نیست هر که پدر و مادر

از و خشنود اند من بروی خشنودم و دیگر حضرت رسول صلعم فرموده که خبر داد مرا جبرئیل که حق سبحانه و تعالی

میفرماید که بعزت و جلال و ارتفاع مکانی لو ان العاق لوالدیه یعمل باعمال الانبیاء لم اقبلها منه

یعنی بعزت و جلال خودم و بحرمت ارتفاع مکانم که اگر عاق والدین بدرگاه من آید با عمل جمیع انبیا از وی

نپذیرم و بوی رحمت نکنم و من شنیدم حکایت علقمه که در محل نزع زبان او بسته شده بود و رسول صلعم

مادر وی طلب کرد که از وی راضی شود از سر گناه او درگذرد چنانکه در اول این مجموعه مذکور شد بیت

تا توانی ای پسر خدمت گزین ∙ تا شوی اسب مرادت زیر زین ∙ هر که او بس والدین خدمت گزین

ایزدش با دولت و حرمت کنند بیستم سخن چینی کردن و تکرار کنیدن آن کبیره تمامی چنانست و تمام کسی را گویند که
سخن چینی باشد قال الله تبارک و تعالی ویل لکل همزة لمزة ویل مر هر غیبت کننده و عیب جوینده و طعنه زننده
در مردم همه و بعضی معنی بر عکس گفته اند و ویل کلمه عذابست یا اسم چاهیست در دوزخ و بدانکه همزه آن
سخن چینی است از غیبت بدتر است و دیگر حق تعالی میفرماید که هماز مشاء بنمیم یعنی بسیار عیب کننده در
مردمان بسیار رونده بسخن چینی در میان ایشان و آخر نقلست که ولید بن مغیره در پس مردمان مردم را گوید
خوردامی سخن طعن و غمز ایشان میکرد این آیه در باب او نازل شد که این عمل حرامست و ازکی
عبد الله بن مبارک گوید که ولد الزنا سخن را اگر بشنید نگاه نمیدارد و قول حق تعالی که بعد ذلک زنیم دلالت میکند
تمام ولد الزنا است زیرا که بعد از آن فرموده که عتل بعد ذلک زنیم یعنی درشت خوی سخت روی یا شد بعد الخصومت
درام باطل پس ازین عیبها حرامزاده که پدر او معلوم نباشد و در روایتست که حمالة الحطب که زن ابولهب بود
نمامه بود و زن لوط علیه السلام نیز نمامه بود زیرا که مردم را خبر داد از مهمانان که باو آمده بودند و آن خیانت ایشان
بود چنانکه قبل ازین گذشت و زن نوح علیه السلام نیز نمامه بود از برای آنکه خبر میداد که شوهر من دیوانه است
و در حدیث آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که داخل بهشت نمیشود سخن چین و هم از آنحضرت مرویست
که فرموده هر که شایع کند کلمه را که مسلمانی گفته باشد بقصد آنکه او را بدان رسوا سازد خدای تعالی
در روز قیامت بسوزاند او را در آتش دوزخ و در آثار آمده که وقتی قحط شد در بنی اسرائیل چنانکه آواز
افغان خلایق از جوع بر فلک رسید و هر چند موسی علیه السلام دعا میکرد مستجاب نمیشد و مردمان هلاک میشدند
موسی ع بدرگاه قاضی الحاجات بنالید که بار خدایا بر بنی اسرائیل رحم کن و ایشان را از بلای قحط برهان
حق سبحانه و تعالی خطاب کرد که ای موسی در میان بنی اسرائیل نمامی است تا او در میان ایشان است و توبه نکرده
دعای هیچکس مستجاب نمیشود و ازین بلا خلاصی نمی یابند موسی گفت بار خدایا آن کدام است تا من او را توبه
امر کنم یا از میان قوم بیرون کنیم خطاب آمد که ای موسی من ترا نهی میکنم از نمامی خود نمامی کنم همه را از سخن چینی توبه ده
تا او هم در میان ایشان توبه کند و باید دانست که سخن چینی آنست که کسی حرف غیر را پیش او نقل کند که

که از آن حرف قایل آزرده شود یا سامع زیرا که سخن کسی را بغیر رسانیدن روا نیست بلکه واجبست مثلا
کسی برادر مومن خود را قاصدی فرستد باید که آنچه با او گفته باشد بی زیاده و نقصان با او بگوید
زیرا که این نوع سخن امانتست و در امانت خیانت نتوان کرد و نمیمه در سخن تنها صادق نمی آید
بلکه بنوشتن یا باشاره کردن یا بکنایه صادق می آید خواه کشف قول کسی کنند و خواه اظهار فعلی
که فاعل او نخواهد که آن ظاهر شود خواه بحق باشد و خواه بباطل بلکه هر چیزی که بینند یا شنوند از مردمان
سزاوار آنست که ساکت شوند از ذکر حکایتی که در و فایده مسلمانان باشد مثل آنکه کسی مال غیری را بناحق
خورده و صاحب را مخبر سازد تا آنکه حق او بحق دار برسد حکایت آورده اند که مردی ببازار برده فروخت
تا غلامی خرد غلامی را بر او عرض کردند گفتند این غلام بانواع هنر آراسته است اما یک عیب دارد که
نمامست گفت این چه عیبست غلام را بخرید و بخانه برد چون روزی چند برین بگذشت غلام نزد زن
خواجه آمد گفت ای بی بی مدتیست که درین خانه ام و حقوق احسان و انعام تو در گردن منست بسیار است
و رعایت حق آن بر من واجبست از آنجمله یکی آنست که ترا از سری از اسرار خواجه مطلع سازم بدان
شرط که مرا در روی خواجه شرمسار نکنی و این سر را منکشف نگردانی خواجه را با زنی جمیله لطیف طریق محبت
و معشوق افتاده و میخواهد که ترا طلاق دهد و او را بنکاح شرعی بخانه خود در آورد زن گفت تدبیر
این کار چیست غلام گفت چه این کار نمیدانم جز آنکه مردی درین شهر هست که بسحر و افسون دیرینک
ماه از آسمان فرو می آورد و ماهی از دریا بر می آورد از موی حلق مرد سحری میکند که مرد از آن عشقه و مهر دهی
زن میبایدکه اگر خواهی استره بیاورم که چون خواجه در خواب باشد موی چند از حلق او برداری
تا بدان سحر دهیم تا خواجه را از عشق تو صبر و آرام کرد اندک استره بزن داد و پیش خواجه آمد گفت این
اشفاق و اکرام که تو در حق من میکنی هیچکس در حق فرزند صلبی خود نکند و بر من واجبست که آنچه معلوم شود
بخدمت تو عرض نمایم و حق نعمت ترا بجای آورم بدانکه بی بی را بغیر عشق جوانی بر هدف جان رسیده
و جام محبت از دست او نوشیده و تدبیر کرده که ترا هلاک کند و استره چون قطره آب بجهت این کار

مهیا ساخته اگر میخواهی که این کار بر تو ظاهر گردد خود را الجواب ابلغ از تا حقیقت این بر تو منکشف شود خواجه
بخانه آمده بگفت و خود را الجواب ابلغ افت زن استره برگرفته بیالین خواجه رفت حق است تا دستی بمحاسن
شوهر برد خواجه را انگیخت و در دل ماند جست و استره از دست زن گرفته او را هلاک کرد و خویشان زن
خواجه را بگرفته بقصاص بکشتند و میان هر دو قبیله محاربه و مقاتله واقع شد و بشومی آن تمام چندین
کس هلاک شدند **نظم** مبادا دو کس را جنگ جز آن است ● سخن چین بدبخت هیزم کش است ● کنند این و آن خوش دیگر باره دل ●
وی اندر میان کوربخت و خجل **علت و یکم** ترک سنت رسول صلعم کردن است سنت آنحضرت بسیار است
اگرچه از عهده همه آن بیرون نتوان آمد اما از همه نیز دست باز نتوان داشت پس از نمازهای سنتی
میباید که نماز شب بجای آورند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در باب نماز شب مبالغه بسیار فرموده تا بحدی
که بحضرت امیرالمومنین علیه السلام فرموده که یا علی بر تو باد بنماز شب که هر که استخفاف نماز شب کند از ما نیست
و از روزهای سنتی نیز می باید داشتن هر چه بر آن قادر باشند و دیگر از سنتها که تاکید فرموده اند نکاح است
چنانکه حضرت رسول صلعم فرموده که نکاح از سنت من است پس هر که روی [illegible] از سنت من گرداند
از امت من نیست **علت و دوم** خود را از بول نگاه [illegible] این از گناهان عظیم است و اهل [illegible]
فتوی میشود ایشان جزو همیشه در این گناه اند زیرا که رفع بول از خود نمی نمایند و اگر دفعی خواهند که از اثر
بول کنند خاک بر سر خود کرده بخاک آن را از ایشان مبارز ندارند بر دیوار میمالند و هستند بعضی ناقص خود
شده اند که خاک آب امی بنهد و از حدیث لا یزول الماء الا الماء خبر ندارند و نیز حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرموده که من مس ذکره علی الجدار فکانما مس علی المصحف و لعنه بکل شعرة علی بدنه ملک یعنی هر که
ذکر خود را بر دیوار رمالد پس چنان است که نعوذ بالله بر مصحف مالیده باشد و لعنت کنند او را ملائکه
بعدد هر مویی که در بدن او است ای عزیزان ملاحظه کنید چیزی که اوراق وجود را نجس گرداند مقدار
گناه در ضمن او است پس وای بر ما و بر احوال ما **رباعی** جانا منم آن کوه گناهی که مپرس ●
در بحر معصیت شناسی که مپرس ● تا بر سر من سحاب [illegible] ● ور نه منم آن ناسپاسی که مپرس ●

علت و سیم باعث دشنام پدر و مادر شدن حضرت رسول صلعم فرموده که لعنت باد بر کسی که مادر و پدر خود را
دشنام دهد گفتند یا رسول الله کسی باشد که به پدر و مادر خود دشنام دهد فرمود بلی آنکه پدر و مادر دیگری را
دشنام دهد تا مادر و پدر او را دشنام دهند همانست که مادر و پدر خود دشنام داده و نقلی آن است
که همانا حرمت غیر همانا حرمت خود است و از این جا گفته اند حرمت خود و بدست خود نگاه باید داشت
رباعی این ما و منی خجسته چند بی جا برود ● آن به که نهیم بر دهن مهر سکوت ● یک قطره آب داد این کبر و منی ●
یک قبضه خاک داد این همه باد و بروت **علت و چهارم** خلل در وصیت کردن است باید که میت وصیتی که در باب
اموال خود کند چنانکه موافق شرع مطهر باشد بآن قیام نمایند که خلاف آن از کبایر است و در بعضی آیات
فرار از جنگ نیز از کبایر است یعنی در جنگ کفار که پیش از دو کس گریختن چنانچه حق تعالی فرموده و من یولهم یومئذ دبره
الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویهم جهنم و بئس المصیر یعنی هر که بگرداند
در روز مصاف پشت خود را مگر آنکه خواهد جای بهتر بهم رساند جهت جنگ و یا خواهد که بر سر جماعتی رود
پس بتحقیق که مستحق غضب گشته خدای بود و ماوای او جهنم است و بد بازگشتی است دوزخ **علت و پنجم** قمار باختن
بدانکه عقاب و عقوبت اهل قمار از حد حصر متجاوز است و صاحب آن در دنیا و آخرت منکوب و زیانکار
و شرمسار است و بدانکه نرد و شطرنج و گنجفه و دوازده خانه از اقسام قمار است و تخم بازی و گردو بازی
و هر چه از آن در عرف و عادات بازی گویند از قسم قمار است و در گناه همه مساوی اند مروی است که امیرالمومنین ع
بر قومی بگذشت که شطرنج می باختند در غضب شده پاره خاک بر گرفته در میان آن قوم ریخت و فرمود
ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون [illegible] این صورتها که بر گرد آن نشسته اید و مانند بت پرستان
آن را می پرستید و در کتاب کافی آورده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرموده که [illegible] و شطرنج از جمله قمار است
و پیغمبر صلعم فرموده که بر شما باد که دور شوید از این دو کعب یعنی نرد و شطرنج که هر دو از قمار اهل عجم اند و در خبر
آمده که هر که نرد یا شطرنج بازی کند چنان باشد که دست خود را بخون خوک آلوده کرده باشد
و ایضا فرموده که داخل نشود ملائکه در خانه که در آن خمر باشد یا دف یا طنبور یا نرد یا شطرنج و مستجاب نشود

یاد حق
دعای اهل آن خانه و برخیزد برکت از ایشان و دیگر رسول صلعم فرموده که هر چه شما را مشغول کند و باز دارد از
آن حرامست و نرد و شطرنج از این قبیلست حدیث و ششم ساز نواختن روایتست از امیر المؤمنین علی علیه السلام
که نهی کرده پیغمبر صلعم از نواختن طنبور و عود و چنگ و چغانه و کمانچه و مزامیر و هر چه آنرا ساز گویند و روایتست
از رسول صلعم که حشر کرده شود روز قیامت زننده طنبور با روی سیاه و در دست او طنبوری از آتش باشد
و بر بالای سر او هفتاد هزار ملک باشند و بر دست هر یک مقمعه آتشین و بر سر و روی وی زنند و حشر کرده
شود مغنی از قبر کور و لال و کر و زانی نیز همچنین محشور شود و نای نوازنده نیز همچنین روایتست که امیر المؤمنین ع
بشخصی گذشت که طنبور می نواخت فرمود که میدانی که این طنبور چه میگوید گفتند یا علی فرمود میگوید که من نوازنده
خود را میکشانم بآتش دوزخ و مدام که لهو و لعب و غنا بعضی برانند که از کبایرست بنا بر مضمون آیه بلاغت مضمون
و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب الیم
یعنی و از مردمان کسیست که میخرد سخن بازی و سخریت که مردمانرا بفریبند آن از راه بازی چنانچه گمراه کند
ایشانرا از راه خدای یعنی از استماع قرآن و دین اسلام بی آنکه دانش داشته باشد و فرا گیرد دین خدا را بسخریت آن گروه
مر ایشانراست عذابی خوار کننده که قتل و غارتست در دنیا و عذاب دوزخ در عقبی اکثر مفسرین برآنند که مراد بلهو
حدیث غناست و مرویست که این آیه در شان کسانیست که کنیزان غنا کوینده خریدندی و مردم را باستماع
اصوات و الحان ایشان ارشاد کنند آنحضرت حق بار نزد بستندی و ایشانرا بدان داشتندی که با مشتریان [illegible]
اراده اسلام کرده تا بجهة مشغولی آن بالحان لذیذه ایشان از آن مقصد بر گردند و از پیغمبر صلعم نقلست که حلال
نیست بیع کنیزان مغنیه و نه خریدن ایشان و نه تجارت در ایشان و نه بهای ایشان مراد از آنست که بیع و شرای مغنیات
حرامست ابو درداء از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که برساند گوشهای خود را از غنا و دو نخست
که آواز روحانیان نشنود در قیامت گفتند روحانیان کیستند فرمود قاریان اهل بهشت و در حدیث آمده که
در روز قیامت خدای تعالی گوید کجا اند آنها که گوشهای خود را از لهو و مزامیر شیطان نگاه میداشتند
دنیا تا در ریاض مشک جای دهم و حمد و ثنای خود بایشان شنوانم از [illegible] فضای قیامت

و بحفظ خدا

و بحفظ خدا و قساوت قلب حدیث و هفتم بر گناه صغیره مصر بودن از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که صغیره نیست
با اصرار یعنی هر صغیره که بسیار کنند کبیره است و کبیره نیست با استغفار و از ابی جعفر علیه السلام فرموده
که اصرار آنست که گناهی کنند و استغفار از آن نکنند و با نفس خود قرار توبه ندهند و بجا باید داشت
که صغایر بسیارست از آنجمله ازار گشادن و باد از خود جدا کردن بطرافت و گمان کردن به اندازه خلق
و سخریت با مردمان کردن و فریاد زدن و بقهقهه خنده کردن و سنگ ریزه باشت [illegible] انداختن
و علک و کندر خاییدن و انگشت با انگشتن و بجا لستن سر انگشتان مرد از ادوسیلی زدن
در راه تکبر رفتن و در سخن گفتن روی خود را از مخاطب گردانیدن چنانکه حق تعالی از زبان لقمان خبر میدهد
که وصیت میکند پسر خود را و لا تصعر خدک للناس و لا تمش فی الارض مرحا ان الله لا یحب کل
مختال فخور یعنی و میل مده روی خود را بجهة مردمان یعنی صفحه روی خود را از مردمان بگردان چنانکه
فعل متکبرانست و مرو در زمین در حالتی که نازنده باشی و شادی تمام یابی و خرامان همچنانکه جاهلان
و متکبران میکنند بدرستی که خدای دوست نمیدارد هر خرامنده که مانند متکبران رود و بسیار فخر نماینده
و نازش کننده و اقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و میانه باش
در رفتن خود و فریاد کننده و نعره زننده مباش در سخن بدرستی که زشت ترین آوازها هر آینه آواز
خرانست روایتست که رو در رفتن در راه علامت خفت و سبکباریست و تیز حرکت کردن نشانه تجبر و
بزرگواری بلکه میانه رو باید بود که از علامات تواضعست و بردباری نظم ای برادر ترک غرور و جاه کن
خویش را اندیشه درگاه کن غرور جاهت سر مستی میکند مر ترا در تب پرستی میکشند
تا توانی بردباری پیشه کن و ز عقوبات خدا اندیشه کن مرویست که در جاهلیت مردی از روی نشاط
و تجبر میرفت حق تعالی زمین را امر کرد تا او را فرو برد روایتست که مشرکان عرب و متکبران بی ادب رفع
صوت تفاخر میکردند حق تعالی این آیه فرستاد مرویست که حضرت رسول صلعم آواز نرم را دوست داشتی
و بجهر صوت را کاره بودی سفیان ثوری گفته که وقت [illegible] تسبیح اوست الا حمار که آواز او

از دیدن شیطانست مرویست که آواز حمار از برای آن که وجه آن یا جهت سعد وقاص از پیغمبر صلی الله علیه وآله
روایت کرده که چون شنوید آواز را از شیطان دارد آواز خر و آواز سگ و آواز زن نوحه کننده ازان اعوذ بالله علیه السلام
مرویست که مراد از انکر الاصوات عطسه است یا آواز بلند و رفع صوت در کلام قبیح که مرضی الهی نباشد .
و اگر رفع صوت در دعا یا قرائت یا ذکر الهی باشد مذموم نیست که لحن و تحریر با او نباشد بیت
عقل دار و میل بدکاری مکن • زین چو بگذشتی سبکباری مکن • هرچه باشد در شریعت نا پسند •
دور از خود کن که باشی هوشمند • تا صواب کار بینی ای پسر • بر مراد خود مکن کار ای پسر •
بدان ای عزیز که حضرت حق سبحانه و تعالی کریمست بخشنده گناهان بندگان و اگر بنده گناهی کند
و بر آن پشیمان و نادم باشد و از روی صدق و اخلاص جازم شود بر ترک آن حق تعالی کرمیست از آنست
که در قیامت او را شرمسار سازد و بر آن گناه پشیمان شده معذرت خواهد و باید که تکیه بر طاعت خود نکند
و همیشه خایف و خاشع باشد که حق سبحانه و تعالی صفت بندگان خود را باین نوع کرده که و عباد الرحمن
الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً یعنی بندگان خدای بخشاینده
آنانند که میروند بر روی زمین از روی تواضع و فروتنی و با سکینه و وقار و چون خطاب کنند مر ایشان را
نادانان یعنی سخن بی ادبانه با ایشان گویند گویند در جواب جاهلان که سلام بر شما باد یا سخنی گویند
که سالم مانند در آن از ضرر و ایذای ایشان مراد ترک تعرض است بایشان و اعراض از مجادله ایشان
و گویند بایشان که ما شما را بشما گذاشتیم و در معرض جواب نمی آییم والذین یبیتون لربهم سجداً
و قیاماً و دیگر بندگان خدا آنهااند که با وجود حسن خلق شب بروز آورند بر رضای پروردگار خود
سجده کنندگان و بر پای ایستادگان والذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها
کان غراماً انها ساءت مستقراً و مقاماً و دیگر بندگان خدا آنانند که با وجود حسن اوصاف در طاعت
و اوصاف خشوع و خضوع تکیه بر طاعت نا کرده گویند بر وجه تضرع و زاری از خدای که ای پروردگار ما
بگردان از ما عذاب دوزخ را بدرستی که عذاب دوزخ لازم و دایم و جاوید بدرستی که دوزخ بدا

از روی آگاه

از روی آرام و آگاه و جای بودن و ایستادن والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواماً
و بندگان حق آنانند که چون نفقه کردند اسراف نکنند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکنند و تنگ گیری
نکردند بر عیالان خود و بر مستحقان حقوق واجبه باز نگرفتند و بود انفاق ایشان میانه و راست
یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند والذین لا یدعون مع الله الهاً آخر و لا یقتلون النفس التی
حرم الله الا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاماً و بندگان مخلص آنانند که نپرستند با خدای
بحق خدای دیگر را و نکشند نفسی را که حرام کرده است کشتن او را خدای مگر بحقی که آن رده است
و قتل در عوض قتل و زنا نکنند چه اصل معاصی این سه گناه است و هر که بکند آنچه مذکور شد از این گناه بر
برسد و به بیند جزای کردار خود را که آن اثامست و آثام چاهیست در دوزخ که اگر سنگی از کنار آن رها
کنند در مدت هفتاد سال بقعر آن برسد یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهاناً و هر چند آن
کرده بود مر او را عذاب در روز رستخیز و جاوید ماند در آن عذاب در حالتی که خوار و بیقدر باشد
و ذلیل و بی اعتبار الا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
و کان الله غفوراً رحیماً مگر آنکه توبه کند از شرک و بگرود بخدا و رسول و بکند کار نیک بعد از آن کرده
بدل کند خدای بدیهای ایشان که کرده باشند به نیکوییها و هست خدای آمرزنده گناهان گناهکار
توبه مهربان بر ایشان یعنی معاصی سابقه را محو کند و در موضع آن طاعت لاحقه ثبت نماید از ابن عباس
و سدی و مجاهد نقلست که حق تعالی مقابح اعمال ایشان را در شرک تبدیل نماید بمحاسن اعمال در اسلام بیا
شرک را با سلام و قتل مومنین با قتل مشرکین و زنا را بعفت و پرهیزکاری بدل نماید و گویند محو کند
سیاتی که در اسلام کرده بحسناتی که در آن کند چنانکه مذکور است در صحیح مسلم که ابی ذر گوید که رسول
خدای صلعم فرموده که روز قیامت بنده را در عرصات حاضر گردانند و صحیفه اعمال او بوی بدهند
در صحیفه گناهان صغیره باشد و وی خواند و از گناهان کبیره خایف باشد چون همه بخواند کبایر را
بیند گوید من گناهان کبیره کرده ام چرا در صحیفه اعمال من نیست گویند آن را بحسنات بدل کردیم

وحضرت رسول صلعم این حدیث میفرمود و از خوشی میخندید چنانکه دندانهای مبارک او نمایان میشد پس مقصود که
مردی نزدیک رسول خدای آمده گفت یا رسول الله چه میفرمایی در حق کسی که هیچ گناهی نمانده که نکرده
باشد و باین اندکه حاجیان میروند نا کرده باشد آیا او را توبه باشد یا نه فرمود که تو چه بوده و کلمهٔ
شهادت گفته بگفت بلی فرمود که او را توبه باشد و بعد از توبه صحیح گناهان او را بحسنات بدل کنند
مرد شادمان گشته مکرر میگفت الله اکبر الله اکبر تا از غایب شد رباعی از غم بلا ام و لا مرت توبه
ورعشق بتان سیم غبغب توبه در دل هوس گناه و بر لب توبه زین توبهٔ نادرست یا رب توبه ومن تاب
وعمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا و هر که توبه کند و بکند کارهای شایسته بجهت تلافی تقصیری که از و
واقع شده باشد پس بدرستی که باز گردد بسوی ثواب خدای بازگشتنی نیکو در خبر است که حق تعالی فرحناکتر
میشود بتوبه بنده از گمراهی که راه بیابد و تشنه که آب برسد و نازاینده که فرزند آرد والذین لا
یشهدون الزور و اذا مروا باللغو مروا کراما و دیگر عباد الرحمن آنانند که حاضر نشوند در مجالس
و مشاهد باطل مانند مجالس اهل شرک و غنا و خمر و مزامیر و سایر لهو و لعب و قبایح و گواهی ندهند
بامر باطل و ناروا و چون بگذرند آن بندگان حمید خصال بچیزی که ناشنیدنیست و ناروا و اعمالا و کراما
بگذرند در حالتی که کریمان و بزرگواران باشند یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه بایستند بر آن و از آنجمله
چشم پوشیده است از فواحش و اعراض از ذنوب و گناه از آنچه قبیح باشد بتصریح بآن و مثال آن آنچه
وابی عبد الله علیه السلام فرموده اند که نظر کنند کان بهرچه شریعت تحریم آن کرده شرکا شد باکنده کان آن
چه حضور ایشان دلیل رضاست بآن و حضرت رسول صلعم فرموده که هر که در بگذرد مردمان باید که او را
لا الکاه کوشنیده و بر کسی بخندید یا بر زنی که سکباره بخی کوید از آنجا برخیزد و الا که دوزخ و برا و اجب شود
از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد بلغو معاصی است یعنی چون باهل معاصی بگذرند زود بگذرند کام بر کم نهند
و برو نه والذین اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها صما و عمیانا و دیگر بندگان حق آنانند که
چون پند داده شوند بآیتهای پروردگار خود یعنی موعظهٔ قرآنی بروی نیفتند بر آن در حالتی که گران گشته

نشنوند آنرا بسمع قبول و کوران که نه بینند انوار آنرا یعنی مانند کسی باشند که نه بینند و نشنوند آنرا و بآن
کار نکنند والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما و دیگر
عباد الرحمن آنانند که از روی نیاز میگویند ای پروردگار ما ببخش مارا از زنان و فرزندان کسی که روشنی
دیدهٔ ما بود یعنی ما از ایشان خوشدل و شادمان باشیم مراد اهل و اولاد صالح اند ابن عباس گفته که
مراد از ذریت که مومن او را ببیند و چشم او روشن شود آنست که کتاب علم فقه کند و بگردان ما را برای
پرهیزکاران مقتدا یعنی ما را چندان توفیق پرهیزکاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم تا اهل تقوی
اقتدا کنند ابو بصیر از ابی جعفر علیه السلام نقل نموده که معنی آیت که بگردان ما را از پرهیزکاران
و متقیان امامی و مقتدایی تا بوی اقتدا کنیم اولئک یجزون الغرفة بما صبروا و یلقون فیها تحیة و سلاما
آن گروه بندگان که مذکور شدند پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت بآنچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ترک
شهوات و ایذای کفار و تحمل مجاهدات و فقر و احتیاج و بر ارادهٔ فرایض و عبادات و عطا داده شوند
در بهشت بندگانی باقی که هرگز فنا در عقب آن نباشد و سلامتی از آفات آورده اند که غرفه گوهرهاست
بر چهار قائمه از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما در حالتی که جاوید
باشند در غرفهای بهشت یعنی در آنجا هرگز نمیرند و بیرون نیایند نیکوست آن غرفه بهشت از روی
قرارگاه و جای بودن و باید دانست که با خود قرار دادن که من از فلانی بهترم زیرا که گناهی که او
میکند من نمیکنم از گناهان عظیمست و در صحیفة الرضا از پیغمبر صلعم روایت که آنحضرت فرمود که ای بنی آدم
باید که مغرور نگرداند ترا گناه مردمان از گناه خود یعنی هر گاه کسی را ببیند که گناهی میکند او بخود مغرور نشود
که گناه من پیش گناه او چه مینماید آنچه من میکنیم سهلست و باید که مغرور نگرداند ترا نعمت مردمان از نعمت
خود یعنی چون ببینی که نعمت تو کمی است بر کسی پیشتر میرسد تو گویی خدا مرا چه چیز داده که من شکر او گویم
و نومید مگردان مردمان را از رحمت خدا و حال آنکه خود امیدوار باشی یعنی گویی که من گناهی نکرده ام
که بدوزخ روم چون سبحانه و تعالی میفرماید قوله تعالی ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة

فمن نفسک یعنی آنچه بتو میرسد ای آدمی از فراخی و ارزانی و تندرستی و سایر نعمت پس از نزد خدا تعالیست چه هر چه آدمی میکند از انواع طاعات و عبادات و خیرات برابری میکند با نعمت وجود او پس چگونه تقاضای نعمت عوض آن کند و آنچه میرسد بتو از قحطی و تنگی و سایر بلاها پس از نزد تست چه معاصی تو باعث آن شده زیرا که حسنه احسانست و امتحان و سیئه مجازات معاصی است و انتقام و لهذا در حدیث آمده که هیچ مومنی را رنجی و اندوهی نرسد حتی خاری که بعضو او رود و یا دوال نعلین او گسسته شود مگر که بجهه معصیت او باشد تا آن سبب مغفرت او شود و از آن گناه بیرون شود حال مومنی که هر عمل ناشایست که از و در وجود آید مکافات آن در دنیا بکشد تا باعث نجات و رستگاری عقبی او شود و نیز حضرت رسول صلعم فرموده که هیچ پوست بدن بچوب جز کشیده نشود و هیچ لغزیدن پا از بنده واقع نگردد مگر که بجهه گناه او باشد و شبهه نیست آنکه این کرامات در باره دوستان حضرت علی ابن ابی طالب است و اگر نه دشمنان آنحضرت ازین سعادت بی بهره اند و عذاب ایشان در دنیا و آخرت روز بروز مضاعف و متزاید میشود که شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را توفیق توبه شایسته و طاعتی بایسته روزی شود بحق محمد و آله اجمعین

مناجات

ای هر رو همه را روی تو • روی هر ذره زهر سوی تو •
کار ما چیست گنه ورزیدن • عادت تو گنه آمرزیدن •
توبه از بنده که دست بنهاد • تو بتوبت کس ازین در نگشاد •
هر که شد گمشده در تیه گناه • جز تو بنشود روی براه •
پیش آن دیده که روشن نظرست • دیدن قبح گناه دگرست •
تحفت توبه بر دن برهم • دیدن توبه بپوش از نظرم •

فصل دوم در اجتناب از جهالت

جهل بر دو قسمست بسیط و مرکب جهل بسیط آنست که نفس از فضیلت علمی خالی بود لیکن بجهل معترف باشد و داند که نادانست و آن نزد عقلا مذموم نیست مادام که در طلب علم و فضیلت ساعی باشد و جهل مرکب آنست که نفس از فضیلت علم عاری باشد و خود را عالم داند و این صفت بغایت مذمومست و از مهلکاتست و قابل علاج نیست

نظم

آنکس که بداند و بداند که بداند • اسب طرب از گنبد گردون بجهاند •
و آنکس که نداند و بداند که نداند • او لاشه خر خویش بمنزل برساند •
و آنکس که نداند و نداند که نداند • در جهل مرکب ابدالدهر بماند •

خواجه نصیر

خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمه در اخلاق ناصری آورده که حکیمی را با خواجه مالدار جاهل اتفاق ملاقات افتاد و حکیم در اثنای محاورات و مکالمات آب دهن بر روی خواجه جاهل انداخت حاضران از این حرکت بر خاطر شاق آمده بر حکیم زبان ملامت دراز کردند و گفتند این بی ادبی چرا نمودی گفت ادب چنان تقاضا میکند که آب دهن را بموضعی اخس و محلی اقبح اندازند من چندانکه باطراف نظر کردم موضعی خسیس تر و محلی قبیح تر از روی این مرد ندیدم که بجهل مرکبست و گفته اند که هر که رنج تعلم کشیده باشد شرف آن را شناسد و فایده آن داند بسبب جهل راضی نباشد منقولست که ارسطاطالیس بعد از هفتاد سال بربط زنی می آموخت شاگردان و مردمان او را مذمت کردند و گفتند شرم نداری که با موی سفید بربط نواختن می آموزی گفت از آن شرم دارم که در میان جمعی باشم و ایشان چیزی دانند که من ندانم

بدان ای عزیز که نفس آدمی مایل بشرارتست و گریزان از خیر و حریص بر شهوت و جمع کردن مال و کاهل در عبادات و خواهش بر خلاف اینها فرموده و رفع اینها برنج و ریاضت میشود و لیکن بجهالت راه و غفلت میرود که یکی از مردان راه حق را با یکی از جاهلان مناظره بود و بعد از مکابره و مشاجره آن بزرگ خاموش و ساکت شد و او را مسلم داشت گفتند یا شیخ چرا از جواب سخنان باطل او خاموش شدی گفت بر آنکه سخنان من موافق قرآن و حدیث است و سخنان او مطابق وسوسه شیطان است و من بر علم خود مقیم و او بر جهل خود مقیم و نفس کریم من در سینه سودا و از نمیکند پس اولی آنست که او را با جهل او واگذارم و شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده که هر کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال

قطعه

یکی جهود و مسلمان نزاع میکردند • چنانکه خنده گرفت از نزاع ایشانم •
بطیره گفت مسلمان گر این قباله من • درست نیست خدایا جهود میرانم •
جهود گفت بتوریت میخورم سوگند • و گر خلاف کنم همچو تو مسلمانم •
گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد • بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم •

پس واجبست بر هر یک از مکلفین که خود را از جهل برهانند و بقدر وسع و طاقت در علم کوشند که بدتر از جهل چیزی نیست و آن قبیح است بلکه اقبح

ترجمه مناجات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

بزرگوار خدایا ترا است حمد و ثنا •

که هم زتست عطا و هم از تو ترک عطا · گر زیرکاه و بنا داد آفریدگار بخش · تویی که ترس من از تست نیز در فقر و غنا
الهی ار چه بزرگست بر گناه مانم · بود گناه من و عفو تو چون دو دریا · تویی که در دو جهان مشتری متاع جانم
بحال زار من و فقر و فاقه ام منگر · مبین به سیه مرادی دلم مکر و ان زار · که لب بسته ام طمع بحر جود و لطف ترا
بحق انس ملایک جحیم کاهی · گر کنیم گور تو و جاه جود بهیچ حال مرا · هزار سال اگرم در عذاب بگذاری
چه غم چو بند امید از تو نگسلد قطعا فصل سیم در حقد و حسد حسد آرزوی زوال نعمت دیگری است
و اقتصار جذب منافع بخود و حسد از جمله مهلکات است و بزرگان گفته اند هرچه از آن تصور مضرتی
بود دفع آن بچیزی دیگر بشود مگر حسد که دفع آن بهیچ چیز در حیز امکان نباید و زهر کینه بهیچ تریاق از دل
بیرون نرود قطعه نهال کینه چو در بوستان سینه نشست · مذاق زهر رساند بکام جان بر او
درخت حقد چنان میوه تلخ دارد · که شهد ناب بود صبر در برابر او · بدان ارشدک الله که حقد و حسد
از افعال مذمومه است و حسد را هفت سبب است عداوه و تکبر و عجب و خوف از فوت مقاصدی که دوست دارد
و دوستی ریاست و بزرگی و خبث نفس و بخل و حقد و حسد مترادف اند و معنی حقد آنست که بدی برادر مومن
در دل گیرند و حقد از نتیجه غضب است و ثمره اوست و حسد آنست که میگوید آن نعمت چرا با فلان است
می باید که از من باشد یا فلانی چرا فلان هنر دارد می بایست من داشتم یا نتم اما اگر گوید که چنانکه
فلان عالمست من هم کاش میبودم و این نعمت که فلانی دارد من هم میبایستم این غبطه است و ضرری ندارد
و چون دانستی که حقد و حسد زوال نعمت تخصیصی و دوام نعمت خود پس بدانکه در بین گناه بسیار است
و رسول خدای صلعم فرموده که حسد میخورد حسنات را چنانکه میخورد آتش هیمه را و نیز آنحضرت فرموده
که شش کس اند که داخل میشوند با آتش دوزخ پیش از آنکه حساب کنند اول امرا که امر نمایند بجور و ظلم
دوم عربان که متعصب باشند در کارهای بیجا سیم دهقانان متکبر چهارم تجار که خیانت کنند
نمایند پنجم رستاییان جاهل ششم عالمان حاسد و در آثار آمده که موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام
در مناجات مناجات دید که شخصی در سایه عرش خدای جای گرفته موسی گفت ای [illegible]

بر سؤال

۸۷

بر سؤال کرد از پروردگار خود که چیست اسم این مرد حق تعالی او را خبر داد از اسم او و فرمود خبر دهم ترا
از عمل او بسه چیز یکی آنکه هرگز حسد نبرده بر آنچه من داده بودم بندگان خود از فضل و کرم خود دوم
آنکه هرگز در والدین خود عاق نشده سیم آنکه هرگز سخن چینی نکرده و بدانکه حسد از افعال شیطانست
و اول کسی که حسد کرد شیطان بود آدم علیه السلام را که من بهترم و بعد از آن کسی که حسد کرد
قابیل بود هابیل را و در روایت آمده که ای بنی آدم حسد مبرید برادران خود را زیرا که اگر حق تعالی
با ایشان کرامتی کرده پس حسد شما بر کرم خداست و این دلیل آنست که راضی نیستید بقسمت خدای تعالی
کما قال الله تبارک و تعالی ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله یعنی آیا حسد میبرید بر مردمان بآنچه
داده ایم ایشان را از فضل خود و از روایات صحیحه است که حاسد نمی یابد از مجالس مگر خواری و بی
اعتباری و نمی یابد از ملائکه الا لعنت و دوری از رحمت و نمی یابد از خلق الا مکر و حیله و نمی یابد
در وقت مردن الا دشواری جان کندن و هول آن و نمی یابد در موقف حساب الا فضیحت و رسوایی
نظم گر حسود آهنین بود جسدش · وای بر وی ز آتش حسدش · حسد آن با تن حسود کند
که عدم با تن وجود کند · روایتست که یکی از اصحاب رسول صلعم شبی از این آیه میخواند ان احسنتم
احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها فلانی از زنان یهود در ابرویی حسد آمد و آتش حسد در نهادش افتاده
حلوایی ساخت و مقداری زهر در آن کرد و با چند قرص نان بدان مرد داد مرد آن را گرفته بصحرا رفت
دو جوان زاده که از سفر می آمدند و اثر گرسنگی از سیمای ایشان ظاهر بود نان و حلوا را بایشان
داد جوانان هم آنجا نشسته آن نان و حلوا را خوردند در زمان جان بدادند این خبر بمدینه رسید
مرد را گرفته و بخدمت رسول صلعم بردند رسول صلعم از وی پرسید که آن نان و حلوا را از کجا آوردی
گفت فلان زن یهود بمن داد آن زن را حاضر نمودند چون آن جوانان را دید شناخت آه از نهادش
برآمد گفت این هر دو پسران منند در دست و پای پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاد و مسلمان شد و بصدق
مضمون آیه کریمه ثابت مشمون احتراف آورد و گفت من اگر چه بد کردم اما بخود کردم و مثلی مشهور است

که کفی للحسود حسده ـ نظم ـ حسود در حسد آویخت در عالم • که در بلا و غم و رنج دارد هر دم • حسود بهر دگران آتشی بر افروزد

چونک در سر بکری آتش خویش و همیان بسوزد • در جامع الحکایات مذکور است که در عهد ان مردی بود حاسد و

همسایه داشت صالح و عابد که آثار صلاح در جبین او ظاهر و هویدا بود و علامات کرامات در ناصیه

وی با هر دو هویدا ساکنان آن نواحی سر بر خط متابعتش نهاده بودند و صادقان آن حوالی دست

اخلاص در دامن ارادتش زده و ذکر محامد ذاتش در السنه خاص و عام جاری بود و همسایه حسود

بدین سبب همیشه با انواع غم و اصناف الم گرفتار بودی و هر چند قصد او نمودی تیر حقدش بر درع ورع

او کارگر نیامدی بعاقبت متحیر شد و روزگاری تلخی حسد میکشید اندیشه عاقبت غلامی بخرید و در تربیت او

کوشید و با او الطاف بسیار و اعطاف بیشمار کردی و علی الدوام بغلام گفتی که ترا از جهة مصلحتی مهمی پرورده ام

و از برای کاری در تربیت تو سعی افزوده ام و امید دارم که دل مرا از آن کار خوشنود سازی و مرا از آن

خیال فارغ بال گردانی چون مدتی بر آمد و غلام را در مقام اطاعت و انقیاد و وفاداری و حق گذاری

دید شبی با غلام بیام خانه عابد بر آمد و گفت بدانکه من از دست این همسایه بجان آمده ام و میخواهم

که با او کفایت و مضرتی رسانم چندانکه جهد کرده ام و تدبیر انگیخته ام تیر تدبیر من بهدف مراد نرسید و

و آتش حسد او در دل و جان من مشتعل است و زندگانی بر من منغص و من از غصه بجان رسیده ام در این

مدت ترا جهة این پرورده ام که امشب مرا هم اینجا بکشی و در بام بگذاری و خود بروی با مراد

چون مرا اینجا کشته یابند هر آینه او را متهم کنند پس بگیرند و مال و جان او در معرض تلف افتد و

اخلاص و اعتقاد مردم در حق او زایل گردد و تو از مال من آزاد باشی و خط آزادی بتو تسلیم کنیم

و پنجاه دینار نقد بتو میدهم تا از این ولایت بیرون روی و در شهر دیگر مسکن سازی غلام گفت ای

خواجه هیچ عاقل این فکر نکند که تو کرده نکبت و تهمت بر ایام چه سود مطلوب بود چون تو کشته شوی

از نکبت و فوت او ترا چه فایده رسد و از شکنجه و ایذای او چه لذت یابی اگر ترا غرض فوت او است

مرو بر او قصد آورم و ترا از این رنج نجات دهم خواجه گفت بتاید ترا این میسر نشود و اگر شود دیر شود و مرا از این

طاقت نیست غلام چندانکه او را پند داد مفید نیفتاد و چون برضای خواجه در آن دید خط آزادی و پنجاه

دینار نقد از دست و سر و بر او در بام خانه عابد ببرید و هم آنجا بگذاشت و بخانه خود رفت و روز دیگر

متوجه اصفهان شد و در آنجا مقام گرفت صباح خواجه حاسد را چون در بام خانه عابد یافتند عابد را گرفته

محبوس ساختند و چون خبر کشتن حاسد بر او ثابت نگشت و اعیان همدان بر صلاح او گواهی میدادند

ویرا بقصاص نرسانیدند اما محبوس بود تا بعد از مدتی یکی از تجار همدان غلام را در اصفهان دید غلام

احوال خواجه و متعلقان و همسایگان از وی پرسید مرد تاجر حکایت کشته شدن خواجه و حبس عابد بدو گفت

غلام گفت عجب ستمی بر آن بیگناه رفته این کار بحکم خواجه از من صادر شد و عابد بیچاره از این معامله

بیخبر است و اخبار تا جمعی را بر آن گواه گرفت و بهمدان آمده صورت حادثه باز نمود و جماعت اداء

شهادت کردند و عابد را از حبس نجات دادند و حاسد بعذاب موبد گرفتار شد ـ رباعی ـ

آن درد که درمان نپذیرد حسد است • آیین حسد قاعده دیو و دد است • گو نیست حسود خصم مردم باشد

گر زانکه نکو در نگری خصم خود است • آورده اند که در زمان اسکندر جانوری پدید آمده بود که چشم او

بر هر که افتادی فی الحال هلاک شدی اسکندر هر چند که از آنجا چاره جویی کرد کسی چاره این بلا را

ندانست تا آخر ارسطو بعد از تامل بسیار فرمود که من چاره انگیخته ام و تدبیری کرده ام شاید این

بلا مندفع شود و این آفت از خلق مرتفع گردد پس فرمود تا آیینه ساختند بمقدار آنکه آدمی در پس

آن بجای تواند شد و گردونی ترتیب نمودند و آیینه را بر گردون بستند و گردون را بدان موضع که آن جانور

بود روان ساختند و آن جانور چون بوی آدمی شنید از زمین بیرون آمد و چون نزدیک گردون آمد

نظرش بر آیینه ... صورت خود را دید بیفتاد و بمرد اسکندر را از آن حال آگاهی دادند متعجب شد و از

حکیم پرسید که در این کار که کردی چه حکمت بود گفت ای ملک این جانور بعد از چند سال در عالم از قدرت

آدمی بواسطه بخارات متعفنه که در زمین بود موجود شده و در چشم او زهر قاتلی است که نظرش بر هر چه افتادی

هلاک کردی من آیینه پیش روی وی بردم تا چون نظرش در آیینه افتد عکس خود بیند آفت او هم بوی راجع شود

زیرا که از حسد کسی را نتوان دید و بلای حسود آخر بحسود رسد و حاسد همیشه در رنج میشود و تا چنین نشود نه مردم از بلای او
خلاص میشوند و نه او از بلای خود **نظم** حسد آخر حسود را سوزد. همچو آتش که عود را سوزد. هر که چاه بهر کسی کند در راه
تا قیامت بماند اندر چاه. و از حسد بود که بعد از آنحضرت صلعم منافقان آزار ابو بکر رسید و حال آنکه
همه عم و ابن عم بودند و حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام آنچه دیدند از بلایا همه از شومی حسد بود
و از ین معلومست که شیعیان امیر المؤمنین و دوستان ائمه معصومین از حسد بری و از حقد عاری اند و حسد
کار دشمنان ایشانست **مناجات** مهیمنا بنماز و طاعت فقیهانرا بناله و نیاز زهاد و عبادت فقرا
الهی از بندهی ارزو نفس امن و ریاضت نیامد چه جود سلطان الجزا امید من که برآرد شفیع من کشود
کرم برانی و مردود سازی ای مولی رعایت تو کرم هست تنم ضایع. و گرنه ضایعم و خسته ام تمام هبا
چو نیست قابل عفو تو غیر سگ گنهکار. چه چاره بر شود ازکش سید اسیر هوا. امید من تو آنست ای کریم غفور
که بخشش کنی از لطف خود سر چیز مرا. چنان بذاق مر الطعم عفو جود روزی که نیست مال و نه فرزند سود میدهد الحال
بپوشی در نظر خلق فعل عصیانم. بروز حشر که باشند عاصیان رسوا. دگر شفیع کنم خاتم النبیین را
بگه شفاعت ز آن شود دو سرا **فصل چهارم در سخاوت و احسان و اجتناب از بخل** سخاوت
و احسان موجب دو نکامیست و هیچ صفت آدمی را بهتر از سخاوت نیست **نظم** صفت مرد بجود است و کرم. مسجود
هر که این هر دو ندارد عکس بر وجود. و در اخبار آمده که سخاوت درختیست در بهشت و شاخهای او بدنیا آویخته
که هر که کار او چو بار خوشنودی حق تعالی رسته و شاخ او در سرای ما آویخته باعلی علیین پیوسته و بگفته آن
شکسته نامی بهانست و میوهٔ او کرامت عقبی **نظم** این سخاوت شاخی از نخل بهشت. وای آنکو این شاخ را از کف بهشت
و بخل نتیجهٔ حب دنیاست و عیبی که مجموعه هنرها بدان مخفی ماند بخلست و هیچ خصلتی مذموم تر از بخل
چه بخل آدمی را در دنیا بجاه ذلت و خواری نگونسار کرداند و در آخرت باتش دوزخ گرفتار کند
و بدانکه بخل را از کیفیت کبیره شمرده و در تعریف بخل خلافست بعضی گویند که او نظر در نفس خود کرده
خود را سخی داند و مردم دیگر را بخیل شمرند و بعکس اما بعضی میدانند که هر که آنچه واجب باشد از زکوة

و حرص و منع او کند و از گردانیدن خود دادن تمام بدو نخیلست باتفاق اما در غیر آن خلافست بعضی گفته اند که کسی
گوشت از قصاب بخرد و کند که درمی از و کم باشد یا نانی از خباز زر دکنند که حبه کمست او نیز بخیلست
باتفاق و هر که با عیال خود مضایقه کند که لقمهٔ از طعام یا ثمرهٔ بی رضای او بخورد او نیز بخیل باتفاق
اما اگر گوشت یا نان کم باشد که در عرف عادت گویند این کمست یا عیال اگر چیزی ضایع نماید مال ویرا
گر در عرف گویند تضییع مالست اگر منع کند بخیل نیست اگر کسی را نانی باشد و کسی را نظر بر آن افتد و دو
خاطر او خطور نماید که این نان را با هم بخوریم و او بی نیازی او دانسته تغافل زند یا او را بپوشد و بخورد که کسی
آنرا نه بیند این نیز بخلست بخلاف و هر که بخشش کند از روی آزردگی یا الحاح برود در فتاده باشد
او هم بخیلست و اگر بخیلی با سایل خوشحالی کند و او را بزبان خوش بنوازد و اگر چه چیزی باو ندهد او سخی است
بخیل بسیار بقدر نظر بحال خود کرده باشد که قصد و بخیلی باشد باید که در راه خدا و بهر چند آنکه
ضرر رسد بحال او با از اهل و عیال بازگیرد و به دیگران دهد زیرا که این از بخل بدترست و آن اسرافست
و چون دانستی که بخیل کیست بدانکه حق سبحانه و تعالی فرموده که من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون
یعنی هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود در ایشان گروه رستگارانند و حضرت رسول صلعم فرموده که داخل
بهشت نمیشود بخیل و بد خلق و جور کننده و منت نهنده و دیگر آنحضرت دعا فرمود که اللهم انی اعوذ بک
من البخل یعنی بار خدایا پناه میجویم بتو از بخل و نیز از آنحضرت منقولست که سخی حاضر نزدیکست بحق تعالی
و بهشت و از بخیل غایب و دیگر فرموده که دو خصلتست که جمع نمیشود در دل مومن بخل و بد خلقی و ایضا
آنحضرت فرموده که بخیل را اغناء بهشت از ظالم و کدام ظلمست که بدتر است چند ای بخل و حال
آنکه حق سبحانه و تعالی قسم یاد فرموده که بعظمت و جلال خود هم که در بهشت آورم بخیل را و نیز آنست که روزی
رسول صلعم طواف خانهٔ کعبه میکرد و پس دید که مردی خود را در آنجا که کعبه بار بسته و میگوید الهی بحرمت این
خانه که مرا بیامرز حضرت فرموده که چیست گناه تو صفت کن مرا گفت گناه من بزرگتر از آنست که وصف
توان کرد حضرت فرمود که گناه تو بزرگتر است یا زمینها گفت گناه من یا رسول الله فرمود گناه تو بزرگتر است

یا آسمانها گفت که نه امر فرموده که تو بزرگتر است یا دریاها گفت که نه امر فرموده که تو بزرگتر است یا عرش
حق تعالی گفت که نه امر فرموده که تو بزرگتر است یا حق تعالی گفت چندانی حق تعالی بزرگتر است و بالاتر حضرت فرمود
وای بر تو صفت کن که ما خود را از برای من گفت یا رسول الله مرد صاحب عالم دهر که سایلی محتاج
آید که از من سوال کند و حاجتی خواهد که با تو مکنید من شعله آتش حضرت فرموده دور شو که مبادا آتش تو بنش
تو بسوزد مرا بحق آنکس که برانگیخته است مرا به هدایت و کرامت که اگر تو در میان رکن و مقام دو هزار سال نماز گذاری
و تضرع کنی تا جاری شود از چشمهای تو نهرهای آب و درختان از آن آب بروید بعد از آن بمیری حال
آنکه تو بخیل باشی هرآینه در اندازد حق تعالی ترا در آتش دوزخ وای بر تو ندانسته که بخیل کافر است و کافر
در آتش دوزخ خواهد بود وای بر تو ندانسته که حق تعالی فرموده که و من یبخل فانما یبخل عن نفسه یعنی هر که بخیلی
کند پس بدرستی که بخل میورزد الا از نفس خود نظم تجربه کردم بهر اندیشه . هست یکی تیر نخل پیشه .
خاص تر [illegible] کرم آمد درم . بر کند از قافیه ننگ کرم . و در آثار آمده که ابن عباس گوید که چون حق تعالی
بهشت آفرید فرمود که آراسته شو چون آراسته شد فرمود ظاهر ساز نهرهای خود را پس ظاهر
ساخت چشمه سلسبیل و چشمه کافور و چشمه تسنیم پس بیرون آمد از آنها در جنت نهرهای آب [illegible]
و خمر و عسل و شیر پس فرمود ظاهر ساز پرده‌ها و حجله‌ها و کرسی‌ها و حله‌ها و زیورها و حور العین پس ظاهر شد
پس نظر کرد حق تعالی به بهشت و فرمود که تکلم کن و حرف زن پس بهشت گفت طوبی لمن دخلنی یعنی خوشا حال
آنکه داخل شود در من پس الله تعالی فرمود که بعزت و جلال خودم که ساکن نمیشود در تو بخیل و در خبر آمده
که چون حق سبحانه و تعالی اراده میکند بقومی خیر بسبب کردار ایشان میخواهد که خلق بایشان
با ایشان عاید کرد و امیر میسازد با ایشان بهترین ایشان را و میگرداند رزق ایشان در دست سخیان
ایشان و منقولست از ابن عباس که نظر کردن به بخیلان دل را سیاه میشود و لقای بخیلان اندوه است
دلهای مومنان و در روایت آمده که یحیی پیغمبر علیه السلام شیطان را دید بر صورت خود پس گفت یا
ابلیس خبر ده مرا به دوست‌ترین مردمان نزد تو و دشمن‌ترین ایشان گفت دوست‌ترین مردمان نزد من مؤمن بخیل است

و دشمن‌ترین مردمان نزد من فاسق سخی فرمود این چیست که میگویی گفت زیرا که بخیل را تحقیق بخل او مرا کفایت
و سخی را نظر میکنند حق تعالی بسخاوت او و آمرزیده میشود از آن فسق حکایت آورده‌اند که بازرگانی منعم بخیل
غلامی داشت کریم الطبع بحکم ضرورت سفر دریا اختیار نموده غلام را با خود در کشتی نشاند و چون باد مراد
نوزید تا جوان مدتی مدید در آن بحر عمیق ماندند و طعمه و آشامیدنی ایشان رو بنقصان آورده و آن بازرگان
با آنکه نعمتی بسیار داشت هر روز اندکی آب و قدری طعام وظیفه غلام کرده بود و در آن سفینه دختری
جمیله بود که حسن از چهره او مایه خواستی و خوبی روز بازار خود را از شکل و شمایل وی آراستی نظم
جهان افروز دلبندی چه دلبند . بخرمنها گل و خروارها قند . بهاری تازه چون برگ درختان .
سزاوار کنار نیک بختان . رخی چون تازه گلهای دلاویز . گلاب از شرم آن گلها عرق ریز .
کرشمه کردنی با دل عنان زن . خمار آلوده چشمی کاروان زن . و تمامی زاد او بسبب طول مدت خرج شده
بود و از غایت ضرورت [illegible] غلام چون [illegible] حیرت آن دختر دید مروت [illegible] بر او
باعث شده وظیفه مقرر خود را بر او ایثار میکرد و اکثر اوقات گرسنه و تشنه میبود خواجه بر آن سر
اطلاع یافته از [illegible] غلام بیچاره [illegible] غلام را چون لطف نامتناهی الهی حامی بود
چون ایام زندگانی [illegible] تخته بدست آورده و بر آن نشسته بهر طریق که بود خود را به ساحل
دریا کشید روزی آن جوان از طلب طعامی سیر میکرد شمامه عنبر [illegible] اشتغال نمود [illegible]
افتاده روی به بادیه نهاد و آن کشتی چون بساحل رسید پادشاه آن جا به رسم تفرج [illegible]
تاجران متوجه شد ناگاه نظرش بر جمال دختر جمیله افتاد و ناوک غمزه جگر دوزش بر هدف دل پادشاه آمد
نظم پیکان غمزه را چو بتان آب میدهند . اول بجان بسینه احباب میدهند . پادشاه در زمان قاضی
اسلام را حاضر کرده بعقد صحیح دختر را بحباله زوجیت در آورده با اعزاز و اکرام هرچه تمامتر بدولتخانه
وصال رسانید و در خدمت [illegible] ملک را در آن زودی قافله عمر بمنزل عدم رسید [illegible] متاع او
در بازار [illegible] سلطنت در عام مملکت [illegible] ملکه

قرار گرفت و ارکان دولت و اعیان مملکت طوعاً و رغبةً مطیع و منقاد او شدند و آثار معدلت و مرحمت او همه
لشکر و رعیت یوماً فیوماً منتشر شد و [illegible] آمد یکبار اتفاقاً آن غلام بختیار را اول عزم شکار کرده شده بدین
دیار رسانید و در مجمعی که تاجران اطراف جمع بودند حاضر شده و خواست که آن شمامهٔ عنبر را به بیع رساند
و از بهای آن بهره بردارد که خواجهٔ بخیل او را بشناخت و از آن صورت متعجب شده بار دیگر شمامهٔ
عنبر طمع خام در او کرد و در روی او نگریسته گفت این غدار را باید از غلام منست و امتعه و قماش بسیار از من
دزدیده است و مرا در عالم سرگردان کرده و این عنبر از منست غلام انکار نمود و آتش خصومت از طرفین اشتعال
شد به مرتبه که کسی را در اطفای آن یارهٔ قدرت نبود و بضرورت کار ایشان از مجادله به محاکمه رسید و از منازعه
به مرافعه انجامید به درگاه ملکه رفتند مجلس محاکمه منعقد گشت ملکه از پس پرده نظر کرد و غلام را بشناخت
لیکن اندک زمانی متردد بود که غلام غرق گشته چگونه نجات یافته باشد مگر این ایام او را میسر شده باشد و همانطلبی
همت چون خواجه آغاز دعوی کرد ملکه غلام را گفت این عنبر را از کجا حاصل کرده و این دعوی او چه ترا
بچه وسیله متوجه ساخته غلام زبان برگشود و احوال خود و خواجه من اوله الی آخره مجمل عرض رسانید
بازرگان گفت این مقال دروغ میخواهد که کار او فروغ گیرد بر صدق این دعوی و بر اثبات آن گواهی عدل
می باید ملکه آواز داد که شاهد عدل منم و آن دخترم که در سفینه رفیق شما بودم از غلام احسان
و مروت دیده ام و از تو بخل و خست مشاهده کرده ام پس نفرمود تا آن بخیل خسیس را در زندان انداختند
و قضات را حاضر کردند و ملکه را با غلام سعادتمند عقد بستند تاج سلطنت و تخت مملکت بدو سپردند
همه امرا سخاوت و مروت پادشاهی بر غلام قرار گرفت و شآمت بخل و خست خواجه بازرگان را هلاک کرد
[illegible] خود رسید **رباعی** با هر که کرم کنی اگر [illegible] شود وانگه رهمه [illegible] خوان تو شود
با دشمن خویش اگر سخاوت ورزی رنگ بغض [illegible] یار و مهربان تو شود **حکایت** آورده اند که در خانه جمعی
[illegible] مهمان می دید و مالدار بخیل و ممسک و ذلیل که دست سعی [illegible] ذات ایشان
طعم طعام او نچشیده و شامهٔ روزگار بوی شوربای او نشنیده همانا که کمال ممسک [illegible] او گفته اند **بیت**

انجمنی

٩١

انجمنی که دست امساکش گره بر بند دست تا پاکش بغیرت محکمی که تا هم قطرهٔ خون آید از آن دست مکش بیرون
داور اسیر بود و اتفاقاً عمرش نزدیک به زوال رسیده بود خواست تا یکی از پسران که در وقایع بلیت
بخل و امساک و خست و دنائت زیاده باشد ولیعهد خود سازد و اموال و اسباب خود را به وی تفویض
نماید پسر مهین را طلبید و گفت تو نان چگونه خوری گفت نان با پنیر خورم گفت برو که بخیلی
و ترا از دولت بهره نیست و پسر میانین را طلبید گفت تو نان چگونه خوری گفت من نان را با پنیر
می مالم و میخورم گفت تو هم بی دولتی و از سعادت حظی نداری پس پسر کهین را خواند گفت تو نان
چگونه خوری گفت من پنیر را در خیال میکنم و نان را با پنیر تخیله میخورم گفت تو مرد [illegible] و دولت
از افعال تو ظاهر و هویداست و سعادت از اعمال تو باهر [illegible] دو برا درآمد و داد
برسم تجارت به تبریز فرستاد خواجه زاده چون به تبریز رسید کنیزکی خرید سرو قد گلعذار که بر عجایب
رفتار مثل بودی و شیرینی گفتار بی بدل چون بخانهٔ او آمد از گرسنگی و بی برگی با اندک مدتی
رنگ گلنار رخسار او زعفرانی شد و گل عارضش پژمرده گشت و از دم سردی او در بهار حسنش ازخزان
پیدا گردید روزی آن بخیل زادهٔ خسیس مهمی عزیمت مراجعت نمود کنیزک چون در خانه تنها ماند دلتنگی او
زیاده شده به نظارهٔ خانه بر آمد تا متفرج کوچه غم از دل بیرون کند در سر کوچه جوانی را دید بار دیگر وجوان
آفتاب چهره روز عالم تاب و جهان افروز [illegible] چون سنبل خوشبوی با پیچ و تاب و چون گل سوزن چشم
کنیزک چون برجمال جوان افتاد سلطان عشق بر مملکت دل او استیلا یافت و سپاه شوق بر اقلیم
وجودش تاختن آورد و جوان نیز چون رعنائی کنیزک مشاهده کرد دل از دست داده دفتر صبر و شکیبائی
[illegible] **نظم** دل رفت و سینه [illegible] جان کجائی ای صبر باز کرد که اینجانه جای تست
جاذبهٔ عشق از جانبین در کار آمد و بی واسطهٔ صنعت دلاله کنیزک جوان را گفت که امروز خانهٔ ما از اغیار
خالی شده و خواجه [illegible] سفر [illegible] رفته [illegible] فرمایی [illegible] ما را [illegible] خویش آراسته
[illegible] در خانهٔ بخیل نهاد کنیزک [illegible] عیش [illegible] کرده با جوان

در پیش گرفت و در اثنای حال الحکایت خواجه بخیل و حکایت آن خسیس ذلیل با او در میان نهاد
جوان گفت من مردی غریبم و وطن من حلب است و در آنجا نعمت بسیار دارم لیکن از پیش پدر بخشم
بیرون آمده ام و چیزی با خود همراه نیاورده ام و الا ترا ازین خواجه بهر بها که گفتی بخریدمی اگر
سر الفت ما داری اسب کرایه دار بجانب حلب میرو و در حضر تا ترا بدانجا برم و با تو عهد و پیمان بندم
که بی رضای تو دم نزنم و آنچه آرزوی تو باشد در کنار تو نهم کنیزک راضی شد و نقدینه که در خانه بود
و قماشه که بردن آن میسر بود برداشته در سرا همچنان کشاده بگذاشت و از آن دو بیرون آمد آنچه در خانه
بخیل بود بیرون کشیدند روز دیگر که بخیل ممسک مراجعت نمود کنیزک را ندید و خانه را چون دل خود خالی
از مروت یافت آتش در نهاد او افتاد و چون مار بر خود می پیچید و فایده نمیدید و عاقبت از این غم
بر بستر هلاک افتاده جان بداد و بجهنم رفت بیت هر که در زندگی بخیل بود ❊ چون بمیرد چو سگ ذلیل بود
و بدانکه ممسک و لئیم از بخیل بدترند زیرا که بخیل آنست که خود خورد اما بکسی نخوراند و ممسک آنست که خود
نخورد و بکسی نیز ندهد و چون شخصی خواهد که چیزی بفقیری یا مستحقی دهد او مانع شود و نگذارد و اگر دهند
او غصه خورد که چرا داده اند آورده اند که پادشاهی بود بخشنده و جوانمرد بود روزی یکی از
مقربان خود گفت که مرا آرزوی آنست که هزار هزار درهم بکسی بخشم گفت ای ملک این مبلغ بسیار است و این
مبلغ را بصد کس توان داد گفت اگر نصف این بخشم چون باشد گفت این مقدار نیز بسیار است گفت
ثلثی توان بخشید گفت هنوز بسیار است آخر الامر بر قرار گرفت که صد هزار درهم باشد گفت
اگر چه بسیار است اما بیک کس توان بخشید پادشاه گفت ای بدبخت من میخواستم که این بخشش
در حق تو کنم خود را محروم کردی و مرا از سخاوت باز داشتی گفت ای ملک من خطا کردم تمام از
کرم خود ببخشید ملک گفت باید که در مجلس ما لئیم طبع بخیل نباشد نظم مرد هر چند در هنر کوشد ❊
بخل او جمله را فرو پوشد ❊ از لئیمان تیره دل بگریز ❊ در کریمان پاک در آویز ❊ هدا ای عزیز
که چون بکار سازی نیاز مندی بساز و باید که تو هم دست کرم بر گشایی و داد سخاوت بدهی و مسکینان

و فقیر از نوازی برا که سخاوت از اخلاق پیغمبرانست و از سیرت اولیا و اصفیا و احسان نیکو کاریست
با خلق خدای بموضع خود و در قرآن مجید وارد است که والله یحب المحسنین و ان الله لا یضیع اجر المحسنین
و حضرت رسالت صلعم فرموده که الانسان عبید الاحسان یعنی مردمان بنده احسانند و حضرت امیر المومنین
میفرماید که الاحسان راس الفضل یعنی احسان سر همه فضلهاست و الاحسان یقطع اللسان یعنی احسان
قطع میکند زبان بدگویان را و نیز رسول خدای صلعم فرموده که گفت مرا جبرئیل عم که حق سبحانه و تعالی
میفرماید که دین تو که محمدی برگزیدم از برای خود و باصلاح نمی آورد این دین را مگر سخاوت و خلق خوش
پس گرامی دارید این دین را باین دو چیز و از عبد الله عمر مرویست که گفت از رسول خدای صلعم شنیدم که میفرمود
که دو چیز است که دوست میدارد حق تعالی آنها را سخاوت و حسن خلق و دو چیز است که دشمن میدارد حق تعالی
آنها را که آن بخل است و بد خلقی و هرگاه حق سبحانه و تعالی میخواهد از برای بنده خود نیکی طلب میکند ازو
برآوردن حاجت مردمان و بنا منقولست از ابی شریح که گفت پرسیدم از رسول صلعم که دلالت کن مرا بر عملی
که داخل سازد مرا به بهشت فرمود که بدرستی که آنچه واجب میگرداند آمرزش بخشیدن طعامست و فاش کردن
سلام و نیکویی کلام و نیز آنحضرت فرموده که حق تعالی مباهات میکند با ملائکه بکسی که طعام دهد بنده را
از بندگان او و حق تعالی رحمت و کرم با او دوست میدارد و باید که چون کرمی و احسانی کنند منت ننهند که
منت بر طرف میسازد آنرا چنانکه در بیان گفته اند که نظم درختی کرم هر کجا بیخ کرد ❊ گذشت از فلک شاخ و بالای او
اگر امیدواری کزو بر خوری ❊ بمنت منه اره بر پای او ❊ و دیگر بدانکه سخاوت سهولت انفاق اموال خود است
بمقتضای مصلحت بمصرف استحقاق بی اذیت و منت و توقع عوض و غرض ثنا و مدحت و بهترین
گلی که در گلستان اخلاق بشکفد و نسیم آن مشام دل خاص و عام را معطر سازد سخاوتست و هر که بحلیه
سخاوت و سماحت متحلی باشد سعادت دین و دنیا سزاوار باشد و مقبول دلها گردد و مساحت و بذل
و کرم و جود و ایثار و مواساة و سماحت از انواع مندرجه در تحت سخاوتند مساحت ترک مالی بود بر سبیل
تبرع و بذل عطاست با سرور و فرح و کرم انفاق مال بسیارست در امور عظام که نفع آن عام بود و قدرش

بزرگ طیب نفس و آسانی وجود ملکه کرمست در نفس با وجود آنکه از حق مینه از خود و ایثار آنکه بر نفس
سهل نماید از سر ما یحتاج که بخاصه او تعلق داشته باشد بر گرفتن و بذل کردن در وجهی که مستحق باشد
و این صفت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و مواسات معاونت یاران و دوستان و مستحقان باشند در معیشت
و شریک ساختن ایشان برابر با خود در قوت و مال و سماحت بذل نمودن بعضی از اموال خود باشند بطوع نه بجبر
بر سبیل تفضل ای عزیز جهد کن تا از اسخیا باشی چرا که سخاوت بهترین خصلتهاست و در خبر است از رسول صلعم
که سخی نزدیکست بخدای و نزدیکست به بهشت و دور است از آتش دوزخ روایتست که عبد الله بن جعفر بن ابی طالب
گوید روزی بصحرا رفته بودم غلامی سیاه حبشی که در پیش گرفته زراعت میکرد چون روز بلند شد سگی
آمد و چند نان از برای غلام آورد غلام خواست که کار تمام کند و نان خورد سگی بیامد و در برابر او
استاد آن غلام یک نان بر او داد و آن سگ آن نان را بخورد و باز استاده دم میجنبانید غلام با وجود
گفت گویا هنوز این سگ گرسنه است و نان دیگر پیش سگ انداخت عبد الله گوید پیش رفتم و گفتم ای
غلام مملوک کیستی گفت از آن فلان جهود گفتم ترا روزی چند وظیفه است گفت سه نان گفتم پس
چرا همه با این سگ دادی گفت این سگ از من نیست و امروز از اینجا غریب آمده و گرسنه بود
نخواستم که غریبی نزد من آید و گرسنه برود نانها با او دادم و خود روزه میدارم و خدای آنرا
از من قبول میخواهم عبد الله بن جعفر بخانهٔ جهود آمده آن جهود را طلبید و آن غلام را از او خرید و آزاد کرد
و کنیزی داشت و جهاز او در آورد و دو دویست دینار جهاز با آن کنیز داد مردمان از سبب آن سوال کردند
عبد الله حال و قصه باز گفت و فرمود در همه عالم مردی را از و سخی تر بغیر از امیر کل امیر علیه السلام
ندیده ام ای عزیز با آنچه توانی و دسترس داری محتاجان را نوازش کن **نظم** گفت پیغمبر که دایم بهر پند
دو فرشته خوش منادی میکنند · کای خدایا آنخیار را سیر دار · هر درمشان را عوض ده صد هزار ·
وی خدایا ممسکان را در جهان · تو مده الا زیان اندر زیان · ای بسا امساک کز انفاق به ·
وای کاش کو چنین نادانی است · هو ببایدت که هر تخمی که در مزرعهٔ دنیا کارند چیزی بر نیاید کر

آن بردا

آن بردارند پس هر که طالب نیکو نامی دارد باید که بجز تخم نیکی نکارد و هر که شجرهٔ طیبهٔ نیکی در زمین دل نشاند
ثمرهٔ آن در دو جهان نیکو ستانند و بر عکس این قضیه است بدی **نظم** نیک و بد ملک بکار تواند ·
در نیک و نیک آینه دار تواند · کفش دهی باز دهند کلاه · پرده دری پرده در ند چو ماه ·
نقلست که شیخ عون بن عبد الله گفت وقتی در بنی اسرائیل قحطی پدید آمد · و خلق از گرسنگی
بجان رسیده و بهلاکت نزدیک شده در میان ایشان درویشی بود که روزگار دوری کردی و چون
روزه باز رسیدی آن مرد خود را دو قرص جوین گرفتی و بمنزل خود رفته روزه گشودی روزی بعادت
بآن سوی میرفت درویشی دید که بر سر راه ایستاده میگفت ای مسلمانان از بهر رضای خدای بر من
رحم کنید که از گرسنگی بهلاکت نزدیکم این جوان با خود اندیشه کرد که اگر یکی از این دو به هم نشود
پس هر دو را با او داد و بخانه رفت و آن شب گرسنه بخفت اما دید که فرشته از آسمان آمد و گفت ای
جوان خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید که هر حاجتی که داری بخواه تا روا کنیم جوان گفت خداوندا حاجتم
آنست که این قحط را از میان مسلمانان بر داری و فرشته گفت روا است فردا شب این قحط از میان مردمان
بر خیزد و بفراخی مبدل شود روز دیگر چندان نعمت ببرکت آن دو قرص جو پدید آمد که مردم همه بفراخی
افتادند ای عزیز تا بدانی که مردان حق چنین بوده اند و فراغت و شادی دیگران میخواسته اند آنچه
و در غیبت خود آورده اند که روزی دو حکیم هندی و یکی رومی نزد انوشیروان عادل وارد شدند پس
انوشیروان بحکیم هندی گفت که سخنی چند حکیمانه بگو گفت بهترین مردمان کسیست که ملاقات کنند سخی را
و در وقت غضب نیکویی کند و در حالت سخن گفتن سخن را آهسته و بتانی و نیکو گوید و در حال بزرگی
و رفعت یابد متواضع باشد و بر خویشان و اقربا و مسکینان مشفق و مهربان باشد پس حکیم رومی گفت
هر کسی که کسی بخیلیست میراث میبرد مال او را دشمن او و هر که شکر نعمت کم کند از آن نعمت بهره
بر نمیدارد و اهل کذب مومن ند و اهل نمیمه یعنی سخن چین ملامت میبرند فقر و دست اینان بر زانو نشسته آخرت
و هر که رحم نکند بر کسی مسلط میشود بر او کسی که رحم نکرده بود **حکایت** آورده اند که یکی از خلفای بغداد

غلامی داشت خورشید لقا و ماه سیما و عنبر بوی و مشک موی که بحسن صورت و سیرت بی نظیر بود و در شنا
هر موئی صد دل اسیر و جوان قابل تربیت بود مقبول طبع خلیفه شده و او را بفرزندی خود قبول نموده چون
او را بسیار دوست داشتی یکنفس از خدمت خود جدا نکرداشتی اتفاقا روزی خلیفه برسم تفرج بکنار
دجله رفته بود از قضای الهی غلام در آب افتاد و از نظر مردم غایب شد و چندانکه سیاحان در طلب او
سعی بیشتر کردند کمتر یافتند همانا از موج آب در مرور دهور بر کنار دجله حجره پیدا شده بود و غلام
در آن حجره افتاده آنجا بماند و کس را از آن حال خبر نه القصه خلیفه ملاحان را طلبید و گفت هر که او را
پیش من آورد اگر چه مرده باشد هزار درهم بوی دهم ملاحان باطراف و اکناف دجله سیاحت شنا فرو شدند
تا العبد از بعد بیست روز پسر را در آن حجره یافتند یکی از ایشان پیش خلیفه آمد و گفت که او را زنده بیارم
چه میدهی گفت چهار هزار درهم بدهم ملاحان پسر را پیش خلیفه آوردند آنچه قبول نموده بود داد و از ملاقات
او بسیار مبتهج و مسرور گشت و فرمود اول طعام حاضر کنید تا طعام خورد دیگر گفت من بسیار گرسنه ام غلام گفت که
از آن دجله اسیر شده ام دیگر گفت من هر روز چند قرص نان میدیدم که بر روی آب بجای آمد یک دو
قرص از آن میگرفتم و تناول مینمودم و بر هر قرص نان نوشته بود که محمد الاسکاف خلیفه باحضار او
اشارت فرمود و برا احاضر کردند و کیفیت استفسار نمود گفت سبب آنکه شنیده بودم که ع
تو نیکی میکن و در دجله انداز • چون نیکی دیگر مرا میسر نبود دیگر کسانست که هر روز چند قرص نان در آب
دجله می انداختم و منتظر جزای آن میباشم خلیفه قریه از قرای بغداد را بملکیت وی داد و دیگر و
بواسطه آن احسان و نیکوکاری در اندک مدتی متمول و محتشم گشت نظم هر که به نیکی عمل آغاز کرد •
نیکی او روی بدو باز کرد • بدانکه برحق تعالیست که هر چه در راه او نفقه کنند و صرف نمایند عوض دهد
او را قوله تعالی و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین و آنچه نفقه می کنند از چیزی کسان را است
در راه خدای پس خدای عوض میدهد در دنیا آنرا بزیادتی نعمت یا ذخیره میدهد برای آخرت
که آن ثواب حسنات است و خدای بهترین روزی دهندگانست • مثنوی • آنکه ترا توشه ره میدهد •

(از تو)

از تو یکی خواهد و ده میدهد • بهتر از این بار به ستانی نیست • سود کسی آنکه زیانی نیست • مرویست از رسول صلعم
که حق تعالی میفرماید که ای بنده من نفقه کن در راه من تا من نیز برای تو نفقه کنم و نیز آنحضرت فرموده که هیچ
روز آفتاب بر نیاید مگر که دو فرشته از آسمان نزول میکنند و بر جانب راست و چپ بنده میایستند
یکی میگوید که بار خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری میگوید خدایا مال ممسک را در معرض تلف انداز
انس از رسول صلعم روایت کرده که در بهشت فرشتگانست که ندا میکنند که بزایید برای مرگ و دیگری میگوید
بنا کنید برای خرابی و دیگری میگوید تلف کنید مال نگاه دارنده را و دیگری میگوید چون آفریده شدند
کاش ندانستندی که ایشان را برای چه چیز آفریده اند جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده
که هر نفقه که مومن کند حق تعالی ضامن شده که عوض باو رساند مگر آنچه در معصیت صرف نماید پس باید که خوف
عیال مانع انفاق نشود چه او سبحانه روزی ایشان را میرساند و غیر او سبحانه که چیزی میدهند
واسطه اند در ایصال رزق و رازق حقیقی اوست • و فی رعایت قول بزرگ محقق نیست که سخاوت پیشه جهان
حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام زیرا که سرور سخیا شاه اولیاست چنانکه حق سبحانه و تعالی
او را باین خصلت ستوده و مدح نموده و آیات باهرات در شان او نزول فرموده و بخل و امساک
شیوه شیاطین العین و ملحدان بی دین است • و هر که در دین و آیین سید المرسلین و پیروی ائمه معصومین
ضعیف است او بخیل و ممسک است پس چون در او بی بایدداشت و در آیین شریعت سید المرسلین متصف
نباید بود تا دل در سخا قوی باشد مناجات یارب از احسان نظر از ما متاب • دوزخ عصیان ز کرم از ما بتاب •
چون در دو جهان تو رحمت نشان • آتش قهر از نم رحمت نشان • لطف تو بخشنده جان مستحق •
شد دل و جان همه زان مستحق • ما همه بیچاره درمانده ایم • دانه جرم از همه افشانده ایم • لطف کن از رحمت امیدم بخش •
تا رسد از نعمت جاوید بخش • در دم نزع آنکه بلب جان رسد • دیو ملعون پی ایمان رسد • دار تو ایمان من ای پادشاه
از نهیب غارت شیطان نگاه • فصل پنجم در اجتناب از عجب و تکبر و ریا • فرق میان اینها آنست که عجب
خود را اولی استحقاق مرتبه داند که مستحق آن نبود لیکن بر دیگری تفوق نکند و متکبر دیگرا از دون خود داند

وبچشم حقارت در مردم ننگرد و بر ایشان تفوق نکند و آن حجابی عظیم و خصلتی مذموم است بحقیقت بزرگی و پاکی لله تعالی
و تسمیه است چه کبریا و عظمت خاصه اوست جل شانه و ریا آنست که طاعتی و عبادتی کند بقصد آن
باشد که مردم بر آن مطلع شوند و تحسین کنند او را و این نوع طاعات مطلقاً حبط است و از اجر و مزد بی بهره
نیست در خبر است که سلیمان علیه السلام روزی دویست هزار آدمی و دویست هزار پری جمع کرده فرمود تا باد
بساط او را برگرفت و نزدیک آسمان برد چنانکه آواز ملائکه می شنیدند پس بزمین فرو برد تا قعر دریا رسید
آنگاه آوازی شنیدند که اگر یک ذره تکبر در دل سلیمان بودی او را پیش از آنکه بر هوا بردی بزمین فرو بردی
یکی از مشایخ گوید که در بنی اسرائیل عابدی بود که روز و شب از عبادت نیاسودی و سجادهٔ طاعت در
محراب افگنده بود روزی نشسته بود و پارهٔ ابر بر بالای سر او ایستاده و فاسقی بود که پیوسته در کوچه
خرابات با جوشی خفی و لب از لب صراحی و باده برنگرفتی و از شراب لهو و لعب سرخوش بودی و همواره
نوای ترانه و صدای چنگ و چغانه استماع نمودی و در میان بنی اسرائیل از و فاسق تری نبودی با خود
گفت که بروم و پیش عابد بنشینم باشد که خدای برکت او بر من رحمت کند برفت و پیش عابد بنشست عابد
از من عابد بهتری نبود و از تو فاسق تری کس نه برخیز و از پیش من برو فاسق برخاست و برفت و ابر
نیز با او برفت و سایه بر سر او افگند پیغمبری که در آن زمان بود وحی آمد که فاسق و عابد را بگو که عمل
کردیم و عبادت چندین ساله عابد را باطل کردیم و فاسق را بیامرزیدیم **بیت** آدمی را کشنده است خشم و تیز
کبر و عجب و هوا پرستی نیز ؛ بخل و عجب و هوا که در ... کشنده ترند ؛ هر که بر بخل و عجب روی آرد
سنگ بر فرقش از هوا بارد ؛ بخل کشتی است و نفس دریا ؛ لنگرش عجب و بادبانش هوا ؛
بخل و عجب و هوا پرستی مرد ؛ آفت نفس و دین بکرد ؛ حضرت رسول صلعم فرموده که هر که چهل صباح از برای
رضای حق تعالی برخیزد و بساط رضای حق در نوردد حجاب انجاب از پیش بردارد و مر کرامات را در میدان
دعوی جولان دهد چشمه های حکمت از دل او بر آید اما عمل باید که از روی اخلاص باشد و اخلاص آنست
که خود را از میان برگیری و خود را ذره قدر و قیمت و جاه و منزلت اثبات نکنی که هر که فعل و قول

خود را قیمت ننهد ... اخلاق او نرسد مقربان حضرت احدیت و ملازمان درگاه صمدیت ابد
و ابلیس ... گردید چنانکه حق تعالی فرموده که ابی و استکبر و کان من الکافرین
و چون متکبر و مباهی بود حق تعالی خواست که ... ظاهر شود او را امر کرد بسجدهٔ امتحان سهل بن عبدالله
گفته در این راه بنظر بصیرت نگاه کردم هیچ راه نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب سطبرتر از دعوی نیافتم
براه ابلیس فرو نگر تا همه دعوی بینی و براه آدم فرو نگر تا همه نیاز بینی در خبر است که ابلیس گفت خداوندا
اگر مرا سجده آدم فرمودی نکردم و آدم را فرمودی که گندم مخور خورد این نافرمانی من در برابر نافرمانی
او چون باشد خطاب رسید که ای راندهٔ درگاه غلط کردی آدم مخلص بود و تو منافق او دوست بود
و تو دشمن بدانی که گناه دوستان در حساب نیاید و طاعت دشمن بچیزی برنگیرند پس معلوم شد که هر که
تکبر و گردنکشی کند دشمن حضرت است **نظم** عاقل آنست کو تواضع کرد ؛ کز تواضع شود گرامی مرد ؛
از تواضع رسی بچرخ برین ؛ وز تکبر روی بزیر زمین ؛ از تواضع کرام سایه ... ؛ وز تکبر بخاک اندازند ؛
و بدانکه ریا از اعمال مذمومه است و عمل منافقانست و شرک خفی ای عزیز بدانکه ریا آنست که کاری کنند
و غرضی از اغراض دنیوی با او باشد و اگرچه مکرر در باب ریا سخنان گفته شده اما باز تقریری شمه
از آن گفته میشود در روایت است که در ایام ماضی مردی بود که او را شیخ عبدالله گفتندی ...
بمرتبه که در مدت عمر خود شصت سال روزه داشتی و هر روز چهار صد رکعت نماز گذاردی و هر شب در رکعت نماز
ختم قرآن نمودی و از خلق عزلت گرفته ... بسر برده و هر سال حجی پیاده بجای آوردی
شبی در خواب دید که قیامت برخواسته و قاضی الحاجات قاضی بود و جبرئیل امین منادی میکرد که خلق اولین
و آخرین را در حشرگاه جمع نمود ... یگان یگان میرسید چون نوبت بشیخ رسید
فرمود ای شیخ چه آورده که لایق درگاه ما باشد شیخ گفت خداوندا هر روز چهار صد رکعت نماز
برای رضای تو گذارده ام خطاب آمد که یاد داری که فلان روز جمعی بدیدن تو آمدند با ایشان
گفتی که ورد من هر روز چهار صد رکعت نماز است ایشان تحسین ... چون بریا انجامید آن باطل شد

گفت خداوندا مدت شصت سال روزه قربة الی الله گرفته ام خطاب آمد که ای بنده آن روزه را بدرگاه
ما هیچ قدری نیست زیرا که روزی بیمار بودی و شربتهای شیرین از برای تو می آوردند و میخوردی که ایشان
بر آنند که روزه داری و دو بار آب بخاران ایشان میداری گفت خداوندا همه شب در دو رکعت نماز ختم
قرآن میکردم فرمود آنها نیز قبول درگاه ما نیست زیرا که یکبار در حین قراءت پا دراز کردی
بدان جهت اجر آن باطل شد گفت الهی شصت حج پیاده کرده ام خطاب آمد [illegible] رسید
که آن نیز بدرگاه ما اجری ندارد زیرا که روزی شخصی از تو سوال کرد که چه نام داری جواب دادی که
حاجی عبدالله نیکو که دیگر چه آورده گفت خداوندا هیچ چیز آورده ام نیستی و حاجت و عذر و گناه
پروردگارا در کلام مجید خود فرموده که و لولا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین بامید فضل
و کرم تو دارم **نظم** گر ما مقصریم تو دریای رحمتی • جرم گذشته ما بعطای تو [illegible] • دانم که در حساب نیاید گناه ما
آنجا که فضل و رحمت بی منتهای تست • حضرت عزت خطاب فرمود که ای بنده من بفضل و رحمت خود
آمرزیدم و گناهان ترا عفو کردم و بهشت را بتو عطا فرمودم شیخ شاد [illegible] بیدار گشت
ای عزیز تا بدانی که این درگاه را عمل بی ریا و خالص باید زنهار که تا طاعت و عبادت خود را
بچیزی برنگیری و تکیه بر کرده خود نکنی و طاعت خود را پوشیده داری مگر آنکه در اظهار آن امید
آن باشد که دیگری رغبت کند و بباید دانست که سختتر حجابی که آدمی از درون خلق پاک گردد
ریاست پس جهد در آن باید کرد که [illegible] خود را از ریا پاک داری
و کلی از ریا پرهیزی و از حیل و مکاید نفس ایمن [illegible] کرده و مطیع نماید اما
ترک هوای خود بکنند و در کمینگاه [illegible] ضعیف کرده و [illegible]
و طعن بر کله نتواند زد خود را [illegible] از کمینگاه بسازد و پنهان
منتظر فرصت باشد تا که گوسفند از او غافل شد آید ناگاه حمله کند و گوسفند بیچاره را گرفته
هلاک سازد **نظم** غافل مکن از نفس که پس مشو • تا در خم دام [illegible] نخوری • [illegible]

علی ابن ابی طالب علیه السلام را عجب و تکبر و ریا نیست و اگر متکبری یا معجبی خود را شیعه نامد دروغ گوست
و این نسبت تضعیف گناه اوست زیرا که [illegible] رود و یقین است که حضرات از عجب و تکبر و ریا
بری بوده اند چنانکه معروف و مشهور است و از غایت شهرت محتاج به بیان نیست اما تکبر در برابر
تکبر باکی نیست لقوله التکبر مع المتکبر صدقه **مناجات** کردگارا افتاده از ماییم • حالا پروردگارا جان دهها
گر کنی آمرزش مقصد روا • بر در تو را [illegible] روا • سایه الطاف تو شاهی مع • مملکت از ماه تا ماهی
گرفته آن سایه در بر تو لطف • نیست [illegible] آلایش و در تو به فرق • هر که تو در رحمت هم آرایش •
زهره از شربت [illegible] • باد اگر آید سوی گل بی زبان • یابد از بوی تو گل [illegible] آن •
رحمت خود بر سر این بنده باش • ذره احمد [illegible] • [illegible] جان کندن و نزع روان
ایمنی بخشی نفکر این و آن **فصل ششم در اجتناب از مکر و حیل** عاقبت مکر شامت و گرفتاریست
و خاتمت آن خواری و خاکساری بسا حیله که مآل آن وبال بود و سرانجام آن رسوایی و گرفتاری حال
نظم مزن دم [illegible] مکر و حیل گام • که در دام بلا افتی سرانجام • آورده اند که دو رفیق روی بسفر آوردند
و مراحل و منازل طی میکردند یکی مکاری بود حیله گر که بدانش مکر و حیل [illegible] کسی
و با فنون و نیرنگ بهره تمام داشت و دیگر ساده دلی بود عاقل که سود و زیان را
از هم فرق نکردی و میانه [illegible] امتیاز ننمودی قضا را در راه بدره زر یافتند و آن را
غنیمت عظیم دانستند رفیق مکار گفت ای برادر اولی آنست که بدین بدره زر قناعت کنیم و در گوشه
کاشانه خود بسر بریم [illegible] مرد ساده دل را این سخن موافق طبع افتاد
هر دو باتفاق [illegible] گفت ای برادر بیا
تا زر قسمت نماییم [illegible] برداریم و از وعده خلاص شویم مکار گفت صلاح آنست که ما مقدار
که برای خرج ضرورت باشد برداریم و تتمه را محفوظ نماییم تا از آفت دور و بسلامت نزدیک باشد
عاقل [illegible] باقی را در زیر [illegible] پنهان نهادند

فصل ششم در اجتناب از مکر و حیل

وبهر یک بمقام و منزل خود رفتند روز دیگر مرد مکار بدان مقام رفته بدره زر را از زمین بیرون آورد

و بخانه خود برد چون چند روز از ین بگذشت مرد ساده دل را احتیاج ماند پیش آن مکار عیار آمد

گفت بیا تا از آن دفینه چیزی برداریم مکار گفت صوابست هر دو باتفاق بدان جا آمدند و چندانکه

زر جستند چیزی نیافتند مرد مکار دست در گریبان آن یار دیگر زد و فریاد برآورد که زر تو برده

و کسی دیگر را ازین خبر نبود بیچاره چندانکه سوگند خورد اضطراب کرد فایده نداشت عاقبت الامر کار

ایشان بمجلس مرافعه و محاکمه کشید مرد مکار بر مرد غافل دعوی کرد مدعی علیه انکار نمود قاضی بر وفق

دعوی بینه طلب مکار مدعی گفت درختی در آن نواحی ثابت و مرا گواهی جز آن نیست از کرم حق

امید [illegible] سخن آورد تا خیانت این خاین بر همه کس ظاهر گردد و حق

در مرکز خود قرار گیرد و [illegible] و ساختند بر این قرار دادند مرد مکار بخانه رفت و قصه را با پدر در میان

نهاد و گفت من با مید و اری تو این خیال بسته ام میان آن درخت خالیست مرا ترا باید رفت و

در جوف آن درخت قیام باید نمود فردا چون قاضی و جماعت بپای درخت حاضر شوند و از درخت شهادت

طلبند ادای شهادت کامی بپدر گفت ای پسر از مکر و حیله درگذر که حق تعالی میفرماید که و لا یحیق المکر

السیئ الا باهله مبادا که این مکر تو جان گزا گردد پسر گفت ای پدر سخن کوتاه کن که ... گفت

و منفعت بسیار دارد پیر بی تدبیر بنا بر حرص مال و حب فرزند رضا داد ... در جوف درخت پنهان شد

کشید و در آن شب تاریک با دل ظلمت گر در میان آن درخت قرار گرفت علی الصباح قاضی با خلق بسیار

بپای درخت حاضر شدند و قاضی از درخت گواهی طلبید آوازی از میان درخت برآمد که زر را

دارد قاضی را حیرت و رسیاف که شخصی در میان درخت پنهانست خواست که آنرا شید ... کار را

نفرمود تا هیمه ساج کردند و در اطراف درخت نهادند و آتش در آن زدند پیر چون کار بدانجا رسید

دود از نهاد برآمد چون دید که با آتش خود بخواهد سوخت امان خواست تا او را بیرون آوردند قاضی گفت

حال از وی استفسار نمود پیر چون چاره جز راستی ندید صورت واقعه بیان نمود و بسبب ...

در زمان جان بداد و مکر مکار بشومی مکر و حیله چندان تازیانه خورد که جان با ملک دوزخ سپرد و

که مکر و حیله از افعال شیطانست و طایفه صفت آنها در صدد مکر و حیله است و اگر بعضی از متقیان

و شیعیان شاه مردان ازین فعلها متبرا باشند و این اظهر من الشمس است و احتیاج به بیان نیست و باید

تا می در توان یافت مناجات خالقا بیچاره راه توام همچو مورلنگ در چاه توام من نمیدانم که از اهل کیم

یا کجایم یا کدام یا کیم نه سری نه دولتی نه حاصلی نه قراری نه توانی نه دلی عمر در خون جگر بگداخته

بهره از عمر نابرداشته هر که چشم جمله تا وان آمده جان بلب عمرم بپایان آمده دین بدستم رفته دنیی

صورتم رفته و معنی گم شده من کافر و مسلمان چون کنم در میان هر دو حیران چون کنم بر سر بیچاره این در کشای

این رها کرده را راهی نمای مانده ام در چاه و زندان بی سبب در چنین جاهم که گیرد جز تو دست

چشم آن دارم که نفرستی مرا خلعتی از فضل در پوشی مرا در سلامت فرا خاکم کنی زین همه آلودگی پاکم کنی

چون نهان گردد تنم در خاک خشت در گذر از هر چه کردم خوب و زشت فصل هفتم در اجتناب کردن

از نشستن بد و با نیکان صاحب بودن بدانکه در صحبت اغنیا و مصاحبت ایشان و نیکان و محاسن لطیفت

ایشان کیمیای سعادت ابدی و رهنمای دولت سرمدیست ملوک فارس را قاعده آن بود که هر گز مجلس ایشان

از فضلا و حکما خالی نبودی و صحبت با ایشان داشتندی و هیچ حکم بی رای ایشان نکردندی سلطان

سنجر ماضی حکیم خیام را با خود بر تخت نشاندی و از جمله مصاحبی که او را مصاحبت وار باید

فقیهی باید که عالم و عادل و عاقل باشد که احکام شرع را نیک داند و مسایل فروع دانستن را

تغییر و تبدیل ننماید تا از نیکی صحبت او کار دنیا و آخرت ساخته شود و ببرکت آن سعادت دو جهان

حاصل کرد و دیگر ازجمله که سزاوار دوستی و همنشینی باشند مرد عاقل ناصح و امین اند که در امور کلی

و جزئی ناصح باشند و نگذارند که زلتی از و در وجود آید که مرتکب مسایل دنیا و گرفتاری عقبی گردد

و چون قول شنیع و فعل قبیح از و صادر شود بعبارات الکنایه فی و اشارات اوفی او را باز دارند و از

ارتکاب منهیات و ارتکاب محرمات منع کنند و ناصح باید که در نصیحت و ارشاد طریق تلطف رعایت نماید [illegible]

ودر مجلس ومحفل شنوند وهر بکه در خلوت کلمه چند از روی ملامت بکوید مهربانان در میان جان نشانند
دل مرده الا کمی مهربان تا رخشان باغ رخشان کند صحبت نیکان از نیکان کند سنگ اکر خارا اکر مرمر بود
چون بصاحب دل رسد کوهر بود ودیکر در قانون صحبت طبیبی حاذق باید که در شفای امراض و ازالهٔ اعراض
انفاس عیسوی مسیحا و بیضای موسوی نماید تا همواره ملاحظه مزاج مشرف نموده قاعدهٔ حفظ صحبت را
مرعی دارد و اکر عیاذا بالله علامات انحراف در طبع مشاهده فرماید فی الحال بتدارک آن مشغول کردد
و بهترین جلیسی و خوشترین انیسی کتب اکابر و رسایل بزرکانست که بی نفاق مصاحبت میکنند که شخص خوانندهٔ آنرا
از ملامت و سآمت خاطر شنونده را از و کلالی و بزرکان کفته اند که جمیع خلایق بعقل محتاجند و عقل به تجربه
عقلت ودر تجربه روزکار عمر دراز می باید چون کتابهای زمان دیده که عمر با آن وفا کند بنابران کفته اند

نظم
مرد خردمند هنر پیشه را • عمر دو بایست درین روزکار • تا بیکی تجربه آموختن • با دکری تجربه بردن بکار

واین خود محالست پس چاره انحصار از روی مهربانی تجربه ساخته و احوال ملوک و سلاطین و
اخبار امرا و خواقین و اهل حق و کلمات حکما و علما و اهل یقین را در کتب ثبت کرده تا قصص و تواریخ
گذشتگان را جهت آیندگان در قید کتابت کشیده تا آنرا دستور العمل خود ساخته هر یک مقدار اهمیت خود
ملاحظه نماید و از تجربه دیکران فایده کرفته بموعظه پیشینیان پند کیرند

نظم
همنشینی به از کتاب مخواه • که مصاحب بود که و بیکاه • بهجت افزای جان و راحت دل • هر چه دل خواهدت ازو حاصل •
انجمن هم دم لطیف که دید • که نه رنجید و نه برنجانید •

از ابن عباس مرویست که عقبه بن ابی معیط و ابی
بن خلف با یکدیکر دوستی کردندی و عقبه را عادت چنان بودی که چون از سفر باز آمدی طعامی
مهیا نمودی و اشراف قوم را حاضر کرده ضیافت نمودی وقتی بنا بر عادت خود از سفر باز آمد
و مردمان را بضیافت خود خواند و بسبب مجالست قدیمی و قرب جوار حضرت سید الابرار را علیه الصلوة چون
طعام حاضر کردند حضرت فرمود تا کلمه شهادت نکویی از طعام تو نخورم عقبه کفت اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا رسول الله پس رسول صلعم طعام وی را بخورد و این سخن بابی بن خلف رسید نزد وی آمد

وگفت ما

وگفت مکر از دین بر کشته که سخن محمد می شنوی و کلمهٔ شهادت میکویی گفت من از دین خود بر کشته ام
اما مردی در سرای من آمد و کفت هیچ وجه طعام تو نخورم تا این کلمه بکویی ابی ملعون کفت از تو راضی
نشوم تا که او را تکذیب کنی و آب دهن خود را در روی او اندازی عقبه کفت چنین کنم پس نزد پیغمبر صلعم آمد
و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود آب دهن خود را در روی او انداخت و آب دهن او شعله جهان سوز
کشت و بر آنحضرت نارسیده بر روی وی باز آمد و هر دو طرف روی او بسوخت و تا در دنیا
بود آن داغ ظاهر میبود و در اخبار آورده که در روز قیامت عقبه چهار هزار بار اطراف اصابع خود را تا بمرفق
بخاید و در هر بار تنوع دست وی را بر روید و او از روی حسرت کوید کاشکی فرا میکرفتم با پیغمبر خدای
دوستی و ای کاشکی فرا نمیکرفتم ابی را دوست خود پس باید که دوستی اخیار و ابرار و مصاحبت با
ایشان تاثیر تمام دارد در هدایت و ضلالت چنانکه مرویست از حضرت رسالت صلعم که مثل همنشین نیک
مثل عطارست که چون با او نشینی اکر چه عطر خود بتو ندهد اما از بوی عطر او بهره مند شوی و همنشین
بد مانند کورهٔ آهنکرانست اکر باتش بسوزی اما از دود و غبارش تا ذی شوی

نظم
در کذر از کورهٔ آهنکران • کاتش و دودش و هر بار کران • رو بر عطار کز پهلوی او • جامه ات عاطر شود از بوی او •

ای عزیز
با مردم عاقل صاحبت کن که اکر ترا کاری پیش آید بتجربهٔ تو اندازهٔ آن در خاطر ات بر ماند آورده اند
که ملکی وزیری را از خدمتکاران که سزاوار قتل بود بکرفت و در حبس کرد و بعد از مدتی از زندانبان
بپرسید که درین مدت همچکس تعهد او نمود و او را مراعاتی کرد یا نه زندانبان کفت بلی ربدکه مطبخ خاص
ملک برای او هر روز طعام می برد فرمود تا او را تنبیه کنند چون حاضر کرد کفت من شخصی را حبس
کرده ام تو او را مراعات مینمایی و خلاف رای من میکنی کفت ای ملک عنایت پادشاه در حق
او بیش از رعایت منست که من کرده ام زیرا که او بدین جرم مستحق قتل بود و تو با او بجان مسامحت کرده
و من بنان مواسات نموده ام ملک را این سخن خوش آمد فرمود که کناه او را بتو بخشیدم

قطعه
هر کس در جهان بکرد زمان • هر کم آزاری و نکو کاری • در بلا یار تا شش یار آزار • تا کند فضل ایزدت یاری

بهمه حال بد بروی وی دری نگشاید آورده اند که در بلخ بازرگان زاده بود که بعد از وفات پدر
بر یکی از مهوشان خرابات که عارض نازنینش عروس آفتاب را در حجاب اضطراب نهان ساختی و زلف
پرچینش حبهٔ سنبل را در پیچ و تاب انداختی نظم خجل رویی از روی منیرش را جهان فتنه [illegible] دری را
رخ از باغ بکر و حی نیمی دهان از نقطهٔ موهوم نمی کشاده طاق ابرو [illegible] طوق تابان بگو
عاشق و شیدا شده اموال موروثی پدر را با او در جوانان پیاله نوش تلف کرد و کار او در مهلکهٔ افلاس افتاد
رفیقان چون او را بدان حال دیدند روی از وی بگردانیدند و از و دوری نمودند یکی از دوستان قدیمی
روزی بر در او رفت او را برهنه دید و گلیمی بر خود پیچیده گفت هیچ حاجتی داری گفت آری بازرگان
زاده گفت حاجت من آنست که مرا جامهٔ بعاریت دهی تا یکبار دیگر بخانهٔ معشوقهٔ خود رفته جمال عالم
آرای او مشاهده کنم دوست مشفق دستی جامه آورد و در وی پوشانید و او را بحمام برده بدر خانهٔ
معشوقه رسانید معشوقهٔ خراباتی چون او را دید گمان برد که کار او از سر نو رونقی حاصل شده و از سبزه
پژمردهٔ او طراوتی ظاهر گشته در بگشاد و او را بخانه راه داد و از احوال او پرسید جوان آهی از
دل پر درد برآورد و گفت این لباس بعاریت گرفته ام و خود را بتو رسانیده تا یکبار دیگر دیده
را بجمال تو روشن سازم زن چون دانست که بیچاره مفلس و پریشانست باستخفاف هر چه تمامتر او را
از خانه بیرون کرد مسکین عاشق بر در خانهٔ او توقف نمود بامید آنکه شاید بر وی ترحمی کند آن فاحشه
بیوفا کاشتهٔ آتش شبانه از بام خانه بر سر او ریخت و آن نا امید بدان حال از آنجا رفت و در کنج
تنهایی بی یار و بی مونس بنشست و چندان آب حسرت از دیده ریخت که نابینا شد و عاقبت الامر
بشامت متابعت شهوت از گرسنگی و بی برگی هلاک گشت ای عزیز با مردم تنگ چشم بی مروت
و خوش خلق مصاحبت کن تا در هر حال در زمانی و تنزل غمخوار تو باشد و اگر چه در این زمان وجود
کیمیا از نشان حکم عنقا دارد و پس بهتر آنست که با هیچکس مصاحبت نکنی و لذت تنهایی **قطعه**
مزاج خانه ام از صحبت خلایق سوخت چه لازمست که هر دم بدرد سر دگری کشف مثال کشم در درون خلوت سر

که نشانگ جاودانه هر دم بنیاد یادم بر روی وی و دولتمند آن نیست که مال دنیایی داشته باشد دولتمند آنست
که از علم و ادب و حسب و نسب او را بهره باشد مثل معرفت و فضیلت و سخاوت و شجاعت و فصاحت
و بلاغت و خلق حسن و احسان و غیر اینها و از صفات ذمیمه مثل جهل و رذالت و بخل و دناءت و حسد و
بدخلقی و غیر اینها بری باشد و باید که سر در راه دوست مضایقه نکند چه جای زر واقدی گوید
مرا وقتی تنگدستی روی نمود و فقر و فاقه بغایت رسید و ماه رمضان از وقت اطلاع گشت یکی دوستی
علوی داشتم رقعه بدو نوشتم او هزار درهم در کیسه سر بمهر بجهت من فرستاد و هم در آن لحظه رقعه از دوستی دیگر
بمن آوردند که از من بجهت اخراجات ماه رمضان هزار درهم التماس کرده بود همچنان آن کیسه سر بمهر
با او فرستادم چون روز دیگر شد آن دوست که از من قرض گرفته بود و آن علوی که من از و قرض گرفته
بودم هر دو نزدیک من آمدند علوی از من پرسید که آن درهم که از من گرفتی بچه وجه خرج نمودی
گفتم در مهمی خرج کردم او بخندید و کیسه همچنان سر بمهر بیرون آورد و پیش من نهاد و گفت بغیر از این درم
چیزی دیگر نداشتم و بجهت اخراجات ماه رمضان نگاه داشته بودم چون رقعهٔ تو رسید مرا این منت
کرده بودی او را بدادم و بجهت احتیاج ماه رمضان خود نزدیک این دوست رقعه نوشته قرض خواستم
او این کیسه بعینه نزد من فرستاد من چون مهر خود بر وی دیدم متعجب شدم و کیفیت آن احوال از وی
پرسیدم این تقریر کرد اکنون هر دو نزدیک تو آمده ایم که بسط و سداد تا بیکدیگر مقاسمه کنیم و تا
این خرج کرده شود خوشحال و در پی آن درهای روزی بروی ما خواهد گشاد با یکدیگر آن درهم تقسیم نمودیم
و چون بعضی از آنها خرج شد متفکر بودم که آیا از کجا چاره ای بدست آید که یحیی بن خالد برمکی بامدادی مرا
بخواند و گفت ترا دوش بخواب دیدم و دلالت می کند که بجهت تو سختی در میرسد حال خود با من تقریر کن
من آن قصه معلوم او کردم و صورت حال آن علوی و آن دوست یکی در میان نهادم وی از آن
متعجب شد و گفت می بینم که کرم یکی از شما بیشتر است و فرمود تا سی هزار درهم بمن دادند و من از آن
هر یک را ده هزار درهم دادم و حال ما نیکو شد و از آن تنگدستی و شدت فاقه خلاص شدیم **مناجات**

خداوندا بذات کامل خویش ❊ بحق لطف و جود شامل خویش ❊ بلطفی کو زمادر دور مانده ❊ یتیمی کز پدر مهجور مانده
بسوز مادری کز داغ فرزند ❊ گریبان چاک کرده و سینه پر بند ❊ به آه بی‌پناهان سیاه ناله‌ای ❊ که در روی امید سفیدی
بآه دردناک صبحگاهی ❊ بفیض رحمت بی‌حد الهی ❊ که فیضی بخشی از نور حضورم ❊ کنی مستغرق دریای نورم
بمهر خویش بوزم بر فروزی ❊ چه مهر عالم افروزم برافروزی ❊ الهی چند ناخوشنود باشم ❊ ز غفلت‌های خود آلوده باشم
از این مستی مرا هشیاری ده ❊ ز خواب غفلتم بیداری ده ❊ فصل هشتم در اجتناب از طمع و ترک طلب
بدانکه حرص و طمع از افعال مذموم است پس میباید که مؤمنان بسیار حریص نباشند در کسب مال زیرا که طمع
و حرص از بدترین افعالند و حریص و طامع همیشه ذلیل و خوارند چنانکه گفته اند نظم طمع آرد بمردان روی زردی
طمع را سر ببر کو هم مردی ❊ و حضرت رسول صلعم فرموده که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای بستی کم من استاده ام
از برای بنی آدم مال را تا نماز کنند و زکوه دهند و حال آنکه اگر باشد بنی آدم را وادی از طلا
هر آینه دوست میدارد که ضم شود با وی دیگری و اگر داده شود بهم میخواهد که سیم شود و پر نمیگرداند شکم آدمی را
مگر خاک ❊ و نیز حضرت رسول صلعم فرموده که دو گرسنه اند که هرگز سیر نمیشوند گرسنه علم و گرسنه مال و گفته
شده است که برطرف نمیکند از دل علما علم را مگر طمع ❊ در خبر است که روزی جبرئیل نزد حضرت رسالت صلعم
آمد در وقتی که دو مرد نزد حضرت حاضر بودند و در قطعه زمینی دعوی مینمودند و نزاع مینمودند جبرئیل تبسم نمود حضرت
منشای تبسم را سوال فرمود گفت این دو مرد که بر سر آن این همه نزاع میکنند چهل هزار مالک آن را یاد دارم
پس حال چنین است ای طالب با طمع از کسی باید نهاد و ملک قناعت را اختیار باید کرد و آبروی
خود را بجهت اسباب دنیا نباید ریخت که سوال مکروه است از روی اختیار و جایز است از روی اضطرار و اضطرار وقتی
تواند گفت که اکثر اوقات ... نباشد و اگر یافت نشود و بیم هلاک باشد که با وجود قوت یک سال
و یا کاهی ... باشد سبب حرص سوال کنند و فتاوی اغنیا سوال مکروه است و اصل حالی از سه وجه نیست
اول آنکه این سوال شکایت است از حق سبحانه و تعالی زیرا که خبر دادن بفقیری را باید کند من فقیرم مجبر ساختن خلق
است باینکه حق تعالی باو رزق نرسانیده دیگر آنکه هر گاه بنده نزد غیری سوال کند البته از خود خواری

و مانند آن است پس این وقتی جایز است که معیشه بر او بس تنگ باشد بلکه میته خوردن نزد این فقیر
بهتر از سوال کردن است دوم آنکه ذلیل ساختن نفس خود در نزد غیر خدای تعالی شعار مومنان نیست
بر طلب ضرورت حرام باشد سیم آنکه مسئول شاید بطیب النفس خود چیزی ندهد پس در این هنگام نیز
حرام باشد و باید دانست که سوال بدو ضرورت مثل آنکه بیم موت باشد از جوع یا بیم مرضی از
سرما و گرما باشد و پوشیدنی نداشته باشد مباح میشود و اگر قادر بر کسبی بوده باشد آن طلب نیز
حرام است و اگر بیمار باشد به بیماری که مهلک نباشد و سوال کند دوا یا در زیر جامه پیرهن
نداشته باشد در زمستان آن سوال نیز مباح است اما سوال کردن پدر از پسر یا بر عکس یا زوجه از زوج
یا بر عکس یا از دوستی که دوستی او بنهایت رسیده باشد و از سوال او آن دوست خوشحال شود یا از
مردی سخی سوال کنند که او فرحناک شود سوال از اینها جایز است و هر کاری که بی طمع و بی غرضی
کنند او نزد خالق و خلایق مستحسن و نیکوست نظم طمع بسیار کردی خوار گشتی ❊ نتیجه خواهش عمر آری آرد
مدار از کس طمع هرگز بچیزی ❊ شود خوار از توقع هر عزیزی ❊ قناعت کن بنان خشک خویش
چو کردی از بروت کس میندیش ❊ سبکباری بود بار قناعت ❊ کجا باشد چو بازار قناعت
قناعت گنج معنی بخشدت تو ❊ قناعت در نماید سوی مقصود ❊ پس امر و نهی که حکام و قضاة و محتسبان
کنند اگر خالی از قواعد شریعت باشد گاه گاه اگر چند از قدری منزلتی ندارد علی الخصوص اینکه خالی از اغراض
دنیوی باشد چنانکه گفته اند بیت سخن که آن ز غرض پاک و از طمع خالیست
اگر بسنگ بگوئی درو اثر باشد ❊ آورده اند که شیخ ابوالحسن خوزی قدس سره حاذقی را دید
منکری را دیدی از آن منع کردی اگرچه در آن خوف قتل بودی روزی در کنار دجله طهارت میفرمود
زورقی دید میبرد و خم شراب در وی نهاده و بر هر یکی نوشته لطیف شیخ از آن عجب داشت
چون که در میان مایعات چیزی که لطیف تمام داشته باشد نشنیده بود از ملاح سوال کرد که در این خمها
چیست ملاح گفت تو مرد درویشی باده‌ها چه کار داری ... زیاده شد ملاح گفت ای مرد ... بو الفضول

درین جمع حاضر است و از برای معتضد خلیفه آورده‌ام شیخ نگاه کرد چوبی گران در آن زورق دید ملاح را
گفت آن چوب را بدست من ده ملاح در خشم شده بنا کرد خود را گفت که چوب را بسبب آورده تا ببینیم چه کار
خواهد کرد چوب را بدست شیخ داد شیخ با چوب یک یک را همی شکست و ملاح فریاد میزد از ترس و فریاد
میکرد تا نزدیک بغداد چون رسید و شیخ را گرفته نزد خلیفه برد و صورت حال تقریر کرد معتضد
بغایت غیور بود و پیش سیاست شمشیر کردی اهل بغداد چون دیدند که شیخ را نزد خلیفه می‌بردند
بغایت اندوهناک شدند معتضد بانگ بر شیخ زد که تو کیستی که چنین گستاخی کرده گفت من محتسب
گفت بامر که احتساب میکنی فرمود بامر خدا و رسول او گفت نشان که احتساب تو داده اند فرمود
آنکه نشان پادشاهی تو داده خلیفه ساعتی سر در پیش افکند پس سر برداشت و گفت ترا چه برین داشت
که خمها را شکستی گفت شفقت در حق تو و رعیت گفت در حق من چگونه فرمود منکر را که تو از آن
تقصیر کرده بودی منع کردم و ترا از گرفتاری روز قیامت نجات دادم گفت در حق رعیت چگونه
فرمود چنانکه بار گناه تو از محرمات مردم بر معاصی دلیر میکردند چون تو از حرام باز ایستی دیگران
دلیری نخواهند کرد چرا که عامه خلایق در صلاح و فساد تابع پادشاهانند پس در حق تو و رعایا
مهربانی کرده باشم و غیر از رضای خدای تعالی هیچ غرضی نداشتم خلیفه گریان شد گفت درین کار
ترا منشور حکم کردم که هر منکری که بینی آنرا تغییر دهی و هیچکس ترا منع نکند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که متابعت قول رسول خدا صلعم کنید که فرموده است که هر که بگشاید بر خود در سوال بگشاید
حق تعالی بر روی او در درویشی و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که خشنود شده که فقیر حاجت سوال کند
مگر که حق تعالی او را امیر اند در حالتی که محتاج باشد و حضرت امیر المؤمنین ع شعری در باب سوال فرموده
که مضمون او اینست قطعه هر که بر خود در سوال گشود • تا بمیرد نیازمند بود • آز بگذار و پادشاهی کن •
گردن بی طمع بلند بود • و پیغمبر صلعم فرموده بدرستی که حق سبحانه و تعالی را است و دوست‌ترین چیزی از برای نفس
خود و دشمن‌ترین چیزی از برای خلقان و آن سوال است که بنده هر چند از درگاه او سوال کند خوش

شود و در رضای اوست برای آنکه سوال عباد را دوست میدارد و اجابت میکند و چون از غیر او سوال کند
موجب نقص اوست پس باید که ترا هم زده نشود بنده از سوال از و اگرچه بند نعلین باشد پس اینجا
عزیز باید که هرچه طلب کنی از او طلب کنی زیرا که مسبب الاسباب اوست و دیگران وسیله اند و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که باید که سوال نکنید از مردمان پس بدرستی که سوال ذلیل و خواری
و فقیری و بیناست و دشواری در ایجاب روز قیامت و نیز روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که جمعی از انصار نزد رسول صلعم آمدند و گفتند یا رسول الله ما را بسوی تو حاجتیست فرمود چیست گفتند
حاجت ما آنست که ضامن شوی از برای ما از پروردگار خود بهشت را حضرت لحظه سر در پیش افکند
پس سر برآورد و فرمود میشوم این را از برای شما بشرط آنکه چیزی از کسی طلب نکنید راوی گوید که
یکی از آن مردمان در سفری تازیانه از دستش افتاد نخواست که بکسی گوید که تازیانه مرا بمن دهد
خود پیاده آمده آنرا از زمین برداشت و دیگری بر سر خوانی با جمعی نشسته بود و طعام میخوردند و آب نزد دیگر
بود بعضی از سوال ترسید و طلب ننمود و خود برخاست و آب آشامید پس حرص و آز از مهلکات باید اجتناب
از ایشان لازم نظم حرص بگذار که آفت مردست • و اندر نفس هوای دردست • حرص طامع را که خود کاهست •
زهر در جام و مار در کاهست • محنت از حرص خیزد ای درویش • هر که را حرص بیش محنت بیش •
چون که دام اجل نهاد ایام • حرص اساخت دانه این دام • و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
مستغنی باشید از مردمان اگرچه بشستن مسواک باشد روایت کنند مصعب بن صدقه از امام جعفر صادق ع
که آنحضرت نقل کرده از پدران خود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از برای شخصی هیچ وسق خرما فرستاد
و آن مردی بود نهایت صالح و متقی و هرگز از حضرت سوال نکرده بود و از کسی دیگر سوال نمیکرد پس
مردی نزد حضرت بود گفت یا امیر المؤمنین والله که این مرد از شما سوال نکرد و تحقیق که کافی بود او را
یک وسق پس حضرت فرمود که بسیار نگرداناد حق تعالی در میان مؤمنان چون تو کسی را من بخشش میکنم
و تو بخیلی میکنی هرگاه من بخشش کنم اینچنان بخششی که امیدی با و باشد مگر بعد از آنکه سوال نماید از من

پس آن عطا نباشد بلکه بهای آنرا گرفته باشد که آن آبروی سایل است و این بخشش پس مرا در جهت آن که او
از پروردگار عالم طلب نموده است از برای من رحمت مغفرت چگونه بخشش نماید کسی برادر مؤمن خود
و تجسس کرده اند که او را حاجتی نیکوست و حال آنکه داند که او از پروردگار او طلب بهشت نموده از برای
او پس الحطام دنیا چگونه بخیلی کند با او زیرا که او در دعای خود میگوید که اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
پس او چون طلب مغفرت کند از برای تو پس تجسس که طلب کرده باشد بهشت را و ترا جای بهشت که تجسس
مهری او را باد آری پس ای عزیز ازین کلام شریف معلوم شد که بخواهش انعام کردن موجب ثواب است
و طلب کردن مذموم است پس بر تو باد ای محترم که بی صبری سوال اعمال خود در اضاع مکن دانی و بر تو
باد ای غنی که پیش از آنکه از تو سوال نمایند بدهی تا اجر عظیم یابی رباعی ای یافته ز نفس اماره شکست
زنهار که منت مکش از مردم پست باید که بنفس خود توانگر باشی تا قطع نظر کنی ز هر سفله که هست
و صبر بر فقر و فاقه و کرم نمودن بغیر از سوال حضرت امیرالمؤمنین دنیا زده فرزند او را سیر باد و عیان
و بیگانگان نشانه دشمنان او را مناجات بزرگوارا خدایا منم اسیر بلا بسنگ جلال و پشیمان ز ساده دلیها
الهی از درکات عذاب امانم ده امیدوارم و ترسان و دست بدعا ز فهم ارچه بسی راه طاعت و تقوی
کرده ام بی عفو تو بر امید عطا زکوه ارچه گناهان من گذشت بسی چه غم که عفو تو باشد ز جرم من اعلی
قلم بکش بخطاها و عفو کن که منم که بخت زارم و ترسان ز معرف خطا ببخش رحمت آیسانیم لطف عمیم
که هست حج و فضل تو بنده را ملجا بروز حشر که خلق جهان فرو مانند ز کرده های بد خویش و در خیال خطا
برحمت نظری کن ز دوزخم رهان بحق سید کونین و خواجه دو سرا فصل پنجم در اجتناب کردن از
بدخلقی و حسن خلق را شعار خود ساختن بدان ای عزیز که حسن خلق صفت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله است چنانکه حق سبحانه و تعالی در ابا این صفت ستوده که وانک لعلی خلق عظیم یعنی بدرستی
درستی ای رسول کریم که تو هستی بر خلق عظیم و سیرت و عطا و مراد از ینها افضل اعمال است و یقین است
چنانکه حضرت رسول صلعم فرموده که افضل الاعمال حسن الخلق یعنی فاضلترین عملها نیکو خلقی است و ثمره

مجاهدت متقیان است و بهترین عبادت عابدین چنانکه رسول صلعم فرموده که سنگین ترین چیزی در میزان
عمل حسن خلق است و خلق نیکو درست که بر داشتهای مومنان گشاده است از بهشت و بدخلقی زهر است
قاتل و هلاک کننده مسلمان و خطریست که میکشد صاحب خود را و در می آورد او را در سلک ساطین
لیلان و درهای گشاده است بر داشتهای مومنان از دوزخ و بدخلقیست که علاج آن نتوان کرد مگر
بکرم و احسان خالق و نیکویی کردن با خلایق پس بر تو باد ای برادر مومن که خوشخویی را شعار خود
سازی و از بدخلقی اجتناب نمایی که پیغمبر خدا صلعم فرموده که حق سبحانه و تعالی ایمان را خلق کرد
ایمان گفت خداوندا مرا قوی ده حق تعالی او را قوت داد بحسن خلق و سخا و چون کفر را خلق نمود گفت
بار خدایا قوت ده مرا پس قوت داد او را ببخل و بدخلقی روایت آمده که مردی نزد رسول صلعم آمد
و در برابر آنحضرت ایستاده سوال کرد که یا رسول الله ما الدین یعنی چیست دین حضرت فرمود که حسن الخلق
پس بجانب راست آنحضرت آمد گفت یا رسول الله ما الدین حضرت فرمود که حسن الخلق و بجانب چپ آمده
همان سوال کرد و همان جواب شنید پس در عقب آنحضرت ایستاده همان سوال کرد حضرت بجانب او ملتفت
شده باو خطاب فرمود که آیا نمی فهمی دین اینست که غضبناک نشوی و با خلق خدا درشتی نکنی و در بعضی
دیگر آمده که مردی از رسول الله صلعم درخواست که یا رسول الله مرا وصیتی کن حضرت فرمود بپرهیزکاری
کن و بترس از خدای در همه حال گفت زیاده کن یا رسول الله فرمودند که بدخلق مباش و خود را از
کج خلقی نگاه دار باز گفت زیاده کن یا رسول الله فرمود که اختلاط کن با مردمان بخوشخویی مرویست از فضیل
که گفت برسول صلعم که فلان زن روزها بروزه است و شبها نماز و بدخلقست و بزبان ایذا
و آزار همسایگان میرساند حضرت فرمود که او در آتش است از آن عبادت هیچ بهره نیست و او از اهل دوزخ است
و منقول است که از آنحضرت پرسیدند که کیست فاضلترین مومنان و بهترین ایشان از روی ایمان
حضرت فرمود که آنکس که نیکوتر باشد خلق او مرویست که حضرت رسول صلعم گفتی که خدایا ترا نیکو آفریدی خلق
کرده پس تو هم خلق خود را نیکو گردان و هم آنحضرت فرموده که نیکوترین مردم آن کسیست که نیکو روی تر باشد

دیگو مرا از وصیت کی خلق نیکو داشته باشد و از ابن مسعود روایتست که گفت شنیدم از پیغمبر صلعم که میفرمود
بار خدایا نیکو خلق کردهٔ مرا پس نیکو گردان خلق مرا و از عبد الله بن عمر روایتست که گفت اکثر دعای پیغمبر
این بود که اللهم انی اسئلک الصحة والعفة وحسن الخلق و نیز منقولست از آنحضرت که بدخلقی فاسد میکند عمل را
همچنانکه فاسد میکند سرکه عسل را و نیز مرویست از رسول صلعم که فرموده که خلق بد گناهیست که آمرزیده نمیشود
و ظن بد گناهیست که بتوبه و استغفار محو میشود و نیز فرموده که بنده هر آینه که میرسد ببدخلقی باسفل درک
جهنم که آن پایین ترین طبقات دوزخست و در روایتی دیگر وارد شده که بنده بحسن خلق باعلی درجه بهشت
میرسد اگرچه عابد نباشد و ببدخلق باسفل درکه دوزخ میرسد اگرچه عابد باشد و در آثار آمده که پسر
لقمان حکیم از پدر پرسید که کدام خصلتست که در میان مردمان نیکوست لقمان گفت دین پسر گفت
هرگاه دو تا باشد گفت دین و مال گفت هرگاه سه باشد جواب داد که دین و مال و حیا دیگر سؤال کرد
که چون چهار خواهی فرمود که دین و مال و حیا و حسن خلق پرسید که پنجم آن چیست فرمود دین و مال و حیا و حسن
خلق و سخا سؤال کرد که چون شش جویی خطاب فرمود که ای پسر هرگاه جمع کند کسی این پنج خصلت را
پس متقیست و از شیطان بریست و دوست خداست و از حسن بصری نیز کی گفته هر که بدخلقست همیشه در عذابست
فضیل گوید مصاحبت کردن فاجر نیکو خلق بهتر و نیکوترست از مصاحبت عابد بدخلق و گفته اند که
هر بنایی را اساسیست و اساس ایمان حسن خلقست یوسف بن اسباط گوید که علامت حسن خلق ده
چیز است و ده ترک خلاف کردن و انصاف نیکو دادن و کار را بر خود دشوار نکردن و هر که بدی بتو
کند او را آمرزیدن و معذرت خواستن و مهمی که بتو رسد بر آن صبر کردن و رجوع کردن بعیب نفس خود
نه بر غیر و عیبهای خود را دیدن و جستن و جدا کردن نه عیبهای دیگری و گشاده رو بودن از برای
کوچک و بزرگ و خویش و بیگانه و لطف و همواری حرف زدن با اعلی و ادنی و شاه و گدا امرویست
که نیکو خلق کسی را گویند که هر گاه بر وی ظلمی واقع شود استغفار خواهد از برای ظالم و بر وی شفقت و مرحمت
نماید روایتست که اویس قرنی را کودکان اطفال میدیدند سنگ بوی میزدند او بزبان خوش میگفت که ای

برادران اگر البته مرا باید زد سنگهای کوچک زنید که میترسم از نماز کند ازوان باز مانم روایتست که
آن پیشوای متقیان امیر مومنان علیه السلام روزی غلام خود را آواز داد غلام جواب نداد دو بار
و سه بار آواز داد غلام بجواب ملتفت نشد پس حضرت برخواسته نزد غلام آمد و دید که خوابیده فرمود
مگر نشنیدی آواز مرا ای غلام گفت شنیدم فرمود که ترا چه چیز بر این داشت که جواب من نگفتی گفت
ایمن بودم از عقوبت تو و اعتماد داشتم بر حسن خلق تو حضرت فرمود که ترا در راه خدا از مال خود
آزاد نمودم مرویست که روزی عیسی علیه السلام میگذشت ابلهی با وی همراه شد و از حضرت عیسی سخنی یا
پرسید آنحضرت بر سبیل لطف جوابی فرمود آن ابله از ادب گذشت و آغاز عربده و سفاهت نمود چندانکه
او درشتی میکرد عیسی نرمی و تحمل بیشتر مینمود و هر چند او در پی مجادله در می آمد عیسی طریق ملاطفت و رعایت
میکرد و سخن خوش میگفت یاروح الله چرا از بد این ناکس شده هرچند او قهر میکند تو لطف میفرمایی و او
درشتی پیش میبرد تو مهر و وفا مینمایی عیسی گفت ای رفیق موافق کل اناء یترشح بما فیه ع
از کوزه همان برون تراود که در وست از وی آن صفت می آید و از من این میزاید من از و
در غضب نمیشوم و او از من صاحب ادب میشود من از سخن او جاهل نمیشوم و او از خلق و خوی من
عاقل میشود نظم چون نیستم من ز وی افروخته او شود از من ادب آموخته هست بنا زل مایه ده جان تشبیهم
این صفتم داد خدا از ازل شده‌ام خلق نیکو وصف مسیحا بود خصلت بد مرکب جاهل بود و حکما گفته اند
که نشانه خوش خویی ده چیز است ۱ با مردمان در کارهای نیک مخالفت ناکردن ۲ از نفس خود انصاف دادن
۳ عیب کسان ناکردن ۴ چون از کسی زلتی در وجود آید آنرا تاویل نیکو نمودن ۵ چون کسی گناهکاری
عذر خواهد او را در پذیرفتن ۶ حاجت محتاجان روا کردن ۷ رنج مردمان کشیدن ۸ عیب نفس
خود دیدن ۹ با خلق روی تازه داشتن ۱۰ با مردم سخن نیکو کردن اگرچه بحسب ظاهر همین مضمون
قبل از این گذشته اما حقیقتاً مکرر نیست و گفته اند نیکو خویی آن باشد که شرمگین بود و کم رنج
و صلاح جوی و راستگوی باشد و کم سخن و بسیار طاعت و اندک زلت و بی فضول و نیکخواه مسلمانان و درحق

همه کس نکوی کرد از شفقت و با وقار و آهسته و صبور و قانع و شکور و بردبار و نیکو دل و رفیق و کوتاه دست
بخیلی مجاز کوید خوبی بد معصیتی است که با وی بسی طاعتی سود ندارد و خوبی نیک طاعتی است که با وی
هیچ معصیتی زیان ندارد و در خبر آمده که رفق و مدارا بهیچ چیز نپیوندد الا آنکه زینت وی بود و ناساز نگاری
بکاری در نشود که بر هم زنند و سخن درشت سبب قطیعت است و نرمی علامت دشمن را دوست کرداند
و بسا که اهل و عیال مرد خود در دل بیمار کرد او را از خدای خواهند و روزها از خوی بد او در عذاب باشند
و بسا شد خوبی که آدمی را از گناه کبیره آورد و چه هر گناه که بسبب غضب مرتکب شود اکثر اوقات از
فحش الفاظ بگناه نتوان دانست بلکه باعث ارتداد و کفر او میشود اعوذ بالله من هذه الخصال نظم
با همه خلق جهان خلق پسندیده نمای · که سوی خلد برین راه بدان خواهد بود · عبدالله عباس را روزی
سفیهی دشنام داد عبدالله چون سفاهت او دید گفت ترا هیچ حاجتی هست تا روا کنیم جمع
معنی از آنجا بمقتضای آن قیام نمایم سفیه چون آن ملاطفت دید شرمنده شد و بعد از آن طریق
خدمت مسلوک نمود و یکی از مشایخ کبار را با جاهلی مناظره واقع شد جاهل گفت اگر تو مرا یک سخن
درشت بکویی ده جواب بشنوی شیخ گفت اگر تو مرا ده دشنام دهی یک جواب نشنوی حاضران از کمال
تلطف او تعجب نمودند و جاهل منفعل گشته زبان خدمت بگشود و بمقام معذرت و ملازمت در آمد
تا بدانی که خوی خوش بد خلق را اعلام میکرداند سلمان فارسی رضی الله عنه را شخصی دشنام داد سلمان
گفت اگر کفه ترازوی اعمال من روز قیامت کم آید من بدترم از آنچه تو میکویی و اگر راجح آید
آنچه تو گفتی مرا زیان ندارد مرد مغضب بهمین سخن از رضا دگر گشته بمقام خدمتکاری و انقیاد درآمد
قطعه در پی هر حرف اگر باز میتوانی کرد · تو در گنج دل عنف و خونخواری · مکن بتندی و تیزی خراب خاطر کس
بکوش تا که بدست آری دلی آری · خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده که ای درویش هر که
ده خصلت شعار خود سازد در دنیا و آخرت کار خود سازد · با حق بصدق · با نفس بقهر · با خلق
بانصاف · با بزرگان بخدمت · با خردان بشفقت · با درویشان بسخاوت · با دوستان بنصیحت

با دشمنان بحلم · با جاهلان بخاموشی · با عالمان بتواضع · و حق سبحانه و تعالی در مدح حبیب خود میفرماید
که وانک لعلی خلق عظیم یعنی و بدرستی که تو بر خلق بزرگی که کسی دیگر مانند آن نیست چه از قوم
خود تحمل میکنی آنچه کسی را قوت تحمل آن نیست بزرگی فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی نبود
چه او همت خود را از دست باز داشته خود را بکلی بحق گذاشته و کاینات در نظر او حقیر نمود ابن
عباس فرموده که خلق آنحضرت بمرتبه بود که روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب در حوالی او حلقه کرده
ایستاده اعرابی در آمد شمشیری حمایل کرده و سوسماری در دامن گرفته گفت یا محمد آیا تو ساحر
یاران رسول در صدد آن در آمدند که ویرا بکشند حضرت منع فرموده اعرابی گفت که را میگوید
گفت محمد ساحر کذاب است فرمود محمد منم ولیکن نه ساحرم و نه کذاب رسول خدایم اعرابی گفت سوکند
بلات و عزی که اگر نه تحیه جاه و جلال تو بودی من این شمشیر را از خون تو سیراب میکردم و قسم بلات
که ایمان بتو نیاورم تا این سوسمار بتو ایمان نیارد پس سوسمار را آنجا نهاد حضرت رسول صلعم فرمود
که یا ضب گفت لبیک لبیک یا رسول الله فرمود که من کیستم گفت تو فرستاده خدایی در رسالت عدل
اعرابی چون معجزه چنان دید بتصدیق تمام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله
پس گفت یا رسول الله از در این مسجد در آمدم در همه عالم هیچکس از من دشمن تر تو نبود اکنون من بیرون
میروم و هیچکس را از خود دوستر نمی یابم نسبت بتو مرویست که حضرت رسول صلعم روزی با یکی از اصحاب
در صحرای مدینه میکذشت دید که زنی بر سر چاهی میخواهد که آب بر کشد و نمیتواند حضرت نزدیک وی رفت
فرمود که ای عجوزه از برای تو آب بکشم گفت ان احسنتم احسنتم لانفسکم حضرت بر سر چاه آمده و آب
برکشید و بر دوش مبارک خود نهاد و با آن زن گفت که پیش باش و راه خیمه خود بمن نمای آن عجوزه
که منم حضرت بود هر چند خواست که از حضرت بستاند قبول نفرمود گفت من اولیترم بکشیدن بار آب
و تحمل مشقت پس آن عجوزه در پیش میرفت و حضرت از عقب روان بود تا بدر خیمه رسیدند مشک را
آنجا بر زمین نهاد و برگشت عجوزه در خیمه رفت و با فرزندان گفت جوانمردی مثل این هیچ ندیدم خوش خوی

1

با من تا لطف کرده این سنگ را بر داشته با بنجا رسانید گفت کجا رفت گفت آن جوان که راه میرود از جهت حضرت آمده او را شناختند بر گردید گفت ای مادر آن کس است که ایمان بوی آورده و بشرف و مشتاق دیدار او بودم و بوسیله الف محمد امیری تعجوز از خیمه بیرون دوید و فرزندان از پی آمدند و دست و پای حضرت افتادند و پیرزن بسیار بگریست و گفت یا رسول الله گستاخی کردم و ترا نشناختم حکونه از عهده این عذر بیرون آیم آنحضرت وی را تسلی داده دعای خیر در حق ایشان فرموده و بلطف باز گردیدند پس جبرئیل این آیه آورد که و انک لعلی خلق عظیم و ائمه هدی علیهم السلام همیا حسن خلق اهل ضلالت را هدایت میکردند و از بادیه جهالت و طغیان بطریق مستقیم ارشاد می نمودند چنانکه مرویست که حسان بن ثابت در زمان جاهلیت هجو حضرت رسالت صلعم گفته بود حضرت فرمود که کیست که این را بیرون برده زبانش قطع کند یکی از اصحاب برخواست او را از مسجد بیرون برد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بایشان رسیده کیفیت حال را مطلع گشت جمیع او را از دست او گرفته خانه در جنب یکی از مردم انصار برد و آنمقدار از زر گرفت که دهان حسان را پر از زر سرخ کرد حسان چون این حلم و احسان از شاه مردان مشاهده کرد از سر خلاص مسلمان شد و تا زنده بود مداح خاندان بود در کشف الغمه آورده که خارجی شامی گفت روزی بمدینه رسیدم مردی را دیدم جامههای نو پوشیده و بر استر قیمتی سوار شده آثار بزرگی در ناصیه او ظاهر و هویدا و علامت سروری از جبینش باهر و هویدا بود از اسم او پرسیدم گفتند حسن بن علی علیه السلام چون دریدم بغض ایشان بود پیش رفتم و گفتم تو پسر علی ابن ابیطالبی فرمود بلی زبان بدشنام برگشادم و آنچه گفتنی نبود گفتم آنحضرت این سخنها شنید و تبسم فرمود چون آنچه خواستم گفتم گفت همانا در شهر ما غریبی گفتم آری فرمود مارا منزلی هست بیا با تا در آنجا فرود آی گر اولی بدانی که مسافران اگر بدانجا کند زکینی بمصالح احوال تو قیام نمایم و عذر خواهی بانجام رسانم و اگر حاجتی داری بانجام آن بکوشم و از نقد و جنس آنچه خواهی تو عطا فرمایم من چون این حسن خلق از آنحضرت

۱۳۲۵
این حقیر سراپا تقصیر
در سنه الف و سیصد و بیست و پنج
بجمله از خانندگان التماس دعا دارم

مشاهده کردم از روی او خجل شدم و از وعده بی ادبی خواستم بعد از آن چنان شدم که نزد من هیچکس دوستر از و نبود مناجات بزرگوارا خدایا بحق ارض و سما بحق روضه رضوان و جنة المأوی بحق بنده اولاد هاشم مکی بحرمت همه یکان با خشوع و بکا بحق احمد مختار و حیدر کرار بحق قربت احیار و حق آل عبا بحق زین عباد و محمد باقر بحق جعفر صادق بحرمت موسی بحق شاه خراسان امام حسن و شبیر بحرمت تقی آن متقی دین هدی بحرمت نقی و عسکری امام حق بحق مهدی هادی امام و رهنما که آن شفیع مشفع مکن مرا محروم چو در منند ای شفاعت کبری مدام تا که بخوانند اهل توحید همیشه تا که بگویند از آل صفا مرا بدین شفیع اجر برانگیز از آن گذشته از گنه و برده طاعت و تقوی فصل دهم در اجتناب از آزار خلق خدای و ظلم کردن بایشان و ایذا و اهانت مسلمان رسانیدن در وقت غضب خود را نگاه دارند و آتش غضب را بآب حلم فرو نشانند که گفته اند صاحب قدرت آن نیست که کسی را بهدا از دست بکشد که در وقت غضب خود را نگاه دارد زیرا که از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر که باز دارد غضب خود را بپوشاند خدای تعالی عورت او را و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که غضب کلید همه شرها است و در روایت آمده که حلم زینت مردانست و سزاوار غضب بهشت و غضب دشمن عقلست و از رسول صلعم منقولست که غضب فاسد میکرداند ایمانرا همچنانکه فاسد میسازد صبر عسل را از وهب ابن منبه روایتست که کفر را چهار رکنست غضب و شهوت و حرص و طمع و نیز رسول صلعم فرموده که هر که باز دارد نفس خود را از غضب خدای تعالی باز دارد عذاب را از وی و فرموده که بهترین شما کسیست که غضب بر دستولی گردد و حلم را بر وی غالب نسازد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده نیست خیر تو در آنکه مال و ولد تو زیاده شوند بلکه خیر تو در آنست که زیاده شود علم تو و بسیار باشد حلم تو و منقولست که طلب کنید علم را و زینت دهید او را بحلم و وقار و بدان ای عزیز من که هر ظلمی که صادر شود از کسی جایز نیست که در برابر او تلافی جویند مثل او در دنیا زیرا که جهت تلافی و تدارک آن روزی مقرر شده و در خبرست از رسول صلعم که روزی که مظلوم داد خود را از ظالم

ستانند بدرستی که روزی که ظالم بر مظلوم ظلم کرده باشد و در روایت آمده که اگر شخصی از تو انتقام نگیرد یا نتواند
واو را خصمی باشد در روز قیامت به نیم حبه و نیم حبه که ثلث شعیره بود در گرمای قیامت باز دارند تا خصم خود را
خشنود کند پس در برابر غیبت غیبت عنوان کرد و در مقابل دشنام دشنام عنوان داد و نخیر ذلک زیراکه
آن نیز مرتکب گناه شود مگر قصاص که در شرع مقرر شده و در روایت آمده که رسول خدای صلعم گذشت بر دو کس
که یکی یکی را دشنام میداد و آن دیگری ساکت بود آنحضرت فرمود که ملکی بر سر آنکه ساکتست رحمت میریزد
تا آنکه سخت جواب او هم در جواب آمد حضرت روان شد و فرمود که فرشته رفت و شیطان آمد و گفتهاند که
از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از آبای عظام کرام علیهم السلام خود نقل فرموده که رسول صلعم
فرمود که هر که مومن و مومنه را خوار و حقیر گرداند بجهة درویشی او حق تعالی فردای قیامت او را رسوا سازد
در میان اهل محشر و هر که مومن یا مومنه را بهتان کند حق تعالی فردای قیامت او را بر پشته از آتش بدارد
تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید و مومن نزد خدای تعالی گرامی تر از فرشته مقرب است و هیچ چیز
نیست که حق تعالی را دوستتر از مومن تایب و یا مومنه تایبه باشد پس ای برادر زنهار که احتراز کن از
آزار مومن که در حدیث وارد شده که هر که آزار مومنی کند بغیر حق چنان باشد که خراب کرده باشد کعبه را
ده بار و خراب کرده باشد بیت المعمور را بیست بار و کشته باشد هزار هزار فرشته مقرب را رباعی
ای برده براوج آسمان افسر جاه زنهار مکن ستم که افتی در چاه مظلوم که در رنج کند چوگان
بر سینه ظالمان زند ناوک آه ای مومنان ببینید که مردان حق چه نوع بوده اند منقولست که شیخ عبدالله
را خواهرزاده بود روزی شیخ را مهمانی بود شیخ شخصی دید که کنیکی را از فرمان ... شیخ
را بر او رحم آمد گفت ای جوان این کنیک را بمن فروش گفت کجا آنرا بدهد شیخ او را گرفته بخانه
دو روز نگاه داشت روز سیم آن کنیک را رها کرد و باقی فلیج رفت بعد از ان ... جمعیت نموده
حرامیان قافله را غارت کردند یکی از حرامیان از بزرگ خود التماس کرد که این پیر را بمن بخش تعهد او قبول
و برا بجانب برد و آستین پیش وی نهاد که پیش از آفتاب برآمدن تا فرورفتن بکوا کنندم را

باید کرد والا ترا سیاست کنم آن پیر از ترس چوب آن محنت میبرد و وارد میکرد تا مدت دو ماه برآمد
روزی دستش آبله کرده بود و زار مینالید و از درد میگریست زن حرامی را بر او رحم آمد گفت ای
هر زمانی عجب که من در عوض تو دست آس میکنم پیر گریان در خواب شد حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید
که فرمود ای عبدالله سبب آنکه دو روز آن کنیک را نگاه داشتی دو ماه ترا بزحمت گرفتار کردیم اکنون
وقت خلاصی در رسید پیر چون بیدار شد حرامی از در درآمد و در دست و پای شیخ افتاد و عذر خواست
شیخ گفت آن قهر و آزار که قبل از این میکردی چه بود و این لطف و احسان چیست گفت رسول صلعم را در خواب
دیدم که با من عتاب کرد که آن پیر را رها کن و عذر خواه که یکی از بندگان خاص خداست ای عزیز مپندار
که ظلم و ستم کردن آسانست بلکه اجر مظلوم نزد پروردگار زیاده از حد و حصر است و هر ظلمی و ستمی
را عوضی خواهد ... نظم میازار موری که دانه کشست که جان دارد و جان شیرین خوشست
و بدانکه حق تعالی از عمل ظالمان غافل نیست چنانکه فرموده و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی
گمان مبر که خدای تعالی غافلست از آنچه عمل میکنند ظالمان روایتست از رسول خدای صلعم که هر که
آزار کند مومنی را ابلیس میگوید که آزار کرده مرا و هر که آزار کند مرا پس بتحقیق که آزار کرده حق را
و هر که آزار کرد خدای را لعنت کرده شد در توریت و انجیل و زبور و قرآن پادشاه عالم میفرماید که ای
بنده من اگر ظلم کنی از محبت محروم مانی که والله لا یحب الظالمین ظلم بانواع است بدترین ظلمها
که مومنی یا مسلمانی را رنجان کنی یا دلی بریان کنی یا دیده گریان و بدانکه این نیز ظلمست که پا بی
از شرع بیرون نهی و خلاف فرمان کنی که و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه یعنی هر که در گذرد
و کم و زیاده کند حدهایی که حق تعالی فرموده پس بتحقیق که ظلم کرده باشد بر نفس خود و این نیز ظلمست
که چون عصیان از سر جهل یا عمدا از تو سر زند و خطایی در وجود آید و توبه نکنی و تا آب استغفار
آن گناه را از نامه اعمال محو نکنی و فرموده و من لم یتب فاولئک هم الظالمون یعنی پس آنکس که
از گناه خود توبه نکند پس آن گروه ظالمانند پس اگر بر خود ظلم کرده عذر آن بخواه و فرمان سلطان میر

وخلاف امر خداوند جهان مکن که خلاف امر او معصیت است و عاصی مستحق نیران [ضعیفه] آورده اند که
بود در شهر بلخ که پسری داشت که بغایت وی را دوست داشتی و آن پسر ظالم و بدکردار و مردم آزار بود
و هر چند مادر نصیحت میکرد و نمی شنید تا ناگاه قضا کمین برگشاد و وی را از روی زمین برداشت مادر
بماتم او نشست بعد از مدتی گفت خداوندا صبر و قرارم نمانده از تو میخواهم که او را در خواب فرا من
نمایی شبانه در خواب دید فرزند خود را که غلی آتشین برگردن نهاده و زنجیر آتشین در دست و پای
زن نعره زد و از خواب بیدار شد و فریاد و زاری درگرفت شب دیگر وی را دید تا سوخته دل گداخته
شد گفت آخر ترا چه رسید که چنین ضعیف شدی گفت ای مادر مسلمانان نمیتوانم گفت از آنچه دیده ام باری
شما میدانید که سبب این همه لذات دنیا بود هر روزه خود را سزاوار دوزخ مکنید و می باید که از اوامر
و نواهی و احکام شرعی میل و محابا و مداهنه واقع نشود و با کسی که ظلم و ستم کند محبت و دوستی نکنند
زیرا که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من
اولیاء ثم لا تنصرون و میل اندک مکنید چه جای بسیار بسوی آنان که ستم کردند بر خود پس برسد
بشما آتش دوزخ و نیست شما را بهره از دوستان که عذاب از شما باز دارند پس شما یاری داده
نشوید پس هرگاه میل اندک بسوی کسی که مسمی بظالم است سبب وصلت بنیران پس چگونه باشد
حال جمعی که میل بظلم و ستم کنند و بعد از آن میل را زیاده کنند و هر مرتبه در ظلم افزایند بر جهت
که در ظلم و ستم کردن مایل باشی که در خبر آمده که پیغمبر صلعم فرموده که هر که ظالمی را دعا کند بقای
عمر او دوست داشته باشد که عاصی شود در زمین و سفیان ثوری نقل کرده
که هر که قلمی برای ظالمی تراشد یا سیاهی در دوات ریزد یا کاغذی بروی دهد که در چیزی که
موجب ظلم باشد بنویسد با ظالم در آن ظلم شریک باشد حب کردن ظلم ظالم بی باک
کردنش کشته بتیغ هلاک هر که موری بظلم رنجاند دولت از روی عنان بگرداند
ظلم مارست که پرورش اژدها پیچ در فرو برد ظلم جایی که آتش افروزد فلک و ملک را در سوزد

ظلم دارست

ظلم دارست که زوال دارد در سردار خود بند آخر کار و رسول صلعم فرموده که ظالمان را برانگیزانند
روز قیامت بصورت خرس و بدترین اهل دوزخ ظالمان و متکبران باشند در خبر است که چون
روز قیامت شود منادی از قبل رب العزة ندا کند که کجایند ظالمان و یاران و یاوران ایشان
همه را جمع کنند حتی کسی که برای ایشان دوات لیقه نهاده باشد و یا قلم تراشیده باشد همه را
در تابوتی نهند از آتش و در قعر دوزخ اندازند مردی کسی هیچ چیز نزد حق تعالی دشمن تر از آن نیست که عالمی
بزیارت عاملی رود و از سفیان ثوری پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بهلاکت نزدیک
گشته آب بوی توان داد فرمود نه گفتند اگر آتش نه هستند بمیرد گفت بگذار بمیرد و نیز رسول صلعم
فرموده که هر که سلام کند بر ظالمی از روی اختیار نه از ترس آزار برود از وی نور ایمان و تا چهل روز
باز نیاید پس ظالم زود منقطع شود نظم از ظلم شد معاویه را نسل منقطع وز عدل ماند نام علی زنده در جهان
آورده اند که وزیری از وزرای عراق در عقب امامی نماز میکرد آن امام آیه ولا ترکنوا الی الذین
ظلموا فتمسکم النار تلاوت نمود آن وزیر نعره زد و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد وی را از آن
حالت پرسیدند گفت این آیه در باره کسیست که میل اندک بظالم کند پس حال ظالمان چگونه باشد
آورده اند که شمس المعالی بن قابوس والی جرجان و طبرستان و گیلان بود و از اعاظم حکام انام
و بوفور علم و دانش و فرط احسان و کرم آراسته بود از جمله بناهاء او جامع جرجان و مسجد سیال
از جمله بناهای او است و در غربت خراسان اوقات میگذرانید اما در آن وقت هیچ یک از افاضل
و اعیان بلاد مدت شمس المعالی نرسیده که از خوان نعمت و احسانش بی بهره مانده باشند قطعه
بزرگی آن بود که خوی کریم بهر جا که باشد بود سرفراز نه آنکس که چون یابد از عز و جاه کند از تکبر سرش باز
و استعداد او مرتبه بود که صاحب بن عباد با وجود کمال و فضل هرگاه که خط او را دیدی از
غایت انصاف گفتی که هذا خط القابوس ام جناح الطاوس و با وجود این همه مکارم
و محاسن بکمال ظلم و شدت سطوت مبتلا بود چنانکه بواسطه اندک جرمی جمعی را بعدم رسانیدی

وازبرای اندک گناهی خلقی را تباه کردی لاجرم لشکر او را کشتند و دست ظلم او را کوتاه کردند
از کلمات بقراط حکیم است که چندان شیرین مباش که ترا فرو برند و چندان تلخ نیز مباش که از دهانت
بیرون افکنند و منوچهر بن قابوس را که در گیلان بود طلب داشتند پادشاه کردند و قابوس را
بقلعه فرستادند گویند عبدالله نام مردی از جمله عاصیان که او را بقلعه میبرد قابوس او را پرسید
که سبب جمع شما چه بود و این عمل از کدام یک ناشی شد وی گفت من و پنج کس دیگر اتفاق نمودیم
و بنا بر فرط سیاست و قتل و غارت تو ترا گرفتیم تا از اثر غضب تو ایمن باشیم قابوس گفت این
غلط است من اگر خون بسیار کردمی شما را زنده نگذاشتمی که مرا باین روز نشانید و گفته اند هر که را
خلق با خلق نه نیکوست بتر است بر بدن زندان است قطعه بخلق خوب ز طبع کریم و خوی خوش •
عجب مدار که بیگانه آشنا گردد • ولی ز شومی خوی درشت بد گهری • نسبی بود که پسر از پدر جدا گردد •
غرض شومی آزار و ظلم بسیار هم در دنیا حاصل او در عذاب است و هم در آخرت بغضب ایزدی گرفتار
آورده اند که بر ظالم و دزد دعای بد نباید کرد تا از قوّت جرم کم نماید بلکه بر ایشان تأسف باید بود
برای آنکه این عمل از وی صادر شده شیخ فضیل را دیدند که کالاش برده بودند میگریست گفتند برای
کالا میگریی گفت نه برای این میگریم که آن مسکین چنین کاری بکرد و در قیامت هیچ حجت نبود او را
و بباید دانست که هیچ گناهی بتر از ظلم نیست بد نامی تمام بود او را در دنیا و عذاب بود او را
در عقبی و کسی را بعد از مرگ به نیکی یاد نکنند قطعه در ملک ظالمان جهان ام فاحش طعن •
چندان دوران بود که بماند بر دوران او • هر جا که کی خانه مردم خراب کرد • آباد بعد از آن نبود خان و مان او •
پس دیگر آن ظالمان که باغ فدک را که حق فاطمه علیها السلام بود و امامت و خلافت که حق
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود غصب کردند و دست تعدی و ظلم بجانب آل مصطفی و مرتضی و اولاد
اطهار ایشان دراز کردند علیهم و علی محبیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین مناجات
ای صفات خوبی معروف • ای بهی تو منکر او موقوف • ای برتر از افهام نطق • از امر تو کائنات سبق

ترتیب جهان چنانکه بایست • کردی بمثابه که شایست • بر هر ورقی که حرف راندی
نقش همه در دو حرف خواندی • از قسمت بندگی و شاهی • دولت تو دهی بهر که خواهی
از آتش ظلم و دود مظلوم • احوال همه بر تو معلوم • چون نیست بجز تو دستگیرم • هست از کرم تو ناگزیرم
تا غرق نشد سفینه در آب • رحمت کن و دستگیر دریاب فصل یازدهم در اجتناب از اسباب
گواهی بناحق و دروغ بدان ای عزیز که زبان نعمتیست عظیم از نعمتهای الهی و طاعت زبان از
طاعت جوارح دیگر بزرگتر است و گناه او هم از گناهان جوارح دیگر بزرگتر زیرا که ظاهر نشود
از کسی ایمان مگر بگواهی زبان و این کفر و ایمان نهایت عصیان و طاعت نزد است چرا که هر
گناهی امید مغفرت هست مگر شرک بخدا و هیچ طاعتی بهتر و نیکوتر از ذکر خدا نیست و گواهی بوحدانیت
پادشاه روز جزا و خالق ارض و سما برستی که نیست هیچ موجودی و معدومی مخفی و معلوم و مظنون
و موهومی الا که زبان را در و دخلی هست و متعرض او میشود باثبات و نفی و این خاصیتی است
یافته نمیشود در سایر اعضا و جوارح چرا که معلوم است که ارباب فضل و عاملان هر فن بلکه جاهلان
نیز که چشم بغیر از دیدن الوان و صورتها و گوش بغیر از شنیدن آوازها و دست بغیر از گرفتن چیزها
و پا بغیر از رفتن بجایها بچیزی دیگر نمیرسد و از ایشان کار دیگر نمی آید پس تا توانی زبان
خود را از یاد حق غافل مساز و بسیار گویی و بیفایده خوانی مشغول مدار تا خود دور کرد آنکه از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله منقولست که من صمت نجا یعنی هر که خاموشی اختیار کرد نجات یافت و رستگار شد
و نیز مرویست از عقبه بن عامر که گفت پرسیدم از رسول صلعم که چیست طریق نجات گفت مالک شو
لسان خود را یعنی زبان خود را به بیهوده گفتن میاموز بیت ای برادر پند و نصیحت گوش کن
گر نجاتی بایدت خاموش کن • هر که را گفتار بسیارش بود • در دل و سینه بیمارش بود •
روایت از معاذ بن جبل که گفت پرسیدم از رسول الله صلعم که کدام عمل از عملها افضل است حضرت زبان
مبارک خود را بیرون آورد و در دو انگشت مبارک بر او نهاد مرویست از انس بن مالک که گفت شنیدم از رسول صلعم

که فرمود مستقیم نیست ایمان بنده تا مستقیم نباشد دل او و مستقیم نیست دل تا مستقیم نباشد زبان
و در خبر آمده است که در بهشت نخواهد رفت شخصی که ایمن نباشد همسایه او از زبان او و از رسول صلعم که فرمود من کان یؤمن
بالله والیوم الآخر فلیقل خیراً او لیسکت یعنی کسی که ایمان آورده باشد بخدا و رسول او و روز قیامت
پس باید که هر چه گوید خیر گوید یا از آن ساکت باشد و نیز مرویست از رسول صلعم که عبادت ده
جزو است نه جزو در خاموشیست و یکی در جدا بودن و دوری از مردمان و بدانکه آفت زبان بسیار است
مثل کذب و سخن چینی کردن و غیبت نمودن و تهمت بستن و فحش گفتن و نفاق ورزیدن و خصومت کردن
و ایذا و اهانت بخلق خدا رسانیدن و مانند اینها و دیگر فضیلت آدمی بر دیگر حیوانات بنطق است
و آدمی را هیچ گوهری نیست بهتر و نورانی تر و لطیف تر از سخن بیت نظم گر نهی گوهری ورای سخن
او فرود آمدی بجای سخن و حکما زبان را بتیغ تشبیه کرده اند و همچنانکه تیغ در وقت حاجت از نیام
باید کشید زبان را نیز جز بوقت ضرورت در کام نهان باید کرد و هر چه بسیار سخن باشد که چون تیغ جود
گفته نشود مانند آب حیات زندگی رساند و دوای آن بوقت چون زهر قاتل هلاک سازد بیت
عاقل را ادب این بود که زبان نگاه دارد و هر چه را احتمال مضرت بود نگوید نظم ای برادر گر تو هستی طالب خود
چون بفرمان خدا بشناس که گر خبرداری ز حی لایموت بر دهان خود بنه مهر سکوت و آورده اند که پادشاهی
از ملوک عجم پیری بود در غایت عقل و کیاست و نهایت فهم و فطانت که پسری در باب پادشاهی
چراغی روشن از نور الهی ملک او را بمکتب ادیبی دانا [illegible] با انواع اخلاق و آداب مهذب
و مؤدب گردید پسر ادیب را گفت عمر قصیر است و علوم بی نهایت [illegible] چیزی بیاموز که تحصیل آن آسان باشد
و مراد در هر دو جهان فایده بخشد گفت اگر خواهی که در هر دو جهان رستگار گردی باید خاموشی گزینی و سکوت
پیشه کنی که رسول صلعم فرموده که من صمت نجا قطعه [illegible]
ز مردم چه بهتر بود آدمی را نگه داشتن خموشی خموشی خموشی پسر این را [illegible] و بعد از آن زبان را در کام [illegible]
و گوش استماع از جواهر کلمات نصیحت ملک زاده [illegible] گمان برد که ملک زاده را مرضی عارض

شده یا علتی حادث گشته چندانکه اطبا را بمعالجه آن امر فرمود سعی ایشان مفید نیفتاد تا روزی
ملک بعزم شکار بیرون رفت و پسر را با خود برد و جمعی را ملازم او ساخت تا در منازل و مراحل
محافظت او نمایند چون زمانی در آن صحرا گردش نمودند ناگاه از خاربنی صفیر دلپذیر دراجی
بگوش ایشان رسید چند کس عنان عزیمت بصوب او معطوف ساختند و گرد خاربن گرفته چند
تیر بر وی ریختند و خون دراج بیچاره را بخاک آمیختند ملک زاده گفت اگر دراج خاموش بودی
بسلامت زندگانی نمودی این بلا را از زبان بسر او آورد یکی از ملازمان این سخن شنیده بجانب
پادشاه رفت و این بشارت را بمجلس عرض رسانید ملک این سخن مسرور شد و بعقل فرزند آفرین
گفت [illegible] طلب نمود و هر چند سعی کرد یک کلمه دیگر بر زبان او جاری نگشت ملک را غضب مستولی
شده فرمود تا او را در اینجا چوب زدند و خسته و مجروح بخانه فرستادند والده او چون بر آن حال وقوف
یافت بگریست و گفت چون ترا در آلت نطق خللی نیست سخن با کسی گفت و خود را در این مشقت
[illegible] ملک زاده تبسمی نموده گفت استادم [illegible] گفت که خاموشی سبب رستگاریست
اگر من خاموش بودمی از ضرب چوب بسر نخوردمی و این همه چوب جای یک سخن است اگر دو سخن گفتمی
ناچار صد چوب بایستی خورد ع زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد. پادشاه چون این سخن بشنید
دانست که وی را کار [illegible] بسیار گوید کلام او را وقری و قدری نباشد
و در خبر آمده که هر که بسیار گوید در کلام او بسیار غلط افتد و آنچه ابوزرجمهر گفته است که چون مرد
بر بسیار گفتن حریص شود در جنون او تشکیکی نیست یعنی بعقل او دیوانه است قطعه سخن منقود
بی عیب و خوب باید گفت و گر چنانچه ندانی خموش باید بود ز گفتنی که نجی از آن خموشی
همه زبان چه شوی چه گوش باید بود. منقولست که حواریان از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند
که ما را [illegible] که چون بدان کار کنیم بجنت رویم فرمود خاموشی گزینید گفتند این صورت ممکن نباشد
هرگز فرمود پس چون سخن گوئید بغیر از ذکر حق چیزی دیگر بر زبان میارید و از سخن حق با گفتن

تصوری ندارد و بدانکه بی فایده بسیار گفتن و از اسباب مسکنت است نظم ار بلیغی اگر صرف زر می‌کنی
صرف گفتار کن که ممکنی چند زر پاس دارم اندر گنج پاس سخن دار که امنیت گنج گفتن مثلا به
قول موجه صفت انبیاست ✽ نه همه گفتار ز انسان نکوست ✽ هرچه پسندیده بود آن نکوست
آورده اند که سه پادشاه در مجلس انوشیروان حاضر بودند قیصر روم و خاقان چین و رای هند
انوشیروان گفت که نسبی قرنها باید که چنین جمعیتی دست دهد بیایید تا هر یکی سخنی گوییم که سخن
پادشاهان سخن مردم دیگر را پادشاه باشد دریغ باشد که چنین اجتماعی بتفریق انجامد
و سخنی و نکته از ما بر صفحهٔ روزگار نماند بیت درین سرای کهن خوی کن بگو سخنی
که بهتر از سخن خوب یادگاری نیست ✽ ایشان اشاره بکسری کردند که اول تو ما اغاثت فرمایید
از درج فکر جوهر آبدار و گوهر شاهوار در طبق بیان نهاد و گفت که بر سخن ناگفته هرگز پشیمانی نخوردم
و بعضی سخنان که گفته شد بسیار ندامت خورده‌ام قیصر روم در خزانهٔ خیال نظر کرد و این نقد
تمام عیار نثار فرمود که آنچه نگفته‌ام توانستم و آنچه گفته‌ام بر آن قادر نبودم یعنی هر سخنی که
از شصت زبان جدا نشده است قدرت آن دارم که هرگاه که خواهم بگویم اما چون تیر از
کمان بیرون رفت باز نتوانم گردانید خاقان چین چنین فرمود که چون سخن را نگفته‌ام او
زیر دست منست و من بر و غالبم و چون گفته شد دست بر و نتوانم یافت یعنی تا عروس سخن
در پس پردهٔ غیبست و در تصرف متصرف در حیطهٔ اختیار باشد اگر خواهم بر منصهٔ نطق جلوه دهم
و اگر نخواهم در نقاب عدم مستور دارم رای هند از ریاض فصاحت این گل خوشبوی و ریحان
دلجوی بر نزهتگاه فصاحت آورد که هر کلمه که مکنون [illegible] می‌آید یا در منهج صوابست یا بر منهج
خطا اگر صوابست قایل از عهدهٔ آن بیرون تواند آمد و اگر خطاست هیچ فایده ندارد
پس در هر دو حال خموشی بهتر است قطعه زبان بریده به کنجی خموش باید بود ✽ چو تیغ برهنه [illegible]
چه هر که بند زبانست گردنش در بند ✽ برای حفظ زبان سخت گوش باید بود ✽ بجای [illegible]

گفته اند که

١١٠

گفته اند که خموشی بهتر از سخن بدست و سخن نیک بهتر از خاموشیست و بباید دانست که حفظه دو
فرشته اند موکل بر هر یک از آدمی قوله تعالی اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید
یعنی یاد کن ای محمد که چون فرا گیرند دو فرشته که گیرندهٔ اعمال‌اند یکی از طرف راست و دیگری از
جانب چپ نشسته یعنی ایشان ملازم انسان‌اند و صلاح و خیر و شر می‌نویسند از ایشان ما یلفظ من قول الا
لدیه رقیب عتید بیرون نمی‌افکند آدمی از دهن خود سخن مگر نزدیک او نگهبانست مهیا و آماده یعنی آنچه
آدمی بان تکلم مینماید در نامهٔ اعمال او می‌نویسند مرویست که حفظه چهار فرشته اند که دو در روز
موکل‌اند و دو در شب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده از حضرت رسول صلعم که
جای نشستن این دو فرشته بر هر دو دندانهای پیشینست و یکی بر راست و یکی بر چپ و زبان تو قلم
ایشانست و آب دهان تو مداد ایشان و تو املا میکنی آنچه بکار نمی‌آید و ترا فایده نمی‌رساند
و از خدا و از ایشان شرم نداری نظم گر همی خواهی که گردی رستگار ✽ و ای یاد کن از خدا بس شمار
گر تو از ذکر خدا غافل شوی ✽ از همه کار جهان باطل شوی ✽ و در حدیث دیگر آمده که پاک کنید
دهنهای خود را از طعامهای حلال زیرا که دهنها محل سکون دو فرشته است که نگهبان و نویسندهٔ اعمال
شما اند و مداد ایشان آب دهن شماست و از امام حسن علیه السلام مرویست که این دو فرشته از بنده
دور نمی‌شوند مگر در وقت قضای حاجت و خلوت انس بن مالک از حضرت رسالت صلعم روایت کند
که چون بنده از بندگان مؤمن فوت شود آن دو فرشته گویند بار خدایا قبض روح فلان بنده
مؤمن کرده ما بکجا رویم و بچه کار مشغول شویم خطاب آید که آسمان و زمین مملوست از فرشتگان و او [illegible]
و بر بالای و همه بعبادت مشغول‌اند شما نیز بر سر قبر بندهٔ مؤمن روید و به تسبیح و تهلیل و تکبیر مشغول شوید
و ثواب آن را در نامهٔ اعمال او نویسید تا روز قیامت پس چون معلوم شد که دو فرشته حافظ اعمال
اقوال شما اند باید که بیهوده تکلم نکنید و بسیار گویی نزد خلایق مذمومست و در هر مجلسی که واقع شود
ذلیل و خوار و بی‌مقدار است و سخن اگر چه بمعانی باشد و از نصیحت و موعظه چون بتطویل انجامد از کلال

و ملال بهم می‌رسد و مردم از او نفرت می‌کنند **نظم** سخن گرچه دلبند و شیرین بود · سزاوار تصدیق و تحسین بود
چو یکبار گفتی مگو باز پس · که حلوا چو یکبار خوردند بس · و باید که سخنی که در عقل همه کس در نیاید اگر
چه راست و صواب باشد در گفتن آن تعجیل ننماید چنانکه مذکور است که یکی از ندمای مجلس پادشاهی
از پادشاهان هند که براستی مشهور بود روزی بر زبان راند که در عراق مرغیست که آشیان در میان آتش
می‌سازد و خورش او اخگر است پادشاه را این سخن معقول ننمود و حضار مجلس مسخره نموده بر قول او خندیدند
بیچاره از گفته خود پشیمان شده چون تغیر از ثبوت چاره دیگر ندید رفت به عراق ... مدتی
و سمندر را آورده از برای پادشاه تحفه برد و چون صدق کلام او ظاهر شد پادشاه فرمود که
چرا چیزی باید گفت که بعد از مدتی به مشقت تمام ثابت شود پس این نوع کلام نا گفته بهتر و از
پیغمبر صلعم مرویست که مسلمانی در خاموشیست و وقار مومن در خاموشیست و کرامت مومن در خاموشیست
و نجات یافتن از آتش دوزخ در خاموشیست و سلامت در خاموشیست و کلید حساب و آسانی او در خاموشیست
و رضای پروردگار در خاموشیست و خوک ... جز ذات ... جز او در خاموشیست پس باید که
خاموشی شعار خود سازند و چون کلامی گویند بعقل گویند زیرا که خصلتی به از عقل نیست و بی عقل
راز در مجلس ... که بواسطه بی عقلی دین و دنیا از دست برود چنانکه مذکور است که در
بنی اسرائیل زاهدی بود برصیصا نام و او هفتاد سال عبادت کرده بود پس هرچند شیطان خواست تا اغوای
او نماید بر وی ظفر نیافت آخر شیاطین را جمع فرمود و درین باب با ایشان مطارحه نمود
ابیض که یکی از پسران ابلیس است ... قبول نموده بلباس رهبانان بر آمده در زیر صومعه برصیصا
بایستاد و آواز داد برصیصا چون بنماز مشغول بود جواب نداد ابیض از روی نفاق در زیر صومعه
برصیصا بنماز مشغول شده ... بخشوع و خضوع تمام بجای می‌آورد برصیصا چون این
حال را از وی دید آواز داد که ای عبدالله مرا معذور دار که در آن وقت که آواز دادی در نماز بودم
جواب داد ابیض که التماس من آنست که در صومعه با تو باشم تا ... علم از تو کسب نمایم

[illegible]

برصیصا از این التماس کراهت نمود ابیض تضرع و زاری آغاز کرده درین باب مبالغه از حد در گذرانید برصیصا
دستوری داد و وی بصومعه در آمده بریاضت مشغول شد برصیصا از شدت مجاهدت و کثرت عبادت او
متعجب شده مرید او گشت و روز بروز محبت او بر دل برصیصا ... آدمی یافت تا یکسال بر آمد
ابیض گفت ای زاهد مرا یاریست که در عبادت از من بیشتر است و در ریاضت از من بیش می‌خواهم
نزد او روم برصیصا تاب مفارقت او نداشت و نمی‌خواست که او را از رفتن باز دارد ابیض در وقت
رفتن با وی گفت که مرا دعایی تعلیم کرده‌اند که چون بر بیماری خوانده شود آن بیمار شفا یابد و مجانین عاقل
شوند آن دعا را تعلیم برصیصا داده و برا او وداع نمود و در شهر در آمده کسی را خفه کرده بیهوش گردانید
و باز بصورت طبیبی بر آمد گفت علاج او جز بدعای برصیصا ممکن نیست پس کسان او را بصومعه
برصیصا آوردند و نزد او تضرع و زاری کردند تا وی دعا کرده دمی بر وی دمید ابیض دست از گلوی او
باز داشت با خود آمد و شفا یافت و بهمین طریق ابیض مردم را مبتلا می‌ساخت و برصیصا دعا می‌کرد و شفا
می‌یافتند روزی دختر پادشاه که پدرش مرده بود و سه برادر داشت بیهوش ساخت برادران وی را
برداشته بصومعه برصیصا آوردند برصیصا از کثرت مردم تنگ آمده بود و در صومعه را بسته ایشان دختر را
رها کرده گفتند در کار این فکری بکن و برفتند برصیصا نگاه کرده دختری دید در غایت جمال نزد
وی آمده دعا کرد ابیض دست از وی باز داشت بار دیگر او را بگرفت باز او را بدعای برصیصا رها نمود
تا چند مرتبه این واقع شد پس در حالت بیهوشی برصیصا را وسوسه کرد که این دختر ... صاحب جمال است
و بیهوش افتاده اگر با وی مجامعت کنی کسی بر سر این مطلع نگردد پس با او مجامعت نمود و دختر از برصیصا
حامله شد ابیض بصورت اول بر آمده نزد او آمده گفت این چه فعل شنیع و عمل قبیح بود که نمودی برصیصا
بزاری در آمده او را گفت درین باب فکری بکن ابیض گفت علاج آنست که این دختر را بکشی و در زیر
این کوه دفن کنی برصیصا از بیم جان خود او را بکشت و دفن کرد چون برادران بیامدند و احوال او پرسیدند
گفت برادران او را بردند ابیض بخواب برادر مهین آمده گفت برصیصا با خواهر شما چنین کرد

چون بیدار شد گفت این خواب شیطانیست برادران مرا باین که من نیز همان خواب دیده‌ام گفتند که
این خواب شیطانیست دیگر در خواب بایشان گفت که در فلان موضع او را دفن کرده چون
بآن موضع رفتند و دختر را یافتند برصیصا را بگرفتند و داری نصب نمودند که برصیصا را بردار کنند ابلیس
آمد و گفت کار من کردی که اگر او را سجده کنی کفاره شود برصیصا گفت بدین ساعت کار دیگر نیاید از من
پس بصورت اول نزد برصیصا آمد گفت من آن راهبم که آن دعا تو آموختم و این بر تو این جمله عمل بود که
کردی و در فضیحت تدبیر ترا تعلیم دهم تا ازین بلا خلاص گردی گفت آن چیست گفت مرا سجده کن تا من
بدعا ترا از رنج ایشان برهانم و تو از ایشان بگریزی و چون گریخته باشی توبه کنی برصیصا ابلیس را
سجده کرد ابلیس گفت من از تو بیزارم پس او را بردار کردند و آن بی سعادت از بی حقی بعد از
آنکه این همه عبادت کرده بود بواسطه شقاوت کافر گردید تعیین است که عاقل کسی است که بی
شرع افضل المرسلین و متابع دین مبین سید المرسلین و ائمه معصومین علیهم السلام باشد **مناجات**
بار خدایا سزاوار انعام • هم بعلی همت خاص و عام • هم به بتول و حسن و حسین • هم با ما مان زمین و زمن •
بر دل درمانده بیکار ساز • رحم کن از لطف خدای کارساز • وای بر آن دم که چو خار از میان •
خشم تو رو بد کل و خار از میان • ما همه در آفت و زحمت بری • ذات تو از زحمت و آفت بری •
لطف تو انداخته هر گوشه خوان • بر سر خوان بنده بی توشه خوان • خلق بر آن خوان همه دم خوانده اند •
سوره المائده دم خوانده اند • چون کشید از نجس شاهانه خوان • یاد کن از اهل افسانه خوان •
فصل دوازدهم در حکمتهای متعلقه باین باب **الحکمه** شیخ ذو النون مصری گفت وقتی در شهر مصر رفتم
کوشکی بغایت بلند دیدم فراز رفتم نزدیک آن کوشک حوض آبی بود طهارت کردم چون از طهارت
فارغ شدم چشمم بربام کوشک افتاد کنیزکی دیدم با جمال تمام خواستم که بدانم از آن کیست گفتم
ای کنیزک به که تعلق داری گفت ای ذوالنون از دور که پیدا شدی پنداشتم که دیوانهٔ چرا که پریشان
می آمدی چون نزدیک آب رسیدی و طهارت کردی گفتم مگر عالمی چون از طهارت فارغ شدی

واستغفار کردی گمان بردم که عارفی اکنون تحقیق دانستم که نه دیوانهٔ و نه عالمی و نه عارفی گفتم
چون گفت اگر دیوانه بودی طهارت نکردی و اگر عالم بودی بنامحرم نگاه نکردی و اگر عارف
بودی بغیر از حق کسی دیگر نمی دیدی آنگاه این کلمات بگفت و ناپدید شد **حکمت** بدانکه خدای تعالی
بندگان خود را دوست میدارد و آنچه میباید از جهت مصالح دینی و دنیوی ایشان مهیا ساخته
چنانکه در قرآن بآن خبر میدهد در مواضع متعدده از آنجا که میفرماید الم تروا ان الله سخر
لکم ما فی السموات وما فی الارض واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة یعنی آیا نمی بینید ای مردمان
آنرا که خدای برای شما ساخت برای نفع شما آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه که از روشنی آنها
بهره مند میشوید و ستارگان تا بدانها راه می یابید و از ابر و باد که بآنها منتفع میشوید و آنچه
در زمین است از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات و نباتات و معادن و غیر آنها و فراخ نمود و تمام
گردانید بر شما نعمتهای او سبحانه در حالتی که آشکارا و پنهانست یعنی از هر چه ممکن نیست انکار
وجود آن و از هر چه آنرا نشناسد مگر کسی که در معانی نظر کند در آن و علما را در نعم ظاهره و باطنه
سخنان بسیار است صاحب تفسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت ظاهره و باطنه را به چند وجه
تفسیر کرده اند و بعضی از آن در اینجا ذکر میشود و مشهور آنست که نعم ظاهره نصرتست بر اعدا
و امداد ملائکه و از ابن عباس منقولست که ظاهره نعمتی است که علم بندگان بآن تعلق گرفته و باطنه
مصالح دین و دنیاست که بغیر حق تعالی کسی دیگر بر آن عالم نیست و بروایت ضحاک از ابن عباس
نعم ظاهره و باطنه را از پیغمبر صلعم پرسیدم فرمود یا ابن عباس نعم ظاهره اسلامست و آراستن
قامت ترا بر وجه احسن و افضال رزق بر تو و باطنه اعمال سیئه تو و عدم فضیحت بآن یا ابن
عباس حق تعالی میفرماید که چند چیز را به بنده مومن کرامت فرموده ایم که هیچکس نداده ایم اول قبول نمودیم
دعای مومنین را در حق او و بعد از انقطاع عمل او دوم عطا کردیم ثلث مال را با او تا آنرا ابرا
صرف تصدق کند و مرض بجهت آنکه تکفیر گناهان او کنیم سیم پوشیدیم عملهای بد او را از او را بآن رسوا

نکردم و بمردمان ننمودم و بیچ گفته که نعم ظاهره جوارح است و باطنه نعم آخرت و نیز از ضحاک منقول است
که ظاهره حسن صورت و امتداد قامت و تسویه اعضا و باطنه معرفت حق تعالی و یا ظاهره قرآن است
و باطنه تأویل معانی آن و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقلست که ظاهره پیغمبر ماست صلعم و آنچه
او آورده از نزد خدا مانند معرفت الله و توحید او و غیر آن و باطنه دوستی ماست که اهل بیتیم
و بستن عقد اعتقاد ما در دل و یا ظاهره دعوتست که الله یدعوا الی دار السلام و باطنه هدایت
که و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و یا ظاهره ذکر اوست بزبان و باطنه ذکر او در دل و جان
و یا ظاهره الوان عطایا و باطنه غفران خطایا و یا ظاهره نیکوئی خلق و باطنه حسن خلق و یا
ظاهره اقرار ایمان و باطنه تصدیق جنان **نکته** باید که مومنان از دنیا بپرهیزند که سر خطایا
دوستی دنیاست و دل در دنیا نبندند که **نظم** اگر صد سال مانی ور یکی روز. بباید رفت ازین کاخ دلفروز.
مروی است از ابو جعفر ابن بابویه القمی که در کتاب شاهد النبوه آورده که نوح علیه السلام را نهصد و
پنجاه سال عمر بود و چون وقت وفاتش رسید ملک الموت در محل قبض روح او رسید که یا شیخ
الانبیاء دنیا را چگونه یافتی فرمود مانند خانه که دو در داشت از یکی در آمدم و از دیگری بیرون
شدم **نکته** بدانکه از فعلهای بد بدتر غیرت و حمیت و کمال حمیت آن است که چون کسی پناه بوی
آورد او را از تلف مال و عرض ناموس نگاه دارد و تا ممکن باشد در باب محافظت او سعی بلیغ
بجای آورد چنانکه مشهور است که در عرب **حکایت** چون کسی در سایه دیوار یا خیام ایشان در آید
او را حمایت کنند اگرچه بزبان زنهار نخواهد حتی جانوران و مرغان آورده اند که بهرام گور
وقتی که در دیار عرب با نعمان بن منذر حیی بود روزی در شکارگاه قصد آهوی کرد و آهو از پیش او
رمید بهر طرف میگریخت و بهرام از عقب او می تاخت چون هوا گرم شد و آهو از تشنگی بجان
گشت بخانه قبیله رسید و بخیمه عربی قبیصه نام در آمد و متعاقب او بهرام بدر خیمه رسید تیری در کمان
نهاده نعره بزد که ای صاحب خیمه شکاری من اینجا آمد بیرون آر قبیصه گفت ای سوار زبان بوی

مروت بنما که او پناه بدین خیمه آورده بازداشت کسی باز دهم بهرام درشتی آغاز کرد قبیصه
گفت سخن دراز مکش تا این تیر که در کمان داری بر سینه من نزنی دست تصرف تو در گردن این آهو
در نیاید و آن دم که من کشته شوم مردم قبیله من بحسب وجهی آهو نخواهند که انست بر جان
خود رحم کن و از سر این آهو در گذر و اگر توقعی داری این اسب با زین و لجام مطلا تو دهم بهرام را
این حکایت خوش آمد و باب التفات نانمود عنان بگردانید و برفت و آن روز که تاج سلطنت
بر فرق همت او نهادند بهرام قبیصه را طلبید و او را تربیت بسیار کرده نوازش بسیار فرمود
نظم کسی گر که آری بزنهار خویش. مر او را حمایت کن و یار خویش. یکی قطره آرد به دریا پناه.
نصیبه صدف سازدش جایگاه. بصد تربیت یا عدا رش کند. یکی گوهر شاهوارش کند. **نکته**
گویند شیخ حاتم اصم را به دار الخلافه بردند چون با خلیفه در سخن آمد خلیفه او را زاهد خطاب کرد
گفت من زاهد نیستم زاهد آنست که بکمتر چیزی قناعت کند و حق تعالی در باب دنیا فرموده که متاع
قلیل چون تو بدنیا قناعت نموده زاهد تو باشی نه من که سر بدنیا و آخرت فرو نمی آرم **نکته**
در تبیان آورده که چون حق تعالی ابلیس را از رحمت خود دور کرد از پهلوی چپ او زوجه او که
آن نام دارد پیدا فرمود و او را اشمار ریگهای بیابان فرزند آمدند و از اولاد او یکی مره است
و دیگری لاقیس و یکی دیگر ولهان و در عین المعانی آورده که لاقیس وسوسه دهنده طهارتست
و ولهان وسوسه کننده در نماز و بعضی بر عکس گفته اند و احمد غزالی در اربعین خود آورده که شیطان
مانع نماز است و زنبور که یکی از اولاد اوست صاحب اسواق است که بدروغ و ظلم فروشی و خیانت وسوسه
و اعور صاحب ابواب زناست و مبسوط صاحب مصائب که نوحه و دریدن جامه و طپانچه بر روی زدن
و روی و سینه خراشیدن میفرماید و مبسوط از حیف در میان مردمان می اندازد و داسم با خورنده
طعام می باشد که بسم الله نگوید و در خوردن با او شریک میشود و مدهش موکلست بر علماء و ابرار
و هواهای مختلفه میدارد و داسم مانع مردمانست که در سرای روند و سلام کنند غرض که مجلس که شیطان

موکل او نباشند پس ای عزیزان خود را از وسوسه شیطان نگاه دارید و اگر با ساعتی از شما
سر زند باید که بتوبه و انابت از خود رفع کنید و فریب شیطان مخورید که بعد از آن پشیمان
خواهید شد و پشیمانی سود ندارد قوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما لا یجزی
والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئا ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا
ولا یغرنکم بالله الغرور یعنی ای همه آدمیان بترسید از عقوبت پروردگار خود و بترسید از
روزی که در آن قضا نکند و روا نگرداند پدر از پسر خود چیزی را یعنی نفع نرساننده و بانه
دارنده نباشد از پسر خود چیزی را از ثواب و عقاب و گفته اند این مخصوص کفار است چه
اولاد و آبای مومنان یکدیگر را شفاعت کنند بدرستی که وعده خدای ثواب و عقاب را ست است
پس باید که فریب ندهد شما را زندگانی دنیا یعنی متاعهای دنیا و فریب زینتهای آن و باید
که مغرور نسازد شما را بعفو و کرم خدا شیطان فریبنده باین وجه که براه دور و دراز شما را از راه
ببرد و توبه و مغفرت شما را امیدوار ساخته بر معاصی دلالت کند باین مضمون که امروز گناه کنید
و فردا توبه و گویند که هر چیز که بنده را مغرور سازد تا آنکه بعصیان میل کند و ترک اوامر
الهی نماید آن غرور است خواه شیطان باشد و خواه غیر آن **مناجات** مهیمنا ملکا قادرا خداوندا
بحق عزت ذاتت که هست بی همتا بحق سید رسل محمد عربی بحق شاه ولایت ولی و هم مولا
ببخش جرم خطایی کرده ام یارب بحق طاعت مردان کرده دو تا چه حیله سازم و تدبیر چون کنم یارب
اگر بفضل بدم خوار سازی و گر مرا که زشتی فعال سرزنش گوید بود سلامت حال آن زمان مرا
چو نیست قابل عفو تو غیر بنده گناه چه چاره بر شود اگر کس شد اسیر هوا رها مدار گنهم عفوت ای سیام
و گر نه بهتکه جرم کند آزاد **باب یازدهم در بیان علم و علما و متعلمین و غیر هم** شکر
متواتر مر آفریدگاری را جلت کبریائه و عظمت اسمائه که بقدرت بالغه احدی از محض
جود سرمدی وجود نور احمدی را راهنمای موحدان درگاه احدیت خود گردانید و ثنای متکاثر

مر پروردگاری را تقدست آلاؤه و تفضلت نعماؤه که بمحض حکمت ابدی و بی عنایت صمدیت یک گوهر
از آحاد موجودات و افراد مخلوقات را بصورتی دلپذیر و هیاتی بی نظیر تصویر کرده و از جمله
نوع انسان را بتشریف تصحیح رکم فاحسن صورکم مشرف ساخت و از ذکا بحانه علم بالقلم علم الانسان
ما لم یعلم باصناف اقسام و انواع و بیش مکرم داشت پادشاهی که بعزت حشمت لم یزل بر همه
ملوک جبار و سلاطین قهار پادشاه است عالمی که بکمال علم بی نقصان از اسرار سالکان صادق
و مومنان موافق و مخالفان منافق آگاه است **نظم** بگستر ز کفی خاک بر زمین فرشی
بنا کند چو فلک قلعه حصین ز دود نهد چو خوان کرم از کمال استغنا به نیم نیشه دهد کاسه سر نمرود
و صلوات نامحدود بر آن صفی محمود که طاعت رب ودود و عبادت معبود موجود بی صلوات او مردود است
و مفقود **نظم** آن نقطه مرکز نبوت آن مرکز نقطه فتوت آن خاصکی مقام محمود در دار کشای قلعه جود
دیباچه ابجد مهارت سرمایه دفتر عنایت حرفی که محیط شد بهر یک خود میم محمد است ملیک
آن دایره چون کشید مرتب بشناخت بسیط را مرکب و بر وصی و جانشین او که در شان او است
آیه انما و سوره هل اتی و حدیث انا مدینة العلم و علی بابها و تعریف لافتی و کلام لو کشف الغطا
یعنی علی المرتضی **نظم** گر سموم قهر او بر روی دریا بگذرد سالها از قعر دریا باد خاکستر کشد
ور نسیم لطف او بر آتش دوزخ وزد دلو چرخ از دوزخ آب زمزم و کوثر کشد و بر آل اطهار او باد
و بعد بدانکه اشرف خلق الله انسان است و شریف ترین انسان مقرب ترین بارگاه سبحان
و درگاه یزدان اهل قرآن پس کلمه چند در فضیلت علم و غیره درین باب مذکور میشود انشاء الله تعالی
و درین باب دوازده فصل است **فصل اول** در فضیلت علم و قرآن و ذکر بدان ای عزیز که حق تعالی
بر همه بندگان واجب و لازم کرده است طلب علم کردن خواه مرد و خواه زن و خواه آزاد و خواه
بنده قوله تعالی واسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل علم اگر هستید که نمیدانید
و حضرت رسول صلعم فرموده که طلب العلم فریضة علی کل مومن و مومنة و مسلم و مسلمة یعنی طلب علم کردن

واجبست بر هر مرد مومن و زن مومنه و مرد مسلمان و زن مسلمه و در روایت صحیح آمده که روزی صحابه از رسول
سوال کردند که یا رسول الله کدام عمل فاضلتر است فرمود علم بار دوم و سیم سوال کردند همان جواب
باصواب شنیدند گفتند یا رسول الله ما از عمل سوال میکنیم حضرت فرمود که بدرستیکه عمل اندک که با علم
باشد اجر او بسیار و ثواب او بیشمار است و عمل بسیار که از سر جهل باشد خوار و بیمقدار و بی‌اعتبار است
که علم زندگی دلست و نور چشم و فکر کردن در علم مقابل روزه باشد و درس آن برابر قیام شب
و علم پیشوای عملست و عمل پی آن در بهشت و نیکبختان با آن ملهم کردند و بدبختان از آن محروم ماندند
نظم گر عمل پر باشد و جهل اندکی هست بسیار و قبول آن اندکی ور بود بسیاری جهل از عمل
کم بود نباید قبول از ده یکی و دیگر از رسول صلعم روایتست که یکساعت بطلب علم مشغول بودن و در علم
و دین نگاه کردن بهتر است از عبادت یکساله که شبها بنماز بوده باشند و روزها بروزه و دیگر
فرموده که علم ثمره ایمانست و چراغ اسلام پس ازین حدیث معلوم میشود که هر که از علم بهره ندارد
از ایمان کامل او نصیبی نیست و دل او تاریک و مرده است و دیگر آنحضرت فرموده که طلب علم
کنید اگرچه بعرصه چین باید رفت امر این حدیث صحیح جهة تاکیدست و دیگر فرموده که طلب علم
کنید از زمانی که در گهواره باشید تا وقتی که در خاک لحد بخوابید و دیگر از آنحضرت منقولست که
کسی که عمل میکند بی علم چون خریست که در آسیا گردد و راه بدر نتواند برد و دیگر فرموده که نیکی
دنیا و آخرت با علمست و بدی دنیا و آخرت با جهل پس واجب و لازم باشد که در علم کوشند
تا از بدی ایمن باشند رباعی بر خلق جهان عمل تباهست تباه هر کار که بی علم کنی هست گناه
تا هست جهان ز علم باد ار دشمن بی علم همه جهان بیابیست سیاه و دیگر از آنحضرت روایت است
که هر که یک مسئله شرعی بیاموزد یا تعلیم دهد حق تعالی در روز قیامت هزار قلاده نور در گردن
او اندازد و هزار گناه او را عفو نماید و بهشت از برای او هزار شهر بنا کند از زر سرخ
و بنویسد حق تعالی در دیوان اعمال او بهر تار موئی که در تن اوست ثواب حجی و عمره صحیحه و در روایت

وارد شده که روزی خلاف افتاد میان اهل شام و اهل بصره در فضیلت علم و مال اهل شام
گفتند مال فاضلتر است و اهل بصره گفتند علم افضل محاکمه نزد حضرت امیر المومنین علیه السلام
بردند گفتند مسئله داریم جواب گوی آن حضرت فرمود سلونی آن پیشوای فاتحوی فرمود بدانید
که علم بهتر از ده وجه و مرتبه از مال فاضلتر است و بهتر اول آنکه علم میراث پیغمبرانست و مال
میراث فرعون و هامان بیت هست سلطان علم عالمگیر سلطنتش زوال نپذیرد برهمه مردمان زیر دو جهان
حکم سلطان علم هست روان علم شاهیست که بهر شهر او سینه گنجینه خلق لشکر او
او بی بنیاد سلطنت و تختیست که زوال نیش از آن بخت است دوم آنکه علم زیاده شود بنفقه کردن
در حق طالبان بتعلیم آن و کم شود مال بخرج کردن آن سیم آنکه علم صاحب خود را نگاه دارد از بدیها
و شرها و مال را نگاه باید داشت چهارم آنکه عالم چون بمیرد علم از وجدا نشود و در قبر و عرصات
با او باشد و همه معاون وی بود و مال را وارثان در دم مرگ بربایند حسرت و ندامت
و عقوبت آن از جهة صاحب بگذارند پنجم آنکه خلایق چهار طایفه اند علما و امرا و اغنیا و فقرا
پس سه گروه ایشان محتاج بعلما و علما را با ایشان هیچ احتیاج نیست ششم آنکه حق تعالی علم را
بهر که داد مگر بنکاهبان و گر بدکار خود و مال را بهر که خواهد از مومنان و مسلمانان و کافران
و ظالمان بمقتضای مصلحت و حکمت خود هفتم آنکه علم صاحب خود را از صراط بگذراند چون برق
جهنده و صاحب مال را بر صراط بدارند تا حق تعالی چه حکم کند هشتم آنکه هیچکس جمع کردن علم دعوی خدائی
نکرده و فرعون و نمرود و شداد جمع کردن مال دعوی باطل کردند پس هر دو طایفه با آن حکم حق
راضی شدند و رفتند پس محقق و یقین شد که هیچ چیز بهتر و فاضلتر از علم نیست بیت
ایدل ما را گرچه اندر هوای زر چون خاک پای مال شوا از برای زر زر بهر و سیصد صرف مکن جان برای او
چون هیچکس بدنیا بر عالم دغای زر زر را که ساخت اول تاج سرا شرف کان بنگر نشت که وقت آخر بهای زر
گردد بهر شمی آشفته همچو کر چون کان کسی ساخت دل خویش جای زر از صحبتش سیاه شود صره بین

تا چون سیاه کرد در وش صفحاتی · بونه زتاب آتش که نافه بندی · گر خوش بین نسخه بود عطای زر
بر حلق کسیت بنمودی هیچ و تاب · در حفظ اگر نکته بهی مبتلای زر · کند بذره ذره همه جرم کوه را
آنجا که یافت بدو نهانی زر · چون خوف و جوف علتش اندر میان بود · هر سینه که نیست در و جز جای زر
پس خوش احوال صاحب دولتی که از علم دینی حظی کامل او را روزی شود و بدان آن سپید دلی
که در جهل مرکب باشد · نظم · دل جاهلان را تو مرد کتاب شناس · نباشد دل جاهلان حق شناس
دلت را بعلم و ادب زنده کن · وگرنه تو با هیچ خری نا شناس · آورده اند که عربی بادیه نشین
روزی بجانب خیمه رسید دید که دو طالب علم با یکدیگر بحث علم میکنند ساعتی در پس آن
قرار گرفت و آنقدر از مفهوم او شد که خنثی کسی را گویند که هم آلت مردی داشته باشد و هم
آلت زنی چون مدتی از این بگذشت روزی آن عرب بر کنار دریا ماهی نیکو بی صید کرده
حجه یکی از خلفای بنی عباس برد خلیفه فرمود که هزار دینار بوی بدهند وزیر گفت
ای خلیفه اگر حال بدین منوال گذرد در اندک وقتی خزانه تهی شود و اسباب ملک و دولت
پایدار نماند خلیفه گفت حرفی گفته ام و تغییر آن نخواهم نمود وزیر گفت من چنان کنم که اعرابی
باندک چیزی راضی شود از وی پرسیم که این ماهی نر است یا ماده هر کدام که گوید میگویم مست
او خواهم کرد تا او خجل شده باندک چیزی راضی شود عرب را طلبیده از وی پرسید که این
ماهی تو نر است یا ماده عرب با خود اندیشید که اگر بگویم نر است شاید ماده باشد و اگر گویم
ماده است شاید نر باشد ناگاه بخاطرش رسید که آن طالب علمان تعریف خنثی میکردند
که نه نر است و نه ماده گفت ماهی من خنثی است خلیفه را بسیار خوش آمده فرمود که هزار دینار
دیگر باو بدهند از برکت میمنت یک مسئله آن دولت یافت تا بدانی که چیزی بهتر
از علم نیست · بیت · علم بهر کمال باید خواند · نه بسودای مال باید خواند · هر که علم از برای زر طلبد
دانش از بهر نفع و ضر طلبد · یا خطیب و یا شود در جهل · که نه ند اهل از نا اهل · یا ادب مجلسی که نشود

تا کند علم خویشتن در گور · یا دهندش نیابت قاضی · تا فراموش کرد دوش ماضی · و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که ای طالب علم بدرستی که علم صاحب فضیلت بسیار است
پس سر او تواضع است و چشم او بری بودن از حسد و گوش او فهم است و زبان او راستی
و دل او نیکو نیت است و عقل او معرفت اشیا و دست او رحمت و پای او زیارت علما
و همت او سلامت و حکمت او ورع و منبر او عافیت و مرکب او وقار و سلاح او سخن
نرم و شمشیر او رضا بقضا و کمان او مدارا است و لشکر او مباحثه با علما و مال او ادب
و ذخیره او اجتناب از گناهان و زاد او توشه او نیکویی و همراهی او هدایت و رفیق
او صحبت نیکان · و در باب فضل قرآن در حدیث قدسی آمده که هر که مشغول شود بتلاوت قرآن
و بواسطه آن مشغول نتواند شد بدعا کردن و حاجت خود در خواستن من بهترین مزد شاکران
باو عطا فرمایم و نام او را در زمره صابران و حامدان ثبت کنم و حاجت او را نیز برآورم · عبد الله
بن مسعود روایت کرده از پیغمبر صلعم که فرمود قرآن خوان جهان خدا است که بآن جمع شده کار را
دعوت فرموده پس از خوان نعمت او بهره مند شوید و هر چه توانید فایده او را فرا گیرید چه
آن ریسمانی محکم است که هر که دست در زند هرگز از رحمت و واسطه حق تعالی محروم نشود و نوری است روشن
که گمراهان را بمنزل مقصود رساند و شفا است بغایت سودمند که دردمندان و مستمندان جهل
از دوا شفای معرفت و عارف میشوند و نجاتی است که هر که تابع آن میگردد بمرتبه بلند
و درجه ارجمند میرسد پس تلاوت نمایید او را تا حق تعالی بهر حرفی از آن ده حسنه در دیوان
اعمال شما ثبت نماید و روایت است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فرمود قرآن خزینه
علم است پس هر گاه که در آن بگشایید باید که در آن نظر کنید و از هر بابی منفعت او در معرفتی
حاصل کنید و نیز روایت است که هر که قرآن را وسیله دنیا و آخرت خود ساخته [illegible]
برسد و در زمره صلحا و اتقیا باشند و از حضرت رسول صلعم روایت است که فرمود [illegible]

خانهاي خود را بقرآن خواندن و ترک آن خانهاي خود را تاریک میسازند و هرکه در خانه
تلاوت قرآن بسیار نماید خیر و برکت در وی بسیار شود و رسول خدای صلعم فرموده که هرکه
قرآن بخواند یکبار خدای تعالی میان او و میان آتش دوزخ هفت خندق که عرض هر خندقی
پانصد ساله راه باشد و فرموده که هرکه قرائت قرآن کند ظن او آن باشد که حق تعالی
ویرا نیامرزیده بدرستی که استهزا بقرآن کرده است و دیگر فرموده که هرکه بخواند قرآن را
یک عشر که عبارت از ده آیه باشد ببخشایند از برای او درختی در بهشت و هرکه قرائت کند
و نظر در قرآن داشته باشد عطا فرماید حق تعالی او را ثواب اولیا و هرکه قرائت کند قرآن را
از بر عطا کند الله تعالی او را ثواب انبیا و پیغمبر صلعم فرموده که قرآن مانند آب جاریست
و در آب بندگی نفسهای است و در قرآن بندگی دلها روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
که او از آبای خود روایت کرده که پیغمبر صلعم فرموده که هرکه ده آیه از قرآن در شب قرائت کند
ننویسند او را از غافلین و هرکه پنجاه آیه از قرآن بخواند در شب بنویسند او را از ذاکرین
و هرکه صد آیه بخواند از قرآن بنویسند او را از قانتین و هرکه بخواند در شب از قرآن
دویست آیه بنویسند او را از خاشعین و هرکه قرائت کند در شب سیصد آیه از قرآن بنویسند
او را از فائزین و هرکه قرائت کند در شب از قرآن پانصد آیه بنویسند او را از مجتهدین
و هرکه قرائت کند در شب هزار آیه از قرآن بنویسند از برای او قنطاری از ثواب
قنطار پانزده هزار مثقال طلا است مثقالی بیست و چهار قیراط است که کوچکترین آن برابر کوه احد
باشد و بزرگترین آن ما بین آسمان و زمین و در باب فضیلت ذکر بدانکه اصل ذکر مستلزم
یاد کردن نعمت است قال الله تعالی فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون یعنی پس یاد
کنید مرا بطاعت و عبادت تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت و شکر نعمتهای مرا که بشما انعام
کرده ام بجای آورید و ناسپاسی مکنید بکفران آنها و معصیت مورزید و بعضی گفته اند که مراد بذکر

قول لا اله الا الله است یعنی هرکه زبان او مشغول بذکر من دارد و دل او بفکر و یاد من نیز او را
یاد کنم برآوردن حاجات او و چنانکه از ابی عبد الله علیه السلام روایت است که حق تعالی فرموده که هرکه
بجهت مشغولی بذکر من از یاد کردن حاجت خود غافل شود من بهتر از آنچه توقع داشته باشد
عطا فرمایم و نیز فرموده که پدرم دایم بذکر خدای مشغول بودی بر وجهی که در وقت نشستن
و طعام خوردن و سخن کردن با مردمان در یاد خدا بودی و چنانکه دیده بودیم که زبان مبارکش
متحرک بودی بکلمه طیبه لا اله الا الله و پیش از صبح ما را جمع میفرمود تا بطلوع آفتاب ما را بذکر
امر میفرمود و هم روایت است که هر خانه که در آن ذکر خدا و تلاوت قرآن بسیار باشد خیر و برکت آن
بیفزاید و فرشتگان در آنجا حاضر شوند و شیاطین بگریزند و درخشان شود آن خانه برای اهل
آسمان مانند درخشیدن ستارگان برای اهل زمین و هر خانه که در آن ذکر خدا نکنند و قرآن
نخوانند برکت آن کم میشود و ملائکه از آن دور میشوند و شیاطین در آن مسکن میسازند و ابو بصیر
از آنحضرت روایت کند که فرمود شیعیان ما کسانی اند که در خلوت ذکر خدای بسیار کنند
و از حضرت رسالت صلعم روایت است که چهار چیز است که غیر مؤمن با آن متصف نباشد یکی خاموشی
دوم تواضع برای خدای سیم ذکر او سبحانه در جمیع احوال چهارم کمی مال و از حضرت امام جعفر صادق
روایت است که فرموده مؤمن سه نوع مردی که است [illegible] میشود مانند غوغو شدن دفرود آمدن
[illegible] و ملائکه [illegible] او را [illegible] الصاعقه و غیر آنها اما ذاکر
خدای [illegible] حضرت رسول صلعم روایت است که حق تعالی میفرماید که
[illegible] من مشغول شود [illegible] از [illegible] کند من [illegible] که آن کناهان
[illegible] آن [illegible] بشده [illegible] عذاب من [illegible] نازل [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] از حضرت [illegible] که [illegible] از حد اتعالی [illegible]
[illegible] تو [illegible] یاد [illegible] ای [illegible] بخوانم

فرمود که یا موسی انا جلیس من ذکرنی ای موسی من همنشین کسی ام که ذکر من کند و نیز رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که در هیچ مجلسی ذکر خدا نکنند مگر که خواننده از آسمان با ایشان ندا کند که سیئات شما را به حسنات
بدل کردم و شما را آمرزیدیم و در هیچ مجلس ذکر خدا نکنند مگر که خدای تعالی ملائکه را امر کند تا در آن
ذکر شریک شوند و ثواب ذکر خود را با ایشان دهند از ائمه هدی علیهم السلام روایت کرده اند که در بهشت
بیابانی وسیع است که هر گاه بنده بذکر خدا مشغول شود فرشتگان در آن بیابان بدرخت
نشاندن اشتغال نمایند و چون توقف کند ایشان از درخت نشاندن باز ایستند ملائکه ایشان را
گویند که چرا واقف شدید گویند مصاحب ما در ذکر خدا سست شده و اسباب و مصالح درخت نشاندن
ما ذکر است و از حضرت رسالت صلعم منقولست که هر که باخلاص ذکر خدا کند در بازار در وقتی
که مردم غافل باشند و مشغول بیع و شری خدای تعالی سه هزار حسنه از برای او بنویسد و در قیامت مر او را
بیامرزد و نوازش فرماید بر وجهی که در خاطر هیچکس خطور نکرده باشد **مناجات** بود یارب کرامتی پروانه جو
برافروزی دلم را شمع مقصود ز توفیقم نمایی راه تحقیق چراغی بخشیم [illegible] رحیق
دلم پروانه جانسوز سازی بشمع دل اسیرم روز سازی چراغ [illegible] تن
زبرق عشق سازی باز روشن چو شمعم گرمی از سوختن ده مرا از سوختن افروختن ده
دل پرخون من از سوز داغی برافروزش چو فانوس از چراغی رهان زین ظلمتم از برق آهی
ببخش از بخت سبزم خضر راهی **فصل دوم** در فضیلت علما و قاریان بی ریا و ذاکران با صفا
جابر بن عبد الله انصاری رحمة الله علیه از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود یکساعت که عالم بر بستر
خود تکیه کند و در علم دین نگرد بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال خدا را عبادت
کند انس بن مالک از رسول صلعم نقل کرده که فرمود علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس
آن تسبیح و بحث آن جهاد و فرشتگان در مجلس علما رغبت کنند و پرهای خود را بر ایشان مالند
و در نماز برای ایشان استغفار کنند و هر تری و خشکی که باشد برای ایشان آمرزش خواهند

حتی

۱۱۸

حتی ماهیان دریا و هوام و سباع و چهارپایان و آسمان و زمین و ستارگان آورده اند که پادشاهی
از پادشاهان عرب دولت ده سال با عالمی مجادله داشت که از رجال فاضلتر است و فضل و هنر
تاج و تخت است و حکیم فاضل با او نقیض این میگفت که علما از اغنیا فاضلترند و این سخن
خاطرنشان آن ملک نمیشد اتفاقا هر دو روزی بحمام داخل شدند و همان مناظره آغاز کردند
آن مرد فاضل گفت ای ملک بحث ما بآخر رسیده و امروز در حمام تمیز ما و تو ای پادشاه
صورت بست مسکینی حمام میانه ما تمیز چون تواند کرد آن عالم گفت که این زمان کمال الحال علم و فضل من با
وتاج و جواهر و البسه نفیسه تو از تو جدا است پادشاه را این سخن خوش آمده قبول آنمعنی
نمود و فضیلت علما بر پادشاهان اعتراف نمود **بیت** دین بعالم درست باشد و از
رخنه دین نماند ایمن تا عالمان جهان علم دارند علم دین را بپا همی دارند هر که او بر علم سکون گردد
چون بماند علم نکو گردد و حضرت رسالت صلعم فرموده که نیکی دنیا و آخرت از علم بود و بدی دنیا
و آخرت از جهل و دیگر فرموده که علم ودیعت حق تعالی است در زمین و علما امینان خدا اند ابن
عباس روایت کند که پیغمبر صلعم گفت که جبرئیل را پرسیدم که کدام عمل فاضلتر است گفت علم
آموختن گفتم دیگر گفت پنج نماز بجای آوردن گفتم بعد از آن گفت در روی علما نگریستن
که انبیا نژاد دیدن و با ایشان نشستن عبادتست **بیت** دین هیچ عالمی نگاه کند ای هر جاهلی براه
علم داری بکس مدار دریغ بر دل تیرگان ببار چو میغ و دیگر از رسول صلعم روایت که فضل عالم
بر عابد چون ماه است بر سایر ستارگان و در خبر است که پیغمبر صلعم اهل علم را مقدم بر غیر
مینشاند و میفرمود که در روز قیامت سه کس شفاعت کنند انبیا را پس علما را
بعد از آن شهدا را پس چه بزرگست مرتبه علم که مابین نبوت و شهادت است و فضیلت علما را
از شهدا این حدیث نیز معلوم توان کرد که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء یعنی سیاهی
که عالمان با آن فقه و حدیث و تفسیر نویسند فاضلتر است از خون شهدا که در راه خدا ریخته میشوند

از ابن عباس مرویست که علما را مقصد در درجات است بالای درجهای مومنان که میان هر درجه پانصد سال راه
باشد از ابی ذر نقلست که حاضر شدن در مجلس عالم افضلست از هزار رکعت نماز گذاردن و عیادت
هزار مریض کردن و از تشییع هزار جنازه حاضر شدن و از ابن عباس مرویست که سلیمان علیه السلام را
مخیر ساختند میان علم و ملک وی اختیار علم نمود پس برکت متابعت علم مال و ملک با او ارزانی
داشتند ابو امامه باهلی از حضرت رسول صلعم نقل کرده که صلوات میفرستند ملائکه و جمیع اهل
آسمان و زمین حتی ماهیان دریا و مورچها در سوراخها بر کسی که مردم را تعلیم میدهد باور خیر
مرویست که رسول صلعم فرموده که علمای امت من همچو انبیای بنی اسرائیلند و نیز فرموده که علما
وارث پیغمبرانند آورده اند که سلطان محمود بن سبکتگین را اسم پدر معلوم بود و در شک بودی که
نمیدانست که پسر سبکتگین است یا نه و دیگر آنکه در قیامت شک داشت که آیا دنیای دیگر خواهد بود
یا نه و دیگر در حدیث العلماء ورثة الانبیاء متشکک بود شبی از شکار می آمد بدر دکان بقالی
رسید از دور ملاحظه میکرد که شخصی پیش چراغ می آمد و واپس میرفت و تماشای این آن بود که طالب
علمی جزوی در دست گرفته بود و با چراغ بقال مطالعه مینمود و بقال گاه گاه مانع او میشد
سلطان برین وقوف یافته کلس طلایی با شمع مومی با او داد سید کاینات صلعم را
در خواب دید که خطاب فرمود باو که یا ابن سبکتگین عزک الله فی الدارین کما عززت وارثی یعنی ای
پسر سبکتگین عزیز و گرامی دارد حق تعالی ترا در هر دو سرا چنانکه عزیز و گرامی داشتی وارث مرا
پس او را بآن اکرامی که در حق آن طالب علم کرد این سه مشکل کشف گردید و سعادت
دنیا و آخرت یافت و در فضیلت علم این قدر کافیست که حق تعالی خطاب بحبیب خود فرموده
که قل رب زدنی علما یعنی بگو ای محمد که ای پروردگار من زیاده گردان مرا علم اگر
چیزی افضل از علم میبود حق تعالی ویرا تعلیم میفرمود که در خواهد رباعی ارباب علوم دین که در دنیا اند •
یار حبیب رفیع قدر و عالیشانند • پیوسته بحق دلیل دل ایشانند • مقصود ز هستی جهان ایشانند •

مرویست که از رسول صلعم پرسیدند که یا رسول الله قرائت قرآن افضلست یا آموختن علم فرمود
که قرائت نفع نمیدهد مگر بعلم و در حدیث آمده است که چون بنده مومن بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان راند پادشاه عالم بعدد هر حرفی از وی چهار هزار حسنه اش بنویسد و چهار هزار
سیئه اش محو کند و چهار هزار درجه اش بردارد و نیز از رسول صلعم روایتست که فرمود [illegible]
و بزرگترین امت من خوانندگان قرآنند و بعد از آن جماعتی که در شب بنماز و طاعت مشغول باشند
و دیگر فرمود که هر که را حق تعالی دانستن قرآن روزی کند و توفیق دهد و او تصور کند که کسی دیگر را
زیاده از آنچه باو عطا فرموده کرامت نموده است پس تحقیر امر عظیمی کرده باشد که باو ارزانی
داشته انس بن مالک از پیغمبر صلعم روایت کرده که اهل قرآن که قاریانند اهل الله اند و از مخصوصان
درگاه و مقربان آلهی و بهترین عبادتی که بنده مومن کند خواندن قرآنست و حضرت رسول صلعم فرموده
که خواندن قرآن افضلست از ذکر و ذکر افضلست از صدقه و صدقه افضلست از روزه و روزه سپر آتش
دوزخ است و نیز آنحضرت فرموده که خواننده قرآن را بهر حرفی که در نماز خواند اگر استاده است
صد حسنه است و اگر نشسته است پنجاه حسنه و اگر در غیر نماز باشد با طهارت بیست و پنج حسنه و بی طهارت
ده حسنه از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هر که استماع حرفی کند از قرآن از برای او
حسنه بنویسند و سیئه محو کنند و درجه بردارند و از حضرت رسول صلعم مرویست که هر که قرآن خوانده تا آنکه وی
گویا پیغمبری در میان دو پهلوی او جای گرفته و بمرتبه پیغمبری رسیده الا آنکه وحی
باو نازل نشده ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که قاریان قرآن و بهتران
اهل بهشت خواهند بود و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که پدر و مادر قاری را
در روز قیامت تاجی بر سر نهند که نور او ده هزار ساله راه رود و دو حله در پوشانند که
بقیمت دنیا نیاید چه کمترین تاری از آن مقابل صد هزار دنیا باشد و با آنچه در دنیاست از جمیع
چیزهای نفیسه و پادشاهی جاوید برابر نه از آنچه که نسبت است آن بنده قاری را همین

و او را گویند که قرآن میخوان و بالا میرو که منزل تو نیز آخر آیتی خواهد بود که آن را ختم نمایی و چون
پدر و مادر او حلهای خود نگرند و تاج عزت بر سر خود بینند گویند بار خدایا این شرف و بزرگواری
ما از کجاست که در دار عالم رتبه نبود که باین درجه رسیم کرام الکاتبین جواب گویند که این ثواب
آنست که فرزند خود را تعلیم قرآن داده اید و نیز از حضرت رسالت صلعم روایتست که چون معلم بسم الله
الرحمن الرحیم تعلیم متعلم نماید حق تعالی معلم را و متعلم را و پدر و مادر متعلم را امان ز دوزخ دهد
که هیچ گناهی در نامه اعمال ایشان نماند و نیز بباید دانست که سنت است که قاری قراءت از روی
مصحف کند اگرچه حافظ باشد تا او را ثواب قراءت و ثواب نظر باشد چنانکه اسحق
بن عمار روایت کند که من از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم که یا ابن رسول الله من حافظ قرآنم
تلاوت از روی مصحف کنم یا از ظهر قلب فرمود از روی مصحف شنیده که نظر در قرآن کردن
عبادتست حق سبحانه و تعالی فرموده که فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا یضل ولا یشقی
یعنی پس اگر بیاید شما را از نزد من راه نماینده از کتاب و رسول پس هر که پیروی کند آن راهنمای
را پس گمراه نشود در دنیا و به رنج نیفتد در عقبی بلکه در هر دو سرا مرفه الحال باشد از ابن عباس
نقلست که حق تعالی ضامن شده هر کسی را که قرآن بخواند و بدان عمل کند هرگز در دنیا گمراه نشود و بمقصود
رسد و در آخرت بشقاوت و رنج گرفتار نگردد و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا یعنی
هر که روی بر تابد از یاد کردن من پس بدرستی که مر او راست زندگی تنگ در زندگانی سخت در
دنیا زیرا که همه همت او مصروف خواهد بود بجمع مال دنیا پس بجهة این معیشة در مهلکه حرص گرفتار
خواهد بود و بر ازدیاد آن و خائف بر نقص و تلف آن بخلاف مومن که طالب آخرتست
چه او بجهة آنکه بنور تسلیم و رضا و صبر و قناعت و توکل بر حق سبحانه آراسته است پس حق تعالی
اسباب رزق را بآسانی میسر میسازد و توفیق میدهد او را در عبادت و در حدیث قدسی
واقعست که حق تعالی خطاب بدنیا کرده میفرماید که ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت من میکند و در

باب حکم

انداز کسی را که خدمت تو میکند و در روایت مأثوره از پیغمبر صلعم مراد بمعیشت ضنک عذاب قبرست و فشردن آن
یعنی هر که روی بر تابد از یاد کردن حق تعالی قبر او تنگ گردد بر وجهی که همه استخوانهای او از
یکدیگر بدر رود و نود و نه اژدها بر وی مسلط کرده اند که هر یکی هفت سر باشند تا او را میگزند و میدرند
و میخورند و باز زنده میشود تا روز قیامت و اگر از آن اژدها یکی یکدم در زمین دمد هرگز
نبات نروید و نحشره یوم القیمة اعمی و حشر کنیم آن کس را که از یاد ما اعراض کند در روز رستخیز در
حالتی که نابینا باشند حق سبحانه و تعالی خطاب به پیغمبر صلعم میکند و مراد امت پیغمبر باید که و اتل
ما اوحی الیک من الکتاب واقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر والله یعلم
ما تصنعون یعنی بخوان آنچه وحی کرده میشود بتو از قرآن و بپای دار نماز را بدرستی که نماز باز میدارد
از کاری که نزد عقلا قبیح است و عملی که بشرع نهی کرده است و هر آینه صلوة که متضمن یاد کردن
خداست بزرگترست از سایر طاعات و خدای میداند آنچه میکنید از نماز و ذکر و غیر آن
یعنی نماز سبب باز استادن میشود از معاصی در حال اشتغال بآن و غیر آن چه مداومت بر آن
موجب دوام ذکر خداست و مورث کمال خوف و خشیت در نفس که مستلزم اجتناب از معصیت آورده اند
که جوانی از انصار نمازهای فریضه با حضرت رسالت صلعم گذاردی و هیچ نوع از فواحش نبود که
مرتکب آن نگشتی چون حال او بعرض رسانیدند فرمود که ان الصلوة تنهاه زود باشد
که نماز او را از فواحش باز دارد و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که در اندک زمانی توفیق
توبه یافت و از معاصی بایستاد و نیز از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هر که میخواهد که نماز او مقبول
درگاه خدا شده باید که نظر کند درین که آن نماز وی را از فحشا و منکر منع کرده یا نه چه بآن مقدار
که نماز او را از معاصی منع کرده مقبول درگاه الهی گشته و نزد بعضی مراد بصلوة قرآنست و موید
آنست که پیغمبر صلعم فرموده که قرآن خوانی مادام که ترا نهی کند از معاصی و چون نهی نکند ترا
قرآن نخوانده باشی و این که فرموده صلوة که متضمن یاد کردن خداست بزرگترست از سایر طاعات

یعنی از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی گذارد و نزد اکثر مراد بذکر مطلق
ذکر است یعنی ذکر خدای بزرگتر است از همه چیزها **رباعی** یاد تو رفیق من مسکین منست
ذکر تو انیس دل غمگین منست ۰ یک لحظه اگر ز ذکر غافل گردم ۰ آن لحظه هزار رخنه در دین منست
ابن عباس فرموده که یاد کردن شما را برحمت خود بزرگتر است از یاد کردن شما او را بطاعت
زیرا که ذکر بنده آمیخته است با اغراض و ذکر خدا صافیست از کدورات اغراض [illegible]
روایتست که مراد آنست که یاد کردن بنده خدا را بزرگتر است از ما سوای آن از عبادات جلیل
روایتست که هیچ عملی که آدمی میکند بهتر از ذکر خدای نیست در نجات او از عذاب خدای [illegible]
بهتر از جهاد است گفت بلی بهتر از جهاد است چه حق تعالی فرموده که و لذکر الله اکبر و در روایت آمده
که از رسول صلعم پرسیدند که کدام عمل بنده دوستتر است نزد حق تعالی فرمود عملی که دوستتر است نزد خدای
آنست که زبان تو در وقت فوت تر باشد بیاد خدای و بعد از آن فرمود که هر که دوست دارد
که در روضهای بهشت بچرد باید که ذکر خدای بسیار کند و از رسول صلعم روایتست که هیچ مجلس
نباشد که اهل آن ذکر خدا کنند الا که ملکان گرد اگرد ایشان فرو گیرند و ایشان را برحمت
خدای فرو پوشند و حق تعالی ذکر ایشان کند در ملاء الاعلی و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده
که فرمود شیعیان ما کسانی اند که چون خلوت کنند ذکر خدای بسیار کنند و از ابو درداء منقولست که گفت
خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما و دوستترین آن نزد خدای و تمامتر آن در درجات و بهتر از
جهاد و تصدق زر و سیم گفتند آن کدام گفت ذکر خدای زیرا که حق تعالی فرموده که و لذکر الله اکبر
و دیگر حق تعالی در محکم کتاب خود امر فرموده بذکر بقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه
بکرة و اصیلا یعنی ای کسانی که گرویده اید یاد کنید خدا را یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات
بانواع ذکر از تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید و تسبیح گویید او را یا نماز گذارید برای او بامداد و شبانگاه
چه نماز در صبح و شام اشق است از روی ادا بجهت آنکه غلبه میکند خواب بر این دو وقت و گویند

اختصاص این دو وقت با این دو نماز بجهت آنست که ملائکه صبح و شام حاضر می باشند و هر دو صبح [illegible] و با صلوة
او رغبت خواهند نمود در نامه اعمال او دعا ها را در ذکر کثیر اختلاف بسیار است مجاهد از [illegible]
روایت کرده که مراد آنست که خدا را در هیچ وقت فراموش نکنند پس ظاهر میاید ذکر قلبی است
چه دوام ذکر بر زبان ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده که مراد بذکر کثیر اشارتست
بمحبت حق تعالی یعنی او را دوست دارید چه مشهور است که من احب شیئا اکثر ذکره و دوستی
نگذارد که زبان دوست از ذکر او خالی ماند که گفته اند **نظم** در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی
در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل ۰ و نزد مقاتل مراد تسبیحات اربعه است و از ائمه هدی علیهم السلام
مرویست که هر که تسبیحات اربعه را سی بار بگوید او بسیار ذکر کرده و از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده اند
که آنحضرت فرمود که هر که تسبیح زهرا بگوید او ذکر خدای بسیار کرده و از ابن عباس روایتست که حق تعالی
بندگان را بهیچ چیز امر نکرده مگر آنرا حدی مقرر و معین فرموده و معذور داشته از آن در عذر اجابت نمود مگر ذکر را
که از برای آن حدی مقرر نکرده بلکه فرمود که مرا در همه احوال و اوقات یاد کنید **مناجات**
الهی بر دلم از عشق زن نیشی ۰ که دائم دوست میدارم دل ریشی ۰ مرا خود آنقدر لذت ز [illegible]
که مهر [illegible] آغوش گشت ۰ ز بس لبریز مهرت شد درونم ۰ نمی گنجد بجز نام تو در خونم ۰
اگر بر دل ز عقرب میخورم نیش ۰ زبان در عذر [illegible] میشود ریش ۰ در آن کشور که عشق تو ای دوست
کبوتر بال و نامه محبتت پوست ۰ نخواهم کرد تو هیچ [illegible] ۰ زندم [illegible] حرف بر پایش ۰ چنان در سینه ام ده عشق [illegible]
که هیچ در روزم آه براه **فصل دوم** در فضیلت متعلمین حضرت رسول صلعم فرموده که هر که
دوست میدارد که نظر کند به بندگان آزاد کرده های خدای تعالی را از آتش دوزخ پس گو نظر کن بعلما
و متعلمین و دیگر آنحضرت فرموده که هر که بزرگ و گرامی دارد عالمی را یا متعلمی را همچنانست که گرامی داشته
باشد مصطفی پیغمبر را و نیز آنحضرت فرموده که سوال کردم از جبرئیل که کدام عمل فاضلتر است امت مرا
گفت طلب کردن علم گفتم بعد از آن گفت نظر کردن بروی علما گفتم بعد از آن گفت زیارت کردن علما را

دیگر رسول صلعم فرموده که طلب کنندهٔ علم نزد خدای تعالی فاضلتر است از مجاهدان و حاجیان و آزاد کنندگان و عمره و معتکفان و مجاوران و آمرزش میخواهند از برای او در خشتها و دریاها و ستارگان و هر چیزی که آفتاب بروی تابد و دیگر مرویست از رسول صلعم که هر که خوار و حقیر دارد طلب کنندهٔ علم را بحقیقت که خوار داشته است مرا و هر که خوار دارد مرا جای او آتش دوزخ است و دیگر مرویست از آنحضرت که هر که دوست ندارد طلب کنندهٔ علم را بحقیقت که او منافق بود و ملعون در دنیا و آخرت

رباعی

ای بوده وجود تو ز یک قطرهٔ منی * تا چند بناکسی با علما کم و منی *
زیرا که چنین گفت رسول مدنی * من اکرم عالما فقد اکرمنی *

و دیگر در روایت آمده از رسول صلعم که طالب علم را فردای قیامت مقام شفاعت بود چون مقام شفاعت پیغمبران و دیگر نقلست از آنحضرت که هر که در طلب علم باشد و وفات یابد پیش از آنکه مقصود او حاصل شود حق تعالی بفرستد در قبر او فرشته که او را تعلیم دهد تا روز قیامت و دیگر آنحضرت فرموده که مردمان دو نوعند عالم و متعلم و دیگران چون خس و خاشاک اند که هیچ خیری با ایشان نیست و دیگر نقلست از رسول صلعم که هر که فرا گیرد و عمل نماید چهل حدیث را مبعوث گرداند حق تعالی او را در روز قیامت فقیه عابد کننده و دیگر فرموده که عالم چون زر سرخ است و متعلم چون زر سفید و باقی مردمان چون ارزیز

نظم

علم از خدا خضر می باید * اگر آن تشنوی ز من شاید * طلبی صادقی خضر باید *
مدد کوکبی از پس افلاک * اوستادی شفیق و نفسی چو * روزگاری دراز و مالی پر * با کسی چون منی چو خاری جمع *
بجهان تشنی دهد چون شمع *

و دیگر آنحضرت فرموده که چون متعلم بنشیند پیش عالم برای آموختن علم بگشاید حق تعالی بر روی او هفتاد در از رحمت و چون از آن مجلس بر خیزد آمرزیده و پاک شده بود چنانکه از مادر زاییده باشد و بهر حرفی که بنویسد ثواب عبادت یکساله و بنا کند از برای او شهری قبه در بهشت که هر شهری ده برابر دنیا باشد پس واجب و لازم بود بر همه مؤمنان و مسلمانان که بطلب علم اشتغال نمایند تا درین فرایض بجای آرند زیرا که هیچ علمی بهتر از علم شریعت و احکام

خلاص

خلاص شوند و طالب علم در دنیا و آخرت محمود خالق و خلایقست و دیگران تبع او و در بر ایشان نجات یابند

قطعه

صاحبدلی بمدرسه آمد ز خانقاه * بشکست عهد صحبت اهل طریق را *
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود * تا اختیار کردی ازان این فریق را *
گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج * وین جهد میکند که بگیرد غریق را *

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت بولد خود محمد بن الحنفیه میفرماید که ای بنی اگر استغفار میکند جهة طالب علم هر که در زمینها و آسمانهاست حتی مرغان هوا و ماهیان دریا و میگسترند ملائکه بالهای خود را از برای طالب علم که پای بیرون نهد در طلب علم و و در طلب علم شرف دنیاست و فیروزی آخرت و اجر ایشان بر خدای تعالی است و نیکوترین حالات نقشند

نظم

بیاموز علم و ادب ای پسر * ز مادر نزاید کسی با هنر *
بتحصیل دانش تو کوشش نمای * که دانا چو شیر است و نادان چو خر *

روایت است که روزی مردی نزد رسول آمد و سؤال کرد که یا محمد چه اجر باشد کسی را که فرزند خود را قرآن آموزد حضرت فرمود که قرآن کلام حق تعالی است و ثواب آن را کس نمی داند مگر او سبحانه درین سخن بودند که جبرئیل امین در رسید و گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که هر که فرزند خود را قرآن بیاموزد چنان باشد که هزار حج کرده و ده هزار عمره بجای آورده و ده هزار بنده از فرزندان اسمعیل آزاد کرده و هزار بار غزا رفته باشد و حضرت رسول صلعم فرموده که هر که قرآن و زنی او بشود و امر بعبادت در یابد گویا که پیغمبری در میان دو پهلوی او جا گرفته و نیز فرموده که هر که قرآن بیاموزد و داود تصور آن باشد که در دنیا به از او کسی هست تحقیر امر عظیمی کرده باشد

نظم

هر که بر فرزند از تعلیم قرآن رنج برد * فیض بخشش در قضا اندر آسمان بود *
شرح اظهر سبزه قرآن قطرهٔ باران بر آن * قوت هر سبزهٔ از قطرهٔ باران بود *
باش دایم روز و شب با خواندن قرآن قرین * تا قرین مصطفی با حلهٔ یاران بود *
عزت از قرآن بود تا زنده باشی در جهان * چون بمیری مونست در گور هم قرآن بود *

و دیگر حضرت رسول صلعم فرموده که بر هر شهری و دهی که عالمی یا متعلمی در آن در آید و طعام بخورد و آب

نباشد مزار درویش آید و از دیگری بیرون رود و برکت قدم او حق تعالی عذاب اهل گورستان را
چهل روز بردارد و بروایتی چهل سال اینست اسباب فضل انبیا و اولیا و اوصیا علم و تقوی با
داود آمد نه مال و جاه و سال اینست سال بسیار را قربی نباشد و علم اندک را فضل بسیار نظم
جوانی از هنر پیر و برو خود سال پیر • که ده ساله پیر از عمرست و ده ساله گاو خر
بزرگی علم را هست نه جاه و منصب و پیری • اگر پیری هنر بودی بدی اسپ معمر
و بدانکه عالمی و قاری که از شیخ دور باشد و بهره از ائمه معصومین علیهم السلام نباشد از ثواب
علم بهره ندارد و بلکه علم او را ابرو رخ میکند والله اعلم مناجات آلهی بحکم لطف تو دارم
گناهانرا ز رحمت می شمارم • چنان عصیانم از اندازه بیرون • که نازد رحمتت بر وسعت خویش
بگفتم جان من گفتی که از ریش • بگفتم از که نالم گفتی از خویش • بگفتم چاره گفتی صبر کن
بگفتم صبر گفتی همراه • بگفتم برگنهکاران رحیمی • بگفتم [illegible] این نیست بیمی
بگفتم رحمت گفتی که عامست • دو گیتی را اگر یابی تمامست • ... بریم کس بار بندد که هر
گنه بارم ... و داگران فصل چهارم در عقوبت علمای بی عمل و قاضیان بی علم و قاریان
بار یا بدانکه علم ثمره او عملست و علم بی عمل فایده ندارد بلکه عجب نیست و هیچ عاقل فعل
عبث نکند و حق تعالی در کلام مجید فرموده که اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب
یعنی آیا میفرمایید مردمانرا به نیکویی و فراموش کرده اید نفسهای خود را و حال آنکه شما میخوانید کتاب
یعنی شما علما باید و حضرت رسول صلعم فرموده که العلم بلا عمل وبال یعنی علم بی عمل وبال و بزه کارست
و دیگر فرموده که وای بر عالمی که بهوای نفس سخن گوید و عمل نیارد و در دعای حکم نماید که روز
قیامت هیچکس را عذاب از آن بیشتر نباشد و باید که چنانکه نصیحت جهال میکند خود نیز بسخن خود
عمل نماید تا در حق دیگران مؤثر باشد چنانکه مرویست که روزی زنی پیش رسول صلعم آمد و با او
پسری همراه بود و گفت یا رسول الله این پسر بیمارست و رطب ما از برای او مضرست و هرچند

منع میکنیم نمی شود میخواهم که چون انفاس مبارک تو داروی دردها و شفای مرضهاست ورا منع کنی
حضرت فرمود که امروز وی را ببر و فردا نزد من آی آن زن برفت و روز دیگر آن پسر را نزد
حاضر ساخت حضرت بوی فرمود که خرما مخور که ترا زیان دارد پس قبول نموده دیگر خرما نخورد تا آنکه
صحابه پرسیدند که یا حضرت حکمت درین چه بود فرمود که دیروز من خرما خورده بودم اگر باو
میگفتم سخن من اثر نمیکرد چون امروز خرما نخورده ام البته مؤثر خواهد بود ای عزیز تا بدانی
که جهال این زمان بواسطه همین در جهل مانده اند که وعظ واعظان و علمای بی عمل در ایشان
اثر نمیکند و اگرچه حال بدین منوالست اما عاقل باید که نصیحت گوش کند و همیشه از علما استفسار
مسایل حلال و حرام کند و نظر باقوال علما نماید نه بافعال چنانکه شیخ سعدی در گلستان خود
آورده که پسری پدر را گفت هیچ ازین سخنان دلاویز واعظان در من اثر نمیکند بحکم آنکه نمی بینم
ایشانرا کرداری موافق گفتار نظم ترک دنیا بمردم آموزند • خویشتن سیم و غله اندوزند • عالم آنکس بود که
بد نکند • نه بگوید بخلق و خود نکند • پدر گفت ای پسر بمجرد این خیال باطل نشاید روی از تربیت
ناصحان گردانیدن و علما را بکذا منسوب کردن و در طلب عالم معصوم از فواید علم محروم ماندن قطعه
گفت عالم بگوش جان بشنو • ور نماند بگفتنش کردار • باطل است آنکه مدعی گوید • خفته را خفته کی کند بیدار
مرد باید که گیرد اندر گوش • ور نوشتست پند بر دیوار • و حضرت رسول صلعم فرموده العلم بلا عمل
کشجر بلا ثمر فالثمر اولی به یعنی عالم بی عمل چون درخت بی بار است و بار آتش سزاوار او است
و دیگر آنحضرت فرموده که علما امینان پیغمبرانند مادام که بدنیا نیامیزند چون بدنیا راغب شوند
علم انبیا را دل ایشان تباه شود پس حذر کنید تا دین شما سلامت ماند بیت
عالمی کو را عمل همراه نیست • جان او از علم او آگاه نیست • چون درختی بی بر است ای محتشم • کش بجز آتش تباه و به راه نیست
و نیز رسول صلعم فرموده که علما دو طایفه اند یکی عالمی که فرا گرفته باشد علم خود را و بدان عمل کند
او ناجی و رستگار است و دیگر آنکه ترک کند علم خود را و دیگر عمل بدان نکند پس او هالک است

وبدترین کسی که اهل دوزخ متأذی باشند از بوی عالمی که ترک علم خود داده عمل بآن نکند
و بدترین حسرت و ندامت اهل دوزخ آن باشد که عالمی بنده از بندگان خدا را براه راست
آورده باشد و او بسخن آن عالم راه یافته طاعت کرده باشد و بسبب آن در بهشت باشد
و آن عالم بسبب ترک آن و هوا و هوس در دوزخ و بسا عالم با ورع و پرهیزکاری در دوزخ باشند
مثلاً عالم با ورع و پرهیزکاری که بعلم و زهد خود نازان و خوشحال باشد و میل جاه و بزرگی
داشته باشد و با ظهار آن عبادت صورت خویش در چشم خلایق آراسته دارد و بقبول خلق
شاد شود و اگر کسی در روی طعن زند یا دیو حقد در دل گیرد و بمکافات مشغول شود از ابی عبدالله
منقولست که وحی فرمود حق تعالی داود را که یا داود مگردان میان من و تو عالمی که حرص سازد ترا
بر دنیا پس بدرستی که گمراه میسازد ترا از راه محبت من بدرستی که این گروه قطاع الطریق مؤمنان بندگان منند
نظم خوشا ارباب علم و اهل اعمال · که شد در وصف ایشانم زبان لال · میان علم و تقوی گشته جامع
نکرده تکیه بر اوقات ضایع · شعار خویش کرده عمل را · نداده ره بسوی خاطر امل را
بطاعت عمر ایشان بود مصروف · جنید آسا بتقوی گشته موصوف · دیگر در حق قاضیان
روایت از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود که بر شما باد آنکه محاکمه بر کسی برید که عالم بحکم قضا باشد
تا آنکه حکم بحق کند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که قاضیان چهار گروه اند سه
گروه از اهل دوزخند و یکی از اهل بهشت اما آن جماعت که دوزخی اند اول کسی که حکم بباطل کند
و حال آنکه عالم باشد پس جای او دوزخست دوم آنکه حکم کند بباطل و عالم هم نباشد سیم
عالم نباشد و اگر چه بحق حکم کند او نیز در دوزخست زیرا که مسئله گوید از پیش خود از سر جهل و چون
ملاحظه کند موافق گفت فقها و اقوال ایشان نباشد بتحقیق که او کافر است بیت
امروز غره بفصاحت که در جهان · هر نکته را هزار دلیل بیاوری · فردا صحیح باش که در موقف حساب
کز علتی نگویی و عذری بیاوری · آن علم را که کار نبندی چه فایده · چشمت برای آن بود آخر که بنگری

اما آن

اما آن قاضی که اهل بهشت است کسی که عالم بمسایل شرعی باشد و حکم بحق کند منصب قضا منصب عالیست
و حضرت امیر در خطاب بشریح قاضی نموده میفرماید که ای شریح بر جایی نشسته که نمی‌نشیند بر او بغیر از نبی
یا وصی پیغمبر یا شقی و از این معلوم شد که قضا کاریست خطرناک و اکثر قضات شقی اند
و حق تعالی در کلام مجید میفرماید که و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون یعنی هر که حکم نکند
بانچه خدای تعالی فرستاده پس او از ظالمانست نظم کوش تا سکه قضا ننهی · نام بر عمل قضا ننهی
زانکه چون خواجه مبتلا گردد · هر بود کان قضا بلا گردد · روایت از معاذ جبل که گفت روزی پیغمبر صلعم
در منزل ابوایوب انصاری بود از آنحضرت سوال کردم از یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا فرمود یا معاذ
از چیزی سوال کردی که بزرگترین چیزهاست پس آب در چشم مبارک آنحضرت گردید و فرمود ده صنف
از امت من در حشر روز قیامت ایشانرا از مؤمنان جدا سازند بعضی بصورت بوزینگان
و بعضی بهیأت خوکان و برخی نگونسار باشند و ایشانرا بروی در دوزخ کشند و جمعی نابینایان گروهی
کران و گنگان و فوجی را دست و پا بریده و جمعی را از دارهای آتشین آویخته و فرقه را لباس قطران
پوشانیده باشند و زمره سینه خود را بناخن کنند و پاره دیگر زبانهای ایشان بر سینه افتاده
زبانها را میخایند و چرک و ریم از زبانهای ایشان روان و اهل محشر از آن در کراهت باشند اما
بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران رباخواران و نابینایان
جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنهایی که بعمل خود متعجب باشند و دست و پا بریدگان
رنجانندگان همسایگان و آویخته از دار غمازان و آنهایی که بوی عظیم دارند بدمستان شهوات
و بازدارندگان حق خدا و پوشندگان لباس قطران اهل تکبرند و سینه کنندگان سلاطین اند
و آنهایی که زبان خود را میخایند علما و قضاتند که گفتار و اعمال ایشان مخالف کردار ایشان بوده
پس علم را عمل باید بیت دعوی مکن که برترم از دیگران بعلم · چون کبر کرده تو ز دونان فروتری
بار درخت علم ندانم بجز عمل · با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری · علم آدمیت است و جوانمردی و کرم

ورنه دودی بصورت انسان مصوری ۞ و بباید دانست که مجلس اهل قضا بدترین مجالس است و در خبر آمده
از ابی جعفر علیه السلام که بدرستی که بدترین بقعها خانههای امرا است که حق نمیشناسند روایت کند محمد بن مسلم
که گفت در مدینه نزد قاضی نشسته بودم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بمن بگذشت چون روز دیگر
نزد آنحضرت رفتم فرمود دران چه مجلس بود که نشسته بودی گفتم فدای تو گردم بدرستی که آن قاضی را
با من دوستی است بنا بر آن گاهی نزد او میروم حضرت فرمود از آن ایمن نیستم که بر تو از جانب حق تعالی
لعنت نازل شود و هر که در مجلس او باشد فرو گیرد او را زیرا که در مجلسی که حکم بغیر حق شود و واقع
شود لعنت حق تعالی بران نازل میشود پس ای عزیز باید که گرد مجالس حکم حاکمان بشرع نگردی اگر خواهی که
از لعنت حق تعالی ایمن شوی مگر وقتی که حکم واقع نشود و قاضی و حاکم باید که حکم بعدل کنند و از
حد شرع تجاوز ننمایند تا در خطاب و عذاب الهی نباشند مرویست از رسول صلعم که در روز قیامت
حاکمی را بیاورند که یک تازیانه از حاکم کرده باشد او را گویند چرا حد الهی را ناقص نمودی
گوید بجهة شفقت و رحمت بندگان از حق تعالی عتاب رسد باو که تو رحیم تر بودی بر بندگان از من انگاه
او را بدوزخ برند و والی دیگر را بیاورند که یک تازیانه را زیاده از حد زده باشد حق تعالی عتاب
کند که چرا در حدود من تعدی کردی گوید بجهة آنکه بندگان باز ایستند از معاصی تو پس وی را امر
کنند بدوزخ ای عزیزان تجاوز از امر شرع مکنید و بعلم و عمل خویش مغرور مشوید که عجب را ایشی است در
وطرفه واقعه در پی رباعی مارا اجز اجمعیت شیخ است ۞ هم ایمانی چنانکه دل خواهد بت
شیاد و خی زاهدی سالوسی و زرق ۞ اینها همه شد آنچه نمی باید ۞ و از رسول صلعم روایت است
که فرمود که در جهنم وادیست که در و ساکن نشود مگر قاریانی که زائر ملوک و ملازم سلاطین
باشند مرویست که بر سر مورد از شنید بهتر است از آنکه قاری بر در سرای ظلمه و عمال رسید حضرت
رسول صلعم فرموده که بپرهیزید از جب الحزن یعنی از چاه اندوه گفتند یا رسول الله جب الحزن چیست
فرمود چاهیست در دوزخ برای قاریان که قرائت بریا کرده باشند و ذکر باید که از سر صدق باشد

و واکر چون زبان را بنام حق گویا میکند دل را نیز باید بنام حق دارد و در حالت ذکر دست و بازو و زبان
و سماع نمودن و کف زدن و وجد زدن از عمل شیطان و نامشروع و حرام و محض ریا و زیانکاریست
نظم ۞ ذکر بی فکر عالم علت ۞ دل بمعنی و جسم بر سیب ۞ حلقه ذکر حلقه دل نیست ۞ کله مار حلقه بر گل نیست
ذکر در دل جو جای کرد دوست ۞ بانگ خواهی بلند و خواهی پست ۞ آنکه نامش همی بری تو او را ۞ گر بدانی اگر ندانی نزدیک است
پس باید که خود را از محل شیطان نگاه دارد زیرا که معنی ذکر یاد کردنست نه فریاد کردن مناجات
پادشاها بذکر اکرم تو ۞ بصفات و بذات اعظم تو ۞ که ز ایمان مکن کم یادم ۞ بهمه حال مدار ناشادم
جگرم خون شد از پریشانی ۞ آه ازین جان سخت بی‌فرمانم ۞ گشت چندین دل سیاه از من ۞ مرکجا میروم که آه از من
بتو می‌پویم ای پناهم تو ۞ مگر آری دگر براهم تو ۞ سرم از راه شد براه آرش ۞ دست من گیر و در پناه آرش
زین خیالات برکنارم کش ۞ پرده عفو پیش کارم کش فصل پنجم در آداب علما با متعلمین و
بالعکس و حقوق استاد و شاگرد هر که حق استاد و معلم بداند و حرمت ایشان بجای آورد در دنیا
و عقبی بهره ور و کامکار گردد و گفته اند که حرمت استاد بیشتر از حرمت پدر است و او تا جیلی از اولیا
که قوام عالم کبیر و حیوة انسان باشد نظم ۞ من فرائض مکن حق استاد را ۞ که بر جست او نهاد بنیاد را
اگر ولدت مهر استاد نیست ۞ نیست امید توجز باد نیست ۞ مر استاد را هر که محکوم شد ۞ نبی برشاهد که مخدوم شد
بدانکه بر عالم لازمست که حرمت متعلمین را نگاه دارد و بردبار و نیکو خوی باشد و نشست و
خواست او با وقار و با حرمت بود و با شاگردان سلوک نماید و پیوسته سر در پیش دارد و ترک تکبر
و بر خلق خدا تکبر نکند مگر بر ظالمان و کسی که از اهل تکبر باشد که رسول صلعم فرموده که التکبر
مع المتکبر صدقه یعنی تکبر با اهل تکبر صدقه است و در روایتی دیگر واقع شده که تکبر با اهل تکبر
عبادتست و باید که بازی عادت نکند که هیبت او از دل شاگردان برود و با شاگردان برفق
و مدارا زندگانی نماید و اگر در سوال شاگرد خللی باشد اصلاح آورد و بروی خشم نگیرد
و اگر جواب آن نداند ننگ ندارد که گوید نمیدانم و شاگرد را تعلیم باید فرمود که او را مستفید بود

وباز دارد از علمی که ویرا نفع ندارد و ظاهر و باطن او را از ناشایست باز دارد زیرا که
معلمی کار درگاهان و پیغمبرانست و در رسول صلعم روایت کرده است بهترین مردمان بحضرت حق بعد از
انبیا و شهدا علما و معلمانند و بعد از مسجد هیچ جای در روی زمین فاضلتر از مکتب نیست
بیاموز ای عالم با صفا تو شاگرد راز مهر و علم سخا بیاموز علمی که در آخرت بکار آید ترس از خدا
و آداب شاگرد آنست که استاد را بنام نخواند و چون او را ببیند سلام کند و بجای استاد ننشیند و در
حضور و نه در غیبت و در پیش او نخندد و در خواندن آواز بسیار بلند بر نیارد و چون
بر پای خیزد سخن ترک کند و نعلین بکرداند و در راه از وی سوال نکند و اگر بد بر روی ما در روا
هیچ بار کاری فرماید که استاد را مقدم دارد زیرا که رسول صلعم فرموده که افضل الاباء
ابو العلم یعنی فاضلترین پدران پدر علم است و امیر المومنین علی علیه السلام فرموده که حق ادیبان
و معلمان را هیچکس ادا نتواند کرد الا خدای تعالی و رسول صلعم فرموده که بزرگ باید داشت استاد را
اگرچه فاسق باشد و فرموده که هر که حقیر دارد استاد خود را او عزیز و گرامی ندارد استاد را
فراموش کند آنچه خوانده باشد و استاد را اجلال و حق خدمت بجا آرد و چون بدر خانه استاد
روی آورد بنشیند کرد منتظر باید بود تا بیرون آید که از طریق مروت و ادب دورست و تواضع
تمام استاد را گرامی و بزرگ باید داشت و با ادب با وی سلوک باید کرد منقولست که شیخ سهل بن
عبد الله شاگرد ذو النون مصری بود و سالهای بسیار در خدمت شیخ بسر برده بود و علم او خوانده
و در دوستی و طریقت فرا گرفته چون بشهر خویش باز آمد هرگز پشت بر دیوار ننهاد و چهار زانو
نزد و هیچ مسئله را جواب نگفت روزی نشسته بود و پای خود دراز کرده و پشت بر دیوار داده گفت
ای قوم بپرسید از من هرچه میخواهید گفتند یا شیخ تا این زمان هرگز این سخن نگفتی اکنون
چه فتاد گفت زیرا که استاد من شیخ ذو النون مصری در حیوة بود تا استاد زنده باشد
شاگرد را نشاید پشت بر دیوار باز دادن و پای دراز کردن و مسئله را جواب گفتن اندرین

ساعت

ساعت استاد من بجوار رحمت ایزدی پیوست حلال باشد مرا پشت به دیوار دادن و خلق را
علم آموختن چون این بگفت تاریخ بنهادند همان روز که شیخ ذو النون علیه الرحمه وفات یافته
بود و رسول خدای صلعم در حق متعلمان فرموده که اللهم اغفر للمتعلمین واطل اعمارهم و بارک لهم
فی کسبهم یعنی بار خدایا بیامرز متعلمین را و دراز ساز عمر ایشانرا و مبارک گردان
بر ایشان کسب ایشان بدان ای عزیز که آثار و علامت حلال زادگان و بزرگزادگان
آنست که چون علم و ادب بیاموزند تواضع و فروتنی نمایند با همه کس خصوصاً با استاد خود
و حرامزادگان و فرومایگان چون علم آموزند تکبر کنند و حضرت رسول صلعم فرموده که هر که
بیاموزد بنده را یک آیه از کتاب خدای تعالی پس او حاکم و خواجه اوست و حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام فرموده که هر که بیاموزد مرا یک حرف تحقیق که گرداند مرا بنده خود پس خدمت
استاد کردن واجب و لازم باشد و لهذا ازین معلوم و مفهوم میشود که خدمت استاد از
واجباتست چنانکه در خبر آمده و در بستان الکرام که روزی جبرئیل علیه السلام نزد رسول صلعم نشسته بود
که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بمجلس آن سرور درآمد پس جبرئیل علیه السلام برخواست پیغمبر پرسید که
یا جبرئیل چرا برخواستی او را تعظیم نمودی این جوانرا جبرئیل گفت بلی برخاستی که او را بر من
حق تعلیمست حضرت رسول پرسید که یا جبرئیل چه حق تعلیمست او را بر تو گفت چون حق تعالی بیافرید مرا
از من سوال کرد که تو کیستی و اسم تو چیست و من کیستم و چیست اسم من من متحیر فرو ماندم و ندانستم
که در جواب چه گویم دیدم که در عالم انوار این جوان پیدا شد و تعلیم کرد مرا آن جواب با منطق
که فرمود بگو تو پروردگار جلیلی و اسم تو رب جلیلست و من بنده ذلیلم و نام من جبرئیل
چون او را بر من حق تعلیمست من تعظیم او میکنم پس رسول صلعم پرسید که عمر تو چند است
جبرئیل گفت ستاره ایست که از عرش رب العالمین در سی هزار سال یکبار طالع میشود من
آنرا سی هزار بار دیده ام مشهور است که پیغمبر صلعم دست مبارک دراز کرده عمامه علی بن ابی طالب را

بالا نهاد دستار را از سر بنی آنحضرت ظاهر شد جبرئیل گفت یا رسول الله این آن دستاره ایست
وار اینجاست که مولانا حسن کاشی علیه الرحمة فرموده است که **نظم** بر مکتب خانه ابداع یعنی حسن
با همه ذهن و ذکا طفل دبستان شماست • هر کجا در مجمع قرآن خواند از ادب • از کمال فضل و حمد خدا در شان شما
مرتبت از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که همچنانکه پدر و مادر را [illegible] تست ادا
بر حقیست و حق استاد آنست که تعظیم وی کنی و مجلس وی را بزرگ داری و عیبهای وی بر او بپوشانی
و مناقب وی را اظهار کنی و اگر کسی چیزی از تو پرسد در پیش استاد بجواب او مشغول نشوی در
همه حال وی را احترام داری • **مناجات** • الهی نیم کشته نیم نازم • مزن تیر تغافل بر نیازم
بسوی داغ عشقت رنگ خونینم • بر منصور غلط بینش منیم • دلم در هر نفس بار دیگر تو در باغ • خراب کرده دست حسرتم از داغ •
کرم از در برانی بی بهانه • چو خون گشت [illegible] که در روانم • گریبان عقل پر هیز کرم از تو • که تا در [illegible] نزنم
چنان از خون دل کن دیده پرنم • که غلطد [illegible] گلگون بر سرهم • برای عالمی رنگ ندامت •
گاهی در آب گیرم تا قیامت • **فصل ششم** در آداب فرزند با پدر و مادر و حقوق ایشان و بالعکس
باید که فرزند در حق پدر و مادر نیکویی کند چنانکه حق تعالی فرموده که وقضی ربک الا تعبدوا الا
ایاه وبالوالدین احسانا و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر جمیع مکلفان با آنکه پرستش منمایید
مگر او سبحانه را که خداوند بحقیقت و با آنکه نیکویی کنید بر پدر و مادر نیکویی کردنی ضمیم احسان
والدین بعبادت خود دلیل مبالغه است در کمال احسان با ایشان و وجه [illegible] ایشان سبب تربیت
اولاد اند چون پیر شوند و محتاج خدمت اولاد گردند باید که در رعایت ایشان کمال سعی بجای آورند
قوله تعالی اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا
کریما یعنی اگر البته برسد نزدیک تو بزرگ سال و کبر سن یکی از ایشان یا هر دو یعنی اگر چندان
عمر یابی که ایشان پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند پس مگو مر ایشان را کلمه اف و آن را کسی
میگوید که از چیزی تنگ آید یا بر او گران گردد و بانگ بر ایشان مزن و سخن درشت با ایشان را جواب

درشت باز ماده و مگو مر ایشان را سخن نیکو از روی ادب و حرمت و از جمله ادب و حرمت ایشان آنست
که ایشان را بنام نخوانند بلکه بگویند ای پدر و ای مادر سعید بن [illegible] گفته که قول کریم آنست که
با ایشان چنان سخن کنند که بنده گنه کار با خواجه تند خو خشمناک درشت خوی و دیگر از جمله
آداب و حرمت ایشان آنست که با ایشان بزرگی نکنند بلکه تواضع و علامت و فروتنی نمایند
قوله تعالی واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی فرو گذار
برای ایشان بال تواضع و تذلل را و فروتنی کن از فرط بخشش تو بر ایشان و بگوی ای پروردگار
من ترحم نما و ببخشای ایشان را همچنانکه پرورده اند مرا در وقتی که خورد بوده ام یعنی چه تو تا درین روز
محتاج ایشان بودی در تربیت اکنون ایشان محتاج تواند در خدمت پس ایشان را خدمتی لایق
نمای و در حق ایشان دعا کن که خداوند بر ایشان رحمتی کند مانند رحمت ایشان با تو هست
بشفقت و ارشاد و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که اگر حق تعالی میدانست که چیزی کمتر از کلمه اف
است آن را نهی میکرد پس کمترین عقوق والدین این کلمه است و نیز از آنحضرت مرویست که
باید بشنود هر وقت چشم تو از نظر کردن به پدر و مادر مگر برحمت و مهربانی و باید که آواز خود
برنداری بر بالای آواز ایشان و دستهای خود را بالای دستهای ایشان بلند نکنی و در پیش
ایشان براه نروی **نظم** ای نور چشم من سخنی هست گوش کن • چون ساغرت پرست بنوشان و نوش کن •
پیران سخن بتجربه گویند گفتمت • هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن • و از حضرت رسول صلعم روایت
که هر که در حیات یا پس مرگ پدر و مادر نفقه حال ایشان بکند بهشت را بوی خبر است که مردی نزد
رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله مرا عملی آموز که بآن رحمت خدای نزدیک شوم فرمود پدر و مادر
داری گفت بلی فرمود با ایشان نیکویی کن نزدیکتر است برحمت خدای از همه چیز و حضرت رسول صلعم
فرموده که الجنة تحت اقدام الامهات **نظم** جنت که رضای مادر آنست • اندر ته پای مادران ست •
خواهی که رضای حق بیابی • آن کن که رضای مادر آنست • و نیز باید دانست که فرمان برداری پدر و مادر

بموافقت شرع منمیست نه مخالفت آن آورده اند که چون سعد بن وقاص اسلام آورد مادرش
حمنه بنت سفیان بن امیه سوکند خورد که از آب و نان بیاشامم و نخورم و هرچه آن مایه زندگی باشد
تناول نکنم تا بمیرم و مردمان ترا گویند یا قاتل الامه یعنی ای کشنده مادر پس یک روز چیزی
نخورد و نیاشامید بعد از آن سعد گفت ای مادر اگر صد جان داشته باشی و ببینم که یکیک از
بدن تو مفارقت میکند من ترک دین محمد نکنم پس طعام خوردن و نخوردن تو نزد من مساویست بعد از آن
سعد صورت حال بعرض سید کاینات رسانید این آیه نازل گشت که ووصینا الانسان بوالدیه حسنا
وان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون وامر کردیم
آدمی را بمادر و پدرش نیکویی کردن و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ کنند با تو تا شرک آوری
و دنبا زکیری بس آن چیزی را که نیست مر ترا بالوهیت این دانشی پس فرمان مبر ایشانرا که
اطاعت مخلوق در معصیت خدا نیست بسوی مجازات منست بازگشتن مجازات میکنم از مومن و کافر
و نیکوکار و بدکار پس آگاه کردانم شما را در آن وقت بانچه هست که می کنید این حکم از پدر خود
روایت کرده و او از جد خود که گفت از رسول صلعم پرسیدم که یا رسول الله با که نیکویی کنم فرمود که
یعنی بمادر خود گفتم بعد از آن فرمود با که با پدر خود گفتم بعد از آن فرمود ثم الاقرب فالاقرب
بعد از آن نیکویی کن بهر که نزدیکتر باشد بتو در خویشی و در حدیث قدسی آمده که ومن رضا عنه
والداه فانا راض عنه یعنی هر که پدر و مادر از و راضی باشند پس من نیز راضیم از و و بهشت
عنبت و در آنکه اطاعت ایشان در چیزیست که موافق امر الهی باشد پس اگر مادر و پدر مانع نماز
و حج یا روزه و حج یا زکوة و حجی شوند اطاعت ایشان واجب نیست و حق ایشان
محض رضای حضرت اله افعال متی موقوف بر رضای ایشانست و رضای ایشان صحیح نیست
نظم آنکه تنت پاره ای از جان او * قطره ای از چشمه حیوان او * خدمت او کن که بجایی رسی
بر که دهنش تا بنوایی رسی * نه آنکه حق مادر بسیار است پس باید که حقوق او را بخاطر رسانید

واگرچه

واگرچه از حق مادر بیرون نتوان آمد بهمه حال آنچه نهایت سعی باشد بجای باید آورد زیرا که مادر را
بر تو حقیست که در شرح نمی آید اولا آنکه نه ماه در شکم ترا کشیده و در وقت حمل تحمل درد طلق
نموده و ترا از شیره جان پرورده و شبها بخواب نکشیده و در حالت واقع شده که اگر کسی از ابتدا
از اول دنیا تا آخر دنیا و شبها در خدمت مادر باشد از عهده حق یک مرتبه شیر دادن او بیرون نمی آید
و باید که پدر را شناسد و خدمت وی بجای آورد که اصل او از پدر است پس شکر حق تعالی جل جلاله و عم نواله
کند آورده اند که مالک دینار سالی بحج رفته بود چون روز از عرفات باز گشتند شبانه مالک در
خواب دید که دو فرشته از آسمان فرود آمدند یکی از دیگری پرسید که امسال حج که مقبول شد و از که مردود
دیگری جواب داد که حج همه حاجیان مقبول گشت الا از آن احمد بن محمد بلخی که بیچاره ابن همراه آمده
کرده و محروم بازمیگردد مالک بیدار شد و تا روز از آن اندیشه خواب نکرد و علی الصباح در قافله
خراسان رسید احمد کو و میان قافله احمد بلخی را طلب نمود ناگاه بخیمه رسید دید که جوانی در خیمه
و جوانی بهیا روی پلاس در پوشیده و بند بر پای و غل بر گردن نهاده چون چشمش بمالک افتاد
سلام کرد و گفت ای مالک آن جوانی که تو میجویی و در خواب دیده منم این پلاس و غل و بند نشانه
محرومیست مالک گوید که متحیر شدم و گفتم الله اکبر ترا چنین ضمیر صافی نداشته که سبب این
محرومی چیست گفت ای مالک پدر را از من ناخوشنود است گفتم پدرت کجاست گفت در این قافله است
گفتم شخصی با من بیست تا نزدیک پدرت روم شاید که بشفاعت او را از تو خوشنود گردانم بجای
با من همراه کرد نزدیک پدر او رفتیم و سلام کردیم جواب داد گفتم ای شیخ ترا هیچ پسری هست گفت
آری ناخلفی که من از وی ناراضی ام گفتم ای پیر سعادتی که امروز نه وقت آنست که کسی از
کسی در دل کینه دارد ببخشید مطالبت نشاید که تو فرزند خود را بعذاب مبتلا سازی من مالک دینارم
و دوش چنین خواب دیده ام نزد تو بخدا و رسول بشفاعت آورده ام تا از سر گناه او درگذری
و در این حال کینه بر حال پسر رحمت نمود گفت ای شیخ من نخواستم که هرگز از و راضی و خشنود شوم

اکنون که تو آمده و شفیعی بزرگ آورده قبول کردم و از سر گناه او در گذشتم مالک گوید که بعد از آن بدعا و ثنا
یاد نمودم و روی بخیمه جوان آوردم تا او را بشارت دهم جوان را دیدم که غسل کرده
و پلاس از تن بیرون کرده و جامه نیکو پوشیده گفت ای مالک حق تعالی امیران
من و پدر صلح کرده ... مرا تیر قبول رسید بدانکه کودک امانتی است
در دست پدر و مادر و دل پاک وی چون گوهری نفیس است و نقش پذیر است و نرم است چون
موم و از همه نقشها خالیست و چون زمینی پاکست که هر تخم که در وی افگنی بروید پس اگر تخم خیر افگنی
بسعادت دین و دنیا رسد و مادر و پدر و معلم در آن ثواب شریک باشند و اگر بخلاف آن باشد
بدبخت بود و ایشان در هر چه بر وی بود از خطا شریک باشند و حق تعالی فرموده قوا انفسکم و
اهلیکم نارا او کودک را از آتش دوزخ نگاه داشتن اولیتر است از آتش دنیا و نگاه داشتن
او بدان بود که وی را ادب کند و اخلاق نیکو در وی آموزد و از قرین بد نگاه دارد که اصل
فسادها از قرین بد خیزد و اهتمام کند که کودک را ... چشم و بی شرم و دروغ گوی و لجوج و بی
باک گرداند چنانکه کلام حضرت علی ابن ابی طالب مشعر است باین مضمون که ...
صحبت ... مصاحب ... پیوسته کند چوب بازی ... لیکن ...
و باید که زنی که او را شیر میدهد اگر غیر مادر بود صالحه و نیکوخوی بود و حلال را از حرام فرق نماید
زیرا که لقمه حرام مخلوط است که شیر پاک بهم نرسد پس چون گوشت و پوست و استخوان کودک
از آن رسته شود طبع وی با آن مناسبتی پیدا آید که بعد از بلوغ ظاهر شود و در چند آید که
خوی بد و خلق نیکو از دایه سرایت میکند و دیگر باید که آداب طعام خوردن بوی آموزند و او را
بدان دارند که بدست راست چیزی خورد و گیرد و در پیش از طعام بسم الله گوید ... شتاب نکند
و بسیار نخاید و لقمه را کوچک گیرد و در حال چیزی خوردن چشم بر دیگران ... باشد و
آلوده نکند و کودک بسیار خواره و بی ادب را پیش وی مذمت کنند و کم خوار و با ادب را ستایش

گویند

ربنا آتنا في الدنيا
حسنة و في الآخره
حسنة في الآخره

گویند و بیاموزند که آب بینی پیش مردم نیندازد و پشت بمردم نکند و با ادب نشیند و دست در زیر زنخ
ننهد که آن دلیل کاهلی باشد و پرگوی نباشد و بسیار سخن نگوید و سوگند نخورد و تا از وی چیزی
نپرسند نگوید و بد زبان از فحش نگاه دارد و چون چنین پرورند همیشه با ادب و نیکو کردار باشد
سهل تستری گوید سه ساله بودم شبی خال من نماز شب میگذارد مرا گفت ای پسر یاد کن خدای را
که ترا آفرید یاد میکنی گفتم چگونه یاد کنم گفت هر شب در وقت خواب سه بار بگوی که خدای
با منست و مرا می بیند چند شب میگفتم پس گفت هر شب پانزده بار بگوی پس حلاوت
آن در دل من پیدا شد و چون یک سال بر آن بگذشت مرا گفت همیشه این را یاد دار تا در گور شوی
چند سال میگفتم تا حلاوت آن در دل من پدید آمد پس یک روز مرا گفت که هر که خدای تعالی
با او بود و وی را می بیند و در وی ناظر معصیت چون کند زنهار که معصیت نکنی که وی ترا می بیند و
پس چند بار قصد معصیت کردم بخاطرم رسید که خدای بر من می نگرد خود را از آن باز داشتم
پس باید که چون فرزند سخن گو شود او را تعلیم سخنان نیکو کنند چنانکه گوید یا الله یا محمد و یا علی
و لا اله الا الله و تسبیحات اربعه و مانند اینها و چون هفت ساله شود او را بنماز و روزه امر فرمایند
تا عادت کند بعبادت و چون ده ساله شود اگر تقصیر کند در طاعت او را بزنند و در پانزده سالگی
اگر در نماز و روزه تقصیر نماید وی را نان و آب ندهند و از خانه بیرون کنند زیرا که قبل از این در باب
بی نمازی کلمه چند مذکور شد و در حکم مرتد است اما زنان را در نه سالگی امر کنند بنماز و روزه و احتجاب
از نامحرمان ... روایت است که پیغمبر صلعم فرموده که اطفال تا بحد بلوغ نرسیده اند هر چه از خیرات
و عبادات از ایشان بظهور می آید ثواب آن را بمادر و پدر کرامت میفرمایند و گناهی که با مر و نهی مادر
و پدر تعلیم ایشان از اطفال بفعل آمده باشد و اگر گناهی از ایشان سر زند بپدر و مادر نویسند
مگر که با مر ایشان واقع شود و چون بحد بلوغ رسند هر چه واقع شود از خیر و شر حفظه بر وی نویسند
و چون بحد رشد رسید که وی را تعلیم علم و آداب و شناختن خوبیها و واجبات و مندوبات نماید

واهانت کند او را بر طاعت و عبادت و یاد دهد او را کسب معاش و نیک خویی و خوش خلقی
و در حدیث آمده که رحمت خدای بر مردی که گوید با اهل و فرزندان خود که ای اهالی و عیال من
بر شما باد که نماز بگذارید و روزه بدارید و زکوة بدهید و در حق مسکینان و یتیمان و همسایگان
خود احسان نمایید و در باره ایشان شفقت و مرحمت مرعی دارید شاید که حق تعالی ایشان را با آن مرد
در بهشت جمع کند و از عقوبات همه ایشان را برهاند و در روایت آمده که سخت‌ترین عذاب کسی
در روز قیامت آن شخص باشد که اهل و عیال او جاهل باشند یعنی ایشان را تعلیم فرایض نکرده باشد
و در خبر است که چون مومن از معاصی پرهیزد و لوازم حیات مفروضه مرتکب شود و اهل خود را از عصیان
باز دارد و ایشان را بر طاعت گمارد روز قیامت آن مومن گویند که خدای تعالی ترا جزای خیر دهاد
که در دنیا تعلیم دادی ما را امورات و نهی نمودی ما را از منهیات و بسبب آن ما را خود را
از عذاب این روز رهانیدی پس او و جمیع اهل او متوجه بهشت شوند و بنعیم ابدی برسند و اگر
تعلیم اهل خود نکرده باشد روز قیامت او را گویند که خدای ترا جزای خیر مدهاد که ما را تعلیم
نکردی و امر و نهی نفرمودی پس او را با اهل بیت او بدوزخ برند و دیگر باید که بر فرزند نام نیکو نهند
مناجات الهی چون غمت پیچد رخ خویش · نهادم چشم [illegible] · بهر مویم ز تو عشقی گشته
سری بر زانوی غم حلقه گشته · بهر ذره نگارم رنگ و بوی · یکی دانم یکی بینم یکی گوی
ترا دانم ترا خوانم دگر هیچ · زبان چون خط ترسا مخور پیچ · نکویی تا غلط خیزد نمونه
زنم بر دیده نعل بازگونه · همه کوریم و تو بینا خدایی · نا کوران مکن [illegible]
چنان در غم بر بیابان دوام · که تنهایی تو رهنمای من بر دوام · فصل هفتم در رعایت ضیف
بباید دانست که مهمان هدیه باشد نزدیک خدای تعالی و در حدیث آمده که هر که بخدا و روز
قیامت اقرار دارد گو مهمان را عزیز دارد و دیگر رسول صلعم فرموده که هر که گرامی دارد مهمان خود را
او با من در بهشت جلیس و همنشین باشد و دیگر از آن حضرت منقولست که [illegible] داخل خانه

میشود داخل میشود با او رزق او و هر گاه بیرون میرود بیرون میرود با او گناهان اهل آن خانه و دیگر
فرموده که هر که گرامی و عزیز بدارد مهمان را از امت منست و دیگر فرموده که خوش خوی بودن و خندان
در روی مهمان بهتر است نزد حق تعالی از عبادت صد پیغمبر و دیگر فرموده که گرامی دارید مهمان را اگر چه کافر
باشد و حکما گفته اند که بر مهمان منگر که کیست کرم خویش نگر که [illegible] و حکایت آورده اند که یکی از
ملوک را در قحط اتفاق افتاد که تنها بقبیله بنی عبس نزول کرد رسید قبیله او را نشناخت و در مهمانداری او
تقصیری واقع شد ملک آن جام زهر مذلت را نوش کرد و چون از آن قبیله رحلت نمود معلوم شد که مهمان
چه کس بوده بغایت شرمنده شدند و از روی عذر رقعه نوشته بر عقب او فرستادند مضمون آنکه شما را
نشناختیم و شرط خدمتکاری بر وجهی که لایق خدام باشد بجای نیاوردیم ملک در جواب نوشت الحمد
نوشته از قبول اعذار [illegible] ملک که مروت اقتضای آن میکند که در گذرانم اما آن سخن که شما را نشناختیم
نا مستقیم است چرا که در مهمانداری رسوم اعزاز و اکرام بجای باید آورد و شرط مهمانداری آنست
که چون آفتاب بر سر همه کس تابند و مانند باران بهمه جا یکطور ببارند چه اگر مهمان مردی بزرگ
باشد حق بزرگی او بجای آورده باشی و اگر فرومایه بود احسان و اکرام خود ظاهر کرده باشی
قطعه میهمان را عزیز باید داشت · از ره خوبی و جوانمردی · ور بود سفله کس نخواهد گفت
که چرا با وی این کرم کردی · جمعی از بزرگان بوده اند که در خصم خود رعایت مهمانداری نموده اند
چنانکه در تواریخ مذکور است که در کرمان ملکی بود بغایت سخی و مهمان دوست که همیشه در مهمان خوان
او گشاده بودی و خوان او بهر خاص و عام نهاده هر که بشهر او آمدی بر سر سفره کرم او نان خوردی
و تا در آن شهر بودی وظیفه چاشت و شام او مهیا بودی وقتی عضد الدوله لشکر کشید و قصد
تسخیر ولایت او نمود ملک کرمان طاقت حرب او نداشت بحصار رو آورد هر روز لشکر عضد الدوله بدر قلعه
آمدندی و جنگی سخت کردندی و هر شب ملک کرمان آن مقدار طعام که لشکر عضد الدوله را کفایت بودی
بیرون فرستادی روزی عضد الدوله پیغام فرستاد که روز حرب کردن و شب نان دادن چه معنی دارد جواب داد که

جنگ کردن اظهار مروت و نان دادن نشانهٔ مردی لشکر اگرچه دشمن باشند اما عزیزند و مهمان این
ولایت اند از مروت دور است که ایشان در منزل من نزول کنند و نان خود خورند عضد الدوله
بگریست و گفت کسی را که اینچنین مروت باشد با وی محاربه نمودن بی مروتی است و مهمات نامردی
نظم
بنده که خدمت مهمانی کند · خویش را شاه سلیمانی کند · هرکه مهمان را گرامی میکند · کوشش در نیکنامی میکند
و شرط دیگر در مهمانداری آنست که اگر از مهمان جریمه صادر شده باشد از سر گناه او در باید
گذشت چنانکه منقولست که سیصد اسیر از دشمنان به درگاه ملکی آوردند خواست که سیاست ایشان
حکم فرماید کودکی در میان بود برخاست و گفت ای ملک بخدای که دم آب دهید تشنه ایم ملک فرمود تا جامی
آب پیش دادند گفت ای امیر این قوم همه تشنه اند از مروت نیست که قوم تشنه باشند و من
آب خورم اگر اینجمله را سیاست خواهی کرد همه را آب ده ملک فرمود تا همه را آب دادند کودک برخاست
و گفت ای امیر ما همه مهمان تو شدیم و اکرام ضیف واجب است و مهمان کشتن رسم کریمان نیست ملک از
فصاحت او متعجب شد · همه را آزاد کرد قطعه اندر آیین مهمانداری · حرمت میهمان نگاه بدار
بر لب جویبار مهمانی · جز نهال کرم نباید کشت · منقولست که شیخ ابوالاشراف باهلی علیه الرحمه زنی
داشت شریفه نام بسیار پارسا و خداترس که صایم الدهر و قایم اللیل بود و هر روز که طعام
خوردی و مدت […] نزد وی بسیار بود که او را هیچ فرزند نشده بود روزی شیخ […] آواز داد
که مهمان دوست میدارد شیخ گفت بلی […] آن مرد درآمد و سلام کرد شیخ او را در کنار گرفت و تعظیم
نمود و بجای نیکو بنشاند و پرسید که از کدام فرقه گفت از اهل علم و درین دیار غریبم شریفه از حجره
او حاضر بود تعجب داد گفت محل خوردن […] داشته که […] چون وقت نماز شام شد
نماز گذاردند شریفه طعام پیش آورد تناول نمودند و محلی جهت آسایش او تعیین کرد و چون مهمان در آنجا
رفت بنماز تهجد چون پاسی از شب درگذشت شریفه گفت بنگرم که مهمان در خواب است یا چون
بنگریست دید بر بالای سر او قندیلی آویخته بود و نور او تمام خانه را روشن ساخته شریفه دانست که او

از بزرگانست گفت خداوندا اگر این مرد بزرگ است تو قادری مراد من بده و مرا فرزند […]
روزی کن بعد از آنکه روزی چند اثر حمل بر وی ظاهر شد شریفه نذر کرد که با هیچکس دوستی ننماید
الا اهل علم و اهل قرآن و غریبان چون مدت حمل گذشت پسری باو رسید بعد از آن در ضیافت مهمان
و طاعت یزدان مشغول بود روزی […] روزه گشودن بود مهمان نیامد شیخ بیرون آمد مردی را دید در
خانه ایستاده گفت ای مرد کیستی و از کجا می آیی گفت از اهل علم و از بادیه می آیم گفت
اگر امشب مهمان ما باشی از کرم دور نباشد قبول کرد گفت ما فی الحال تا مقام ترتیب نمائیم
و بخانه درآمده شریفه را خبر داد شریفه شادمان شده اسباب طعام مرتب ساخت شیخ
و مهمان بمسجد رفت که بنماز شام مشغول باشند شریفه تنور را افروخت که بنان پختن اشتغال نماید کودک را
بنان خانه در داد شریفه با خود اندیشید که نماز بگذارم و دل فارغ کنم بعد از آن طعام آرم
چون در نماز ایستاد در غلطید و در تنور افتاد دختر شریفه چون این قضیه دریافت […]
منزوی ساخت و مضمون این […] نظم فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور · تو کیستی که به […]
بر سر طاعت و اتمام این فریضه واجب دیدی از فرمان الهی گردن پیچیدن و […] مشغول شدن
طریق مسلمانی نیست چون از نماز فارغ شد و بر سر تنور رفت پسر سوخته بود و جان بغایت […]
آه از نهاد شریفه برآمد و او را برداشت بخانه خواب انداخت و گفت نوحه و زاری فایده ندارد
حالی طعام مهمان را مهیا باید کرد گریان و نالان بنان پختن مشغول شد چون شیخ و مهمان درآمدند
شریفه مهمان را پرسش بسیار نمود و بلطف هرچه تمامتر طعام پیش آورد و خود بر سر آن سوخته رفته گریان
نشست شیخ را از حال آن تعجب آمد شریفه بنیاد مناجات کرده گفت بار خدایا تو عالمی
[…] ضیافت را سبب […] شیخ فراموش کرد و آن که چون […] مهمان
هر دو پریشان میشوند و من از ایشان شرمسار میگردم خدایا قادری باینکه این فرزند را زنده گردانی
و مرا از انفعال ایشان بیرون آری در مناجات بود و زار زار میگریست که ناگاه پسر برخاست و بخسید

و آغاز گریه کرد چون بسیار بگریست بگو بدان او سوخته بود و در کنار شیخ گرفت و گریه بسیار کرد
شیخ پرسید که ای شیخ این لطیفه چرا است عجب حالت قصه باز گفت شیخ و مهمان هر دو شاد شدند
شیخ گفت ای شریف این از برکت آنست که حرمت مهمان میداری و رعایت ایشان مینمایی
ای عزیزان مهمان را عزیز دارید و اهل علم را بنظر حقارت منگرید و عزیز دارید تا دولت دارین یابید
و از تمام راه نور ایمان بهره گردانید و صحبت علما را غنیمت شمرید که سعادت دین و آخرت در آنست و
محبت ایشان سبب وصول بهشت جاودانست **نظم** چهار چیز آمد بزرگی را دلیل هر که آن دارد بود مرد اصیل
علم را اعزاز کردن و تحیات خلق دادن جواب با صواب هر که دارد در دل علم و تمیز اهل علم و علم را دارد عزیز
هر که با خلق بترش روی و تلخ گوی دوستان از وی بگردانند روی مهتر عالم صلعم فرموده که چون
مهمان بخانه یکی از برادران مومن رود با وی هزار رحمت و هزار برکت در آن خانه داخل شود
و حق تعالی گناهان اهل آن خانه را بیامرزد اگرچه گناه ایشان زیاده از کف دریا و ریگ بیابان
باشد و ثواب بهر لقمه در دیوان اعمال میزبان بنویسد و بهر لقمه که مهمان از طعام ایشان تناول
کند ثواب حج و عمره مقبول در دیوان ایشان ثبت کنند و در بهشت بهر یک نامی بنام ایشان بنا کنند
و هر که مهمان را گرامی دارد چنان باشد که مصطفی صلعم را گرامی داشته باشد و در روایت آمده که
هر که ایمان دارد بخدای تعالی و بروز آخرت باید که مهمان را گرامی و عزیز دارد **بیت** فی اعزاز الضیف
ای برادر دار مهمان را عزیز تا بیابی رحمت از یزدان تو نیز هر که مهمان را بر روی باز ننموده او را خدا [illegible]
و حضرت رسول صلعم فرموده که غریبان را عزیز و گرامی دارید که من در بزرگی غریبی جهان ام **مناجات**
آهی بخاک درگه کس التجی ده صراحی را [illegible] که چون در عالم هستی شوم کم
برون آرم چو خورشید می سرانجم بهر یک نشاء شود یکی بسازم حبابم را که از سر براندازم
چنان لبریز در خود نبوده جامم که گردد ناله عزا خوانم بهر مو گردن من رسته باشد
غمی در حلقه او بسته باشد چنان رشد کس از کرمی چراغم لب البالب از فروغ جام داغم

که در خم

۱۳۲

که در خم پر از خون دل آنست کند آتش لباس شعله را رنگ **فصل هشتم** در فضیلت نکاح و ادای حقوق و منقطع
و آداب زنان با شوهران بباید دانست که در تزویج ثواب بسیار است و اجر بیشمار روا است و موکد است
و بعضی از فقها بوجوب آن قایلند و برخی تفصیل داده اند که اگر نفس مایل باشد و از کسب ترسد
که در زنا افتد یا مرضی بهم رساند واجب است و الا سنت و پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب نکاح مبالغه
بسیار نموده تا بمرتبه که فرموده النکاح سنتی هر که رغبت بکند در سنت من روی بگرداند
از امت من نیست و نیز فرموده که هر کس که ولد او بالغ شود و نزد او چیزی باشد که او را کدخدا
سازد و کدخدا نکند اثم است و پدر و پسر هر دو در آن گناه شریک باشند و دیگر فرموده که هر که دوست دارد
فطرت مرا پس باید پای سنت من دارد که آن تزویج است و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست
که رسول صلعم فرموده که هر که ترک کند نکاح را جهت خوف عیال [illegible] پس بدرستی که او گمان
برده بخدای تعالی و برآرنده رزق و قادر نیست که حق تعالی فرموده که و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من
عبادکم و امائکم ان یکونوا فقرا یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم یعنی که کدخدا بسازید مردان
عزب را و شوهر دهید زنان بیوه را و آنها که صالح و پرهیزکارند از بندگان و کنیزان خود اگر ایشان
فقیر باشند حق تعالی ایشان را توانگر گرداند از فضل خود و رحمت و نعمت خدای تعالی واسعست و دانا است
بجمیع چیزها و روایتست از حضرت رسول صلعم که فرموده چه مانع میشود مومن را که زن نگیرد اهلی شاید
حق تعالی روزی گرداند ولدی را فرزندی که بر زمین ثقیل کند [illegible] الکلمه لا اله الا الله و دیگر حضرت
رسول صلعم فرموده که تزویج کنید بدرستی که من فخر میکنم به بسیاری امت در روز قیامت تا اینکه
از شکم مادر افتاده باشد می آید بر در بهشت می ایستد پس گفته میشود که داخل بهشت شو پس میگوید
داخل نمیکردم تا داخل نشوند مادر و پدر من پیش از من پس مادر و پدر او را داخل بهشت گردانند
و دیگر فرموده که دو رکعت نماز که کدخدا بگذارد افضلترست از عبادت یک شبانه روز عزب
که شب با صباح نماز کند و روز او روزه و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که دو رکعت

نماز که خدا ایکنند ارد فاضلتر است از هفتاد رکعت نماز که عزب بگذارد و نیز از رسول الله منقول است
که فرمود ای گروه جوانان ذلیلترین شما و بدترین مردهای شما آنهااند که عزب می باشند و دیگر
نکاح متضمن تکثیر نسل و بقای نوع انسانست و سبب دفع وسوسهٔ شیطان و توحش و حدوث و دفع
خیالات فاسده و از امراض بسیار منع میکند مثل مالیخولیا و سودا و عشق مجازی و میل
و درد دست و مفاصل و مانند اینها و رجحانیت اخبار در فضیلت نکاح بسیار است حذراً من
الاطاله اختصار شد و سنت است که اختیار کنند دختر بکر را و پارسا و عفیفه و صالحه و پدر و مادر
او مومن باشند و بباید دانست که در چند موضع محل دخول مکروهست یکی که ماه گرفته باشد
و روزی که آفتاب بگیرد و نزدیک بزوال و نزدیک بغروب و تحت الشعاع که آن سه روز آخر
هر ماهیست و بعد از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و شب اول هر ماهی الا ماه رمضان که در آن
سنتست دخول کردن و نیز مکروهست در شب نصف هر ماهی و در سفر هرگاه آب نباشد و وقتی
که باد سیاه وزد و در خوف و در وقت زلزله و برهنه جماع کردن و بعد از احتلام و جایی که کسی
باشد که باو نگاه کند و در حالت جماع نظر کردن بفرج زن و برابر قبله و پشت بقبله جماع
کردن و در حالت جماع حرف زدن مگر ذکر خدای تعالی و در حالت حیض و نفاس خود و خواهر حرامست
و بعد از آنکه پاک شده باشد هنوز غسل نکرده باشد مکروهست و بدانکه حق زوجه بر زوج آنست که
بداند حق تعالی او را زیر دست مرد کرده و ویرا انیس و مونس او نموده و بداند که حق نعمتیست که از ایشان باو
فرموده پس بر مرد است که زن را عزیز و مکرم دارد و مهربانی و آشتی با او کند و بر حال وی رحم
نماید زیرا که اسیر اوست و طعام و لباس او بدهد و بار نگیرد و اگر ناسازگاری از وی سر زند مرد او را عفو
فرماید و حقوق شوهر بر زن بسیار است و در خبر است که هر آن زن که در خانهٔ شوهر خود نوعی سلوک
کند که موجب صلاح شوهر او باشد حق تعالی سیئات او را محو کند و حسنات او را مضاعف گرداند
و چون از شوهر خود حامله شود او در چندان مرد باشد که شخصی در جمیع عمر خود قایم اللیل و صایم النهار

باشند و هم

باشد و هر یکبار که کودک را شیر دهد چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک را
از شیر باز گیرد منادی ندا کند از آسمان که ای زن جمیع گناهان گذشته ترا آمرزیدیم ام سلمه
گفت ای حبیب ثواب زنان نیز ام دان صحبت رسول صلعم تبسم فرمود گفت هر که دست زن خود
بگیرد و بطریق رغبت و میل مباشرت کند حق تعالی او را حسنات کرامت فرماید و اگر دست در گردن
او کند ده حسنه در دیوان اعمال او بنویسند و اگر روی او را ببوسد بیست حسنه و اگر با وی دخول نماید
چندان ثواب دهند که از همه دنیا بیشتر باشد و چون غسل کند بهر تار مویی که در بدن او است
و آب بر میگذرد سیئه محو کنند و درجه رفع نمایند و ثوابی که بجهت غسل او عطا فرمایند بهتر باشد
از دنیا و هرچه در وی هست و حق تعالی بملائکه خطاب کند که شما را گواه گرفتم با نکه او را آمرزیدیم
و در خبر است که زن معاذ بن جبل از پیغمبر صلعم پرسید که یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست فرمود که سخن
زشت در روی زنان نگویند و ایشان را نرنجانند و بملایمت و ملاطفت با ایشان زندگانی
نمایند و هرچه خورند ایشان را از آن بدهند و از آنچه پوشند با ایشان پوشانند و از ایشان
دوری نکنند و مرد را نیز بر زنان حقیست و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال
علیهن درجه و مر زنان راست بر مردان از حقوق مانند این حقوق که مردان راست بر ایشان
بخوبی معیشت و نیکویی معاشرت باین وجه که زن حال شوهر بر دو ناموس او را نگه داشته
قدم از طریق عفت و ستر و صلاح بیرون ننهند و خود را تمکین شوهر کنند در استمتاع مگر گاهی
که مانع شرعی باشد و مرد نیز ملاحظهٔ حال زن کند در نفقه دادن و حسن خلق و آنچه در دین بکار
آید تعلیم وی دهد و مرد را است بر زنان افزونی یعنی زیادتی بر حقوق در جهت مهر و نفقه
و ترک جهاد و آزادی و مانند آن از امور واجبه بر مرد است یا مراد بدرجه فضیلت و شرف است چه
مردان کارکنانند از زنان و نگهبانان ایشان و شریک ایشان در حفظ ناموس و مخصوصند بفضیلت عقل و
انفاق و ضعف میراث و مزیت عقل و تهیت از میمونه زوجهٔ رسالت پناه صلعم که آنحضرت فرموده

که بهترین مردان امت من آنهایند که بنیکوترین وجهی با زنان معاشرت کنند و بهترین زنان
امت من آنهایند که بنکوترین وجهی با شوهر سلوک نمایند و هر زنی که با شوهر خود این نوع زندگانی
کند حق تعالی در هر شبانه روزی مزد هزار شهید بوی دهد و اورا برابر حور العین تفضیل دهد بعدد ار
تفضیل من بر کمترین کسی از امت من و نیز آنحضرت فرمود که هر زنی که مهر خود را بشوهر بخشد خواه
در عقد منقطع که متعه باشد و خواه در عقد دایمی حق تعالی بهر درهمی چهل هزار شهر از نور در بهشت
باو بخشد و بهر درهمی هفتاد هزار حاجت دنیا و آخرت او را برآورد و بهر درهمی نوری در قبر او
داخل سازد و بهر درهمی هفتاد هزار حله از حلههای بهشت در وی پوشانند و بهر درهمی هفتاد هزار [illegible]
را آزاد کند که برای او استغفار کنند تا روز قیامت و باید دانست که هرگاه کسی دو زن یا بیشتر
داشته باشد واجبست که در همه ابواب رعایت ایشان بجای آورده عدالت مرعی دارد و در نفقه
و کسوت و خوراک و گفت و شنید با همه مساوی باشد اگرچه از عهده این امور بالکلیه بیرون نتوان
آمد اما القدر الممکن رعایت ملاحظه نماید چنانکه حق تعالی خبر داده قوله تعالی ولن تستطیعوا ان تعدلوا
بین النساء ولو حرصتم و هرگز نتوانید ایکسانی که زیاده بر یک زن دارید که عدل ورزید
و راستی و سویت نگاه دارید میان زنان و اگرچه حریص باشید بر ارتکاب عدل و آنچه غایت
جهد و جهد شماست در آن بجای آرید که بر آن قدرت نخواهید داشت زیرا که عدل حقیقی آنست
که اکتفا میل و اقتضا نشود و میل قلبی نسبت بزنان مساوی باشد و حصول این معنی ممکن نیست
نباشد از دیگری و این متعذر است و لهذا حضرت رسالت صلعم با آنکه قسمت میان ازواج
ملاحظه عدل میفرمود میگفت بار خدایا این قسمت منست در آنچه میتوانم از صحبت و نفقه
پس مؤاخذه مکن مرا در آن چیز که قدرت ندارم که دوستی بعضی است و میل طبیعت نسبت
بیکی دون دیگری چون انجکس نسبت رعایت عدل حقیقی فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة
پس میل مکنید تمام میل بترک آنچه بر آن قدرت دارید پس بگذارید آن زن را که از و بالکلیه

رغبت کرده اید مانند زنی که معلق باشد میان آنکه بیوه باشد یا شوهردار یعنی نه اورا شوهر دار
توان گفت بجهت رعایت نکردن شوهر حقوق زوجیه و نه مطلقه توان گفت بجهت علاقه زوجیه و در حدیث
آمده که هر که را دو زن بوده و باختیار میل کند بیکی دون دیگری در ادای حقوق واجبه روز
قیامت نیمه بدن او میل کرده باشد بطرف پشت او و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست
که در وقتی که پیغمبر صلعم بیمار بود او را در حجره نه زن میگردانیدند بنوبت تا دلخوش کرد اندر زنان را
و حضرت امیر المومنین علیه السلام دو زن داشت هرگاه روزی نوبت یکی از آن دو زن بود وضو نمیساخت
در خانه زن دیگر و معاذ بن جبل را که دو زن بود فوت شدند بجهت طاعون و قرعه زد میان ایشان در
تقدیم غسل و تکفین و تدفین و مانند آنکه اول کدام را ازیشان باید کرد و بعد از آن بر اموال خود
مختار نباید ساخت زیرا که اکثر زنان سفیه اند و در تفسیر ولا تؤتوا السفهاء اموالکم آورده اند
که مراد از سفها زنانند یعنی مالهای خود را مدهید بزنانی که سفیه و ناقص عقل اند زنی این را شنیده
نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله ما را سفیه میگویی فرمود خدای شما را سفیه خوانده در این آیه
گفت ما را ناقص بجهت چه گفته فرمود بجهت آنکه هر ماهی چند روز نماز نمیگذارید بعد از آن فرمود
که شما را اعمالی که چون یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد که نفس خود در جهاد ساخته
باشد برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مزد شهیدی باشد که در خون غلطیده باشد
چون کودک را شیر دهد بهر مکیدن ثواب کسی داشته باشد که اسیری را از فرزندان اسمعیل علیه السلام
آزاد کرده باشد و چون بجهت شیر دادن از خواب برخیزد و از رحمت خدا محروم نماند و هر شبی
انچنان ثواب آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل برای او بنویسند و بعد از آن فرمود این ثواب
مخصوص است بزنان مومنه صالحه که بر مشقت صبر کنند و ناسپاسی ننمایند شوهر را آن زن گفت
این فضل عظیمیست اگر باین شرط موقوف نبود روایت کرده سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت رسول
خدا صلعم روزی بخانه فاطمه علیها السلام میرفت دید که حسرت میکشم [illegible] فاطمه [illegible]

زنان را از این دو خصلت حضرت فاطمه گفت ای پدر چرا چنین است حضرت فرمود زیرا که بر سختیها صبر ندارند
و همه کافر نعمت و ناقص عقل و ناقص دین و ناقص حظ‌اند گفت چه نوع ای پدر بزرگوار حضرت
فرمود ناقص عقل‌اند زیرا که شهادت دو زن برابر یک مرد است و ناقص دین‌اند بآنکه هر ماهی چند روز
نماز نتوانند کرد و ناقص حظ‌اند بآنکه دو زن در میراث مال برابر یک مرد میبرد ای فاطمه هرگاه بزنان
خیری میرسد شکر او بجای نمی آرند و هرگاه بایشان شری میرسد بر آن صبر ندارند یا فاطمه کافر
نعمت‌اند بآنکه هرگاه حق تعالی بایشان فرزند میدهد میگویند ما ازین فرزند خیر ندیدیم یا فاطمه واجب است
بر زن که اطاعت شوهر خود کند غیر از معصیت که در معصیت حق تعالی فرمان شوهر نبرد و پس باید که روزه
سنتی بی اذن شوهر نگیرد و نذر شرعی بی اذن شوهر نکند و صدقه و خیرات بی صلاح شوهر نه‌دهد
و پس اگر بی اذن و صلاح شوهر خود از خانه بیرون رود هر فرشته که در آسمانهاست و هر چه بر روی
زمین است بر او لعنت میکنند تا وقتی که بخانه شوهر آید یا فاطمه بحق خدایی که مرا براستی بخلق
فرستاده که اگر تو بمیری و زوج تو از تو راضی نباشد من بر تو نماز نکنم یا فاطمه واجب است بر زن
آنکه منع نفس خود نکند بر شوهر خود هرگاه پاک باشد خواه در روزه خواه در شب و چیزی که بکره
زوج باشد از وضع او نشود و باید که نصیحت کند شوهر خود را در حضور و غیبت و اگر محتاج
خدمت او باشد در خدمت تقصیر ننماید و بر کسی که نظر کردن بر زن بر روی شوهر خود غضبناک
و باید که شخصی را که تکلیف نکنم بی خدمت شوهر یا فاطمه هر زنی که بشوهر خود گوید که من
از تو خیری ندیدم و از تو دلخوش نیستم حق تعالی بر او لعنت کند و من که رسولم بر او لعنت کنم و ملائکه
بر او لعنت کنند و هر زنی که بر شوهر زبان دراز کند در روز قیامت اعضای گزند زبان او از پس سر او
بیرون آید و هر زنی که روی از شوهر بگرداند در روز قیامت روی او سیاه باشد یا فاطمه
هر زنی که بمیرد و شوهر از او راضی باشد بیامرزد حق تعالی جمیع گناهان او را و استغفار کنند از
برای او اعضا و هر فرشته و در روز قیامت در همسایگی خدای تعالی و در امان حق باشد

یا فاطمه هر زنی که خیانت کند شوهر خود را در نفس خود در روز قیامت روی او سیاه باشد
و پستانهای او بسته باشند بزنجیر آتشین و هر آینه زبانیه دوزخ آن زنجیر را
بآتش سرخ کرده باشند و در دوزخ او را بتابوتی نهند و در آن تابوت مارها و عقربها باشند
یا فاطمه هر زنی که نماز کند و از برای شوهر خود دعا نکند باز زنند نماز وی را بر روی او یا فاطمه
اگر سجده کردن بغیر خدای تعالی جایز بودی من امر میکردم که زن شوهر خود را سجده کند یا فاطمه
هرگاه زن اطاعت شوهر خود کند و روزه ماه رمضان بدارد و نماز پنجگانه بگذارد در بر دارد
حق تعالی برای او هشت در بهشت و داخل بهشت شود از هر در که خواهد یا فاطمه هر زنی که قانع باشد
بآنچه حق تعالی باو داده و از شوهر شاد باشد حشر کند حق تعالی او را در روز قیامت سفید روی یا
و لباس بهشت در وی پوشانند و ایمن باشد از فزع اکبر و هر زنی که نوحه کند از برای غیر شوهر
روز قیامت زبان او مضاعف دراز باشد و روی او سیاه باشد و قدمهایش برابر گردن او بسته باشند
بزنجیر آتشین و دستهای او پس پشت بسته و نومید باشد از رحمت خدای تعالی و هیچکس شفاعت او
نکند یا فاطمه هر زنی که تکلیف زیادتی بر شوهر نکند و بآنچه او را دسترس باشد قانع شود
حق تعالی او را در بهشت مضاعف هزار حله بخشد و هر که تکلیف زیاده کند بشوهر و قانع نباشد
جای او آتش دوزخ باشد و در غضب حق تعالی باشد تا وقتی که توبه کند یا فاطمه هر زنی
که جامه نیکو پوشد و از خانه بیرون رود و مردم وی را در آن لباس ببینند ملائکه آسمان و زمین
لعنت کنند و حق تعالی بر وی غضبناک باشد تا بمیرد مگر آنکه توبه کند یا فاطمه عفت خدای تعالی
بر آن زن است که میل داشته باشد که بغیر شوهر خود بکسی دیگر نگاه کند یا فاطمه هر زنی که شوهر
بدخلق داشته باشد و صبر کند بر خوی بد او حق تعالی او را ثواب شاکران دهد و گناهان او را
بیامرزد اگر چه بعدد ریگ بیابان باشد یا فاطمه هر زنی که روی بروی شوهر خود خندد حق تعالی
دعای وی مستجاب کند و حاجتهای او را بر آورد و اگر معصیت نباشد و از بهشت حله باو بخشد

و هر زنی که خندان نباشد در روی شوهر خود حق تعالی از و راضی نباشد و اگر ترش روی باشد حق تعالی
بر او غضب کند یا فاطمه هر گاه زنی عبادت کند حق تعالی را هفتاد هزار سال و شوهر از و راضی نباشد
جای او آتش دوزخ است و هر زنی که شیر دهد فرزند خود را به هر مکیدنی حق تعالی از برای او به هر قطره حسنه
و بردارد از برای او سیئه و درجه در بهشت و هر زنی که گمان بدی به شوهر خود برد و از شوهر حلیت نطلبد
در لعنت حق تعالی باشد یا فاطمه راضی بودن شوهر از زن خود یک روز بهتر است از عبادت یکسال
آن زن یا فاطمه بهترین زنان بهشت کسی است که [illegible] که از برای هر حسنه در دیوان اعمال
او ثبت میکنند و هر زنی که بریسد ریسمان و آن را جامه کند از برای شوهر خود حق تعالی جامه از بهشت
در او پوشاند و به هر رشته درجه عالی در بهشت با کرامت فرماید یا فاطمه نشستن زن نزد شوهر
یکساعت فاضلتر است از طواف خانه کعبه و هر زنی که دیگی بشوید یا طعامی بپزد از برای شوهر خود
حق تعالی او را از گناهان بشوید و پاک گرداند و هر زنی که چشم او پر دود بشود از جهت پختن طعام
حق تعالی ثواب مجاهدان از برای او بنویسد و هر زنی که جهاز بار کند چشم او پر آب شود
همان ثواب یابد یا فاطمه هر زنی که جامه شوهر خود [illegible] حق تعالی ملائکه را
از برای او استغفار کنند و هر تری و خشکی که باشد از برای او استغفار کنند حتی ماهیان دریا
و چون وضع حمل او شود ثواب مجاهدان در سبیل الله از برای او بنویسند با ثواب [illegible] حج
و حور العین از برای او استغفار کنند یا فاطمه در شب معراج دیدم زنان امت خود را که
عذاب میکردند یکی را میزدند تا گوشت خود را میخورد و یکی را معلق بگیسوان آویخته و یکی را
بزبان آویخته و یکی را به پستانها آویخته بودند و زنی را دیدم که در تابوت آتش بود و آتش
از دماغ او بیرون می آمد و زبان او عصا کرده بود و در گردن [illegible] پیچیده و زنی را دیدم
سر او چون سر خوک بود و زنی دیگر صورت او مثل صورت سگ بود و ملائکه گرزهای آتش
بر سر او میزدند فاطمه علیها السلام گفت که سبب این عذابها چه بود حضرت فرمود که آنکه گو[شت]

خود میخورد آن بود که خود را آراسته بود و نامحرم نموده و اما آنکه بگیسوان و بزبان آویخته بود
ایذا رسانیده بود به شوهر خود و همسایگان خود و اما آنکه به پستان آویخته بود آن
بود که شیر داده بود غیری را بی اذن شوهر و اما آنکه زبان وی عصا کرده بود و بر گردن او
پیچیده و آتش از دهان او بیرون می آمد نوحه گر بود و اما آنکه سر او چون سر خوک بود
آن بود که سخن چینی نموده بود با شوهر و همسایها و اما آنکه صورت وی چون صورت سگ بود
و دست و پای او بسته بودند و میزدند و بر او مسلط بود ماران و عقربان او تارک الصلوة بود
یا فاطمه پنج زن ملعونند مگر آنکه توبه کنند یکی آنکه عاق والدین باشد و مادر و پدر از او راضی
نباشند دوم آنکه شوهر از او راضی نباشد سیم آنکه سوگند بدروغ خورد چهارم آنکه گواهی
دهد با آنچه بر و ظاهر نباشد پنجم آنکه به شوهر خود گوید که من بهتر از توام از روی حسب و نسب یا
از روی خلق و خوی حق تعالی عمل وی را ضایع کند اگر چه مثل عمل مریم بنت عمران باشد یا فاطمه هر که
باین وصیت عمل کند من شفیع او باشم و از اهل بهشت شود و هر که مخالفت کند [illegible] محشر
در جهنم باشد و کسی شفاعت او نکند و [illegible] عباد الله اگر چه خود را [illegible] زنان
ناقص عقل میسازد اما برخلاف دعوی گزاف آن مبتدع دین نبوی و مخترع شرع مصطفوی
مبدل احکام کلام ملک علام متبدل مسایل حلال و حرام فرعون آل احمد سامری امت احمد
آن کافر فاسق و آن زندیق منافق آنکه شیطان از درگاه حق سبحانه بشومی او رانده شده
چنانکه [illegible] از اهل تمیز فرموده که قطعه شنیده ام که ز شیطان سوال کرد عمر چرا تو سجده نکردی برادر خاکی
یکی جواب بگفتم دوم از آنکه ندانستم که در جبلت او هست چون تو ناپاکی و دوزخ جایگاه او
و دوستان او تا ابد گردیده چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که حق سبحانه و تعالی فرموده که
اگر خلق اولین و آخرین بر محبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جمع شدندی هر آینه دوزخ
را خلق نمیکردم و طرح دشمنی آنحضرت در میان امت آن بی دین بی دیانت و بر کیش آن اخت [illegible]

آن ناپاک است

و با بحث چون پاک چنانچه بنجر از صلایق از زنا و عباد و مشهد او صلحا و اتقیا و اوصیا

نظم بد کردن شخم هم زنا کردن اوست • چون شهد اتمام در کردن اوست • اعنی الرجس ابن الرجس الخبیث ابن الخبیث

المخبث المرتد بلا شک ولا ارتیاب احبس ابن آلعبه واب اکلب الکلاب الفاسق الزندیق المفتری

الکذاب عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب کلمه چند در ثواب متعه که بهتر بن سنن سید المرسلین است

در رشته تحریر درآمد تا سبب تقربی برمی‌آورد و طمع مرحمت و مغفرت از حضرت رب العزت دارد ابن بابویه

القمی علیه الرحمة در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرموده

که از ما نباشد هر که حلال نداند متعه را و نیز از آنحضرت روایت است که کسی که زنی را متعه کند جهة القربة الی الله

مخلصا لوجه الله و بقصد امتثال شریعت محمدی رسول الله و حصول ثواب آن و مخالفت آنکس که متعه

را منع کرده هر کلمه که با آن زن گوید حق تعالی برای وی حسنه بنویسد و چون دست خود بسوی او دراز

کند حق تعالی برای او ثوابی بنویسد و چون با وی نزدیکی نماید حق جل و علا گناه او را بیامرزد

و چون غسل کند حق تعالی بعدد هر مویی که آب بر او گذشته باشد مغفرتی و رحمتی ارزانی فرماید راوی

گوید که من گفتم بعدد هر مویی که آب بر او گذرد حضرت فرمود آری بعدد هر مویی که آب بر آن مرور

کرده باشد [illegible] مرویست که شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که من سوگند خورده‌ام که متعه

نکنم اکنون پشیمانم آیا جایز است که متعه کنم حضرت فرمود که تو سوگند خورده که خدا را اطاعت نکنی به

حق خدای که اگر خدا را اطاعت نکنی دشمن او باشی پس بنا بر این روایت است که ترک متعه را

حلال داند دشمن خدا باشد پس آیا حال منکران و مانعان چه باشد و نیز روایت است از حضرت رسالت صلعم

که هر که یکبار متعه کند دو دانگ او آزاد شود از آتش دوزخ و هر که دو بار متعه کند چهار دانگ او آزاد

شود و هر کس سه بار متعه کند همه جسد او از آتش دوزخ آزاد گردد و نیز فرمود که هر که از

دنیا بیرون رود و متعه نکند روز قیامت محشور شود به هیأت ناقص ماننده شخصی که بینی او بریده باشد

و نیز از آنحضرت مرویست بر روایت صحیحه که روزی با اصحاب خود نشسته بود فرمود که اکنون جبرئیل

بر من نازل شد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام می‌رساند و میفرماید که امت خود را متعه کردن امر کن که آن

سنت صالحان است هر که روز قیامت نزد من آید و متعه نکرده باشد حسنات او القدر ثواب

ناقص باشد ای محمد درهمی که مؤمن صرف متعه کند نزد خدای فاضلتر است از هزار درهم که در غیر آن

باموری مشروعه صرف کنند ای محمد در بهشت جمعی حور العین هست که حق تعالی ایشان را از برای اهل متعه

آفریده ای محمد چون مؤمن و مؤمنه از جهة متعه کنند از جای برخیزد تا که حق تعالی ایشان را بیامرزد و آن

مؤمنه را مغفور سازد و منادی از آسمان ندا کند که ای مؤمن خدای تعالی میفرماید که متعه نموده

بامید ثواب من هر آینه امروز شما را بیامرزم و سازم با آمرزیدن گناهان و افزودن حسنات

از سلمان فارسی و مقداد اسود و عمار یاسر رضی الله عنهم مرویست که گفتند روزی نزد رسول خدای

بودیم آنحضرت برخواست و خطبهٔ بلیغ ادا فرمود و بعد از آن گفت ای مردمان بدانید که برادر من

جبرئیل تحفه از نزد پروردگار من آورده که پیش از من به هیچ پیغمبری نیاورده و آن متعه کردن زنان

مؤمنه است و من شما را آگاه می‌سازم که آن سنت من است در زمان من و بعد از من هر که آنرا

قبول کند و بآن عمل کند و بعد از من بدان عمل آورد که از من باشد و من از وی و هر که مخالفت

کند بخدا که مخالفت کرده و بدانید که از اهل این مجلس کسی هست که بعد از من مخالفت من کند و آنرا

معطل سازد و بجهة بغض او مرتکب شود او از اهل دوزخ است لعنت خدای بر کسی باد که مخالفت این

کند و بر آنکه انکار نبوت من کرده و هر که مخالفت من کند مخالفت خدا کرده و هر که خلاف حکم

خدا کند از اهل دوزخ باشد و هر که یکبار در عمر خود متعه کند از اهل بهشت و هر گاه مرد با متعه خود

بنشیند رحمت بر ایشان نازل شود و فرشتها ایشان را پاسبانی کنند تا که از آن مجلس برخیزند و سخن گفتن

ایشان با هم ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر را بگیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان

ساقط شود و چون یکدیگر را بوسه دهند حق تعالی بهر بوسه حج و عمره برای ایشان بنویسد و چون

[illegible] از لذت و شهوت حسناتی بنویسد برای ایشان مانند کوههای بزرگ [illegible] و چون

وچون برخیزند بغسل کردن مشغول شوند حق تعالی بفرشتگان گوید که نظر کنید باین دو بنده من که بغسل
کردن مشغول‌اند و اعتقاد دارند که من پروردگار ایشانم گواه باشید که ایشان را آمرزیدم و از آب
بر هیچ مویی از بدن ایشان نگذرد مگر که حق تعالی بهر مویی ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده سیئه محو
کند و ده درجه بردارد پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام برخواست و گفت یا رسول الله ثواب
جزای کسی که درین باب سعی کند فرمود او را باشد مزد مرد متمتع و زن متمتعه بعد از آن فرمود یا علی
چون متمتع و متمتعه از غسل فارغ شوند بهر قطره آبی که از بدن ایشان ساقط شود حق تعالی فرشته
بیافریند که تسبیح و تقدیس او بجا آورد و ثواب آن از برای غسل کننده باشد تا روز قیامت
یا علی هر که این سنت را سهل فرا گیرد و آنرا احیا نکند از امت من شیعه تو نباشد و من از وی
بیزارم پس ازین احادیث معلوم شد که آن منافق مردود و آن شقی مطرود در اینقدر از عداوت
با امتان پیغمبر و شیعیان حیدر صفدر بوده که ازین نوع ثوابها ایشان را خواسته محروم گرداند
چنانکه معروف و مشهور است که آن ظالم بی دین و آن معاندی اهل بیت سید المرسلین ابن الخطاب
کذاب بر زبر منبر گفت دو متعه است که در زمان رسول حلال بود و من آن هر دو را حرام
گردانیدم و بر فعل آن مردمان عقوبت میکنم یکی متعه زنان است و دوم متعه حج و طبری نیز در
کتاب مستبین از عمر علیه اللعنه نقل کرده که او گفت سه چیز در زمان پیغمبر حلال بود و من آن
هر سه حرام ساختم یکی حج نسا دوم متعه زنان سیم حی علی خیر العمل در اذان و معلوم است نزد
عقلا که عمر را رتبه آن نبود که چیزی را از احکام الهی و شریعت حضرت رسالت پناهی حرام
گرداند یا حلال پس مبرهن شد که آن ناپاک لعین بنابر خبث باطنی که با این امت داشت
اظهار این نوع کلمه نموده تا اخفای این سعادت از مومنان نماید و بندگان خدا را از
ثواب محروم ساخته در عذاب اندازد چنانکه [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که اگر عمر نهی
مردمان نکردی از متعه هیچکس بزنا و لواطه مبتلا نشدی مگر کسانی که در نهایت شقاوت و بدبختی بوده‌اند

بس خو

ثواب جهت

بس خوشا حال آن مومن و مومنه که روح پلید آن شقی را بطعن و لعن شاد ساخته این نوع
خود حاصل کرده‌اند لعن الله عمر لعن الله ابابکر و عمر لعن الله عمر لعن الله عثمان و عمر لعن الله عمر ثم عمر

مناجات حق آنانی که عمری در وفا بیت بوده‌اند • وین زمان در ساحت قرب تو خوش آسوده‌اند

حق آنانی که راهی را که خود بنموده‌ای • پای از آن ره ساخته ایشان همان پیموده‌اند

حق آنانی که از قید ضلالت خلق را • جز بصوب شارع شرع تو ره ننموده‌اند

گر گدای بینوای خود عنایت و اکسیر • کش عنایات دل ز کف نفس و هوا بربوده‌اند

از سحاب فیض لطف عام خود رحمی بریز • بر دل و جانش که از لوث گناه آلوده‌اند

[illegible] • مردمان [illegible] اند

کن قبول او در طفیل آن کسان کز گفتگوی • هم تن و هم جان بر [illegible] ده و در سوده‌اند

فصل نهم در رعایت همسایگان مرویست که مردی نزد پیغمبر صلعم آمد و گفت یا رسول الله ظلم
سخت بسیار است [illegible] فرمود که با مادر و پدر نیکویی کن و مسکینان را از طعام ده
و دست بر سر یتیمان فرود آور و طعامشان ده و با همسایگان خوش و یگانه عطا کن و از ایشان [illegible]
گفت یا رسول الله حق همسایه چه چیز است فرمود که از حقوق او آنست که اگر ترا بخواند اجابت کنی
و اگر درویش شود دستگیری نمایی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر خیری بدو رسد تهنیتش کنی و اگر مصیبتی بدو
رسد تعزیتش دهی و اگر بیمار شود عیادتش روی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و دیوار
بالا مدیوار او نبری تا منع باد از وی نکند و او را از بوی مطبوخات خود نرنجانی و از آن
طعام وی را بچشانی بعد از آن فرمود که همسایه سه طایفه‌اند یکی آنست که او را بر تو سه حق است
و یکی را دو حق و یکی را یک حق اما آنکه او را سه حق است مسلمانیست که او را قرابتی باشد چه او را
هم حق جوار است و هم حق قرابت و هم حق اسلام دوم همسایه مسلمان که حق جوار و حق اسلام
دارد و سیم همسایه کافر که همین حق جوار دارد و اینست که از آنحضرت روایت کرده‌اند که هر که آزار

همسایه کند آزار من کرده و هرکه آزار من کند آزار خدا کرده و بعد از آن فرمود که همیشه جبرئیل
مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم که از من میراث یابد و نیز حضرت رسول صلعم فرموده
که من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم جاره یعنی هرکه ایمان دارد بخدا و روز قیامت
باید که گرامی دارد همسایه خود را ای عزیزان از احوال همسایگان درویش با خبر باشید و با کرم
دستان همیشه دستگیری ایشان کنید و گرامی داشتن همسایه آنست که با نچه توانید با ایشان نفع
رسانید و ضرر از او باز دارید و اگر درویش و بینوا باشد پوشیده از احوال او با خبر باشید رباعی
ای گروه شکم سیر از انواع طعام یاد دار از آن گرسنه بی آرام تو شب همه شب بخواب و او با دیگران
خود گو که چنین روا بود در اسلام گویند که ملک صالح که از ملوک شام بود شبها با یکی از غلامان
بیرون آمدی و در مساجد و مقابر گشتی و احوال هر کس تفحص نمودی شبی در زمستان
در مسجدی رسید درویشی را دید که از سرما میلرزید و میگفت الهی پادشاهان دنیا نعمت ترا
سرمایه حظوظ نفس خود ساخته اند و از احوال ضعیفان و محتاجان غافل شده اگر ایشان فردای
قیامت در بهشت خواهند بود بعزت و جلال تو که قدم در بهشت ننهم ملک بمسجد در آمد و جامه
با بدره زر در پیش درویش نهاد و گریه آغاز کرد که من شنیده ام که درویشان پادشاهان بهشت
خواهند بود امروز که من پادشاهم با شما از وصله در می آیم تا فردا که شما پادشاه باشید در حضرت
بر روی ما نگشایید و نظر رحمت از ما دریغ ندارید [illegible] من امروز کردم در صلح باز
تو فردا مکن در بر رویم فراز من آن کس نیم کز غم درخشم نیارم که بر روی راهم کشم و حضرت رسول
فرموده که هرکه گرامی دارد همسایه را او حبیب او در بهشت و هرکه برنجاند همسایه را [illegible] لعنت
خداوند و فرشتگان و مردمان باشد و دیگر فرموده که هرکه گرامی دارد همسایه را احسان کند گرامی
داشته باشد مصطفی و پیغمبر را و هرکه برنجاند همسایه را [illegible] روز قیامت بر روی او [illegible] را
و جای او در دوزخ باشد و در تفسیر ویمنعون الماعون عبدالله عباس و عبدالله مسعود و سعید

بن جبیر گفته اند که ماعون متاع خانه است که مردمان آنرا بیکدیگر میدهند چون دیگ و کاسه
و دلو و تبر و دهره و کلنک و آب و نمک و آتش و غیره ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام نقل
کرده که ماعون قرض است و عاریت دادن متاع خانه گفتم یا رسول الله ما را همسایه ایست
که چون عاریت بایشان میدهیم می شکنند و فاسد میسازند اگر ایشان را از آن منع کنیم ما را گناهی
باشد فرمود نه هرگاه مکسور و فاسد سازند و بعضی ماعون را مخصوص میدانند در آب و آتش و نمک
و از پیغمبر صلعم روایت که هرکه نمک بکسی دهد چنان باشد که شصت مسکین را طعام داده باشد
و شصت بنده آزاد کرده باشد و اگر جایی که آب نباشد کسی را آب دهد چنان باشد که مرده را
حیات داده باشد واقدی باسناد خود از عکرمه و او از ابن عباس نقل کرده که سبب نزول
و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی آن بود که مردی از انصار در سرای خود درختی از خرما
داشت که بعضی از شاخهایش بسرای همسایه درویش عیالمند او تکیه بود و صاحب آن درخت
هرگاه بر بالای آن نخل رفتی و میوه آن چیدی اگر چیزی از آن افتادی و اطفال همسایه
آنرا برداشتندی آن مرد فی الحال پایین آمدی و آنرا از ایشان ستدی و اگر در دهن داشتندی
انگشت در دهن ایشان کردی و بیرون آوردی مرد درویش آن حال را معروض حضرت رسالت پناه
گردانید حضرت صاحب درخت را طلبیده فرمود ای فلان نخله خود را بمن فروش بنخله که در بهشت بتو دهم
آن مرد گفت مرا نخلستان بسیار است و این نخله بهترین نخلهاست و خاطر من بسیار با آن
متعلق است و فروختن آنرا نخواهم و قرار نتوانم داد ابو دحداح چون این سخن از آنحضرت صلعم شنید
گفت یا رسول الله اگر من نخله را از وی بخرم تو آنرا از من میخری بان درختی که در بهشت باو میدادی
حضرت فرمود بلی ابو دحداح نزد وی رفت و طلب آن نخله نمود آن شخص گفت تو میدانی که محمد
آنرا از من میخرید و من چون دستگیری [illegible] گفتم با و نفروختم اگر بعد های من نخرید بمن بفروشم
پس بعد از مبالغه تمام آن درخت را از وی خرید بنخلستانی که مشتمل بر چهل نخله بود در مدینه و بعد از آن

آن نخله را به پیغمبر صلی الله علیه وآله و درخت نخله در بهشت پس آنحضرت پسر ای آن مرد درویش رفته که این
نخله را تو بخشیدم پس ای عزیز تو همسایه را نیکو باید داشت و حرمت او بجای باید آورد و او را از خوان
احسان خود خشنود و بهره‌مند باید ساخت اگر اراده دخول بهشت داری والا فلا **مناجات**
مهیمنا متعالی و ذات اقدس تو • که نعت خاص تو آمد مهیمن متعال • بحق صفوت آدم که بود طینت او
سلالة کل فی رولا ز صلصال • بحق شیث و علوم مواهبی که برد • نزول یافت ز فیض سحاب افضال
بحق نوح و صدای نائه او • که زان فتاد در ارکان آتش زلزال • بحق آنکه شکست او بهر ملت اصنام او
هیاکل صنم از سنگ داد در زوال • بحق خلق عظیمت که کوههای گناه • بجنب آن بود در عداد یک مثقال
به پیر کرده پسر که همتش افروخت • ز ظلمت شب هجران چراغ صبح وصال • بمعجزات مسیحا که از دمای عصاش
درون گشته بیرون از عدم عصا و حبال • بنفخ کرده جبریل آنکه نفحه روح • دمید در تن معقول حجر اجلال
که از کرم نظری کن به بندگان یارب • بحق ذات و صفات و بحق جاه و جلال **فصل دهم** در اداء
حق هریکی از اصناف عباد الله حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم السلام فرموده که حق من
پسر آن پدر خود دارید و مادر خود را امتیاز پدر خود و فرزند انسان را امتیاز فرزند خود واگر حق
چنید او را رعایت کنید و ورا خوار نمیدید زیرا که خدای تعالی خطاب فرموده به رسول خود که فاما الیتیم فلا
تقهر یعنی اما یتیم از پس قهر مکن و از نزد خود مران و حقیر مشمر و در طریق احسان و رفق با
ایشان سلوک کامل کن و حضرت رسول صلعم فرموده که هرکه دست خود را از روی شفقت و مهربانی
بر سر یتیم کشد حق تعالی بهر موئی حسنه از برای او بنویسد و سیئه از وی محو کند و درجه از برای او بلند
و نیز فرموده که هرگاه یتیمی بگرید عرش خدای تعالی بلرزد بسبب گریه او پس حق تعالی فرماید ملائکه را
که شما را گواه میگیرم برآنکه هر که آن یتیم را خاموش گرداند و خشنود سازد در روز قیامت من از وی
خوشنود باشم آورده اند که سید عالم صلعم یتیمی را تعهد و تفقد مینمود و عطوفت میفرمود اتفاقا یتیم
وفات یافت رسول آنحضرت را طعام نخبد و تاسف بسیار میخورد پرسیدند که یا رسول الله

چون دامن مبارک اشکگین میداری گر فرمائی یتیم دیگر را حاضر سازیم فرمود آن کودک یتیم بد خوئی بود
و من با خوی بد او صبر کردم و مرا بدین اجر عظیم بود و از دیگری این غرض حاصل نشود **نظم**
یتیمی چو بینی سر افکنده پیش • مده بوسه بر روی فرزند خویش • الا تا بدانی که عرش عظیم
بلرزد همی چون بگرید یتیم • پس باید که همه کس ظن نیکو برند و همه کس را از خود بهتر دانند و هر که
از شما بزرگتر باشد بگویید که وی با ایمان و عمل بر ما سبقت گرفته است از ما بهتر است و اگر
خورد تر است بگویید که ما گناه بر وی سبقت گرفته ایم او از ما بهتر است و اگر هم سن باشد بگویید
که ما گناه خود را یقین دانیم و در گناه او شک داریم و آن گناه نباشد که ما را باشد پس وی از ما
بهتر بود و حق برادران باید شناخت بآنکه معاون و مددکار ایشان باشند و در کارهای خیر یاری
یاری و مددکاری کنند و در مصیبت بر آن نگارند که آنرا رفع نمایند و نصیحت کنند و نفس را تا از
افعال قبیحه باز دارند و از اعمال شنیعه اجتناب نمایند و حق پیران آنست که در سلام ابتدا بایشان
کنند و ایشان را بمنزله پدر خود دانند و از ایشان سوال آداب نفس و اخبار پیشینیان کنند تا ایشان
آن عاقل و کامل گردند **نظم** ای نور چشم من سخنی هست گوش کن • چون ساغرت پرست بنوشان و نوش کن
پیران سخن بتجربه گویند گفتمت • هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن • و در راه بر ایشان سبقت نگیرند
و اگر احتیاج باشد شتاب بعض از راه ایشان برگردند و پیش افتند و تعظیم و تکریم ایشان کنند
و حق جوانان آنست که اگر ما شایسته یا نا شایسته از ایشان بینند نصیحت کنند و شفقت و مهربانی
بجای آورند و جوانان را بمنزله اولاد امجاد خود دانند و حق خویشان آنست که یکدیگر را از رسل بجای آورند
و اعزاز و اکرام بجای آورند و بر یکدیگر مشفق و مهربان باشند و اخلاط حیف دنیا بر یکدیگر
بر بخانند و حق مزدور آنست که بدانی که او یا کننده پروردگارت و بخواند تر الطاعت پروردگار
پس باید که ویرا عزیز و محترم داری و شکر او بجای آری و وجود او غنیمت دانی و حق پیشنماز آنست
که بدانی که او واسطه است میان تو و پروردگار تو در نماز و از برای تو صف میزند و مناجات ترا

بحق توفیق رساند و اگر نقصانی در نماز واقع میشود بر تو حرجی نیست و اگر تمام بجای می آورد ثواب آن
از برای تست بی آنکه از ثواب او چیزی کم شود و حق خواجه بر غلام آنست که غلام بداند که خواجه
مال خود را از برای او صرف کرده و وی را در معرض بیع در آورده و کافل اوست در خورش و پوشش
و یاری کننده اوست و چون او را آزاد سازد حق وی را ضایع نکند و همیشه او را بدعای خیر یاد آورد
و در مجالس و محافل ذکر نیکویی خواجه کند و هرگاه که او را بیند تعظیم و تکریم وی بجای آورد و حق
غلام بر خواجه آنست که چون تعب او بجانب طاعت او را بیند وی را کردانیده و زیردست او ساخته
بر او ترحم نماید و خدمتی که از دست او نیاید و مشقت بسیار بوی رسد با رجوع نکند و در خورش
و پوشش او تقصیر ننماید و او را بمنزله اولاد خود داند غرض که در هر باب باید که جانب حق را رعایت
دارند و نیکویی با اهل عالم کنند که بهتر ازین خصلتی نیست و تعظیم و احترام همه کس بجای آورند
تا نزد خالق و خلایق محترم و معزز گردند نظم هرکه با مردمان بد اندیشست • او بد اندیش جان خویشتنست •
خود بد اندیش نیست بیگانه • گر همه دوست ور همه خویشست • زود قربان شود به تیغ اجل •
آنکه ایذای مردمش کیشست • مرهم خلق شو چو نیست تنی • که نه از نیش مرگ دل ریشست •
پیش حق قدر چند مشو حیف من • از اجل یاد کن که در پیشست • مار و نحلست روزگار دورو •
مهره با مار و نوش با نیشست • ای عزیز باید که با مردمان ظن نیکو بری و گمان بد بهیچ چیزی
و درویشان را خوار و ذلیل نداری مرویست از ذوالنون مصری که گفت وقتی در کشتی بودم
با جمعی بازرگانان و از دامن جبه ایشان داشتم و درویشی با ما در آن کشتی بود گوشه گرفته
و از مصاحبت خلایق احتراز نموده ناگاه صندوقچه ای از بازرگانان برخاست که مروارید
از عالم شده و همه متفق شدند که آن درویش دارد پس بر گمان پیش آن درویش رفتیم
و گفتیم که حال چنین است درویش سر بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا تو میدانی
و می شنوی که چه میگویند هنوز این کلمات نگفته بود که اطراف کشتی را ماهیان فرو گرفته و در دهن

هرما

هر ماهی گوهری بود درویش دست دراز کرده یک گوهر را گرفت و بدست صاحب مروارید داد و خود چون
مرغ که از قفس پرواز کند از کشتی بیرون رفته بر سر آب روان شد و دیگر او را ندیدم ای عزیز جهد کن
تا از درویشان گردی و درویشان را نیکو داری همیشه با نسبت نیکی و بدستی بان مردم را از جای
که بدی و خوبی دشمن دوست گردد و بد رشتی و بد خلقی دوست دشمن نظم لطایف سخن اصحاب کین
زبان عذر را بروی خصم جان ببرد • زبان بعذر گشا تا تهای کین بخوری • که لطف قول اگر هست از جهان بیرون
برای چیزی با این و آن مشو کین دار • که بعد مرگ تو بی شبهه آن و این برد • آورده اند که
بایزید بسطامی را عادت چنان بودی که پیوسته مال پدر درویشان نفقه کردی و اگر وی را چیزی
نبودی قرض نمودی و صرف ایشان نمودی و چون از جایی فتوحی شدی قرض واپس دادی تا وقتی
قرض بسیار مانده بود و بر وی ایشان دویست هزار درهم قرض داشت و بیمار شد چون بحالت نزع
رسید قرضخواهان بطلب قرض آمدند یکی از مریدان ببالین شیخ آمده گفت قرضخواهان مال خود
میخواهند شیخ چشم برآورده گفت بار خدایا تو دانی که این وام را برای رضای تو کرده ام
و صرف فقرا کرده ام و من گرو ایشان بودم اکنون نشاید که کردار ایشان بری و حق ایشان
بدیشان نرسد بحق تو که جان از تن این بنده بیرون نبری تا قرض ایشان ادا نکنی هنوز این دعا
تمام نشده بود که کسی در بزرگاه کوفت سواری دیدند آواز داد که قرضخواهان بایزید بیرون آیند
و قرض خود بستانید همه بیرون آمدند و قبالجات میگرفتند و حق خود میگرفتند چون وامها تمام شد
بانگ بر آمد که سلطان بایزید فرمان یافت و از دنیا رحلت نمود و او را باکرام تمام دفن کردند
یکی از مریدان وی را بخواب دید پرسید خدای با تو چه کرد گفت آن کرد که از وی سزد و لیکن عتاب
فرمود گفت ای بایزید چه پنداشتی که وام کردی و صرف درویشان نمودی چرا احوال دنیا را بمن
عرض نکردی که پیش از مرگ تو همه را ادا کردمی تا جهانیان بدانند که هر که از برای رضای
من کاری کند ضایع نشود که والله لا یضیع اجر المحسنین بلی دریای رحمت او بی پایان و دستگیری

وستی از جانب ماست **نظم** ما خود آن که بستیم و صحبت دل دکیر ما • دام تزویر بسته بر ره بسته ما
گلشن وصل ترا در رخ کس ستیزست • خار خار آرزوی ماست دامنگیر ما • و چنانکه هر یک را
بر دیگری حقیست برآنکه هر عضوی را از اعضای تو بر تو حقیست چنانکه حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام در وصیتی که با پسر خود محمد بن الحنفیه کرده فرموده که ای پسر من مگو آنچه ندانی
بلکه مگو هرچه دانی بدرستی که حق تعالی فرض کرده بر جوارح و اعضای تو فریضه‌ها که حجت خواهد
گرفت باینها بر تو روز قیامت و لاحق زبان آنست که از فحش نگاه داری و غیبت نکنی
و برادران مؤمن را آبروی نکنی نگریستی و دروغ نگویی و با همه کس سخن نیکو گویی و ذکر حق تعالی
کنی و تلاوت قرآن نمایی و صلوات بر محمد و آل محمد فرستی و در حاجت مسلمانان جویی و حق گوش
آنست که از غیبت شنیدن محترز داری و سرود و فحش نشنوانی و آنچه بشنوی هرچه نیکو باشد
در گوش گیری و هرچه بد باشد ناشنیده انگاری و حق چشم آنست که از حرام دیدنش
فرو خوابانی و در نامحرم نگاه نکنی و بدان صید سعادت ابدی کنی و در علما نگری از روی
تعظیم و تکریم و توقیر و در فاسقان و جهلا نگری بتحقیر و حق دست آنست که از دزدی و ظلم
حرام کوتاه و کشیده داری و بوضو ساختن و غسل نمودن و خیرات و تصدقات دادنش
امر کنی و زیردستی نکنی و حق پای آنست که بجایی که نباید رفت نروی و پای از خانه خود
فراتر ننهی و حق دل آنست که او را آرام دهی و مطمئن سازی با یمان و ذکر حق تعالی و شک
و شبهه در وی راه ندهی و حق شکم آنست که از لقمه حرام پر نسازی که دل سیاه میشود و تو
ازین افعال پرسیده خواهی شد در روز قیامت که الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد
ارجلهم بما کانوا یکسبون پس پرهیز ای پسر من و طاعت حق تعالی کن تا رستگار شوی

مناجات منم مانده گرفتار بدین نفس خطاکار • برحمت بکنم دارا ازین دشمن غدار
منم روی در اسباب بغفلت شده بی تاب • کرم کن که ازین خواب شوم با دل بیدار

دل مرا کن که به تموده بجز راه تو تا بود • ندارد جز تو مقصود بجز دولت دیدار
بود لطف تو مفتاح پی مخزن ارواح • سزد نور تو مصباح درین موطن کردار
خوش آن عاشق مجور که همچون من مهجور • ز پنداری خود دور کشد بر در تو بار
درین معصیت آباد ز هر معصیت آزاد • مبادم بدل شاد بجز طاعت تو کار
ز هر جاه و ز هر مال بود بر تو ام اقبال • جز این سایه اعمال بود پایه ادبار
زمن بنده محتاج مبر عصمت تاراج • درین لجه امواج درین قلزم زخار
که با نفس هوسناک دل از نقش خرد پاک • چو جامی شده بی باک رسانم بتو آزار

فصل یازدهم در رعایت سایل و خیرات قوله تعالی و اما السایل فلا تنهر یعنی و اما درویشان خواهنده
را پس زجر مکن و بانگ بر ایشان مزن و محروم مساز و یا طالبان علم شریعت را از تعلیم و افاده
خود منع مکن آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلعم هرگز انتهار نفرمود و ملاطفت نمود و انواع
مرحمت و احسان بایشان مرعی داشتی و هرگز سایلان را از درگاه عرش اشتباه خود محروم
نساختی و مکرر امتنان آبان صحبت فرموده دوام نمودی و در حدیث آمده که للسایل حق و لو جاء
بفرس یعنی سایل را بر تو حقیست و اگرچه بر اسپ سوار باشد و درین مبالغه برای آنست که حق سایل ضایع
نشود و انس بن مالک روایت کرده که رسول صلعم فرموده که هرگاه سایلی بیاید نزد تو و بر اسپ نشسته باشد
و کفها گسترده حق خود بر تو واجب کرده باشد اگرچه بقضی خرما باشد و در کلمات عیسوی علیه السلام آمده
که سایل را نا امید مسازید که آنست که یک لقمه و یک شکان رحمت در آن منزل نزول الحسند و نباید داد
که سایل شاید آنست که کسی چیزی طلب نماید بلکه بهر حاجت که سوال کنند در جواب خوش خویی باید
کرد چنانکه روایتست که روزی پیغمبر صلعم با جمعی از صحابه در مسجد الحرام نشسته بود و از صحی
که در اسلام آوردن ایشان را التماس حاجت آهسته در حرف بود که عبدالله ام مکتوم نابینا در آمده
از پیغمبر صلعم سوال کرد که یا رسول الله مرا از قرآن چیزی بیاموز حضرت بنابر مصلحت جواب نداد

عبد الله سؤال اکرر کرد آنحضرت از وی اعراض فرموده روی درهم کشید جبرئیل آمده آیه آورد که
عبس و تولی ان جاءه الاعمی یعنی روی ترش کرد و بگردانید آنکه آمد بسوی او نابینا و ما یدریک
لعله یزکی چه چیز ترا دانا گردانید بحال ام مکتوم شاید که او پاک باشد از آثام بسبب شنیدن
سخن و انتفاعات تعلیم تو با و او یذکر فتنفعه الذکری یا پند گیرد با آنچه بداند از موعظ پس سود دهد اورا
پند دادن تو اما من استغنی اما آنکس که توانگری دارد از ایمان فانت له تصدی پس تو برای
او روی می آری و ما علیک الا یزکی و نیست بر تو در آنکه آن مستغنی با آن پاک نشود باسلام چه
همین ابلاغ است و بس و اما من جاءک یسعی و اما آنکه آمد بتو در حالتی که می شتابد در طلب علم
و هو یخشی و او میترسد از خدای فانت عنه تلهی پس تو از و مشغول میشوی یعنی از و اعراض میکنی
مراد آنست که مثل تو سزاوار نیست که از برای غنی روی آوری و از برای فقیر مشغول شوی مرویست
که جبرئیل آیات مذکوره را بآنحضرت میخواند و بشره مبارک وی متغیر میشد و آب در دیده مبارک
می گشت تا آنکه از عقب عبد الله روان شده او را باز گردانید و بمسجد در آورد و ردای مبارک خود را
بگسترانید و او را بر آن نشانید و انواع ملاطفت نموده آنچه کمال تعظیم وی بود مرعی داشت
و بعد از آن هرگاه ویرا دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی هل لک من حاجة خوش آمدی
ای آنکس که پروردگار من عتاب کرد مرا در باره تو هیچ حاجتی داری گویند که رسول صلعم بعد ازین آیه
هرگز بروی هیچ فقیری روی ترش نکرد منقولست که سلطان ابراهیم ادهم در زمان سلطنت خود فرموده
که بیکدوستان ندا زند این سایلان که بدر خانه ما می آیند که هیچ دارید که تا از برای شما بدار دنیا
بریم و آنجا ده برابر بشما تسلیم کنیم قطعه گر رشادی هر دو کون آرزوست * باحسان دل سایلان شاد کن *
و گر آزادیت باید از هر بلا * فقیری ز بند غم آزاد کن * و در قرض دادن ثواب بسیار و اجر بیشمار است
قوله تعالی من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا یعنی کیست آنکس که بخلوص نیت قرض دهد خدایرا
یعنی بندگان درمانده را قرض دهد بقصد ثواب از خدای قرض نیکو یعنی در وقت طلب قرض

با وعده نیکو بدو یا منت ننهد یا طمع زیادتی نکند در حدیث ثابت شده که بر در بهشت نوشته است
که ثواب قرض دادن هیجده است و ثواب صدقه دادن ده فیضاعفه له اضعافا کثیرة یعنی مضاعف
گرداند خدای تعالی زیاده بر زیاده بسازد اجر آنرا برای او زیادتهای بسیار نزد بعضی مراد از قرض
صدقه است در راه خدای تعالی آنرا قرض گفت جهة آنکه همچنانکه قرض را عوض لازمست ثواب صدقه نیز
بر خدا لازمست که بصدقه دهنده رساند والله یقبض و یبسط و الیه ترجعون و خدای تنگ میکند روزی
بر بعضی بروفق حکمت و کشاده میگرداند رزق را بر جمعی بروفق مصلحت و بسوی حق تعالی باز گردانیده
خواهید شد مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی روز قیامت
با بعضی از بندگان گوید که ای بنده من من از تو طعام خواستم ندادی و از آب طلبیدم امتناع کردی
و از تو جامه طلب کردم ابا نمودی بنده گوید بار خدایا این کی بود و چگونه بود فرماید فلان بنده
گرسنه از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه از تو جامه طلب کرد او را محروم گردانیدی فلان
بنده در فلان بیابان آب خواست قبول نکردی قسم بجلال خودم که امروز فضل خود را از تو باز گیرم
چنانکه تو از ایشان باز گرفتی پس حق تعالی دست سایل را بید خود تشبیه کرده تا معلوم شود که هر چه
بدر ایشان دهند همانست که باو سبحانه داده اند روایتست که حق تعالی خطاب کرد با داود علیه السلام
که ای داود اکرم اهل خانه خود دیبا چه من کنی داود گفت خداوندا مرا طاقت جواب نیست تو بنسبت
فرمود که درویشان نا میان منند پس هر چه در حق من خواهی کرد در باره ایشان بجای آور و در حدیث
صحیح آمده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام دست مبارک خود را در وقت صدقه دادن میبوسید این را
از وی پرسیدند فرمود که صدقه دهنده بدست خدا میرسد پیش از آنکه بدست سایل برسد و از حضرت
رسالت صلعم مرویست که هر که چیزی را قرض ببرادر مومن دهد حق تعالی بوزن آن درهمی در وزن کوه احد
و طور سینا در نامه اعمال او نویسد نقلست که زنی بوده است نام او رابعه صالحه صاحب خیر بود هرگز
که هرگز سایل را محروم نگذاشتی و فرزندی داشت بسیار خوار روزی درویشی بدر خانه آمد آن زن

خود را بر کنار گرفته بود در پیش آن صالحه را دعا کرد و الحاح بسیار نمود و هیچ چیزی حاضر نداشت که بوی دهد
از غایت حضور رت پیراهن از تن کودک برکند و بوی داد در پیش بسته در بر ساعت حال دید که پیراهنی
از آسمان آمده و در گردن آن کودک افتاد که هرگز چشم کسی بهتر از آن ندیده بود هر چند که آن کودک
بزرگ میشد پیراهن نیز بزرگ میشد و هرگز آن پیراهن چرک نمیگرفت و شستن حاجت نداشت
تا آن پسر بود آن پیراهن با وی بود و کهنه نمیشد **بیت** اگر پیراهنی بخشی بدرویش
خدا بهتر از آن آرد ترا پیش • وگر کفشی ببخشی بهر یزدان • کلاهی مییابی هست بهتر از آن
و بدانکه تمهید قواعد خیرات و تاسیس مبرات در ذمت همت هر صاحب دولتی واجب است چرا که
نتایج آن آثار بروح عامل میرسد و از آن جمله مساجد است و معابد و مدارس و خوانق و رباطها
و حوضها و چاهها و امثال اینها و در حدیث آمده که چون آدمی از منزل آخرت در گذرد اعمال
او منقطع گردد الا سه چیز یکی صدقه جاریه که عبارت از ابقاع خیر که مردم منتفع شوند چون
مسجد و مدرسه و خانقاه و رباط و حوض و مانند آن پس باید که همت عالی همتان در تعمیر مساجد
و تاسیس [illegible] که احیاء [illegible] مدرسان واقع شده سعی نمایند
چرا که در حدیث آمده [illegible] اگر چه بقدر خانه پرستوک باشد بنا کند خدای تعالی
در بهشت خانه برای او و مساجد کهنه را نیز تجدید کردن و تعمیر نمودن همان حکم دارد و دیگر مدارس
رفیعه بنا باید نهاد و مدرسان و علما و فضلا را تعیین باید فرمود تا نشر علوم شرعیه نمایند و برکات
و ثواب آن بروزگار ایشان عاید گردد و دیگر خوانق و رباطات ترتیب باید نمود با استحکام تمام
که جای مسافران و غریبان باشد که ثمره بسیار و نتیجه بیشمار دارد و آورده اند که یکی از اکابر را که
ودیعت حیات به موکل اجل سپرده بود بخواب دیدند و از حالتی که بعد از وفات واقع شده بود
پرسیدند فرمود که مدتی در شکنجه عذاب بودم و در چنگال عقاب عقوبت مبتلا بودم ناگاه برات
نجات از دیوان کرم قاضی الحاجات و واهب العطیات رسید و حضرت مجیب الدعوات [illegible]

مرا آمرزید بسبب آنکه در بیابانی رباطی ساخته بودم مگر درویشی ساعتی در سایه آن قرار گرفته
و چنین دعا کرده که خدایا بانی این موضع را بیامرز فی الحال تیر دعای او بر نشانه اجابت رسیده
مرا آمرزید دیگر در بستن پلها بر روی آبهای اندک و بسیار ثواب بیشمار دارد زیرا که
در اخبار آمده است که هر که پلی بنا کند بر راهی که مسلمانان بگذرند خدای تعالی گذشتن صراط را
بروی آسان گرداند و عمارت حوضهای بزرگ و چاهها در جایی که آب کمی کند سبب ایمنی
باشد از تشنگی روز قیامت آورده اند که یکی از اصحاب بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کرد که میخواهم
برای روح مادر خود چیزی کنم در آن چه فرمایی حضرت فرمود که بهترین چیز و خوبترین تصدقات
که چاهی بکنی و بر مسلمان وقف کنی و ثواب آنرا بروح مادر خود بخشی و رسول خدا صلعم فرمود
که چون اراده کند مومن که چیزی از برای میتی تصدق نماید پیش از آنکه آن از دست دهنده جدا
شود تا آن میت خبر میرسد حاضران گفتند یا رسول الله چگونه خبر میرسد فرمود که میسازند آن خبر را
فرمودان دو ملکی که در حال حیوة با ایشان است پس چون جدا شود آن هدیه از دست آن شخص
منور گرداند حق تعالی قبر آن میت را و برمیدارد عذاب از وی و فراخ میگردانند قبر او را و مر آن
هدیه را بسته است که در بهشت چهل هزار سرای از طلای احمر و در هر سرایی هزار هزار خانه
از نقره و در هر خانه هزار هزار تخت و بر هر تختی هزار هزار فرش و بر هر فرشی زوجه از حور العین

مناجات الهی بحق امامان دین • بمقدار شناسان اهل یقین • بحق قبول دل مقبلان
بآئینه صاف روشندلان • که برمن تو از کرده تا بهن • در لطف و احسان بر من مبند • سر از بار عصیان من افکنم
مپیچ جرم من برحمت خویش بین • ز کسب حلالم بده توشه • که گیرم ز خلق جهان گوشه
غنی کن ز گنج قناعت مرا • حضوری ده از ذوق طاعت مرا • مکن در دو جهان ملایم
وزین آرزو سرد گردان دلم • مکن بر مرادی مرا کامکار • که خجلت برم در سر انجام کار
نداند کسی جز تو بهبود من • تو دانی زیان من و سود من • بنور یقین ساز روشن دلم • مکن بکیدم از یاد خود غافلم

فصل دوازدهم در نکته‌ای چند که متعلقست باین باب **نکته** بدانکه آدابی که اهم آداب اکل
و شربست پس بدانکه حرامست ظرف طلا و نقره طعام خوردن مرویست که اصحاب رسول صلعم
روزی بخیمه رسیدند فرمود که بکفهای خود آب خورید که این بهترست مر شما را آنحضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرموده که آب خوردن استاده در روز مقوی و صحیح بدنست و مسکند ازد
طعام را اما در شب ایستاده آب خوردن مورث زرد آبست و نیز از آنحضرت منقولست که
چون کسی آب خورد باید که بگوید بسم الله و آب بیاشامد و قطع کند و بگوید الحمد لله و دیگر بگوید
بسم الله و بیاشامد و قطع نماید و بگوید الحمد لله و دیگر بگوید بسم الله و بیاشامد و قطع کند
و الحمد لله بگوید تسبیح کند آن آب مادام که در شکم او باشد و در روایتی دیگر آمده که آب را
بیک نفس توان نیاشامید هرگاه آب گرم باشد و باید دانست که در طعام خوردن دوازده چیز
رعایت باید نمود چنانکه روایت کرده ابراهیم کرخی از ابی عبدالله علیه السلام و او از آبای کرام
خود تا امام حسن بن علی علیهم السلام که آنحضرت فرموده که دوازده خصلتست که واجبست بر مسلمانان
که آنرا بدانند چهار خصلت از آن فرضست و چهار سنت و چهار ادب اما آن چهار که فرضست
اول آنکه داند که از حرام حلال بهم رسیده و در یافتن ظن غالب کافیست زیرا که لقمهٔ
حلال رسیدن مشکلست دوم آنکه دادن که صاحب طعام رخصت خوردن آن داده سیم آنکه بسم الله
در اول گفتن چهارم حمد و شکر در آخر و اما آن چهار که سنتست اول شستن دست پیش از طعام
دوم خوردن بتکیه است سیم نشستن ایستادن چهارم بر جانب چپ نشستن و در روایتی
در آخر دست شستن و اما آن چهار که از ادبست اول خوردن طعام از پیش خود دوم کوچک
برداشتن لقمه سیم نیکو خاییدن چهارم بسیار بمردم نگاه نکردن و بدانکه پیش از طعام
دست شستن ثوابی عظیم دارد چنانکه روایتست از رسول خدا صلعم که فرمود که بشویید
دستهای خود را پیش از طعام بدرستی که کفارهٔ گناهانست پس هر که بشوید دستهای خود را

پیش از

پیش از طعام بیامرزد حق تعالی گناهان او را و بنویسد حق تعالی از برای او بهر قطرهٔ آبی که بچکد از دست او
ثواب هزار شهید و بگشاید خدای تعالی برو درهای رحمت و استغفار کنند از برای او ملائکه
پس اگر بمیرد در آن روز یا در آن شب شهید مرده باشد و بنویسد خدای تعالی برای او بهر لقمه که بخورد
ثواب آزاد کردن بنده و از جای خود برنخیزد الا آمرزیده و برآورد حق تعالی حاجتهای دنیا
و آخرت او را و نیز باید که تکیه زده چیزی نخورد که حضرت رسول صلعم از آن نهی فرموده و از
رسول خدا صلعم روایتست که چون طعام بر زمین می‌نهند چهار ملک بر دور او می‌نشینند پس هرگاه
خورنده بسم الله گفت آن ملائکه بشیاطین می‌گویند که دور شوید ای فاسقان که شما را برین
طعام دسترس نیست و چون از طعام خوردن فارغ شوند و بگویند الحمد لله گویند آن فرشتگان
که انعام کرد حق تعالی نعمت خود را بر شما و شما ادای شکر آن نعمت نمودید و اگر بسم الله نگویند آن ملائکه
بشیاطین گویند که نزدیک شوید ای فاسقان و بخورید طعام با ایشان و چون خوان بردارند
و حمد خدای نگویند آن فرشتگان گویند که حق تعالی بشما انعام کرد نعمت خود را و شما فراموش نمودید
پروردگار خویش را و پیغمبر صلعم فرموده که پیش از طعام اول باید که صاحب دعوت دست خود را بشوید
و بعد از طعام صاحب دعوت در آخر دست بشوید و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده
که هر که در اول طعام بسم الله بگوید من ضامنم که چنان نشود که او شکایت کند از آن طعام
یعنی بیمار نشود بسبب آن طعام عبدالله بن الکوا گفت یا امیر المؤمنین دوش طعام خوردم و بسم الله
گفتم مرا آزار رسانید حضرت فرمود که چند قسم طعام بوده در بعضی بسم الله گفته و در بعضی نه
پس ازین کلام معلوم شد که از برای هر رنگ طعام بسم الله باید گفت و در حدیث دیگر آمده
که هر که بگوید بسم الله من اوله الی آخره تواند بود که در هر قسم طعام جداگانه نگوید و سنتست که
در اول طعام ابتدا کنند بنمک و در آخر ختم نمایند بسرکه **نکته** مرویست از رسول صلی الله علیه و آله
که مؤمن چون بیمار شود حق تعالی چهار فرشته را نزد او فرستد یکی امر فرماید که قوت او بگیرد

او مبدل
تا ضعیف شود و یکی امر نماید که لذت طعام از دهن وی بردارد و یکی را فرماید که رنگ روی وی
نموده زرد گرداند و یکی خطاب کند که گناهان او را بردار چون او در صحت در امر کند بسته و فرشته
او را که قوت و لذت و رنگ روی او را او پس دهند پس فرشته که گناهان او را اخذ نموده باشد
گوید ای پروردگار من چرا فرقعان من امر نمودی بود پس دادن آنچه از بنده تو گرفته بودند
و مرا هیچ فرمودی حق تعالی فرماید که ای ملک مرا شرم می آید که از بنده خود در صحت تعذیب نمایم و باز
او را بآن مبتلا گردانم · بیت کرم بین لطف خداوندگار · گنه بنده کردست و او شرمسار ·
پس آن فرشته گوید که ای پروردگار من پس من بآن گناهان او چه کنم خطاب رب الارباب
در رسد که آن را بدریا انداز آن ملک آن گناهان آن بنده برده بدریا اندازد پس آن
گناهان نهنگ شوند و آن بنده از آن گناهان پاک گردد و مؤید این حدیث دیگر از رسول صلعم
که تب یک شبانه روز کفاره گناه یکساله است نظم سبحان من تحیر فی ذاته سواه · فهم خرد بکنه کمالش نبرده راه
بر وحدتش صحیفه لاریب حجتی است · آیات او نوشته از شهد بر آن گواه · زامید بردباری و
وز بیم بی نیازی او روی ما چو کاه · آنم که نامه عملم را نیامده · عنوان بغیر مطلع مضمون جز گناه
موی سیاه را بهوس کرده ام سفید · روی سفید را ز گنه کرده ام سیاه · حالم تباه نامه اعمال هم تباه
هرگز نبوده حال کسی این چنین تباه · کاهی بتکیه بر عمل خود کنند خلق · ما را امید جز سر کوی تو تکیه گاه
حکایت مردی بود در بنی اسرائیل جوانی فاسق و فاجر بود و موسی علیه السلام وحی آمد که ای موسی
برو بفلان شهر و فلان فاسق را از آنجا بیرون کن و اگر نه بسوزم او و همه را بآتش قهر من بسوزند
موسی امر نموده عمل نموده آن جوان بیرون رفت باز خطاب آمد که او را از آن ده هم بیرون کن
او را از آن ده هم بیرون کردند بصحرایی رفت که در آن آب و گیاه نبود در آنجا بیمار شد و چون بیماری
وی اشتداد یافت و کسی دیگر نبود که او را از پهلو بپهلوی دیگر گرداند یا سر او را بر بالین نهد
آه کشید و دیده بگردانید گفت الهی اگر مادر من حاضر بودی غم بیماری و بیکسی من بخوردی و مرا

بر بالین من نهادی و یا پدرم حاضر بودی تیمار بیماری من کردی و دوای درد من بجستی
و یا فرزندان من بودندی بر بیکسی و غریبی من بگریستندی الهی تو آگاهی که مرا از مجلس جنت و نعمت از
لطف تو بخشی دسترس پادشاه عالم حوری از حور العین بصورت مادر او خلق کرده نزد او
فرستاد تا سر او را در کنار گرفت و فرشته بهیات پدرش پیش او آمد چون چشم باز کرد او را
بدید پنداشت پدر اوست تسکین یافت و غلمان را تشبیه بفرزندان او نزد او حاضر گردانید
تا بر وی بگریستند پس بدین صفت جان او قبض کرده شد وحی آمد بموسی که ای موسی در فلان صحرا
دوستی از دوستان ما وفات یافته برو و او را غسل ده و کفن کن و برو نماز گذار و دفن کن
موسی چون بدان وادی رسید جوانی را دید مرده و پدر و مادر و فرزندان او حاضر آمده بر او
می گریستند چون در وی نگریست او را بشناخت گفت الهی آیا این آن فاسق نیست خطاب
حضرت عزت در رسید که آری و ایشان که هستند نه پدر و مادر و فرزندان او هستند بلکه فرشته و حور
و غلمانند موسی گفت خداوندا این مرتبه از چه یافت حق تعالی فرمود که از مرض و غریبی و بیکسی
پس موسی کار او قیام نموده وی را دفن کرد · مناجات الهی بدفتر حکمت الله ·
بنی آدم آیینه قدرت الله · الهی بشمع جمال محمد · که بر عرش زد آتش غیرت الله ·
الهی بنور علی آنکه افراخت · بیازوی دین رایت نصر الله · الهی بدر حسن آنکه بودی
تجلی حسن مظهر عون الله · الهی بحق حسین آن شهیدی · که گردش بخون سرخ رو صبغت الله ·
الهی بزین العباد آنکه دارد · گواهی معصومی از عصمت الله · الهی باخلاص باقر که بیم
ز طاعت بنا سود از هیبت الله · الهی بیرمان جعفر که در دین · نمود از فرایض ره سنت الله
الهی بموسی کاظم که از زهر · بشد شهد شهادت از قسمت الله · الهی بفضل علی بن موسی
که دارد درش فضل کعبت الله · الهی بجود تقی آنکه کرم کرد · بخلق جهان نعمت نعمت الله
الهی بحلم نقی کز هدایت · بسرتش تعلیم داد از فطرت الله · الهی بنوری که با عسکری بود

که روشن شد از نور او حکمت الله. آلهی به مهدی صاحب زمان که او برهان قاطع بود و حجت الله.
آلهی بخون شهیدان مظلوم که زد و بر یزید آتش لعنت الله. آلهی بخاصان که از بخشش عام
بر اهل رسان پرتو رحمت الله **باب دوازدهم در صفت خلقت عالم** حمد خالقی
از شایبه ریا و ثنای مبرا از چون و چرا مر ملک ابدی را سزد که صفات ذات او معرا است
از شریک و نظیر آن قادر بر اعلای بی عماد و مدور افلاک بی عماد و مسقف سموات بی عمد که
در فطرت کاینات محتاج نیست بمعونت ظهیر و وزیر و در آفرینش اشیای موجودات
مستغنی است از معین و صاحب تدبیر و در بعث و نشور در عرصات غنی است از اعانت
دبیر و مشیر پادشاهی که سقف سراپرده عزتش فراخ پهنای ازلیست و بنای
که طاق ایوان عظمتش بلند بالای ابدیست کی ان ذلک علی الله یسیر قادری که فلک
در دار الملک قدرتش آسیاییست و ملک بر سر کوی فطرتش آشنایی که انه علی کل
شیء قدیر بیست آسمان از بستان قدرتش گلزار است هفت زمین از میدان
جلالتش غباری **رباعی** ای عقل نبرده سوی عرفان تو راه. شد علم تو هم زسر فکرت آگاه.
هر شب به بر انعام قهر تو دلیل. هر ذره بر انعام لطیف تو گواه. و درود و تحیت و درود بر بشیر نذیر
محمد مکی مدنی ابطحی تهامی یعنی خاتم الانبیا محمد المصطفی **رباعی** ماهی که بجز او دست و کی جان و در رفت.
بر بود و وجود حج ز دامان بزدود رفت. یکبار صلای کوشه کبریای جلال. بر گوشه بام این ایوان دو رفت.
و بر جانشین و وزیر او و وصی او روز غدیر علی المرتضی **رباعی** هر چند کس از ذات حق آگاه نشد.
دنبال رسول که راه نشد. جز از علی عالی اعلی حشری کس محرم سر لی مع الله نشد. و بر آل او
علیهم صلوات الله الملک الخبیر **و بعد** بدانکه هیچکس کماهیت حقیقت آفرینش عالم نرسیده
اما بعضی از آن به دلایل و آیات ظاهر شود دنیا بر آن برخی را درین باب در سلک تحریر کشید
و درین باب دوازده فصل است **فصل اول** در صفت آفرینش عالم بدانکه حق سبحانه و تعالی آفرید

عالم

۱۴۷

عالم را در شش روز تو دو تعالی و هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام یعنی پروردگار تو است
که آفرید آسمانها و زمینها را و هر چه در دست در شش روز و بدانکه اول چیزی که حق تعالی آفرید
جوهری بود از زبرجد سبز و بزرگی آن کس نداند مگر الله تعالی پس نظر بر آن انداخت از هیبت
حق تعالی آب گشت و موج بر آورد و بجوشید و از وی بخاری بر خواست مانند دودی و در هوا بایستاد
و میل زبد پس حق سبحانه و تعالی آن دود هفت پاره کرد و هنید و از هر پاره آسمانی بیافرید
معلق بداشت بی ستون و طناب و سطبری هر آسمانی پانصد ساله راه است و میانه هر یک پانصد ساله
راه و آن کفی که از آن جوهر پدید آمده بود هفت پاره کرد و هنید و از هر پاره زمینی بیافرید و در زیر
یکدیگر بداشت و این هفت پاره زمین بیافرید بعد از آن فرشته بیافرید و فرمان داد تا بر زیر
طبقه زمین در آمد و این هفت زمین را بر گردن گرفت و دستی از مشرق و دستی از مغرب بر آورد
و نگاه میدارد تا روز قیامت و پایهای فرشته در هوا معلق ماند پس ایزد تعالی یاقوتی بیافرید
اندر فردوس پس فرمان داد تا آن یاقوت را در زیر پای فرشته نهادند تا پای فرشته بر آن یاقوت
قرار گرفت پس یاقوت در هوا بماند پس حق سبحانه و تعالی گاوی بیافرید که چهل هزار سر داشت و چهار
داشت هر و بیست که او را چهل هزار قوایم است و بزرگی آن گاو بغایتی است که سر چهارمی او
از آسمانها درگذشته و پایهای وی از تحت الثری درگذشته پس حق تعالی بفرمود تا آن یاقوت را
در میان شاخهای گاو نهادند و بروایتی بر بالای کوهان او و بنهادند یاقوت بر گاو قرار گرفت
و بزرگی آن یاقوت را کس نداند مگر حق سبحانه و تعالی و پایهای گاو در هوا معلق ماند آنگاه سنگی
بیافرید بمقدار هفت آسمان و هفت زمین و قرارگاه گاو کرد و آنگاه ماهی بیافرید تا در زیر آن سنگ
قرار گرفت و آن ماهی بر آب و آب بر باد قرار گرفت و در زیر باد قرار گرفت از کعب الاحبار
مرویست که ماهی را وسوسه ابلیس خواست که بجنبد و آنچه بر پشت اوست بیندازد حق تعالی جانوری بیافرید
تا در بینی وی رفت و در دماغ او قرار گرفت ماهی بنالید و فرمان رسید که بیرون آی و آن جانور بیرون آمد

و در برابر وى بيايد تا اگر قوم چنانچه ايشان كنند بر مائده او روند بسبب خوف او ساكن شوند و بيايد بر دانت
كه حق تعالى در روز يكشنبه آسمان و زمين را بيافريد و در روز دوشنبه آفتاب و ماه و ستارگان را آفريد
و در روز سه شنبه بهشت و دوزخ را آفريد و در روز چهارشنبه ارواح خلقان و جمله اشيا را آفريد
و در روز پنجشنبه انهار را بيافريد و درياها را براند و چشمه‌ها روان كرد و اشجار و اثمار را بيافريد و در روز جمعه
وحشيان را بيافريد و چهار آدم ع و فرزندان او را هم در روز جمعه خلق كرد و هم در روز جمعه بود كه امر فرمود كه
فرشتگان هفت آسمان و زمين و جمله اشيا آدم را سجده كردند و هم در روز جمعه بود كه امر فرمود
نگهبانان تا تخت آدم را برگرفتند و در بهشت آوردند تا عجايبهاى بهشت را ببيند و حق سبحانه و تعالى
قادر است كه بيك طرفة العين صد هزار [illegible] بيافريد اما حكمت در اين كه بصبر آفريد آنست كه بندگان
در كارها شتاب نكنند و حضرت رسالت صلعم فرموده كه العجلة من الشيطان والتأني من الرحمن يعني شتاب نمودن
كار شيطان است و صبر كردن كار رحمن و در روايت از ضحاك است كه چون حق تعالى زمين را بيافريد بر روى آب آرام نگرفته بود
كوه‌ها آفريد و ميخ زمين ساخت و كوه قاف كوهيست كه دور عالم را دارد و حق تعالى بان قسم ياد فرموده
و آنرا از زمرد سبز خلق كرده و كنارهاى آسمان بر آنست و سبزى آسمان از عكس آنست و ديار
زمرد كه در ميان [illegible] روايت از وهب بن منبه روايت است كه ذو القرنين چون بكوه قاف رسيد
در پيرامون آن كوه‌هاى كوچك ديد از كوه كلان آن كوه پرسيد كه اين چه كوهست گفتند كوه قاف
گفت اين كوه‌هاى خورد چيست گفت در حوالى اين كوهست گفتند رگهاى منست و هيچ شهرى و قريه نيست
الا كه رگى از آن متصلست بان و چون اراده الهى تعلق گيرد بتزلزل زمين ما را امر فرمايد
تا عرق او را حركت دهد و [illegible] گفت ما را از عظمت خداى تعالى خبر ده گفته كه من چون
كه دانسته عظمت و شان او بجا آنست كه در عقب ما زمينيست كه هر يك از طول و عرض آن پانصد
ساله راهست و آن زمين از برف و اگر نه برودت آن نبود همه مردمان روى زمين از
گرمى آتش دوزخ بسوختندى سبحان الهى از كمال پادشاهيت ۞ تحفة عزت و تاج الهيبة

بوحيى كز تو آمد انبيا را ۞ بالهامى كه دادى اوليا را ۞ ببوى عاشقان پاك ديده ۞ بجان گلرخان نو رسيده ۞
بآه مادر گم گشته فرزند ۞ باشك طفل دور از خويش و پيوند ۞ كه صدر گنج خزان اسرار خود كن ۞
چو شمع روشن از انوار خود كن ۞ سهى نامم از شمع معانى ۞ مرا روشن كن از اسرار نهانى ۞
بچشم من نما از سر غيب ۞ بر ديوان مجنيهاى بى عيب ۞ حديث روشنم عقد گهر كن ۞
چراغ مجلس افروز نظر كن ۞ مرا راه بيت مصطفى بخش ۞ باهلى نامه شمع لقا بخش

فصل دوم

در صفت لوح و قلم و عرش و كرسى از ابن عباس روايت است كه اول چيزى كه حق تعالى از نور محمدى صلعم
آفريد قلم بود و بعد از آن لوح پس قلم بر لوح جارى شد و آنچه خواهد بود بدان تا قيامت مرقوم
گشت و در حديث آمده كه طول آن تخم ماهين زمين و آسمانست از ابن عباس و مجاهد منقولست
كه لوح محفوظ يكيست از در سفيد طول آن از آسمان تا زمين و عرض آن از مشرق تا مغرب و كنارهاى
او از ياقوت سرخست و بروايت مقاتل لوح در كنار عرش است بر يمين عرش و از انس روايتست
كه لوح در جبهه اسرافيلست و از اهل البيت عليهم السلام مرويست كه لوح و قلم نام دو فرشته است
كه خداى تعالى مخفيات علوم خود بر ايشان كشف كرده و ايشان را بر علوم غيبيه اطلاع داده و در
تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام مسطور است كه لوح محفوظ دو طرف دارد يك طرف بر جانب
راست عرش است و يكى بر طرف چپ كه حق تعالى اراده وحى مينمايد ميكائيل آن را بجبرئيل ميرساند
و جبرئيل بانبيا اعلام ميكند و مرويست كه حق تعالى هر روزى سيصد و شصت بار در آن لوح نظر ميفرمايد
براى حيات و اموات و اعزاز و اذلال و غير آن و روايتست كه در لوح هفت خط نوشته است دو خط و نيم
از براى احوال دنيا است از ابتدا تا انتها و چهار خط و نيم از براى احوال از نشر و حشر و بعث
و نشور تا وقت رسيدن بهشتى به بهشت و دوزخى بدوزخ و در روايتى ديگر آمده كه لوح محفوظ
از يك دانه مرواريد سفيد است بالاى وى هفتصد ساله راه و پهناى او سيصد ساله راه
پس حق تعالى [illegible] او كه اكتب علمى في خلقى يعنى بنويس علم من در خلق من آنچه باشند

تا روز قیامت و اول چیزی که بر لوح محفوظ نوشته شد این بود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا
انا من استسلم لقضائی وصبر علی بلائی وشکر علی نعمائی کتبته صدیقا وبعثته یوم القیمة
مع الصدیقین ومن لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر علی نعمائی فلیطلب ربا
سوائی یعنی بنام خدای بخشاینده مهربان نیست خدایی که سزاوار پرستش باشد
که راضی شد بقضای من و صبر کرد بر بلای من و شاکر شد بر نعمای من نوشتم من او را
صدیق و گردانیدم او را روز قیامت با صدیقان و هر که راضی نشد بقضای من و صبر نکرد
بر بلای من و شکر نکرد بر نعمای من پس باید که طلب کند پروردگاری سوای من و گفته است که
قلم بر لوح چهار صد سال میرفت تا اینکه نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس قلم
بر لوح جاری شد و نوشت هر چیزی را که خواهد شد و خواهد بود تا روز قیامت حتی جنبیدن
برگ درختها و حرکت گیاهها چون لوح آن نوشتها را در خود دید بنشاط آمد و گفت منم
مثل منی نیست زیرا که علم خدا بر من نوشته است و منم میدان علم اولین و آخرین پس حق تعالی خطاب کرد
بقلم که ای قلم بنویس که یمحوا الله ما یشاء ویثبت یعنی محو میکند از نوشتها حق تعالی هر چه خواهد و
ثابت مینماید بجای او هر چه خواهد و روایت از اهل البیت علیهم السلام که عرش ظرفیت جمیع مخلوقات را
و کرسی ظرفیت عرش را یا همه مخلوقات یعنی عرش محیط است بر جمیع موجودات و کرسی
محیط است بر عرش و هر چه عرش بر آن محیط است و لهذا چون علم خدای تعالی بر بسیار موجودات
محیط است در کلام مجید تعبیر از آن بکرسی فرموده چنانچه از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السلام سوال کردند که مراد از کرسی درین آیه چیست که وسع کرسیه السموات والارض
فرمود که علمه یعنی علم او محیط است بآسمانها و زمینها و همچنین از آیه الرحمن علی العرش استوی
سوال نمودند فرمود استوی علمه علی کل شیء فلیس شیء اقرب من شیء یعنی یکسانست نزدیکی
علم او بهمه مخلوقات چنانچه هیچ چیز نزد او نزدیکتر از چیز دیگر نیست و در روایت آمده که حق تعالی

عرش و کرسی را از نور خلق کرده و در روایتی دیگر آمده که از نور حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
آفریده و بزرگی کرسی چندانست که هفت آسمان و زمین در جنب او چون حلقه ایست که در بیابانی
افتاده باشد و در روایتی دیگر آمده که عرش از یک جوهر سرشته است ما بین قایمه تا قایمه دیگر
چندانست که مرغ سریع السیری به هشتاد هزار سال و بروایتی [illegible] هزار از امام جعفر صادق علیه السلام
نقلست که به هفتصد هزار سال قطع تواند کرد و در روایتی دیگر آمده که عرش را هیجده هزار
کنگره است و میانه هر کنگره هیجده هزار قندیل آویخته و هر قندیلی چندانست که هفت آسمان
و زمین در آن مسکن و در خبر آمده که حق تعالی عرش را بیافرید خطاب بچهار ملائکه کرد که آنرا بر دارید
و بر دوش حاملان عرش [illegible] جبرئیل یک گوشه بگرفت و گفت سبحان الله و میکائیل گوشه دیگر
بگرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل جانب دیگر بگرفت و گفت لا اله الا الله و عزرائیل طرف دیگر بگرفت
و گفت الله اکبر و عرش را برداشته بر دوش حمله نهادند و چون گرانی عرش بدوش حمله رسید
گفتند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم آن گرانی بر ایشان آسان گشت پس هر بنده مؤمن
که یکبار این کلمات بگوید ثواب حاملان عرش و چهار ملائکه در نامه اعمال او [illegible] و گرانی
دنیا و عقبی بر او سبکبار گردد و مستغرق نعم الهی شود و در روایتی که حمله عرش هشت اند و اشهر آنست که
چهار اند و هر یک از ایشان چهار روی دارند یکی از پیش و یکی از پس و یکی از راست و یکی از چپ
در کشاف آورده که حق تعالی جمیع سکان آسمانها را امر فرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام و اعزاز
و احترام بر حمله عرش سلام میکنند و این حمله عرش از اهل هفت آسمان خاشع ترند و اهل آسمان
هفتم از ایشان خایف تر [illegible] آسمان اول از مجاهد منقولست که میان ملائکه و عرش الهی هفتاد
هزار حجابست و جمیع این سکان در پس این حجابها بتسبیح مشغولند و این حاملان عرش یکی تسبیح
میکند و یکی دعا میگوید و یکی استغفار مینماید و یکی مناجات میکند بروایتی از علی بن ابی
طالب علیه السلام بر این قول حق تعالی که الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون

ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمةً وعلماً فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم یعنی آنان که بر میدارند عرش را و آنان که گرداگرد عرش اند تسبیح و تنزیه میکنند بستایش پروردگار خود و تصدیق مینمایند بربوبیت و وحدانیت او و طلب آمرزش میکنند برای آنان که ایمان آورده اند و میگویند ای پروردگار ما فرا رسیده بهمه چیزی از روی بخشش و دانش یعنی علم تو بهمه چیز ها رسیده پس بیامرز آنانی را که میدانی توبه کرده اند و از شرک و معاصی دور شده و پیروی کرده اند راه ترا که طریق ایمانست و نگهدار ایشانرا از عذاب آتش سوزان و یقین است که اهل ایمان کامه جماعتی اند که اوّل ایشان امیر المؤمنین حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام کرده باشند و یازده فرزند او و آورده اند که جون حق تعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان رسید که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حق سبحانه و تعالی ماری بیافرید تا عرش را بگرد دم خود در آورد و هنوز چهار دانگ او زیاده آمد و ویرا هفتاد هزار بالست و هفتاد هزار روی و در هر رویی هفتاد هزار دهان و در هر دهانی هفتاد هزار زبان و بهر زبانی هفتاد هزار لغت تسبیح خدای تعالی میکند و ثواب آن از برای شیعیان آل محمد است

مناجات

ای محیط کرمت عرش صدف • عرشیان در طلبت باد بکف • ما که از شدت عصیان تو بیم • کشتی افتاده بطوفان تو ایم • نظر لطف بر این کشتی دار • بسلامت برسانش بکنار • خیمه ما بسوی ساحل زن • صدف هستی ما را بشکن • برده ظلمت ما را بکشای • صورت گوهر ما را بنمای

فصل سیم

در صفت آسمان و زمین و عجایبات ایشان بدانکه حق سبحانه و تعالی این هفت آسمان را از دود و بخار آفرید چنانکه مذکور شد و آسمان اوّل از زبرجد سبز است و نام وی ایلیا است و بقولی برقیا و فرشتگان این آسمان همیشه در سجود اند و تسبیح ایشان اینست که سبحان ذی الملک والملکوت و مهتر ایشان فرشته است نام وی اسمعیل و هم در این آسمان فرشته است نام او رعد خوانند و عزیزان آسمان

از وست و بعضی گفته اند که رعد صدای تازیانه است که آن فرشته بر ابر میزند و برق آتشی است که از دهن آن تازیانه بیرون می آید و این قول معتبر است و منجمان این قول دیگر را و آسمان دوم از نقره خام است و بقولی از مرمر است و نام وی یعولست و بروایتی اقلوم و فرشتگان وی جمله در رکوع اند و تسبیح ایشان اینست که سبحان ذی العرش والجبروت و نام مهتر ایشان جبرئیل است و یک نیمه او از برف است و یکی از آتش و تسبیح او اینست که سبحان ما الف بین الثلج والنار الف بین عباده و آسمان سیم از یاقوت سرخ است و بروایتی از آهن و نام وی ماعون است و بقولی قیدوم و تسبیح ایشان اینست که سبحان الملک الحی الذی لاینام ولایموت و ایشان همگی در قیام اند و مهتر ایشان را نام کوکائیل است و آسمان چهارم در سفید است و بقولی روی و نام وی دیلولست و بروایتی ماعون و فرشتگان وی جمله سرها در پیش افکنده اند و تسبیح ایشان اینست که سبحان الملک القدوس رب الملئکة والروح و مهتر ایشان را نام موکائیل است و آسمان پنجم از زر سرخ است و بروایتی از نقره است و نام وی مایین است و بقولی دکوده و فرشتگان وی سرها بر داشته اند و تسبیح ایشان اینست که سبحان الخالق الباری سبحان خالق النور و نام مهتر ایشان صلصائیل است و آسمان ششم از زمرد سبز است و بقولی از زر سرخ و نام وی مایمر است و بروایتی رقیا و فرشتگان وی تسبیح اینست که سبحان الله وبحمده عدد خلقه ومداد کلماته و آسمان هفتم از یاقوت سرخ است و نام وی ایوثست و بقولی زاکیه و فرشتگان آنرا کروبیان گویند و عدد ایشانرا کس نداند الا خدای عز و جل و هر یکی را بصورتی و سیمائی آفریده که هیچ یک بدیگری نماند و هر یک را زبانی و بهر زبان حرف میزنند از ترس الله تعالی و همیشه در گریه اند بنوعی که اگر خلایق آواز گریه ایشان بشنوند همه بیهوش و بیجان شوند و از آسمان هفتم تا عرش حق تعالی هفتاد حجابست میان هر حجابی تا حجابی صحراها و بیابانهاست از نور که نهایت آنرا خدای داند و حضرت رسول صلعم فرمود که در شب معراج آواز گریه ایشان شنیدم گفتم ای جبرئیل

ایشان کسسته شد و کریه ایشان از برای حیث کفت اینها کرویانند و بر عجیبان من تو منکر شد
و عجایبات آسمان بسیار است مثل ستارگان و آفتاب و ماه که هر یکی بکی دیگرند و بعضی
خورد و برخی بزرگ و سیر و دور هر یک خلاف دیگریست مثل آنکه ماه در هر یکماه تمام آسمان را
که آن دوازده برجست سیر میکند و عطارد و زهره و آفتاب در هر سالی سیر ایشان تمام میشود
بر خلاف یکدیگر زیرا که عطارد و زهره را رجعت و استقامت است و آفتاب را نیست
و مریخ در هر سی سال یکبار تمام میکند و مشتری در هر دوازده سال و زحل در هر سی و شش سال
و زمین بدین فراخی آفتاب صد و شصت برابر زمینست و چون از زمین تا فلک آفتاب چهار
هزار ساله راه است چنین خرد می‌نماید و در تندروی او تامل باید کرد که با وجود آنکه با آن
عظمت و بزرگیست اندک لحظه قرص او از زمین بیرون می‌آید و از اینجاست قول مشهور
که روزی جبرئیل نزد پیغمبر صلعم آمد حضرت از وی پرسید که یا جبرئیل وقت زوال شده جبرئیل گفت لا
نعم یعنی نه آری حضرت فرمود که این چه بود که لا و نعم گفتی فرمود از آن وقت که گفتم لا تا
وقتی که گفتم نعم آفتاب پانصد ساله راه رفته بود و دیگر از عجایبات آسمان آنکه در آسمان
هفتم دریایی آفریده معلق در هوا که عمق آن دریا پانصد ساله راه است و فرشته آفریده
که چون بر پای خیزد دریا تا بزانوی عظیمی آب تا کعب او باشد و همیشه آن فرشته تسبیح میکند و آمرزش
امت صدر و بدر عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مطلبد از حق تعالی زهی بزرگواری محمد و آل محمد
نظم ز خاک مقدم حضرت ملایک مشک در وشن · برابر شده زان توتیا در دیده ترکش
نهاده آسمان بر تارک خود تاج زرکاری · که تا از مهر و مه باشد کلاه بر در ترکش
و دیگر آنکه زمین اول مسکن آدمیان کرده شده و زمین دوم جای باد است و زمین که بر ملا
قوم عاد باد را فرمان شد از قدر سوراخ سوزنی باد بیرون آمد و همه را هلاک کرد
و در زمین سیم خلقی آفریده که ریشهای ایشان بر روی آدمیان میمانند و کوشهای ایشان

بکوبش کاو و پاهای ایشان چون پای کوسفند و موی ایشان چون موی بز و یک لحظه ایشان در خدای
خود عاصی نشده‌اند و چون ما را روز باشد ایشان را شب است و برعکس و زمین آن سنگ
کبریت است و در زمین چهارم مارانند هر یک مانند مناری و کژدمان در دم ایشان او که
و در زمین پنجم کژدمانند هر یک مثل شتری و دهان چند تیره و در دم هر یک شصت و
قله زهر آفریده که اگر از آن زهر قطره در دریاهای دنیا افتد همه تلخ شود و از گند آن همه
اشیا بیجان گردند و اینها را برای عذاب منافقان آفریده و در زمین ششم مساکن شیاطینست
و در زمین هفتم خلقی آفریده که بغیر از حق تعالی کسی دیگر بر احوال ایشان مطلع نیست و در عجایبات
زمین اولا تفکر باید کرد که چگونه بساط تو ساخته و چون بر روی آب گسترانیده تا هر چند
بروی بگردانه آن زمین و کوهها را اوتاد او ساخته و در آن کوفته تا آرام گیرد و در زیر پای تو
و نجنبد و از سنگهای سخت آبهای لطیف روان کرده تا بر روی زمین میرود و بتدریج بیرون
می‌آید بقدر احتیاج خلایق و در آن نباتها بیرون می‌آید و گلها و شکوفها هر یک برنگ
و بوی دیگر و شکلی دیگر و از خاک کثیف چون باران بر وی می‌آید چگونه زنده میشود و چون
دیبای هفت رنگ بلکه هزار رنگ میگردد و درختان میوه‌ها بار می‌آورد با رنگ و بوی و طعم
مختلف و از گیاهان که هر یک را منفعتی و فایده و حکمتی در وست ترتیب یکی تلخ و دیگری شیرین
بعضی ترش و برخی شیرین یکی بیمار میکند و دیگری بیمار را به میکند و یکی زندگانی تباه میکند
و دیگری زندگانی [illegible] می‌آورد و دیگری صفرا میبرد و یکی سودا می‌آورد
و دیگری رفع سودا میکند یکی گرمی است و دیگری سرد و یکی تر و دیگری خشک یکی خواب می
آورد و دیگری خواب را باطل میدارد یکی شادی می‌آورد و دیگری غم فراست و بعضی
غذای انسانست و برخی غذای حیوان و بعضی قوت مرغان عجایب زمین بسیار است و حکمت
حق سبحانه و تعالی بیشمار از عهده تعداد آن بیرون نتوان آمد مناجات ای کرمت ننگ کن کاینات

ذات تو پنهان ز ظهور صفات • در چه مکانی که مکان پیش تست • چون نشانی که نشان تو نیست •
قادری و جمله تقدیر تست • نقش دو عالم همه تصویر تست • چون نتوان مثل ترا نقش بست •
محو کن از خاطر ما هر چه هست • هفت طبق بر سر نه کاسه زن • چار قدح بر سر شش خم فکن •
عهد شب و روز بهم بر شکنای • جوهر اختر ز عرض در ربای • از رقم عصیان ما سر بکن •
گرکش طغیان ما بر فکن •

فصل چهارم در صفت خلقت دنیا و بعضی عجایبات آن از آدمی و غیره

روایتست از رسول خدای صلعم که موسی بن عمران علیه السلام سوال کرد از پروردگار خود جل جلاله
وعم نواله وعظم شانه ولا اله غیره که ای پروردگار من میخواهم که بدانم که ابتدای دنیا کی بوده
و تا زمان آدم علیه السلام چگونگی دنیا بچه وجه گذشته پس وحی کرد حق سبحانه و تعالی بموسی که ای
موسی سوال کرده از من چیزی که پوشیده و مخفیست و بغیر از من کسی بر آن اطلاع نبوده و نیست
پس موسی مناجات کرد که ای پروردگار عالم دوست دارم که بدانم من این را پس حق تعالی فرمود
که ای موسی آفریده ام دنیا صد هزار هزار سال و ده مرتبه و خراب شده پنجاه هزار سال پس
اراده من تعلق گرفت بعمارت او پس تعمیر کردم دنیا را پنجاه هزار سال دیگر پس خلق کردم
بقدرت خود در دنیا خلقی را بهیأت و صورت گاو پس ایشان روزی من میخوردند و عبادت
غیر من میکردند پس بعد از پنجاه هزار سال میرانیدم جمیع ایشان را در یکساعت که یک نفس
از ایشان نماند پس اراده و مشیت من بر خرابی دنیا تعلق گرفت و پنجاه هزار سال دیگر خراب
بود دیگر باره همت نمودم در عمارت آن پس پنجاه هزار سال دیگر آبادان بود پس خلق کردم در دنیا
دریایی و آن دریا پنجاه هزار سال بود که هیچ چیز در دنیا نبود که احتیاج داشته باشد بآن
آب باشد پس جانوری را خلق نمودم و او را بر آن دریا مسلط ساختم و آن جانور بقدر زمین
آن دریا را بآن عظمت بیک نفس کشید که قطره از آن نماند پس آفریدیم خلقی را کوچکتر
از زنبور و بزرگتر از پشه پس ایشان را مسلط کردانیدیم بر آن جانور پس خوردند او را و فانی

وناپود

وناپود مطلق ساختند پس پنجاه هزار سال دیگر دنیا خراب بود دیگر پنجاه هزار سال آبادان بود
و درین مدت دنیا بستان بود که هیچ جای آن خالی نبود و کاشته بود در آن خلق کردم
و این نهار در روزی آنها کردانیدم پس آنها را خوردند بمرتبه که هیچ اثری از آن نهار باقی
نماند پس بعد از آن در یکساعت هلاک شدند پس پنجاه هزار سال دیگر خراب بود پس دیگر اراده
در عمارت آن نموده پنجاه هزار سال دیگر آبادان شد پس آفریدیم سی نوع آدم را نوعی بعد از
نوعی دیگر که در میانه هر یک هزار سال بود که مجموع سی هزار سال باشد و چون دوران ایشان
گذشت و همه فانی شدند و شربت کل نفس ذائقة الموت چشیدند بعد از آن در دنیا
بقدرت کامله خود پنجاه هزار شهر آفریدیم از نقره و در هر شهری صد هزار قصر
مرتب داشتم از طلای احمر پس پر کردم آن قصرها و شهرها را از خردل که شیرین تر
از عسل بود و سفیدتر از برف پس مرغ کوهی آفریدیم و کردانیدیم روزی او را از هر هزار سال
یک دانه از آن خردل پس آن نهار را خورد تا آنکه آخر شد و در روایتی دیگر واقع شده که
چون آن مرغ را آفریدیم با او خطاب کردم که عمر تو چندانست که این خردلها آخر شود و او از
گاه بودی که خدای را بصفت وصف میکرد و [illegible] بهم القصه چون خردلها آخر شد آن مرغ فنا گشت
پس دیگر باره دنیا خراب شد [illegible] هزار سال خراب بود بعد از آن آبادان کرد این دنیا را بدر تو
آدم و ابتدای تعمیر این مرتبه روز جمعه شد وقت ظهر و این مخلوقاتی که آفریدیم بغیر از آدم که پدر تست
هیچ چیز دیگر را از اهل خلق نکردم و سبب خلق کردن آدم ظهور وجود با جود محمد و آل اطهار او
صلوات الله علیهم اجمعین **نظم** بس بگردید و بگردد روزگار • دل بدنیا در نبندد هوشیار •
تا ترا دست میدهد کاری بکن • پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار • این همه رفتند ما ای تیره دل •
هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار • سال دیگر تا که چی ماند بهر • تا کجا رفت آنکه با ما بود پار •
باش اندر فکر مردن روز و شب • تا نباشی غافل از پروردگار • و از عجایبات که حق تعالی آفریده

عجیب تر از انسان چیزی خلق نکرده هر که را عقلی باشد که نظر کند در وجود خود چنانکه حق تعالی
فرموده که وفی انفسکم افلا تبصرون پس ای عزیز اول در ابتدای خویش نظر کن که از کجایی
و از چه خلق شده‌ای حق تعالی ترا از قطرهٔ آب بیافریده و آن آب را اول قرارگاه پشت پدر بوده و سینهٔ
مادر پس از آن انجام آفرینش تو ساخت چنانکه شهوت را بر نر و ماده موکل کرد و رحم مادر را بمنزلهٔ
زمین کرد و آب منی را بمثابه تخم و ترا از خون حیض و نطفه آفرید اول پاره خون بسته شد پس
پس از آن گوشت کرده شد بعد از آن روح در وی دمید پس از آن یک صفت خون و آب در تو
چیزهای مختلف پدید آورد چون پوست و گوشت و رگ و پی و استخوان پس از آن اندام ترا خلق
کرد سری مدور و دو دست و دو پای دراز و بر سر یک پنج شاخ آفرید و در ظاهر دو چشم و دو گوش و
و دهان و بینی و زبان و دندان و غیر ما تعجبه کرد و در باطن معده و کرده و جگر و زهره و رحم
و مثانه و روده‌ها بسیار هر یکی بشکلی و صفتی و مقداری دیگر پس هر یک از اعضای چند حکمت
کرده هر آنکه تشریح […] بعضی دو برده […] چشم تو مقدار جوزی بیش نیست هفت طبقه آفریده
هر طبقه بصفتی دیگر که اگر یکی از آن تباه شود جهان بر تو سیاه گردد و پلکها بیافرید تا گرد از وی
باز دارد و مژه […] تیز گرداند مژه‌ها را بیافریده است و سیاه تا نیکوتر باشد و تا دیدار چشم
بدان قوت گیرد و تا چون غباری باشد از هم یکدیگر […] از وی برنشسته و میان آن […] و تن
توان نگریست و عجب تر آنکه حدقه بمقدار عدسی بیش نیست صورت آسمان و زمین در وی پیدا
آورد و دیگر گوش تو آفریده و آبی تلخ در وی پیدا کرده تا هیچ حیوانی در وی نشود و دو صدف
گوش آفریده تا آواز جمع کند و بسوراخ گوش رساند و در وی پیچ و تاب بسیار نهاده تا اگر
خفته باشی هیچ جنبنده قصد آن کند و اگر کند بسیاری گرد آن برآید و راه بجایی نبرد تا تو
آگاه شوی و از آن دفع کنی اگر شرح چشم و گوش تنها بتفصیل بیان شود بطول می‌انجامد دیگر در
استخوان خود نظر کن که چگونه محکم آفریده از آبی لطیف و تنک و هر پاره از وی بشکلی و مقداری

بعضی دراز و برخی گرد و پاره پهن و چندی میان تهی و بعضی میان پر همه بر یکدیگر ترکیب
کرده و در کدام حکمتهاست بعضی ظاهر و برخی پنهان و استخوان ترا استون تن تو ساخته
و همه را بنا بر آن نهاده و اگر یک لخت بودی پشت نتوانستی دو تا کرد و اگر متفرق بودی
پشت نتوانستی راست کرد و نتوانستی بر پای ایستادن پس برا مهره مهره بیافرید تا دو تا
توانی شد آنگاه بر هم ساخت و پی و رگ در وی پیچید تا محکم باشد و راست توانی شد
و در سر هر مهره چهار زایده بیرون آورد و آنچه در زیر آنست چهار حفره آفریده تا آن
زایده در آن نشیند و محکم باستد و سر ترا از پنجاه و پنج استخوان آفریده و در هم پیوسته تا اگر
یک گوشه را آفت رسد باقی آن بسلامت بماند و همه شکسته نشود و دندانها را بعضی پهن
و برخی سر باریک بیافریده بوجه مصلحت و گردن را از هفت مهره بیافرید و برگ و پی محکم ساخت
و سر بروی ترکیب کرد و پشت از بیست و چهار مهره بیافرید و گردن بر وی نهاد الغرض
در جملهٔ تن تو دویست و چهل و هشت استخوان بیافرید هر یکی برای حکمتی تا کار تو راست و بساخته
گرد و این همه را از آبی نحیف آفریده پس سه حوض در تن تو بیافرید و از آن جویها بتن روان کرد
اول دماغ که از وی جویهای اعصاب بیرون آید و بهمه تن رسد و قدرت حس و حرکت از وی
بود دیگر حوض جگر که از وی رگها بهفت اندام کشاده کرده تا غذا در وی روان شود
دیگر حوض دل که از وی رگها بهمه تن کشاده کرده تا روح در آن روان باشد و از دل
بهفت اندام رسد دیگر معده را آفریده چون دیگی که همیشه می‌جوشد تا طعام در وی پخته
می‌شود و جگر آن طعام را خون می‌گرداند و رگها آن خون را بهفت اندام میرسانند و زهره
کف آن خون که چون صفرا بود می‌ستاند و سپرز دردی که از خون بهم رسد می‌ستاند و کلیه
آب را از وی جدا می‌کند و بمثانه میرساند و عجیب تر رحم است و آلات ولادت که چون ترا
در رحم آفرید و بعد احتیاج بود […] دهان باز کردی خون حیض زیاده از اندازه […]

از راه ناف غذای تو مقرر نمود چون از رحم بیرون آمدی ناف را ببرید و راه دهان را بگشاد
که مادر غذا را بقدر حاجت تو دهد پس چون تن تو در آن وقت ضعیف و نحیف بود و طاقت طعامها
نداشتی از شیر مادر که لطیف بود غذای تو ساخت در دو پستان از سینه مادر و شیر را
بقدر دهان تو پیدا فرمود و سوراخهای تنگ در وی تعبیه نمود تا شیر بر تو زیادتی نکند و کار در جای
در سینه مادر بنشاند تا خون سرخ حیض را سفید کرده پاک لطیف بتو رساند و چون ترا
بدندان احتیاج نیست دندان در اول مرتبه بتو نداد تا سینه و پستان مادر را آزرده نکنی
تا وقتی که قوت طعام خوردن پدید آید آنگاه دندان بتو ارزانی فرمود تا بر طعام خوردن
قادر شوی زهی کور و نابینایی که این همه بیند و در عظمت آفریدگار مدهوش نشود و از
کمال لطف و شفقت وی متحیر نگردد زهی حیوان غافل و کج طبع جاهل که اندرین تفکر نکند و از
خود نبیند دیده و جمله آنچه گفته شد در جمیع حیوانات موجودست حتی پیل و پشه بلکه در پشه که دست و پا و
بال او و مورچه از همه عجیب‌ترست زیرا که همه اینها در موجودات و حسی که در وست در هیچ
ذی حیاتی نیست و در بعضی از کتب سماوی منقولست که حق تعالی خطاب میکند که ای بنی آدم
در شبانه روزی صد و چهل هزار و چهار صد نفس گرم از تو میگیرم و نفس سرد میدهم رباعی
ای دل تو زعالم بقا آمده • بیگانه مباش کاشنا آمده • در خود بنگر و دیده بینش بکشا •
خود را بشناس کز کجا آمده • از واقدی منقولست که میان ابو البشر و نوح علیه السلام ده قرن
بوده هر قرنی صد سال و صاحب جامع المعارف آورده که عمر ابو البشر نهصد و سی سال بوده
از ابن عباس مرویست که چون از عمر نوح ع چهار صد و هشتاد سال گذشت وحی بدو نازل
شد و صد و بیست سال دعوت کرد هشتاد کس بدو ایمان آوردند و بقولی کمتر نیز گفته اند
چون جفای او از حد درگذشت از قوم بخدای تعالی شکایت کرد طوفان شد چنانکه قبل ازین
سمت تحریر یافت و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال دیگر زیست و از آدم تا طوفان نوح

دو هزار

دو هزار و پانصد و سی و سه سال و از طوفان تا وفات نوح سیصد و پنجاه سال و از نوح ع
تا ابراهیم خلیل الله دو هزار و چهل و شش سال و از ابراهیم تا موسی کلیم الله هفتصد سال و از موسی
تا داود علیه السلام پانصد سال و از داود تا عیسی علیه السلام هزار و صد سال و از عیسی تا
بعثت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ششصد و بیست سال پس از ابتدای خلقت آدم تا زمان
بعثت خاتم صلعم با این قول هشت هزار و چهل و سه سال بوده باشد و از عجایبات دنیا است
که صاحب تفسیر کاذر آورده که حق تعالی تابوتی به آدم فرستاد که در و صورت جمیع پیغمبران و خانهای
ایشان بود تا با آخر الزمان و خانه رسول آخر الزمان از یاقوت سرخ بود و صورت وی مبارک
آن سرور انبیا در نماز ایستاده و در دور آنحضرت اهل بیت او بودند و در پیش او جوانی ایستاده
و شمشیری بر دوش نهاده و بر پیشانی او نوشته که [illegible] بود و این عجمة المؤید بنصره من عنده
و طول آن تابوت سه گز و عرض دو گز بود و از چوب شمشاد بود در زر گرفته تا آدم صفی الله آورده
به پیغمبران دیگر میراث رسید و دیگر از عجایبات دنیا جانورانند که بعضی بر روی زمین میپرند
و برخی پر ادو پا است و بعضی را چهار پای و پاره بی دست و پای بسینه راه میروند و هر یک
بشکلی و هیاتی دیگر و هر کدام را آنچه بکار آید حق تعالی باو داده و همه را روزی میرساند و
در آموخته که روزی خود چگونه بیابند و بچه را چگونه بیرون آورند بعضی در آشیان تخم میگذارند
و بچه حاصل میکنند چون ماکیان و برخی در آب مثل بط و دیگر مرغابیان و پاره در خاک
و از عجایبات کاسه پشت که بچه خود در نظر و توجه بیرون می آورد چنانکه مشهور است که
قبل از شروع دو توده خاک نرم بهم میرساند و خود در میانه آن قرار میگیرد و تخم را در برابر خود
میگذارد و چهل شبانه روز نظر از تخمها بر نمیدارد و آن خاکها روزی او است صنع باری
تعالی زیاده از آنست که در حیز تحریر توان آورد مناجات الهی بکمال عزت بحرمت بخششی ای منت تو •
بدان گوهری که ختم انبیاست • بدان سروری که شاه اولیاست • بحق ماهیان بی زبان

بیابانک و نالهای صبح خیزان • با شک طفلی از درد نهانی • با آه پیری از وداع جوانی •
بمسکینی و عجز عذرخواهان • بعذر آوردن صاحب کناهان • بسختی بردن ایام دوری •
بتلخی بردن شام صبوری • با شک و زاری شام غریبان • بر شک عاشق از کام رقیبان •
که ایمان من از شیطان نکه دار • بحق مصطفی و آل اطهار • **فصل پنجم** در صفت ملائکه مقربان
وز ابن عباس نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج جبرئیل را دیدم که ششصد
بال داشت ابن شهاده از رسول صلعم روایت کرده که جبرئیل را گفتم که میخواهم ترا بدان صورت
ببینم که حق تعالی ترا بدان خلق فرموده جبرئیل در شب مهتاب بر ما بکشاد و تمام روی زمین را
فرا گرفت من بیهوش شدم چون بهوش آمدم گفت ای محمد از خلقت من تعجب میکنی و بیهوش
میشوی اگر خلقت اسرافیل را ببینی که دوازده جناح دارد و هر جناحی از آن تا مشرق
و جناحی از مغرب و گوشه از کوشهای عرش بر دوش اوست و هر دو قدم او در زمین هفتم قرار
گرفته و سر او از عرش برین در گذشته ترا چه حالت دست دهد و با وجود این همه عظمت و جلال
حق سبحانه و تعالی خود در حقیر میسازد که کم از مرغی میگردد که کوچکتر از گنجشک باشد و عزرائیل
که یکی از ملائکه مقربانست در آسمان چهارم است و بر کرسی نشسته و پایها فرا کشیده یک پای
در کنار آسمان و یکی در کنار دیگر و لوحی در پیش روی خود گذاشته و در آن لوح میکرد و در جانب
راست او فرشتگان رحمت و بر جانب چپ وی فرشتگان عذاب و حمله در میان و میان چون کسی را
از اهل رحمت اجل فرا رسد ملائکه رحمت بامر خالق پرواز کنند و از شب طبقهای نثار
جعد بویهای خوش بر داشته پیش مومن حاضر شوند و جان او را با عزاز و اکرام تمام از بدن
بستانند و اگر از اهل عذاب باشد ملائکه عذاب با پلاسهای سیاه بروند و بر بالین وی بنشینند
و گویند ای جان خبیث بیرون آی بسخط خدا گرفتار شو و بالجمله ملائکه را بعضی دو بال است
و برخی سه و چهار قوله تعالی اولی اجنحة مثنی وثلث ورباع یزید فی الخلق ما یشاء یعنی ملائکه را که

خداوندان بالهای متعدده متفاوته اند دو دو و سه سه و چهار چهار و زیاده میکند خدای
در آفریده خود آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده شود و تفاوت اجنحه
ایشان بجهة تفاوت مراتب ایشانست و در نهج البلاغه مذکور است که بعضی ملائکه شش بال دارند
دو را بجسد خود پیچیده اند و بدو طیران میکنند و دو دیگر بر روی خود فرو گذاشته اند بجهة حیا
و خوف و خشیت حق تعالی و از ائمه معصومین علیهم السلام منقولست که حاملان عرش ظاهر امروز چهارند
که هر یکی از ایشان هشت چشم دارد هر چشمی برابر دنیا یکی از ایشان بصورت آدمیست دایم
روزی از برای فرزندان آدم از خدای تعالی میخواهد و یکی بصورت شیر که روزی از برای ددان میطلبد
و یکی بصورت گاو که روزی چهار پایان میجوید و یکی بصورت خروس که روزی مرغان میخواهد و در روز
قیامت چهار فرشته دیگر زیاده شود کما قال الله تبارک و تعالی ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة
اما عرش باطن که مراد علم است پس حاملان آن هشتند چهار از اولین و چهار از آخرین اما چهار
اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بودند که سایر پیغمبران که پیش از پیغمبر ما بودند بر شرایع ایشان
بودند و استفاده علوم از ایشان مینمودند و آن چهار آخرین محمد و علی و حسن و حسین اند که باقی
ائمه علیهم السلام استفاده علم از ایشان کرده میکنند و در تقویت شرع محمدی کوشیده رواج
مذهب حق داده اند و از پیغمبر صلعم روایتست که پایهای حمله عرش در طبقه آخرین زمین قرار گرفته
و سرهای ایشان از آسمانها در گذشته و دستهای ایشان از اطراف و نواحی بیرون رفته و از دوش
تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راهست و در خضوع و خشوع اند و از غایت خشیت سر در پیش
انداخته اند و سر بالا نمیکنند از وهب بن منبه روایتست که در حوالی عرش هفتاد هزار
ملائکه اند که مشغولند بعبادت باین طریق که دستهای خود بکردنهای خود نهاده اند و برفع صوت
تهلیل و تسبیح میکنند و در میان طبقات آسمان چندان ملائکه هستند که عدد ایشان جز خدا نداند
بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید او سبحانه مشغولند در نهج البلاغه مذکور است که بعضی از ملائکه ساجدند

که کوه را بشکنند و این مرتبه مقربان احدیت است و برخی دیگر را که خوانند که هرگز قیام ننمایند و این
صفت کلمه توحید است و فوجی دیگر صف زدگانند که از صفوف خود زایل نشوند و ایشان حاملان
من حول العرش اند و جمعی دیگر تسبیح کنندگانند و ایشان صد هزار صف اند که در عقب ایشان
حول العرش ایستاده اند و دستها بر روی یکدیگر نهاده و هر یکی بلغتی تسبیح او میکنند
و دیگر از ملائکه مقرب منکر و نکیر اند و ایشان را فرموده اند که چون بنده را در قبر نهند اگر مؤمن باشد
بصورتی نیکو پیش روند و گویند پروردگار تو کیست و از پیغمبر و امام و کتاب و قبله پرسش نمایند و در این
دو سه قول گفته اند یکی آنکه جان در تن آید و تا ناف برود و بجواب ایشان مشغول شود و این قول
اکثر علماست و روایتی دیگر آنست که روح در برابر قالب بایستد پس جواب گوید بعد از آن منزل آید
که بجواب هیچ خود ایشان عروس بسر کو روی روضه شود برود و اگر کافر یا منافق باشد بهیبتی
نزد وی آیند و آتش از دهان و چشمهای ایشان بیرون آید و گرزهای آتشین در دست داشته
و از وی سوال کنند و زبان او در بند رفته پس گرز آتشین بر سر وی فرود آورند و گور وی پر آتش شود
و دری از دوزخ بر وی گشایند و دیگر از ملائکه مقرب حفظه اند و احوال ایشان قبل از این
ذکر پذیرفت و از حضرت رسالت صلعم مرویست که صد و شصت فرشته بر سر هر بنده مؤمن موکل اند
که آفات و بلیات و شر شیاطین را از وی دفع میکنند همچنانکه مگس را از کاسه عسل منع کرده شود
و اگر یک لحظه بنده با نفس خود گذاشته شود شیاطین او را بربایند و دیگر خازنان دوزخ نوزده فرشته
آفریده که ایشان را زبانیه دوزخ خوانند هر یکی را هفت هزار دست بر سر دستی او هفت
هزار انگشت و بر هر دستی هفتهزار کف و بر هر کفی هفتهزار انگشت و بر هر انگشتی اژدهایست
و بر سر هر اژدها مار سیاهی بدرازی یا ... داده هر که را از اهل دوزخ بگزند هفتاد سال
در درد آن بماند چون ایشان را امر شد که بدوزخ روند از ترس آتش بنواختند حق تعالی جبرئیل را فرمود
که در پیشانی ایشان بنویس که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله چون نوشته شد ایشان

داخل دوزخ شدند و آتش گرد ایشان نمیگردد و نیز از حضرت رسالت پناه مرویست که خدایرا فرشته ایست
او را هزار هزار سر است و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر رویی هزار هزار دهن و بر هر دهنی
هزار هزار زبان و بهر زبانی خدایرا بهزار لغت مختلف اندر روزی و برا خاطر رسید که آیا خدایرا
بنده باشد که تسبیح او بیشتر از تسبیح من باشد حق تعالی باو خطاب فرمود که مرا بندگان باشند
که تسبیح و تهلیل ایشان بیش از تسبیح و تهلیل تست گفت بار خدایا ایشان چه میگویند فرمود
سبحان الله کلما سبح الله شیئ وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
والحمد لله کلما حمد الله شیئ وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
ولا اله الا الله کلما هلل الله شیئ وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
والله اکبر کلما کبر الله شیئ وکما یحب الله ان یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر علی عدد کل نعمة انعم بها علی وعلی کل احد
من خلقه ممن کان او یکون الی یوم القیمة **مناجات** خدایی ببخش گر دلنواز ۰ همان با خردمند چاره ساز ۰
نهان آشکارا درون و برون ۰ خود را بدرگاه خود رهنمون ۰ برازنده سقف این بارگاه ۰
نگارنده نقش این کارگاه ۰ من چاره خویش دانم نه کس ۰ تو دانی چنان کن که دانی و بس ۰
نه بینم من این بهره در خویشتن ۰ که گویم ترا این و آن ده بمن ۰ تو مستغنی از هر چه در راه تست ۰
تو ده بنده را هر چه دلخواه تست ۰ چو بر آستانت گشادی درم ۰ مکن خاک بیگانگی بر سرم ۰
حفاظت چنان باد در کار من ۰ که خوشنود گردی ز کردار من **فصل ششم** در صفت صور و نفخه آن
بدانکه صور شاخیست که بردارنده آن اسرافیل است و آن جهت و لطف ... خواهد ...
نسبت ... و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله وکل
اتوه داخرین یعنی یاد کن روزی را که دمیده شود در صور که مثابه شاخیست پس بترسند از هول
آن هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمینست از جن و انس و سایر حیوانات مگر آنکه خواهد

یعنی خزنه بهشت و دوزخ و یا اسرافیل و یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیلند و همه بیایند بعرصه گاه در حالتی که خوار شده گان باشند از ابو درداء روایتست که
رسول صلعم فرمود که خدای تعالی چون از خلق آسمان و زمین پرداخت صوری بیافرید و باسرافیل
داد وی آنرا در دهن گرفت و چشم را در زیر عرش گماشت تا کی فرمان الهی در رسد که صور در دمد
من گفتم یا رسول الله صور چه باشد فرمود شاخیست بزرگ که دوری آن مقابل آسمان و زمین
و اسرافیل سه بار صور در دمد و آن اینست که درین آیه مذکور شد دوم نفخه صعقه سیم نفخه احیا — یکی نفخه فزع است
اول که اسرافیل را فرماید که دم در صور دمد هرچه در آسمانها و زمینها باشند بترسند و کوهها
بجنبش در آیند و چون گرد بر هوا روند و زمین از جای خود بجنبد بر وجهی که اصلا قرار نگیرد
مانند کشتی که بر روی آب باشد یا قندیل آویخته که باد بجنبد بر و خورد و در آن روز مادران از هول
فرزندان شیر خواره را فرو گذارند و زنان آبستن بچه بیندازند و کودکان از ترس آن پیر شوند
و شیاطین از فزع آن برمند و باقطار زمین روند و فرشتگان تازیانه بر روی ایشان زنند
تا باز بجای خود آیند و همه مردمان مدهوش و متحیر گردند درین باشند که زمین شگافته شود و دود
گردد و چون در آسمان نگرند مانند زیت گداخته بینند پس شگافته گردد و ستارگان فرو ریزند
و آفتاب و ماه گرفته شوند پس اسرافیل را فرمان رسد تا بار دیگر صور در دمد و این نفخه را صعقه
خوانند هر که در آسمان و زمین باشد بمیرد مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان
عرش پس جبرئیل و میکائیل خطاب آید که بمیرید فی الحال بمیرند و حاملان عرش را ندا رسد که موتوا
همه بمیرند پس اسرافیل را گوید که صور را بعرش ده و تو نیز بمیر اسرافیل صور را بعرش سپارد
و جان بدهد آنگاه ملک الموت را فرماید که دیگر کسی مانده است گوید بار خدایا تو عالمی که غیر
از من کسی دیگر نمانده خطاب آید که مت گاه موتوا تو نیز بمیر چنانکه ایشان مردند ملک الموت نیز
سمت فنا پذیرد پس ملک تعالی این ندا در دهد که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بعد از آن

بادی بوزد که دنیا را هموار سازد بحیثیتی که اگر بیضه در مشرق نهاده باشد در مغرب آنرا توان دید
آنگاه حق تعالی بقدرت کامله خود چهل شبانه روز بارانی ببارد بمثابه نطفه مردان تا از
بالای زمین دوازده گز برآید و همچنانکه نباتات روییده میشود خلقان از آن آفریده
شوند و حاملان عرش را زنده کند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بیافریند باسرافیل
فرماید که صور را بردار و در دم و اسرافیل صور در دمد حق تعالی فرمان دهد تا روحها بتنها
در آیند بروایتی اصح زمین شگافته همه از خاک برخیزند چون نباتات که در فصل بهار
سر از خاک بر دارند سر برهنه و پای برهنه و این نفخه احیاست و اول کسی را که زنده گردانند
از فرشتگان حاملان عرش باشند بعد از آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
مرویست که ارواح ملائکه در شاخ اول صور باشند و ارواح پیغمبران در شاخ دوم و ارواح
صدیقان و شهیدان در شاخ سیم و جانهای مومنان در شاخ چهارم و جانهای پریان
در شاخ پنجم و جانهای دیوان در شاخ ششم و جانهای کافران و منافقان در شاخ هفتم
آنگاه که عزم [illegible] تا صور در دمد یکبار جانهای جمله اشیا بیرون آیند و روی
جهان چو [illegible] و جانهای مومنان چون شمع افروخته باشند و جانهای کافران چون
ابر سیاه و این ارواح همه بیک طرفة العین با بدان خود روند که هیچ یک غلط نشود **مناجات**
خداوندا بذات بی زوالت • بحق عزت و جاه و جلالت • بسوز گریه امیدواران •
باه سوزناک سوگواران • بسیخوابی شام دلفگاران • به بی تابی روزه داران • بتسلیم مریدان در ارادت •
بتکبیر شهیدان در شهادت • بصحرا مانده گم گشته از راه • بتنها مردان افتاده در چاه •
بداغ مسکن از شمع جگر سوخت • بسوز شمع گرمی بستر سوخت • که این وادی مرا آزادی بخش •
ز نور شمع خویشم شادی بخش **فصل هفتم** در صفت روز قیامت بدان ای عزیز که روز قیامت
روزیست که در آن روز طبل یوم ینفخ فی الصور فرو کوبند و آفتاب و ماه را در یکموضع جمع

کرده اند که وجمع الشمس والقمر و این سقف معلی که بی ستون برپای کرده اند از یکدیگر جدا گشته
که واذا السماء انفطرت و در یکدیگر نوردند که یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب شد یا دیگر
در عالم و زیدان کبری چنانکه در یکطرفة العین از مشرق تا مغرب همچو ارکان الکاه خلق عالم
را بجمع قیامت حاضر آرند بساط عدل اینجا گسترده و ترازوی اعمال آنجا که ونضع الموازین
القسط لیوم القیامة اقارب و عشایر از یکدیگر منهزم کردند که یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه
وصاحبته وبنیه لکل امرء منهم یومئذ شأن یغنیه ملائکه ملکوت در آن روز
صفهای نماز گسترده که یوم یقوم الروح والملائکة صفا در قیام آن نماز چندان قیام کنند
که طاق محراب افلاک دوده این کواکب روشن که قنادیل نورانیست برسر ایشان نثار کنند
که واذا الکواکب انتثرت و از آب دیده عاصیان و از سوز سینه فاجران دریا با موج
برآورند که واذا البحار فجرت و این وقتی باشد که خلایق را برانگیزانند و سر از خاک لحد
بردارند که واذا القبور بعثرت حق سبحانه و تعالی خطاب فرماید که یا ایها الناس اتقوا ربکم
ان زلزلة الساعة شیء عظیم یعنی ای مردمان بترسید از عذاب پروردگار خود بدرستی که
جنبانیدن قیامت زمین را چیزی بزرگ و [illegible] هیبت آن یوم ترونها تذهل
کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری
ولکن عذاب الله شدید روزی که ببینند آن زلزله را غافل و متحیر گردد از دهشت آن
هر شیر دهنده از آن فرزند که شیر دهد و بنهد هر زنی که خداوند بار است بار خود را
یعنی زن آبستن بچه خود را بیفکند از دو هیبت ای بیننده همه مردمان را از اهوال آن روز
در حالتی که مستان باشند و حال آنکه نباشند مست از روی حقیقت ولیکن عذاب خدای
تعالی سخت است از عمران بن حصین و ابو سعید خدری مرویست که این دو آیه در شب نازل شد
در غزوه بنی المصطلق چون این آیه نازل گشت همه در رفتن بودند رسول صلعم بفرمود تا توقف

کردند شبا و از بلند برایشان خواند همه بگریه درافتادند که در هیچ وقت آن قدر گریه نکرده بودند
و چون روز شد هیچکس زین از پشت اسب فرو نگرفت و خیمه نزد و طعام نپخت بعضی گریه میکردند
و جمعی حزین و غمگین سر بر زانو نهاده بفکر فرو رفته بودند رسول الله صلعم فرمود که میدانید این
چه روزی خواهد بود آن روز خدای تعالی آدم را فرماید که برخیز و بعضی از فرزندان خود را بدوزخ
فرست او گوید چند کس را بدوزخ فرستم ندا رسد که از هزار نهصد و نود و نه را بدوزخ
فرست و یکی را به بهشت اصحاب چون این بشنیدند صدای ایشان اکبر از ایشان برخواست و بهای بهای
بگریستند و گفتند یا رسول الله آن روز نجات یابنده که خواهد بود فرمود مژده باد شما را که از جنس
شما و خلق [illegible] دنیا نزا یاجوج و ماجوج میگویند و از غایت کثرت از حد حصر متجاوزند
نهایت ایشان جز خدای کسی نداند همه ایشان اهل دوزخ باشند با سایر کافران دیگر
و عدد شما در جنب عدد کفار مانند یک موی سفید است در گاو سیاه و امید میدارم که ربع اهل
بهشت شما باشید ایشان خوشحال شدند بعد از آن فرمود که امید میدارم که ثلث اهل
جنت شما باشید ایشان بزبان تکبیر و تحمید گفتند پس فرمود که امید میدارم که دو ثلث اهل
بهشت شما باشید و بدانید که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از آن صف امت
من باشند و بعد از آن فرمود که هفتاد هزار از امت من از آن قبیل باشند که بیحساب به بهشت روند
عکاشه بن محصن برخواست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من از جمله ایشان باشم فرمود
بارخدایا او را از ایشان گردان مردی از انصار برخواست و همین التماس نمود فرمود عکاشه
باین بر تو سبقت گرفت از ابن عباس منقولست که آن انصاری منافق بود و بجهت این او را
دعا نفرمود و باید دانست که روز قیامت روزیست که هر نوع طایفه بعذابی معذب باشند
و پادشاهی آن روز مر خدایراست که الملک یومئذ الحق للرحمن وکان یوما علی الکافرین عسیرا
پادشاهی آن روز ثابت مر خدای بخشنده راست چه مدعیان دعوی در آن روز زبان

مالک نخواهند بود و باشد آن روز روزی بر کفار دشوار از شدت احوال اما بر اهل ایمان آسان خواهد بود
و نهایت کلفت و مشقت بر مومنان مقدار زمان ادای نماز ایشان خواهد بود و در دنیا و یوم
یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا و یاد کن ای محمد روزی را
که بخاید ستمکار بد روزگار بر دستهای خود یعنی دستهای خود را بدندان گزد چنانکه متحیران
میکنند از بسیاری حسرت و ندامت گوید آن ظالم از روی پشیمانی کاشکی فرا گرفتمی با پیغمبر
خدا راهی فرا گرفته که راه نجات است و طریق حق از ابن عباس مروی است که این آیه در حق عقبه
بن ابی معیط و ابی بن خلف نازل شد که با یکدیگر دوستی کردندی و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
واقع شده که این آیه درباره یکی از دشمنان اهل البیت رسول نازل شده و روز قیامت
هیچکس بر کسی رحم نکند بر داشتن بار گناه تو دل ولا تزر وازرة وزر اخری وان تدع مثقلة
الی حملها لا یحمل منه شیء ولو کان ذا قربی یعنی و بر ندارد هیچ نفس گناه کننده بار گنه نفس دیگر را
و اگر بخواند نفس گرانبار از گناه دیگری بر داشتن بعض گناهان وی بر داشته نشود از گناه
او چیزی و اگرچه باشد آن خداوند خویش نزدیک مثل مادر و پدر و خواهر و برادر یعنی هرچند
خویشان نزدیک خود را بخوانند که چیزی از خطیئات او بردارند اجابت نکنند زیرا که همه بخود در مانده
باشند از فضیل روایت است که فردای قیامت مادری و فرزندی را در عرصات حاضر کنند که
هر دو گرانبار باشند به بار گناه خود مادر فرزند را گوید حق ولادت و تربیت و رضاع من بجای
آور و یک گناه از من بردار گوید ای مادر دور شو از من که بخود در مانده ام از ابن عباس
مروی است که هر یک از پدر و مادر پسر خود را گویند که باز دار از من بار گناه پسر گوید ما علی
ان کما هی که بر من است مرا بس است حاصل کلام که در آن روز هیچکس بفریاد کسی نرسد اگرچه اقرب
باشد منقول است که روزی بهلول بر سر راهی ایستاده بود که هارون الرشید از آن میگذشت
آواز داد که یا هارون الرشید وی عنان کشید و بایستاد و پرسید که کیست که مرا طلبید گفت

بهلول دیوانه است پس هارون گفت ای بهلول مرا می‌شناسی گفت بلی گفت من انا یعنی کیستم
گفت انت الذی لو ظلم واحد بالمشرق کنت بالمغرب سألک الله یوم القیمة یعنی تو آنکسی
که اگر کسی ظلم کند در مشرق زمین و تو در مغرب زمین باشی سوال میکند حق تعالی آنرا از تو
در روز قیامت فبکی هارون پس هارون بگریه در آمد و قال کیف تری حالی گفت حکم کن
... اعرض نفسک علی آیة من کتاب الله تعالی ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی
جحیم گفت عرض کن نفس خود را برآیه از آیتهای کتاب حق سبحانه و تعالی که فرموده بدرستی
که نیکوکاران هر آینه در بهشت خواهند بود کان نعمت و بدکاران هر آینه در عذاب جحیم
قال و این اعمالنا قال یتقبل الله من المتقین هارون گفت پس کجاست اعمال ما یعنی عملهای
ما چه میشود بهلول گفت حق تعالی عمل را قبول میکند از متقیان و پرهیزکاران قال و این
رحمة الله قال قریب من المحسنین هارون گفت کجاست رحمت خدای تعالی بهلول گفت رحمت حق تعالی
نزدیک است به نیکوکاران قال و این قرابتنا من رسول الله صلعم قال فلا انساب بینهم یومئذ
ولا یتسائلون هارون گفت پس چه میشود حق خویشی ما به رسول خدای صلعم بهلول گفت
نسب بکار نمی آید در آن روز و از نسب بجایی نمیرسند بلکه از عمل میپرسند قال و این
شفاعة رسول الله صلعم قال یومئذ لا تنفع الشفاعة الا لمن اذن له الرحمن و رضی له قولا
هارون گفت کجاست در آن روز شفاعت رسول خدای صلعم بهلول گفت در آن روز نفع
نمیرساند شفاعت آنحضرت مگر کسی را که حق تعالی اذن شفاعت دهد آنحضرت را و راضی
باشد که آنحضرت شفاعت کند او را قال الک حاجة قال نعم ان تغفر لی ذنوبی و تدخلنی الجنة
هارون گفت آیا ترا حاجتی است نزدیک من بهلول گفت بلی آنست که بیامرزی گناهان مرا
و مرا داخل بهشت گردانی قال لیس هذا بیدی ولکن بلغنا ان علیک دین فهل نقضیه عنک
هارون گفت این از دست من بر نمی آید لیکن شنیده ام که قرضی داری من آنرا ادا کنم

فقال یا هارون ان الذین لا یقضی بالدین رد اموال الناس الیهم پس گفت ای هارون قرض را
ادا میکن باز ده اموال مردم را با ایشان تعالی انا امرتک برزق یؤدی علیک ان تموت
هارون گفت آیا میخواهی که امر فرمایم که همه روزه روزی تو بتو دهند تا زنده باشی فقال
یا هارون نحن عبدان لله تعالی اتری یذکرک و ینسانی پس گفت ای هارون ما و تو هر دو بنده
خدائیم آیا میبینی که ترا یاد کند و مرا فراموش [illegible] ماند
پس ای عزیز از روز قیامت اندیشه کن که البته خواهد بود و حقیقت **مناجات** الهی گرچه دارم شرمساری
ولی دارم بتو امیدواری • گناهم گرچه بیرون از شمارست • نترسم چون تو ام آمرزگاری •
امیدم هست بر الطاف عامت • که بگذاری مرا بر خاک خواری • بشو روز از پی عذر گناهان
مرا چشمیست چون ابر بهاری • ببخشی جرم من بر روح احسن • ز خیل رستگارانم شماری • **فصل**
هشتم در ترازوی اعمال و پران شدن نامهای بندگان بدانکه ترازوی اعمال حقیقت
و در آن خلافی نیست و حق سبحانه و تعالی در قرآن خبر داده بتعبیر صادق القول بیان نموده
قوله تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبة من خردل
اتینا بها و کفی بنا حاسبین یعنی وزن کنیم ترازوی عدل و راستی برای وزن صحایف
یا برای اهل آن روز تا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی از آن سنجیده شود پس
ستمدیده نشود نفس چیزی را از حق خود یعنی از نیکی و بدی هیچ عمل ناسنجیده نگذاریم
و از ثواب طاعت هیچ باز نگیریم و در عقاب عاصی نیفزاییم و اگر چه باشد هم عمل سنگ
دانه از سپندان که کوچکترین دانهاست بیاریم او را بترازوی [illegible] و بر وفق
آن جزا دهیم و بسنده ایم شمار کنندگان مر اعمال بندگان را [illegible] علم و کمال
مخصوص کمالست پس کافی باشیم در آنکه حساب بندگان کنیم و بنقیر و قطمیر آن جزا دهیم
قوله فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون یعنی پس هر که گران باشد ترازوهای

کردار او با ایمان و اعمال صالحه پس آن گروه ایشان رستگارانند از درکات دوزخ و رسیدگان
بدرجات بهشت و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون
و هر که سبک باشد ترازوهای کردار او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشند چون مشرکان و منافقان
پس آن گروه آنانند که زیان کردند در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بر دادند
و تلف [illegible] در دوزخ جاودانه مانند تلفح وجوههم النار وهم فیها
کالحون بسوزاند رویهای ایشان را آتش دوزخ و ایشان در آن آتش زشت رویان باشند
از شدت سوختن و کلوح بهم جستن لبهاست از دندان چنانکه منقولست از عبدالله مسعود
که آتش دوزخ لبهای ایشان را از دندانهای ایشان جدا کرده اند و بهم جهانند بحیثیتی که دندانها
نمایان شوند مانند سر گوسفند بریان کرده از مالک دینار مرویست که عتبه غلام از فساق
وقت آن زمان بود روزی در بازار میگذشت دید که سر گوسفندی را بریان کرده از تنور
بیرون آورده اند که لبهای آن از هم جدا شده بود و دندانهای او ظاهر گشته در فکر
رویهای اهل دوزخ افتاد که با این مشابه باشند نعره بزد و سه شبانه روز بیهوش افتاد
و بعد از آنکه بهوش آمد توبه کرد و از زهاد و عباد معروف و مشهور گشت ابو سعید خدری نیز
از حضرت نبوی صلعم در تفسیر این آیه روایت میکند که آتش دوزخ بریان سازد و در گرد آید
روی کافر را پس برجهد لب بالای او تا میان سرش و فرود افتد لب زیرینش تا بر
ناف او مرویست که رسول صلعم فرمود در شب معراج ترازویی دیدم او کفه فراخی هر
کفه از آن بمقدار مشرق و مغرب گفتم یا رب خدایا این ترازو بچه پر شود خطاب آمد که بعزت
و جلال من که بسنده که بمقدار آن نیم خرما باشد پس در آورد و پر شود اگر بنده باخلاص
آنرا کرده باشد و خبر آمده که داود علیه السلام از حق تعالی درخواست که میزان اعمال را
باو نماید چون بدید بیهوش گشت چون با خود آمد گفت الهی که تواند که کفه آنرا از حسنات

پرسازد خطاب آید که ای داود اگر از بنده خوشنود باشم آن کفه را بیک خرما پر سازم و گرنه ترازوی
اعمال در قیامت بدست میکائیل باشد و دو پله دارد یکی از نور و یکی از ظلمت آن پله که از نور
باشد عملهای نیک بدان سنجند و آن پله که از ظلمت باشد بدیها بدان سنجند و این ترازو را
عمود هست از مشرق تا مغرب و بکان کها را ایستاده اند و پس ترازو بدارند و نیکی و بدی
وی را وزن کنند اگر طاعت بمعصیت برابر آید منادی ندا کند که این بنده نیک بخت شد
که هرگز بدبخت نشود و اگر العیاذ بالله معصیت بر طاعت زیاده آید همین جواب آید که این
بنده بدبخت شد که هرگز نیک بخت نشود و دیگر روایت کرده اند که رسول صلعم فرمود که هر یکی از
خلایق بحال خود مشغول باشند و بحال یکدیگر نپردازند بنوعی که مادر سوی فرزند ننگرد
و دیگر پیغمبر صلعم فرموده که بنده باشد که در آن ساعت بیاورند و پیش ترازو بدارند و کوه کوه
از معصیتهای وی بیارند و در کفه ظلمت بنهند و هیچ عملی نباشد که در کفه نور نهند چون
آن بنده آن معصیتها بیند از عمل خود نومید گردد پس ناگاه کاغذ پاره ای از سر ناخن کاغذ
بیند که از هوا پران بیاید و در کفه نور نشیند و از آن همه معصیتها گران تر آید فرمان رسد
از حق تعالی که این بنده را به بهشت برید همه خلایق متحیر فرو مانند از آن کاغذ بدان خوردی
و بدان وزن چون معلوم کنند بر آن کاغذ نوشته باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله پس ندا آید از حق سبحانه و تعالی که هر که مرا بخداوندی شناخته باشد و بیگانگی
دانسته و رسول مرا بپیغمبری و وصی او را بولیی من و جانشینی او من که خداوندم او را
بهیچ عذاب معذب نکنم پس معلوم شد که بمحض گفتن کلمات شهادة کسی از عذاب خدای
نخواهد رست الا بتصدیق جنان و اقرار لسان و حقوق مسلمانی را داشتن **مناجات**
خداوندا منم بیچاره مانده درین غربت دلی صد پاره مانده خدایا دست این شوریده دل گیر
خلاصم ده ازین زندان دلگیر در آن ساعت که جان آید بحلقم نماند هیچ امیدی بجز لطفم

تنم را

تنم را روشنایی لحد بخش دلم را آشنایی ابد بخش چو زایل گردد این ملک وجودم مکن بی بهره از دریای جودم
فصل نهم در صفت پل صراط و گذشتن آن بدانکه صراط مانند پلیست بر روی دوزخ و
داستان چنان بود که حق سبحانه و تعالی دوزخ را در زیر زمین هفتم بیافرید و از گرمی آن فرشتگان
آسمان بخروش آمدند پس ایزد تعالی بقدرت کامله خود ماری بیافرید و نام آن غاشیه است
و بزرگی وی را کس نداند مگر حق سبحانه و تعالی پس آن مار را فرمان داد تا دوزخ را بحلق فرو برد
و سه هزار سال لب بر هم نهاد و نفس نزد آنگاه بیطاقت شد پس مناجات کرد که الهی مرا
دستوری ده تا یک نفس بکشم حق تعالی باو عتاب فرمود و مالک را فرمود تا وی را ادب کند
در دست آن مالک تازیانه بود خواست که بروی زند آن مار از بیم مالک سر برآورد و چشمش بساق
عرش افتاد و نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و فرزندان او علیهم السلام نوشته دید دانست که
ایشان عزیزترین خلقانند گفت الهی بحرمت اینها که از سر گناه من درگذر حق تعالی گناه او را
عفو فرمود و دستوری داد که در سالی دو مرتبه نفس زند یکی گرم و یکی سرد گرمای تابستان
و سرمای زمستان از اثر نفس اوست و چون روز قیامت شود و حساب کنند خلایق را
غاشیه را فرمان دهند تا دهن بگشاید و دوزخ را بصحرای قیامت اندازد آن وقت امر الهی
در رسد که یک موی سبیل غاشیه را صراط کنند و بر سر دوزخ بگسترانند تا خلایق از آن بگذرند
و بر صراط عقبه هاست قوله تعالی فلا اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقبة و درازی آن سه هزار
سالست هزار سال بالا باید رفت و هزار سال راست و هزار سال سرازیر و باریکتر
از مویست و تیزتر از شمشیر و فرشتگان ایستاده اند و قلابها در دست دارند و در خیال
میربایند بدوزخ می افکنند و حضرت پیغمبر ایستاده امتی امتی گوید و فرشتگان رحمت
سلم سلم میگویند و هر کس بقدر طاعت خود بگذرد گروهی چون برق جهنده و جمعی چون باد
رونده و فوجی چون اسب دونده و طائفه افتان و خیزان و فرقه ای دست و پای لرزند و در دوزخ

افتاد روایت از حضرت رسول صلعم که بنده باشد که بر صراط بگذرد و نداند که چگونه گذشته چون بگذرد بنگرد
در دوزخ نگرد گوید سبحان الله الذی عفانی منک ما رایت یعنی پاکا خداوندا تو نیی که مرا از صراط
وندیدم من یا رب خدایا روی مرا از دوزخ برگردان که میسوزد پیش از این از تو نخواهم فرمان آید که نظر
کن که این چیزی دیگر نطلبی تا روی ترا بگردانم پس آن بنده عهد نماید چون روی او را بگردانند
از دور درختی بیند سبز و خرم گوید یا رب خدایا لحظه مرا در سایه آن درخت جای ده فرمان
آید که ای بنده تو عهد کرده بودی که چیزی دیگر نخواهی بار دیگر عهد کن که پیش از این سایه درخت
نخواهم پس چون عهد کند فرمان آید که در سایه آن درخت ساکن شو چون در سایه درخت بنشیند
بهشت در نظرش آید و هیچ سخن نتواند گفت پس خطاب آید که ای بنده چرا خاموش گشتی
گوید خداوندا چندین مرتبه عهد شکستم شرم دارم که دیگر نقض عهد نمایم فرمان آید که ای بنده
صبر کن تا آنچه تو را دهم چندان از بهشت می دهم که همه دنیا و آنچه در دنیاست او را پس
با عزاز تمام در بهشت برند و حله های گوناگون در وی پوشانند و کمر زرین بر میان او بندند
و تاج مرصع مکلل به در و یاقوت بر سرش نهند و بر براقش سوار کنند و به بهشتش رسانند و از
حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت که حق تعالی بر پل صراط عقبه ها
آفریده و اسم هر عقبه موافق فرضی یا امر یا نهی است چون هر گاه کسی بآن عقبه رسد
مثل عقبه صلوة اگر تقصیر کرده باشد در نماز او را آنجا باز دارند و مطالبه حق خدا کنند
از وی اگر صلوة را کما ینبغی بجای آورده باشد یا عمل صالح که تلافی آن کند کرده باشد
یا رحمتی از خدای تعالی دریابد از آن عقبه خلاص شود تا بعقبه دیگر رسد و همچنین از عقبه
بعقبه دیگر میرود و از جهت تقصیر در آن معاقب و محبوس میشود اگر رحمت خدای تعالی از جمیع
خلاص یابد قرارگاه او دار البقای بهشت خواهد بود پس در آنجا زندگی یابد که هرگز
نمیرد و سعادتی یابد که هرگز بعد از آن بشقاوت مبتلا نگردد و جوار رحمت حق تعالی

با انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان و صالحان ساکن گردد و اگر نعوذ بالله من غضبه در عقبه
از آن عقبه ها او را مطالبه کنند و تقصیر کرده باشد و هیچ عمل صالح تلافی آن نکند و رحمت خدای
تعالی او را در نیابد هر آینه در آن عقبه پای او بلغزد و بدوزخ در افتد و آتش دوزخ چون
گرگ گرسنه ویرا در یابد تا آن زمان که خواست خدای تعالی باشد و اسم اول از این عقبه ها ولایت
که در آن عقبه از ولایت امیر المومنین علیه السلام سوال نمایند هر که از آن عقبه بآسانی
گذشت دیگر عقبه ها بر وی دشوار نگردد و هر که در آن عقبه گرفتار شود در هر عقبه عقوبت وی
زیاده گردد و آخرین عقبه ها مرصاد است حق تعالی ان ربک لبالمرصاد و در این عقبه از امامت
و عدد ائمه سوال کنند پس هر که اقرار بیکی از دوازده امام نکرده باشد در این عقبه ماخوذ
گردد پس ای عزیز چون بر تو ظاهر شد که اول و آخر عقبه ها ولایت و امامت باید که
دست اعتصام در دامن دوازده امام زده از ولای ایشان بهره مند گردی و معرفت ایشان
چنانکه حق معرفت ایشانست بدانی **مناجات** الهی رحمت دریای عامست • وز آنجا قطره ما را تمامست
اگر آلایش خلق گنه کار • در آن دریا فرو شوئی بیکبار • نگردد تیره آن دریا زمانی •
ولی روشن شود کار جهانی • چه کم گردد از آن دریای عصمت • که یکقطره کنی بر خلق قسمت •
خوشا ما بی ز حق فرخنده خویی • میان بنده و حق ماهی جویی • چه کم گردد ز بحر بی کرانه
که گر ماهی کنی بر وی نظاره • اگر رحمت کنی بر خلق محشر • از آن دریا سر موئی شود تر **فصل**
دهم در صفت بهشت و اهل آن بدان ای مومن موحد که حق سبحانه و تعالی هشت در بهشت از
برای تو مهیا ساخته و ترا باندک چیزی تکلیف فرموده در دار دنیا که چون چند روز فانی
مشقت کشی در بهشت باقی در آمده بنعیم مقیم برسی و رسول خدای صلعم در وصیت با امیر المومنین ع
فرموده که یا علی خلق کرده است حق تعالی بهشت را خشتی از طلا و خشتی از نقره و دیوارهای
آن از یاقوت و سقفهای آن از زبرجد و سنگریزه اش از لولو و خاکش از زعفران و مشک اذفر

پس چون آفریده فرمود بهشت که حرف زن بهشت گفت لا اله الا الله الحی القیوم قد سعد من یدخلنی
یعنی نیست خدایی که سزاوار پرستش باشد مگر خدای حی زنده که هرگز نمیرد آنکه او را علی الدوام
قیام بود بتدبیر خلق بتحقیق سعادت یافت کسی که داخل من شد پس حق سبحانه وتعالی فرمود
که بعزت و جلال من که داخل نمیگردانم در تو شرابخواره و سخن چین و دیوث و مخنث و شرطی
و نباش و نه کسی که قطع صله رحم کند و نه قدری و حق سبحانه وتعالی فرموده که سابقوا الی
مغفرة من ربکم یعنی پیش گیرید و مسارعت نمایید بر یکدیگر مانند دویدن و تاختن اسب
بسوی موجبات آمرزش که داده شود از پروردگار شما که از آنجمله توبه است و استغفار و ادای
فرایض نماز و روزه و حج و جهاد و صدقه و حاضر شدن بنماز جماعت و متابعت پیغمبر است
و جنة عرضها کعرض السماء والارض و پیش گیرید باستحقاق بهشتی که پهنای آن مانند پهنای
آسمان و زمینست بشرطی که همه را صحایف رقیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند در تفسیر کبیر
در بیان و جنة عرضها کعرض السماء والارض آورده که اگر جمع کنی آسمانها و زمینها را طبق طبق
سازند جنتی که هر یک از این طبقات مانند برگ سیاه شود با وجود آنکه زخامت هر آسمانی
پانصد ساله راهست و همه طبقها را بر یکدیگر پیوندند مقابل عرض بهشت باشند و تخصیص
عرض بهشت بحجت آنست که طول آن در وهم بشر نگنجد در خبر است که جبرئیل اراده آن نمود که
طول بهشت را بداند سی هزار سال پرید ضعیف شد از حق تعالی قوت و مدد خواست سی هزار بار
هر بار سی هزار سال پرید با وجود آنکه در هر پریدنی از مشرق تا مغرب میپرید پس مناجات
کرد که خداوندا هنوز بهشت را طی کرده ام یا که ناگاه حوری از خیمه خود آواز داد که یا
روح الامین چرا زحمت خود میدهی و خود را میرنجانی بخدا که درین مدت که طیران میکنی هنوز
از ملک من بیرون نرفته جبرئیل گفت تو کیستی گفت من حوریم از حوران که مخلوق شده ام
برای مومنی از مومنان اعدت للذین آمنوا بالله و رسله آماده کرده شده است این بهشتی

که باین صفت

من قبلها

که باین صفت موصوفست برای آنان که گرویده اند بخدا و رسولان او ذلک فضل الله یؤتیه
آنچه وعده داده شده است از جنت و مغفرت فضل خداست و کرم او میدهد آنرا بعنایت خود
هر که را میخواهد از اهل ایمان والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست بر مومنان
هم در دنیا بتوفیق ایمان و طاعت و هم در آخرت بمغفرت و جنت پس ای عزیزان بر فضل
حق تعالی امیدوار گردید و درین دو روزه دار التکلیف زادی از برای سرای آخرت حاصل کنید
که الدنیا مزرعة الآخرة یعنی دنیا مزرعه آخرتست و مزرعه را تا کاشته نشود و تخم نیفشانند
و آب نبندد و درو نکنند و تخم را نیکو نگاه ندارند از بر و دانه او نفع نیابند پس بهشت برای پرهیزگارانست
قوله تعالی مثل الجنة التی وعد المتقون صفت بهشت و قصه عجیبه آن که وعده داده شده اند
بر پرهیزکاران اینست که فیها انهار من ماء غیر آسن در بهشت جویهاست از آبی که متغیر
رنگ و بوی و طعم آن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه و جویها از شیر که نگردیده است طعم او
وانهار من خمر لذة للشاربین و جویها از شراب که لذیذ و خوشگوار است و از کراهت بوی
و مستی خمار و صداع و ذهاب عقل مبراست وانهار من عسل مصفی و جویها از شهد صاف
کرده شده از موم و سایر فضلات نحل بر خلاف عسل دنیا و لهم فیها من کل الثمرات
و متقیان راست در بهشت از هر میوه که نفس آرزوی آن کند بلون صاف و طعم لذیذ و بوی خوش
و مغفرة من ربهم و مر ایشانراست آمرزش گناهان از آفریدگار ایشان بدانکه اهل بهشت مقربان
درگاه احدیت اند و حق تعالی در صفت ایشان میفرماید که اولئک لهم رزق معلوم آن گروه
مخلصان مر ایشانراست روزی که داده شده و مقرر معلوم و طعم خوش و طیب رایحه
و محض لذت فواکه و هم مکرمون و آن روزی میوه های متنوعه است و ایشان بزرگواران و نوازش کنانند
بانواع ناز و نعمت و تعظیم و تکریم فی جنات النعیم در بهشتها بانواع ناز و نعمت و بی خطر خوار
که یکی از اعاظم اهل سنت در کتاب اربعین خود آورده که از رسول صلعم منقولست که چون

روز قیامت شیعه حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام را با این هفت نام آواز کنند که یا صدیق
یا وال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی مرالی است شیعتک الجنة بگذر با دوستان و شیعیان
خود بسوی بهشت پس مرتضی علی علیه السلام شیعیان را همراه خود گرفته به بهشت در آورد قوله تعالی
والسابقون السابقون اولئک المقربون و بعضی گرفته گان با یکان و طاعت کسانی اند که حال
ایشان و سبقت بر تو واضح است و اصح روایات مراد بسابق حضرت علی علیه السلام است
آن گروه نزدیک کرده شده اند از روی درجه و مرتبه فی جنات النعیم در بوستانهایی که
آراسته است بانواع نعمت و کرامت ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین گروهی بسیار اند از پیشینیان
از آدم تا خاتم صلعم و گروهی اند کمتر از پسینیان یعنی از امت محمد صلعم علی سرر موضونة
متکئین علیها متقابلین و این سابقان باشند بر تختهای بهشت که بافته شده باشد از زر
و مشک و یاقوت و زمرد و مرصع بدر و جواهر در حالتی که تکیه زدگان باشند بر آن تختها برابر
یکدیگر فرا گرفته یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و کاس من معین گردند بر ایشان
برای خدمت کودکان جاوید ماندگان چه خدمت صغار زیباتر است از خدمت کبار بکوزهای بی
دسته و لوله و ابریقهای با دسته و لوله و جامهای پر از شراب جاری که در بهشت باشد خمر صافی
و پاک چون آب زلال که از زیر عرش نابع شود و بر روی زمین جاری گردد لا یصدعون عنها و لا
ینزفون درد سر نکشند بسبب آن شراب یعنی از آن خمار نباشند و بی عقل و بیهوش نشوند فاکهة
مما یتخیرون و میوه ها از آنچه اختیار کنند و برگزینند و لحم طیر مما یشتهون و گوشت مرغ که بهترین
گوشتها است از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی مشتهی طبع ایشان باشد چو شنیده یا بریان کرده
مرویست که هرگاه اهل بهشت میل گوشت مرغ کنند حق تعالی هر مرغی را که خاطر ایشان خواهد
فی الحال در نظر ایشان بر همان وجه که آرزوی ایشان بوده باشد حاضر سازد و ابو سعید
خدری از رسول صلعم روایت کرده که در بهشت مرغان پرند که هر یک را هفتاد هزار پر باشد

وهر

و هر وقت که مومن میل طعام کند یکی از آن مرغها بیاید و بر خوان او افتد و پر بیفشاند از هر پهلو
طعامی بیرون آید از مشک خوشبوی تر که هیچ لون دیگر نماند بعد از آن بپرد و از آید و در درختان
نشیند و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون و نیز طوف مینماید در جنت برای خدمت آن حور عین
اندام گشاده چشمان که سفیدی چشم ایشان در نهایت سفیدی باشد و سیاهی آن در نهایت
سیاهی و در غایت لطافت و صفا مانند مرواریدی پوشیده شده در صدف که غبار بر آن
ننشسته باشد و دست اغیار بآن نرسیده ابو امامه از رسول صلعم روایت کرده که در بهشت
هیچ مومنی نباشد مگر که وی را هفتاد و دو کنیز باشد از حور العین از عبد الله عباس روایت
که از رسول صلعم شنیدم که فرمود نوری در بهشت بدید آید اهل جنت گویند که این چه نور است
گویند که روشنی دندان حوریست که در روی شوهر خود خندیده جزاء بما کانوا یعملون جزا
این همه کرامتها با ایشان ارزانی میفرماید جهت پاداش ایشان بسبب آنچه بودند که میکردند
در دنیا از اعمال صالحه لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما الا قیلا سلاما سلاما نشنوند در بهشت
سخن بیهوده و نه سخنی که موجب گناه باشد مگر گویند سلاما سلاما که عبارت از دو آرامی
از غم و اندوهست و حصول دوام نعمت و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین و یاران دست راست
چکسانند گروه دست راست گویند ایشان جماعتی اند که نامه اعمال ایشان را بدست راست دهند
فی سدر مخضود در زیر درخت کناری بی خار باشند و طلح منضود و درخت موز که بر هم چیده باشد
میوه های آن که شیرین تر از عسل باشد و ظل ممدود و سایه کشیده و گسترده شده که هرگز کم
و زایل نگردد و ماء مسکوب و آب ریخته شده یعنی آبی که از جنت عدن بیوستانهای دیگر
ریزان شود و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة و میوه های بسیار از هر جنسی که باشد منقطع
نشود و ممنوع نگردد بخلاف میوه های دنیا که در فصلی باشد و در فصلی نه و حفظ آن میکنند و از
مردمان منع میکنند از حضرت رسالت صلعم منقولست که هیچ میوه از درخت بهشت نچینند که از وی

آن مثل آن ومیده نشود و فرش مرفوعه گسترده بهنا برای آن راحت که بر آن نشسته باشند یعنی بالای
یکدیگر نهاده شده تا بحد ارتفاع و مرویست که ارتفاع آن پانصد گز باشد و در وقت اراده نشستن
بر آن پست شود تا بر آن نشینند تا تعب نکشند انا انشاناهن انشاء بدرستی که آفریدیم زنان را
بی سبب ولادت آفریدنی یعنی بی آنکه از پدر و مادر بوجود آیند محض قدرت خود انشا را
آفریدیم فجعلناهن ابکارا پس گردانیدیم آنها را دختران دوشیزه یعنی هر گاه که ازواج
نزد آنها روند آنها را بکر یابند عربا اترابا لاصحاب الیمین دوستان و عاشقان شوهر خود
همه سی و سه ساله و شوهران نیز بهمین سن برای اصحاب دست راست و اصحاب دست راست
آنانند که در دنیا مرتکب کبایر نشده باشند و یقین که این کرامات در حق نیکوکاران خواهد بود
بجهت جزای کردار ایشان نه از برای بدکاران **قطعه** تو بهی مسکینی و مخواهی
کابدت نیک بیشی و همه حال ٭ نکبات آتش نخواهد بود ٭ نیک زای خواجه از خیال محال
و در حدیث آمده که اهل بهشت همه امرد باشند سفید اندام و جعد موی و چشمها سرمه کرده
و سی و سه ساله و در بعضی تفاسیر مذکور است که زنان ایشان نزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله
در تبیان آورده که بچه از شکم افتاده را باین سن رسانند و متزوج سازند و شوهر دهند
و عجوزه را باین سن رد کنند پس اگر در دنیا شوهر نداشته باشند یا شوهر ایشان از اهل
بهشت نباشد بیکی از بهشتیان دهند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشند او را بزوج
آخرین دهند ثلة من الاولین وثلة من الآخرین گروهی از پیشینیان و گروهی از پسینیان
از حضرت رسالت صلعم روایت است که فرمود که از آدم تا من یک ثلثه است و از من تا قیامت
یک ثلثه و ثلة من تمام نشود الا بان شبانان که در بیابانها شتر میچرانند و میگویند که
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت محمدی در دوزخ
مخلد نخواهد بود و قبل ازین مذکور شد که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد صف از امت

محمد صلعم

محمد صلعم خواسته بود انشاء الله تعالی و دیگر حق تعالی در صفت اهل بهشت میفرماید که ویطوف علیهم غلمان
لهم کانهم لؤلؤ مکنون یعنی و طواف کنند بر گرد ایشان با کاسهای خمر برای خدمت ایشان خادمان
که مخصوص باشند بر شکل پسران خوش صورت آفریده شده که گوییا ایشان در حسن صورت
و صفا و لطافت مروارید پوشیده شده در صدف که دست هیچکس بدامن ایشان نرسیده
باشد از قتاده مرویست که شخصی از حضرت رسالت صلعم پرسید که خادم چنین است مخدوم
چگونه باشد فرمود فضل مخدوم بر خادم چون ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان
و نیز از آنحضرت مرویست که کمترین اهل بهشت آنکه روی مرتبه کسیست که خادم او هزار
کس باشند و بدانکه اهل بهشت هر ساعت مشغول کاری باشند قوله تعالی ان اصحاب الجنة
الیوم فی شغل فاکهون بدرستی که یاران بهشت آن روز در شغلی و کاری باشند یاران و شادان
یعنی مشغول نعمت بهشت باشند و مستغرق لذات آن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که مشغولی ایشان به دختران بکر باشد و شنیدن نغمه ها و گفته اند اهل بهشت مشغول
باشند با نواع ثواب که هر نوعی از آن مناسب و فراخور عضوی باشد که آنرا در عبادت
مشغول ساخته باشند مثلا در خانها بسلام آمدن ثواب پای ایشان که بمساجد و بطلب
علم و زیارات و سایر خیرات رفته باشند و نثار عون کاسا ثواب دست که بان مالها
تصدق نموده باشند و خوردن نعیم ثواب فرج ایشان که آنرا از حرام باز داشته باشند
کلوا و اشربوا هنیئا ثواب شکم که از لقمه حرام باز داشته باشند و اخر دعویهم ثواب زبان
که بان ذکر خدا و سایر اقوال نیکو کرده باشند لا یسمعون فیها لغوا ثواب گوش که بان موعظه
و نصایح ها و حرف گرده باشند و تلذ الاعین ثواب چشم که بان نظر کرده باشند در معجزات
و سایر عبادات که متعلق بان باشد پس اهل بهشت بجمیع انواع ثواب یاران و شادان
و متلذذ باشند هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون ایشان و زنان ایشان

که در دنیا با ایشان همخوابه بوده باشند بصفت ایمان از دنیا بیرون رفته در سایه‌بان نشسته‌اند
بر تختهای آراسته تکیه زدگان لهم فیها فاکهة ولهم ما یدعون مر ایشان راست در بهشت هر
جنس میوه از انواع ملونه و مر ایشان راست آنچه خواهند و اراده کنند بی آنکه بر زبان
آرند ابن عباس روایت کرده که هر چه بهشتی در خاطر خود آورد از اطعمه و اشربه بی آنکه
بر زبان آورد در نزد خود بیند سلام قولاً من رب رحیم مر ایشان را باشد تحیتی منشور براءت و منت
و سلامت گفتنی صادر شده از جانب پروردگار مهربان بر ایشان مروی است از جابر بن عبدالله
انصاری که پیغمبر صلعم فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر
ایشان درخشان شود چون سر بالا کنند از آن نور آوازی آید که السلام علیکم یا اهل الجنة
این غایت مدعای ایشان باشد و گویند هر گاه ملائکه بزیارت ایشان آیند بر ایشان سلام
کنند باین عبارت که السلام علیکم من ربکم الرحیم مروی است که چون اهل بهشت متوجه بهشت شوند کفار
پیروی ایشان کرده همراه افتند خطاب در رسد که دور شوید و امتازوا الیوم ایها المجرمون
و جدا گردید امروز ای عاصیان و کافران ابن مسعود روایت کند که شبی در خدمت رسول صلعم
بودم و آنحضرت اخبار امم ماضیه میفرمود چون مجلس تمام شد برخواستیم و هر یک بخانه خود رفتیم
روز دیگر فرمود که دوش پیغمبران گذشته و اتباع ایشان را بر من عرض کردند بعضی از انبیا را دیدم
که امت بسیار داشتند و برخی کمتر و بعضی دیگر بیش از سه کس نداشتند و جمعی دیگر را زیاده از یکی نبود
و گروهی را هیچ نبود و پیغمبری را دیدم که می آمد با امت بسیار که از کثرت آن متعجب شدم و گفتم
خداوندا این کدام پیغمبر است خطاب آمد که این برادر تو موسی بن عمران است گفتم بار خدایا امت من
کجا اند فرمود که بدست راست نگاه کردم صحرایی را دیدم که چندانکه چشم کار میکرد مردمان
بودند گفتم خداوندا اینها کیستند ندا آمد که امت تو اند راضی شدی یا نه گفتم بلی فرمود که بجانب
چپ نیز نگاه کردم از کثرت ایشان افق آسمان پوشیده شده بود گفتم اینها کیستند فرمود

اینها نیز امت تو اند خوشنود شدی گفتم آری بعد از آن فرمود که در میان امت تو هفتاد هزار بی حساب به بهشت روند
عبدالله مسعود گفت گفتم یا رسول الله گمان ما آنست که ایشان آنانند که بر اسلام زاده‌اند و بر آن
بایستاده‌اند فرمود نه چنین است بلکه آنانند که دزدی نکنند و تکبر نکنند و بر خدای توکل نمایند پس
معلوم شد که از کبر بدتر چیزی نیست و مولوی معنوی در مثنوی خود فرموده نظم از بهاران کی شود سرسبز سنگ
خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ · سالها تو سنگ بودی دلخراش · آزمون را یک زمان تو خاک باش
کبر زشت و از گدایان زشت‌تر · روز برف و آنگه جامه تر · آن دل از کین و کبر از شهوت
کبر و کین بوالعجب را عادت است · شیطنت گردد یکی هم در لعنت · مستحق لعنت آمد این صفت
کبر زان جوید همیشه جاه و مال · که ز سرگین است گلخن را کمال · باد و سبلت کی بخجد آب روی
در سرای کی گنجد تا موی · علتی بدتر ز پندار کمال · نیست اندر جانت ای مغرور ضال
پس کسان کایشان ز طاعت گمرهند · دل بر رضوان و ثواب او دهند · ای خنک جانی که عیب خویش دید
هر که عیبی گفت آن بر خود خرید · از عبدالله مسعود روایت است که گفت فرمود رسول خدای صلعم که در شبی
که مرا بمعراج بردند امر شد که بهشت و دوزخ را بر من عرض کنند پس دیدم هر دو را بهشت را دیدم
با انواع نعمتهای او و دوزخ را ملاحظه نمودم با الوان عذابهای او پس چون از دیدن آنها
بپرداختم و برگشتم جبرئیل علیه السلام بمن گفت که یا رسول الله آیا خواندی آنچه نوشته بود بر درهای
بهشت و آنچه نوشته بود بر درهای دوزخ گفتم نه یا جبرئیل جبرئیل گفت بدرستی که بهشت را
هشت در است بر هر دری از آن درها چهار کلمه نوشته که هر کلمه از آن کلمات بهتر است
از دنیا و آنچه در وست مر آنکسی را که بیاموزد و عمل نماید بآنها و بدرستی که دوزخ را هفت در است
بر هر دری از آنها سه کلمه نوشته که هر کلمه از آنها بهتر است از دنیا و آنچه در وست
مر آنکسی را که بشناسد آنها را و قبول آورد پس گفتم یا جبرئیل برگرد با من تا بخوانم آنها را
پس برگشت جبرئیل با من پس ابتدا کردم بدرهای بهشت چون بدر اول بهشت آمدم نوشته بود

بر و که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة وحیلة طیب العیش اربع خصال القناعة
ونبذ الحقد وترک الحسد ومجالسة اهل الخیر یعنی نیست خدایی که سزاوار پرستش باشد الا
خدای بحق و محمد رسول و فرستادهٔ خداست و علی ولی خداست هر چیزی را چاره ایست
و چارهٔ خوشی عیش چهار خصلت است قناعت و افکندن کینه یعنی کینه کسی در دل نگاه
نداشتن و حسد نبردن و مجالست و مصاحبت اهل خیر و بر در دوم از درهای بهشت نوشته
بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة وحیلة السرور فی الآخرة
اربع خصال مسح رأس الیتامی والتعطف علی الارامل والسعی فی حوائج المسلمین وتفقد
الفقراء والمساکین یعنی نیست خدایی که مستحق پرستش و عبادت باشد مگر خدای بحق
و معبود مطلق و محمد فرستادهٔ اوست و علی برگزیدهٔ اوست مر هر چیزی را چاره ایست و چارهٔ
خوشحالی در آخرت چهار خصلت است از روی مهربانی و ترحم بر سر یتیمان مالیدن و مهربانی
با بیوه زنان نمودن و سعی کردن در حاجتهای مسلمانان و دریافتن فقرا و مساکین یعنی
بحال ایشان وا رسیدن و بر در سیم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة وحیلة الصحة فی الدنیا اربع خصال قلة الطعام
وقلة المنام وقلة المشی وقلة الکلام یعنی نیست خدایی که او را پرستش نماید بحق مگر
پروردگار مطلق و محمد پیغمبر خداست و علی ولی خداست هر چیزی را حیله ایست و حیلهٔ تندرستی
در دنیا چهار خصلت است کم خوردن طعام و کم کردن خواب و کم راه رفتن و کم حرف زدن
و بر در چهارم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من کان یؤمن
بالله والیوم الآخر فلیکرم جاره من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه من کان یؤمن
بالله والیوم الآخر فلیبر والدیه من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی
نیست خدایی مستوجب پرستش باشد مگر معبود بحق و محمد نبی اوست و علی ولی اوست آنکس که

گرویده باشد

گرویده باشد بخدای تعالی و بروز آخرت باید که گرامی دارد همسایهٔ خود را هر که ایمان آورده باشد
بخدای تعالی و بروز بازپسین باید که گرامی دارد مهمان خود را هر که ایمان آورد بحق تعالی و بروز جزا
باید که نیکویی کند با مادر و پدر هر که گرویده باشد بحق سبحانه و تعالی و بروز قیامت پس باید
که سخن خیر گوید یا ساکت باشد یعنی اگر متکلم گردد تکلم او به نیکی باشد و اگر نه حرف نزند
و بر در پنجم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من اراد ان لا یذل
فلا یذل من اراد ان لا یشتم فلا یشتم من اراد ان لا یظلم فلا یظلم من اراد ان یتمسک بالعروة الوثقی
فی الدنیا والآخرة فلیتمسک بقول لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله یعنی نیست خالقی
که او را معبودیت و پرستش نماید الا خالق حقیقی و محمد برانگیختهٔ اوست و علی ولی اوست هر که
اراده دارد که ذلیل نشود پس باید که ذلیل نگرداند کسی را هر که اراده دارد که خوار نشود پس باید
که خوار نگرداند کسی را هر که اراده دارد ظلم برو نرود پس ظلم نکند بر کسی هر که خواهد چنگ در زند
بعروة الوثقی در دنیا و آخرت پس باید که چنگ در زند بگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله و بر در ششم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
من احب ان یکون قبره واسعا فسیحا فلیبن المساجد من احب ان لا تاکله الدیدان تحت
الارض فلیکنس المساجد من احب ان لا یظلم لحده فلینور المساجد من احب ان یبقی
طریا تحت الارض ولا یبلی جسده فلیشتر بسط المساجد یعنی نیست پروردگاری که اطلاق
ربوبیت باو توان کرد از روی یقین مگر حق سبحانه و تعالی و محمد رسول خداست و علی ولی خدا
هر که دوست دارد که بوده باشد قبر او وسیع و فراخ پس باید که پاکیزه گرداند مساجد را
آنکس که دوست دارد که نخورند او را کرمان در زیر زمین پس باید که کنس کند مساجد را آنکه
دوست دارد که تاریک نباشد لحد او پس باید که روشن سازد مساجد را هر که دوست دارد
که بماند تازه و پوسیده نشود در زیر زمین و مبتلا نشود جسد او پس باید که بخرد فرشها از برای

مساجد و بر در مقیم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
بیاض القلب اربع خصال فی عیادة المریض واتباع الجنایز وشری اکفان الموتی ودفع
القرض یعنی نیست خداوندی که خدایی را سزد و شاید مگر پروردگار عالمین و محمد پیغمبر
برگزیده خداست و علی ولی خداست سفیدی دل و روشنی او در چهار خصلت در عیادت
مریض یعنی پرسش نمودن بیماران و در همراه جنازه رفتن و خریدن کفن از برای
میت و دادن قرض و بر در هشتم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله من اراد الدخول من هذه الابواب الثمانیة فلیتمسک باربع خصال بالصدقة
والسخاء وحسن الاخلاق وکف الاذی عن عباد الله یعنی نیست خدایی که خالق و رازق
باشد مگر الله تعالی که متجمع جمیع صفات کمال است و محمد بن عبدالله خاتم پیغمبران است و علی
ولی خدا و وصی مصطفی است هر که را اراده دخول بهشت این هشت در پس باید که چنگ
در زند بچهار خصلت بصدقه دادن و سخاوت نمودن و نیکویی خلق و باز داشتن ایذا
و اهانت از بندگان خدا **مناجات** خدایا تویی بنده را دستگیر بود بنده را از خدا ناگزیر
ببخشایش خویش یاریم ده ز نوغای خود رستگاریم ده تویی خالق بوده و بودنی
ببخشا برین خاک گم بودنی ترا خواهم از هر مرادی که هست که آید ز تو هر مرادی بدست
طلبکار تو هر کسی بر امید یکی در سیاهی یکی در سفید کنم حاجت از هر کسی جست و جوی
چو با هم تو گشته بانتهای اوی سر رشته مرادیم مردم مکن سر رشته از راه خودم گم مکن
چو پروانه شب چراغ توام چنان دان که مرغی ز باغ توام بر آنم که زین پس درین تنگنای
نگو شود تو زنم دست و پای بادل سخن دادیم دستگاه باخر قدم نیز بنمای راه

فصل یازدهم در صفت دوزخ و اهل آن بدانکه حق سبحانه و تعالی بهشت را
برحمت خود خلق کرده دوزخ را بغضب و خشم خود آفریده و آنرا هفت طبقه گردانیده و هر یکی

را از برای

را از برای قومی معین کرده که ولها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی مر دوزخ را هفت در است
مر هر یکی را از کمراهان پاره است قسمت کرده شده طبقه اول را جهنم گویند که وان جهنم
لموعدهم اجمعین این آیه در باب پیروان شیطان و منافقان یعنی و بدرستی که دوزخ وعده گاه
همه ایشانست یعنی متابعان شیطان و این طبقه اولست و جای گناهکارانست از اهل توحید
مرویست که رسول صلعم در مسجد نماز میکرد زنی اعرابی میکذشت اقتدا بانحضرت نمود چون
رسول صلعم باین آیه رسید که ولها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم آن زن نعره بزد و
و بیهوش شد رسول صلعم بعد از نماز فرمود تا آب بر روی او زدند چون با خود آمد گفت ای رسول الله
هر عضوی را از من منقسم خواهند کرد از برای دری از درهای دوزخ حضرت فرمود نه چنانست
بلکه مراد آنست که هر فرقه از مکلفان را بر دری از درهای دوزخ عذاب کنند گفت یا رسول الله
مرا هفت بنده است و بغیر ازین چیزی ندارم ترا گواه گرفتم و همه را آزاد کردم هر یکی برای
خلاصی از دری جبرئیل نزول نمود و گفت یا رسول الله بشارت ده این ضعیفه را که حق تعالی
همه درهای دوزخ را برو حرام گردانید و درهای بهشت بر روی او بگشاد طبقه دوم را لظی
گویند انها لظی نزاعة للشوی یعنی بدرستی که آتش دوزخ زبانه ایست خالص که هیچ چیز باو
مخلوط نباشد تا موجب کم شدت حرارت او شود و آن زبانه خالص در حالتی کش نزع
کننده و کننده است پوست و گوشت دست و پای کافر از اعضاء او و مرویست که هر گاه پوست و گوشت
را از استخوان برباید فی الحال گوشت و پوست رویده باز آتش آنرا نزع کند و این طبقه
ثانیه جای ترسایانست و بقولی جای جهود و آن سیم را حطمه گویند که کلا لینبذن فی الحطمة
و ما ادریک ما الحطمة این درباره اخنس بن قصی آمده یا ابی بن خلف و اخنس بجمع کردن
مال و غیبت رسول ذو الجلال مشغول بود و او را عقیده آنکه مال او را همیشه در دنیا مخلد خواهد
ساخت و بشوخی کثرت مال دنیا کمر عداوت حضرت رسالت پناه صلعم را در میان جان بسته

در عناد و استکبار می افزود و معنی آیه آنست که نه چنین است آنچه میپندارد او است از تخلید مال
او را در دنیا حق هر آینه انداخته شود در حطمه یعنی در آتش که حطم و کسر هر چیز کند که در و انداخته
میشود و چه دانا کرد اینده ترا که چیست آتشی که دین خاصیت دارد نار الله الموقدة التي
تطلع على الافئدة انها عليهم مؤصدة في عمد ممددة حطمه آتش خداست که برافروخته شده
یعنی آتشی که خدای بقهر و غضب خود آنرا برافروخته آن آتشی که برآید و غالب شود بر دلها
یعنی از همه اعضا و اطراف آن درگذرد و میان دل درآید بدرستی که آن آتش بر کافران
فروبسته شده است بهجایگاه که در را بر کسی فروبندند در ستونهای کشیده شده و این طبقه ثالثه
جای فرعونیانست یعنی جمع کنندگان مال الحرام و تقویم جای جهودانست طبقه چهارم را
سقر خوانند که سا صلیه سقر و ما ادریک ما سقر این آیه در باب ولید بن ولید نازل گشته
یعنی زود باشد که در آخم ولید را بسقر و چه چیز دانا کرد اینده ترا که چیست سقر لا تبقی
ولا تذر آتشی است که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام را
بازندارد تا همه را بسوزد و این طبقه رابعه متکبرانست و در بعضی تفاسیر این طبقه
پنجم شمرده اند طبقه پنجم را سعیر نامند که و اما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا
ثبورا و یصلی سعیرا یعنی و اما آنکه داده شود نامه کردار او از پس پشت او به دست چپ او
و آنچنان بود که دست راست او را بر گردن او ببندند و دست چپ ویرا از پس پشت او
بیرون آورند و از آن طرف نامه در دست وی نهند و گویند بخوان گوید چگونه از پس
خود بخوانم پس گردن ویرا باز پس شکنند تا نامه خود را ببیند تا رنگ وی سیاه و عاجز
و متحیر شود در خواندن آن پس زود باشد که بخواهد یعنی تمنا کند هلاک خود را و در آید
به آتش افروخته انه کان فی اهله مسرورا بدرستی که این کس بود در دنیا با کسان خود شادان
و نازان بکمال فانی و جاه ناپایدار انه ظن ان لن یحور بلی بدرستی که او گمان برده

بانکه بار

بانکه بازنگردد بخدا یعنی او را بعث و نشور نبود آری ویرا بازگشت خواهد بود و این طبقه
خامسه جای صابیان و ناصبیانست طبقه ششم را جحیم گویند که ثم ان مرجعهم لالی الجحیم
یعنی پس بدرستی که بازگشت منشیکان بسوی دوزخ سوزانست که محل مشرکانست
طبقه هفتم هاویه است که آنرا درک الاسفل گویند که فامه هاویه و این جایی است که اعمال
نداشته باشند یا سیئات او راجح بر حسنات باشند قوله تعالی و اما من خفت موازینه
فامه هاویه و اما هر که سبک باشد میزانهای کردار او پس جای او درکه ای است از زیرین
درکات دوزخ و ما ادریک ما هیه نار حامیه و چه چیز دانا کرد اینده ترا که چیست هاویه
که گرمی و سوزش او بغایت رسیده و در روایت که عمق هاویه بر وجهی است که چون اهل دوزخ را
در آن اندازند هفتاد خریف بقعر آن رسند و بلا شک در بیت هاویه ها وادی بزرین
معاویه است علیهم اللعنة و سزا الهاویه و در روایت آمده که حق تعالی در دوزخ ماران آفریده
هر یک بشکل بختی و کژدمان هر یک مانند شتران بختی که هر که را زخمی زنند درد او هفتاد سال
بماند و حق سبحانه و تعالی فرشتگان را موکل دوزخ گردانیده که اگر یکی انگشتی بر آسمان
یا زمین زنند پاره پاره گردد و بعضی مقمعها دارند که بر سر دوزخیان میزنند که و لهم مقامع
من حدید و برخی زنجیرهای آتشین دارند که دوزخیان را برهم می بندند که خذوه فغلوه ثم
الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه یعنی خطاب بزبانیه رسد که بگیرید
او را پس غل کنید او را یعنی دست و پای ویرا بر گردن او ببندید و خبر است که چون حق تعالی
گوید بگیرید او را و برهم ببندید صد هزار زبانیه بیایند و در او آویزند و وی در دست و پای
ایشان پاره پاره شود و هر ذره در دست زبانیه بماند پس حق تعالی او را بار دیگر زنده گرداند
و ایشان را فرماید که بر قرح زخمی ویرا بگیرید و غل کنید پس آنگاه ویرا در آتش بزرگ در او زنید
پس آنگاه در زنجیری از آتش که گران بعضا دکر است پس در آرید و ببرید ویرا در آن یعنی آنرا محکم

ودر جسد او بجنبد تا حرکت نتواند کرد و نوف بن بکال از پیغمبر صلعم روایت کرده که مراد بذراع ذراع
فرشتگانست هر ذراعی هفتاد باع است و هر باعی از آن بعد از مسافتی که میان کوفه و
مکه است و از کعب الاحبار مرویست که اگر همه آهنی که در دنیا است جمع کنند بوزن یک حلقه
از آن زنجیر نیست و اگر حلقه از آن حلقها بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد و از سعید
روایتست که همه اهل دوزخ در آن سلسله باشند پس در بیان علت این عذاب می فرماید که انه
کان لا یؤمن بالله العظیم ولا یحض علی طعام المسکین بدرستی که او بود در دنیا که ایمان نمی آورد
بخدای بزرگوار که مستحق عظمت و بزرگواریست و تحریص نمینمود مردمان را بر خوردنی درویش
یعنی بر طعام دادن ایشان چه جای بذل طعام خود و مراد عطای زکوة مفروضه است و حقوق
واجبه یا منع نفس خود میکرد و خود را بر بخل میداشت که بذل طعام کند بمستحقان تخصیص این دو چیز
بذکر بجهت آنست که آن اقبح عقاید کفر است و این شنیع رذایل بخل و قساوت قلبی و خوی ...
در دوزخ کوههای آتشین آفریده است که کشش جهنه دور جبار از آتش فرو گرفته و در روایت آمده
که بر در هر دری از درهای دوزخ هفتاد هزار شهر است از آتش و در هر شهری هفتاد هزار
سرا پرده است از آتش و در هر سرا پرده هفتاد هزار گنبد است از آتش و در هر گنبدی هفتاد
هزار حجره است از آتش و در هر حجره هفتاد هزار گردنست از آتش و هر گردنی را هفتاد هزار
دم است بر هر دمی هفتاد هزار بند است و بر هر بندی هفتاد هزار سوی پر از زهر است
و بر هر دری از درهای دوزخ هفتاد هزار رشته آتش می افروزند و در بحر موسی علیه السلام
آورده اند که حق تعالی خطاب کرد که ای موسی بدرستی که دوزخ را هفت طبقه آفریده ام هر طبقه را
وادیست از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شهر است از آتش و در هر شهری هفتاد هزار
کوشک است از آتش و در هر کوشکی هفتاد هزار خانه است از آتش و در هر خانه هفتاد هزار تابوت است
از آتش درازی و پهنای هر تابوتی هفت چندان همه دنیا و در هر تابوتی هفتاد هزار گزدم است

و هفتاد هزار

و هفتاد هزار مار و هر گزدمی و ماری ببزرگی کوه طور است ای موسی همه مشرکان و منافقان
و غافلان و بخیلان و ریاکاران و خورندگان خمر و ربا و سخن چینان را جمع کرده ام و در آن
در آورم و مسلط سازم بر ایشان ماران و گزدمان را تا بدانند که کتابهای من و پیغمبران من
برحق بوده اند و از رسول صلعم روایتست که در دوزخ وادیست که هر روزی هفتاد
هزار بار اهل دوزخ از گرمی او بخدا پناه آرند و در آن وادی خانه ایست از آتش و در آن
خانه چاهیست از آتش و در آن چاه تابوتیست از آتش و در آن تابوت ماریست از آتش
که او را هزار سر باشد و در هر سری هزار دهان و در هر دهانی هزار دندان و هر دندانی هزار گز
صحابه پرسیدند که آن جایگاه کدام طایفه است فرمود جای خمر خوارگان و در صفت بعضی
از اهل دوزخ حق تعالی میفرماید که و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال و اصحاب شمال چه اند
اصحاب دست چپ فی سموم و حمیم باشند در بادی بنهایت گرم که حرارت آن در مسام
ایشان نفوذ کند و در آبی گرم که در حرارت متناهی باشد و ظل من یحموم و باشند در سایه
از دود که در غایت سیاهی باشد در تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد
دوزخیان اثر کند پناه جویند بحمیم همچنانکه گرمازدگان در دنیا آب مطلبند روایتست که حمیم
آبیست که از آن روز که حق تعالی دوزخ را آفریده است میجوشانند بعد از آنکه دوزخیان
از تشنگی هزار سال فریاد کنند از آن آب بایشان دهند چون نزدیک روی ایشان برند
گوشت روی ایشان فرو ریزد چون بیاشامند هر چه در اندرون ایشان باشد پاره پاره
شود و از حرارت آن بیشتر متاذی گردند پناه برند از سایه بدود ظلمانی و گویند
یحموم کوهیست در میان آتش که دوزخیان بسایه آن پناه برند و گفته اند آتش سیاهیست
لا بارد و لا کریم خنک نیست آن سایه مانند سایهای دیگر که بآن استراحت یابند و نه
راحت رساننده که بآن ملتجی شوند انهم کانوا قبل ذلک مترفین بدرستی که ایشان

بودند پیش ازین در دنیا بناز و نعمت پرورده شدگان و کانوا یصرون علی الحنث العظیم
و بودند که اصرار میکردند در قیام نمودن بر گناه بزرگ و از آن تایب و نادم نمیشدند و کانوا
یقولون ائذا متنا و کنا ترابا و عظاما ائنا لمبعوثون و بودند که میگفتند بر وجه انکار و نفی
که بمیریم و گردیم خاک و استخوانهای بی گوشت و پوست آیا ما بر انگیختگانیم از قبرها و
زنده شدگان او آباؤنا الاولون یا پدران پیشینه ما شوند بدر آن پس ما که خاک گشته اند قل ان
الاولین و الآخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم بگو ای محمد در جواب ایشان که بدرستی
که جمیع پیشینیان از آبای شما و غیر آن و از پسینیان از شما و غیر شما هر آینه جمع شدگان
و محشور گشتگانند بسوی میقات روز معلوم مراد روز قیامتست ثم انکم ایها الضالون
المکذبون پس بدرستی که شما در آن روز ای گمراهان از طریق حق و ای تکذیب کنندگان حشر
و نشر لآکلون من شجر من زقوم هر آینه خورندگانید از درختی که آن زقوم است فمالئون
منها البطون پس پر کنندگان باشید از آن درخت شکمهای خود را از جهت بسیاری گرسنگی
فشاربون علیه من الحمیم پس آشامندگانید از بالای آن میوه آن درخت آب گرم در نهایت گرمی
بسبب کثرت تشنگی مروی است که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا شکمهای خود را از زقوم
پر سازند بعد از آن تشنگی بر ایشان غلبه کند حمیم بر ایشان عرض کنند فشاربون شرب الهیم
پس آشامندگان از حمیم مانند باشند با آشامیدن شتران بسیار تشنه زده و آب نیافته
و هیام بضم ها دردیست شبیه باستسقا که شتر را عارض میشود و بجهت آن هر چند آب میخورد سیر نمیشود
و هلاک میشود و قبل ازین گذشت که جبرئیل در شب معراج حضرت رسول صلعم را خبر داد که بر
هر دری از درهای بهشت چهار کلمه نوشته است و بر هر دری از درهای دوزخ سه کلمه که هر یک از آن
بهتر است از دنیا و ما فیها و آنچه بر درهای بهشت نوشته مذکور شد اما آنچه بر درهای
دوزخ نوشته است اینست که حضرت رسول صلعم فرمود که چون آمدیم بدرهای دوزخ پس

بر در اول از آن درها نوشته بود سه کلمه که لعن الله الکذابین لعن الله الباخلین لعن الله الظالمین
یعنی لعنت کرده است حق تعالی دروغگویان را لعنت کرده است حق تعالی بخیلان را لعنت کرده است
حق تعالی ظالمان را یعنی از رحمت خود دور گردانیده این سه طایفه را زیرا که معنی لعنت دور کردن است از رحمت
و بر در دوم از آن نوشته بود سه کلمه که من رجا الله سعد و من خاف الله امن و الهالک المغرور
من رجا سوی الله و خاف غیره یعنی هر که امیدوار بخدای تعالی است نیکبخت است و هر که ترس او
از خدای تعالی است ایمن است و هلاک شونده مغرور است هر که امید او بغیر خداست و ترس او
از غیر خداست و بر در سیم از آن درها نوشته بود سه کلمه که من اراد ان لا یکون عریانا
فی القیمة فلیکس الجلود العاریة فی الدنیا من اراد ان لا یکون جایعا فی القیمة فلیطعم البطون
الجایعة فی الدنیا من اراد ان لا یکون عطشانا فی القیمة فلیسق العطشان فی الدنیا
یعنی هر که اراده دارد که برهنه نباشد در روز قیامت پس باید که بپوشاند پوستهای
برهنه را در دنیا هر که اراده دارد که گرسنه نباشد در روز قیامت پس باید که طعام
دهد شکمهای گرسنه را در دنیا هر که اراده دارد که تشنه نباشد در روز قیامت پس
باید که آب دهد تشنگان را در دنیا و بر در چهارم از درهای دوزخ نوشته بود سه کلمه که
اذل الله من اهان الاسلام و المسلمین اذل الله من اهان عترة نبی اذل الله من اعان
الظالمین علی ظلم المخلوقین یعنی ذلیل و خوار گرداند خدای تعالی هر که خوار دارد اسلام
و مسلمانان را یعنی دین اسلام را بی مقدار داند و خوار و بی مقدار گرداند حق سبحانه و تعالی ویرا و هر که
اهانت کند عترت پیغمبر را یعنی بنظر حقارت در آل رسول نگاه کند و ایشان را خوار و حقیر دارد
ذلیل گرداند حق تعالی ویرا و هر که یاری دهد ظالمان را بر ظلم خلایق و بر در پنجم از درهای دوزخ
سه کلمه نوشته بود که لا تتبع الهوی فان الهوی مجانب الایمان و لا تکثر منطقک فیما لا یعنیک
فتسقط من عین ربک و لا تکن عونا للظالمین فان الجنة لم تخلق للظالمین یعنی متابعت

مکن هوای نفس را پرستی که هوای نفس دور میگرداند ایمان او را و هر چیزی را که نفعی رساند ترا
پس می ایستی از نظر پروردگار خود و مباش معاون و یاری دهنده ظالمان پس بدرستی که
بهشت خلق نشده است از برای ظالمان و بر در هشتم از درهای دوزخ نوشته بود سه کلمه
که انا حرام علی المتهجدین انا حرام علی الطایعین انا حرام علی المتصدقین یعنی من حرامم
بر تهجدکنندگان یعنی نماز شب کنندگان من حرامم بر روزه داران من حرامم بر راستان
گویان و بر در هفتم از درهای دوزخ سه کلمه نوشته بود که حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا
ووبخوا انفسکم قبل ان توبخوا وادعوا الله عز و جل قبل ان تردوا علیه ولا تقدروا علی ذلک
یعنی محاسبه نفسهای خود کنید پیش از آنکه حساب کنند شما را و زجر کنید نفسهای
خود را پیش از آنکه زجر کرده شوید و بخوانید خدای تعالی را پیش از آنکه وارد شوید بر او
و قادر نباشید بر خواندن او سبحانه پس ای عزیز کاری کن که از درکات دوزخ خلاص
شوی و بدرجات بهشت رسی امید که جمیع شیعیان حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام
و دوستان شیعیان آنحضرت و دوستان دوستان ایشان از دوزخ سوزان نجات یافته
ببهشت جاویدان روند بتخصیص اخوان دینی این بیچاره **مناجات** خداوندا بسی بیهوده گفتیم
فراوان بوده و نابوده گفتیم . چو ما را نیست جز تقصیر طاعت . چه وزن آریم ستم کم بضاعت
اگر چه جرم عاصی صد جهانست . ولی یکذره فضلت بیش از آنست . ز بی عقلی گناه ار کرده ایم
وگر نه از ما همه تقصیر . نه هیچ حسرتی که خواهد بود ما را . ولی حسرت نه از بهبود ما را
زهی شدت که حجت بر گرفتن . نه ترک خامشی نه روی گفتن . کنون چون اوفتاد این کار ما را
خداوندا نگهدار ما را **فصل دوازدهم** در نکته چند متعلقه باین باب **نکته**
بدانکه خلاصی از دوزخ و نجات از نیران بهیچ چیز دیگر سوای محبت حضرت علی ابن ابی
طالب و یازده فرزند او علیهم الصلوة والسلام ممکن نیست و محب آنست که بی رضای محبوب

دم زنند و فعلی که موجب نقار خاطر او باشد نکند و پیوسته در پی خاطر جوئی و صلاح او بسر برد
تا محبت محب در دل محبوب قرار گیرد پس شیعه باید که پیروی نماید افعال و اقوال حضرات را زیرا
که معنی شیعه پیرو است پس بمدعی گزاف لاف تشیع نتوان زد و خود را شیعه نتوان نامید
چه حضرت حق سبحانه و تعالی جل جلاله که خالق همه اشیاست امر کرده است بندگان خود را
بطاعت و نهی فرموده از معصیت پس هر که در بندگی او صادق است باید که از امر و نهی او تجاوز
ننماید تا مالک حقیقی او بنظر محبت بحال او نگرد و او را در میان بندگان بلطف و کرم و احسان
ممتاز و سرافراز گرداند زیرا که هر گاه مالک مجازی هر چند بنده خدمتکار باشند پیش
کدام که در فرمان خواجه راغب تر بند و در خدمت سعی بلیغ بجای می آورند انعام و نوازشات
از خواجه بیشتر می یابند و هر کدام که در خدمت تقصیر و تهاون نماید از نظر می اندازد بلکه
انواع ایذا و آزار باو رساند و شیخ سعدی علیه الرحمه در گلستان آورده که یکی از ملوک عجم
متعلقان را فرموده که مرسوم فلان کس را چند انکه هست مضاعف کنند که ملازم درگاه است
و مترصد فرمان و سایر خدمتکاران بلهو و لعب مشغولند صاحبدلی بشنید و گفت علو
درجات بندگان بدرگاه حق جل و علا همین مثل دارد **نظم** دو بامداد اگر آید کسی بخدمت شاه
سیم هر آینه در وی کند بلطف نگاه . مهتری در قبول فرمانست . ترک فرمان دلیل حرمانست
هر که سیمای راستان دارد . سر خدمت بر آستان دارد . و حضرت رسالت پناه محمدی صلعم
که رسول بحق است او نیز امت خود را بطاعت الهی و اجتناب از معاصی فرموده و سرور اوصیا
علی المرتضی علیه السلام نیز شیعیان و موالیان خود را بهمین منوال فرموده و ائمه هدی علیهم السلم
هم بطریق اولی پس معصیت و خدا آزاری شعار خود ساختن و خود را شیعه نام
نهادن طریق محبت نیست **بیت** هر که زبانش دگر و دل دگر . تیر بباید زدنش بر جگر **نکته**
در موضع آورده که حق تعالی در شب معراج با حضرت پیغمبر صلعم سخن گفت در پس دو حجاب یکی از زر

ویکی از مرواریدی سفید و مسافت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود نکته
یکی از زهاد حکایت کند که با یکی از مومنان جن دوستی داشتم وقتی در مسجد نشسته
بودم آن جنی با من گفت که این مردم را چگونه می بینی گفتم بعضی بیدار و برخی در خواب
گفت الحذر بر سرهای ایشان چی می بینی گفتم نه چشمهای مرا بمالید دیدم بر سر هر یکی
غرابی نشسته بعضی بالهای خود بر مردم فرو کشاده اند و بعضی را آگاهی این عمل میکنند
گفتم این چیست گفت اینها شیاطین اند که بر سر ایشان نشسته اند و هر یکی را بقدر
غفلت وی ابتلا یافته اند پس این آیه برخواند که ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا
فهو له قرین یعنی و هر که خود را بکوری دارد از یاد کردن خدای که متصف بصفت رحمت است
تقدیر کنیم از برای او دیوی را یعنی و برانگیزیم آن تباهی و تجاهل بحال خود باز گذاریم
و نظر التفات از او باز گیریم پس نزد این حال شیطان به وی استیلا یابد پس آن شیطان
مر او را همنشین و مصاحب گردد و پیوسته باغوای اضلال و وسوسه او مشغول شود نکته
روزی منافقی نزد امیر المومنین علی علیه السلام آمده گفت یا علی من ترا دوست میدارم
حضرت فرمود که دروغ میگویی زیرا که من در دل خود دوستی تو نمی یابم پس ای شیعه
وقتی تو هم در دوستی علی ابن ابی طالب علیه السلام صادقی که او ترا دوست دارد و
علامت دوستی آنست که از تو گناهی و خطایی سر نزند زیرا که دوست بدی دوست خود را
نمیخواهد و اگر ناپسندی از وی بیند در صدد نصیحت وی برآمده آنرا از وی منع میکند
و چنان میسازد که دیگر از وی آن نوع فعلی سر نزند پس خود را وقتی شیعه نام نه و چشم شفاعت
از ایشان بدار که از معاصی اجتناب نمایی نکته در حدیث آمده که حاسبوا قبل ان
تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود را در پیش نه و ببین و در و نگر که از سیئات وی چه کرده
و چون فرصت [illegible] تلافی بعد و حسنات بیفزای و در تدارک خود بکوش که فردا

مجال

۱۷۴

مجال تلافی نخواهد بود و در کشف الاسرار آورده که بدر زنی پسر خود را گفت که امروز هر چه با مردم بگویی
و هر چه از ایشان شنوی و هر عمل که کنی تا نماز شام با من بگوی آن پسر نماز شام مشغول تمام
یک روزه کردار و گفتار خود را با پدر باز گفت پدر روز دیگر همین حال از پسر درخواست
پسر گفت ای پدر هر چه خواهی از رنج و مشقت میکشم اما از عهده این بیرون نخواهم آمد
و طاقت این ندارم پدر گفت ای فرزند من ترا در این کار رنجه دادم تا از خواب غفلت بیدار
شوی و تو یاد کردی از موقف حساب غافل نباشی چون ترا طاقت یکروزه حساب
با پدر نیست حساب عمر را با حق تعالی چگونه باز خواهی داد نکته مرویست که روز قیامت چون همه
گناهکاران در موقف سیاست بدارند و حساب همه بکنند و اهل دوزخ را به دوزخ روان
سازند و گستگان برخیزند و زبان شفاعت بگشایند حق تعالی بعضی از انبیا را بجهت شفاعت
وگستگان از دوزخ بیرون آورد و گروهی دیگر بشفاعت پیغمبران از آتش دوزخ خلاصی
یابند و جمعی دیگر بشفاعت شهیدان و فرقه دیگر بشفاعت مومنان بعد از آن برحمت الهی
شفاعت برخیزد و گوید بار خدایا مرا نیز شفاعت میرسد حق تعالی فرماید که شفاعت کن
در حق هر مومن و مومنه که مرا در موضعی یاد کرده باشد که خواسته باشند معصیتی کنند از من
ترسیده و ترک آن عصیان نموده باشند یا از روی امیدواری مرا یاد نموده باشند
یا در همه عمر یکباری مرا از روی خوف و رجا خوانده باشند پس شفاعت او هر مومن
و مومنه که بوده باشند از دوزخ بیرون آیند و هیچ بنده در دوزخ نماند مگر کسی که حق تعالی
را به و میانی نباشد بجهت کفر و شرک آنگاه بفرماید تا درهای دوزخ بر روی ایشان در بندند
ای عزیز اگر چه از امت پیغمبر آخر الزمان کسی در دوزخ مخلد نخواهد ماند مگر آنها که
باو نگرویده باشند و عناد و استکبار ورزیده باشند اما هر کس بقدر گناهی از گناهان
کبیره عذاب و عقوبت خواهد کشید پس جهد نماییم که مستوجب دوزخ نباشیم که این جسم ضعیف

وبدین نحیف ما تاب آتش دوزخ ندارد امید که جمیع مومنان از شفاعت حضرت محمد و آل محمد
بهره مند کردند بحرمت جاه و جلال ایشان **مناجات** یارب مکن ز حلقهٔ پاکان بدر مرا
حرمان مکن نصیب ز حسن سیر مرا . بیداریی ذوقی از آن عالمم ببخش . کز سر برون رود هوس خواب و خور مرا
در عالم از نظر نکنی لحظه بلطف . بر صفحهٔ وجود نماند اثر مرا . تیر کمان چرخ دلم را هدف کنند
هر لحظه گر نه حفظ تو باشد سپر مرا . باشم فتاده از همه بی بسان اتک . گر چشم رحمتت نکند یک نظر مرا
مستم ز جام غفلت و هستم امیدوار . گر رحمت آوری بی خبری با خبر مرا **خاتمه** در بیان
بعضی احادیث و اخبار متفرقه ثنا و ستایش نامتناهی مر حضرت پادشاهی را که تشنگان
بیدای آخرت را بلطف قدیم و فضل عمیم آب حیوة جمال و جام زلال مالامال جلال
اولاد بنی آدم سیراب کرده اند و حمد شریف بر آن کریم لطیف که کمال اجمال او را در جمیع
مراتب وجود بیت ظهور بخشید آن خالقی که ابتدا کننده هر اشیاست و اعاده نماینده
هر اسما حمیدی که شکر او فرض متحتم است بر اهل ارض و سما و سپاس او واجب و لازم است
بر اولاد آدم و حوا **نظم** ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم . وز هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم
مجلس تمام گشت و بآخر رسید عمر . ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم . و صلوات نامیات
زاکیات با برکات بر افضل المرسلین و خاتم النبیین و سید الاولین و الآخرین محمد
الامین **رباعی** ای شمع امیدم ز تو بی تاب خورشید . امید بلطف تو و لطفت جاوید
هر شب لمس از شمع جمالت بس قدر . هر روز مرا ز دولت دیدار تو عید و بر امیر المومنین
و امام المتقین و یعسوب الدین و قاید الغر المحجلین علی ابن ابی طالب علیه السلام **رباعی**
المنت لله که فیض ازلی . شد مشرق دل مطلع انوار جلی . خورشید حقیقت ز دلم تابان شد
از دوستی علی و اولاد علی . و بر آل و اولاد او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین **وبعد**
بدانکه احادیث سید المرسلین و کلام ائمه معصومین علیهم السلام زیاده از آنست که درین

مختصرات گنجد اما بعضی از آن ایمائی نموده و برخی حکایات اشاره شده و ختم کلام بادعیه
و زیارات کرده و درین خاتمه دوازده بحث است **بحث اول** در بیان بعضی از احادیث قدسی
در صحیفه الرضا مذکور است که پیغمبر صلعم فرمود که حق تعالی میفرماید که لا اله الا الله حصار من است
پس هر که داخل شد در حصار من ایمن شد از عذاب من حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود
بشروطها و تفسیر کرده اند شروط را با اعتقاد محمد رسول الله و علی ولی الله و اقرار بائمه
اثنی عشر و امامت ایشان و اجتناب از کبایر پس مجرد گفتن لا اله الا الله از عذاب حق تعالی
ایمن نتوان شد و هم در صحیفه منقول است حدیثی که بیانش اینست که حق تعالی میفرماید که یا ابن آدم
آیا انصاف نمیدهی مرا آنکه من دوستی میکنم با تو برسانیدن نعمت بسوی تو و تو دشمنی میکنی
با من بعصیان من و خیر من بتو نازل شده است و شر تو بمن بالا می آید و ملایکه هر روز
و هر شب عمل قبیح ترا بمن میرسانند یا ابن آدم اگر بشنوی تو وصف خود را از غیر خود و ندانی
که موصوف کیست هر آینه می شتابی بدشمنی او یا ابن آدم میکنی گناه کبایر را و مرتکب حرام
میشوی پس چون توبه میکنی از گناه باز میگردی پس من قبول مینمایم و از سر گناه تو
میگذرم هر گاه بازگشت تو با خلاص باشد و نیت صادقه و میگذرم از آنچه که ستار است
از گناه تو و داخل میگردانم ترا به بهشت و میپوشانم گناهان ترا و نیز در صحیفه مسطور است که
حق تعالی میفرماید که بعزت مخلوقی که پناه برد بمخلوقی دیگر بغیر من مگر که قطع میکنم سببهای
آسمانها و زمینها را از آن بنده پس اگر سوال میکند از من عطا نمیکنم او را و اگر میخواند
مرا اجابت نمیکنم و بعزت مخلوقی که پناه دهد بمن بغیر من مگر که ضامن میگردانم آسمانها
و زمینها را بروزی رسانیدن او پس اگر سوال نماید از من عطا میکنم او را و اگر بخواند مرا
اجابت میکنم او را و اگر آمرزش خواهد از من می آمرزم گناهان او را و در صحیفه مذکور است
که پیغمبر صلعم فرمود که روزی جبرئیل نزد من آمد و گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید

که بشارت ده مومنانی را که میکنند عملهای نیکو و ایمان آورده اند بتو و اهل بیت تو بهشت پس بشارت ده مومنانی که باین صفت موصوف باشند نزد من است ایشانرا جزای نیکو و هر اینه بدوستی ایشانرا در بهشت داخل میکنم در خبر است که در توریة مذکور است که حق تعالی میفرماید و خطاب میکند که ای فرزند آدم تو نمیخواهی مردن را و مردن بر طاعت و فرمان برداری من بهتر است از زندگی تو در معصیت من و صبر بر فقر و درویشی بهتر است از غنی پس صبر کن بتحقیق که چون رحلت کنند دنیا از تو و پشت برگردانند پس بر میگردد بسوی تو هرگز جهد کن از برای آخرت و هر گاه عرض شود بر تو دنیا پس یاد کن مردن را و هر گاه خواهی که بنا کنی پس یاد آور آتش دوزخ را و هر گاه کسب کنی مال را و جمع آوری آنرا پس یاد کن حساب روز قیامت او هر گاه طعام بیابی و بخوردن آن مشغول شوی پس یاد کن گرسنگان را و هر گاه داخل شود بر تو بلایی پس یاد کن دعا را یعنی دفع کن آنرا بدعا و هر گاه بیماری روی آورد بتو پس معالجه کن بنفس خود را بصدقه و هر گاه مغموم شوی و غمی بتو روی آورد پس طلب یاری کن بلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای فرزند آدم هر روزی اگرچه دراز باشد در پس او است درازی و هر عیش و شادمانی اگرچه بسیار باشد پس آخر او مرگ است ای فرزند آدم عمر تو در دنیا کوتاه و اندک است و امل و امید تو دراز و بسیار و حرص تو در دنیا بسیار است و شکر تو در نعمت اندک ای فرزند آدم راضی میشویم ما بشکر اندک و تو راضی نمیشوی برزق بسیار پس قانع باش بآنچه بتو میرسد ای فرزند آدم تو در طلب دنیایی و آخرت در طلب تو و تو در طلب زندگی و مرگ در طلب تو پس مهیا شو از برای مردن پیش از آنکه برسد بتو ای فرزند آدم اگر آنچه از دنیا بتو اندکی میدهم در آخرت تو بسیار ای فرزند آدم عزت تو در معصیت من ذلیلی تست در آخرت و ذلیلی تو بر طاعت من عزت تست در آخرت هیهات هیهات

که بدرود کسی را جنتی را که نگشته باشد و هیهات هیهات که بیابد ثواب عملی را که نکرده باشد پس کسی که راه او بسوی مردن باشد چگونه جمع میکند دنیا را و کسی که خانه او قبر باشد چگونه شادی میباشد و کسی که آتش دوزخ در پیش داشته باشد چگونه میخندد و کسی که گوشت او از برای کرمان است چگونه میخورد تا فربه شود ای فرزند آدم از خاک خلق کرده ام ترا و جای تو در زیر خاک است و از خاک بر انگیخته خواهی شد پس وداع کن دنیا را و مهیا شو از برای مردن روایت است از پیغمبر صلعم که وحی کرد حق سبحانه و تعالی بداود علیه السلام که ای داود بدرستی که وضع کرده ام من پنج چیز را در پنج چیز و مردم طلب میکنند آنها را در سوای اینها پس نمی یابند آنها را وضع کرده ام علم را در گرسنگی و سختی و مردم طلب میکنند در سیری و در راحت پس نمی یابند آنرا و وضع کرده ام عزت را در طاعت خود و ایشان طلب میکنند در خدمت سلاطین پس نمی یابند آنرا و وضع کرده ام غنی را در قناعت و ایشان طلب میکنند در کثرت مال پس نمی یابند آنرا و وضع کرده ام رضای خود را در نافرمانی نفس و ایشان طلب میکنند در رضای نفس پس نمی یابند آنرا و وضع کرده ام راحت را در بهشت و ایشان طلب میکنند در دنیا پس نمی یابند آنرا و رسول صلی الله علیه و آله فرموده فخر و بزرگی مردمان بشش چیز است اول بروی نیکو دوم بفصاحت سیم باصل و نسب چهارم بمال و ولد پنجم بقوت ششم بملک و حضرت حق سبحانه و تعالی بمن خطاب کرده میفرماید که بگوی ای محمد مر آن کسی را که افتخار میکند بروی نیکو سوخته و کنده خواهد شد روهای ایشان بآتش دوزخ و بگوی مر آن کس را که نازش او بفصاحت و بلاغت است در روز قیامت مهر خواهیم کرد دهنهای ایشانرا و بگوی مر آن بنده را که سرافرازی او باصل و نسب است که چون دمیده شود صور قیامت پس نیست آن روز میانه ایشان نسب و از هم نخواهند پرسید و بگوی مر کسی را که افتخار او بمال و ولد است که روز قیامت روزیست که نفع نمیرساند

مال و اولاد و بگوی کسی را که بزور و قوت جمع دنیا نبست که بر ایشان مسلط خواهد بود ملائکه غلاظ
شداد که عصیان حق تعالی نخواهند کرد آنچه با ایشان امر شود میکنند هرچه مامور میشوند و بگوی
مر اکسی که فرو اد ملکت و خدم و حشمت که در آن دنیا داشتی مر خدای واحد قهار است
و پیغمبر صلعم فرموده که حق تعالی فرموده که عجب دارم از آنکس که ایمان آورده بمن چگونه توکل
میکند بر غیری یا محمد هر که توکل کند بر من و استعانت برد بمن عطا کنم من او را پیش از آنکه
سوال کند از من و اجابت میکنیم دعای او را پیش از آنکه دعا کند و نگهدارم من او را
از هر آفتی و بلیتی و فتنه و دیگر حضرت عزت سبحانه فرموده که یا احمد آیا میدانی که چه وقت
بنده نزدیک میشود برضای حق سبحانه و تعالی حضرت رسول صلعم ندا کرد که ای پروردگار عالم
تو عالمتری حق تعالی فرمود که هرگاه بنده گرسنه باشد یا در سجده باشد نزدیکست بمن
و دیگر حق تعالی فرموده که هر که طلب کند مرا بیابد مرا و هر که یافت مرا شناخت مرا و هر که شناخت
مرا عاشق شد بر من و محبت من در دل او جای کرد و هر که عاشق شد بر من من نیز عاشق
او میشوم و هر که من عاشق او شدم او را میکشم و هر که بکشم من او را پس دیت و خونبهای او
بر منست و هر که دیت او بر من باشد پس من دیت اویم ای عزیز خوش حالت و نیکو بختی
خوشا حال آن صاحب دولتی که باین مرتبه رسد و عاشق الهی شود و معشوق حضرت واجب الوجود
گردد و کشته تیغ او گردد رباعی تا مرد بتیغ عشق بی سر نشود ∴ در حضرت معشوق مطهر نشود ∴
هم عشق طلب کنی و هم سر خواهی ∴ آری خواهی ولی میسر نشود ∴ و نیز حق سبحانه و تعالی خطاب
میفرماید که ای بنی آدم بیرون آمده از راه بول دو بار یعنی یکبار که از منی خلق
شده و یکبار دیگر که متولد گشته و غذای تو دو بار از خون حیض بوده یعنی یکبار
که در شکم مادر بوده و یکبار که مادر ترا شیر داده زیرا که شیر هم از خون حیض بهم میرسد
تو از کجا و تکبر از کجا و رسول خدای صلعم روزی خبر داد با امیر المومنین علیه السلام که یا علی

من ترا

الی کتاب

من ترا بشارت میدهم با آنکه نازل شد جبرئیل بر من در این زمان و فرمود مرا که برو نزد علی ابن
ابی طالب و بگوی که حق تعالی میفرماید که شیعه تو خواه مطیع و خواه معصیت کننده از اهل بهشت اند چون
حیدر کرار این کلام در بشارت و این پیغام که بار از آن سید ابرار شنید بسجده در افتاد
و بعد از سجده دست مبارک بسوی آسمان بر داشته گفت گواه باش ای پروردگار من
براستی و تحقیق که بخشیدم شیعه خود را نصف حسنات خود و پیش فاطمه علیها السلام نیز
دستها بر داشته فرمود که بار خدایا من نیز نصف حسنات خود را بشیعه علی علیه السلام بخشیدم
و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز دستها را بر داشته از روی نیاز عرض کلام
بدرگاه بی نیاز عرض نمودند پس حضرت رسول صلعم فرمود که شما از من کریمتر نیستید
گواه باش ای پروردگار من براستی که بخشیدم شیعه علی علیه السلام نصف حسنات خود
پس در این سخن بودند که جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و گفت یا رسول الله حق تعالی
میفرماید که شما کریمتر از من نیستید و کریمی صفت منست پس بدانید براستی که آمرزیدم
گناهان شیعه علی ابن ابی طالب را همه خوشا حال شیعیان علی ای عزیز شیعه بودن
کاری بس دشوار است و محض گفتن میسر نمیشود امید که حق تعالی جمیع مومنان را از شیعه
مرتضی علی علیه السلام گرداناد و این کمترین خلایق را از غلامان شیعیان آمین **مناجات**

مهیمنا بکمال و صفات اقدس تو ∴ که کردگاری و بی عیب و قادر متعال ∴
بحق احمد مرسل که از مساعی او ∴ سواد اوج هدی رسته از حضیض و بال ∴
بذو الفقار علی آن دلاور عالی ∴ که بود روز وغا قامع صف ابطال ∴
بسر سینه سلمان و درد بو دردا ∴ بنور جان صهیب و بنای صبح بلال ∴
بره روان ره دین چون سلمان و صهیب ∴ همی روند بیک حال در سهول و جبال ∴
بواصلان که نیز بهشت سرای قدس قدم ∴ ز عالم حدثان کرده اند خط رحال ∴

که بنده را چو نهادی بپاه کردن او | ز دامهای طبیعت سلاسل و اغلال
از آن سلاسل و اغلال مطلقش گردان | گر این قیود ز بود خودش گرفت ملال
براه بندگیش جنبشی بده که در آن | بغیر تو دگری نبودش مآب و مآل

بحث دوم در بعضی از احادیث نبوی صلعم بدانکه یکی باسناد ثابت که از حضرت جعفر از آبا و اجداد است
و حضرت رسول صلعم فرموده بار ستی که من شفیع چهار کسم در روز قیامت اگرچه
بگناه اهل دنیا با ایشان باشند اول مردی که یاری دهد ذریت مرا دوم مردی که بذل
کند مال خود را از برای ذریت من سیم کسی که دوست داشته باشد ذریت مرا بزبان
و دل چهارم کسی که سعی نماید در حوایج ذریت من و نیز روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای گروه خلایق گوش کنید آواز محمد را که
با شما تکلم میفرماید پس گوش کنند پس برخیزد سرور موجودات و شافع عرصات و گوید ای
گروه خلایق آنکس که او را نزد من چیزیست یا منتی است یا نیکی است پس برخیزد تا حق
وی را مکافات کنم پس مردمان گویند پدر و مادر ما فدای تو باد ما را بر تو چه حقی است یا منتی
یا نیکی بلکه اینها همه از جانب خدا و رسول او در ذمه ماست آنحضرت فرماید بلی چنین است
که شما میگویید اما هرکه دوستی کرده و نزدیکی جسته با اهل بیت و ذریت من یا نیکی
با ایشان نموده یا گرسنه از ایشان را سیر کرده یا برهنه از ایشان را پوشیده پس باید
که برخیزد تا مکافات که دارد بکنم در اینجا پس جمعی که در دنیا با سادات
رفیع الدرجات بی غرض و عوض نیکی نموده باشند قد خود را در آن عرصه گاه راست
گردانند پس ندا رسد از جانب رب العزة که ای محمد و ای حبیب من تحقیق که مکافات
ایشان را با تو گذاشتم و ایشان را در بهشت بهر جایی و هر درجه که خواهی جای ده
حضرت بهترین کاینات فرماید که ایشان را در وسیله جای دادم که از من و اهل بیت من

غایب نباشند روایت است از رسول خدای صلعم که حق سبحانه و تعالی کاره است مر اشش خصلت و کاره است
مر اوصیای مرا اوصیای مرا از اولاد من و کاره است تابعان ایشان را از آن خصال مکروه
بازی کردن است در نماز و فحش گفتن است در روزه و منت نهادن است بعد از صدقه دادن
و جنب رفتن بمسجد و در خانه مسلمانان نگاه کردن است بی اذن صاحب خانه و خندیدن در
قبرستان روایت است از رسول صلعم که هرکه آزاد کند بنده در راه حق تعالی آزاد کند حق تعالی
بهر عضوی از عضوی مر آزاد کننده از آتش دوزخ و اگر آزاد کند کنیزی را
آزاد کرده شود نصف او از آتش دوزخ زیرا که دو زن در برابر یک مرد است روایت است از رسول
خدای صلعم که هرکه تکلم کند یا بخندد در پنج موضع بکلام دنیا حبط کند حق تعالی عمل چهل سال او
و او را آن مواضع اول مسجد است و درین معنی گفته اند **قطعه** اندرین خانه که مسکن خاصی
چون درآیی بجز نماز مکن • لا افکاه تو نیست خانه حق • قصه بر خویش دراز مکن • دوم مجلس علما
سیم در عقب جنازه چهارم در میان مقابر پنجم جایی که قرآن خوانند پس باید که در
مساجد مشغول باذکار الهی شوند و در مجالس علما مسایل فرا گیرند که یک مسئله از علم
بهتر است نزد عقلا از جمع کردن خروارهای زر و مولوی معنوی در مثنوی خود میفرماید
نظم خاتم ملک سلیمانست علم • جمله عالم صورت و جانست علم • علم چون بر دل زند یاری شود •
علم چون بر تن زند باری شود • همان مکش تو بر هوا این بار علم • تا شوی راکب تو بر رهوار علم • تیغ دادن در کف زنگی مست •
به که آید علم ناکس را بدست • و در عقب جنازه مغفرت کنند از برای خود و میت و در مقابر یاد
مردان کنند و در جایی که قرآن خوانند گوش بکلام الهی کنند تا از سخط و عذاب الهی ایمن باشند
و نیز آنحضرت فرموده که هر یک از بنی آدم مشتاق بهشت باشند ولیکن بهشت مشتاق چهار طایفه است
اول قاری قرآن دوم ذاکر رحمن سیم طعام دهنده بگرسنگان چهارم نگاه دارنده زبان
از دروغ گفتن و سخن چینی کردن و نیز از آنحضرت منقول است که چند چیز در وقتی می آورد که باید

دانست که اگرچه بعضی از اینها حرام است و بعضی مکروه و بعضی از گناهان کبیره اما قطع نظر
از آنها در درویشی می آورد اول بپای ایستاده بول کردن و عقوبت گناه آن در باب
وضو مذکور شده دوم در حالت جنابت چیزی خوردن سیم دست ناشستن بعد از طعام
چهارم خوار داشتن ریزه نان پنجم سوزانیدن پوست سیر و پیاز ششم بر آستانه
خانه نشستن هفتم جاروب کردن خانه در شب هشتم جاروب کردن خانه بجامه نهم وضو
کردن در موضع استنجا دهم دست و رو پاک نمودن بدامن و آستین یازدهم ظرفها را بعد از
طعام ناشسته گذاشتن دوازدهم ظرف آب را سر گشاده گذاشتن سیزدهم خانه عنکبوت
در منزل گذاشتن چهاردهم نماز را سبک گذاشتن پانزدهم زودتر از دیگران از مسجد
بیرون آمدن شانزدهم زودتر از همه کس به بازار رفتن و دیرتر بیرون آمدن هفدهم
روی از فقرا پیچیدن هیجدهم دشنام دادن بر اولاد و بر عکس نوزدهم دروغ گفتن بیستم جامه در تن
دوختن بیست و یکم چراغ بنفس خاموش کردن بیست و دوم در حمام ... بیست و سیم
بر سر سیری وقتی که باد ناگوار از حلق بیرون آید چیزی خوردن بیست و چهارم تخلیل کردن
بچوب گز بیست و پنجم در میان نماز شام و خفتن خواب کردن و پیش از طلوع آفتاب بیست
و ششم بسیار کوشش کردن بساز و سرود بیست و هفتم بی اندازه مکاس کردن بیست و هشتم
ایستاده ریش شانه نمودن بیست و نهم قسم بدروغ خوردن سی ام قطع رحم کردن سی و یکم
پیش از پیران براه رفتن سی و دوم مادر و پدر را بنام خواندن سی و سیم دست بر کل
نشستن سی و چهارم بر بالای قبر نشستن سی و پنجم ناخن گرفتن بدندان و بباید دانست
که مراد از فقر و درویشی نه چنان بی چیزیست بلکه فقر علم و ادب است و فقر بی چیزی بدتر است
زیرا که رسول صلعم فرموده الفقر فخری و به افتخر یعنی فقر و درویشی فخر منست و بآن افتخار
و سرافرازی میکنم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این مضمون را بنظم آورده و در ترجمه نظم آن خبر

حال که هست
اینست که رباعی چون مال شود علت عصیان همه • ور حشمت و کثرت طغیان همه • پس فقر به از غنی بهر
انجامه
این نکته بود عمده ایمان همه • و دیگر فرموده که کاد ان یکون الفقر کفرا یعنی شاید که فقر بکفر
نسبت
پس مراد حدیث اول فقر و درویشیست از حطام دنیا و مراد حدیث ثانی فقر و درویشی
از علم و ادب زیرا که جاهل زود در کفر می افتد پس کسی را بخاطر رسد که بسیار کسان دیده ایم
بعضی از ین اعمال میکنند و صاحب مال و خداوند مکنت اند زیرا که چون اندک تامل کنیم
می بینیم که از دانش و علم و تمیز بی بهره اند پس حدیث رسول خدای را از ...
ناقص تاویل نتوان کرد بلکه از اهل فضل و دانش باید شنید و سهل نتوان گرفت و بغلط
و عبث نتوان گفت زیرا که محض مدعاییست و منکران آن کافرند پس ای عزیزان عمر
بغفلت نتوان گذرانید و مولای من علی ابن ابی طالب ع مضمون بکلام آورده که رباعی
افسوس که عمر من بافسوس گذشت • در صحبت جاهلان منحوس گذشت • عمری که بود مصرف او علم و عمل
بیهوده و سرسری و معکوس گذشت • و دیگر رسول صلعم فرموده که هر که عقل او بر شهوت غالب است
او از ملائکه برتر و افزون تر است و آنکه شهوت او بر عقل زیاده است از بهایم کمتر است
و دیگر فرموده که حصار مومن سه چیز است مسجد و تلاوت قرآن و ذکر خدای تعالی و دیگر فرموده هر که
تواضع کند مالداری را از جهت حرمت مالداری وی دو ثلث دین او برود و نیز آنحضرت فرموده
سه کس اند که رد نمیشود دعای ایشان اول امام عادل دوم پدر هرگاه دعا یا نفرین نماید
بر ولد خود سیم کسی که دعا کند برادر مومن خود را در غیبت چهارم مظلوم هرگاه نفرین کند بر ظالم
زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده که بعزت و جلال من که نصرت و یاری میکنیم مظلوم را اگر چه
بعد از مدتی باشد و دیگر فرموده که حق تعالی حرام کرده است بهشت را بر هر که فحش گو باشد
و هرچه گوید و شنود باک نداشته باشد و دیگر فرموده که غنیمت شمارید پنج چیز را پیش از پنج چیز
جوانی را پیش از پیری و تن درستی را پیش از بیماری و فراغت را پیش از درویشی و زندگی را پیش از

مردن و فرحت پیش از مشغولی و دیگر آنحضرت فرموده که هرگاه مومن اراده نماید که چیزی را
خیر کند از جهة میتی پیش از آنکه آن از روحت او بدست سایل رسد خبر با آن میت میرسد
پس پرسیدند که یا رسول الله که آن خبر را بمیت میرساند فرمود آن دو ملک که در حال حیوة
با او بودند و چون آن هدیه از دست هدیه دهنده جدا شود نورانی میگرداند حق تعالی
قبر آن میت را و برمیدارد عذاب او را و اگر از اهل عذاب باشد و فراخ میگرداند قبر او را
و جای خوابیدن او را و هر کسی را که هدیه میکند نزد حق تعالی چهل هزار سرای از طلای حمر
و در هر سرایی هزار هزار خانه از نقره و در هر خانه هزار هزار تخت و بر هر تختی هزار هزار
فرش و بر هر فرشی زوجه از حور العین و نیز آنحضرت فرموده که هر که طلب کند علم را از برای تکبر
بمیرد جاهل و هر که طلب علم کند از برای مناظره و مجادله بمیرد فاسق و هر که در طلب
او را سط جمع نمودن مال بمیرد زندیق و هر که یاد گیرد علم را بجهة عمل و عمل نماید بانچه فرا گرفته
بمیرد در حالتی که عارف باشد و هم از آنحضرت روایتست که فرموده که دوستی علی ابن
ابی طالب میخورد گناهان را آنچنانکه میخورد آتش هیمه را و دیگر فرموده که اگر جمیع مردمان
براهی روند و مرتضی علی براهی دیگر پس بروید براهی که علی ابن ابی طالب علیه السلام
میرود پس حق با علیست و علی با حقست میگردند با یکدیگر و دیگر آنحضرت خطاب فرموده
که یا علی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و دوستی من بتحقیق دوستی حق تعالیست و هر که
ترا دوست دارد بتحقیق که می آمرزد حق تعالی او را یا علی هر پیغمبری را اولادیست از پشت او
و اولاد امجاد من از پشت تست و تو برادر منی و وزیر منی و خلیفه منی و وصی منی و پدر اولاد
منی و قضا کننده دین منی و نگهدارنده شریعت و دین منی و قایم مقام منی برامت من
و دیگر فرموده که حق تعالی گردانیده است از برای برادر من علی فضایلی که در شمار نمی آید
پس هر که یاد کند فضیلتی از فضایل او و معترف باشد بآن بیامرزد حق تعالی گناهان

گذشته و آینده او را و هر که بنویسد فضیلتی از فضایل او نازل شوند ملائکه و استغفار کنند
از برای وی تا آنکه او آن کتابت را تمام کند و هر که بشنود فضیلتی از فضایل او بیامرزد
حق تعالی هر گناهی که از گوش کرده باشد و هر که نظر کند در کتابتی از فضایل او بیامرزد
حق تعالی هر گناهی که از نظر کرده باشد پس فرمود که نظر کردن در روی علی ابن ابی طالب
عبادتست و یاد نمودن او عبادت و قبول نمی نماید حق تعالی ایمان بنده را مگر بولایت
علی ابن ابی طالب و تبرا نمودن از دشمنان او **مناجات** ای وجود تو کار ما چو نگارم
وی شده از جود تو چون زر همه کارم • جودت از اندازه فزون با که بگویم • نعمت از حد گذشت بر که شمارم
می نرسم در ثنا و شکر تو هرگز • گرچه من اندر سخن عظیم سوارم • گر بود از روزگار مهلتم آخر
بعضی از آن شکر نعمت بگذارم • تا بزیم بندگی کنم چو بمیرم • جهر ترا در لحد بیار سپارم
بارخدایا اگرچه هست گناهم • بیحد و بیمر از آنکه من بشمارم • لیک امیدم بلطف تست که در حشر
شاد بمحشر کنی معاد و یارم **مجلس سیم** در بعضی از کلام ائمه انام علیهم السلام و وصیت نمودن
حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام بحضرت امام حسین علیه السلام که ای
پسرک من و این کاف تصغیر از برای شفقت و مهربانیست نه از برای کوچکی و خفت وصیت
میکنم ترا به پرهیزکاری و تقوی خواه در حضور و خواه در غیبت و بانکه کلمه حق گویی خواه
در حالت رضا و خواه در وقت غضب و بر تو باد که میانه نفقه کنی خواه در ایام غنی و خواه
در حین فقر و بر تو باد که بعدل حکم فرمایی خواه دوست باشد و خواه دشمن و رضای حق تعالی
را از دست ندهی خواه در سختی و خواه در آسانی بدان ای پسرک من که هر که بعیب خود بینا
باشد مشغول نمیشود بعیب دیگران و هر که راضی بقسمت حق تعالی شد غمگین نمیگردد هرگاه
چیزی از وی فوت شود و هر که چاهی بکند از برای برادر مومن خود خود در آن می افتد
و هر که بی حرمت سازد برادر خود را و ظاهر کند عیب او را عیال او را رسوا شوند عورات و

اهل بیت او و هر که فراموش کند گناه خود را بزرگ نماید گناهان دیگران نزد او و هر که در مجلس
علما نشیند بزرگ و صاحب قدر باشد و هر که مزاح کند سبک و خوار و بیمقدار گردد و هر که مشهور
در کاری یا کرداری یا اوقاتی باشد بآن مشهور شود و هر که بسیار حرف زند خطای او بسیار
شود و هر که خطای او بسیار باشد اندک بود حیای او و هر که اندک باشد حیای او بمیرد
دل او و هر که بمیرد دل او داخل شود در آتش دوزخ ای پسرک من هر که نظر کند در عیوب مردمان
و راضی شود بعیب نفس خود پس آن احمق و نادانست البته ای پسرک من عزت مؤمن باستغنای
اوست از مردمان و قناعت مالیست که فانی نمیشود و ادب بهترین میراثست و خلق نیک
بهترین مصاحبست و هر که در طلب علم باشد عالم میشود ای پسرک من دانش همواری
و نرمیست و آفت علم ناهمواری و درشتی و صبر بر مصیبت از گنجهای ایمانست ای پسرک من
بسیار زیارت کسی رفتن موجب ملال خاطر او میگردد و شیخ سعدی موافق این گفته که قطعه
بدیدار مردم شدن عیب نیست • ولیکن نه چندان که گویند بس • اگر خویشتن را ملامت کنی
ملامت نباید شنیدن ز کس • و دیگر آنحضرت فرموده که عجب و تکبر مرد بنفس خود دلیلست
بر ضعف عقل او ای عزیز بدانکه خردمند عاقل اگر چه صاحب جاه و منصب و مال و ملک
و علم و ادب باشد هرگز آنرا منظور نظر خود نمیگرداند و تکبر و عجب بگرد راه نمیدهد
اما بی‌عقل و نادان سفله و تنگ حوصله باندک مالی یا حالی یا درستی ضبط خود نتواند
نمود و خود را از عجب و تکبر نگاه نتواند داشت و مضمون کلام معجز نظام علی بن ابی طالب است که
رباعی ای گشته بجان طالب دنیای دنی • تا کی شب و روز جان بیهوده کنی • دنیا چو رود تمام همراه نیست و نیاز
وانگه که بهند رو بتو عجب و منی • و نیز آنحضرت فرموده که چون طالب علمی را ببینید او را
محترم و معزز دارید و وی را خوار و بیمقدار مسازید زیرا که اگر علم را در کلام سگی نهند هر آینه
او عزیز میگردد و میان مکان نمی‌بینی که ذبیحه سگ معلم حلال و پاکست و ذبیحه سگ جاهل

نجس و حرام و سگ معلم آنست که هرگاه او را بشکار امر نمایند برود و چون نهی کنند بایستد
و چون شکار کند شکاری خود را نخورد و از کلام حضرت مولی است علیه السلام که شعر
العلم زین و فی الدارین مفتخر • لکن بلا ادب فی زینته شین • العلم فی الرجال غیر ذی ادب
کالوجه لیس له انف و لا عین • مضمون این کلام بلاغت مشحون آنست که علم زینت مردانست
و در هر دو جهان فخر و سرافرازی اوست لیکن عالمی که بی ادب باشد و ادب خوبی علم خود
نگاه ندارد در زینت او شین است و خلل در حال اوست و هرگاه شخصی عالم باشد و ادب
نداشته باشد چون روییست که بینی و چشم ندارد و نیز آنحضرت فرموده که لا شرف مع سوء
الادب قطعه بی ادب کی شود مهتر گرچه او را جلالت و نسبست • با ادب باش تا بزرگ شوی
که بزرگی نتیجهٔ ادبست • و نیز آنحضرت میفرماید که خوشا حال کسی که عیش و زندگانی او چون
عیش سگ باشد زیرا که ده خصلت در سگ که سزاوار آنست که این خصایل در مؤمن باشد
اول آنکه او را مقداری و عزتی میان خلایق نیست و این صفت مساکینست دوم آنکه وی را مالی
و منالی نیست و این صفت مجردینست سیم آنکه او را منزل معینی نیست و در روی زمین هر جا
میرسد بساط اوست و این علامت متوکلینست چهارم آنکه در اکثر اوقات گرسنه است
و این از اوصاف صالحینست پنجم آنکه هر چند میزنند و میرانند ترک خانه صاحب نمیکند و التجا بجای
دیگر نمیبرد و این سیرت مریدینست ششم آنکه خواب نمیکند در شب مگر اندکی و این از آثار محبینست
هفتم آنکه هر چند بزنند او را و برانند و سنگ بر او رانند همین که میخوانند اجابت میکند و خشمگین
نمیشود و این روش خاشعینست هشتم آنکه بیشتر از اوقات ساکتست و این از افعال
راضیینست نهم آنکه راضی میشود بهر چه صاحب او بدهد و این خصلت قانعینست
دهم آنکه چون بمیرد باقی نمی‌ماند از وی چیزی که وارثان ببرند و این قاعده زاهدینست
و نیز آنحضرت فرموده که دوای ال راضی بودن بقضای حق تعالیست و درد علت نفس در حرصست

و دلیل عقل مرد قول اوست و دلیل اصل وی فعل اوست و خوشحالی در دیدن برادران و دوستان و دولت
دونان و اراذل و فرومایگان آفت مردان و مرد صفتان و اصیلانست و نیز آنحضرت ع
فرموده که طلب کردم قدر و منزلت را پس نیافتم الا در علم بیاموزید علم را تا بزرگ شود
قدر و منزلت شما در دنیا و آخرت و طلب کردم کرامت و بزرگی را پس نیافتم الا در تقوی
و پرهیزکاری پرهیزید تا عزیز و مکرم شوید و طلب کردم غنی و توانگری را پس نیافتم مگر در قناعت
بر شما باد که قانع شوید تا توانگر گردید و طلب کردم راحت را پس نیافتم الا بترک اختلاط مردمان
جهة قوام عیش دنیا ترک نمایید دنیا را و اختلاط مردم را تا راحت یابید در دنیا و آخرت
و ایمن شوید از عذاب خدای و طلب کردم سلامتی را پس نیافتم الا بطاعت حق تعالی اطاعت
امر او کنید تا سلامتی یابید و طلب کردم فروتنی را پس نیافتم مگر بروی آوردن بحق پس روی
آورید بحق تعالی تا [illegible] که روی بحق تعالی آوردن دور میگرداند شما را از تکبر و طلب کردم عیش و
شادمانی را پس نیافتم مگر بترک هوا و هوس پس ترک هوا نمایید تا نیکو شود عیش شما و طلب
کردم مدح را پس نیافتم الا بسخاوت باید از سخیان تا ستایش کنند شما را و طلب کردم نعمت
دنیا و آخرت را پس نیافتم الا باین خصلتهای پنجگانه پس فراموش مکنید تا سعادت دنیا و
آخرت یابید و نیز آنحضرت علیه السلام فرموده که روزی حضرت رسول صلعم مرا خطاب فرمود که
یا علی هستی و چنینی که حق تعالی امر نموده ترا شیعه ترا و دوست دارند شیعه ترا و دوست دو
شیعه ترا خوشا حال دوستان علی و دوست دوستان علی و دوست دوست دوستان علی باری
اگر از عهده دوستی او بیرون نمی آییم جهد باید نمود که شاید در سلک دوستان دوستان دوستان او
در آییم آمین یا رب العالمین من کلام ابی محمد حسن بن علی علیه السلام از سلمان فارسی منقولست
که گفت از امام حسن علیه السلام شنیدم که میفرمود ای مردمان اگر بدانید حق علم را هر آینه
رکوع کنید جهة آن تا شکسته شود پشت شما و هر آینه سجود کنید در تعظیم آن تا جراحت شود

پیشانی شما و از حضرت امام رضا علیه السلام روایتست که آنحضرت از اجداد خود نقل نموده که
حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که عیسی علیه السلام را در خواب دیدم گفتم یا روح الله اراده
آن دارم که نقش کنم نگین انگشتری خود را چه چیز نقش کنم گفت نقش کن بر آن که لا اله الا الله
الملک الحق المبین بدرستی که بر طرف میکند غم را سوال کرده اند از حضرت امام حسن علیه السلام
از چگونگی نشستن در خلا فرمود باید که برابر قبله ننشیند و پشت بقبله نکند و روی و پشت بباد
ننشیند و روی بقبله یا پشت بقبله که ننشیند از جهة بول یا غائط پس باد پس آید و بگردد
از جهة تعظیم و احترام قبله از موضع خود برخیزد الا آنکه امر زیده و دیگر فرموده که پا برهنه نشستن در خلا
بواسیر می آورد من کلام امام حسین بن علی علیه السلام حضرت امام حسین علیه السلام فرموده که هر که آب دهد
بنده خدای را در جایی که آب یافت شود چنانست که بنده آزاد کرده باشد و هر که آب دهد
کسی را در جایی که یافت نشود آب چنانست که زنده کرده باشد نفسی را و هر که نفسی را از زندگی
گرداند چنانست که زنده کرده باشد جمیع مردمان را و هم از آنحضرت منقولست که فرمود
سزاوار نیست زنان را که خود را برهنه سازند نزد زنان یهودیه و نصرانیه پس بدرستی
که وصف میکنند آنرا از مردان خود و آنحضرت فرموده که مردمان سه طایفه اند عالم و متعلم و
دوست ایشان جنت مردم را از ایشان و هم آنحضرت فرموده که هر که بیاموزد علم را از برای
رضای حق تعالی و عمل کند از برای خدای حرمی در آسمانهای سبعه عظیم القدر است و
نیز فرموده که منیت دوستر نزد ابلیس چیزی از مردن فقیه مومنی من کلام امام زین العابدین
علیه السلام روایت کرده حسن بصری که داخل شدم به بیت الله الحرام جوانی را دیدم مانند
ماه شب چهارده میگریست و تضرع و زاری میکرد و چند میخواند که مضمونش اینست که ای
مولای من ای قاضی هر حاجتی تو عرض میکنم عجز و مسکنت خود را پس رحم کن مرا ای امید من
تو برطرف نما زنده غمهای مرا پس ببخش گناهان مرا همه و بر آور حاجات مرا آمدم نزد تو

باعملهای قبیح و بد پس خوشتر در عالم شخصی که جنایت و گناه او چون من باشد و توشه را
آخرت من اندک است از کلی راه و توشه بکیریم با از درازی راه آیا خواهی بسوخت مرا با آتش دوزخ
ای نهایت مطلبهای من پس بکریست و از سوم و از که بترسم راوی گوید که نزدیک رفتم علی ابن
الحسین علیه السلام بود و کفتم یا ابن رسول الله این چه مناجاتست که میکنی و حال آنکه تو از اهل بیت
رسول حق تعالی در باره شما فرموده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا
فرمود که بکذار مرا ای اباسعید حق تعالی بهشت را از برای کسی خلق کرده که طاعت او کند
اگرچه بنده حبشی باشد و آفریده آتش دوزخ را از برای کسی که عصیان وی ورزد اگرچه
آزاد قرشی باشد ای عزیز تامل کن و ببین که مولایی که پانزده سال بوضوی نماز شام
نماز صبح گذارده و چنین خائف و ترسان بوده پس وای بر ما و بر حال ما و نیز آنحضرت فرموده
که مجالست صلحا میکشاند کس را بصلاح و اداب علما دلیل زیادتی عقلست و اطاعت اولوالامر
تمامی عزت است و بصلاح آوردن مال تمامی مروت است و بازایستادن از ایذای خلق از کاملی
عقلست و در عقل راحت تن است و نیز از آنحضرت مرویست که هر که طعام دهد مومن گرسنه را
طعام دهد او را حق تعالی از میوهای بهشت و هر که آب دهد مومن تشنه را آب دهد حق تعالی
او را از رحیق مختوم و نیز فرموده که هر که بپوشاند مومن برهنه را بپوشاند حق تعالی او را از
جامه سبز بهشت و در امان حق تعالی باشد مادام که از آن جامه بر تن او تاری باقی باشد
و نیز فرموده که هر که بکوید برادر خود که مرحبا بنویسند از برای او مرحبا تا روز
قیامت من کلام امام محمد باقر علیه السلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده
که هر چشمی در روز قیامت گریان است الا سه چشم چشمی که در دنیا گریان شده باشد از
ترس خدای تعالی و چشمی که آسیبی باو رسد در راه حق تعالی و چشمی که پوشانیده شده باشد
از آنچه حرام کرده است حق تعالی و نیز آنحضرت فرموده که هر که باطن او راجح آید از ظاهر او

سنگین باشد

سنگین باشد در روز قیامت ترازوی اعمال او و نیز آنحضرت فرموده که دو رکعت نماز که خدا
فاضلتر است از عزبی که روزی روزه بدارد و شبی را بنماز بروز آورد و مرویست که بیشترین اهل
دوزخ عزب باشند و نیز از آنحضرت منقولست که هر که فتوی دهد مردمان را بی علم و معرفت لعن میکنند
او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و شریکست در گناه آن عمل که بفتوی او کرده باشند و نیز
آنحضرت فرموده که هر که طلب کند علم را جهت آنکه مباهات کند بآن با علما یا فخر کند بر سفها
و جهلا یا بکرداند روی مردم را بخود پس در قیامت برخواهد نشست مقعد او از آتش
و نیز فرموده که هر که بپوشاند فقیری را از فقرای مسلمین جامه یا مدد دهد وی را بچیزی که
معیشت کند موکل کرداند حق تعالی بر وی هفتاد هزار ملک که استغفار نمایند از برای او تا نفخ
صور و نیز فرموده که نمیرسد بهیچ یک هفت مومن در رو باشد عذاب من کلام امام جعفر
صادق علیه السلام حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام فرموده که بگذار پسر خود را
ببازی تا هفت سال یعنی تا هفت سال او را تکلیف مکن و ادب کن او را هفت سال دیگر
و از خود جدا مکن هفت سال دیگر چون بیست و یکساله شد اگر رستگار شد و با ادب و هموار است
فبها المراد و الا پس براستی که هیچ خیری با او نیست و از دولت ادب بی بهره است
و دیگر آنحضرت میفرماید که هر که یافت دوستی ما را در دل خود باید که دعای بسیار کند مادر خود را
زیرا که او خطایی نکرده و هم بمضمون سخن جابر بن عبدالله انصاری که میگردید در بازار
انصار و در کوچه و میگفت که ای گروه انصار علی بهترین خلقانست و هر که ابا نماید و بعقد
آن نباشد کافر است ای گروه انصار ادب نمایید فرزندان خود را بدوستی علی ابن ابی طالب
پس اگر ابا کند نظر در شان مادران ایشان کنید پس معلوم شد که حلال زاده دشمنی مرتضی علی
را اختیار نمیکند و کلام میر مرتضی علم الهدی نیز مشعر باینست که درین دو بیت فرموده شعر
اذا العلوی تابع ناصبیا • علی دینه فما هو من ابیه • لان الکلب اشرف منه طبعا •

لان الکلب طبع ابیه فیه یعنی هرگاه سید علوی تابع ناصبی شود و از دین حق برگردد
و سنی باشد پس او از پدر خود نیست و مادر او خطا کرده است بدرستی که سگ در فرزند اثر دارد
از روی طبع زیرا که طبیعت پدر با سگ است و او طبیعت پدر خود ندارد و نیز از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام منقولست که هرگاه میرد طفلی از اطفال مومنان ندا کند منادی
از ملکوت آسمان و زمین که بدانید که فلان بن فلان مرد پس اگر مرده باشند پدر و مادر او
یا یکی از ایشان یا بعضی از اهل بیت و خویشان او از مومنان بدهند آن طفل را با او تا
غذا دهد او را و پرورش کند و اگر نه بدهند بحضرت فاطمه علیها السلام تا او را غذا دهد تا وقتی
که او یا پدر یا خویشان او برسند با ایشان تسلیم کند و در روایت دیگر بدهند او را با ابراهیم خلیل و ساره
تا غذا دهند او را از درختان بهشت پس چون روز قیامت شود لباسهای فاخر بپوشند
و خوشبو کردند و هدیها از برای پدر و مادر خود بیاورند پس اطفال مومنین با پدر و مادرشان باشند
در بهشت با پدر و مادر خود و نیز از آنحضرت منقولست که می آمرزند از جاهل هفتاد گناه را
پیش از آنکه بیامرزند از عالم یک گناه یعنی حساب علما سخت تر خواهند گرفت تا بر جهلا
و نیز از آنحضرت منقولست که دنیا مانند آب دریاست که هر چند تشنه از آن آب میخورد تشنگی
او کم نمیشود و باعث زیادتی عطش او میشود تا وقتی که بکشد او را و هم آنحضرت فرموده که
هرگاه خواهید که نیکویی کنید پس باید تاخیر نورزید بدرستی که حق تعالی چون بر بنده
خود مطلع شود که او اراده خیری دارد گوید بعزت خودم که ترا عذاب نکنم بعد از این فعل
نیک هرگز و چون اراده گناهی نمایید پس مکنید آنرا زیرا که شاید حق تعالی چون مطلع شود بر بنده
که اراده معصیت داشته باشد گوید بعزت خودم که نمی آمرزم بعد از این فعل ترا هرگز و نیز فرموده
که چون اراده خیری کنید یا خواهید که صله رحم بجای آورید باید که تعجیل نمایید بدرستی که
ارحام بدست راست و چپ شما دو شیطانند که میخواهند ترا از آن باز دارند سوال کردند از آنحضرت

ازقول

از قول حق تعالی که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فرمود که نازل شده است در آنکه با امام
رسانند چیزی را و فرموده که یک درهم با امام رسانیدن فاضلتر است از هزار هزار درهم
که بغیری رسد در راه خدا و نیز آنحضرت فرموده که هرکه قادر نباشد که نیکی با ما کند باید که
نیکی کند با صالحان از دوستان ما که نوشته میشود ثواب آن نیکی که با ما کرده باشد از برای او
و هرکه نتواند که بزیارت ما آید باید که زیارت کند صالحی را از محبان ما که ثواب زیارت ما
در دیوان اعمال او نوشته میشود من کلام امام موسی کاظم علیه السلام روایتست از مسعده که
گفت فرمود امام موسی کاظم علیه السلام بدرستی که عیال مرد اسیران اویند پس هرگاه بدهد حق تعالی
بکسی نعمتی پس باید که فراخ سازد نفقه را بر اسیران خود پس اگر نکند چنین حق تعالی زایل میسازد
از او آن نعمت را و هم آنحضرت فرموده ببعضی از فرزندان خود که ای پسرک من بر تو باد که نبیند
حق تعالی ترا در معصیتی که نهی کرده است ترا از آن و بر تو باد که غافل نشوی از طاعتی که امر نموده
ترا بآن طاعت و بر تو باد که مجد باشی و تقصیر نکنی در عبادت و بر تو باد که مزاح پیشه خود نسازی
بدرستی که میبرد نور ایمان ترا و کم میکند مروت ترا و بر تو باد که کاهلی در کارها نکنی که مانع
میشود حظ ترا در دنیا و آخرت و نیز آنحضرت فرموده که گوشت میرویاند گوشت را و ماهی
میکاهد جسد را و کدو زیاده میسازد قوت دماغ را و بسیار خوردن تخم مرغ زیاده میکند
ولد را و نیست شفایی بهتر از عسل و هرکه داخل شود در شکم او لقمه از پیه بیرون میرود از بدن او
دردی و هم آنحضرت فرموده که خلق کرده شده اند خلایق از برای طاعت حق تعالی و نجات
از عذاب نیست الا بطاعت و نیست طاعت مگر بعلم و نیست علم مگر بتعلیم گرفتن و تعلیم نتوان
گرفت مگر بعقل و نیست تعلیم گرفتن مگر از عالم ربانی و شناختن عالم بعقلست بدرستی که
عاقل راضی میشود باندکی از دنیا با حکمت و معرفت و راضی نمیشود باندکی از علم و حکمت
با دنیا بدرستی که عاقل نظر میکند بدنیا و اهل او پس درمی یابد که بدست نتوان آورد دنیا را

مکر مشفقت بسیار و تفکر میکند با خرة و میداند که نتوان یافت او را الا بمشقت بسیار پس
طلب میکند منفعتی را که باقی باشد نتیجهٔ او نه فانی و هرکه اراده داشته باشد که غنی باشد
بی مال و راحت یابد دل او و سلامت ماند دین او پس باید که تضرع نماید و درخواهد از خدای
تعالی با آنکه کامل گرداند عقل او را **من کلام امام رضا علیه السلام** روایتست که سوال کرد اسمعیل بن
سعد از حضرت امام رضا علیه السلام که چه میفرمایی در حق کسی که قسم خورد و قصد او غیر آن باشد
که قسم از برای او میخورد فرمود که قسم بر ضمیر است یعنی ضمیر مظلوم پس ازین کلام معلوم شد که اگر
کسی قسم خورد و قصد دیگر کند که آنرا حیلهٔ شرعی گویند بر آن قسم مواخذه میکنند او را مگر
گاهی که مظلوم خواهد از دست ظالمی خلاص شود یا مال خود یا غیر را بغیر حق بکسی ندهد که
در آن حال توریه توان کرد و مشروعست سوال کردند از آنحضرت توحید را فرمود هرکه بخواند
قل هو الله احد را و ایمان آورد بآن پس بتحقیق که دانسته است توحید را گفتند چگونه بخواند
آنرا فرمود چنانکه مردمان میخوانند و زیاده کند در آخر آن که کذلک الله ربی کذلک الله
ربی یعنی باین صفت خدایی که پروردگار منست و نیز آنحضرت فرموده بدرستی که هرکه
صلهٔ رحم بجای آورد و از عمر او سه سال مانده باشد میگرداند حق تعالی عمر او را سی سال و حق تعالی
قادرست بر همه چیز و هرچه بخواهد میکند **من کلام امام محمد تقی علیه السلام** مرویست از ابی جعفر
محمد بن علی النقی علیه السلام که سه چیزست که نمیگرداند حق تعالی احدی را در اینها رخصت یعنی
تفاوتی نیست میان خلایق یکی ادای امانت یعنی رد امانت باید کرد خواه صاحب آن
نیکوکار و مسلمان باشد و خواه بدکار و کافر و یکی دیگر وفا نمودن بعهد است خواه با بر عهد
باشد و خواه با فاجر و یکی دیگر نیکویی با مادر و پدر کردنست خواه نیکوکار باشند و خواه
بدکار و نیز آنحضرت فرموده که تقیه دین منست و دین آبای منست و ایمان نیست کسی را که تقیه نکند
من کلام امام علی النقی علیه السلام روایتست از ابی هاشم جعفری که روزی متوجه منزل امام علی نقی

شدم فرمود یا ابا هاشم چه نعمتی از نعمتهای خدا را اراده داری که شکر آن بجای آوری بدرستی
که حق تعالی ترا روزی کرده ایمانرا پس حرام کرده است بسبب ایمان بدن ترا از آتش دوزخ
و روزی تو کرده است عافیت پس یاری داده است بسبب آن ترا بر طاعت و روزی کرده است
ترا قناعت پس نگاه دار خود را و شکر کن او را که نعم او بسیارست **من کلام امام حسن عسکری**
علیه السلام در مکتوبی که امام حسن عسکری علیه السلام بابی الحسن علی بن الحسین بن بابویه القمی علیه الرحمة
نوشته فرموده که ای شیخ من و معتمد من و فقیه من موفق سازد حق تعالی ترا بانچه رضای اوست
و بیرون آورد از پشت تو فرزندان صالح وصیت میکنم ترا به پرهیزکاری و بپای داشتن نماز
و دادن زکوة بدرستی که حق تعالی قبول نمیکند نماز را از مانع زکوة و وصیت میکنم ترا بانکه اگر
کسی گناهی کند عفو کنی و خشم فرو خوری و صلهٔ رحم بجای آوری و مدارا و مواسا نمایی با
برادران و سعی کنی در بر آوردن حاجت ایشان در حالت آسانی و دشواری و با جاهلان
بحلم زندگانی کنی و واثق باشی در دین و تفقه نمایی در امر و نهی و تعاهد قرآن کنی
یعنی هرچه در قرآن باشد پیروی کنی و بر تو باد بحسن خلق و اجتناب از فواحش و بر تو باد
بنماز شب بدرستی که پیغمبر صلعم وصیت فرموده بعلی بن ابی طالب علیه السلام که یا علی
بر تو باد بنماز شب و تکرار کرده این را سه مرتبه از روی تاکید و فرموده هرکه سبک گیرد
و خفیف شمارد نماز شبرا یعنی نماز شب نکند پس او از امت من نیست و بر تو باد بصبر کردن
در بلایا و انتظار کشیدن صاحب الامر علیه السلام بدرستی که پیغمبر صلعم فرموده که فاضلترین
اعمال امت من انتظار صاحب الامر است و حزن و اندوه زایل نمیشود از شیعهٔ ما تا ظاهر
شود ولد من که پیغمبر صلعم تا بان اشاره فرموده که آنحضرت پر سازد زمین را از عدل و داد
چنانکه پر باشد از ظلم و جور اللهم ارزقنا بحرمة المصطفی و علی المرتضی و آلهما المعصومین
فی علامات آخر الزمان و خروج صاحب الامر علیه السلام بدانکه خروج صاحب الزمان علیه صلوات الله

الملک الرحمن حقست و خواهد بود و هر که اعتقاد بخلاف آن کند کافر است و حدیثی که در باب خروج آنحضرت در
آخر الزمان از موافق و مخالف منقولست یکی آنست که حضرت رسالت صلعم فرموده که اگر باقی نماند از
دنیا مگر یک روز هر آینه خدای تعالی آن روز را دراز گرداند تا بیرون آید مردی که نام او نام منست
و کنیت وی کنیت من پر سازد زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ستم
در صحیح مسلم مذکور است که پیغمبر صلعم فرمود که عیسی علیه السلام نزول نماید از آسمان پس امیر شما که صاحب
الزمانست با او گوید بیا و از برای ما در نماز امامت کن عیسی از قبول این امتناع نماید و گوید
منصب ولایت و امامت مخصوص شماست و دست صاحب الزمان بگیرد و گوید تو اولی تری پس تو
امامت کن و من اقتدا بتو کنم پس عیسی اقتدا بآنحضرت نماید و نماز گذارد و احادیث در باب خروج
آنحضرت زیاده از آنست که درین مختصرات گنجد حذرا من الاطاله اکتفا باین نمود و امید که نور ظهور
فایض السرورش دلهای مومنان و محبان و شیعیانش را مسرور گرداند و دست تعدی ظالمان و فاسقان
از سر مظلومان دور سازد **نظم** یا شهسوار معرکه آخر الزمان ٭ از دست رفت موکه پا در رکاب کن عجله

در علامات آخر الزمان بدانکه بعضی از علامات آخر الزمان خروج دابة الارض است و در روایت
آمده که از میان صفا و مروه بیرون آید و مومن را از ایمان او و کافر را از کفر وی خبر دهد و نزد
این جماعت تکلیف مرتفع گردد و توبه قبول نشود و در توبه بسته گردد و در حدیث آمده که خروج دابه
و طلوع شمس از مغرب متقارن باشند هر کدام که پیش بود آن دیگری در عقب او ظاهر گردد و نزد بعضی
از اصحاب امامیه این کنایه از خروج صاحب الامر است که مهدی مقتداست و تسمیه وی باین
اسم بجهت آنست که دابه بمعنی ما یدب فی الارض است یعنی چون بحکم الهی بخروج او ظاهر شود فی الفور
از مکمن غیب بیرون آید و در رفتن مسارعت نماید و در اندک فرصتی روی زمین را احاطه
فرماید عبد الله عباس روایت کرده که در شب مشعر که مردمان متوجه منی باشند بیرون آید و محمد بن
کعب قرضی روایت کرده از حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمود دابه کسی باشد که او را دم نباشد

و محاسن داشته باشد و این مشعر است بآنکه بشر خواهد بود و از ابن عباس منقولست و العهدة علی الراوی
که از اشراط علامات آخر الزمان از علامات سماوی اول طلوع شمس بود از مغرب و از علامات ارضی
خروج دابه که طول آن شصت گز باشد و چهار قایمه داشته باشد و موهای زرد مانند موهای
بچه مرغ و دو بال داشته باشد و از تیز روی هیچ هارب ازو فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد
روی او چون روی مردمان بود اما در غایت زشتی و درخشندگی از ابن زبیر نقلست که سر او چون
سر گاو بود و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او مانند گوش یوز
و دم وی چون دنبه قوچ و قوایمش چون قوایم شتر و ما بین مفصلین او دوازده گز باشد و همه
الوان مختلفه در و باشد و ما بین هر دو شاخ او یک فرسنگ باشد و بیرون آید در میان صفا و مروه
یا کوه اجیاد که در حوالی مکه است یا وادی از اودیه تهامه یا از بحر شدوم و در کتاب
علامات الساعة مذکور است که از رکن خانه کعبه بیرون آید و روی بمشرق نهد و بآواز
بلند صیحه کند که اهل مشرق بشنوند و خاتم سلیمان در میان دو چشم مردم مالد و مومنان
سفید روی شوند و کافران سیاه روی از ابو صرخه انصاری روایتست که گفت
از رسول صلعم شنیدم که فرمود این دابه سه نوبت خروج نماید یکبار از اقصای مدینه
بیرون آید و خبر او در بادیه فاش شود اما بمکه نرسد و بعد از زمان طویل قریب بمکه بیرون
آید و بار سیم که مردمان در مسجد الحرام بطواف مشغول باشند در جانبی از مسجد بیرون
آید که ما بین رکن حجر الاسود و باب بنی مخزوم باشد و مردمان از و بترسند و بگریزند
و جمعی که بخدای ترسند دلیرانه نزد او آیند و رویهای ایشان روشن شود مانند
ستاره درخشان و کسی که دشمن خدا باشد از و بترسد و چنان خود را بوی نماید که نماز
میکند او از پیش وی در آید و گوید اکنون نماز میکنی پس داغی بر روی او نهد و در سفر
و حضر با مردمان باشد و با ایشان مشارکت کند **و ایضا** از علامات آخر الزمان یکی آنست

که اگر شهرها خراب شود هرکدام بوسیله و سبب خرابی شهرها بشوی معصیت شهرکان باشند که فسق
و فجور کنند و فساد آشکارا سازند و در میان امر معروف و نهی منکر طرف شود و خلایق از
کلمه حق خاموش گردند و اگر گویند و امر و نهی کنند ایشان نشنوند پس چون حال هر شهری را ابتلایی
ویران سازد مصر از از دخراب شود و عمارت از دریا خراب کند و بصره را آتش از آسمان در آید
و خراب شود و دمشق را باد خراب کند و روم را صاعقه بسوزاند و زیر و زبر گرداند و یمن را
درد قولنج خراب کند و بغداد را دجله فرو گیرد و خراب کند و ری را ترکان ویران کنند و مدینه را
آبله خراب کند و اصفهان را امیری علیه نام بیاید و خراب کند و رقه را مردی از جهینه بیاید و خراب کند
و مردم طبرستان را جماعه کرم در دهن و بینی افتند و بخارا بور را از آسمان سنگ آید و خراب شود
و طالقان را طاعون خراب کند القصه هر جایی بنوعی و طرزی از بلا خراب شود اللهم احفظ
جمیع المومنین من هذه البلایا بحرمة محمد و آل محمد و ایضا از علامات آخر الزمان خروج دجالست
روایت کند اسماء بنت یزید که جمعی از رسول خدای صلعم احوال دجال پرسیدند فرمود که
او آدمیست که از آدمیان دیگر بقد بلندتر است و بجثه قوی تر و یک چشم دارد و عجب تر
آنکه هرچه از وی بخواهند چنان شود و آیات ظهور او آنست که مردم سه سال پیش از خروج
وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول از آسمان ثلثی از باران نبارد و زمین ثلثی از گیاه
رویید باز گیرد و در سال دوم دو ثلث باران کم شود و دو ثلث نباتات نروید و در سال سوم
از آسمان باران نیاید و از زمین گیاه نروید اگر چارپایان از گرسنگی بمیرند ابوامامه
گوید که رسول صلعم فرمود که ای مردمان در زمین هیچ فتنه از فتنه دجال زیاده نیست و خدای
تعالی هر پیغمبری را که فرستاده امت وی را از فتنه دجال تخویف نموده و من پیغمبر آخر الزمانم
و شما امت آخرین بلکن که در روزگار شما بیرون آید اگر من باشم وی را الحجت الزام نمایم و اگر شما
باشید جهد کنید تا او را الحجت ملزم سازید و چون وقت خروج او در رسد از میان دو کوه شام و عراق

بیرون آید

بیرون آید و لشکر خود را از جنب و راست اکر سنند و دعوی نبوت نماید و بعد از آن دعوی خدایی کند
و در میان چشمهای او نوشته باشد که آیس من رحمة الله یعنی نومیدست از رحمت خدا
و هر مومن که او را ببیند آب دهن بر روی او اندازد و با وی ساحر بسیار باشند و بیشتر خلق
متابعت او کنند مگر کسی که خدای تعالی وی را از آن نگاه دارد و با وی بهشتی و دوزخی باشد هر مومنی
که بدوزخ او گرفتار شود باید که فواتح بخواند تا آتش بروی اثر نکند و دیوان در اتحت باشند
که بصورت آدمی متمثل شوند پس یکی را گوید که پدر و مادر ترا او مرده باشند اگر پدر و مادر ترا
زنده کنم بربوبیت من اقرار کنی گوید آری فی الحال بعضی از دیوان بصورت پدر و مادر او
برآیند و او را گویند ای فرزند متابعت وی کن که آفریدگار تست القصه همه شهرها را مسخر
کند مگر مکه و مدینه و چون قصد اینها نماید از آسمان فرشته بیاید و او را منع کند آنگاه زلزله
پیدا شود و هیچ منافق در مدینه نباشد الا که بیرون آید و متابعت دجال اختیار نماید
ام شریک گفت یا رسول الله آنروز مومنان کجا باشند فرمود پناه به بیت المقدس برند
و دجال بیاید و آنرا احصار کند و صاحب الزمان بر ایشان ظاهر شود و در وقت نماز بامداد او
و برود ایشان در وقت نماز عصر و اذان و اقامت بگوید و با ایشان نماز کند و عیسی از آسمان
فرود آید در زمین مقدسه نزدیک مناره بیضا بر بالای کوهی که آنرا افیق خوانند
و دو جامه مصری پوشیده باشد و موی سر او با طراف بافته باشد و هر دو کف دست خود را
بر بالای دو فرشته نهاده و هر دو رخساره مبارکش عرق کرده و پیوسته مرتبه که چون سر در پیش
افکند قطرات از روی او ریزان گردد و چون سر بالا کند قطرات از روی وی چون جمان
مروارید روان شود و نفس او بر هر کافر که رسد بمیرد و تا هر جا که چشم او برآن افتد نفس
وی بدان رسد و در نماز اقتدا بصاحب الامر صلعم نماید پس در شهر بحث شد و با دجال هفتاد هزار
جهود مسلح باشند چون عیسی از شهر بیرون آید دجال بگریزد و او را در حوالی مشرق بگیرد

و بکشند و لشکر ایشان در حصارها پنهان شوند و خدای تعالی آن حصارها را بسخن آورد تا با مؤمنان گویند که دشمنان شما در پس ما گریخته اند و در روایتی در ولایت شام بوی رسند آورده اند که در دست عیسی علیه السلام شمشیری باشد یا حربه بر دجال زند و او را بکشند و عیسی همه خنازیر را و آنان که با دجال باشند بقتل رساند و کسر صلیب و اصنام کند و هیچ و کنایس را خراب نماید و هیچ نصاری را بقتل رساند آنروز مؤمنان داد خود را از کفار بستانند و حق تعالی حقد و حسد از دل مؤمنان بردارد و تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند و در روایتی آمده که صاحب الامر ص اول احمد بن عبد الله را بجنگ دجال فرستد دجال گوید که ای احمد مگر دیوانه شده که بجنگ خدای آمده احمد گوید که ای لعین دروغ میگوئی خدای تعالی کور نباشد و بر خود مشتبه کسی او را نه پس دجال ملعون روی بلشکر خود آورد و گوید خواستم که او را بکشم و باز زنده گردانم گویند خواهیم پس آن ملعون تبار زبانه اشاره با احمد کند دجال گرد پس بار دیگر باز زنده گرداند تا سه نوبت بعد از آن احمد حرب بسیار کند و لشکر دجال را بسیار بکشد پس دجال عاجز شود و روی بمکه نهد احمد نیز خفتن بگذارد و بلشکر خود روی بمکه آورد در راه فرشته را بیند گوید ای احمد زود تر بمکه رو و بگو در الحمد مت حضرت صاحب الزمان بیا بیند که فرصت تمام است پس فرشته که موکل زمین است زمین را در هم کشد و احمد بخدمت صاحب الامر رسد و با دجال حرب کنند لشکر دجال عاجز آیند و روی بگریز نهاده به بیت المقدس روند و در آنجا بحرب مشغول شوند سپاه صاحب الزمان از عقب ایشان برسند و حرب کنند لشکر دجال شکست خورده روی بگریز آورند و بطور سینا روند و حضرت صاحب الامر لشکر بطور سینا فرستد از آنجا نیز بگریزند و روی بمدینه آرند و گرد اگرد مدینه را فرو گیرند چون کار بر مردم مدینه تنگ شود بر سر روضه حضرت سرور کاینات صلعم روند و دعا کنند در حال مستجاب گردد و حضرت صاحب الزمان و عیسی با لشکری عظیم در رسند

چون دجال اشیا را به بیند روی بگریز آورد حق تعالی زمین را فرمان دهد تا دجال را بگیرد و عیسی در رسد و حربه بر پشت دجال زند که از سینه اش بیرون رود و هلاک شود و چندان خون از دجال برود که دو میل راه از خون وی تر شود و بعد از آن لشکر صاحب الامر سپاه دجال را تمام بکشند که یکتن زنده نماند بعد از آن یک کافر در عرصه روزگار نماند امید که محبان حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام بشرف ملازمت امام جهان و خلیفه دوران ابو القاسم محمد مهدی هادی صاحب العصر و الزمان رسیده در رکاب سعادت انتساب آنجناب بدرجه شهادت فایز گردند علی الخصوص این غریق بحر گناه و این بنده روسیاه اما هر چند که کوه کوه گناه بر پشت دارم امید وارم زیرا که آنحضرت بچشم رحمت بدین بی سر و پای مصیبت زده فقیر نظر فرموده و کمترین نویسی را امزد این کمترین غلامان دوستان خود نموده اگر چه از آن ظهور آمده اما امید که بجهانی داشته آنحضرت چنانست که مطلب اصلی نیز بظهور آید بحرمة و حرمت آبا و اجداد علیهم السلام آمین یا رب العالمین **مناجات** خداوندا بمعزولان بیکسی • بحرمت سوز عجب و بیکسی • بگمنامان ملک نامداری • بسرمستان جام هوشیاری • بسر هنگان میدان ملامت • بسرداران دیوان قیامت • که سوزی از درون جان بر آر • و ما را از روزگار من بیرون آر

بحث چهارم در آداب ملوک و عدالت ایشان و مکارم اخلاق ایشان با عباد الله و این مشتمل بر ده خصلتست **خصلت اول** در عدالت عدل المعنی مساوات مرعی داشتن است در امور بحثی که موذی بکمال شود و مستلزم فضایل نفسانیه بود و آن وقتی متحقق شود که نفوس باتفاق یکدیگر قوت ممیزه را امتثال و انقیاد نمایند بمرتبه که اختلاف هوا و هوس را در نفس مدخل نماند و عادل کسی را گویند که امور نامتناسبه و نا متناسبه را مساوات و مناسبت دهد و از اخلاق و خصال ملوک هیچ خصلتی اشرف تر از عدالت نیست که نتیجه برکت آن در جهان شایع است و ثمره آن بخاص و عام متعدی **حکایت** کردن عقل از عهد آزاد منیست •

هیچ هنر خوبتر از داد نیست • داد کن از همت مردم بترس • نیم شب از بانگ تظلم بترس
هر که درین خانه شبی داد کرد • خانهٔ فردای خود آباد کرد • و حدیث نبوی و کلام ائمه علیهم السلام
در باب عدل بسیار است چنانکه حضرت رسول صلعم فرموده که بهترین اعمال انصاف دادن است
از نفس خود مرویست که اعرابی از رسول صلعم درخواست نمود که یا رسول الله بیاموز مرا چیزی
که دخل سازدم مرا به بهشت فرمود آنچه دوست داری که مردم با تو کنند بکن با مردم و آنچه مکروه
داری که با تو کنند مکن و از علی ابن الحسین علیه السلام مرویست که رسول خدای صلعم فرموده که
خوشا حال آنکس که انصاف دهد مردم را از نفس خود و بعدل و راستی سلوک نماید و از ابی عبد الله
منقولست که عدل شیرین تر است از عسل و نرم تر از مسکه و خوشبوی تر است از مشک و نیز از
ابی عبد الله علیه السلام روایتست که فرموده بپرهیزید از خدای تعالی و عدل و راستی نمایید بسبب
درستی که شما عیب میکنید جمعی را که عدل و راستی نکنند و عدل همه کس را لازمست خصوصاً
پادشاهان را نظم عدل کن زانکه در ولایت دل • در پیغمبری زند عادل • شاه عادل بود بملک اندر
نایب کردگار و پیغمبر • و پادشاه را سزاوار است که ده خصلت شعار دولت خود سازد و از آن
عدول نفرماید تا بوسیلهٔ آن کسب سعادت دو جهانی تواند کرد اول در انجاح حاجات دوم در جهان
سیم اجتناب از بدی با کسان چهارم رفع بدی دیگران از رعایا پنجم فرمان روائی ششم بیداری
و هشیاری هفتم حلم و وقار هشتم عفو و مرحمت نهم تدبیر و مشاورت دهم اختیار صواب
آورده اند که ترکی از سپاه سلطان محمود غزنوی شبی بخانهٔ درویشی شتافته بعنف و تعدی
آن بیچاره را از خانه آواره کرد و اهل بیت او را تحت تصرف خود درآورد آن درویش دل ریش
سراسیمه شده بر سبیل دادخواهی بدرگاه سلطان شتافت و او را چون بخت مقبلان بیدار
یافت و شمه از قصهٔ پرغصهٔ خود تقریر نمود سلطان از استماع آن حکایت پرنکایت متاثر
گشته آن جفا رسیده را بافاضهٔ عدالت و اشاعهٔ رافت مستظهر و امیدوار گردانیده گفت

چون آن

چون آن ناکار بار دیگر بر آن قباحت اصرار نماید مرا خبردار کن القصه بعد از سه شب باز آن
تیره بخت بخانهٔ او آمده درویش صاحب تاج و تخت را خبردار کرد و سلطان عاقبت محمود با
معدودی چند از مخصوصان بخانهٔ آن بیچاره شتافته آن ظالم ستمکار را آنجا یافت و بخاموش
ساختن چراغ امر نمود و بعد از آن بشعلهٔ حیات آن سرحلقهٔ اشرار را بدم تیغ آبدار فرو نشانید
نظم گر نبود سطوت سلطان روان • خانهٔ درویش بگیرد عوان • بعد از آن چراغ طلبیده روی
مقتول را دید و بعد از دیدن آن مسرتی تمام بوی روی داده سجدهٔ شکر بجای آورد و
از درویش پرسید که از جنس خوردنی هیچ داری درویش قدری نان جو پیش آورد
و سلطان از روی رغبت تمام میل فرمود و بعد از رفع خوان آن درویش را عذرخواهی
نموده ارادهٔ رفتن کرد درویش با برادرهای سلطان گشاده از روی تضرع و ابتهال
سوال نمود که موجب نشاندن چراغ چه بود و سبب سجده و منشای اکل نان جو چه سلطان
گفت از آن وقت باز که این قضیه را از تو شنیده ام در دل نقش بسته بودم که غیر از
اولاد من دیگری را جرأت آن نخواهد بود که بر امر شنیعی چنین اقدام نماید حکم بکشتن چراغ
کردم تا مبادا چون روی او ببینم عرق ابوت و مهر پدری در حرکت آمده مرا از سیاست او
مانع شود و آن منعی خلاف عدالت باشد و چون معلوم شد که بیگانه بود شکرانهٔ آن سجده کردم
و چون از آن شب تا حال از غصهٔ آن مقال چیزی نخورده بودم لاجرم طعام از تو طلب کردم
و بدان تسکین جوع نمودم قطعه اگر صحیفهٔ اعمال خود ببینم خود • کنی مطالعه خود را بری ز ستمکاری
تواضعست بزرگی و سیرت محمود • نه کبر و سلطنت و سرکشی و جباری • آورده اند که روزی انوشیروان
عادل بر مسند فرماندهی نشسته مراد محرومان و داد مظلومان میداد حکیمی از وی پرسید که میخواهم
مرا معلوم گردد که چه چیز پادشاه را بر این افعال رضیه و اعمال مرضیه راهنمون شده است انوشیروان
در جواب فرمود که وقتی در زمان جوانی بشغل اسباب شکار رفته بودم در اثنای صید و تردد

دیدم که پیاده سنگی انداخت و پای سگی را بشکست و چون گامی چند برفت سواری بروی بگذشت
و اسب او لگدی بر آن پیاده زد و پای او را بشکست و آن سوار مقداری راه طی کرد
پای اسبش بسوراخ موشی فرو رفت و بشکست بیت عدل گریبان دامن گرفته و پنجه انصاف
چنگ در دامن جانم زده روزگار بزبان حال با من گفته ع هر چه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی
نظم هر که او نیک میکند یابد • نیک و بد هر چه میکند یابد • آورده اند که چنگیز خان را گفتند
که صیادی زنبوری را تعلیم داده است که کلنگ میگیرد خان با حضار صیاد فرمان داد و حکم
فرمود تا کلنگی آورده آنجا رها کردند چون کلنگ عزم پرواز نمود صیاد بنادی نی بیرون
آورده زنبوری را از سوراخ نی پرواز داد و زنبور از پی کلنگ رفته هر دو چشم وی را نیش
زد و کلنگ کور شده معلق زنان بر زمین افتاد حاضران تعجب نمودند و بر صیاد آفرین کردند
چنگیز خان حکم نمود که آن زنبور را بکشند و دست صیاد را ببرند و گفت هر خوردی که
بر بزرگی دلیری نماید سزای او قتلست و هر که دست بچنین بدخوئی دارد دستش بریدنیست آورده اند
که روزی میرشکار خسرو پرویز شاهینی نزد پادشاه آورد و عرض کرد که این شاهین
خوردی عقابی با این بزرگی را صید کرد خسرو فرمود تا سر شاهین را بکندند و بر زبان
آورد که سزای خوردی که بر بزرگان مستولی شود اینست مناجات ای ز عدل تو سموات بجا
نور عدلت ز زمین ظلم زدای • عدل شاهان که بهر کشور و شهر است • از جهانداری عدل تو اثر است
نام تو عدل بود کار تو عدل • آشکار شده ز آثار تو عدل • ظلمها هیچ که بعالم پیداست
همه عدلست ولی ظلم نماست • همه آیات بلی کی شاید • کز تو کاری که نه عدلست آید
نسبت ظلم تو نیست ادب • ظلمت ماش نهد ظلم لقب • جام عدلی بسر جامی ریز
کش ز مستی نکند ظلم انگیز • معتدل ساز از آن جام او را • به ز آغاز کن انجام او را
خصلت دوم در انجام حاجات هر که خواهد حاجتهای او نزد حق تعالی روا باشد

باید

باید که تا آنچه تواند حاجت خلایق بر آورد و پادشاه را صواب آنست که حاجت حاجتمندان را
در تعویق نیندازد و در انتظار نفرماید و تا مومنی یا مظلومی را حاجتی باشد به هیچ عبادت دیگر
نپردازد که رسول صلعم فرموده که من کان فی حاجة اخیه المومن کان الله فی حاجته
و احادیث در این باب بسیار است مرویست از عبد الله قدس سره که حضرت امام حسن مجتبی ع
در مسجد الحرام معتکف بود در محل طواف شخصی نزد او آمد گفت یا ابن رسول الله فلان مبلغی
در نزد من است و اراده حبس من نموده امام علیه السلام فرمود نزد من مالی حاضر نیست که دین
ترا ادا نمایم گفت در استخلاص من سخنی بگوی حضرت امام طواف قطع نموده نعلین بپای
مبارک کرده تا بیرون رود من گفتم یا ابن رسول الله مگر اعتکاف را فراموش نموده فرمود فراموش
نکردم ولیکن از رسول صلعم شنیدم که گفت من سعی فی حاجة اخیه المومن کان کمن عبد الله
تسعة آلاف سنة صائما نهاره قائما لیله یعنی هر که سعی کند در بر آوردن حاجت برادر مومن
همچنانست که عبادت کرده باشد خدای تعالی را نه هزار سال که روزها بروزه باشد
و شبها بنماز مرویست که شیخ علاء الدوله سمنانی با مریدان در خلوت صحبتی گرم داشت
و سخنی چند از حقایق و معارف میپرداخت و در آن حال میگفت نظم بر وای عقل نامحرم که امشب با خیال او
چنان خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم • و در اثنای محاورات و مکالمات ایشان مرد
ترک اجنبی در آن مجلس حاضر شد درویشان چون زلف مهوشان از آمدن او در هم و پریشان
شده نا دو الضرورت با او در ساختند تا روغن چراغ رو بنقصان آورد و نزدیک خاموش شدن
گرد شیخ یکی از خادمان اشارت کرد که در آوردن روغن تعلل نمایی شاید این مرد از صحبت
ما دور شود مرد ترک التفات ببافت آب بر داشته در چراغ ریخت چراغ مشتعل شده مجلس
منور گشت حاضران از این صورت تعجب آمد شیخ آن ترک را در بغل گرفته عذر خواست و نوازش
نمود و از کیفیت حال تفحص کرد گفت من مدتی از مقربان پادشاه بودم و کار من انجاح

مآرب و مطالب درویشان و عجزه و مساکین بود و حاجت ایشان از من بکفی میشد تو بوسیله آن
خدمت این مرتبه یافتم و دیگر پادشاه را باید که بشکرگذاری نعمت حق قیام نماید آورده اند که
سلطان سنجر ماضی را خرقه پوشی سلام کرد سلطان سری جنبانید و بزبان جواب نداد
درویش گفت ای سلطان جواب سلام دادن واجبست چرا جواب ندادی سلطان از روی
انصاف عذرخواهان شنیده گفت ای درویش بشکرگذاری مشغول بودم از جواب تو غافل گشتم
درویش گفت که شکر میکنی فرمود خدایرا که منعم مطلق است درویش گفت بچه نوع شکر
او میکنی گفت بکلمه الحمد لله رب العالمین که شکر جمیع نعمتها درین مندرجست درویش گفت
ای سلطان تو طریقه سپاسداری نمیدانی و وظیفه شکرگذاری بجای نمی آری شکر
زبان بزبانست و شکر آنست که هرچه داری شکری مناسب آن بجای آری سلطان
التماس نمود که بر آن مرا مطلع گردان درویش گفت شکر سلطنت عدلست بر عموم عالمیان و احسان
بر جمیع آدمیان و شکر وسعت طمع ناکردنست و شکر بلندی بخت و اقبال بر افتادگان زیردستان
رحم نمودن و شکر قوت و قدرت بر عاجزان بخشودن و شکر معموری خزاین صدقات جهت
اهل استحقاق مقرر داشتن است و شکر صحت بیماران تیمار رسیده را از قانون عدل شفا
دادنست و شکر بسیاری لشکر آسیب ایشان از سر رعایا دور داشتن است و خلاصه
شکرگذاری آنست که در حال خشم در رضا جانب حق فرو نگذاری و آسایش خلق را
بر آسایش خود مقدم داری **بیت** نیاساید اندر دیار تو کس چو آسایش خویش خواهی و بس
نباید بنزدیک دانا پسند شبان خفته و گرگ در گوسفند سلطان ذوق سخنان درویش
دریافته خواست که از مرکب فرود آید و درویش را زیارت کند چون در نگریست درویش را
ندید و کسی از وی نشان نداد پس هر صاحب دولتی که سلطنت بروی ارزانی داشته
شد و لوای عظمت او در عرصه جهانداری و کامکاری برافراشته باید که مونت خلق را

تحمل نماید

تحمل نماید و در حالت قدرت قضای حاجت محتاجان را غنیمت شمارد و صورت مطلوب و وجه مقصود
هیچ محتاجی را در نقاب تعویق و حجاب توقف باز ندارد **قطعه** امید خلق روا کن بمکرمت که تو نیز
مقرر است که با حق امیدها داری بده مراد فقیران بلطف تا بدهد مرادها که تو با حضرت خدا داری
و در حدیث آمده که شادی بدل مومن رسانیدن برابر عمل آدمیان و پریانست پس شرط
سلطنت آنست که پیوسته منتظر حاجات محتاجان باشند و دل ایشان را برآوردن حاجات
شاد سازند تا ثواب این مرتبه از ایشان فوت نشود آورده اند که اسکندر ذوالقرنین
روزی تا شب نشسته بود در مجلس حکومت هیچکس بوی رفع حاجتی ننمود چون وقت برخاستن
شد گفت من امروز را از حساب عمر نمی شمارم یکی از مجلسیان از وی پرسید که روزی
در صحت و فراغت گذرد و امور بر نهج مرام و فراغ خاطر میسر و محصل و خزانه معمور و سپاه
مکمل هرگاه در حساب عمر نشمرند کدام روز را حساب توان کرد اسکندر گفت روزی که از پادشاه
رعیتی بمطلوبی نرسد و حاجت محرومی روا نشود چگونه از عمر توان گرفت **قطعه**
ز عمر نقد تو می باید بکار که در نفع خلق خدا بگذرد وز آن زندگانی چه حاصل بود
که در کار نفس و هوا بگذرد آورده اند که پادشاه چین از اسکندر پرسید که لذت سلطنت
در چه چیز یافتی فرمود در سه چیز اول دشمنان را مغلوب و منکوب ساختن دوم دوستان
و هواداران را با اقرار خاص ساختن سیم حاجات محتاجان را برآوردن و غیر از این چه لذتی که باشد
هیچ اعتباری ندارد **مناجات** خدایا پادشاها کامکارا بشیطان لعین مگذار ما را
خلاصم ده از این دیو بدآموز دلم را جز صواب دین میاموز براه راستی دام باش رهبر
کجی را از نهاد من بدر بر مرا از صالحان راه خود کن مقیم محرم درگاه خود کن
بعجز آورده ام بر درگهت روی که تا یابم ز فیض رحمتت بوی کریم مطلق عجزم روا کن
حکیم رحمتی دردم دوا کن ترحم کن بجان ناتوانم منور کن بنور خود روانم **خصلت سیم**

در اجتناب از بدی با نیکان و رعایت درویشان نمودن همچنانکه بحکم هل جزاء الاحسان الا الاحسان
نیکی را نیکی جزا است مقتضای من عمل سیئة فلا یجزی الا مثلها بدی را نیز مکافات بدی
مهیا است و تعیین است که هر که دیدهٔ اعتبار بگشاید و سر آیهٔ فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
و من یعمل مثقال ذرة شرا یره در دل او سرایت کند او را شبهه در معنی مکافات نماند و آورده‌اند
که در خطهٔ سبزوار پادشاهی بود که رای عالم آرایش شمع شبستان مملکت بودی و فکر
صواب نمایش سبک تاب هزار عقدهٔ مشکل گشودی **نظم** چو رای خورده‌دان در کار بستی
بیک تدبیر صد لشکر شکستی لیکن چون قوت غضبی او بر نفس ملکی مستولی بود پای از جادهٔ
عدل و احسان بیرون نهاده دست تعدی و تسلط دراز کرده بود و همه لشکر از بیداد او دل
گرفته و همه رعیت از تعدی او دست از جان شسته اتفاقا روزی عنان عزیمت بصوب
شکارگاه معطوف داشت و چون مراجعت نمود امر فرمود تا منادی زدند که ای کافهٔ انام از خواص
بدانید که آیینهٔ دل ما تا امروز از غبار ظلم و بیداد مکدر شده بود و دیدهٔ ادراک از
مشاهدهٔ جمال عدل و داد محروم و مهجور گشته و بعد از این در داد گستری و رعیت پروری
راسخ دم و ثابت قدم خواهیم بود رعایا و لشکریان بمژدهٔ باران رحمت پادشاهانه چون
سبزهٔ بی صفا که در خشکسال بلا از تف سموم عنا و حدت حرارت هوا افسرده باشد
سرسبزی از سر گرفتند و چنان شد که از یمن معدلتش کنجشک در خانهٔ چشم باز آشیان
ساخت و گوگرد از صولت آتش امان یکی از محرمان حریم سلطنت در وقت فرصت از کیفیت
این حال سوال کرد فرمود که آن روز که بشکار رفته بودم دیدم سگی در عقب روباهی می‌دوید
چون بدو رسید استخوان پایش را بدندان خایید فی الحال پیاده‌ای سنگی انداخت و پای آن
سگ را بشکست و پیاده هنوز اندک مسافتی قطع نکرده بود که پایش بسوراخی فرو رفته بشکست
من چون از آن آثار دوران فلک نگریستم و از آلام نیران درک خلایق بودم درخت ظلم و بیداد

از بیخ و بن بر کندم و نهال عدل و داد در روضهٔ جان و حدیقهٔ جنان نشانیدم **بیت**
هر کسی آخر بآن خود رسد نیک را نیکی و بد را بد رسد و از بهترین خصلتهای پادشاهان از امورات
معاشرت است با علما و صلحای دین و درویشان صاحب یقین نه جماعتی که خود را بصورت
علما و مشایخ نمایند و بطمع حطام دنیای فانی سخنان حق در نظر مردم آرایند تا سبب آن
خود را وا نمایند یقین است که این طایفه را سخن موثر نیست پس صحبت کسی باید کرد که
کارهٔ صحبت مردم باشد آورده‌اند که چون عبدالله بن طاهر بحکومت خراسان آمد
و در نشابور نزول نمود اعیان و اشراف بخدمت وی می‌آمدند بعد از یک هفته فرمود که
آیا هیچکس در این شهر مانده که ما را ندیده باشد گفتند هر که در این شهر اسمی و رسمی دارد
بدیدن شما آمده الا دو درویش که هر یک از ایشان در گوشه‌ای نشسته‌اند و دیدهٔ مشاهده
از جمال این و آن بسته و از غوغای خلایق رسته و بسودای ذکر حق پیوسته **بیت**
معتکفان حرم کبریا شسته ز دل صورت کبر و ریا دیده نه و کون و مکان در نظر بال نه و هر دو جهان زیر پر
ملک شه و نوبت شاهی زده تخت بر ایوان الهی زده عبدالله پرسید که این دو تن کیستند
گفتند احمد حرب و محمد اسلم طوسی که از علمای ربانی‌اند و بدرگاه سلاطین تردد نمی‌نمایند
عبدالله گفت ما بسلام ایشان برویم پس سوار گشته نزد احمد حرب آمد و بخانهٔ وی درون
رفت احمد برپای خواست و مدتی سر در پیش افکنده بایستاد و عبدالله نیز برپای ایستاده
بود احمد سر بر آورد و در روی وی نگریست و گفت ای پسر طاهر نیکو رویی داری این روی
نیکو را بنافرمانی خدا زشت مکن و رخسارهٔ چنین را هیمهٔ آتش دوزخ مساز پس روی
بقبله آورده نماز در پیوست عبدالله از خانهٔ او گریان بیرون آمد و نزد محمد اسلم
رفت و هر چند کرد او را نزد خود بار نداد عبدالله روز جمعه بیامد و بر سر راه بایستاد و چون
شیخ بنماز بیرون آمد عبدالله سلام او کرد و بشد محمد پرسید که چه کسی و چه کار داری گفت

عبدالله طاهر و بزیارت تو آمده ام شیخ روی بدیوار آورد و در وی بنگریست عبدالله
پیش رفته روی بر خاک نهاد و مناجات کرد که الهی این مرد که برضای تو مرا که بنده ام
بد و دشمن میدارد و من از برای رضای تو او را که بنده نیکست دوست میدارم بحرمت
آن دشمنی و این دوستی که از برای رضای تست که این بیداد کار را این نیکو کن ما بقی آواز
داد که سر بردار که گناه ترا در کار طاعت او کردیم و ترا باو بخشیدیم اگر دم زد در ویش بر بی نی
ز روی قدم فرق کرسی نی کسی کاستعانت بدین رویش برد اگر بر فریدون زند از پیش برد
پس ای عزیز دوستی درویشان بحق نزدیک را در دل خود جای ده تا خوشحال ترا در صف جنان جای دهد
مناجات خداوندا بعشقم زنده دل دار دلم را یکنفس بی عشق مگذار ز نا هم سر بلند دهر گردان
ز اشکم روی دستان چهره گردان ز خاک درد سرم را افسری بخش ز کان عشق رویم را زری بخش
چو مستی یار کن با یار بی کس در اقبال دگر فرما بمن بس غریب و بیکس و زار و نزارم ره بی بر در فضا ندارم
دلم را کن فروغ شوق پر نور که تا از روی شوم چون صبح مشهور خصلت چهلم در رفع
بدعت دیگران از رعایا پادشاه عادل باید که بهیچ قانع نشود که خود ظلم نکند و ستم روا ندارد
بلکه مضمون الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم را منظور نظر اشرف فرماید و چنان سازد
که هیچکدام از مفسدان متعدیان دست تعدی و تسلط دراز نتوانند کرد و پای از دایره عدل
و نصفت بیرون نتوانند نهاد و بر رعایا زور و زیادتی نتوانند نمود که ظلم ایشان همان
ظلم پادشاه است و این صورت جز با قامت حلیه و دور سیاست میسر نشود که ملوک جباران
متمردان را بسیاست مطیع و منقاد کنند و مفسدان متعدیان و نزاعیان منزجر و مستاصل سازند نظم
گر نبود کهن ملکت خسروان خانه مظلوم بکیر عوان اینکه سیاست بر نهج ثبات و سکون
و بعد از تحقیق باید کرد تا یکنا بعقوبت ماخذ نشود آورده اند که پرویز روزی غلامیست
سنگسار کرده بود و در آن محل حرارت هوا بمرتبه گرم بود که از حدت آن دل کوه چون موم نرم

می شد و از تاب آفتاب خاک صحرا چون آب آمیخته بیت اخگر ذره گشته کوه و کان هم
تفسیده زمین و آسمان هم و چون از نشاط شکار پرویز در روی صحرا را از چرنده و فضای
هوا را از پرنده خالی ساخته بود هیچ در آن نزدیکی بود که خضر آسا از سر تا پا خلعت سبز
پوشیده بود و چشمه آب حیوان در درون آن پوشیده ریاحینش پر ریاحین و ریحان
و از نارش چون روضه جان تابان و جدا و ل چشمه سارش چون جویبار حدیقه جنان
درختان زمانی نزول نمود تا از صعوبت گرما نجات یافته ساعتی در آن آب و هوا آسایید
و در آن موضع در خانه پیرزالی بساط عیش انداخت و مجلس عشرت بیاراست و گوش
با آواز چنگ و ارغنون مینهاد و شاهزاده رام کیسی بود از برق جهنده تر و از باد صبا
رونده تر چون آب روان بکشت زار دهقان سر داده و آتش در نهاد آن بیچاره دهقان
افتاد و علامان شکر لب شیرین حرکاتش که رکاب دار خاص بود خوشه چند غوره از تاک
او ربوده صباح دهقان و پیرزن که با پادشاه پیر مرد آوردند و شکایت از پسر او کرد و صورت
حال بموقف عرض رسانید پادشاه از آنجا که غایت عدالت او بود حکم فرمود که کرگ
پرویز را پی کردند و چنگ و ناخن چنگی را شکست و غلامش را به دهقان در خدمتش را
بصاحب خانه بخشید بیت سیاستت بین که میکردند ازین پیش نه با بیگانه بلکه با دردانه خویش
کنون اگر خون صد مسکین بریزند ز بهر یک قراضه بر نخیزند از ابو ذر جمهر پرسیدند که کدام
پادشاه بزرگوار تر است فرمود آنکه بیگناه از وی ایمن باشد و گناهکار ترسان خنده
تیغ برق درخشانش بر سر ستمکاران مدبر مقتدر باشد و بارقه نسیم فیض رسان و باران
انعام عامش بر درویشان مستحق متقارن بزرگان گفته اند که مدار عالم بر سیاست
و آنرا اسکنجه جهان کون و فساد نام کرده اند اگر خط سیاست بنا شد مهمات جهان بر نسق نماند
و اگر قانون تادیب و تعذیب نباشد کارها روی به تباهی نهد قطعه از سیاست نظام یابد ملک

بی سیاست خلل پذیر بود. نسق کارهای عالم را از سیاسات ناگزیر بود. و در حدیث آمده
که اگر پادشاه نبودی آدمیان بعضی بعضی را بخوردندی. آورده‌اند که یکی از خلفا روزی بر منبر
برآمد و در یک دست تیغ و در دست دیگر مصحفی داشت در اثنای خطبه گفت ای نیکان شما را
این بس مصحف و ای بدان شما را این بس. آورده‌اند که روزی یکی از اوباش
دسته گلی بخدمت طمغاج خان برد پرسید که گفت از کجا آورده گفت از گلزارها چیده‌ام
خان فرمود آن گلزارها ملک تو بوده یا خریده گفت در این شهر گل بسیار بی قیمت است و کسی
نخرد. گفت هر گاه بی اذن صاحب گل چینند میوه نیز توانند چید و از این صورت
عملهای دیگر هم متصور است. حکم فرمود تا دستش ببرند اکابر شفاعت نمودند تا آنکه
بیک انگشت قرار یافت. و خان بمکر پیوسته بی باکان را گشتی روزی این حکایت
بر در رو از شهر گوشتند که ما از آن کجا یابیم که هرچند سر بسر بگشتیم چون این خبر
بخان رسید فرمود که در پهلوی آن نوشتند که ما نیز با عقابیم و منتظر همین کج بدروم
بیت هر خار که سر بر زند از گلشن ملک. فی الحال سرش بتیغ بر باید داشت. و بباید دانست
که سیاست بموقع آنست که در باره جمعی واقع شود که استحقاق آن داشته باشند
و آن گروهی از آدمیزاد و بد اندیشه‌اند که چون مار و کژدم ضرر ایشان بخاص و عام
و خورد و بزرگ رسد. آورده‌اند که در عهد انوشیروان عادل ظالمی ضعیفی را طپانچه
زد انوشیروان فرمود تا ظالم را گردن زدند یکی از خواص گفت عجب داشتم از عدل
ملک که آدمی را بدین قدر جنایت بیجان کند انوشیروان گفت غلط کردی من آدمی را
بیجان نکردم بلکه سگ و گرگ و مار و کژدم را بیجان کردم. نقل کرده‌اند که شخصی از صنادید
قریش بتجارت میرفت و چهل جامه از برد یمانی با وی بود چون بحوالی مداین رسید
دزدان او را گرفته غارت کردند و بصد محنت بمداین رسیده بدرگاه انوشیروان رفت

انوشیروان چون بر آن اطلاع یافت حاجبی فرستاد تا او را بوثاقی فرود آورد و گفت اینجا
باش تا دزد را طلب کنند آن مرد گوید که هر روز از مطبخ او طعام ملوکانه می‌آوردند تا بعد از
چهل روز بوثاق درآمدم جامه‌های خود را دیدم در وثاق نهاده و دستی بریده آنجا
افتاده و کاغذی چهل تنکه زر سرخ در وی و بر آنجا نوشته که چهل روز است که دزد را
یافته و رخت ترا گرفته‌ایم رخت تو بدست تو در آمد و دزد بسزای خود رسید و این چهل
سکه مزد انتظار چهل روزه تست چون بولایت خود رسی از ما حکایتی بکنی نظم ببر دزد و بسر راه زن
که ایمن شود راه بر مرد و زن. چو ایمن شود راه بر کاروان. شوند از برای تجارت روان.
پس ای عزیز اگرچه بر پادشاه عادل لازمست که طریقه عدالت مرعی دارد اما بر همه کس عدل
واجب است و در آن باید کوشید بقدر امکان مناجات الهی گرچه با عشق مجازی
زمانها بوده‌ام در دست بازی. گهی از فکر روی و موی دلبر. چو آتش دود و سودا رفته از سر.
گهی با لعبتان خوش زندگانی. گهی از چشم مستان در ناتوانی. گهی از زلفشان در دیده سودا.
از آن سودا پریشان حال و شیدا. که از ذوق دهانشان با دل تنگ. بملک نیستی کرده آهنگ.
زمانی با میانشان چیز پیوند. کمرشان هم بهیچ افتاده در بند. کنون از جام شوق آنچنانم
که سر از پا و پا از سر ندانم. هوای آنچنان از خود ربودم. که پنداری که من هرگز نبودم.
چو مهرت را بجان گشتم هوادار. ز خاک پستیم چون ذره بردار. خصلت پنجم در هوشیاری
و بیداری علو همت از سیر ستوده ملوک آنست که در امور دین و دولت و احوال ملک و ملت
چنان بیدار و هوشیار باشند که هیچ چیز از اسرار امرا و وزرا و لشکریان و عموم رعایا
بر ایشان مخفی نماند و از ملوک عادل معهود و متعارفست که مستخبران معتمد نصب فرمایند
و متفحصان امین بگمارند به پنهانی تا تجسس و تفحص احوال مملکت و مهمات رعیت رسیده
بموقع عرض رسانند چرا که بسیار اخبار باشد که مقربان درگاه سلطنت نشنوند و اگر

بسمع ایشان رسد بجهت مصلحتی بپادشاه برسانند و علو همت ایشان بالحدی باید که اگر
فی المثل کوه زر را خواهند که با زمین هموار سازند در نظر همت ایشان سهل نماید و اگر
شهری را خواهند که خشتی از طلا و خشتی از نقره بنا کنند حقیر آید **نظم** مرغ همت چو بال بگشاید
عرو اقبالش آشیان باشد • پیش هر گاه که همت عالی • کمترین کوی آسمان باشد •
سلاطین را همت عالی مددکار است و افی هر که را از ایشان همت بیشتر است تقدم گرفت
از دیگران بیشتر است **منقولست** که داود علیه السلام شبها جامه بدل کردی و در کوچه و
بازار گردیدی بصورت مردم غریب و از هر کس خبری پرسیدی که داود با شما چه نوع
سلوک میکند و بزرگان و کماشتگان او بچه وجهند پس اگر در جایی بدی که خلل پیدا
شده در دفع آن کوشیدی **آورده اند** که یکی از ملوک بار عام داده بود و در بر روی خاص
و شریف گشاده و اکابر و اصاغر بدیدار همایونش تبرک مبتهج گشته و دیده بگوهر تاج و فر
اورنگش میافروختند **ع** دیدن روی سلاطین دیده روشن میکند • پیری در میان سخن آغاز
کرد و گفت هر که بلقای پادشاه مستسعد گردد او را تحفه باید آورد و چون دست امکان
از جنس نقره و زر تهی است میخواهم از جواهر حکمت در شاهوار در این مجلس نثار کنم پادشاه فرمود
که بضاعت سخن هر روز بازار ما گرمتر از همه بضاعتهاست بیار تا چه داری پیر گفت
که ای ملک میان شک و یقین چهار انگشت بیش نیست آنچه بچشم ببینند حق بود و آنچه بگوش
شنوند احتمال خلاف دارد و چون فرمان پادشاه بهر چه رود نافذ است پس در هر چه حکم
شود باید که از روی یقین باشد نه از راه گمان که اگر نوع دیگر روی نماید سبب زیان دنیا و
وبال آخرت گردد ملک او را تحسین کرده نوازش نمود **بیت** هر حکم که از سر یقین است
آرایش ملک و زیب دین است • حکمی که بقیاس بر گمانست • آشوب دل و زیان جانست •
از حکیمی پرسیدند که سبب غفلت بعضی از ملوک چیست گفت سه چیز است که پادشاه را

از ممالک بیخبر میگرداند اول شهوت که متابعت هوای نفس است که بسودای آرزو و هوس ویرا
پروای هیچ کس نباشد دوم حرص است بر جمع کردن مال و هیچ صفت ملوک را از این نا
پسندیده تر نیست زیرا که در آن حالت پروای حلال و حرام نکنند و غم ملک و رعیت
نخورند سیم شراب خوردن است و ملاهی و ملاعب میل نمودن و پادشاه باید که از وی پرهیزند
زیرا که چون مست شود از ملک و مال بیخبر گردد و ملازمان ویرا بجهت آنکه غافل باشند
هر چه با هر که خواهند کنند **نظم** مستی بود ز منت ذات عنبه ارباب ملک • شاه را در سلطنت آیین هشیاری خوشست
شاد باشد پاسبان ملک و مستی خواب خوش • پاسبان را خواب لایق نیست بیداری خوشست •
امید که حق تعالی پادشاه عادل کامل ما شاه عباس الصفوی الحسینی را هوشیاری و بیداری
متزاید عطا فرماید بحق محمد و آله **مناجات** خداوندا بحق آنکه ایشان را • بسوز سینههای دلفگاران
بآه عاشقان از آتش شوق • بشوق طالبان از لذت ذوق • باشک عارفان از دو جهان
بدرد بیدلان خوار و رنجور • که چون شمع از تف عشق جگر سوز • مراد بزم رندان ای برافروز •
چو قندیل از چراغ آشنایی • درونم را عطا کن روشنایی • نسیمی زان ریاض شادمانی
دلم را غنچه سان از بند بکشای **خصلت ششم** در حلم و وقار حلم فرو خوردن خشم است در حالی
قدرت و انتقام و وقار ثبات و عدم سبکباری است و حلم مجمع جمیع مکارم اوصاف
و محاسن خصال است چه سعادات دنیوی و مرادات اخروی بدان منوط و متفرع است و ملوک
و حکام را بعد از عدل صفتی پسندیده تر از حلم و خصلتی ستوده تر از وقار نیست و منافع
آن خاص و عام را شامل است و حق سبحانه و تعالی فرموده که الکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس والله یحب المحسنین یعنی پرهیزکاران فرو خورندگان اند خشم را و عفو کنندگان
از مردمان و خدای دوست میدارد نیکوکاران را و در حدیث آمده که هر که خشم فرو خورد
با آنکه تواند که انتقام کشد و ترک آن کرده حلم را شعار و دثار خود سازد حق تعالی دل او را

ازامن و امان برگرداند و نیز رسول صلعم فرموده که صاحب قدرت آن کس نیست که مردمان را بر زمین زند
بلکه آنکسیست که مالک نفس خود شود در وقت غضب و آتش خشم را بآب حلم فرو نشاند و نیز از
آنحضرت منقولست که هیچ جرعه نزد خدای دوستر از خشم فرو خوردن نیست یا جرعهٔ صبر از مصیبت
و هر که خشم فرو خورد و حلم پیش آورد حق تعالی او را با حور العین هم جفت گرداند آورده اند که
سبط نبی و جگرگوشهٔ ولی امام حسین بن علی علیهما السلام با جمعی از اشراف عرب و بزرگان
با علم و ادب بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسهٔ طعام گرم بمجلس درآمد و از غایت
دهشت پایش بکنار فرش درآمده کاسهٔ آش بر سر و روی مبارک آنحضرت فرو ریخت اثر بشرهٔ او
از روی تادیب بروجه تعذیب و نکال بسوی خادم از ترس متحیر فرو ماند ناگاه بر زبانش
جاری شد که والکاظمین الغیظ امام حسین علیه السلام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین
عن الناس امام علیه السلام فرمود که ترا عفو نمودم خادم گفت والله یحب المحسنین امام علیه السلام فرمود
که آزادت کردم و معیشت ترا بر خود لازم گردانیدم حضار مجلس از آن خلق و خو متعجب گشته
گفتند الله اعلم حیث یجعل رسالته بیت بدی را مکافات کردن بدیست بر اهل صورت بود گر دانی
بمعنی کسانی که پی برده اند بدی دیده و نیکویی کرده اند در آثار آمده که حق تعالی با موسی علیه السلام
خطاب فرمود که ای موسی استحقاق نبوت تو از آن روز ظاهر شد که شبان شعیب علیه السلام بودی
و گوسفندی از رمهٔ تو رم خورد و تو بسیار در پی وی دویدی تا بوی رسیدی و در آخر دست درآوردی
خشم فرو خوردی و او را نیازردی و بدوش خود گرفته بگله رسانیدی و گفتی ای مسکین
تو چرا خود را رنجانیدی مروتست که در بدخشان پادشاهی بود کامران و روشن روان
که انوشیروان داد دستور آئین فره پروری از آفتاب عالمتاب عدالت او اکتساب
کردی و خسرو باختر قواعد جهانگیری از کتاب رای جهان آرای او انتخاب نمودی
این پادشاه کنیزکی داشت ابرو کمان سیمین زنخدان که ابرویش تیر غمزه رخنه در جان

آفتاب

آفتاب تابان کردی و زنخدانش چوگان زلف دل آویز گوی خوبی از ماه آسمان ربودی بیت
شیرین دهنی تو شکر لبی ماه تمامی سیمین ذقنی سرو قدی کبک خرامی ملک بشمایل موزون
او چنان مایل و مفتون بود که از معاشرت او بمواصلت ملکهٔ حرم و مصاحبت جواری دیگر سر
نمی نمود و ملکه از غیرت خونناب حسرت از دیدهٔ ندامت می ریخت و دانهٔ مکر و حسد در پرویزن
حسد می بیخت تا روزی مشاطهٔ بحرم سرای ملک درآمد ملکه قصهٔ پرغصهٔ خود را با او در میان
نهاد و او را از غیرت و محنت خود خبر داد و از وی چارهٔ کار خود خواست مشاطه گفت مرا
اعلام کن که ملک چه چیز او را دوستر دارد و نظر بر کدام عضو او بیشتر می گمارد ملکه گفت در وقت
خلوت مشاهده نموده ام که حاجب کماندارش که صد هزار جان قربان اوست قبله نمای ملکست
و پیوسته نظر بر آن دارد و روی حاجت بر آن می مالد و سیب زنخدانش که به از ترنج
حدیقهٔ جنانست سجده گاه اوست و همه شفتالوی آبدار از آن میرباید و میفرماید نظم
میوهٔ باغ بهشت بلکه از آن بهتر به سیب زنخدانست متعنا الله به مشاطه گفت
مصلحت آنست که قدری زهر هلاهل با غالیه بیامیزم و بحرم آمده در حضور کنیزک مشاطگی
و زینت تو بجای آورم تا کنیزک را در آن حالت بزینت کردن رغبت افتد آنگاه قدری
از آن غالیهٔ پرزهر بر زنخدان او کشم تا چون ملک در حالت مستی لب بدان رساند
جای خود سپرد کرده و تو از شر غم فرج یابی بر این گونه قرار داده غالیهٔ زهرآلود برغبت
کنیزک ماه رو مالید ملک غلامی داشت که محرم حرم بود از پس پرده مکالمات ایشان بشنید
و فرصت آن نیافت که بموقف عرض ملک رساند یا کنیزک را اعلام نماید ملک بر عادت
معهود بخوابگاه کنیزک تشریف نمود و از غایت مستی خوابش در ربود غلام از شفقت حق
گذاری و طریقهٔ وفاداری بخاطرش رسید ترک ادب کرده بر بالین کنیزک آمد و بگوشهٔ روپاک
غالیهٔ زهرناک را از روی او پاک میکرد که در آن حالت ملک بیدار شده غلام را دید

که دست بر دو قفس کنیزک دراز کرده است حمیت جولیت او را بر سر آتش غیرت نشاند خواست که غلام را
بعوض تیغ سیاست دریغ در آورد که در آن حالت مضمون آیهٔ کریمهٔ الکاظمین الغیظ بخاطرش رسید
و آب حلم نایرهٔ غضب را اطفی نمود و حرارت شدت غیظ را برف آب عفو فرو نشانید نظم
بردباری خزینهٔ خرد است • هر که را حلم نیست دیو و دد است • دیو بند است حلم اگر دانی • غضب از دیو کی رهاند و
پس از غلام کیفیت آن حال پرسید غلام آنچنانکه بود باز نمود ملک باحضار مشاطهٔ مکاره
مثال داد تا فی الفور مشاطه را با حقهٔ غالیه بخدمت ملک حاضر کردند و ملک مشاطه را بخوردن
آن غالیه امر نمود ناچار از آن قدری خورد گفته اند که خوردن همان بود و مردن همان
پس ملک ملکه را محبوس کرد و غلام را خلعتهای فاخر بخشید و امارت بعضی از ولایات آن
نواحی را بدو تفویض فرمود و ببرکت حلم و وقار از خبث باطن خاتون مطلع شد و از قتل غلام
مشفق بی گناه رست و مشاطهٔ مکاره بسزای خود رسید بیت چو حلم اندر آید غضب کی رست
غضب را همین بردباری شکست • ستون خرد بردباری بود • ستم پیشه کی خواری بود
انوشیروان از ابوذرجمهر پرسید که حلم چیست گفت نمک خوان اخلاق چنانکه هیچ طعام
بی ملح مزه ندارد هیچ خلقی بی حلم جمال تمام ندارد انوشیروان گفت علامت حلم چیست گفت
حلم را سه نشانه است یکی آنکه ترش روئی نکند کسی که با او سخن سخت گوید در برابر آن
جواب سخت بر زبان نراند و اگر بفعل بد و برابر نماید در بارهٔ آن احسان بجای آرد نظم
با تو گویم که چیست غایت حلم • هر که زهرت دهد شکر بخشش • کم مباش از درخت سایه فکن
هر که سنگت زند ثمر بخشش • هر که بخراشدت جگر بجفا • همچو کان کریم زر بخشش •
دوم آنکه در حین آتش خشم و غضب خاموش شود و این دلیل اطمینان دل و تسکین روح است
و در دیوان تسکین نایرهٔ غضب بر نوع کرده اند سیم فرو خوردن خشم است از کسی که
فی الواقع مستحق عقوبت شده باشد پس ای عزیز از پادشاهان حلم خوش آینده است

بلکه از

بلکه از کافهٔ مردمان پس باید که حلم را شیوه و شعار و آئین وقار را دثار خود سازی تا نزد خالق
و خلایق محترم و مکرم باشی مناجات ای حلمت بهشت رسیده بکوه • نیست بی تو تسلی اش ستوه •
کوه حلم تو صد احسانست • جان ما در تن از آن رقصانست • زان همه صدهاست سماعیم همه •
جسم و جان کرده وداعیم همه • در سماعند چو ما ملک و ملک • دور آن نیست از دور فلک •
هر سماعی که نه جاوید است • نه سماعست که سرگردانیست • پرده از جسم نقشیم بگشای •
گره دل ز چه بیم بگشای خصلت هفتم در عفو و مرحمت عفو از صفات الهیست و این خصلت
در فضیلت بر جملهٔ خصایل فایقست و حق تعالی پیغمبر خود را بدین صفت امر فرموده که خذ
العفو و از این بود که حضرت رسول صلعم در روز فتح مکهٔ معظمه صنادید قریش را که انواع ایذا
و آزار بدو رسانیده بودند آزاد نمود و در روی دلهای ایشان مرهم عفو نشاد کرد و آئین
و سیرت اصحاب کرم و ارباب علو همم آنست که چون بر مقام متمکن گردند جرایم گناهکاران
با آب عفو کریم بشویند و حضرت رسول صلعم فرموده که مجلس نیابت که عفو کند و در گذرد
از ظلمی که بر وی رفته باشد مگر که حق تعالی او را عزیز و محترم گرداند نظم چو قدرت داد ایزد بر کینه کار
بعفوش شد کی تا بنده گردد • که مجرم گشته فعال خوب است • چو بوی عفو باید زنده گردد •
و حکما گفته اند که جمال ملوک را هیچ زینتی زیباتر از پیرایهٔ عفو نیست انوشیروان را پرسیدند
که چه چیز دوستتر داری گفت آنکه کسی گناهی کند و او را عفو کنم ع در عفو لذتیست که در انتقام نیست
و یکی از ملوک گفته که اگر مردم بدانند که ما را در چاشنی عفو چه لذتیست همه بگناه با ما تقرب جویند
و تحفه خبر کی ده بدرگاه ما خیانت آورده اند که در دیار یمن پادشاهی بود روشن رای
کشورگشای مملکت آرای که جمشید وار جام جهان نمای عقل را آئینهٔ کار و بار ساخته بود
و همت بمیان شعشعهٔ انوار عدلش بر اطراف روزگار تافته نظم بنور عدل اطراف جهان را کرده نور افروز
بلی از عدل روشن گردد آئین جهانبانی • و این پادشاه را اعلا رحی بود در بر همه ناکم

پسر ملک حبشه بود و بسبب تلاطم حوادث دوران و تراکم فتنه آخر الزمان از شهریاری بغلامی ملک
یمن افتاده بود و کس ازین حال واقف نه چون آثار دولت و علامت سعادت در ناصیه او پیدا
بود پادشاه را با او التفاتی تمام روی نمود و روز بروز تربیت او می افزود و در سلک مقربان
و مخصوصان می بود تا روزی ملک عزیمت نخچیر کرد و در شکارگاه هر یک از لشکریان هنر خود
می نمود و به تیر و شمشیر نخچیر میکردند قضا را از شست ابرهه تیری جست و بر پادشاه آمده
یک گوش او را از بیخ برکند ملک وی را مقید ساخته بقید سیاست ابرهه حکم داد ابرهه بنیاد تضرع و تشفع
کرد گفت بیت پادشاهان ممالک چو بنخچیر روند. صید را پای ببندند و رها نیز کنند. پادشاه را
بحقیقت معلوم است که من تیر بقصد نخچیر انداخته ام و این خطا از قضا شده مرا درین گناهی نیست
ملک بر وی رحم کرده عفو فرمود و بعد از استمالت و دلداری همان منصبی که داشت با وی گذاشت
اتفاقا بازرگانی از حبشه بیمن آمده بود و با ابرهه ملاقات نموده او را شناخت و اظهار
آشنایی کرده وی را بحبشه برد و پادشاه یمن هر چند او را جست کمتر یافت و کسی را
بر آن مطلع … یمن را آدمی قوی روی نمود و چون تاب مقاومت و قوت
مصادمت … نداشت ملک بی لشکریان گذاشت و لشکریان او متفرق شدند و هر یک
بگوشه افتادند و ملک تنها بحوالی حبشه رسید و او را بشبانی اتفاق ملاقات افتاد
و چون صلاح در تغییر لباس دید البسه شاهانه بشبان داد و جامه درویشانه وی پوشیده
متوجه شهر حبشه شد شب هنگام بشهر رسید همانا دزدی از خانه پادشاه صندوقی
چند دزدیده بود و بسبب ثقل بار یک صندوق در میان کوچه گذاشته که چون باز گردد
بردارد ملک یمن چون قدم در شهر نهاد صندوقی بی صاحب دید متفکر شد و بجای
آنجا توقف نمود مقارن این حال شحنه در رسید و بظن دزدی وی را گرفته محبوس ساخت
و در حوالی زندان غدیری بود که زندانبانان هر صباح بکنار غدیر رفتندی از آن

آب بست و شستی شدی روزی ملک حبشه بعزم شکار ماهی بحوالی غدیر نزول فرمود و ابرهه در خدمت
پدر بود و زندانبانان بطریق معهود بکنار آب رفته بودند اتفاقا مرغی همانجا بر سر دیوار
نشست ملک یمن با خود تفأل نمود که اگر این مرغ بدام من مقید میشود از زندان نجات
می یابم والا هلاک خواهم شد استخوانی انداخت که بر مرغ آید بر گوش ابرهه آمد و گوش
او را از بیخ برکند ملک یمن را گرفته سر برهنه پیش پادشاه حبشه بردند پادشاه حبشه را
چون نظر بگوش برکنده او آمد گفت این بدبخت خود مجرم قدیمست و واجب القتل ملک
یمن پادشاه را دعا کرده گفت بیت آنچنان حال اهانش پیش آید. هر که را روزگار بر گردد.
من ملک یمن بودم و غلامی داشتم ابرهه نام در شکارگاه تیری انداخت و بر گوش من آمد
و گوش مرا از بیخ برکند من وی را عفو کردم عاقبت از من بگریخت و قصه پر غصه خود من او را
الی آخره معروض داشت ابرهه چون این حدیث بشنید او را شناخت و در پای وی افتاده
مقالات او را تصدیق کرد و وی را خلعتهای فاخر پادشاهانه پوشانید و بعد از چند روز
لشکری بدو داده وی را روانه یمن ساخت و بر دشمن مظفر و منصور گشت و بیامن عفو از نکبات
و بلیات نجات یافت و مطالب او بحصول پیوست و حکما گفته اند هر چند گناه بزرگتر است
فضیلت عفو کننده زیاده است آورده اند که یکی از گناهکاران نزدیک ملکی از ملوک
عرب رفت و حال آنکه چند کس از اقربای ملک کشته بود ملک گفت با وجود گناه بزرگ
که از تو نسبت بمن و خویشان من واقع شده از عقوبت من نترسیدی و نزد من آمدی
جواب داد که جرأت بر آمدن بحضرت تو بجهة آنست که میدانم که هر چند گناه من بزرگست اما
عفو تو از آن بزرگتر است ملک سخن وی را پسندید و گناه او را عفو نموده بمواهب عنایت
مستظهر گردانید یکی از محرمان ملک سؤال کرد که بر چنین کس قادر شدی ازو انتقام نکشیدی
سخن او فراگشتی فرمود نه چنین است با خود تأمل این کردم که اگر انتقام ازو کشم او از من

شاد شود و اگر عفو فرمایم دل او شاد شود و مرا ممکن نمی دنیا و ثواب عقبی حاصل گردد **قطعه**
مجرم گر این دقیقه بداند که ما بدیم ما را چه لذتست ز عفو گناه کار همواره ما ز گناه جرایم کند بعفو
پیوسته نزد ما کند آرزو ز عذر اسکندر را از ارسطو پرسید که در باب فلان گناهکار چه میفرمایی
گفت ای ملک اگر گناه نبودی صفت عفو که بهترین فضیلتست از کسی ظاهر نشدی پس گناه
آیینه عفو است و گناهکار سبب ظهور آن درباره او باید که آن معنی بظهور رسد اسکندر گفت
که عفو در چه وقت نیکوست فرمود در وقتی که بر دشمن ظفر یابی آن عفو شکر کند است و در
حکایت آمده که پادشاهی بر دشمن خود ظفر یافت و او را اسیر کرده در معرض عتاب بداشت
پادشاه از وی پرسید که خود را چون می بینی جواب داد که خدای چیزی را دوست میدارد
که آن عفو است و تو چیزی دوست میداری که آن ظفر است پس چون حضرت حق سبحانه
و تعالی ظفری که تو دوست میداشتی تو را ارزانی داشت عفو که او دوست میدارد تو نیز
بجای آر پادشاه این سخن را پسندیده او را آزاد کرد **قطعه** عفو فرمودن مبارک خصلتی است
دوست دارد عفو را پروردگار دایم نور عفو روشن میشود آنچه ایزد دوست دارد دوست دار
آورده اند که یکی از ملوک مطبخی خود را گفت که از برای من فلان طعام بپز و در آن تکلف بسیار
بجای آر مطبخی آن طعام را ترتیب داده با انواع اطعمه دیگر حاضر ساخت ملک از آن طعام کم
خورد فرموده بود دست وی از گرد مگسی دید در روی بر داشت و بیفکند اگر لقمه دیگر برگرفت مگسی
دیگر در وی دید دست از آن طعام باز کشید و از طعام دیگر تناول نموده چون خوان برداشتند
طباخ را طلبیده گفت این خوردنی که ساخته بودی بغایت خوب بود و لذیذ فردا هم از این بساز
بشرط آنکه مگس در وی نباشد **نظم** چو در مقابله جرم لطف بیند کس شود خجل زده وان گناه نکند او ازین
آورده اند که سبکتکین پدر سلطان محمود در اوایل حال یک سر اسب بیش نداشت و اوقات او بعسرت میگذشت
هر روز بعزم شکار بصحرا میرفت اگر چیزی بدست او آمدی بدان گذرانیدی

روزی

روزی آهویی دید که با بچه خود میچرید اسب بر انگیخت و آهو بگریخت و چون بچه او خورد بود از مادر
باز ماند سبکتکین بچه آهو را بگرفت و دست و پا بربسته در پیش زین جای داده راه شهر پیش
گرفت چون آهو بچه خود را گرفتار دید باز گشت و در پی میدوید و فریاد میکرد و می نالید
سبکتکین را بروی رحم آمد دست و پای آهو بره بگشاد و او را بصحرا داد مادر نزد او آمده
او را در پیش گرفت و روی باسمان کرده بزبانی که داشت مناجات کرد سبکتکین بدست تهی
بشهر در آمد شبانه حضرت رسول صلعم را بخواب دید که با وی میگوید که ای سبکتکین
بواسطه آن مرحمت که از تو در وجود آمد و بجهت آن کرم و مهربانی که در حق آن بیچاره زبان
بسته کردی در حضرت حق تقرب تمام یافتی و از تو خشنود گشت و ترا شرف پادشاهی داد
که بابت بکار او نیز همان نوع سلوک پیش گیری و مرحمت و شفقت بجای آوری و درباره
رعیت خود طریق عدالت فرو نگذاری بزرگی فرموده که چون بواسطه شفقت بر حیوانی
پادشاهی این جهان فانی می یابند پس عجب و غریب نباشد اگر بواسطه انسان فقیری
دردمندی تمام رسیده نگاه آن جهان باقی یابند **نظم** ببخشا تا ببخشایند بر تو وری اگر نبخشایند بر تو
اگر رحمت حق داری تمنا تو هم بر دیگران رحمی بفرما منقولست که یکی از خلفا گفته اگر در ولایت من
پلی خراب شود و رمه گوسفندی بر آن گذرد و پای گوسفندی بسوراخی رود و والی بوی نرسد
فردای قیامت آن را از من خواهند پرسید و مرا از عهده آن بیرون باید آمد هر که منصب
سلطنت قبول کند و پای تمکین بر سریر ابهت و حکومت نهد باید ادای حقوق این امر قیام باید
نمود و حفظ حدود و رسوم آن بجای باید آورد **قطعه** فراز تخت حکومت نشستن آسانست
در آن مقام بسی احتیاط باید کرد مراد عاجز و بیچارگان بباید داد غم رعیت محنت کشیده باید خورد
الحمد لله والمنة که این خصلت پسندیده را پادشاه ما شاه عباس الصفوی الحسینی بهادر خان
بمرتبه اعلی رسانیده امید که روز بروز دولتش متزاید و متضاعف باد بالنبی و آله الامجاد **مناجات**

خداوندا بعفو و رحمت • باحسان و عطا و نعمت تو • بجاموشان علم بی زبانی •
بگمنامان کوی بی نشانی • بالماس جگرسوز مغیلان • بتیر آه دلدوز ذلیلان • بدود آتش الهای تمار •
بتاب ... ام الحکار • بافغان درون بیکسانان • بعجز یاد و دل فقیر یادخواهان •
که بر عجز من مسکین ببخشای • بصحرای نجاتم راه بنمای • فصل هشتم در تدبیر و مشورت با
سروران سپاه و عقلا بدانکه بی مشاورت ارباب علم و حکمت و اصحاب رای و تجربه و بی
معاونت مدبران دوربین و جهت بسان حکمت آیین دولت ملوک صلاح نپذیرد و رسول صلعم
فرموده که لا مظاهرة اوثق من المشاورة یعنی هیچ پشت بودن و معاونت یکدیگر کردن
معتمدتر از مشورة با عقلا نمودن نیست و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده که الاستشارة
عین الهدایة و لا صواب مع ترک المشاورة یعنی مشورة با دوستان و مصاحبان دانشمند و
خورده بینان هوشمند عین هدایت و محض دلالت نیست و صواب با ترک مشاورة قال من قال نظم
مشورة رهبر صواب آمد • در همه کار مشورة باید • کار آنکس که مشوره نکند • نادری باشد ار صواب آید •
و در باب تدبیر رسول صلعم فرموده که لا عقل کالتدبیر و التدبیر نصف العیش یعنی عقل چون
تدبیر نیست و تدبیر نصف عیش و زندگانیست و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام میفرماید که
التدبیر قبل العمل یومن الندم یعنی پیش از آنکه خواهند که کاری کرده شود هرگاه تدبیر بکار
برند و از روی رای و دانش آن کار را بعمل آورند از پشیمانی ایمن خواهند بود و اگر بی فکر
صواب نمای و بی تامل دلگشای مرتکب امری خطیر شوند بسا که آن برخلاف مدعا روی نماید
و پشیمانی بظهور آید نظم دلاور بشمشیر در روز کین • دو کس یا سه کس افکند بر زمین • شهنشه بتدبیر از آنجایگاه
بجیش عدو افکند اضطراب • چو تدبیر صایب بکار آورد • عروس جهان در کنار آورد •
چنانکه یکی از ملوک هند را با پادشاه فرنگ منازعه کلی بود و از مقاومت او عاجز مانده بود
و همیشه از او خایف بوده در دفع او با حکما مشورت نمود رای ایشان بر آن قرار یافت که در صلح زنند

و کنیزکی صاحب جمال که رخسار خورشید سیمایش در خوبی از ماه چارده سبق بردی و زلف عنبر رنگ
عنبرسایش در درازی بشب یلدا ازار دادی قدری زهر بهر علاج اهل حکمت میدادند و بتدریج
می افزودند تا بدان مرتبه و درجه رسید که هر روز یک مثقال زهر تناول مینمود تحف و هدایا
بخدمت ملک فرنگ فرستادند ملک چون آن شکل و شمایل موزون او را مشاهده نمود بر او عاشق
شده هم در آن شب او را بخلوت عشرت طلبیده و در همان گرمی معاشرت و مباشرت نمود
فی الفور زهر بجای سرایت کرد و پادشاه هند بدین تدبیر ایمن گشت و بر همان منوال است حکایت
اسکندر و ملک زنگیان چنانکه آورده اند که ملک زنگبار با لشکری جرار و زنگیان خونخوار
و سپاهی بیشمار زیاده از نهصد هزار بمحاربه اسکندر توجه نمودند چون آوازه آن جماعت
بگوش اسکندر رسید متالم و متفکر شده با خود اندیشید که مبادا خوفی از ایشان در دل
لشکریان افتد گریزان و هراسان شوند پس اولی آنست که پیش از آنکه نایره فتنه اشتعال
گیرد بتدبیر آتش آن را منطفی سازم و اسکندر را چهار وزیر حکیم و فاضل بود که در مصالح
امور اعتماد تمام بمشورت ایشان داشتی وزرا را طلب کرده کیفیت حال و چگونگی احوال
با ایشان مطارحه نمود وزرا هر یکی تدبیری اندیشیدند یکی گفت قرار بر فرار اولی مینماید
دیگری گفت این تدبیر صواب نمی دانم که موجب بی ناموسیست بلکه الصواب آنست که دیگر بار
اسباب حرب را مهیا سازیم و با شوکت و آیین تمام روی بجنگ آوریم و این بی جمعیتی را
بخود راه ندهیم دیگری گفت که اولی آنست که با ایشان بباج و خراج مصالحه نماییم و وزیر چهارم
که اعقل ایشان بود گفت بلکه صواب آنست که پادشاه بگرفتن چند کس از زنگیان مثال دهد
و چون دو سه نفر را بدست در آورد یکی را بکشتن امر فرماید و کله او را بمطبخی دهد و بگوید که از برای
من طعام خاصه ترتیب ده و مطبخی آن را بکله گوسفندی سیاه تبدیل نماید و در وقت خوان
طلبیدن مطبخی آن را از استخوان بیرون آورده بیاورد و پادشاه آن را در حضور زنگیان بالشتهای تمام

تناول فرماید و تعریف گوشت زنگیان نماید تا خوفی در دل ایشان پیدا شود اسکندر را این
تدبیر موافق افتاده همچنان کرد و در حضور زنگیان لبهای کله نیم پخته را چون سیر گرسنه برمیدرید
و میخورد و تعریف گوشت زنگی بسیار میکرد و میگفت اگر من دانستمی که گوشت زنگی را این
لذتیست اسیران رومی را برای خوردن بیرون ندادمی و بمطبخی مبالغه نمود که من بعد باید که
طعام خاصه از گوشت زنگی باشد و چند از طعام زنگیان را بمطبخی سپرد که اینها را پرورش کن
و هر روز یکی را کشته طعام مهیا ساز و مطبخی ایشان را گرفته برد و ایشان بخدمت ملک زنگیان رفته
گفتند این پادشاه آدم خوار است و اگر حرب باید تمام زنگیان را بخورد **نظم** چنان میخورد زنگی خام را
که بنگی جوز و مغز بادام را • ازین سبب خوفی کبیر در دل زنگیان افتاده اسکندر بر زنگیان ظفر یافت
و هیچ مصلحتی پادشاه را در تدبیر بهتر از توکل بر خدای عز و جل نیست پس باید که اعتماد
کلی بر کرم الهی کند تا همه کار او بر وفق مراد ساخته و پرداخته گردد آورده اند که روزی پادشاهی
از عالمی پرسید که نصرت اهل ایمان بر کفار در چه چیز است فرمود در دو چیز یکی ادای نماز
دوم توکل بر کرم کارساز آن پادشاه بنای کار خود را برین دو چیز نهاد تا ناگاه دشمنی
پدید آمد با لشکری بیکران و سپاهی بی پایان و روی بجوار ملک وی نهاد و او نیز با سپاهی
که داشت متوجه خصم شد چون خصم بر جوار قرار گرفت شبی که در روز او مصاف مقرر بود آن
پادشاه همه شب نماز میکرد یکی از ارکان دولت گفت ای ملک زمانی بیاسای که فردا روز جنگ
خواهد بود گفت من امشب کار خود میکنم فردا کار کارساز است هرچه خواهد کند مرا با آن هیچ کاری
نیست و در آن امر هیچ اختیاری نه گفت تعبیه اسباب حرب کن و معرکه قتال را آماده باش
فرمود زره توکل در بر کرده ام و کار خود بلطف حق باز گذاشته ام **نظم** ما کار خود بلطف خداوند کارساز •
بگذاشتیم تا کرم او چه میکند • علی الصباح که هر دو لشکر مصاف کشیدند و در برابر یکدیگر صف کشیدند
مدد الهی در رسید و چون چشم سپاه خصم بر چتر و رایت پادشاه با توکل افتاد عنان اختیار

از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفته هزیمت اغتنمت شمردند بی آنکه حربی واقع شود و کار زاری
دست دهد و نماید آنکه حق سبحانه و تعالی حبیب خود را فرموده که وشاورهم فی الامر یعنی مشاورت
کن با اصحاب خود در کارها که واقع شود و بزرگان گفته اند که حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
با آنکه از همه خلق داناتر بود و بوحی الهی استظهار کلی داشت حق تعالی او را بمشاورت امر فرمود
تا در میان امت بعد از وی سنت باشد چرا که در مشاورت فواید بسیار است اول آنکه
کارها بصلاح و سداد نزدیک گرداند و دیگر اگر کسی بی مشورة کاری کند اگر نیکو نباشد
زبان طعن بر وی کشایند و اگر بعد از مشاورة باشد او را معذور دارند وصیت بهرام گور پسر خود را
کرد که در امور مملکت مشاورت با خردمندان کن که تدبیرهای صواب صیدیست که بدست یک
کس در نیاید و اگر جماعتی باشند از دست ایشان بیرون نرود و هر حادثه صعوبت که پیش آید
تا بتدبیر از پیش توان برد بچیز دیگر مسامحت مکن و آنچه بتدبیر میسر شود بشمشیر و تیر میسر نگردد **نظم**
بتدبیر کاری توان ساختن • که نتوان بتیغ و سنان ساختن • ملک را تکیه بر گنج و سپاه
ز فرزانگان رای تدبیر خواه • و گفته اند که همه کس از آنکه برو صاحب غرض است که امین و متدین
باشند مشاورة باید کرد شاید که خرد و از حقیری بخاطر رسد که صواب آید آورده اند
که یکی از قضاة مرو دختری داشت بغایت جمیله و جمله معارف شهر در خواستگاری او
رغبت مینمودند و قاضی متحیر بود که او را بکدام یک دهد در همسایگی او گبری بود قاضی
او را طلب کرده گفت مرا دختریست و خلقی او را خواهانند چه صلاح می بینی گبر گفت
مردم دیگر از دین شما بیگانه چه لایق مشورة تو ام که از من میپرسی قاضی گفت تو مرد امینی
و متدین و بزرگان مبالغه نموده اند که با مردم امین مشاورت باید کرد که المستشار المؤتمن
حالا تو هرچه میگویی من از پی آن میروم گبر گفت در تزویج کفائت شرط است و کفائت
در دین مسلمانان از ملت میباشد و در شرع باصل و نسب مایلند و نزدیک اهل روزگار

بمال و جاه اکنون تامل فرمای اگر بر دین مروی کفاءت را اعتبار کن و اگر بسنت اسلام مروی
نسب را اعتبار نمای و اگر بعادت اهل زمانه میروی مال و جاه را طلب قاضی را این سخن
عظیم خوش آمد و گفت دین بر همه غالبست و او را غلامی بود مبارک نام بغایت عالم و
متدین قاضی گفت هیچکس را از مبارک بدین دارتر نمی بینم دختر بدو داد و مبارک را حق تعالی
فرزندی داد چون عبد الله مبارک که مقتدای اهل اسلام بود و زاهد زمانه و معارف بکمال
آورده اند که چون سلطان ملکشاه سلجوقی بسعی خواجه نظام الملک وزیر صاحب سریر گردید در عهد او
قیصر بقصد ایران لشکر کشید و سلطان بدان واقعه شتافته چون لشکریان در برابر یکدیگر نزول کردند
سلطان با تنی چند از مخصوصان بشکار رفت ناگاه فوجی از رومیان بدو باز خوردند
ایشان را اسیر گرفتند سلطان با ایشان گفت زنهار که مرا تواضع مکنید و یکی از خود شمرید
چون وزیر بی نظیر بر آن واقعه مطلع و وقوف یافت نماز شامی فوجی از غلامان را در سراپرده
خاص جای داده آوازه معاودت سلطان در انداخت آنگاه بعزم مصالحه نزد قیصر رفت
و چون قیصر نیز از آمدن پشیمان بود سخن از مصالحه بر زبان راند نظم قاید اقبال درین کهنه دیر
غلغله انداخت که الصلح خیر • و خواجه آن را قبول کرده قیصر گفت ای وزیر مردم ما بعضی از
لشکریان شما را گرفته اند خواجه گفت مردم مجهولی خواهند بود که ما را از ایشان خبری نیست
قیصر آن جماعت را بمجلس طلبیده بخواجه سپرد و وزیر صایب تدبیر ایشان را در حضور اهانت
بسیار کرده روان شدند و چون بقدر مسافتی طی نمودند خواجه از اسب پیاده شده ارکان
و رکاب سلطان را بوسید و عذر خواست سلطان او را نوازش بسیار نمود و الحمد لله و المنه
که شاه جهان پناه در تدبیرات کامل است و از ابتدای دوران زمان الی الآن
هیچ پادشاهی بتدبیر آن اعلیحضرت کیوان رفعت متصف نیست زیرا که مکرر لشکر جرار کینه گذار
و عساکر بیشمار را از اهل ترکستان و روم و کرجی و کرد و تاتار به تدبیر پر دانش تار و مار

ساخته و ولایات و قلاع ایشان در تحت تصرف اولیاء قاهره در آمده امید که زمان
دولتش بزمان صاحب الزمان متصل باد بحق محمد و آله الامجاد مناجات ای برادر دست سعی کسی
خالی از ترک هوسها هوسی • آه ازین هیچکسیها که زماست • وای ازین بوالهوسیها که زماست
جان درین هیچکسی چند کنیم • او در بوالهوسی چند زنیم • نیست در هیچ هوس روی بهی •
دل ما را از هوس ساز تهی • بلکه آن را که هوا ساز دل • بهوایی که بود عشق ازل •
نه هوایی که بود میل کال • پایه جبل و شرف جاه و جلال صحبت نهم در موافقت و مجالست
نیکان و اخیار و احتراز از مصاحبت بدان و اشرار ملوک را اولی آنست که مجالست و
مصاحبت علمای دین و حکمای دوربین مستانس باشند و با لطف طایفه از ارکان دولت که
که بفضایل و شرف عقل و درایت منفرد باشند راغب و مایل گردند نظم دست مدار از کرم مقبلان •
سر مکش از صحبت صاحبدلان • خار که هم صحبتی گل کند • غالیه در دامن سنبل کند •
هر که کند صحبت نیک اختیار • آید روزیش ضرورت بکار • و همچنانکه مصاحبت علما و اخیار
واجب و لازمست اجتناب از مخالطت جهال و اشرار متحتم است بیت صحبت جاهلان چو دود تیرگیست
که درون خالی و برون سیهیست • صحبت عالم هر که شیاست • مثل حداد و همچو عطار است •
گرچه عطار ندهد مشکوی • رسد از ناف مشک او بتو بوی • مرد حداد اگر نسوزاند •
جامه زانگشت او بیالاید • آورده اند که وزیری از وزرای ملوک قدیم در شیراز دو پسر
داشت یکی را کافی نام بود و یکی را وافی بهر جهت تحصیل علوم و تهذیب اخلاق هر دو را بمکتب داد
کافی باهتمام تمام شب و روز بتکرار مشغول بود و از مجالست علما و اشراف محظوظ
چنانکه در اندک مدتی باخلاق حمیده و آداب پسندیده متحلی شده بر دقایق علوم وقوف
یافت و وافی در مکتب با پسر حجامی طرح صحبت میکرد و بمطایبت و ملاعبت مشغول میبود و اوقات
بتعطیل میگذرانید و همیشه حجام را دید و ملاطفت مینمود و کار حجام جاهل عامی بمقتضای

المرء عدو لما جهله همواره خدمت علما و علم میکرد و وافی را پند میداد که لذت علم در عنفوان
شباب و اوان جوانیست حیف باشد که مشقت تعلم بجا نیاید که را نی و وقت را غنیمت بدانی
تو موسم جوانی بکن آنچه میتوانی که بروزگار پیری نکند کسی جوانی و وزیر در آن بود ازین
سرای فانی رخت بربست ملک بعد از اقامت شرایط تدفین هر دو برادر را طلبید و تفحص استعداد
و قابلیت ایشان نمود که هر کدام که بحسن سیرت و زینت فضیلت آراسته تر بود منصب وزارت
او را باشد چون یک تا مدتی تفحص احوال ایشان بواجبی کرد کافی بانواع فضایل و
کمالات مزین بود و وافی از همه هنری عاری و عاطل ملک منصب وزارت بکافی داد و امور
ملک را در کف کفایت او نهاد و وافی خایب و خاسر از آن محفل بیرون آمد و همچنان با
حجام بی سرانجام و بسر او بلهو و لعب و عیش و عشرت مشغول میبود تا تمامی اموال موروثی پدر را
باسراف و اتلاف خرج کرد و مفلس و بیچاره گشت کافی چون از حال برادر وقوف یافت
او را بوثاق خود آورد و بضرورت در تقویت او میکوشید و مراقبت او مرعی میداشت و
هیچ چیز از و دریغ نمیداشت حجام را شیطنت و جهالت بر آن داشت که وافی را گفت خود را
زیر دست همچو خودی داشتن از حمیت نیست و تملق برادر با تو نه از شفقت نیست بلکه از
خوف طمع وزارتست که مبادا تو در وزارت طمع نمایی اگر فرصت باشد حیله اندیشیم
که ملک او را هلاک کند و وزارت بر تو قرار گیرد و از مذلت منت مثل خودی خلاص شوی
صواب آنست که انگشتری لعل که در انگشت برادرست از و بطلبی چون آنرا بدست آری این
مهم اتمام یابد وافی بقول حجام مغرور گشته انگشتری برادر بستد و بحجام داد حجام کم نام
انگشتر کافی را به دلاله داد تا بخدمت ملکه برد و گفت این انگشتری از دختریست و بانگشتری
ملکه مایل شده و قیمت این نمیداند اگر رای ملکه بر آن قرار یابد او را بمبادله و معاوضه
راضی توان کرد ملکه انگشتری را که در دست داشت بدو داد و انگشتری لعل بستد دلاله پیش
حجام

حجام آمد و انگشتری ملکه بدو داد حجام آمد و انگشتری ملکه بوافی داد و گفت این انگشتری بستان و بتحفه
نزد برادر بر و بده و ده کافی از کیفیت حال بیخبر انگشتری ملکه را در انگشت کرده و بخدمت ملک رفت
ناگاه ملک را چشم بر انگشتری ملکه افتاد و شناخت غضبناک برخواست و بحرم رفت انگشتری کافی
را در انگشت ملکه دید غضب او زیاده شد خواست که ملکه را سیاست فرماید حلمش آبی بر آتش زد
و از ملکه پرسید که این انگشتری لعل از کجا بدست آورده گفت این را دلاله داده است با انگشتری خود
معاوضه کرده ام آنگه وزیر را طلبید و گفت این خاتم را از کجا حاصل نموده گفت برادر من بخشیده است
ملک انگشتری از کافی بستد و باحضار وافی مثال داد چون حاضر کردند انگشتری را بوافی
نمود و گفت این خاتم را جوابی بده جواب داد که این از ملکه است ملک گفت چون تو محرم حرم
ما نیستی چه دانی که این از ملکه است وافی از بیان عاجز آمد و زبانش بسته شد ملک گفت اگر
راست گفتی خلاصی و الا بانواع سیاست گرفتار خواهی شد خوف بر و مستولی شده احوال
چنانکه بود معروض داشت ملک وافی را از شهر اخراج نمود و حجام بی سرانجام را بر دار کشید و
کافی را بانواع عطوفات تازه سرافراز ساخت بیت هیچ صحبت مباد با عامی
که چو خود مختصر کند نامی صحبت عامه در بهشت آباد مرگ باشد که مرگ عامی باد
روایتست که در ما تقدم پادشاهی بود بعدل و انصاف مشهور و این پادشاه را جوانی ندیم
بود و پادشاه او را بغایت دوست داشتی و شب و روز ملازم معتکف پادشاه بودی
که یک لحظه و یک لمحه از خدمت پادشاه خا [illegible] نشدی با این همه محبت که پادشاه را با او
بود روزی چند از خدمت پادشاه غایب گشت روزی پادشاه از وزرا و نزدیکان خود
پرسید که فلان جوان عجب میدارم که چندین روزست که از صحبت ما غایب شده است تفحص کنید
اگر او را مرضی پدید آمده است بعیادت او رویم یا از ما شکایتی دارد با انصاف آییم القصه
آن جوان را یافتند و بیرا مرضی و مکروهی نبود او را بحضرت ملک آوردند ملک از و پرسید که چرا

از صحبت ما غیبت نموده جوان جواب داد که بملازمت پادشاه دیگر رفته ام ملک گفت هیچ از ما
شکایتی داری گفت نه فاما چون خدمت تو میکردم هرگاه نشسته بودی مرا بر پای میبایست بود
و آن پادشاه میگوید که چون دو رکعت نماز بجهت امتثال امر من میگزاری یکبار هم بنشین تا خسته
و آزرده نشوی و اگر خفته بودی مرا در خدمت تو میبایست بیدار بود و آن پادشاه را خواب
نیست که لا تأخذه سنة و لا نوم و او مرا میفرماید که بخواب چون تو خفته بودی مرا محافظت
تو می بایست کرد و آن پادشاه مرا نگاه میدارد که والله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین
و چون پادشاه طعامی تناول نمودی تا سیر نشدی مرا یاد نکردی آن پادشاه طعام نمیخورد و می
میدهد که و هو یطعم و لا یطعم پادشاه چون این حدیث از جوان بشنید بغایت بر او خوش آمد
و او را خلعت و نعمت بخشید **مناجات** خداوندا بافغان اسیران ٭ بآب دیده و سوز فقیران ٭
بآه خود در بن بنیاد جلت ٭ باول شب در آن زندان وحشت ٭ بنور شیر مردان در ته گور ٭
بکس بنده پیلان در دم مور ٭ بمقبولان ایوان کرامت ٭ بسر بازان میدان ملامت ٭
بدان شمعی که جان پروانه اوست ٭ بآن گنجی که دل ویرانه اوست ٭ که در هنگام رنج و دادن جان ٭
نگهداری تو ایمان سلطان **خصلت دهم در شجاعت** شجاعت از امهات فضایل است
و حق سبحانه و تعالی شجاع را دوست دارد که ان الله یحب الشجاع در خبر آمده که تیزی حربها
بدعای مرد شجاع که ایشان پیر و رکار نیز دکان نیکو دارند چه مرد میدان کارزار اعتماد
بر کرم حق دارد و دلیران در آن ورطه تکیه بر فضل ذو المنن حضرت رسالت صلعم بنفس نفیس
خود اشارتی نموده که رزقی فی تحت ظل رمحی یعنی روزی من در زیر سایه نیزه منست و درین
سخن تحریض است برای کار کارزار **قطعه** بشجاعت توان گرفت جهان ٭ هر که بد دل بود چه کار کند ٭
و آنکه جرأت نگیرد اندر کار ٭ خویشتن را بزرگوار کند ٭ و بعضی از صفات حمیده شجاعت صبر است
هر که در تیر باران حوادث سپر صبر در سر کشید در معارک سر مفاخرت بر آسمان شجاعت تواند

رسانید و در کلمات ملوک ترکستان آورده اند که اوزان سپاهی امرای خویش را گفت که بهیأت
و هیکل مردان خود و با هیبت و شوکت ایشان فریفته مشوید و بلافی که زنند و دعوی که ادعی
کنند مغرور مگردید تا وقتی که ایشان را بیازمائید بصبر و پایداری اگر در محک صبر تمام عیار آیند
ایشان را بشجاعت و مردانگی اعتبار کنید آورده اند که یکی از امرا نزد پادشاهی استاده بود
و در مهمی پادشاه او را اشارتی میفرمود قضا را کژدمی در پیراهن وی افتاده بود و هر ساعت
آن امیر را نیش زهرآلود میزد و او صبر میکرد تا وقتی که نیش وی از کار بیفتاد و زهر او
که دست کار برو آن امیر مطلقا قطع سخن نکرد و تغییری در بشره وی ظاهر نشد و سخن از قاعده
حکمت و قانون عقل انحراف نیافت تا بخانه آورد و آن کژدم را از جامه بیرون آورد و این خبر
بپادشاه رسید متعجب و متحیر گشت روز دیگر که امیر بملازمت سلطان آمد پادشاه از امیر پرسید
که دفع ضرر را از نفس و صحبت توجه عقرب از خود منع نساختی امیر جواب داد که من آن نیم
که مکالمه چون تو پادشاهی را بسبب الم کژدمی قطع کنم اگر امروز در مجلس بزم از نیش عقربی
صبر نتوانم کرد فردا در معرکه رزم بر تیغ زهرآلود دشمن چگونه صبر توانم کرد پادشاه را این سخن
بغایت خوش آمد مرتبه او را بلند کرد دانشمندی گفته است که یکی از سلاطین در هر دهی نقود نیز
و امرا و سپاه خود در امتحان امروز در معرکه حرب و کوره مرد است و از کوره و بوته جز زر خالص
بیرون نیاید و زری که در وی غش باشد در کوره و بوته سالم نماند در نصایح الملوک آورده اند که
هر پیری که او را خرد نیست چون چشمه ایست که آب ندارد و هر جوانی که او را ادب نیست چون شمعیست
که نور ندارد و عالمی که او را تقوی نیست چون درختیست که میوه ندارد و صاحب جمالی که او را
حیا نیست چون طعامیست که نمک ندارد و سلطانی که او را عدل نیست چون ابریست که باران
ندارد و عالمگیری که او را شجاعت نیست چون بازرگانیست که سرمایه ندارد و مضمون کلام امام
امیر المؤمنین علی علیه السلام که **رباعی** دو روز حذر کردم از مرگ روا نیست ٭ روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست ٭

روزی که قضا باشد کوشش بد بهسود • روزی که قضا نیست و مرگ روا نیست • مروت که
در بلا دعاوی را از شهر در رونقی مسکن داشت که بقلت مال و کثرت عیال پایمال دوران بود و آثار
فقر و فاقه از وی عیان و از ورق زندگی جز و غیر از حرف الفقر سواد الوجه فی الدارین نخوانده
بود و از نتایج کار خود جز از کلمه کاد الفقر ان یکون کفرا چیزی ندیده عنایت ازلی و لطف لم یزلی
او را پسری کرامت کرد که صبح سعادت [illegible] او پیدا بود و اختر دولت از جبهه او هویدا
که بیمن قدم او کوکب طالع پدر میل باوج شرف نمود و ببرکت وجودش اختر وبال وی رو باقبال
آورد و روز بروز کار او مترقی و متضاعف میشد و در تربیت و تمشیت پسر جهد تمام و سعی مالا کلام
مینمود لیکن پسر در ایام طفولیت با کودکان سخن از تیر و کمان گفتی و بازی با تیر و شمشیر کردی
و در مکتب وقت تعلیم خط شکوی از تیره خطی داشتی و غیر از حرف شجاعت و دلاوری از صفحه
کاینات چیزی دیگر نخواندی و در سر حد بلوغ همیشه دست در گردن شمشیر داشتی و تیره بالا بلند
سنگ را در آغوش کشیدی و با عروس مملکت و مخدره سلطنت عشقبازی نمودی تا در شجاعت
و جلادت و جرأت و رجولیت کار او بجایی رسید و فهم او بعالی انجامید که ناوک تیره
جانسوز کلاه از سر ماه ربودی و بناوک جگردوز نسر طایر را از افق فلک در ختی و از سهم
شمشیرش زهره شیر گردون آب شدی و از صولت گرز مردافکنش گاو زمین را دل در بدن لرزیدی
نظم نهادی گر ره باصبع عزم قهرش • بروز دغا زین بپشت نگاور • ز سهم دو تیغ و گرزش کشیدی •
مه و مهر بر تارک خویش مغفر • ز آهن شدی رنج و کوه کوهش • زمین و زمان را شدی جای دیگر •
شدی از زمان پیکر گردون گریزان • چو کاف زمین جانب چرخ اخضر • اتفاقا لشکری جرار بجانب
بلاد متوجه آن صوب شد و پادشاه آن حدود را بواسطه کثرت انصار و اعوان ایشان و عدد
موفور و غلبه نا محصور تاب مصادمت و قوت مقاومت با آن جماعت نبود بالضروره در شهر
سمرقند متحصن گشت لشکر بیگانه شهر را محاصره نمودند و مهم بجایی رسید که هر دم شهر دست

ازجان

ازجان مستند پسر دلاور را حمیت رجولیت بر آن داشت که با معدودی چند از شهر بیرون تاخته
به نیروی همت و شجاعت با ایشان در آویخت و بیک حمله جمله را در هم شکست بعضی را بتیغ بیدریغ
سر برداشت و برخی را بسنان جانستان از پای در آورد لشکر جرار قرار بر فرار داده بمقتضی
اذا طلع الصباح بطفی المصباح منهزم و متفرق شدند گریزان شدند آن دلیران چو از شیر غرنده آهو رمه
پادشاه چون حال بدین منوال دید از شهر [illegible] در عقب لشکر تاخت و بر ایشان مظفر و منصور گشت
و چون آن دلاوری از پسر مشاهده کرد در تربیت و تمشیت او کوشیده بسپهسالاری لشکر بدو تفویض
فرمود و بعد از مدتی که ملک شربت کل نفس ذائقة الموت چشید و سر در نقاب ارجعی الی ربک کشید
ارکان دولت چون آثار جلادت و مردانگی و علامات عدالت و فرزانگی در پسر دلاور مشاهده نموده بودند
بپادشاهی او برقرار دادند و درویش زاده باندام شجاعت خلعت جهت الطراز سلطنت زینت داد
و اکثر ممالک را بتحت تصرف خود در آورد نظم عروس ملک نسازد مگر بدامادی • که اول از گهر تیغ داد کاوینش •
والحمد لله والمنه که آثار شجاعت و مردانگی در جبین هر یک از غلامان و تیغ بندان و سپاهیان
پادشاه اسلام و ملاذ امن و امان شاه عباس الصفوی الحسینی بهادر خان ظاهر و هویدا و باهر
و مباهات و مکرر در معارک جدال با اهل کفر و ضلال علم فتح و نصرت افراخته اند و بر اعدای
دین و دولت مظفر و منصور گشته امید که تا ظهور حضرت صاحب الامر عم روز بروز دولت این پادشاه
شیعه شعار در ترقی و تزاید باد بحق محمد و آله الامجاد مناجات خداوندا الهی بیگناهان •
بحیرانی آلم کرده راهان • بآب دیده ایتام بی خویش • بتاب سینه مدیون درویش •
بهر کاهی که عرش آستان است • بابوانی که خلدش بوستانست • ندارم طاقت این بار زنهار •
بفریادم رس ای الله و دادار • درین دریای آتش موج خونین • اغثنی یا غیاث المستغیثین •
ز لطف خود بجام دل رسانم • ویا انسان ز دست قهر جانم • حکایت پنجم در بعضی از حکایات ملوک
بباید دانست که پادشاه سایه لطف الله است و بی نظر الهی نباشد بنده ضعیف نمی گردد

و به پادشاهی نرسد و حق سبحانه و تعالی بندگان خود را بعدل و راستی امر فرموده و در آثار و اخبار
واقع شده از رسول صلعم که چون بندگان ترک اوامر الهی کنند و بدکاری و بدکرداری شعار و دثار
خود سازند خدای تعالی بر ایشان پادشاهی ظالم و حاکمی ناملایم مسلط گرداند نقلست که در مصر
پادشاهی بود جلال نام با تقوی و طهارت صایم الدهر و قایم اللیل که از خیرات و عبادات
هیچ فرو نگذاشتی و بیشتر اوقات بتلاوت قرآن مشغول بودی اما چون بدیوان می آمد هنوز بر زمین
ننشسته بود که میفرمود که از فلان این مبلغ بگیرید و فلان را در زندان کنید و فلان را عقوبت نمایید
و فلان را گوش و بینی ببرید و ملک فلانی را خاصه کنید القصه علی الدوام کار او این بود تا کار بجایی
رسید که اهل مصر اکثر بگدایی افتادند و بعضی اخراج شدند روزی چاشتگاهی از قرآن خواندن
فارغ شد گفت ای وزیر امروز از مردم مصر هزار تومان بستان وزیر بیرون آمد و مردم را جمع کرد و
این سخن بایشان رسانید مردم یک روز مهلت طلبیدند شب بزرگان شهر بدرخانه وزیر آمدند و
التماس نمودند که وزیر از پادشاه درخواهد تا تخفیفی درین امر واقع شود وزیر ترسان و لرزان نزد
پادشاه آمد و التماس مردم را بعرض رسانید پادشاه از روی غضب از وزیر روی بگردانید
وزیر جواب بر وفق پادشاه بصلابت هرچه تمامتر گفت بنشین وزیر بناچار بنشست و دل بر هلاکت
نهاد ناگاه مؤذن بانگ نماز پیشین گفت پادشاه را قاعده آن بودی که چون بانگ نماز شنیدی
بنماز برخواستی وزیر نیز برخواست پادشاه بار دیگر از روی غضب گفت بنشین وزیر گفت پادشاه
میرود و من هم و تو نیز برخیز تا باهم نماز کنیم وزیر با پادشاه بعبادتگاه شدند پادشاه لباس ملوکانه
از بر و تاج شاهی از سر بیرون آورده لباس سیاه در پوشید و غل و زنجیر در گردن نهاده بنماز
مشغول شد چون از نماز فارغ گشت دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشته گفت ای پادشاه
پادشاهان و ای حکیم و آمرزنده گناهان قوم مرا برین قوم مسلط کرده بفرمای تا در حق ایشان چه حکم
آوازی آمد که چوب سیاست از سر ایشان باز مدار و در گرفتن مال ایشان خود را معاف مدار

ودرکشتن

و در کشتن و بستن تقصیر مکن زیرا که سزاوار رحمت نیستند پادشاه گفت ای وزیر شنیدی گفت بلی پس وزیر
مردم را جمع کرده آنچه دیده بود و شنیده بود بایشان بازگفت و بتوبه و استغفار امر کرد الجماعت
توبه کرده نادم و پشیمان شدند و مسجدها را رونق داده از یکدیگر حلالی طلبیدند روز دیگر پادشاه
زودتر بیرون آمد و منادی را امر کرد تا در شهر ندا در داد که وای بر حال کسی که یک دینار یا یک من بار
از رعایا طلب کند که پادشاه سه ساله خراج بایشان بخشیده ای عزیزان باید که توبه کنید و بدرگاه
پادشاه لایزال رجوع نمایید و در دعای پادشاه زمان تقصیر مکنید تا مقلب القلوب دل او را
نرم گردانیده در باره شما ترحم نماید ان شاء الله تعالی آورده اند که امیر اسمعیل سامانی بعد از آنکه
عمرو لیث را گرفته بهرات آمد اهالی آنجا امان خواستند ایشان را امان داد و چون عساکر از ابتدای توجه
رایات عالیات تا آن غایت بغنیمتی فایز نگردیده بودند لاجرم تنگی و عسرتی تمام بایشان راه یافت
و از مردم هراة امدادی واقع نشد اولیای دولت معروض داشتند که درین شهر دولت قریب
بصد هزار کس خواهند بود اگر هر یک یک مثقال طلا لشکر را مدد کنند آن مقدار حاصل میشود که
سپاهیان مرمت احوال خود توانند نمود امیر فرمود که ما چندین هزار مؤمن و کافر را امان دادیم
خلاف آن از مروت بعید است و در همان لحظه از هراة روان شد تا دیگران این سخن را اعاده
نتوانند کرد و شیطان وسوسه نکند که موجب نقض عهد باشد و چون منزل اول نزول نمود اعیان
حضرت بدستور سابق آن سخن را در میان آوردند و گفت این ملکی که معلوم نیست کی در تصرف ما
خواهند ماند یا نه چنین بی استعداد بیرون آمدن از صلاح ملکی دور مینماید امیر گفت آن خداوند
که اسب عمرو لیث را بر آن زبانه نقد پیش باد و اعتقاد درست کرد بی نقض عهد و پیمان تهیه
اسباب سپاه ما کند مقارن این حال یکی از جواری حرم امیر بسراپرده در آمده حمایلی را که از
مرصع بود و بدرهای آبدار ترصیع داده بودند از گردن بیرون کرده بر بالای رخوت نهاد و غلیواژی در پرواز
بود و تصور آنکه پارهای گوشت است آن را در ربود و در راه هوا گرفت یلان سوار شده بر اثر آن تاختند

وچون نوبت کی فرود آید سواران در رسیدند و حمایل از مخلب او جدا کرده در چاهی افتاد شخصی را
بجهة بیرون آوردن آن بجایه فرستادند از قضا از آن چاه بجایی دیگر راه بود وصندوقی
مینمود چون نزدیک رفت آن خود خزانه عمرولیث بود که در آن چاه مضبوط کرده بودند آنرا
بتصرف در آوردند و این دو سه چندان بود که مجموع آنچه که بر اموال هرات حواله نمایند قطعه
زمانه پندی آزادوار چو داد مرا ❊ که ای حکیم خردمند عاقبت محمود ❊ چه گنجها که نهادند دیگری برداشت
چه رنجها که کشیدند دیگری آسود ❊ در تفسیر بصایر آورده اند که سلطان محمود غزنوی روزی بقصد
زیارت شیخ فقری که قطب زمان و از عارفان عصر بود رفته استدعای فاتحه نمود و همچنان
در صف نعال استاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته در خواست شیخ فرمود که روی زمین
وجهی در معنی این آیه آنست که ترا با هزار و هشتصد پیل جنگی و چهار هزار سنگ ولایت آبادان
وصد هزار سوار مکمل بخانه همچو من گدایی آورده و در صف نعال باز دارد و مرا با این گلیم کهنه و جای
برهنه ملک قناعت بخشیده و در صدر آزادی جای دهد قطعه آنکو بقناعت آشنا شد ❊
ز فیض تعز من تشاء شد ❊ وآن کو ره حرص باز پیمود ❊ مقهور تذل من تشاء شد ❊ روایت کی سلطان محمود
غزنوی سعید شهید قلعه بت پرست را گرفته بود و مسلمان کرده آخر بقلعه محکم رسید بعد از جنگ
بسیار قلعه را گرفت و غنیمت بیشمار از قلعه بیرون آورد و مردم آنجا را هر که مسلمان شد بگذاشت
و هر که نشد اسیر کرد ناگاه دید که سه کس پیرمردی را گرفته بودند و می آوردند دو تا شده و چوبی
در دست گرفته افغان و خیزان سلطان متعجب شده پرسید کیست گفتند سردار این قلعه است چهل
پسر دارد و همه گریخته اند ویرا گرفته بخدمت سلطان آوردیم سلطان پرسید که ای پیر چه مذهب
داری و عمر تو چند است گفت بت پرستم و صد و هشتاد سال عمر من سلطان گفت بیا و
مسلمان بشو تا در بهشت پادشاه بشوی گفت مسلمان نشویم و پادشاهی بهشت نمیخواهم هر چند سلطان
مبالغه کرد قبول ننمود سلطان جهت نداری طلبید گفت این چند روزی نگاه دار شاید

دل او باسلام رغبت نماید و ویرا خوب رعایت کن که از پادشاهی باین حال افتاده مهماندار اورا
بر داشت بجایی نیکو برد و فرشهای ملوکانه انداخت خدمتی لایق بتقدیم رسانید و چون در آمد
مهماندار دید پیر جای در نشسته بود و بوی نگاه میکرد که بر بتی از مرصع ساخته از گردن خود بیرون
آورده و در برابر خود نهاده گفت ای صنم صد و هشتاد سال است که ترا میپرستم که روزی ام اینجا
رسید امروز مال و عیال و اطفال از دست من بر رفت و من در دست دشمن اسیرم میباید که بفریاد
من رسی بیت امشب ای شمع اگر نسوزی تو ❊ از برای کدام روزی تو ❊ تضرع و زاری بسیار
کرد هیچ جواب نشنید بت را بر داشته بر زمین زد چنانکه خورد شد با خود گفت خدای سلطان محمود را
بخوانم ببینم او بفریاد من میرسد یا نه روی سوی آسمان کرد و گفت از روی اخلاص که یا ایها
المغیثني في الحال از ملکوت اعلی جواب آمد که لبیک عبدی چه مطلبی ای بنده من بگو چه میخواهی
تا بدهم چون این شنید سر در پیش انداخته زار زار بگریست تا روز شد مهماندار پیش سلطان
آمده گفت این پادشاه را است که بیان می کنم و هر چند نصیحت میکنیم ساکن نمیشود و شرح
بت شکستن و خدا را طلب کردن با سلطان بگفت سلطان فرمود برو او را بیار چون پیر را
آورد همچنان زار زار میگریست سلطان گفت چرا گریه میکنی پادشاه آهی سرد از دل پر درد
بر آورد و گفت مرا کاری افتاده است سالهای دراز خدای ترا آزرده ام و نافرمانی
کرده ام یکبار که روی بجانب او آوردم و ویرا طلبیدم لبیک عبدی جواب داد من از این
شرمساری میگریم سلطان گفت ای پادشاه خدای من از آن کریمتر است که تو خیال میکنی
پیر گفت ایمان بر من عرض کن تا مسلمان بشوم سلطان ایمان بر وی عرض کرد پس گفت ای سلطان
خدای تو ایمان چون منی را قبول میکند و گناهان مرا عفو میفرماید سلطان گفت بلی پیر سر
بسجده نهاده جان بحق تسلیم کرد ای عزیز بندگی کن اگر نجات مطلبی نظم پایی در نه گر تو هستی مرد کار
همچو مردان دست از دنیا بدار ❊ عشق چون در سینه منزل گرفت ❊ جان آتش را از هستی دل گرفت

مرد چون فتاد در بحر خطر · کی خورد یک لقمه بی خون جگر · مشهور است که ابو جعفر دوانقی علیه اللعنه از دو انجوا بی
سوال نمود که بی تکلف در پسرم مهدی چه هنری می بینی تا وی را از آن منع نمایم جواب داد که هیچ نقصی
ندارد و رای آنکه در دلها محبوب است ابو جعفر تدبیری کرده اعلام بسیار از مردم تعدی بستد
و قبالجات و اسناد آنها را جمع کرده در خزانه نهاد و در وقت رحلت بفرزند وصیت کرد
که من آنها را بنا بر صلاح حال تو از مردم گرفته ام باید که بصاحبان رد کنی تا محبوب دلهای مردم
گردی · بیت · تو جهد کن که کمی جای خویش در دل مردم · که دل نظرگه حق است تا در آن نظر افتی ·
بیت · اگر ز عرش در افتی میان چاه مذلت · هزار باره از آن به که از دلی بدر افتی · نقلست که
در عهد اسلاف پادشاهی بود بغایت عادل و در رعایت رعیت آنچه امکان سعی بود بجای آوردی
و بر سر راههای خطرناک راهداران نشاندی که اگر یکدینار از بنده خدایی بردندی دو دینار
از ایشان گرفته واپس دادی اتفاقا راهداران ده نفر از حرامی را بگرفتند و کس بپادشاه
فرستادند که اینها را اینجا بکشیم یا بخدمت آوریم قاصد باز آمد که امر پادشاه است که با بخانه
آرید تا به سیاست تمام اینها را بکشیم تا عبرت دیگران شود چون متوجه شدند یکی از آن
حرامیان بگریخت ایشان ترسیدند که مبادا پادشاه برایشان غضب کند مردی در راه می آمد
و بار هیمه بر پشت گرفته او را بگرفتند و دست بسته با حرامیان ملحق ساختند و چون بشهر در آمدند
همه را در زندان کردند که فردا قصاص کنند چون شب در آمد آن مرد فقیر بر خواست و وضو ساخته
دو رکعت نماز گذارد و دست به عبادت و تضرع و زاری برداشت که خداوندا تو عالم السر
فریاد رس که من بیگناهم و داد من از ظالمان بستان و مرا خلاص گردان دید که از آسمان
چهار فرشته آمدند و تخت پادشاه را بآسمان بردند آمد کرامی در پیش ملک از حال تو
خبر ندارد و بیگناه است آن درویش پای تخت ملک را بگرفت و آسته بر زمین نهاد
تا سه نوبت این واقعه شد اما پادشاه چون پاسی از شب بگذشت در خواب دید که تخت وی را

بآسمان بردند و نگونسار کردند مردی پیاده و بگرفت از حملات این واقعه بیدار شد چون نوبت دیگر
بخواب رفت همان واقعه دید تا سه مرتبه این وی داد نزدیک بصبح بود در خواست و دو رکعت نماز
گذارد و وکلا و وزرای خود را جمع نموده خواب خود را با ایشان باز گفت گفتند شاید در
حرامیان شخصی بیگناه باشد چون حرامیان را حاضر کردند ملک آن مرد را بشناخت بفرمود
تا بند از وی بر داشتند ملک از وی پرسید چه نام داری و از کجایی و چه صنعت میدانی و چگونه
در میان اینها افتاده مرد گفت نام من صیاد و قت و از شهر طوس و آهنگرم کار من شوریده شد
و قرضی بهم رسانیدم آوازه عدل تو شنیده بدین ولایت آمدم اکنون شش ماهست که اینجا
آهنگری میکنم و وجه قرض را بهم رسانیده روانه خانه خود بودم راهداران توم را گرفتند
و مال مرا بستدند و با حرامیان ملحق ساختند ملک گفت معذور دار که من بد انسته ام از تو
سه التماس دارم یکی گفت مرا حلال کنی گفت حلال کردم دوم آنکه هر چه بتو دهم قبول کنی
گفت قبول کردم پس مال او را از راهداران گرفته با هزار اشرفی و استری و غلامی
و خلعتهای فاخر بوی داد گفت سیم آنکه ترا هر مشکلی پیش آید بمن عرض نمایی مرد گفت این بار
قبول نکنم و هر گاه پادشاهی بوم که گنجینه بخاطر من جا جویی چون تو پادشاهی را با تخت بآسمان
برده و نگونسار کرد اگر نمیبرفتیم وجود شریف پادشاه آزرده شده بود ملک چون این سخن
بشنید بی طاقت گشته از جای بر جست و بوسه بر دست و پای وی داده عذر خواست
آن مرد صادق گفت ای ملک التماس دارم که این حرامیان را تو ببخشی و من بخشی که یک
شب با هم مصاحب بوده ایم مروت نباشد که من خلاص شوم و ایشان را عقوبت کنند
ملک حرامیان را تو بداد و شنیدی عزیز چون کسی ببلایی گرفتار شود باید که بجز حق نگوید
و بجز حق نگوید ناحق آنکه مستحق او بود بوی رسانند رباعی یاد ر دلبا ز چون دوای تو منم
در کس منگر چو آشنای تو منم · در کشته شوی بر سر کوی عشقم · شکرانه بده که خونبهای تو منم ·

آورده اند که روزی سلطان محمود غزنوی بتقدیر ایزدی از لشکر جدا ماند و بهر طرف اسب میدوانید
که ناگاه دید کودکی در کنار دریا نشسته دام انداخته بسیار محزون و غمگین بود پادشاه از مرکب
پیاده شده پرسید که ای پسر چرا چنین اندوهگینی و چه سبب غمگینی پسر گفت ای جوان ما هفت
طفلیم بی پدر و مادری پیر داریم و من هر روز تا شب درین دریا دام می اندازم که شاید ماهی
بدست آرم که قوت کنیم زیرا که بغایت فقیریم میسر نمیشود سلطان گفت ای پسر میخواهی که با تو
انبازی کنم و هرچه بشست آید با تو قسمت نمایم پسر رضا داد سلطان باقبال شاهی دام در دست
گرفته بدریا انداخت و در آن روز صد ماهی بدام در آورد پسر چون آن ماهی ها را بدید از
تعجب بخندید و گفت من از خود این دولت عجب دارم مثنوی آن همه ماهی که کودک دید پیش •
گفت این دولت عجب دارم ز خویش • دولتی داری بغایت بردوام • کاین همه ماهی در افتاد بدام •
سلطان گفت ای پسر این دولت تو از آنست که پادشاه ماهی گیر تو گشت این بگفت و
بر مرکب سوار شد پسر گفت ای سلطان چون چنین مرحمتی کردی یار قسمت خود برگیر
پادشاه گفت امروز این همه بتو دادم فردا آنچه صید کنیم از من باشد روز دیگر که
سلطان با بودن پادشاهی در تخت عدالت و دادخواهی نشست حکایت پسر و انبازی
او بخاطرش گذشت با حضار وی امر فرموده او را رسید پادشاهی با انبازی خود نشاند
مثنوی هر کسی میگفت شاها او کداست • شاه گفتا هر چه هست انباز ماست • چون بتو در رفتیم رد نتوانش کرد •
این بگفت و همچو خود سلطانش کرد • ای عزیز چون پادشاه مخلوق از روی مجاز طفلی را
با انبازی خود خواند و عار نداشت که ویرا رد کند پس پادشاه بحقیقت اگر گناه عاصی را
که گناه دست نیاز بدرگاه او بردارد و از روی اخلاص او را بخواند لایق است که چون
او ارحم الراحمین است دعای او را مستجاب میگرداند و دست رد بر ناصیهٔ آن بیچاره
نخواهد نهاد الهی بحرمت پاکان درگاهت و بعزت روان جگر کاهت و بخون شهیدان راهت

الهی

و بسوز سینهٔ مظلومان بیگناه که از سر گناهکاران بروز سیاه در گذری و جمله را مغفرت و رحمت خود
بیامرز نظم دلهای خسته را بکرم مرهمی فرست • ای اسم اعظمت در گنجینهٔ شفا •
یارب بلطف خویش گناهان ما ببخش • روزی که راز ما فتد از پرده برملا مناجات
آه ای الهی خطا کرده ایم • تو بر ما مگیر آنچه ما کرده ایم • گنه کارم و عذر خواهم تویی •
چه حاجت بپرسش گواهم تویی • بگیتی ندارم بغیر از تو کس • بلطف تو دارم امیدی و بس •
مرا مایهٔ بس گران داده • بشهر غریبم فرستاده • که تا بهر دو عالم خرم • کنم سود و سرمایه بازآورم •
کنون میروم کیسه پرداخته • همه سود و سرمایه درباخته • بجور و ز خود روسیه کرده ام •
ببدکاری خود تبه کرده ام • مگر هم تو بر حال فردای من • کنی رحمتی ورنه ای وای من •
در آن دم که جان عزم رفتن کند • ز سودای دل مرغ جان پر زند • مرا ذوق شهد شهادت چشان •
بنام خودم ساز شیرین زبان حکایت نهم در صفات بعضی از مشایخ کبار نقل است که خادم اولیا
سلمان فارسی رضی الله عنه در مدائن امیر بود و بهر ماهی پنج هزار درم وظیفه داشت از بیت المال
بستدی و بدرویشان صدقه کردی و خود لیف خرما بافتی و قوت خویش از آن نمودی
و در خانهٔ وی جز گلیمی نبود که از پشم شتر بافته بودند که بروز پوشیدی و بشب دوتا
کردی و در میان آن بخفتی چون گوسفندان بیت المال را قسمت نمودندی حصهٔ خویش گرفتی
و بکشتی و گوشت آنرا بدرویشان دادی و پشم آنرا برشتی و ریسمان کردی و پوست آنرا
انبان و دلو نمودی چون بغزا رفتی هر که را رسنی یا دلوی احتیاج شدی بوی دادی روزی
در بازار میرفت غلامی علف خریده بود و کسی را میجست که آنرا بردارد نگاه کرد سلمان را
دید که می آمد گلیمی در خود پیچیده پنداشت که او مزدور کارست بانگ بر وی زد که بیا
و این علف را بردار و بخانهٔ من رسان سلمان آن علف برداشت و نگفت که من کیستم
چون پاره راه برفت مردی پیش آمد و گفت السلام علیک یا امیر این چیست که برگرفته

میسری صاحب علف را معلوم شد که او میراث در پای وی افتاد و زاری میکرد که مرا بحل کن
سلمان گفت بحل کردم اما زنهار که من بعد کسی را نرنجانی ای عزیز بدان که مردان حق چنین
بوده اند و با خلق خدا بکرم و خوشخویی و آشتی بسر میبرده اند نظم ای برادر قصر دین را بنا کن
وز کرم آن قصر را آباد کن • مستمندان را ز حرمان باز خر • دردمندان را ز ابد رمان شاد کن
گر تنی بینی حزین مسرور دار • ور دلی بینی خراب آباد کن • عاجز و محروم بینی مال بخش
بیکس و مظلوم را امداد کن • نقلست که شیخ حسن بصری را شبی در صومعه اش شخصی
نشسته بود و او بر بام صومعه نماز میکرد در سجده چندان بگریست که آب از ناودان چکیده
بر جامه آن مرد آمد وی آواز داد که این آب پاک بود یا نه حسن آواز داد که زنهار بشوی که
آب چشم عاصیانست آورده اند که حسن چنان شکستگی داشت که بر هر که نگریستی او را از خود بهتر
دانستی روزی بکنار دجله میگذشت سیاهی را دید که زنی پیش او نشسته بود و قرابه ای آنجا
نهاده و از آن قرابه می آشامید بخاطرش بگذشت که این شخص از من بهتر است دیگر
حمیت شرع او را بر آن داشت که بخاطر گذرانید که نه از من بهتر نیست زیرا که با زنی نامحرم نشسته
و از قرابه می آشامد او درین خیال بود که ناگاه کشتی گران بار در رسید و هفت مرد در آن
بودند آن کشتی در گرداب غرق شد آن سیاه خود را در دریا انداخت و شش تن را خلاص نمود
و روی بشیخ آورده گفت ای امام مسلمانان اگر تو از من بهتری آن یکی را خلاص کن ای
شیخ در قرابه آبست و این زن مادر منست خواستم که ترا امتحان کنم که بچشم ظاهر می بینی یا بچشم
باطن اکنون مرا معلوم شد که ظاهر بین بوده شیخ گفت ای سیاه چون ایشان را از دریای
آب خلاص دادی مرا از دریای پندار خلاصی ده آن سیاه دعایی در حق شیخ بگفت
و برفت بعد از آن هیچکس را بهتر از خود ندانستی روزی سگی را دید از وی پرسید که ای شیخ
تو بهتری یا این سگ گفت اگر از عذاب خدای برهم من واگرنه بخدای که او از من بهتر

بصورت آدمی شد قطره آب • که چل روزش قرار اندر رحم ماند • وگر چل ساله را عقل و ادب نیست
بتحقیق نشاید آدمی خواند • روایتست از شیخ جنید بغدادی که گفت روزی در مسجد
نشسته بودم دو جوان را دیدم که از در در آمدند و سلام کردند و در نماز ایستادند
و چون از نماز فارغ شدند روی بمن کرده گفتند رحمک الله علیک چه میگویی در کرامات
گفتم کرامات انبیاراست گفتند اولیا را نیست گفتم نه در هم نگریستند و هیچ نگفتند و از
پیش من بیرون رفتند من اندوهناک شدم و با خود اندیشه کردم که اینها چه کسی بودند
ای کاشکی اینها را یکبار دیگر دیدمی روزی چند درین خیال بودم تا نوبتی دیگر همان
دو جوان از در مسجد در آمدند و سلام کردند و در نماز ایستادند چون فارغ شدند گفتند
یا شیخ چه میگویی در کرامات اولیا میخواستم که بگویم اولیا راست بر زبانم آمد که انبیا را
گفتند سبحان الله چه میگویی که خدا را بندگان هستند که اگر دیوار مسجد را گویند زر شود
و ستونها زبرجد و خاک را عبیر و ریگ را مروارید فی الحال شود هنوز این سخن نگفته
بودند که دیوار مسجد زر گشت و ستونها زبرجد و خاک عبیر و ریگ مروارید من متحیر شدم
گفتند ای شیخ چه متحیر ماندی چون این بگفتند فی الحال اینها بحال خود آمده ایشان ناپدید
شدند نظم این سیرت زهر سری نتوان یافت • تا نور یقین بجا نهادند • شیخ مذکور گوید
که شبی در خواب ابلیس لعین را دیدم بشکل زنی که در بازار برهنه میگردید و عورت خود را
بدست خود گرفته بود گفتم ای لعین شرم نداری ازین مردمان که برهنه میگردی گفت ای
جنید اینها مرد نیستند هزار بار از زنان کمترند شب و روز با ایشان بازی میکنم و همچنان
که کودکان گوی در دست خود گردانند ایشان را بهر طرف میگردانم ایشان مرد میدان و مطیعان
مفتند نظم هر که او فرمان شیطان میبرد • پیش کش تا فوج ایشان میبرد • هر که نادان بشکل شیطان
نیست مرد او بلکه از زن کمتر است • شیخ گفت ای ملعون مردان چگونه اند گفت ایشان

که در مسجد شونیزیه بعبادت خدای مشغولند و من شب و روز در رنج ایشانم تنم از درد ایشان
کاهیده و دلم از دست ایشان پرخون و از غم ایشان مجروح است شیخ گوید از خواب درآمدم
و بدر مسجد شونیزیه رفتم و در مسجد شدم شخصی در درت نگاه کردم سه درویش را دیدم در مسجد نشسته
و سرها بزانو نهاده یکی از ایشان سر برآورد و گفت ای جنید گوش با آن ملعون مکن
که وی دروغ گفته است که ما نه مردانیم بلکه کمتر از زنانیم ای عزیز مردان راه و خاصان
درگاه خود را مقصر دانسته اند تا مقرب بارگاه احدیت شده اند تو نیز عجب و تکبر بگذار
و نامرادی و خواری پیش آر نظم دل کنیر و بومی کمان تا بنا شد زان او • لب نبایدش جنت تا بنالد خوار او
رباعی تا بادیه در دو بیابان نبری • از هیچ طرف راه بدرمان نبری • تا ذکر خدا را نکویی بدوام
بی شبهه بدان که تو ز مردان نشوی • نقلست که شیخ ابو مطیع خواجه عبد الحمید رحمة الله علیهما
گفت شنیده ام همه وقت که تو سفرها می کنی و بیابانهای بی پایان میسپری بی زاد
و راحله بگوی که چگونه است گفت من هرگز سفر بی زاد و راحله نکرده ام گفت زاد و
راحلهٔ تو چیست فرمود چهار چیز است یکی آنکه همه دنیا را مملکت خدای تعالی میدانم دوم آنکه
همه خلق را مسخر امر او می بینم سیم آنکه همه اسباب و روزی را بفرمان حق می بینم
چهارم آنکه هرجا که من می باشم خود را در حکم و قضای وی می بینم و اعتماد بر او دارم
و بس با این اعتقاد و با این توشه و راحله بیابانها بریدن چه خطر باشد ابو مطیع گفت
احسنت ای شیخ این زاد که تو داری جمیع بیابانهای دنیا و آخرت را بریدن توانی
ای عزیز بدانکه هرکه توکل بخدا کند و غیر از او کسی نداند همه مهمات او بی مدد غیر برآید
نظم تا تو از خویشتن سفر نکنی • بسر کوی او گذر نکنی • تا نبندی غلام وار کمر •
دست با عشق با کمر نکنی • شیخ شبلی را از محبت پرسیدند گفت المحبة شراب صاف
لا یشربون الا رجل واف یعنی محبت شرابیست صافی نیاشامد الا آن را مرد وافی

و بزرگی را

و بزرگی را پرسیدند که عشق چیست فرمود عشق قفلیست بی مفتاح و بحریست بی مصباح
آتشی است بی دود و زیانیست بی سود قدم در وی نهادن نیست و برون شدن
عافیت لغو و خفتن بساط راحت وی نوز دیدن و در وی بی درمان راحتیست بی پایان
اگر سر آن داری بیا یک میدان و اگرنه بازی کن با کودکان نظم هردلی که در عشق این جنابت آگاه نیست
عاشق خویشتن است او خود عاشق درگاه نیست • دوستی را یاف نتوان بی بلا از بهر آنکه
آستین دوستان بست بلا کوتاه نیست • در دمند عشق را او مستمند شوق را
دارویی راحت بجز گفتار بسم الله نیست • آورده اند که حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام
در بازار بغداد میگذشت به سرای بشر رسید آواز رود و سرود شنید که از آن خانه بیرون
می آمد کنیزکی از آن سرا بدرآمد امام علیه السلام پرسید که صاحب این سرا بنده است یا آزاد
گفت آزاد فرمود راست گفتی اگر بنده بود از خداوند خود می ترسید چون کنیزک این خبر
به بشر رسانید پای برهنه از سرا بیرون دوید و بوی رسید و بر دست آنحضرت توبه کرد
و بخدمت وی آمد و شد کردی تا یافت آنچه یافت و جوست آنچه میجوست نقلست که تا او
در حیوة بود هیچ چارپایی در کوچه و بازار و محلت بغداد سرگین نینداختی و بول نکردی
روزی سواری از میان بازار میگذشت اسب او سرگین انداخت مردم دانستند که بشر
حافی فوت شده و در آن اثنا آوازه در افتاد که بشر برحمت ایزدی پیوست رباعی
یکذره ز فقر اگر نصیبت بودی • نه کفر و نه اسلام و نه ترسا بودی • گردیده حجاب خلق بینا بودی
آن رشته که آن دو تا است یکتا بودی • نقلست که معروف کرخی را پدر و مادر ترسا بودند
در آن وقت که کودک بود وی را پیش معلمی ترسا فرستادند معلم وی را گفت که اعتقاد کن که
خدا سه است گفت نه خدا یکیست معلم وی را بزد معروف کرخی از پیش وی بگریخت و
بخدمت جگر گوشه مصطفی نور دیده مرتضی امام هشتم قبله هفتم سلطان ترک تا تربا ابو الحسن

علي بن موسي الرضا عليه التحية والثنا آمد و بدست آنحضرت مسلمان شد و درين اعتقاد از آنحضرت ياد گرفت
پس اگر خواهي كه بحقيقت رسي طريق اهل بيت پيش گير و پس مرو بي خلاف شريعت مكن كه اگر
خلاف شريعت كني بحقيقت نرسي و از طريقت دور ماني رباعي درويش كه اخلاق الهي دارد
در ملك وجود پادشاهي دارد • چون قدر شب زماه تا ماهي هست • دانستن چيزها كماهي دارد
آورده اند كه دو برادر بودند روزي يكي بخنديد برادر ديگر با او گفت كه اي برادر هيچ جا
خوانده كه خلايق همه در دوزخ خواهند رفت گفت بلي در قرآن خوانده ام گفت هيچ جا
خوانده كه همه بيرون آيند گفت نه اما خوانده ام كه متقيان و پرهيزكاران بيرون آيند
گفت پس چرا ايمني و اين خنده از براي چيست كه ديگرش خندان نديدند تا كه از دنيا برفت
سعيد بن جبير را گفتند چگونه است كه ترا هرگز خندان نمي بينيم گفت با دوزخ تافته است
و آتش افروخته چگونه خنده آيد اي غافلان بترسيد از آتش كه اگر يك شرر وي در جمله
دنيا افتد نه دنيا ماند و نه آنچه در وست پس حق در اگر قيامت چنين آتشي بكشيد از كلام بشر
حافيست كه هر كه خواهد در دنيا عزيز باشد و در آخرت شريف گو از سه چيز دور باش
از مخلوقات حاجت مخواه و بد هيچكس مگوي و بمهماني كس مرو از حكيمي پرسيدند كه دنيا چيست
گفت آنكه از جستن او آسايش نيست و چون يافتي وي را با تو پايداري نيست و اگر چه
بسيار يابي سيري از آن ممكن نيست و چون تمام شد خوردن آن را نيست جمع
نشود مگر برنج و نگاه نتوان داشت مگر به بيم و نماند مگر بدشمن حساب كننده حق كا آيت
شيخ مالك دينار را گويند كه روزي در كشتي نشسته بود كشتيبان در بار رسيد گفت اجرت
كشتي بيار گفت ندارم چندانش بزدند كه بيهوش شد چون بهوش آمد گفتند اجرت كشتي
بده گفت ندارم ديگرش بزدند تا سه نوبت اين واقعه شد بعد از آن گفتند كه پايش بگيريم
و در دريا اندازيم در اين اثنا ماهيان سر برآوردند هر يكي دو دينار در دهان گرفته مالك

دست دراز كرد و از يك ماهي دو دينار بگرفت و بديشان داد و در پايش افتادند و او پاي از كشتي
بيرون نهاد و بر روي آب روان شد و ناپديد گشت از آنجهت او را مالك دينار گويند
و نيز گفته اند كه پدر او دينار نام داشته حب نزاد آدم آن مرد گشت حاصل
بر بن و پا روي همچون جو اصل • از آن كار نو آمد هيچ در هيچ • كز آن مرغان قفس ديدي گره هيچ
نقلست كه روزي مالك در پاي درختي خوابيده بود و گرما بر او غلبه كرده ماري را ديدند كه
شاخي نرگس در دهان گرفته و وي را باد ميداد بزرگي قيامت را بخواب ديد و ندائي در دادند
كه مالك دينار و محمد واسع را در بهشت راه دهيد گفت نگاه كردم تا از اين دو كدام پيشتر
به بهشت روند مالك دينار پيشتر بود گفتم اي عجب محمد واسع فاضلتر است گفتند آري اما محمد
واسع را در دنيا دو پيرهن بود و مالك را يكي اين تفاوت از آنجاست حبيب عجمي از
اولياء كبار است نقلست كه او را روز ترويه ببصره ديدند و روز عرفه بعرفات وقتي
در بصره قحطي پديد آمد طعام بسيار بنسيه بخريد و بصدقه داد و كيسه دوخت و زير بالين نهاد
صباح پر از درهم بود و وامها را ادا نمود نقلست از درويشي كه گفت حبيب را ديدم در مرتبه
عظيم گفتم آخر او عجمي است اين مرتبه از چيست آوازي شنيدم كه اگر عجمي است اما حبيب است
و نيز مرويست كه خوني را بر دار كردند هم در آن شب آن را در خواب ديدند كه در بهشت ميگشت با
حله سبز گفتند يا فلان تو مردي قتال بودي اين مرتبه از كجا يافتي گفت مرا بر دار كردند
حبيب عجمي از آنجا بگذشت و بگوشه چشم بمن نگريست اين بركت از همين نظر اوست بيت

درين دريا فكن خود را كه دري بدست آري كز اين درياي بي پايان گهر بسيار برخيزد
وگر موصيت برپا بيچه دو ليت مرترا زني كه عالم پيش قدر تو چو خدمتگار برخيزد

ابو حازم مكي در مجاهده و مشاهده بي نظير بوده و بعضي از مشايخ را خدمت كرده نقلست
كه هشام بن عبد الملك از وي پرسيد كه آن چيست كه از آن نجات يابيم فرمود آنكه هر درمي كه

بستانی از جا بستانی که حلال بود و کجا بی صرف کنی که بحق بود گفت این کی تواند کرد گفت
آنکه از دوزخ گریزان بود و بهشت را جویان و طالب رضای حق نقلست که بزرگی
سالی بحج میرفتم نزد ابو حازم شدم در خواب بود چون بیدار گشت فرمود که پیغمبر را در خواب
دیدم که ترا پیغامی فرستاده فرمود که حق مادر نگاه دار که از حج بهتر است باز گرد و رضای
مادر طلب من از آنجا باز گشتم و بمکه نرفتم نظم هر که درین بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش میدهند
وانکه ز دلبر نظری خاص یافت داغ غمش بر جگرش مینهند نقلست که فضیل عیاض
وقتی فرزند خورد خود را می نواخت و بر کنار گرفته بود چنانکه عادت پدران باشد کودک گفت
ای پدر مرا دوست داری گفت بلی گفت خدا را دوست داری گفت دوست دارم گفت چند
دل داری گفت یکی گفت بیک دل دو دوست میتوانی داشت در حال بدانست که آن سخن
از کجاست دست بر سر زدن گرفت و دل از طفل برگرفته بحق داد و گفت نعم الواعظ انت
یا بنی و مرویست که سی سال او را خندان ندیده بودند مگر روزی که پسرش بمرد
گفتند ای شیخ چه وقت خنده است گفت میدانم که حق تعالی راضی است بمرگ این پسر من
بموافقت رضای حق تعالی تبسم کردم نظم سر قبول بباید نهاد و گردن طوع که هرچه حاکم عادل
کند همه داد است ابراهیم ادهم از متقیان و بزرگانست و او پادشاه بلخ بود
و سبب توبه و انابت او معروف و مشهور است چنانکه درین مثنوی بیان کرده شده است
شنیدستم که ابراهیم ادهم شبی بر تخت دولت خفته خرم بگوش وی رسید آواز پایی
ز جا برجست چون آشفته رایی بپرسید که کیست بر بام که دارد بر فراز قصر من کام
جوابش داد کای شاه جهانگیر شتر گم کرده مردم عاجز و پیر ز خنده شاه شد بر جای خود سست
که هرگز کس بقصر من شتر جست شتر گم کرده اند ربیابان شتر جویی کنی در بام شاهان
جوابش داد کای شاه جوانبخت خدا جویی کرده بر تخت خدا جویی و خواب خوش بآرام

شتر جستن

شتر جستن بود بر گوشه بام چو ابراهیم بشنید این سخن را صلایی زد این دیر کهن را
تو هم در ده صلا گر مرد راهی که این دنیا نمی ارزد بکاهی نقلست که روزی درویشی را
دید که از فقر و فاقه مینالید گفت ای درویش پنداری که درویشی را برایگان خریده
گفت درویشی را خرند گفت من باری بملک بلخ خریده ام و هنوز ارزانست نقلست
که از وی پرسیدند که تو بنده کیستی بلرزید و بیفتاد و در خاک غلطید پس برخواست و گفت
انا عبد الله گفتند چرا اول جواب ندادی گفت ترسیدم که گویم بنده اویم او حق
بندگی از من طلب کند و گوید حق بندگی چگونه گذاردی و اگر گویم نه خود نتوان نقلست که وقتی
بر لب دجله نشسته و پاره بر خرقه میدوخت یکی بیامد و گفت در گذاشتن ملک بلخ چه یافتی
ابراهیم سوزن در دریا انداخت و اشارت کرد هزار ماهی سر برآورد و هر یک سوزنی زرینی
در دهان گفت سوزن خود خواهم ماهی ضعیف بیامد سوزن او در دهان گرفته پیش او نهاد
گفت کمترین چیزی که یافتم اینست و گفته اند نظم مال از بهر آن بکار آید تا ترا پرورش تن گردد
هر که تن را فدای مال کند مال و تن هر دو بی سپر گردد هر کسی که خوار دارد زر
هر زمانی عزیزتر گردد زر بده آبروی حاصل کن خاک خود در کف تو زر گردد ذوالنون
مصری از بزرگان و ملوک اهل طریق و سالک راه بلا و ملامت بوده است نقلست که ذوالنون
بیمار بود شخصی بعیادت او رفت و گفت الم دوست خوش بود عظیم ازین سخن متغیر شده
گفت اگر او را میدانستی بدین آسانی نام او نبردی نقلست که چون در نماز خواستی ایستاد
گفتی بار خدایا بکدام قدم آیم بدرگاه تو و بکدام دیده نگرم بقبله تو و بکدام زبان
راز با تو گویم و بکدام لغت نام تو بر زبان رانم نقلست که گفت در سفر بودم بصحرا آنجا
بر برف رسیدم گبری را دیدم ارزنی بر سر پراکنده و از صحرای برف میرفت ارزن
میپاشید گفتم ای گبر چه دانه می پاشی گفت مرغان امروز دانه نمی یابند می پاشم

تا بر چه نباشد که خدای بر من رحمت کند گفتم دانه که یکانه باشد بر ندهد گفت اگر قبول
نکند باری آنچه من میکنم می‌بیند گفتم بلی گفت مرا این بس باشد پس در حج آن گبر را
دیدم عاشق آسا در طواف مرا دید گفت ای ذوالنون دیدی که بدید و قبول کرد و آن
تخم بر داد و مرا بخانه خود آورد و آشنایی داد و آگاهی بخشید ذوالنون از آن سخن در شور
شد گفت خداوندا بهشتی بمشتی ارزن بگبری چهل ساله ارزانی میداری هاتفی آواز داد که
تو هیچ هر که را خواند نه بعلت خواند و هر که را راند نه بعلت راند قوای ذوالنون فارغ باش کس با
قیاس عقل تو راست نیاید رباعی در مذهب حق گفت و شنید دگر است ٭ شبلی و جنید و بایزید دگر است
کار بی‌چنانیان از نماز من و تو ٭ درگاه قبول را کلید دگر است منقولست که چون ذوالنون
وفات یافت بر پیشانی او بخطی سبز نوشته دیدند که هذا حبیب الله مات فی حب الله هذا
قتیل الله بسیف الله چون جنازه اش برداشتند آفتاب بسیار گرم بود مرغان هوا بیامدند
و پر در پر بافتند تا جنازه اش از آفتاب مصون باشد و در راه که جنازه او می بردند مؤذنی
بانگ نماز میگفت چون بکلمه شهادت رسید ذوالنون انگشت برآورد فریاد از خلق برآمد
که او زنده است جنازه بنهادند انگشتش همچنان برآورده بود هر چند خواستند فرود گیرند
ممکن نبود اهل مصر بر آن تأسف بسیار خوردند زیرا که جفای بسیار با او رسانیده بودند
نظم عاشقانرا از بلا صد راحت است ٭ که محبت را همین نسبت که محنت است ٭ هر که دعوی محبت ساز کرد
صد در غم بر رخ خود باز کرد بایزید بسطامی از اکابر مشایخ و اعظم اولیا بود و قطب عالم
و مقامات و کرامات او از حد حصر متجاوز است نقلست که در طفولیت مادر او در مکتب داده بود
چون بآیهٔ ان اشکر لی ولوالدیک رسید در دل او کار کرد نزد مادر رفته گفت ای مادر
تو هیچ فرموده که شکر من گو و شکر پدر و مادر من از عهدهٔ دو خدمت بیرون نتوانم آمد یا تو
خدا را درخواه تا همه آن تو باشم و یا درگاه خدا را کن تا همه او را باشم مادر گفت ترا در کار

خدا اکردم

خدا اکردم و حق خود بتو بخشیدم برو خدا را باش پس بایزید از بسطام بیرون رفت و سی سال در بادیه
شام میگشت و ریاضت میکشید و بیخوابی و گرسنگی پیش گرفت و صد و سیزده پیر را خدمت کرده
بود و بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیده بود نظم اگر بوسه بر خاک مردان زنی
بمردی که پیش آیدت روشنی ٭ کسانی که پوسیده چشم و دلند ٭ همانا کزین توتیا غافلند
نقلست که او را نشان دادند که در فلان جای پیری بزرگ است بدیدن او رفت چون نزدیک وی
رسید پیر آب دهن بسوی قبله انداخت در حال بازگشت و گفت اگر او را در طریقت قدری
بود خلاف شریعت نکردی نقلست که گفت دوازده سال آهنگر نفس خود بودم در کوره
ریاضت می‌نهادم و باتش مجاهده میتافتم و بر سندان مذمت میکوفتم و پتک ملامت
بر وی میزدم تا از نفس خویش آیینه ساختم پنج سال آیینهٔ خود بودم و با نواع طاعات و عبادات
زنگ از آن آیینه میزدودم پس یکسال نظر اعتبار کردم بر میان خویش از غرور و عشوه و اعتماد
بر طاعت و عمل خود پسندیدن زناری دیدم پنج سال دیگر جهد کردم تا آن زنار بریده شد
و اسلام تازه بیاوردم بنگریستم همه خلایق را مرده دیدم چهار تکبیر در کار ایشان کردم
و از جنازهٔ همه برگشتم و بی زحمت خلق بمدد خدای بخدای رسیدم نقلست که مریدی
شیخ را بخواب دید گفت منکر و نکیر با تو چه کردند گفت چون آن عزیزان از من سوال نمودند
گفتم شما را از این سوال مقصودی بر نیاید بجهت آنکه اگر گویم خدای من است او را این سخن از
من هیچ نبود برو بروید از وی پرسید که من او را کیم آنچه او گوید چنان بود اگر من صد بار گویم
که خدایم اوست و او مرا بندهٔ خود نداند فایده نبود مثنوی مرد میباید تمام این راه را
جان فشانی باید این درگاه را ٭ دست باید شست از جان مرد وار ٭ تا توان گفتن که هستی مرد کار
جان بجانان بیرزد هیچ چیز ٭ همچو مردان بر فشان جان ای عزیز ٭ گر تو جانی بر فشانی مردوار
صد هزاران جان کنند بر تو نثار ٭ جان از بهر آن بکار آید ترا ٭ تا دمی در خورد یار آید ترا

عبد الله مبارک در علم و شجاعت خود نظیر نداشت و از محتشمان اصحاب طریق بود نقلست که
سالی حج کردی و سالی غزو و سال دیگر تجارت و منفعت خویش را بر اصحاب تفرقه کردی
و درویشانرا رعایت نمودی نقلست که وقتی با بدخویی همراه شد چون از وی جدا شد
عبد الله بگریست گفتند چرا گریه میکنی گفت این بیچاره برفت و آن خوی بد همچنان با خود ببرد
و از ما جدا شد و آن خوی بد از وی جدا نشد نقلست که روزی میگذشت نابینایی را
گفتند عبد الله مبارک می آید هرچه باید بخواه نابینا گفت توقف کن یا عبد الله عبد الله
بایستاد گفت دعا کن تا حق تعالی چشم مرا باز دهد عبد الله سر در پیش افکند و دعا کرد در حال
بینا شد نقلست که در وقت مرگ چشمها باز کرده میخندید و میگفت لمثل هذا فلیعمل العاملون پس
خندان خندان از دنیا بیرون رفت رحمة الله علیه مثنوی سالها بردند مردان انتظار
تا یکی را بار شد از صد هزار کار آسان نیست در درگاه او خاک میباید شدن در راه او
نی همه هر مسلم میخرند هیچ بر درگاه او هم میخرند کو همای آتشین در سببت و همچنین کاری نیست کار هر
آورده اند که مولانا جلال الدین رومی را قدس سره در یک شب هفده مقام طلب کردند
و همه را اجابت نمود پس خادم او متحیر گشت که در یک شب هفده مقام رفتن چگونه میسر گردد
چون حضرت مولانا بنور ولایت دریافت که خادمش در تشویش است بخانه در آمد و فرمود که
در خانه را از بیرون زنجیر کن که همه جا روم و از خانه بیرون نروم چون بامداد شد
از آن هفده منزل غزل نوشته آوردند و شکرانه قبول هریک از اهل آن مقام تقریر کردند
که امشب تا نزدیک صبح در صحبت شریف مولانا بودیم و حال آنکه از خانه بیرون نیامده بود
و در شریعت اینمعنی راست گویند و سنت و آنست که علمای دین و از فقهای عالیمقدار در کتب
ذکر کرده اند که روا باشد که هزار آدم در یک وقت حضرت پیغمبر صلعم را در خواب بصور مختلفه
ببینند و در آخرت تکرار جمیع اهل جنت خواهند که در یک وقت بصحبت حضرت صلی الله علیه و آله

مشرف

مشرف شوند هر آینه همه را میسر گردد و آن غلبه روحانیت از عالم قدرت باشد که و الله علی
کل شیء قدیر رباعی هر شام بطرف نکهت آن ابرو را هر شانه ببوسد آن گیسو را سر کی عشق در یابی من
آنکس داند که کشش اندا او را سفیان ثوری از بزرگان دین بوده و در علم ظاهر و باطن
نظیر نداشت و متورع از مادرش متولد شده نقلست که روزی مادرش بر بام رفته بود
از بام همسایه قطره ترشی در دهان گرفت چندان سر بر شکم مادر زد که او را در خاطر آمد و
برفت و حلالی طلب نمود و در ابتدای حال یک روز پای چپ در مسجد نهاد آوازی شنید
که یا ثور ثوری از آن سبب گفتندش چون آن آواز شنید بیهوش شد چون بهوش باز آمد
محاسن خود را گرفته بر روی خود میزد و میگفت چون پای بادب در مسجد ننهادی نام
از جریده انسان محو کردند نقلست که خلیفه وقت معتقد سفیان بود چنان شد که سفیان را
بیماری طاری شد خلیفه طبیبی ترسا داشت بسیار حاذق و استاد بود پیش سفیان فرستاد
تا معالجه کند چون قاروره او بدید گفت این مردیست که از خوف خدای جگر او خون شده است
و پاره پاره گردیده پس طبیب ترسا گفت دینی که چنین مردی بود آن دین باطل نبود
در حال مسلمان شد خبر بخلیفه رسید گفت پنداشتم که طبیب ببالین بیمار میفرستم خود
بیمار را نزد طبیب فرستادم نقلست که از شفقتی که او را بر خلق بود روزی در بازار
مرغکی دید در قفس که فریاد میکرد و می طپید آنرا بخرید و آزاد کرد آن مرغ هر شب بخانه سفیان
آمدی و سفیان همه شب چون بنماز مشغول بودی آن مرغ بنظاره او میکرد و استادی
چون سفیان فوت شد و او را بخاک میبردند آن مرغ خود را بر جنازه او میزد و فریاد میکرد
و خلق بهایهای میگریستند چون شیخ را دفن نمودند آن مرغ خود را بر خاک او میزد
تا وقتی که آوازی آمد که حق تعالی سفیان را بیامرزید بسبب شفقتی که بر خلق داشت پس
بعد از این آواز آن مرغ بمرد نظم تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت. که فردا نگیرد خدا با تو سخت.

گر از باد در آید نماند اسیر. چو افتاده کار از بود دستگیر. خداوند خرمن زیان میکند. که بر خوشه چین کس کرم میکند.

شقیق بلخی در زهد و عبادت قدمی راسخ داشت و در انواع علوم کامل بود او خود گفته که هزار و هفتصد استاد دریافت کرده ام نقلست که در بلخ قحطی عظیم پیدا شد چنانکه مردم یکدیگر را میخوردند غلامی دید در بازار شادمان و خندان گفت ای غلام چه جای خرمیست نمی بینی که خلق از گرسنگی چونند غلام گفت مرا چه باک که من بنده کسی ام که ویرا دهی است خاصه و چندین غله دارد مرا گرسنه نگذارد شقیق را حالی دست داد و گفت الهی این غلام بخواجه مجازی که انباری غله دارد چنین شاد است و گوید او مرا گرسنه نگذارد و پروردگارا تو مالک الملکی و روزی پذیرفته ما پس چرا اندوه خوریم و اندیشه روزی کشیم در حال از شغل دنیا رجوع کرد و توبه نصوح نمود و روی براه حق آورد و در توکل بحد کمال رسید و همیشه گفتی من شاگرد آن غلام نقلست که روزی میگفت که از مقصد مرد عالم پرسیدم هیچ چیز را که خردمند کیست و زیرکی چیست و توانگر کیست و درویش کدامست و بخیل چگونه است همه یکنوع جواب دادند گفتند خردمند آنست که دنیا را دوست ندارد و زیرک کسیست که دنیا او را نفریبد و توانگر کسیست که بقسمت خدای راضی باشد و درویش آنکه در دلش طلب زیادتی نباشد و بخیل آنست که حق مال خدا را باز دارد یعنی زکوة مال خود را ادا نکند. مثنوی.

سالکان را هفت وادی در رهست. چون گذشت این هفت وادی درگهست. هست وادی طلب آغاز کار. وادی عشقست از آن پس بی کنار. پس سیم وادیست آن معرفت. هست چارم وادی استغنا صفت. هست پنجم وادی توحید پاک. پس ششم وادی حیرت صعبناک. هفتمین وادی فقرست و فنا. بعد ازین روی روش نبود ترا. در روش افتی روش گم گرددت. گر بود یکقطره قلزم گرددت.

داود طائی در علوم بهره تمام داشت خاصه در فقه و هرگز خود را بکار نکردی آورده اند که نان در آب کردی

و بیاشامیدی و گفتی خود ابیدن نان مرا از پنجاه آیه خواندن باز میدارد نقلست که سرایی داشت عظیم و در آنجا خانهای بسیار بود چون خانه خراب شدی بخانه دیگر رفتی گفتند چرا عمارت نکنی گفت عهدی با خدای خود کرده ام که دنیا را عمارت نکنم و در آن خانها مقیم بود تا همه خراب شد غیر از دهلیزی چنانکه وفات یافت آن دهلیز نیز خراب شد نقلست که روزی نان میخورد ترسایی بر وی بگذشت قدری نان بدو داد تا بخورد و آن ترسا در آن شب با زن خود صحبت داشت از و معروف کرخی در وجود آمد ای عزیز پس باید که از لقمه حلال و حرام ملاحظه نمایی تا پاکیزه روزگاری از تو در وجود آید نه ناسازگاری.

اینچنین باید طلب گر طالبی. تو نه طالب بمعنی غالبی. نیست او کم هست نقصان در طلب. گر نمی یابی تو او را روز و شب.

ابو سلیمان دارانی یگانه وقت بود از غایت لطف او را ریحان القلوب گفتندی نقلست که روزی میگفت وقتی مرا خواب برد در ورد من تو شنید حوری در خواب دیدم که مرا گفت چه خسبی که پانصد سالست که مرا برای تو می آرایند و گفت شبی حوری را در خواب دیدم که بخندید و روشنی روی او بحدی بود که در وصف نیاید گفتم سبحان الله این چه روشنیست گفت شبی قطره چند از دیده باریدی و از آن آب روی مرا شستند این همه از آنست که آب چشم شما گلگونه روی حورانست نقلست که چون وفاتش نزدیک آمد اصحاب گفتند ما را بشارت ده که بحضرت حق میروی گفت چرا نمیگویید که بحضرت خداوندی میروی که او را بصغیره حساب کند و بکبیره عذاب کند این بگفت و جان بداد ویرا در خواب دیدند و سوال نمودند که خدای با تو چه کرد گفت بعتابات مغایرت خود در رحمت کرد و مرا ببخشید ای عزیز بزرگان دین چنین بوده اند. نظم

از توای مسکین چه خیزد جز غبار. جان کنی و هم بری زار زار. پای در نه گر تو هستی مرد کار. چون زنان تو دست ازین دستان بدار. روز بازاری حسن آراسته

تو زبان خویش را برخواسته. چنین روایت کنند که بشر حافی قدس سره مردی بزرگ و کرامات
یافته بود چنانکه حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام به دیدن او آمدی و جوانی دیگر بود که
با شیخ بشر صحبت داشتی مردی بزرگ و پارسا روزی بشر آن جوان را گفت میخواهی که
خواجه خضر را ببینی گفت بلی هر دو برخواستند و روی در بیابان نهادند در میان صحرا
قبه دیدند سبز زده و پیرمردی با جامهای سبز در آن قبه نشسته شیخ بشر با آن جوان در قبه رفت
و آن جوان برابر او در آمد سلام کردند و بنشستند خواجه پرسید که این جوان کیست شیخ
گفت مردی صالح و پارسا و در خدمت درویشان می باشد خواجه از آن جوان پرسید
که تو با لشکریان پادشاه هیچ صحبت داشته آن جوان گفت نه گفت پدرت گفت نه
گفت جدت تو مصاحبت کرده گفت بلی خواجه خضر گفت کسی که جد او با ظالم بوده باشد
و میراث او را تصرف کرده چگونه پارسا باشد و لیاقت صحبت درویشان داشته باشد
فی الحال آن قبه و خواجه ناپدید شد ای عزیز من کسی که جد او مصاحبت با لشکریان
داشته باشد درویشان از و نفرت میکنند ما که هر روز با ایشان می نشینیم و طعام ایشان
میخوریم و لباس ایشان میپوشیم از مسلمانی کی بهره داریم و نماز و روزه ما را چه
اعتبار الهی بحرمت درویشان و صدق نفس ایشان که جمیع مومنان را از صحبت ظالمان
نگاه دار و محتاج ایشان مکن خصوصاً این بنده عاصی را نظم پادشاها دل بخون آغشته ام
پای تا سر چون فلک سرگشته ام * هر که در کوی تو دولت یار شد * در توکل گشت و از خود بیزار شد
نیستم نومید از الطاف تو * پس امیدم هست بر اعطاف تو * نقلست که بشر بر گورستانی
گذر کرد گفت اهل گورستان را دیدم بر سر گورها آمده و با یکدیگر منازعه و مناظره
داشتند چنانکه کسی قسمتی کند گفتم بار خدایا مرا برین مطلع گردان که این چه حالتست
آوازی آمد که از ایشان بپرس پرسیدم گفتند یکهفته است که مردی از مردان دین

بر ما بگذ

بر ما بگذشت و سه بار قل هو الله احد خواند و ثواب آن را بما بخشید در این هفته هر روز ثواب آن
ثواب را میانه خود قسمت میکنیم هنوز تمام نشده ای عزیز اثر نفس چنین باید مثنوی
گر همیخواهی که تو آنجا رسی * اندرین منزل که والا رسی * خویش را اول ز خود بیخویش کن
پس براقی از عدم در پیش کن * جامه از نیستی در پوش تو * کاسه پر از فنا کن نوش تو *
تا نگردی بیخبر از جسم و جان * کی خبر یابی ز جانان یکزمان * حاتم اصم بلخی از بزرگان
مشایخ بلخ بود در ورع و ادب و صدق بی بدل بود و یک قدم بی صدق و اخلاص
بر نگرفته نقلست که روزی شخصی نزد او آمد که میخواهم بسفری روم مرا وصیتی کن گفت
اگر یار خواهی ترا خدای بس و اگر همراه خواهی کرام الکاتبین بس و اگر عبرت خواهی
ترا دنیا بس و اگر مونس خواهی ترا قرآن بس و اگر کار خواهی کرد ترا عبادت خدای بس
و اگر وعظ خواهی ترا مرگ بس و اگر اینها ترا پسند نیست دوزخ ترا بس نقلست که
روزی حامد لفاف را گفت چگونه گفت بسلامت و عافیت حاتم گفت سلامت بعد از
گذشتن صراطست و عافیت آنگه که در بهشت باشی نقلست که از او پرسیدند که نماز چگونه
گذاری گفت چون وقت نماز در آید وضوی ظاهر و باطن بسازم یعنی ظاهر را باب
پاک کنم و باطن را بتوبه آنگاه بمسجد در آیم و مسجد الحرام را مشاهده نمایم و مقام ابراهیم را
در میان دو ابروی خود نهم و بهشت را بر راست خود و دوزخ را بر چپ و صراط را
در زیر قدم خود دارم و ملک الموت را بر پس پشت خود انگارم و دل را بخدای تسلیم
آنگاه تکبیر احرام گویم با تعظیم و قیامی با حرمت و قرائتی با هیبت و رکوعی
با تواضع و سجودی با تضرع و تشهدی با حلم و سلامی با شکر بگویم نماز من چنین است
ای عزیز تکبر و عجب را ترک گیر که مردان راه حق چون بوده اند حاتم گفته که دل بر پنج نوعست
دلیست مرده و دلیست بیمار و دلیست غافل و دلیست منتبه و دلیست صحیح دل مرده دل

کافرانست و دل بیمار دل گناهکاران و دل غافل دل برخورداران و دل منقبه دل جهودان
و کبرانست و دل صحیح دل مومنان و دین داران است **رباعی** یک عاشق پاک و یک دل زنده کجاست
یک سوخته بی فکر پراکنده کجاست • چون بنده ها اند لیکن خواجه نشسته‌اند همه • بر روی زمین خدا را بنده کجاست
سهل بن عبدالله التستری از بزرگانست و از طفولیت نماز شب قیام نموده بود و دائم
الصوم بود و در مناجات خود فرموده که الهی مرا یاد کردی و من کیستم و اگر من ترا یاد
کنم چون من کیستم مرا اینجا دی بس است و از من ناکس ترسنده او در عطای حقیقی بود و خلق
بسیار بسبب او براه آمدند نقلست که در ریاضت نفس سر آمده بود کوشید در او اول هر سحر
یک وقیه نان افطار کردی بی نان خورش و نمک تا یکسال پس بعد از آن بر سه شبانه روز
یکبار روزه گشودی بعد از آن بر پنج روز رسانید که هفت و بیشتر تا چنان شد که گاه بودی
که در چهل شبانه روز یکبار افطار کردی نقلست که چون آواز سماعی شنیدی در وجد آمدی
و چند روز در آن وجد بماندی و هیچ نگفتی با کسی و چیزی نخوردی نقلست که شاگردی از وی
را اگر سنگی بغایت رسید و چند روز بر آمد گفت ای استاد ما القوت یعنی چیست قوت
فرمود ذکر الحی الذی لا یموت یعنی یاد حق تعالی قوت بنده کافیست **مثنوی** در دو حاصل کن که درمان درد نیست
در دو عالم دارو جان درد نیست • کوه دولت آن بزد تا پنجگاه • کز سر دردی کند در وی نگاه •
درگذر از زاهدی سجاده‌ای • درد باید درد و کار افتاده‌ای • هر که را درد دین نیست ایمانش مباد •
وانکه درمان جوید او جانش مباد • مرد باید تشنه و بی خورد و خواب • تشنه کو تا ابد نرسد به آب •
هر که این برخواند مرد کار شد • وانکه این دریافت برخوردار شد • گر چو مردان در روی بودی ترا •
آنچه میگویم یقین بودی ترا • از شنا بی چون دلت بیگانه است • آنچه میگویم ترا افسانه است •
فتح موصلی از اولیا و کرامست و از مشایخ عالیمقام نقلست که روزی او را از صدق
سوال کردند دست در کوره آهنگری برد و پاره آهن تافته برگرفت و بر دست نهاد گفت

صدق اینست گویند روزی میگریست و اشک خون آلود از دیده می بارید گفتند چرا گریه میکنی
گفت چون از گناه خود یاد میکنم گریان میشوم گفتند چرا اشک تو خون آلود است
گفت از ترس آنکه مبادا گریه من ریا باشد دل من پر خون میشود چون وفات یافت
او را بخواب دیدند گفتند خدای با تو چه کرد گفت حق تعالی فرمود که ای فتح فرشته
گناه ترا فرمودم که چهل سال هیچ گناه بر تو ننویسد از جهت گریه تو پس ای عزیز تا
جهد داری قطره چند اشک ندامت ببار تا در قیامت رستگار گردی **بیت**
گوهری بس گران بها است اشک • سبب آبروی ما است اشک • گر میکنی از آن خبر یابی •
اشک ریزی گهی گهر یابی • ابر تا گریه بر چمن نکند • غنچه هم خنده بر سمن نکند **حسین بن**
منصور حلاج از بزرگان روزگار خود بود و در طریق تصوف نظیر نداشت و اکثر مشایخ
کبار روزگار او را رد کردند و گفتند او را در تصوف قدمی نیست مگر عبدالله خفیف و شبلی
و ابو القاسم قشیری و بعضی او را به سحر نسبت میکردند و برخی بکفرش منسوب کردانیدند
و احوال او زیاده از آنست که تقریر کنند و حالات مشایخ اگر تمام شود در ده جلد تحریر
نتوان کرد بنا بر آن اختصار شد **مناجات** بزرگوار خدایا بسوز سینه آنان

که علم و حکمت تو راه یافت بر دل ایشان | براه دو راه که رهروان عالم قربت
که مرغ وهم نزد بال بر مراحل ایشان | باه و ناله بیچارگان بیسر و پایت
که هیچ نفس مقدس نشد مقابل ایشان | بآب چشم جوانان نو رسیده صحبت
که نفس ناطقه لالست در فضایل ایشان | بشاهدان معانی که چشم گوشه نشینان
نظر نگاه نمیدارد از شمایل ایشان | به بی نیازی دیوانگان سلسله دارت
که رمز عشق بود ناله سلاسل ایشان | بآب دیده پیران زنده پوش غربت
که جز تو نیست کسی زیر زنده مایل ایشان | بخون پاک شهیدان زار و بیدل دستت

که هیچ دیده ندیدست قاتل ایشان
بزرگوارا خدایا نکوهمت که مرا تو
درین جریدهٔ مقصود ساز داخل ایشان
ولی چو کشتی تن بشکند ز موج حوادث
رسان تو تخته جان مرا بساحل ایشان

حکایت هفتم در بعضی از حکایات عجیبه مسطور است که مردی بود از اولیا نام او عبدالله گفت مرا آرزوی دیدن ابراهیم ادهم شد بطلب او افتادم تا بزمین بلخ رسیدم ابراهیم را دیدم بگرمای سخت در ویرانه خفته و ماری سیاه در سینه او حلقه زده و شاخی نرگس در دهان گرفته ابراهیم را باد میزد من از ترس مار در بیرون ویرانه بنشستم بعد از زمانی سلطان ابراهیم بیدار شد و همچنانکه با آدمی سخن گویند با مار چرخی گفت که ای آفریدهٔ خدای از اینجا برو که یکی از بزرگان دین از راه دور بدیدن ما آمده است و از ترس تو نزدیک ما نمی آید مار بزبان حال گفت اگر بزرگ بودی از خدای ترسیدی نه از غیر او

رباعی
رو در صف بندگان ما باش و مترس
خاک در آستان ما باش و مترس
گر جمله جهان قصد بجان تو کنند
دل تنگ مکن ز آن ما باش و مترس

این بگفت و بسوی راه رفت من ترسان و لرزان در خرابه رفتم و سلام کردم سلطان ابراهیم جواب سلام بازداد و بر خواست و مرا در کنار گرفت چون بنشستیم و از هر بابی سخن در پیوستیم ناگاه دیدیم که زنبور سرخی چند بیامدند و در بغل ابراهیم رفتند و بعد از زمانی بیرون آمدند چنانکه عادت زنبور است ابراهیم را از ایشان گزندی و المی نبود نهایت متعجب شدم ابراهیم گفت ای برادر چه در تعجب مانده دست در بغل برد و عقربی چند بیرون آورد و گفت چهل عقرب در بغل من جا گرفته اند و بوقت حاجت مرا میخوارند ای برادر هیچ کس که جان خود را در بوته گداز نهاده ام و هر چه حق تعالی فرموده کرده ام اکنون حق تعالی مرا این کرامت ارزانی داشته که جمیع وحوش و طیور و حشرات الارض در فرمان منند ای غافل سالکان بزرگ این چنین بوده اند

نظم
سالها خون جگر بخورده اند
تا که از مردان نظرها برده اند

و از عجایبات صنع الهی و آثار قدرت نامتناهی معامله زنبور عسل است چه هر که با این عالم شود هر آینه بداند که آن صنایع غریبه و امور دقیقه عجیبه نیست مگر از الهام قادر حکیم که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاده قوله تعالی و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون و الهام کرد پروردگار تو بسوی زنبوران عسل آنرا که فرا گیرند از شکاف کوهها خانهای مسدس متساوی و از میان درختان و از آنچه مردمان بنا میکنند چون کندوج و غیر آن ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه پس بخورید ای زنبوران از هر میوه که خواهید تلخ و شیرین پس در روید براهی که پروردگار شما با آن الهام داده در حالتی که منقاد باشید و راه شده بیرون آید از شکم ایشان بطریق لعاب شربتی مختلف اللون یعنی سفید که عسل زنبور جوان است و زرد که عسل زنبور میانه است و سرخ که از آن زنبور پیر است و سیاه و سبز نادر واقع میشود شفاء للناس در آن شربت شفاست مردمان را بنفسه همچنانکه در امراض بلغمیه یا مختلط با غیر چنانکه در سایر امراض چون معجونی باشد که عسل جزو آن باشد و با ترنجبینها شفای صفراست و با روغنها شفای سوداست ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون بدرستی که در امر زنبور عسل هر آینه حجتی روشن است بر قدرت ربانی برای گروهی که تفکر کنند و تأمل نمایند در اختصاص نحل باین علوم دقیقه و افعال عجیبه از آنجمله انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان برداری منحرف نشوند و امانتی دارند که چون میوه تلخ خورند عسل شیرین باز دهند و ورع و پرهیزکاری ایشان بمرتبه ایست که جز پاک و پاکیزه نخورند و طاعتی دارند که هرگز از فرمان یعسوب که پادشاه ایشانست سر نگردانند و طریق مخالفت نورزند و پادشاه ایشان بطریق پادشاهان روزگار نافذ الامر است و فرمان روای جمع

زنبوران تابع حکم او باشند و بدون فرمان او بهیچ امری اقدام ننمایند و اگر زنبوری از جادهٔ
فرمانبرداری منحرف میشود به نیش سیاست وی را بسزا و جزا میرسانند و تکلیفی دارند
که فوجها قطع مراحل و منازل کنند و باز بوطن خود رجوع نمایند و طهارتی دارند که
هرگز بر نجاسات ننشینند و از آن نخورند و صنعتی دارند که اگر تمام بنایان عالم را
جمع کنند خانهای مسدس الشکل باین کیفیت و نزاکت نتوانند ساخت و همچنانکه
از عسل شان این شفای الم ظاهر حاصل میشود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن
که آن جهالت مقدورات عجیبهٔ الهی است میدهد چه قادری که بکمال قدرت کاملهٔ
خود زنبوری را چندین قدرت و قوت صنعت تواند داد پس بر جمیع مقدورات قادر باشد
و بر حشر و نشر و عقاب و ثواب و غیر ذلک و اینکه حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی
ابن ابیطالب علیه السلام فرموده که انا یعسوب المؤمنین اشارتست بآنکه چنانکه
نحل نخورد مگر پاک و نمی‌نشیند بر نجس و ناپاک و بیرون نمی‌آید از او الا طیب و طاهر
و لطافت خود در اکتساف بدل نمیکند و ذیل طهارت را بلوث نجاست نمی‌آلاید
و بر شاخ پاکیزه و شکوفهٔ خوشبوی می‌نشیند و برگها و شکوفهای لطیف تناول میکنند
و مانند که وقتی در اندرون او بشکل لعاب تازه شیرین و خوش مزه میشود و شربتی
بیرون می‌آید که در دارو خانهٔ حکمت صنعت فیه شفاء للناس در شان او
راست می‌آید آنحضرت نیز متصف باین صفت است و مومن مخلص که تابع او است مثل
زنبور عسل است در اکل طیب و اجتناب از تخلیط خبیث پس صنع آفریدگار بسیار است
و بنا بر مصلحت بندگان فعل او عجب نیست **نظم** ای آنکه بلطف کارسازنده
بنده را از کرم نوازنده • هر چه توان بپادشاهی کرد • کردی و میکنی و خواهی کرد
بودنی هر چه در جهان شاید • آنچنانش کنی که می‌باید • بحرف انگشت چون نشست

کس بحرف تو چون نهد انگشت • در قابوس نامه از ابن هشام نقل کرده اند که در ولایت یمن قبری
بود مطهر و در سیل ظاهر شد و در آن قبر عورتی بود در گردن وی هفت گردن بند از در شاهوار
و در دستهای او و هر یک هفت دست برنجن و بازو بند و در پایهایش هر یک هفت خلخال
و در هر انگشتش انگشتری که جوهر قیمتی در وی نشسته بود و صندوقچهٔ مملو از نقود و جواهر و لوحی
بر بالین او نهاده و در آن لوح سطری چند بود مضمون [illegible] قحط شد و هر چند بجهة
ماکولی که سد رمق بدان توان نمود از نقره و طلا و جواهر بیازار فرستادم چیزی یافت نشد
آخر بعضی از آنها را صلایه نموده خوردم که شاید بدان دفع جوع نمایم میسر نگشت پس بالضرورة
بصد درد و داغ جوهر نفیس نفسی و نقد حیات را وداع کرده سر در نقاب تراب بر کشیدم
نوعی از و اتفاقات چنانست که بر حال خود ترحم نموده از نومیدی این بیچاره یاد آورند شیخ سعدی
در گلستان خود آورده **قطعه** گر همه زر جعفری دارد • مرد بی توشه بر نگیرد گام • در بیابان فقیر سوخته را
شلغم پخته به که نقرهٔ خام • در جامع الحکایات مذکور است که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص
از ارمن بخدمت ناصر الدوله آوردند هر دو را پشت بهم چسبیده و قریب بیست و پنج سال عمر داشتند
و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف یکدیگر بود و ابن جوزی گوید که در شهور سنه اثنی
و خمسین و ثلثمایه دو شخص از ارمن نزد ناصر الدوله حاکم موصل آوردند که معدهٔ ایشان بهم
چسپیده بود قضا را یکی مریض شده فوت شد و بعد از چند روز بوی بد میکرد و دیگری [illegible]
بود و حذاق بکار بردند تا آنکه او نیز مرد و خلاص شد • اهل تجربه گفته اند که بعضی افاعی را هزار سال
عمر باشد بعد از هزار سال کور گردد و از بادیه بمعموره آمده سه روز در زیر درخت بادیان
باشد و چشم خود را در بادیان مالد و بعد از سه روز بقدرت خدای قدیر چشم او روشن میشود
و باز روی ببادیه می‌آورد و در نگارستان مسطور است که در زمان متوکل عباسی در ولایت
یمن زلزله واقع شد که مزرعه از کوه جدا گشته بموضعی دیگر افتاد چنانچه هیچ قصور در اراضی

وصحاری آن واقع نشده واینها از قدرت او سبحانه تعجب نیست و هو علی کل شیء قدیر
بشر عاجز از درک جلالش بیافت • بصر منتهای کمالش نیافت • نه بر اوج ذاتش رسد دست وهم
نه بر کنه وصفش پرد مرغ فهم • درین ورطه کشتی فرو شد هزار • که پیدا نشد تخته بر کنار •
در انوار سهیلی مذکور است که دو رفیق یکی سالم نام داشت و یکی غانم عزیمت سفری مصمم کردند
و باتفاق مراحل و منازل طی مینمودند تا گذر ایشان بر دامن کوهی افتاد که عنقای خیال
بلند پرواز قله قافش ندیدی و طایر تیز پر اندیشه در سالهای دراز بگرد کمرش نرسیدی
و در پای آن کوه چشمه آب بود در طراوت چون لعل آبدار از سیمای بهشتیان و در حلاوت چون
گفتار شکر بار شیرین دهنان و در پیش چشمه حوضی بزرگ ساخته بودند و گرداگرد آن اشجار
سایه دار سر در سر یکدیگر آورده آن دو رفیق چون از وادی پر غول بدان منزل نزول نمودند
هم آنجا برسم آسایش قرار گرفتند و بعد از آسودگی بر اطراف و اکناف چشمه و حوض گذر میکردند
ناگاه بر کنار حوض سنگی سفید دیدند که بخط سبز بقلم قدرت آثار بر آن رقم نموده بودند
که ای مسافری که این منزل از بهر نزول مشرف ساختی بدانکه ما نزل مهمانان بهترین وجهی
ساخته ایم و مایده پرفایده بخوبترین نوعی پرداخته و لیکن شرط آنست که از سر گذشته
پای درین چشمه نهی و از خطر گرداب و هول غرقاب اندیشه نانموده خود را بهر نوع که توانی
بکنار اندازی و شیری از سنگ تراشیده در پای کوه نهاده آن را بر دوش گیری و بی تامل
و تعلل بیک دویدن خود را ببالای [illegible] و از نهیب سباع جان شکار که پیش آید
و شوک خارهای جفا که دامن گیرد اندیشه [illegible] زمانی که چون راه بسر آید درخت مقصود ببر آید

نظم: در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم • سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور •

غانم روی بسالم کرد که ای برادر بیا تا بقدم مجاهده این میدان پر مخاطره را بپیماییم
و بجهة وقوف بر کماهی این طلسم آنچه امکان سعی باشد نماییم سالم گفت ای یار عزیز بمجرد

رقمی که راقم آن معلوم نیست و حقیقت آن مفهوم نه بتصور فایده وهمی و منفعت خیالی خود را در مهلکه
بزرگ انداختن دلیل جهلست و هیچ عاقل زهر بیقین و تریاک بگمان نخورد و هیچ خردمند
محنت نقد را براحت نسیه قبول نکند غانم گفت ای رفیق شفیق استراحت مقدمه زحمت
و دنائت [illegible] مخاطره نشانه دولت و عزت • قطعه • هر که آسودگی و راحت جست •
داغ ذل از [illegible] نکرد • و آنکه ترسید از جفای خمار • قدحی باده مراد نخورد •
گل طرب بخار تعب نتوان چید و در گنج مراد جز بکلید رنج نتوان گشود و مرا همت عنان گرفته
بسر کوه خواهد کشید و از گرداب بلا و تحمل بار عنا نخواهم اندیشید سالم گفت شاید این خط
برای سخریت نوشته باشند و این رقم برای استهزا کشیده و این چشمه گردابی باشد که با شنا
بکنار نتوان آمد و اگر نجات ازین میسر گردد ممکن که وزن آن شیر سنگین بمثابه باشد که در دوش
نتوان کشید و اگر آن نیز وجود گیرد ممکنست که بیک دویدن بسر کوه نتوان رسید و اگر این همه
بجای آورده شود معلوم نیست که نتیجه آن چه خواهد بود من باری درین معامله همراه نیستم
و ترا نیز از اقدام این کار منع میکنم غانم گفت من بقول کسی از عزیمت خود بر نگردم
و این کار جزم کرده ام و قدم جد و جهد بپیش نهاده اگر از پیش بردم فهو المراد و الا معذورم

نظم: من طریق سعی می آرم بجا • لیس للانسان الا ما سعی • در من مقصودم از آمد بکف
از غم و اندوه مانم بر طرف • ور نشد از جهد من کاری تمام • من در آن معذور مانم والسلام •

و من میدانم که تو قوت همراهی من نداری و در مرافقت موافقت نخواهی نمود باری تماشا
نظاره میکن و بدعا مددی میده سالم دانست که او در مهم یکجهت است گفت ای برادر تو سخن
من نمی شنوی و ترک این کار نمیکنی و من طاقت دیدن این حالت ندارم پس روی از
یار خود برتافته بوادی دنائت پای نهاد و غانم دست از جان شسته بلب چشمه آمد
و دامن عزم بر کمر بسته قدم در چشمه نهاد • بیت • آن چشمه نبود بلکه دریایی بود

کانجا خود در صورت چشمه نمود غانم دانست که آن چشمه گرداب بلاست اما دل قوی داشته
باشناهای یقین بساحل نجات رسید و بکنار آب آمده نفسی راست کرد و شیر سنگین را
در پشت کشیده بیک دویدن خود را بسر کوه رسانید و در آن طرف کوه شهری بزرگ دید
با هوای خوش فضای دلکش بیت شهری چو بهشت در نکویی باغ ارمی تازه رویی
غانم بر بالای کوه قرار گرفته بجانب شهر نظر میکرد که ناگاه از آن شیر سنگین آوازی
بصلابت برخواست چنانکه لرزه در کوه و صحرا افتاد و آن صدا بشهر رسیده مردم بسیار
از میان شهر بیرون آمدند و روی بکوه نهاده متوجه غانم گشتند غانم بدیده حیرت
میگریست و از هجوم خلایق تعجب مینمود که ناگاه جمعی از اشراف و اعیان رسیدند و شرط
دعا و رسم ثنا بجای آوردند و او را بر مرکبی رهوار سوار کرده بجانب شهر بردند و بر تن
او آراسته خلعتهای پادشاهانه پوشانیدند و زمام پادشاهی آن ولایت را بکف کفایت
او باز دادند غانم از کیفیت آن حال سؤال کرد بدین منوال جواب شنید که حکمای این
کوه دیدی طلسمی ساخته اند و آن شیر سنگین را با انواع تفکر و تأمل با ملاحظه درجات و نظرات
ثوابت و سیارات پرداخته و چون بحکم الهی آفتاب جهانتاب حاکم این ولایت در افق
غروب گیرد مقارن آن حال ستاره حشمت صاحب دولتی از ذروه آن کوه طلوع نماید
و آن شیر را برداشته ببالای کوه آید و آن شیر بآواز آید و صدای او بشهر رسیده مردم
بیرون آیند و او را بپادشاهی بر داشته در سایه عدالتش روزگار گذرانند تا آن زمان
که نوبت او نیز بسر آید و مدتها متمادی شد که این قاعده بهمین دستور که مذکور شد استقرار
یافته و تو امروز فرمانفرمای این شهر و پادشاه دهری غانم بواسطه تحمل این رنج
و عنا باوج پادشاهی رسیده و سالم بسبب کاهلی و تن آسانی در حضیض پریشانی بماند
در کتاب فرج بعد از شدت که میدانی بود علویه زمانی گیر شده بود و برجای مانده مدت

پانزده سال

پانزده سال افتاده بود چنانکه بی مدد کسی از پهلو بپهلوی دیگر نتوانستی گردید و خادمه داشت که
بحاجات او قیام نمودی بعد از پانزده سال شبی بهمان طریق افتاده بود بامداد در خواب صحت
تمام یافته و آن علت از او زایل شده و مشی و قبض و قعود و قیام بی نقصان میکرد همسایگان
از آن حال تعجب نمودند و سبب آن کرامت پرسیدند گفت دوش خادمه که دارم بی ادبی
کرد و از خدمت من ابا نموده کلماتی که خاطر من کوفته شد و دل من بسیار شکسته گشت تضرع
نمودم بسیار بگریستم و از سر درماندگی و بیچارگی خدا را بخواندم و مرگ خود را باز خواستم
و آن شب همه شب مبتلا بودم و بیدار بودم و با آن درماندگی و نومیدی لحظه بخواب شدم
مردی در خواب دیدم که نزدیک من آمد و من برهنه افتاده بودم بترسیدم و گفتم از خدای
نمی ترسی و از پیغمبر شرم نداری که بمن نگاه میکنی گفت من پدر تو و رسول خدایم بگریستم و گفتم
یا رسول الله برای من از خدای عافیت خواه آنحضرت لب مبارک بجنبانید گفت بمن ده
دست بده دادم دستم بکشید و مرا بنشانید و بعد از آن فرمود برخیز بنام خدای عز و جل
گفتم چگونه برخیزم فرمود هر دو دست بمن ده هر دو دست بدادم آنحضرت میرفت و من با وی
میرفتم بعد از آن مرا بنشاند و فرمود ترا خدای عافیت بخشید حمد و ثنا و شکر خود کن
از خواب بیدار شدم و آواز مبارکش همچنان در گوش من بود خادمه را آواز دادم و برآشفت
که برای قضاء حاجت میخواهی کجا میروی گفتم چراغ در گیر که همان لحظه چراغ آوردن را
در خواب دیدم خادمه برخواست و چراغ برافروخت من خواب را باو تقریر کردم و گفتم دست
مرا بگیر دست بمن داد و از جای برخاستم صحیح و سالم نظم عجب مدار ز لطف خدای عز و جل
اگر چنانچه شود دستگیر مجروحی ، ذخیره کرم او هزار علت را ، شفا دهد بی اختیار قانونی
طبیب لطف بسازد دوای بیماران ، دوای شافی بی شربتی و معجونی ، نه بر فضلش هست ای حکیم باکی
نشود مند تر از عصمت وی فسونی ، فزون مجو ز رحم و کم کوش چو کز نه حی نشود ، کم و فزون چه از و هم ای فزونی

برشته کرم دوست دل ز غم رسته. کسی که نیست درین رشته هست معنی فی. در آثار البلاد مذکور است
که در میانه حلب و انطاکیه اژدهایی عظیم الجثه که برابر مناری بود ظاهر شد و آتش از دهانش
بیرون می آمد و بهر موضع که رسیدی آنچه در آنجا بودی سوختی یکباری گذرش بر آنکه
آن دیار افتاد و از آدمی و مواشی اثر نگذاشت و اهالی آن حوالی استعانت بدرگاه پادشاه
لایزال برده بمقتضی امّن یجیب المضطر اذا دعاه سهام اجابت انجام دعای ایشان بر هدف
مرام آمده ابری ظاهر گشت و برابر کشید تا بر آن اژدر رسید و او را از روی زمین در ربود و
بهوا برد و همین معنی مشاهده ساکنان آنجا شد و دیگر کسی او را ندید و دیگر از حکایات عجیبه
حکایت اصحاب کهف و رقیم است بدانکه مراد از کهف غاریست جیرم نام واقع در کوه
بناخلوس در حوالی شهر افوس که دار الملک دقیانوس بود در وقتی که ترسایان تعدی
و طغیان آغاز کرده از احکام انجیل قدم بیرون نهادند تا آنکه فواحش در میان ایشان
بسیار شد و بت پرستیدن آغاز کردند و در میان ایشان جمعی بودند که بر دین عیسی علیه السلام
بودند و در زهد و عبادت میکوشیدند و ایشان را پادشاهی بود دقیانوس نام بت پرست
و بسیار جبار و ستمکار بود و مردمان را از دین عیسی منع میکرد و بجهة تسخیر ممالک در شهرها
میگشت تا آنکه بشهر افوس رسید که اصحاب کهف در آن بودند ایشان از ترس او بسیار
پریشان شدند و بصلاح یکدیگر نشسته آمده بتضرع و زاری گفتند خداوندا ما را از شر
این طاغی باغی نگاه دار جمعی که آشنایان دقیانوس بر قصه ایشان مطلع شده ویرا
خبر دادند دقیانوس جمعی کثیر فرستاده ایشان را احضار کرد با جامهای عبادت و رویهای
خاک آلوده از کثرت سجود و چشمهای پرآب شده دقیانوس الحاح عبادت را تهدید کرد ایشان را
گفتند جز خدای بحق نپرستیم که آفریدگار آسمان و زمین است هر چه میخواهی میکن گفت شما را
روزی چند مهلت میدهم تا در کار خود اندیشه کنید اگر بدین من در آیید فبها و الا

شما را سیاستی کنم که خلایق از آن عبرت گیرند ایشان از مجلس او بیرون آمده با یکدیگر گفتند
که همه برآنیم که ازین دست این ظالم بگریزیم هر یکی از خانه پدر قدری مال برداشته از آن شهر
بیرون آمدند و در آن نزدیکی کوهی بود و در آن غاری متوجه آن شدند و در اثنای راه سگی
در دنبال ایشان افتاد چندانکه او را میزدند باز نمیگشت تا آنکه بزبان آمد که ای یاران
مرا مزنید که من دوستان خدای را دوست میدارم چون بخسپید من شما را پاسبانی کنم ایشان
آن سگ را با خود بردند پس باندرون آن غار درآمده بمناجات و انواع طاعات مشغول
شدند و بر خدای توکل کردند و چون سر بسجده نهادند حق تعالی خواب بر ایشان مستولی ساخت
تا سیصد و نه سال در خواب شدند بعد از چند روز دقیانوس ایشان را طلبید نیافت پدران
ایشان را بگرفت احوال ایشان پرسید گفتند مالهای ما را برداشته رفته اند نمیدانیم بکجا
رفتند کسانی که ایشان را دیده بودند بعرض رسانیدند که در فلان کوه غاریست و ایشان
در آن غارند دقیانوس با لشکری گران متوجه کوه شد چون بدر آن غار رسیدند هیچکس را
زهره آن نبود که باندرون غار رود پس گفتند ای ملک غرض از کشتن ایشان چکار است
در غار را محکم و مسدود سازند تا ایشان بگرسنگی و تشنگی بمیرند دقیانوس فرمان داد تا لشکر
او دو مرد مؤمن بودند نامها و نسبهای ایشان بر لوحی از ارزیز نوشته در بنای آن سد
نصب کردند تا باشد که وقتی کسی این سد را بگشاید و از احوال ایشان خبر دهد و مردمان
ازین خبر عبرت گیرند و آن سد چنان بود تا دقیانوس هلاک شد و چند قرن برین بگذشت و درین
شهرها پادشاهی بتخت نشست صالح و مومن نام او تندروس و مردمان در زمان او بعضی
مؤمن بودند و برخی کافر و ایشان را بخدا دعوت میکرد و از بعث و نشور میترسانید ایشان
گفتند ما دیگر حیاة و ممات نمیدانیم بغیر آنچه در دنیاست پس از ممات حیاتی آن پادشاه
بخدای مناجات کرد تا حق تعالی آیتی بر ایشان نماید که دلالت کند بر حقیقت بعث و نشور حق در دل

یکی از مردان آن شهر که نام او الیاس بود خواست تا آن سد بشکافد و حظیره گوسفند کند پس
غار را بشکافت جماعتی را دید در آن خفته و سگی بر در غار خسبیده چون خواست که بدرون غار
رود سگ بجوشید و روی بوی نهاد ازین حال ترسان شد و برگشت چون سد مفتوح شد
حق تعالی ایشان را از خواب بیدار ساخت ایشان برخواستند و بنشستند و یکدیگر را سلام کردند
و چنان پنداشتند که یک روز یا بعضی از روز خواب دیده اند چون خود را بر همان صورت
و هیات دیدند که خفته بودند نماز بگذاردند و صاحب طعام خود را که تملیخا نام داشت
گفتند برو و از برای ما طعامی پاکیزه بگیر که این طاغی طلب ما میکند تملیخا درمی چند برداشت و از کوه
بزیر آمد تا در شهر رود و همه علامات اختلاف آن دید که گذاشته بود ترسان و لرزان از خوف
دقیانوس بشهر درآمد مردمان را دید که همه بر دین عیسی ع اند و نام وی میبرند و با و صلوات میفرستند
تعجب می نمود و متحیر فرو ماند با خود گفت من دوش ازین شهر بیرون رفتم هیچکس نمی توانست که نام
عیسی ع برد پس گرد آن شهر میگشت هیچکس را نمی شناخت که احوال بپرسد و رسم و آیین شهر بر
خلاف گذشته مشاهده مینمود با خود گفت همانا که این شهر را غلط کرده ام یا در خواب می بینم
موجب این حال ندانم حیرت از مردی پرسید که این شهر را چه نام است گفت افسوس گویند این
همان شهر است اما درین مدت آخر درمی چند که داشت بیرون آورد تا طعام خرد خبازی چون آن
بگرفت و بدید بشکل پای شتر و مهر دقیانوس بر آن زده و سیصد و چند سال قبل ازین مسکوک
شده و روی آورد و گفت ای مرد گنج دقیانوس یافته پس او را گرفته نزد حاکم شهر بردند تملیخا
تصور نمود که وی را نزد دقیانوس میبرند بضرورت دل بر هلاک نهاد و میگفت ای فریادرس بیچارگان
و ای خدای زمین و آسمان بفریاد من برس و مرا از ستم دقیانوس خلاصی ده چون او را نزد
حاکم بردند چون دقیانوس نبود ساکن شد پس آن درهم را بحاکم دادند حاکم گفت ای جوان خود
راست بگو که این گنج را یافته تملیخا گفت من خبر از گنج ندارم و این درم از خانه پدر خود بیرون

آورده ام

آورده ام حاکم بانگ بر وی زد که اگر اقرار کردی از عذاب خلاص شدی و اگر نه بشکنجه آن از تو
بستانم تملیخا گفت بحق آن خدایی که میپرستید بگویید دقیانوس کجا است گفتند ما را دیوانه یا خود را
بران داشته که تا گنج را تصرف کنی از زمان دقیانوس تا حال سیصد سال است تملیخا گفت شما با من
راست بگویید اما بدانید که ما چند رفیق و مصاحب بودیم پادشاه این شهر دقیانوس بسیار
ستم میکرد و از دین مسیح ما را منع مینمود و ما دیروز از و بگریختیم و شب در غار خفتیم و امروز آمده ام
برای قدری طعامی بردم شما این تهمت بر من نهاده اید اگر باور نکنید بیایید تا غار را بشما نمایم
چون حاکم که گماشته تندروس بود این سخن بشنید گفت همانا که این مرد راست میگوید و این آیتیست
از آیات حق پس حاکم برخواست با مردمان شهر چون بدر غار رسیدند تملیخا گفت شما اینجا مکث کنید تا من
بروم و خبر بیاران رسانم تا ایشان ازین خلق عظیم نترسند چون تملیخا خبر بیاران خود رسانید
ایشان بفکر فرو رفتند و در اثنای این حال اهل شهر در رسیدند و از آن واقعه متحیر و متعجب گشتند
چون نگاه کردند لوحی دیدند نامهای ایشان بر آن نوشته برین وجه که در فلان تاریخ در عهد دقیانوس
جمعی باین شکل و نشان و بدین نام و نسب از فتنه پادشاه گریختند برای دین خود و درین غار پنهان
شدند و چون مردمان شهر از آن لوح اطلاع یافتند تعجب ایشان زیاده شد پس آن جوانان را بدان
هیات دیدند همه تازه روی و با قوت رنگ و جامهای ایشان کهنه و چرکین نگشته متیقن شدند
که خدای تعالی بر زنده کردن همه مردمان قادر است پس حاکم نامه نوشت به پادشاه تندروس
که بتعجیل متوجه اینجا شود تا آیتی بعینه بر صحت بعث و نشور و آن قضیه در نامه درج کردند ملک بشنید و پس
سجده شکر کرده با لشکر متوجه آن غار شدند جوانان کهف را دیدند که در آن غار بطاعت و عبادت
مشغول بودند و خدای را تسبیح و تهلیل میکردند پس ملک بر ایشان سلام کرد و بعد از ملاقات گفتند
ای ملک ما ترا وداع میکنیم که حق تعالی ما را ازین حالت اول خواهد برد این بگفتند و پهلو بر زمین نهاده بخفتند
پادشاه بفرمود تا حلل و جامهای قیمتی بر کهف ایشان کشند و تابوتها از زر بسازند در خواب باو نمودند

که ایشان را همچنان بگذار و زر و دینار را از ایشان دور دار پس حق تعالی ایشان را از چشم خلایق محجوب
گردانید و ترسی در دل مردمان افکند تا هیچکس نتوانند گرد ایشان گردید پس پادشاه فرمود تا بر در
غار ایشان مسجدی بنا کردند و مردم آنجا میرفتند و نماز میگذاردند و حاجت میخواستند روا میشد
و موافق کلام الهی چنین است که چون آفتاب طلوع میکند از جانب یمین آن غار طالع میشود
و چون غروب مینماید از جانب یسار و ایشان در موضعی وسیع اند که آفتاب بایشان نمیرسد
قوله تعالی وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین واذا غربت تقرضهم ذات الشمال
وهم فی فجوة منه آن غار در مقابل بنات النعش واقع شده و آفتاب در حین طلوع و غروب
بر ایشان نمی تابد و ایشان در وسط حقیقی غار خفته اند و نسیم شمال بایشان میرسد و لهذا
این لون ایشان متغیر نمیشود و جسد ایشان متعفن نمیگردد و جامه ایشان کهنه نمیشود و ابن عباس
فرموده که هر شش ماه ایشان را میگردانند از پهلویی به پهلوی دیگر تا زمین ایشان را نخورد و روایتی
آنکه در هر سال روز عاشورا ایشان را میگردانند به تقدیر منقلب شدن ایشان تا تقلبهم
ذات الیمین و ذات الشمال و سگ ایشان هر دو دست خود را گسترانیده و سر در میان هر دو دست
نهاده بر پیشگاه غار یا بر آستانه آن وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید در زاد المسیر آورده
سر آن سگ سرخ بود و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و بروایت دیگر که اصح است
آنست که حضرت رسول صلعم آرزو کرد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل آمد که یا رسول الله تو ایشان را
در دنیا نخواهی دید اما جمعی از اصحاب را بفرست تا ایشان را به دین تو خوانند حضرت فرمود که چگونه
فرستم جبرئیل گفت همچو سلیمان ع که بر بساط می نشست بر بساط نشینند و باد را که مسخر حضرت
بود از نوح تا المطلب تا ایشان را بردارد و بآنجا برد حضرت رسول فرمود تا بساطی بگسترانیدند
و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و سلمان و ابوذر رضی الله عنهما و ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه
بر آن بساط نشستند و حضرت رسول صلعم فرمود که هر کدام از شما را که اصحاب کهف جواب سلام

بدهند او وصی و خلیفه من باشد پس باد بساط را برداشته بدر آن غار برد که اصحاب کهف در آنجا
بودند چون فرود آمدند سنگی بر در غار بود برداشتند سگ ایشان روشنی دید بانگ در گرفت و حمله
آورد اما چون چشم او ایشان را بدید دم جنبانیدن آغاز و سر اشاره نمود که در آیید ایشان در رفتند
پس خلفاء ثلثه و سایر اصحاب سلام کردند جواب نشنیدند امیر المؤمنین علی علیه السلام بدیشان
سلام کرد جواب دادند که علیک السلام و رحمة الله و برکاته آنحضرت فرمود که من رسول رسول خدایم
و از نزد او بجانب شما آمده ام تا شما را به دین مبین او دعوت کنم گفتند مرحبا به و بک و بالسلام
علیه ما دامت السموات والارض و علیک ما بلغت و چون قبول دین اسلام نمودند و بنبوت خاتم النبیین
و ولایت امیر المؤمنین و سید الوصیین ایمان آوردند باز بخوابگاه تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج
امام محمد مهدی هادی صلوات الله علیه و علی آبائه بیدار خواهند شد و صاحب الزمان بر ایشان
سلام خواهد داد و جواب داده باز نمیرند پس حضرت شاه ولایت ع باد را فرمود تا بساط را برداشت
و بمسجد حضرت رسالت پناه آورد و پیش از آنکه امیر المؤمنین خبر دهد از آنکه میان او و اصحاب
کهف گذشته بود حضرت پیغمبر بوحی الهی باصحاب خود اخبار فرمود اما حکایت اصحاب رقیم
چنانست که نعمان بن بشیر در حدیث مرفوع از حضرت رسالت پناه نقل کرده که آنحضرت فرمود که
اصحاب رقیم سه کس بودند که از شهر بیرون آمدند بجهة بعضی حوائج خود باران ایشان را فرو گرفت
پناه بغاری بردند چون باندرون غار رفته بسبب سیل سنگی عظیم بر در آن غار افتاد و
راه بیرون آمدن مسدود ساخت ایشان مضطر گشته با خود گفتند طریقی که موجب فتح
باب باشد جز تضرع و زاری بحضرت باری نیست طریق خلاص آنست که هر یکی که عملی کرده
باشیم شفیع خود آوریم شاید که حق تعالی ما را از این نجات بخشد پس یکی از ایشان گفت که
خداوندا تو عالمی که روزی مزدوری چند داشتم که از برای من کار میکردند مردی نماز پیشین
آمد گفتم او را تو نیز کار کن و مزد بستان چون شام شد هر یک را مزد بدادم یکی گفت او نیم روز

آمده چرا مزد من و او را یکسان میدهی گفتم ترا با این چه کار تو مزد خود بستان او در خشم شده مزد خود
نگرفت و برفت و من آنچه مزد او بود مع شیئی زاید بدادم و بچه گاوی بخریدم و در میان رمه
گاو خود رها کردم و از و بچه ها متولد شد بعد از مدتی طویل آن مرد باز آمد ضعیف و نحیف
و بی برگ و نوا شده بمن گفت که مرا بر تو حقی است گفتم چه حق گفت آن مزدورم که مزد خود را
پیش تو بگذاشتم من در وی نگریستم و ویرا بشناختم دست وی بگرفتم و بصحرا بردم و گفتم این
گله گاو مر ترا است گفت ای مرد بر من استهزا میکنی من گفتم والله که این حق تست و هیچکس را
در اینها دخلی نیست قصه با وی باز گفتم پس همه را با وی تسلیم نمودم بار خدایا اگر میدانی که
من این کار را برای رضای تو کرده ام و هیچ غرضی نبوده ما را از این غار خلاصی بخش
در حال سنگ از جا جنبیده گشاده شد و دو دانگ از آن فرجه ظاهر گشت دیگری گفت خداوندا
سالی قحط بود زنی صاحب جمال نزد من آمد گندم خواست من گفتم مراد من حاصل کن تا گندم
بتو دهم و اگر نه باز گرد وی ابا نموده برفت پس از گرسنگی بیچاره شده باز آمد گندم طلبید
من همان سخن گفتم وی قبول ننموده رفت باز از غایت اضطرار و گرسنگی نزد من آمد و گفت بر من
و عیالان من رحم کن که همه هلاک میشوند من همان سخن گفتم این نوبت نیز امتناع نمود
بار چهارم آمد بیطاقت شده از غایت گرسنگی و ضرورت راضی گشت من او را
بخانه بردم و خواستم که با او مقاربت کنم لرزه بر اعضای زن افتاد من گفتم چه حال داری
گفت از خدای تعالی میترسم من با خود گفتم ای نفس ظالم این زن در حالت ضرورت از خدا
میترسد و تو با وجود نعمت و این قدرت اندیشه عذاب او نمیکنی پس از پیش او برخاستم
و زیاده از آنچه او میخواست بوی دادم و رها کردم بار خدایا اگر این کار جهت محض رضای
تو کرده ام ما را از این تنگنای رهائی بخش فی الحال دو دانگ دیگر از آن سنگ جدا
و غار روشن گشت مرد سیم گفت خداوندا مرا مادر و پدر پیر بود و من گوسفندان داشتم

نماز شام

نماز شام قدری شیر نزد ایشان آوردم ایشان خفته بودند مرا دل نمیداد که ایشان را بیدار کنم
و ایشان را بگذاشتم و گوسفندان ضایع بگذاشتم دلم با ایشان مشغول بود و آنجا ظرف شیر در دست
داشتم تا روز شد ایشان بیدار شدند و من آن شیر را با ایشان دادم تا بخوردند بار خدایا
اگر این کار برای رضای تو کرده ام و در آن خوشنودی تو جسته ام ما را از این گرفتاری نجات ده
سنگ بتمامی زایل گشت و ایشان از غار بیرون آمدند مناجات ای ز نورت علم صبح سفید •
صادقان را تو خوش صبح امید • نه چو صبح از تو صبح قیم علم • جز بمهرت بازنازده دم •
تا یکی جامه جان چاک زنیم • علم صدق بر افلاک زنیم • انجم اشک چو گردون بریزیم •
چون شفق اشک بخون آمیزیم • تا سحری بدل اهل فکن • تا شود ز آن نفس ما را روشن •
برسانیم بروشن نفسی • تا کسان زین مقامات کسی • حکایت در نصایح روایت کرده اند که شیخ
شقیق بلخی دایم مردم را نصیحت میفرمود یک روز در کنار دجله بغداد مجلسی میداشت
قافله در رسید و در میان کاروان شتربانی بود مهار شتر گرفته چون بگوشه مجلس شیخ
رسید گفت بیایید تا یکزمان اینجا باشیم و از این عالم سخنی چند بشنویم پس زمانی بایستاد
آن ساربان آواز داد و گفت ای امام مسلمانان من مردی شتربانم و در بیابان میباشم
و اکنون بدین بادیه میروم مرا پندی ده و چیزی بیاموز کوتاه و سودمند که باعث
رستگاری آخرت من باشد شیخ گفت ای مرد سه چیز یاد گیر که رستگاری دنیا و آخرت
در آنست اول هر کاری که از برای نفس کنی از برای خداوند نفس کن دوم هر چه از برای
نفس بایدت از خداوند نفس خواه سیم هر چه از خداوند نفس تو رسد راضی شو آن مرد
بیاران خود گفت که مهار شتر را بگیرید که کاری ضرور مرا پیش آمد مهار شتر را برفیقان
داد و روی بکوه نهاده راه بیابان پیش گرفت و در آن بادیه خدا را عبادت میکرد
روزگاری بر این بگذشت شیخ باز در کنار دجله سخن میگفت دید که آن مرد شتربان

بر روی آب می‌آمد شیخ گفت ای جوانمرد نزدیک من آی تو آن مرد شتربانی گفت بلی
مرا سه سخن یاد فرمودی و خود کار نمیکنی از آن دو سخن بجای آورده‌ام بر سر آب میروم و اگر
سخن سیم را بکار داشتی با مرغان هوا پرواز داشتی آنچه گفتی هر چه از خداوند نفس تو آید
رضی شو بجای آوردم از آن یکی بر سر آب روان شد ای غافل چون خاکش در راه
دین کم از شتربانی مباش و از علما سخن چند بشنو و بعمل آر تا فردا از پل صراط گذر توانی کرد

نظم • هر که باشد در شریعت مستقیم • میرود در روی آن پل چون نسیم • تو مشو مغرور این دنیای دون
تا نگردی بر صراط او زبون • ذکر حق کن گر تو مرد عاقلی • گر شوی غافل بمانی بر باطلی •

منقولست که روزی واعظی بر سر منبر موعظه میفرمود و این حدیث را بیان کرد که هر که بسم الله
الرحمن الرحیم بگوید اگر بر روی آب رود قدم او تر نشود جوانی در مجلس او حاضر بود که خانه
در بیرون شهر داشت و سبب رودخانهٔ عظیم که میانهٔ منزل او و شهر واقع بود بقدر راهی بایدرفت
تا از پل شهر درآید چون این سخن از واعظ بشنید بر خواست بکنار رودخانه آمد و بسم الله
الرحمن الرحیم گفته تا بسانی از آن آب عبور نمود هر روز مکرر از آن رودخانه تردد مینمود
روزی بخاطر رسانید که مرا از دولت آن واعظ این سعادت یافتم او را خدمتی باید کرد
نزد آن واعظ آمد گفت میخواهم ساعتی در خدمت حضرت شما باشم واعظ قبول نموده باتفاق
بکنار آب آمدند جوان بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان آورده قدم در آب نهاد و از آب
گذشت و واعظ بر جای خود مانده متحیر شد جوان گفت ای شیخ نه تو مردم را فرمودی که هر
بسم الله الرحمن الرحیم بگوید اگر بدریا رود قدمش تر نشود از آن روز باز که از تو این شنیده‌ام
هر روز مکرر بدین آب تردد میکنم واعظ گفت سخن راست اما آن اعتقاد که ترا هست با من نیست
ای عزیز اعتقاد درست باید تا در دعاها اثر یابی و اگر نه خاصیتی که بر دعاها نوشته اند
خلاف نیست بلکه خلاف از اعتقاد ناقص ماست • نظم • هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست • بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود •
خودفروشان را بکوی میفروشان راه نیست • خواجه عبدالله انصاری علیه الرحمه در نصایح
میفرماید که ای درویش بدان که دنیا جای غرور است و شهرستان سرور است خرم نیست
بی‌ماتم است طلاق داده ابراهیم ادهم است خانهٔ محنت و بیداد است ویرانهٔ جغد
بغداد است جرعهٔ جانسوز تلخی است و پشت داده شفیق بلخی است کلبهٔ غفلت بدنامی است
و ملعون نظر بایزید بسطامی است حجرهٔ دیرپرستان دون همت ادریست مردود و تعبیهٔ ابوالخیر است
که کشته اتقیاست و برگشته اشقیاست هر که طالب او ذلیل و زبان عذر او کلیل
و اهل عبرت را این آیه دلیل که قل متاع الدنیا قلیل ای درویش نظری کن بگورستان
تا ببینی چندین مقابر و مزار که خفته اند نازنینان صدهزار که همه سعی کردند و کوشیدند
و در تابوت خوابیدند و از جواهر و درها پر مبالغ شدند و سبوها پر زر و سیم کردند حیله‌ها نمودند
و نقدها ربودند عاقبت مردند و حسرتها بردند انبارها انباشتند و غم دنیا بر دل گماشتند
ناگاه جمله را ابر در مرگ کشانیدند و شربت اجل چشانیدند ندای درویش از موت میندیش
و اعمل بردار از پیش و اگرنه وای تو دوزخ ماوای تو بدانکه دوستان بجای دعای ترا
جو باشند و بزبان حال گویا باشند که ای جوانان غافل و ای پیران بیحاصل دیوانه اید
که در نمی یابید که در خاک و خون خفته ایم و چهره بنقاب خاک نهفته ایم و بهفته از یاد شما رفته ایم
و هر یک ماه دو هفته ایم ما نیز پیش از شما بر بساط کامرانی بودیم و نشاط جهان فانی نمودیم
دل بستان دنیا نهادیم و عاقبت شربت موت چشیدیم و از زندگانی وفا ندیدیم ناچیز گشتیم
و خود را دیدیم بر باد فنا برداده و بر خاک عنا افتاده نه از اهل و عیال دیدیم مرحمتی و نه
از مال و منال یافتیم منفعتی هم قانعیم با این ندامت اگر در پیش نبودی قیامت اکنون
نه ما را بالشی و نه فراشی و نه نقدی و قماشی ای عزیز خط ما از دنیا حرمانست و گور ما

بر پیشانی

نصیب کرمانست وقتی که ما را امکان بود و چون در کان بود نکردیم هنری و جستیم جبری جای در
افتادیم و بر همان جان دادیم اگر بندارید چنون در ما نگرید کنون که روح هر یک از ما میزارد
و از ننگ حسرت میبارد و تعزیت خود میدارد روی آورید براه و در حال ما کنید نگاه که از نام
ما خبر نیست و نه از اجسام ما اثری است موی ما ریزیده و استخوان ما پوسیده و خانمان ما
خراب منزل و مکان ما سراب در بستر ما دیگری نایب و یتیمان ما از ما غایب رخساره ما خاک
خورده و تمام اعضای ما چاک خورده لبان ما گرد آمیخته و دندان ما فرو ریخته زبان ما فرو بسته
و دهان ما در هم شکسته مرغ روح ما رمیده و سبزه حسرت از خاک ما دمیده ما در خاک و شما در
خواب ان فی ذلک لعبرة لاولی الالباب ای عزیز نشان خردمندی آنست مر خداوند را
که دل از دنیا برداری و غفلت یکبار بگذاری و پیش از رحلت دنیا حاصل کنی زاد راه عقبی بیت
اگر در ظلمی اینک سبز است • حساب امروز کن فردا چه حاجت • هم اکنون حکم کل من علیها • ستانند از تو این دار و جاه و دولت
ترا بر میز باید چند روزی • که فاسد گشت از عصیان مزاجت • بکنج تخته تابوت حبسی
بخواری کر بود تخم زحاجت • کنون از حق فراغت مینمائی • بکور آیی بدانی احتیاجت •
کشادی در فساد افکن بتوبه • که چون فردا شود منحی رواجت • ای اهل جاه بیا زارگاه و مسجد بگاه
شب و روز در گناه دنیای شما آبادان و دین شما تباه نه شرم در جوانی و نه در پیری شما
ای عزیز بدانکه دنیا سرای ترک است و آدمی از برای گرسنه جای است تاریک و راه است باریک
وای بر کسی که چراغ ایمان بگذاشت و بار مظالم بر پشت ای عزیز جهد کن تا مردی شوی و صاحب
تجربه دردی شوی رباعی خواهی که در این زمانه فردی گردی • وا اندر ره دین صاحب دردی گردی •
زنهار حدیث کرد مردان میکرد • مردی کردی چو کرد مردی کردی • ای عزیز دنیا نه جای آسایش است
بلکه جای آزمایش است طلب دنیا رنج است و طالب عقبی مزدور و طالب مولی امیر و
چون از خود بریدی بدو رسیدی مست باش و مخروش شکسته باش و خاموش اگر داری

ابرکن

تا بجانت

طرب کن و اگر بنداری طلب کن کل باش خوار مباش یار باش اغیار مباش صحبت با اهل
و صحبت نا اهل تا جان رباعی صد سال اگر در آتشم جهل بود • آن آتش سوزنده مرا سهل بود •
با مردم نا اهل مباد صحبت • کز مرگ بتر صحبت نا اهل بود • ای عزیز کار نه همین روزه و نماز کنند
کار بیکسی و نیاز کنند در رعایت دلها کوشش و عیبها پوشش و دین بدنیا مفروش سخن
مردم بسبب حسرت از وقت بیش میخواهند و از قسمت بیش میخواهند و از آن دیگران از آن
خویش میخواهند چون روزی تو از روزی و قسمت دیگران جداست این همه محنت بیهوده چرا است
مهر از کیسه بردار و بر زبان نه مهر از دنیا بردار و بر ایمان نه وای بر کسانی که روز سر می برند
و صبح در خواب غرور و تمید بخندند که از خدای خود دور ماندند و فردا از اصحاب قبور باشند رباعی
عمرم بغم و بینوائی میگذرد • هر لحظه ز دیده صد جیحون میگذرد • شب خفته و روز مست و هر جگر
اوقات شریف بین که چون میگذرد • بکودکی پستی و بجوانی مستی و به پیری سستی پس خدا را کی
پرستی اگر بر آب روی خسی باشی و اگر بر هوا پری مگسی باشی آورده اند که یکی حاتم اصم را
بدعوت خواند قبول نمیکرد الحاح بسیار نمود گفت البته اگر بیایم آمد اجابت میکنم به سه شرط
یکی آنکه هر جا خواهم نشینم دوم آنکه هر چه خواهم خورم سیم آنکه هر چه گویم چنان کنی مرد گفت
چنین باشد چون بمنزل او رفت در صف نعال نشست گفتند این جای تو نیست گفت شرط کرده ام
که هر جا خواهم نشینم چون سفره آوردند قرصی جوین از آستین بیرون آورد و میخورد گفتند از این طعام
نیز چیزی بخور فرمود شرط کرده ام که هر چه خواهم خورم چون سفره برخاست گفت سه پایه در آتش
نه تا پسته شود مرد چنان کرد بر خواست و پای بر آن نهاد گفت قرصی جوین خوردم و بیک نفس پس
گفت اگر شما اعتقاد بصراط و حساب دارید برخیزید و پای بر سر این سه پایه نهید و امروز
هرچه در این سفره خورده اید حساب دهید گفتند ما طاقت آن نداریم گفت پس شما فردا چگونه
خواهید کرد ای عزیز بنگر که چه در پیش داری رباعی نه مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین

نه لامحه صدق و نه انوار یقین • در هر دو جهان مفضل و خوار و حزین • البته زیانی نبود بدتر ازین

مناجاة ای مرا در دل تنهاست یکان • مونس وحدت یکتا شدگان • مایه صحبت تو تنهایی جا
سایه وحدت تو یکتایی جا • فرخ آنکس که به تنهایی ساخت • رخش در عالم یکتایی تاخت
دیده را نور الٰهی و توشید • چون ترا دید دگر هیچ ندید • جز تو مقصود ندانند کس را
بلکه موجود ندانند کس را • گر بخواهد ز درت خواهد و بس • در رکاب هر زغمت کامه و بس • از وصال تو بود بال و پر او
وز فراق تو بود نالش او • رحم کن بر دل خون آلودش • که نگردد ز تمنا سودش

بحث نهم

در کسب و زراعت و تجارت بدانکه در کسب ثواب بسیار است و در روایت است از ابی عبد الله علیه السلام که فرموده نیکو مددیست دنیا از برای آخرت و فرموده که نیست از ما آنکس که ترک کند دنیا را از برای آخرت یا آخرت را ترک کند از برای دنیا از امام موسی کاظم علیه السلام مرویست که فرمود عمل کن از برای دنیا چنانکه گویا همیشه در دنیا خواهی بود و عمل کن از برای آخرت که گویا فردا خواهی مرد و بدان ای عزیز ایدک الله تعالی که کسب معاش لازمست مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود هر آینه من دوست میدارم کسی را که سعی کند در طلب روزی و مرویست که حق تعالی خطاب فرموده بزمین که ای زمین روزی مده کسی را مگر بزور بازو و عرق پیشانی الا طالب علما را که کافل روزی ایشانم و فی الحقیقه علم نیز کسبیست و در کسب علم منفعت بیشتر است و از امام جعفر مرویست که حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام هزار بنده خرید و آزاد فرمود بکسب دست خود و باید دانست که بعضی کسب از آن قبیل است که حرامست مثل شراب و فقاع و نبیذ و بیع و فروختن و هر چه نجس باشد مثل روغن و عسل و غیر اینها اگر چه نجاست اینها بسبب ملاقات نجس شده باشد و اهل ذمه داخل میشود و میته فروختن و خوک و سگ و اجزای اینها مگر سگ شکاری و دیگر حرامست ساختن صورت مجسمه و آلات لهو و قمار و سازها و غنا و نوحه بر ناحق و ناله بی وجد و معاونت ظالمان شدن و نوشتن کتب اهل ضلال نه از برای نقض ایشان که اگر از برای نقض

باشد قصوری ندارد و ساحری کردن و تعلیم سحر نمودن و هجو مسلمانان نمودن و شعبده و قمار باختن و چیزها در اجناس داخل کردن و فروختن مثل آب در شیر و پیه در روغن و مانند اینها و بعضی دیگر آنست که واجبست عمل آن و حرامست اجرت او مثل غسل دادن میت و کفن کردن و دفن او و تعلیم واجبات و قرآن بقدر واجب که زیاده بر واجب اجرت گرفتن ممنوع نیست و اجرة اذان و اقامه و پیشنمازی کردن و قضا پرسیدن نیز حرامست مگر آنکه از بیت المال بدهند و بعضی دیگر عمل بان مکروهست مثل صرافی و فروختن کفن که همه کار او باشد آنکه نادر واقع شود و زرگری کردن و نخاسی یعنی بنده خریدن و فروختن طعام فروختن مرویست که مردی نزد رسول الله صلعم آمد و گفت که پسر خود را کتابت آموخته ام آیا او را چه کاری بگذارم حضرت فرمود که او را به پنج کار مگذار صبائی و صیاغی و قصابی و حناطی و نخاسی پرسید که یا رسول الله صبائی چیست فرمود آنست که کفن فروشد و او همیشه تمنی میکند مرگ امت مرا و فرزندی که متولد شود از امت من دوستر دارم از هر چه آفتاب بر و می تابد گفت صیاغی چیست فرمود زرگری اما قصابی که از بسیار کشتن حیوانات رحم از دل او برطرف میشود و اما حناطی که خوردنی را احتکار میدارد و تنگ میگیرد بر امت من تا گران شود و بعد از آن بفروشد بدرستی که دزدی نزد من دوستر است از حناطی و اما نخاس آنست که بنده خود و فروشد و در حدیث دیگر واقع شده که سه کس اند که نمیگرداند حق تعالی در کسب ایشان برکت فروشنده بنده و کشنده گاو و قطع کننده درخت و بعضی دیگر از کسب مکروه حجامت کردنست با شرط یعنی شرط کند که اینمقدار بده تا ترا حجامت کنم که اگر بی شرط باشد مکروه نیست و اما حجامت گری با شرط نیز مکروهست و دیگر از کسب مکروه جولاهیست چون بعضی از اکتساب معلوم شد بدان که در کسب ثواب بسیار است و کاسب حبیب خداست و روایتست از حسن بن علی بن ابی حمزه که گفت شنیدم از پدرم که او گفت دیدم حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا را که کار میکرد در زمینی

وتحقیق که قدمهای مبارک او در عرق نشسته بود گفتم او را که فدای تو گردم مردم کجایند که تو خود
کار میکنی فرمود که ای علی کار میکرد در زور بازو در ملک خود آنکس که از من و از پدر من بهتر بود
پرسیدم که یا بن رسول الله چه کس بود آن فرمود که رسول خدای و امیر المومنین علی علیه السلام
و پدران من اینها همه کار میکردند و کار کردن از اعمال پیغمبران و صالحانست و از امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود که وحی کرد حق سبحانه و تعالی به داود علی نبینا و علیه السلام
که ای داود بدرستی که تو نیکو بنده بودی اگر از بیت المال نمیخوردی و عمل بدست خود میکردی
پس بگریست داود پس وحی کرد الله تعالی با آهن که ای آهن نرم شو از برای بنده من داود
پس نرم کرد باذن حق تعالی آهن در دست داود پس میساخت داود زره را هر روز یکی و میفروخت
بهزار درهم پس ای عزیز برادران که در طلب معیشت سعی باید کرد که در حدیث وارد شده که
طلب معاش حلال از برای اهل و عیال جهاد اکبر است و گفته اند نظم رزق هرچند بیگمان برسد
شرط عقلست جستن از درها * ورچه کس بی اجل نخواهد مرد * تو مرو در دهان اژدرها * و از ابی
مرویست که در کار کاهلی مکنید و دلتنگ مباشید بدرستی که کاهلی و دلتنگی مفتاح هر بدی اند
زیرا که کاهل حق را ادا نتواند کرد و دلتنگ حق صبر نتواند نمود و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
فرموده که حق تعالی دشمن میدارد بنده خواب آلوده را و بنده که بیکار باشد هشام بن سالم روایت کند
از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود که امیر المومنین علیه السلام هیمه می آورد و آب میکشید و خانه
جاروب میکرد و فاطمه علیها السلام دست آس میکشید و خمیر میکرد و نان می پخت غرض که کار
حسب و نسب را نقصان نمیرساند بلکه نقصان اینها در بیکاریست نظم خنک آنکس که کار حقست
بکم و بیش این جهان خورسند * گشته قانع برزق و روزی خویش * دست از کار کرده در بر خویش
کرده بر عجز خویشتن اقرار * بقصور گذشته استغفار * رنج خود برگرفته از مردم * کرده در رنج خود
مرد را کار به ز بیکاریست * کار بد خبث و مردم آزاریست * هر که آزار غیر عصیانست * مردم آزار مرد اهل نیست

روایت از

۲۳۹

روایت است از ابی عبدالله علیه السلام که مردی از آنحضرت سوال کرد و گفت فدای تو گردم شنیده
از جماعتی که میگویند که زراعت مکروهست فرمود که زراعت کنید و درخت بکارید والله که نیست
عملی حلالتر و نیکوتر از زراعت والله که هر آینه زراعت کنید و درخت بکارید اگرچه بعد از
خروج دجال باشد و نیز از آنحضرت پرسیدند از قول حق تعالی که و علی الله فلیتوکل المتوکلون
فرمود که مراد از متوکلون زارعانند پس از این معلوم شد که زراعت بهترین صنعتهاست و زارع را
توکل بر خداست بیت برو زاندر پی سامان خویشت * چو شب بی خانه شد سلطان چو نشست
بری از منت هر دون و هر خس * تنی آسوده دور از منت کس * بیازو حاصل آر و قوت فرزند
خور و خوش با عیال و خویش و پیوند * رسد صد برکت از قوت حلالش * بیفزاید خدا در کار و مالش *
اطاعت یار مستقبل یا ماضی * خدا راضی از او هم خلق راضی * و رسول خدای صلی الله علیه و آله
فرموده که فضل زراعت کننده بر سایر مردمان همچو فضل ماه است بر سایر ستارگان و نیست ملکی
از ملائکه که بگذرد بر زراعتی الا آنکه گوید مبارکی باد بر او هر که غرس کرد بدرستی که حق تعالی
خلق کرده است در هوا آنقدر ملائکه را که در شمار نمی آیند و عدد ایشان را کسی نمیداند مگر
حق تعالی و استغفار میکنند از برای زراعت کنندگان شب و روز و مینویسند از برای ایشان
حسنات و استغفار میکنند از برای ایشان وحوش و طیور و ماهیان و دریاها و هر جنبنده
و هر تری و خشکی و هر سنگی و کلوخی که در میان مشرق و مغربست پس بدرستی که عمل زارعان
عمل هموارست و ثواب ایشان بسیار است و ایشان توکل کننده اند بر پروردگار خود
و بدرستی که بوی عرق زارعان همچو بوی دهن روزه دار است نزد حق تعالی و حق تعالی می آمرزد جمیع
گناهان ایشان را همه اگرچه زیاده از ریگ صحرای عالم باشد و زارعان دوستان خدااند
در زمین و دوستان ملائکه اند و دوستان پیغمبرانند و مر ایشان راست شفاعت همچو شفاعت انبیا
و میگذرند بر صراط با انبیا و صدیقان و شهدا و صالحین جمیعاً و حق تعالی گوید با ایشان

که ای بندگان من داخل شوید بهشت از هر که ام در که خواهید ؛ نظم به از صناع عالم دهقانانند
که وحش و طیر را راحت رسانند * جهان را خرمی از دهقانست * از او گر باغ و راغ و بوستانست
بر جهت از دهانه این مرغ و مور زنده * همه گر آدمی و گر ستورند * اگر دهقان چنان باشد که باید
سبک گوی ای از ملایک در رباید * اگر جو یابی قحط نان نباشد * کسی را پایه دهقان نباشد
بکار اندر همه مردان کارند * عرق ریزند و قوت خلق کارند * کلید رزق و قسمت سخت مشتست در
چراغ دلفروزی در ده است * بدینی عاقلانه تخم کشتند * بعضی در گل باغ بهشتند * ای عزیز
فضل عظیمیست و کار بزرگیست و ثواب او بسیار است اما نه هر که تخم افشاند با کار و راند او را این
ثواب حاصل میشود بلکه کامل آن است هر که مومن باشد و خیانت در دین نکند و ستم بر گاو ننماید
و چوب بضرب بگاو نزند و آب غیر را بناحق در مزرعه خود نبندد و زمین غیر را غصب نکارد
و بر شریک و مالک ستم نکند و درویشان را از خوشه چیدن منع نفرماید در روی زمین هم بخشند که گفته اند
نظم خداوند مومن زیان میکند * که بر خوشه چینان سر گران میکند * و دیگر باید که نماز خود را بقضا
نیندازد و روزه را نخورد و شاکر باشد با آنچه با و رسد و شکایت نکند و عوامل را تشنه
و گرسنه نگذارد و از حق مزدوران و کارکنان نبرد آن ثوابی که مذکور شد او را حاصل شود
نظم دانش آموز و تخم نیکی کار * تا دهد میوه های خوب بار * خوب گفت آن سخن چو در بکاری
کار علمست و پیشه برزگری * پادشاه و وزیر و لشکر و میر * زاهد و عابد و امام و دبیر
آنکه از بهر دانه میپوید * وانکه آب و علف همیجوید * همه را برزگر جواب دهد * وان او را برو صفا دهد
آفتابی ز علم روشنتر * نیست بی علم روزگار بسر * مقاتل گفته در تفسیر قول حق تعالی
که والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا که ایشان آنانند که کسب حلال کنند و نفقه
بر عیال نمایند و آنچه فاضل باشد در راه خدا بمستحق رسانند از ابو عبدالله علیه السلام
مرویست که حق تعالی دعای چهار کس را اجابت نکند یکی آنکه در خانه خود نشیند و دهش بخشاید

وگوید خداوند

و گوید خداوندا مرا روزی ده حق تعالی فرماید که آیا من امر نکرده ام ترا بطلب معیشت دوم مردی که زن خود را
دعای بد کند و گوید خدایا مرا از وی خلاصی روزی کن حق تعالی فرماید که آیا امر او را بدست تو ننهاده ام
اگر او را نمیخواهی طلاق ده سیم آنکه مال را در غیر مصرف شرعی صرف کند و گوید خدایا مرا روزی ده
حق تعالی فرماید که ترا امر نموده بودم باقتصاد و ترک اسراف چهارم شخصی که مال را قرض دهد
و گواهی بر آن نگیرد و مقترض انکار کند و وی دعای بد کند او را حق تعالی فرماید آیا ترا بشهادت
امر نکرده ام و بدانکه تجارت امریست و طلب بسیار است در فقه او واجبست بر کسی که بتجارت مشغول میشود
و این فرزه بمقدار البعضی که اهم است از کتب فقها بیان میکنید ان شاء الله تعالی بدانکه تجارت بعضی
اجناس حرامست چنانکه برخی از آنها قبل از این مذکور شد و حرامست اجاره دادن محلی که شراب
بگذارند یا ساز بنوازند یا قمار بازند و حرامست جایز و اگر اجاره دادن از جهة اینها حرامست
انگور فروختن بکسی که دانی شراب میکند اما اگر ندانی که شراب میکند و شراب خواره است مکروه است
و چوب فروختن از برای بت تراشیدن با آلات لهو و قمار همین حکم دارد و آنچه از آن نفعی
نتوان گرفت مثل جعل و کرم و پشه و وزغ و سنگ پشت و ماهی در آب مرده اینها حرامست و بعضی
دیگر از شروط بیع و شری صیغه است خواه بعربی و خواه بفارسی که اگر بی صیغه باشد آن بیع
باطلست خواه آن چیز اندک باشد و خواه بسیار و شرط دیگر آنست که بایع و مشتری بالغ
و عاقل باشند پس بیع و شری طفل و مجنون صحیح نیست و سنتست که میان مشتری تسویه نگاه دارند
و تفاوت نگذارند و اگر مشتری پشیمان شود از چیزی که خریده باشد و واپس خواهد مستحبست که واپس ستانند
که در حدیث وارد شده که هر که اقاله کند مومنی را اقاله کند او را خدای تعالی و اقاله واپس گرفتن
بیع است یعنی هر که واپس کند بیعی را او را واپس کند خدای تعالی گناهان او را یعنی از سر گناهان
او بگذرد و سنتست که هر چه خرند و فروشند خواه سنجیدنی باشد و خواه پیمودنی کمتر ستانند
و بیشتر دهند و مکروهست تعریف نمودن بایع و مذمت کردن مشتری و قسم خوردن بحق که

اگر قسم خوردن بدروغ باشد حرامست البته و در خبر است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده
که بر شما باد که در حال بیع قسم نخورید بدرستی که قسم برکت را نفی میکند و مکروهست که در تاریکی متاع
فروشند تا باریکی و نیکو نماید و حضرت رسول صلعم فرموده که هر که خرید و فروخت کند باید که نگاه
دارد پنج خصلت را ربا نخورد و قسم نخورد و عیب متاع را نپوشد و تعریف نکند بایع و مذمت نکند
مشتری و باید که تاجر چون وقت نماز در آید معامله خود را گذاشته متوجه نماز شود که در حدیث آمده
که این بهتر است از کسی که در اصل ترک تجارت کند و خود را بعبادت مشغول سازد و در روایتست از علی
بن عبد العزیز که ابی عبد الله علیه السلام پرسید از من که پسر مسلم در چه کار است گفتم فدای تو گردم
ترک تجارت نموده و روی بعبادت آورده فرمود وای بر او آیا نمیداند که دست از دنیا داشتن
و ترک معاش نمودن مستجاب نشود دعا بدرستی که چون آیه و من یتق الله یجعل له مخرجا و
یرزقه من حیث لا یحتسب نازل شد جمعی از اصحاب رسول الله بعبادت نشستند و ترک طلب
دنیا نمودند پس این خبر برسول رسید فرستاد نزد ایشان که چه چیز شما را از کسب معاش باز داشت
گفتند چون حق تعالی کافل روزی ماست ما چرا کار کنیم حضرت فرمود که مشغول کسب و تجارت شوید
که حق تعالی دعای کسی را مستجاب نمیکند که او سعی در معاش خود نکند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده تجارت کنید که حق تعالی مبارک گرداند در شما بدرستی که شنیدم از رسول الله صلعم که فرمود
بدرستی که رزق ده جزو است نه جزو او در تجارتست و یک جزو در غیر تجارت و حضرت امیر المؤمنین ع
فرموده که هر که تجارت کند فقه او را و آداب او را نداند در ربا می افتد پس باید که هر کار
باختیار کنی آداب آن را بوجه شرع نیکو دانی اگر چه نادانان بر تو طعنه زنند تا برکت یابی
و باید که بی صنعت و کسب نباشی که کسب کلید رزقست بیت نیکی آموز هر چه آموزی
در چه بد خواندنش بد آموزی • دانش اندوز شو که در دو جهان • نیست بی بهره دانش اندوزی
هر که در علم رنج برد بسی • هم از آن رنج بر خورد روزی • گر همه مطربی و مسخرگیست •

هم بباید

هم بباید بعید و نوروزی • مرویست که حضرت مولای متقیان چون در کوفه بود هر روز صبح در بازارها میگردید
و دره بر دوش مبارک نهاده و در سر هر بازاری می ایستاد و ندا میکرد که ای گروه تجار دور گردید
از ظلم و ستم و سوء تب نگاه دارید میان مشتریان و انصاف را از دست مگذارید و نزدیک بربا
مشوید و کیل و وزن را تمام کنید و شرایط بیع و شری را تعلیم اهل بازار میفرمود و بعد از آن بمنزل تشریف
مراجعت میفرمود و اصبغ بن نباته گفت که شنیدم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بر سر منبر میفرمود که
ای گروه تجار اول باید که فقه تجارت بیاموزید بعد از آن تجارت کنید بخدا که راه ربا در این امت
خفی تر است از راه مورچه بر کوه صفا و پاکیزه بسازید اموال خود را بصدقه بدرستی که تاجر
فاجر است و فاجر در آتش دوزخ الا کسی که آنچه گیرد حق گیرد و آنچه دهد حق دهد و مرویست که امیر المؤمنین ع
میگذشت در بازار دید که کنیزی گوشت میخرید و بقصاب میگفت که بیشتر کن حضرت فرمود که
زیاده بده که برکت این از برای تو بیشتر است پس بدان ای عزیز که تجارت نیکوست و دروی
فواید بسیار است اما کاریست بغایت دقیق و اهل السوق اهل النار در باره جمعی است که ملاحظه
حلال و حرام نکنند و بدانکه شیطان دشمنی است بغایت قوی پس از دست او جان بسلامت
بردن کار متقیان و پرهیزکارانست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که اعرابی
نزد رسول صلعم آمد و سوال کرد که یا رسول الله بهترین بقعها در روی زمین کدام است و بدترین کدام
حضرت فرمود که بدترین بقاع زمین بازار است زیرا که بازار میدان شیطانست که هر صبح رایت خود را
که افراشته و زینت خود را پراکنده ساخته تا وسوسه میکند مردم را که کم بپیمایند و یا کم بکشند
و یا گز را کوتاه کنند یا آنکه گویند دروغ بگویید در قیمت متاع تا فایده بر باید حضرت فرمود
که پیش از دیگران ببازار میروید و بعد از همه بیرون میایید که هر که چنین کند شیطان از و
جدا نشود در آن روز پس حضرت فرمود که بهترین بقاع مساجد است و دوستترین مردم نزد حق تعالی
کسی است که زودتر بمسجد رود و دیرتر بیرون آید و بدان ای برادر مومن که رفع بلیات و دفع

وساوس شیطان را بدعا توان کرد و پس ما بر این چند کلمه در دعا گفته میشود در روایت است از ابی بصیر
که ابی عبد الله علیه السلام فرمود که هر که داخل شود ببازار و یکبار بگوید اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین برابر میکنند ثواب او بثواب حجی مبرور
و روایت کنند که حضرت ابو جعفر علیه السلام بمن گفت که یا ابو الفضل آیا ترا در بازار مکانی هست
که بنشینی و در معامله کنی با مردمان گفتم بلی یا بن رسول الله فرمود که بدان هر که برود ببازار که در مکان
خود نشیند چون پای در بازار نهد بگوید اللهم انی اسئلک خیرها و خیر اهلها و اعوذ بک من
شرها و شر اهلها حق تعالی بر او موکل گرداند ملکی که نگاه دارد او را از شرها تا بمنزل خود رجوع کند
و آن ملک با او گوید که نگاه داشتم ترا از شر بازار و شر اهل بازار امروز پس چون بنشیند در مکان خود
در بازار بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله
اللهم انی اسئلک من فضلک حلالا طیبا و اعوذ بک من ان اظلم او اظلم و اعوذ بک من صفقة خاسرة
و یمین کاذبة چون این دعا خواند گوید ملکی که گماشته است باو بشارت باد ترا که نیست امروز در بازار
کسی که نصیب او بیش از تو باشد و بی یابی آنچه حق تعالی روزی کرده است بتو و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرموده که هر که ذکر خدای تعالی کند در بازار بیامرزد خدای تعالی
گناهان او را بعدد اهل آن بازار روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
که هر گاه کسی متاعی بخرد باید که سه مرتبه بگوید الله اکبر و سه نوبت بگوید اللهم انی اشتریته
التمس فیه من خیرک فاجعل لی فیه خیرا و سه بار بگوید اللهم انی اشتریته التمس فیه من رزقک
فاجعل لی فیه رزقا روایت است که هر گاه چهار پایی بخرند باید که بر جانب چپ او بایستند
و دست راست بر پیشانی او نهند و بر سر او الحمد و قل هو الله احد و معوذتین و آخر سوره حشر
که هو الله الذی لا اله الا هو است تا آخر سوره و آخر سوره بنی اسرائیل که قل ادعوا الله او ادعوا

الرحمن

گفت برخیز تا روی زمین را باتفاق سیر کنیم برخواستند و جمیع اقالیم سبعه را سیر نمودند چون باز آمدند
امیر سوال کرد که نشانهایی که درین سیر دیدی خبر ده رهبان گفت در فلان وادی دو بیشه با هم
نزاع کردند یکی خرطوم آن دیگر را شکست و در فلان دریا دو ماهی با هم بازی میکردند یکی آن دیگر
را کشت امیر چون این بشنید چون شاهبازی عروج نمود رهبان چون کلاغی سیاه در عقب او
پرواز کرد تا باسمان اول رسیدند امیر بالا رفت فرمود که ای رهبان بالا آی رهبان عاجز
ماند گفت بیش ازین قوت و قدرت ندارم امیر و رهبان باز گردیدند و بمنزل آرمیدند و از جمعی
منقولست که امیر سید علی در آن روز اوراد فتحیه مشهوره را از ملائکه آسمان اول شنیده نوشت
و تعلیم فرمود تا خود را بر سر رهبان میزد تا بزمین رسانید و العهدة علی الراوی امیر در کار
آن رهبان بغایت متحیر ماند گفت ای رهبان این قدر و منزلت بچه یافتی رهبان گفت بسیار
بخدمت و ریاضت و مخالفت نفس هر که بدین جا می آمد از وضیع و شریف و صغیر و کبیر فی الجمله
آنچه امکان خدمت بود بجای می آوردم و در ریاضت بمرتبه رسانیده ام که در هر هفته
یکبار افطار میکنم و هر کاری که مرا واقع میشود با نفس مشورت میکنم اگر نفس آن را قبول کرد
من خلاف آن میکنم [illegible] مخالفت نفس بدین مرتبه رسیده ام امیر گفت ای رهبان بیا
و براه اسلام در آی اگر مسلمان شوی همراه من تا پای عرش سیر مینمودی رهبان
قبول نکرد و گفت هفتاد سالست که بنظر تو سلوک کرده ام اکنون مطعون خاص و عام مشئوم
و طاقت طعن خلایق ندارم امیر گفت ای رهبان امروز نیز با نفس خود مشورت کن ساعتی
متفکر شد بعد از زمانی سر بر آورد و تبسمی کرد امیر فرمود ای رهبان چه میگویی گفت نفس
مطلقا اسلام قبول نمیکند امیر گفت چون این رتبه عالی را بمخالفت نفس یافته درین نوبت
هم خلاف او کن که ثواب درین است رهبان بتوفیق سبحان برخواست زنار از میان ببرید
و کلاه کبری از سر نهاد و خرقه رهبانی بر کند و در پیش امیر عاجزوار ایستاد و گفت اسلام

قبول کردم برمن عرض کن امیر کلمهٔ شهادت تلقین نمود و بعد از گفتن کلمهٔ شهادت از ملکوت هرچه
جز رهبان مخفی بود منکشف شد و تا زنده بود در خدمت امیر سید علی بود ای عزیز تو هم جهد کن
تا بخدمت مردی رسی و از اهل دردی گردی بیت پادشاها تو مرا دردی بده
یا زکوی حرمت گردی بده ・ یا خلاصم کن ز نامردان تمام ・ یا نشانم بر در مردی بده
در اخبار آمده است که در ایام پیش دو برادر بودند یکی را نام بهرام و یکی را ابدرام بود مدتی
مدید و عهدی بعید در کفر و ضلالت بسر میبردند و آتش میپرستیدند ناگاه روزی بهرام اندیشه
نمود دولت ابدی و سعادت سرمدی ویرا روی نمود و قفل کفر از دل او گشوده و هدایتش راه نمود
با خود اندیشه کرد که بتقلید و جهل تا چند باشیم و این آتش را که تا من نفخ نزنم و هیزم بر ننهم
شعله نکشد و دفع ضرر و منع شر از خود نتواند نمود چرا که اگر طفلی آب بروی میریزد فی الحال
میمیرد این عاجزی سزاوار پرستیدن نیست خلیل وار توفیق الهی را دلیل خود ساخته گفت
می پرستم خدایی را که آفرینندهٔ زمین و آسمانست و نگهدارندهٔ [illegible] و جان کسی را بر حکم
نیست و حکم او بر جمیع موجودات جاریست و با خود شرط کرد که اگر او را پاره پاره کنند از دین
اسلام برنگردد برخواست و پیش برادر آمد و گفت ای برادر سالها است که ما آتش را سجده میکنیم
و پرستش مینماییم بیا تا آتشی برافروزیم و دست بر وی نهیم ببینیم که ما را دوست میدارد و رعایت
میکند یا همچو دیگران میسوزد با آتشکده رفتند و آتشی برافروختند بهرام گفت ای برادر دست بر آتش
نه ابدرام گفت تو اول دست بنه بهرام گفت ای برادر تو هفتاد سالست که ویرا عبادت میکنی
و من پنجاه سال ابدرام دلیری نکرد و بهانه می آورد بهرام دست بآتش دراز کرد در ساعت
دستش بسوخت برخواست و سبوی آب آورد بر آتش ریخت و آنرا بکشت و گفت بیزارم از چنین
معبودی که بعد از پنجاه سال که ویرا بندگی کرده باشم مرا چون دیگران بسوزد و دست من
نگاه ندارد و من از دین باطل برگشتم و دین مسلمانی اختیار کردم و ایمان آوردم بخدای

پایهٔ معراج بر آن نهاده است و آن صخرهٔ بیت المقدس است و بالای آن باسمان پیوسته است یک پایهٔ آن
از یاقوت سرخ است و پایهٔ دیگر از زمرد سبز ملک الموت چون قبض روح نماید از آن معراج بر آید و بالا
رود و در محلی که میت را حشر نمایند باز ماند متحیر ببالا نگرد آن معراج بروی ظاهر شود پس مرا از آن
معراج باسمان دنیا بردند و در آنجا خروسی دیدم روی و گردن او سفید و سبز که از آن نیکوتر
سفیدی و سبزی ندیده بودم و پایهای آن در هفتم زمین و سر او در زیر عرش چون شب بنیمهٔ آخر
رسد بالها را بهم زند و خدا را تسبیح کند باین وجه که سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله
الحی القیوم و از آنجا بگذشتم بملکی رسیدم که یک نیمهٔ او از برف بود و یک نیمه از آتش نه برف
آتش را می نشاند و نه آتش برف را میگداخت و این تسبیح میگفت که یا مؤلف بین الثلج و النار
الف بین القلوب عبادک المومنین چون از آنجا بگذشتم فرشته را دیدم بر سریر نشسته و لوحی
بر کنار نهاده بهیبت تمام و چین ابرو گفتم ای جبرئیل این کیست فرمود ملک الموت چون مرا
دید رسم تحیت بجای آورد اما سر از لوح بر نداشت از وی پرسیدم که این لوح چیست گفت لوح
اجالست گفتم چگونه قبض روح اهل زمین میکنی که هیچ جا نمیروی و بجای خود نشسته گفت دست
من بهمه دنیا رسد و دنیا در پیش من بمنزلهٔ خوانیست بهر طرف او که میخواهم دست دراز میکنم
فرشتهٔ دیگر را دیدم که بغایت مهیب بود و ترش روی جبرئیل گفت این مالک دوزخست و تا حق تعالی
ویرا آفریده هرگز نخندیده و هر روز خشم او زیاده میشود پیش وی رفتم و گفتم چندگاهست که دوزخ را
می تابی گفت از آن روز که حق تعالی دوزخ را آفریده تا قیامت گفتم بعضی از دوزخ بمن نمای وی
گوشهٔ از دوزخ بگشاد آتشی سیاه دیدم و دودی بغایت تیره که آفاق از آن پر شد و هولی
عظیم در دل من نشست پس از آنجا بالا رفتیم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان جز خدای
نداند و همچنین از آسمانی باسمانی میرفتیم چون بسدرة المنتهی رسیدیم در زیر آن درختی چهار چشمه
بیرون می آمد از آب حیوة و [illegible] و بر شاخ آن نگاه کردم دانستم که سدرة المنتهی است

نوری از انوار الهی از آن مسند درخشید که بوصف نیاید و آنرا هزار هزار شاخ بزرگ بود
و در هر شاخی هزار هزار شاخ کوچک و بر هر یک از آن هزار هزار فرشته چون از سدرة
المنتهی در گذشتم بحجابی رسیدم که آنرا حجاب وحدت گویند جبرئیل حجاب بجنبانید صاحب حجاب
گفت کیستی جبرئیل گفت منم و محمد با منست پس جبرئیل بایستاد و مرا فرمود پیش رو که مقام
من ازین در نمیگذرد پس مرا آن فرشته حجاب دست بگرفت و خود بایستاد و گفت اگر بمقدار سر
انگشت پیشتر روم سوخته گردم پس آن فرشته مرا بحجاب لؤلؤ رسانید حجاب دار لؤلؤ مرا فرا گرفته
بحجاب دیگر رسانید همچنین از حجابی بحجابی دیگر میرسانیدند تا از هفتاد حجاب بگذشتم
سطبری هر آسمانی و حجابی پانصد ساله راه بود و میانه هر یک پانصد ساله راه پس
رفرفی سبز فرود آمد نشستند که نور آفتاب را غلبه میکرد و در آنجا براق از رفتن باز ماند
مرا بر رفرف سوار کردند و بعرش رسانیدند چون عرش را دیدم هرچه پیش از آن دیده بودم
در چشمم حقیر گشت حق تعالی مرا بمسند عرش بنشانید هزار هزار نوبت از حضرت عزت شنیدم
که فرمود نزدیکتر آی و هر نوبت این خطاب مستطاب اثر فهی دست داد تا قدم بر بساط دنی
فتدلی نهادم و بخلوت خاص مکان قاب قوسین او ادنی در آمدم پس از عرش قطره بچکید
و بر زبان من آمد بطعم خوشتر که چشندگان خوشتر از آن نچشیده باشند پس حق تعالی از علم
اولین و آخرین مرا خبر داد و زبان من بکشود هیبت گفتم که التحیات لله والصلوات والطیبات
الطاهرین حق تعالی فرمود السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته من گفتم السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له بعد از آن حق تعالی
فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه پس گفتم که مر امت را این کرامت باید مومنان
گوارنده نیست حق تعالی فرمود و المومنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین
احد من رسله بعد از آن از من پرسید که امت تو در قبول احکام من چه میگویند گفتم قالوا

سمعنا

سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر جواب آمد که چون ایشان مطیع و منقاد اوامر و نواهی
الهی اند لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت بعد از آن خطاب
رسید که بخواه تا چه میخواهی گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا فرمود که از سهو و خطای
امت تو گذشتم دیگر بخواه آنچه خواهی گفتم ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من
قبلنا فرمود که اعمال شاقه از ایشان باز داشتم دیگر چه مطلبی داری گفتم ربنا و لا تحملنا
ما لا طاقة لنا به فرمود این تو و امت ترا ارزانی داشتم و اعف عنا من الخسف و اغفر لنا من القذف
و ارحمنا من المسخ انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین حضرت رسول صلعم فرمود که من این دعا
میکردم و ملائکه آمین میگفتند حق تعالی فرمود که این مر ترا و امت ترا بعد از آن گفتم بار خدایا به پیغمبرانی
که پیش از من بودند کرامتها کردی ابراهیم را خلیل خود گفتی و با موسی سخن کردی و ادریس را درجه
بلند دادی و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی و داود را زبور فرستادی خدایا مرا چه کرامت
عطا میفرمایی فرمود ترا حبیب خود گرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل خود گفتم و با موسی سخن در کوه طور
گفتم با تو سخن میگویم در زیر عرش و داود را زبور دادم ترا فاتحة الکتاب و آخر سورة البقرة
دادم که از گنجهای عرش است و بعد از تو پیغمبری نفرستم و تمام روی زمین را مسجد تو و امت تو
کردم و خاک زمین را پاک گردانیدم و امت ترا غنیمت کفار حلال ساختم و ترس تو بر دل
اعدا انداختم که یکماهه راه از تو ترسند و نصرت ترا باشد و قرآن را که سید کتابهاست
بتو فرستادم و شرح صدر تو کردم و امت ترا بهترین امتان گردانیدم پس این همه را کر
کرم بعد از آن بمن چیزها گفت و نهی کرد مرا که بگویم و پنج چیز دیگر را بمن عطا فرمود و پنج
چیز را بعلی ع مرا جوامع کلام داد و علی را جوامع علم مرا نبی گردانید و علی را وصی مرا کوثر
داد و علی را سلسبیل مرا وحی داد و علی را الهام و در شبی که مرا باسمان بردند و ملکوت
آسمانها را بمن نمودند و مرا در آسمانها بگردانیدند و حجاب از پیش من برداشت تا عجایبهای

آسمان و زمین بدیدم و درهای آسمانها بگشادند و علی را قوت بصیرت زیاده کرد تا همه چیز
و حجاب از پیش او برداشته تا علی دید آنچه من دیدم و در آن حال من نظر بعلی میکردم و علی
نظر بمن یا پادشاه عالم فرمود که یا محمد علی را سه تشریف کرامت کردم اول آنکه امام متقیانست
دوم آنکه امیر مومنانست سیم آنکه سید سفیدرویان و سفیدپوستان و پایانست در آن عالی که طوبی
نقل کرده برادر ابن عباس که آنحضرت فرمود که چون بمقام قاب قوسین رسیدم حق تعالی فرمود که یا
محمد در پایین خود نظر کن من نظر کردم دیدم که همه حجابها برداشته شده و همه درهای آسمان گشاده
و علی سر برداشته و بمن مینگرد پس حق تعالی فرمود که یا محمد علی را وصی گردانیدم و وزیر و خلیفه
تو است بعد از تو او را اعلام کن که سخن ترا میشنود من علی را ندا کردم و این بشارت بوی
رسانیدم و علی در خانه خود بود پس گفت یا رسول الله قبول امر الهی نمودم و فرمان بردارم
پس حق تعالی امر کرد ملا اعلی تا بر علی سلام کردند و علی جواب سلام ایشان باز داد
و فرشتگان را دیدم که یکدیگر بشارت میدادند و صاحب خلافت علی و بر هیچ گروهی از
فرشتگان نگذشتم مگر که مرا تهنیت میکردند و میگفتند ای محمد بحق آن خدایی که ترا بحق بخلق
فرستاده که ما را همه سرور و خوشحالی دست داد با آنکه حق تعالی ابن عم ترا علی ابن ابی طالب
وصی و خلیفه تو گردانید و حاملان عرش را دیدم که همه سرهای خود بپایین انداخته
در زمین نگاه میکردند من پرسیدم که سبب چیست که همه بزمین مینگرند جواب دادند
که از خدا اذن طلبیده اند که نظر در روی مبارک علی کنند و کنون همه متوجه آنحضرت اند
و روی نورانی او را می بینند و چون از آسمان بزمین آمدم در صدد آن شدم که قصه
معراج را و آنچه دیده بودم و شنیده با علی بگویم علی بر من سبقت گرفته همه را بمن گفت
و خبر داد من دانستم که هر جا که قدم زده ام و هر چه دیده و شنیده ام حق تعالی از برای علی
نموده و او را بر آن واقف ساخته بعد از آن ابن عباس گوید که من گفتم یا رسول الله

مراد وصیتی

مرا وصیتی فرمای تا دستگیر من باشد در دنیا و آخرت و سبب فوز و رستگاری من گردد رسول صلعم
فرمود بر تو باد که علی را دوست داری بحق آن خدایی که مرا برسالت بخلق فرستاده که آتش
دوزخ غضبناکتر است بر دشمن علی تا از آنکس که دعوی کند که خدا را فرزندی هست و اگر
همه ملائکه مقربان و انبیای مرسلین بر فرض محال جمع شوند بر دشمنی علی حق تعالی همه را با آتش
دوزخ عذاب کند گفتم یا رسول الله کسی باشد که علی را دشمن دارد فرمود بلی قومی باشند
که گمان برند که از امت منند و حال آنکه از اسلام نصیبی ایشان را نباشد و بدان ای
ابن عباس که نشانه دشمنی ایشان آن باشد که غیر او را بر او تفضیل نهند و یقین بدان
و آگاه باش که حق تعالی هیچ پیغمبری را گرامی تر از من نیافریده و هیچ وصی گرامی تر از علی خلق نکرده
پس مخالفت کن با هر که مخالفت علی کند و با آنکس دوستی و یاری منمای یا ابن عباس اگر خواهی
که خدای تعالی از تو خوشنود باشد بطریقه علی سلوک کن که شک در ولایت علی کفر است بخدا
و از ابن عباس مرویست که بامداد آن شب که رسول صلعم را بمعراج بردند آنحضرت دلتنگ نشسته
بود جهت آنکه کسی از او باور نکند که یک شب هفت آسمان را سیر کرده باشد و بهشت و دوزخ مطلع
شده که در این اثنا ابوجهل لعین بیامد و در پهلوی آنحضرت بنشست و بطریق استهزا گفت بیار
آنچه تازگی از خدا بتو رسیده فرمود دوش مرا به بیت المقدس بردند گفت یک شب به بیت المقدس
رفتی و آمدی فرمود بلی ابوجهل گفت آنچه میگویی بقوم خود بگوی حضرت آواز داد که یا معشر
کعب بن لوی همه جمع شدند گفتند چه میگویی یا محمد فرمود که دیشب که دوش مرا به بیت المقدس
بردند و باز آوردند آنها از آن متعجب گشته یکی دست برهم میزد و یکی صفیر میکشید و جمعی
مستضعفان که اظهار ایمان میکردند بالکلیه برگشتند و کفر آشکار کرده گفتند این دروغ
صریحست ابوجهل گفت ای محمد اگر راست میگویی نشانهای آنرا بگو رسول صلعم شروع نمود
در علامات بیت المقدس و حق فرمود هر چه نزدیک بود که بر من پوشیده شود حق تعالی مثل آن بر من عرض

تصور میکردم و بقوم میگفتم با خود گفتند که همه علامتها راست میگوید پس گفتند که خبر کاروان ما که کجا
شام متوجه شده اند چه داری فرمود ایشان را در دو جا گذاشتم شتری گم کرده بودند بطلب آن
می گشتند و در میان ایشان قدری آب بود من تشنه بودم آب را از ایشان طلبیدم ایشان بمن دادند
من آنرا آشامیده قدح تهی با ایشان دادم چون بار آنها از ایشان بپرسید گفتند این علامت
دیگر است بعد از آن فرمود که فلان و فلان بر شتری نشسته بودند و شتر ایشان از من برمید و فلان
بیفتاد و دستش بشکست گفتند این نیز علامتی دیگر شد بعد از آن گفتند که وصف کاروان کن که
هر یک بر چه صفت اند چون وصف ایشان میکرد هر چه میپرسیدند جواب میفرمود بر آنحضرت ظاهر میساخت همه را
بیان میفرمود و فرمود که ایشان حالا بجزوره رسیده اند و در پیش کاروان شتریست خاکستر رنگ و برو
دو قراره نهاده اند چون آفتاب طلوع شود ایشان در رسند از پس این کوه گفتند این علامت
دیگر است پس منتظر بودند که آفتاب برآید و کاروان نیاید آنحضرت را دروغ گوی گردانند
چون وقت طلوع شد یکی گفت بخدا ای که آفتاب برآمد و دیگری گفت بخدا ای که اینک کاروان
از پس کوه درآمد شتر خاکستر رنگ در پیش و چون آن کاروان علاماتی که حضرت فرموده بود تحقیق کردند
گفتند والله که ما ساحری مانند محمد نشنیده ایم و ندیده ایم این سحری عجایب روشن است
بلی چون دیدهٔ باطن ایشان کور بود و در دل ایشان حسد و بغض و غرور معجزی بدین روشنی را
حمل بسحر میکردند و در حق خواجهٔ هر دو سرا و شفیع روز جزا بدگمان بودند خوشا حال امت پیغمبری
که او در حق ایشان چنین ارزانی فرموده اند نظم شفیع الوری خواجه بعث و نشر · امام الهدی صدر دیوان حشر
کلیمی که چرخ فلک طور اوست · همه نورها پرتو نور اوست · شبی بر نشست از فلک درگذشت
بتمکین و جاه از ملک درگذشت · چنان گرم در تیه قربت براند · که در سدره جبریل از او باز ماند
در آثار آمده است که روزی پیغمبر حلیم موسی کلیم صلوات الله الملک العلیم بکوه طور بمناجات رفته
بود ابلیس پلید پس از زمین سر برآورد گفت یا موسی آمده ام تا ترا هزار و سه پند بیاموزم

موسی گفت ای ملعون تو چه دانی که من پند اموزم جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت یا موسی هزار و یک پند اما سه پند او
بشنو و بعمل آر موسی گفت ای ملعون آن سه که پند است بگو گفت اول آنکه چون خیری در خاطر
گذرانی و روا دانی آنرا تعجیل کن و الا ترا از آن پشیمان میکنم دوم آنکه با زن بیگانه در جایی منشین
و الا ترا بزنا می اندازم سیم آنکه چون غضب بر تو مستولی شود جای خود را تغییر ده و الا ترا
بکشتن می افکنم پس گفت ای موسی چون ترا سه پند آموختم از خدای تعالی التماس کن که گناه مرا
بخشد و طوق لعنت را از گردن من بردارد و مرا عفو کند موسی دعا کرد خطاب آمد که ای موسی
گناه او را وقتی می آمرزم که بر قبر آدم علیه السلام سجده کند ابلیس گفت من بر زندهٔ او سجده نکردم
بر مردهٔ او چگونه سجده خواهم کرد ای عزیز بنگر که شیطان چون دشمنیست مر بنی آدم را و از وی
اندیشه کن تا ترا در ورطه نکشد امید که حق تعالی جمیع مومنان را از شر شیطان نگاه دارد بحق
محمد و آل محمد روایت است که مردی بود از بزرگان دین که او را شیخ نجیب گفتندی گفت شبی
بگورستان بصره درآمدم چون از شب نیمه بگذشت و مردم بیارامیدند نگاه کردم چهار
کس را دیدم که جنازه می آوردند با خود اندیشه کردم که مگر این را کشته اند نزد ایشان رفتم
و گفتم بحق خدایی که ما بین راست بگویید که این را شما کشته اید یا کسی دیگر آنها گفتند
که ای مرد گمان بد مبر که این را کس نکشته است بلکه ما مزدوریم و آن پیرزن مادر او
که بر سر آن گور نشسته است برو تا ببینی فرا رفتم و گفتم ای پیرزن این چه حالتست چرا این را
بروز نیاوردی پیرزن گفت بدانکه این پسر من است جوانی فاسق و خمار و بدکار بود و در
فسق مشهور بود چنانکه مثل او زنده ای نبود چون وقت مرگش در رسید مرا وصیت کرد و گفت
ای مادر ترا وصیت میکنم به سه چیز اول آنکه چون من بمیرم رسنی در گردن من اندازی و گرد خانه
بکشی و گویی اینست سزای آن مرد بدکار که سلطان اجل او را گرفته و بسته بدرگاه حضرت آورد
دوم آنکه جنازه مرا شب برگیر تا مرا لعنت نکنند سیم آنکه خود مرا در قبر نهی مگر رحمت آن خوی

الرحمن است و آیة الکرسی بخواند بدرستی که آن دابه ایمن میشود از آفات و از ابی عبدالله علیه السلم
مرویست که چون کنیزی بخرند بگویند اللهم انی استشیرک و استخیرک و چون غلامی بخرند بگویند
اللهم قدر لی اطولهم حیوة و اکثرهم منفعة و خیرهم عاقبة **مناجات** خداوندا چو مارا کار سازی
زما و خدمت های نیازی • دهی بی حق خدمت خلق را قوت • نگاری بی قلم در سنگ یاقوت
من آن خاکم که مغزم دانه تست • بدین شمع دلم پروانه تست • تو آن کاول ز خاکم آوریدی
بفضلم از ملایکش برگزیدی • چو روز افروختی چشمم برافروز • چو نعمت دادیم شکرم درآموز
بهر مویی که در کشتارم افتد • قلم در کش که بس بسیارم افتد • اگر دین دارم و گر خود پرستم
بیامرزم بهر نوعی که هستم • بخدمت خاص کن خورسندیم را • بکس مگذار حاجتمندیم را

حکایت دهم در حکایات متفرقه گویند در بدایت اسلام روزی جمعی از مشرکان در مکه جمع
شده بتان را سجده میکردند ناگاه دیوی در شکم بتی چنین آواز برآورد و بیتی چند انشا کرد مضمون
جمعی آمده اند مراد محمد است و اصحاب او که بر عیب میکنند و دین آبای ما را مذمت مینمایند
و حال آنکه آبای ما کریمان بوده اند چون این مشرکان شنیدند یکبار آواز
برآوردند و نشاط کنان گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه میگویند پس موعد
کردند که تا رسول صلعم حاضر شود و قول بتان را بشنود حضرت رسالت این کار شیطانست
در این اندیشه بود که جنی مؤمنی نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله غبار ملال بر خاطر خود
راه مده که آن دیوی بود که در درون آن بت آواز داده بود مسعر نام داشت من او را کشتم
تو بسعادت بموعد مشرکان حاضر شو تا من بیایم و جواب ایشان باز دهم رسول صلی الله علیه و آله
خوشدل گشته روز دیگر مشرکان برخواستند و بتان را بیاراستند و قربانیها کردند و رسول صلعم
را حاضر نمودند چون بدانجا رسید بتان بروی در افتادند مشرکان برخواستند بتان را بپا کردند
و طنابها در گردن ایشان انداخته بر صلیبها بستند و بتان را بپا کشیدند و در پیش ایشان بسجده در افتادند

سفیده خدای تعالی بر من رحمت کند و در قبرم اعتقادات نکند چون جان از وی جدا شد کفنش کردیم و
او را بجای آرام برخواستم و رسنی در گردن وی انداختم و خواستم که گرد خانه بکشم از گوشه خانه
آوازی آمد که چه میکنی با دوست ما این بیحرمتی مکن که ما همه گناهان او را بخشیدیم و با وی آشتی
کردیم شیخ نجیب گوید چون این سخن بشنیدم فرار رفتم و بروی نماز کردم و چون او را در قبر کردم
و خشت بر لحد او راست نهادم آن میت از خود دلیل زنده برخاست و کفن از روی خود دور انداخت
و چشم باز کرد و بر روی من بخندید و گفت ای شیخ نجیب خدای ما رحیم است هم مطیعان را و هم
عاصیان را این بگفت و چشم بر هم نهاد و کفن بر روی کشید هر چند با وی سخن گفتم جواب نداد
متحیر ماندم که زنده را در گور نتوان کرد ناگاه آوازی شنیدم که چرا دوست ما را از ما باز میداری
و توقف میکنی فی الحال خاک در قبر او ریختم و قبر او راست کردم ای عزیز تو هم در حالت جوانی
توبه کن و دست از گناه باز دار باشد که رستگار شوی الهی بعزت پاکان درگاهت که از گناه
این بیچارگان درگذر **رباعی** با سوختگان بجز تو سودا که کند • جز تو نظری بر دل شیدا که کند •
گر لطف توام دست نگیرد امروز • تدبیر من سوخته فردا که کند • **نقلست** که آن عالم ربانی و آن
عارف صمدانی امیر سید علی همدانی قدس سره و نور ضریحه چون بکشمیر رسید مردم آنجا او را
اعزاز و احترام نمودند روزی در مجلس او شخصی گفت یا امیر درین شهر رهبانیست که کرامات
و حالات او از حد حصر بیرونست امیر فرمود که برخیز بیا تا بدیدن او رویم امیر با جمعی کثیر از
صغیر و کبیر متوجه منزل او شدند این صورت بر آینه دل رهبان ظاهر شده بمریدان خود گفت که
امروز شاهبازی بجانب ما پرواز میکند میهمانی او را آماده باشید و خود باستقبال آن بزرگان
کمال بیرون آمد و در میانه راه بملازمت رسیده در قدم امیر افتاد و بعد از شرایط تعظیم و تکریم
بمنزل آمده صحبت داشتند رهبان از حالات و مقامات خود چیزی چند بخدمت امیر
عرض میکرد مرتبه که گفت از مشرق تا مغرب هیچ چیز پوشیده نیست امیر متعجب شده

گفت ای

و گفتند ای معبودان ما آنچه دیروز میگفتید امروز بگویید تا محمد بشنود چون این سخن بگفتند از سنگ نخست
مهین سه بیت شنیدند مضمون آنکه منم آنکس که مرا مظهر گویند گشتم مسعود را که فاجر و طاغی بود
و انکار حق میکرد لعنت فرمود او پیغمبر ما که قرآن برو نازل شده از پس عیسی علیه السلام بر داد و ختم فرمان
بردار امر و نهی مشرکان چون آن ابیات شنیدند با خود گفتند محمد تا غایت ما را او عیب میداد
امروز خدایان ما او را پیغمبر میدانند ای عزیز از عهده شکر این نعمت چگونه بیرون توانیم آمد که از امت
پیغمبر آخر الزمان و از شیعه مولای متقیانیم و مثنوی بت پرستان را عمل ستیم که صنعت خود را پرستش کنیم
نظم از دست و زبان که برآید • کز عهده شکرش بدر آییم • مرویست از ام هانی رضی الله عنها
که شب معراج حضرت رسالت پناه صلعم در خانه من بود چون نماز خفتن بگذاردیم من بخفتم و رسول
همچنان در نماز بود بخواب رفتم و بیدار نشدم تا بامداد مرا بیدار کرد و فرمود برخیز ای ام هانی
تا ترا حدیثی عجب گویم برخواستم و بعد از نماز صبح حضرت فرمود که دوش جبرئیل علیه السلام نزد من آمد
و گفت برخیز و غسل کن و وضوی مجدد ساز پس آب کوثر را با آب زمزم ممزوج کرده و من بآن
غسل نمودم و وضو ساختم و از منزل بیرون آمدم و شتری را دیدم استاده و عنان مرکبی در دست گرفته
و آن از دراز گوش بزرگتر بود و از استر کوچکتر رویش چون روی آدمی و چشمهایش چون زهره
و مشتری و دست و پای او چون دست و پای شتر و دم او چون خوشه پروین و سم او چون سم
گاو و سینه اش از یاقوت سرخ بود و زینی از زمردهای بهشت برو نهاده و از پر او دو بال بود چون
پر طاوس آن مرکب را پیش من کشید تا سوار شدم براق گفت بشرط آنکه حضرت در روز قیامت
بر من سوار شود گفتم چنین باشد چون سوار شدم ساعتی نگذشت و زمانی بر نیامد جبرئیل
در دست راست من بود تا به بیت المقدس رسیدیم و بفرمان خدای تعالی ارواح جمیع پیغمبران از عهد
آدم تا روزگار عیسی علیه السلام در مسجد اقصی جمع شدند و بر من سلام کردند و جبرئیل مرا پیش داشت تا امامت
ایشان کردم و دو رکعت نماز بگذاردم پس جبرئیل دستم گرفته مرا نزدیک آن سنگ برد که

آسمان و زمین کم مرا و سجده هزار عالم را آفریده و بر همه اشیا قادر است ای برادر تو نیز با من و دین
مسلمانی پیش گیر تا فردای قیامت در آتش دوزخ نسوزی گفت طاقت طعن مردمان ندارم که
زبان تعرض دراز کنند که هفتاد سال بر باطل بوده و نمیدانسته و نیز قصد جان و مال و منال
و اهل و عیال من کنند بهرام گفت من ترک خانه و آنچه در دست کردم و تو و اگذاشتم و راه
غربت پیش گرفتم هر چند او را منع کرد هیچ فایده نداشت صبر کرد تا پاسی از شب درگذشت
و دست عیال گرفته از شهر کافران بیرون رفت بعد از سه روز که محنت بسیار کشیدند و زحمت
و مشقت بیشمار بدار الاسلام رسیدند در کنار شهر خرابه بود بآنجا رفتند گرسنه و تشنه و از نقد
و جنس با ایشان چیزی نبود که طعامی خرند یا ظرفی که آبی آشامند و نه یاری که با وی غم دل
گویند و نه روی آنکه از کسی چیزی طلبند چون طاقتشان طاق شد روی بدرگاه بی نیاز کردند
و بزاری مضمون این اشعار بر زبان میراندند نظم الهی غنچه امید بگشای • گلی از روضه جاوید بنمای •
بخندان از لب آن غنچه باغم • وزان گل عطر پرور کن دماغم • درین محنت سرای بی مواسا •
بنعمتهای خویشم کن شناسا بار خدایا ترک کفر و ضلالت کردیم بامید مغفرت و رحمت تو
و ترک خویش و اقربا کردیم بامید آشنایی عظمت تو و ترک مال و منال کردیم بامید سخا و شفقت تو
و ترک دنیا و جمعیت آن کردیم بامید بهشت و آخرت تو ای کس بیکسان و ای فریادرس
دردمندان و ای مونس تنها ماندگان و ای انیس بیچارگان نظم نظری بحال من کن که ز دست رفت کارم •
بکسی مکن حوالت که بجز تو کس ندارم • از مناجات ایشان غلغله در ملکوت اعلا افتاد و انعام عمیم
خدای علیم قدیم در جنب التعظیم و التکریم بحرکت آمده فرمود ای جبرئیل دریاب بنده ذلیل
مرا که از همه خلق بریده است و روی بدرگاه ما آورده هنوز در دعا بود که جبرئیل بشکل جوانی
جمیل بدر خرابه آمده آواز داد که ای بهرام بیرون خرام چون بیرون آمد جوانی دید خوب صورت
و بلباسهای فاخر آراسته بر بهرام سلام کرد و گفت خدای کریم میفرماید که عائله‌ات را بدست گرفتم

...گی برای تو قصری بنا کردیم و همه خلق را مهربان تو گردانیدیم بعوض خوبان تو
...مد چند آنکه داشتی دادیم و طبقی بدست او داد و در خشم بهرام ناپدید شد بهرام [illegible]
متحیر شده سرپوش از سر طبق برداشت طبق را پر از زر سرخ دید روی بر زمین نهاده خدای را
سجده کرد و شکر گفت و طبق برداشت برده پیش زن بر زمین نهاد و گفت آن خدایی [illegible]
که ما بدو ایمان آورده ایم زن را ازین اعتقاد زیاده در اسلام محکم گشت و در آن شهر مردی بود که
او را شیخ زکی گفتندی بستر جانش ندا دادند که دوستی از دوستان ما در فلان خرابه است
برو و او را باعزاز و احترام تمام بمنزل خود آور و خانهٔ خاص خود را بدو ده شیخ برخواست با مریدان
بسیار روحانی و متوجه آن خرابه شد [illegible] بسیار و هر یک ازیشان با تحفهای نیکو [illegible]
رفتند و شیخ او را در کنار گرفته مریدان و مردمان بوسه بر دست و پای وی میدادند [illegible]
بود میکشیدند چندان مال بر بهرام جمع شد که [illegible] شیخ او را برد [illegible] منزل
خود آورد و باهم بطاعت و عبادت مشغول شد ندای عزیز تو هم دست از معصیت [illegible]
و ضلالت بردار [illegible] و فرمان خدای بجای آر تا سرافراز دنیا و آخرت
گردی زیرا که دریای رحمت الهی بی پایانست **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نقلست که در شهری از شهرهای خراسان مردی بود عبدالطاهر نام صالح و با ریاضت و مال
بسیار داشت به بیت الحرام آمد و بعد از ادای حج در مکهٔ معظمه متوطن شد و مال خود در
درویشان و محتاجان میکرد و همیشه بطواف [illegible] و قرآن خواندن مشغول بود [illegible] سال [illegible]

و یکی [illegible] که او را غوث و قطب گویند چون غوث را اجل فرا رسد از آن سه تن یکی بمرتبهٔ وی رسیده باشد
و از آن هفت تن یکی بجای آن سه تن و از آن ده تن یکی بمنزلهٔ آن هفت تن و از آن چهل
تن یکی بمحل آن ده تن و از آن هفتاد تن یکی بمکان آن چهل تن و از آن سیصد تن یکی بمرتبهٔ
آن هفتاد تن را دریافته باشند و یکی از عباد الله بمرتبهٔ آن سیصد تن رسیده باشد
و هرگز جهان ازیشان خالی نباشد گفتم تو کجا باشی و حضرت الیاس کجا فرمود یکی موکل
بحر باشد و یکی موکل بر خشکی [illegible] باهم رسیده و باهم باشیم فرمود چون ولیی از اولیا را خدای تعالی [illegible]
ما آنجا باشیم **مناجات** الهی زعفو تو جویم پناه · ندارم بکف تحفه جز گناه · چه جوید ز تو تحفه زین خوبتر
بجو دانچه [illegible] چیزی دگر · پریشانم از دست نفس و هوس · همین میتوانم عذر تقصیر بس · الهی ببخشم که بخشنده
[illegible] ز تقصیر خود [illegible] [illegible]
که جرم [illegible] · الهی گریزانم از خویشتن · تو بهتر [illegible] زمین
[illegible]
الهی [illegible]
[illegible]
الهی [illegible]
الهی [illegible]
[illegible]
الهی [illegible]
اگر خواهیم [illegible] **بحث یازدهم** در فضیلت و آداب
زیارات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در زیارت ثواب بسیار است و فضیلت بیشمار
اما آنچه اهم است گفته میشود [illegible] روز دهم محرم مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام [illegible]

زیارت آنحضرت خواه نزدیک و خواه دور و سنت است که روز عاشورا امساک کنند در خوردن و آشامیدن
تا بعد از عصر و بعد از آن اندکی از خاک تربت امام حسین علیه السلام تناول نماید و سنت است که
آن روز را بحزن و اندوه بسر برند و یکدیگر را تعزیت بدهند باین روش که اعظم الله اجورنا
بمصابنا بالحسین علیه السلام وجعلنا وایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه والامام المهدی
من آل محمد و سنت است که از لذات دنیوی اجتناب نمایند و آداب تعزیت بجای آورند
و متعلقان خود را بگریه امر فرمایند روایت است از ابی عبدالله علیه السلام که هر که زیارت کند
قبر امام حسین علیه السلام را و عارف باشد بحق او همچنان باشد که زیارت کرده باشد حق تعالی
را در زیر عرش او و روایت کرده حریز از ابی عبدالله علیه السلام که آنحضرت فرمود که هر که زیارت
کند حضرت امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا واجب میشود مر او را بهشت و روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده که هر مومنی که گریان شود چشم او از برای
قتل امام حسین علیه السلام مرتبه که روان شود بر روی او آب چشم او عطا فرماید حق تعالی مر او را در بهشت
غرفه ها که در آنها ساکن گردد و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که هر که نزد او وقایع کربلا
مذکور گردد و گریان شود چشمهای او اگرچه اشک او بقدر پر پشه باشد آمرزیده شود گناهان او
اگرچه مثل کف دریا باشد و روایت است از ابی عبدالله مشهور که گفت امام جعفر علیه السلام فرمود مرا که
یا ابا عماره بخوان از برای من چیزی از قتل حسین بن علی علیهما السلام پس خواندم از برای او پس
گریه کرد پس دیگر خواندم آنحضرت گریه میکرد و گفت والله که من میخواندم و او گریه میکرد تا شنیدم
آواز گریه از خانه آنحضرت ابی عماره گوید که آنحضرت مرا گفت یا ابا عماره هر کس که بخواند از مصیبت
امام حسین علیه السلام و بگریه درآورد پنجاه کس را پس او را از اهل بهشت و هر که بگریه درآورد سی کس
را پس او راست بهشت و هر که چیزی بخواند که بگریاند بیست کس را پس مر او راست بهشت و هر که
بگریاند ده کس را پس مر او راست دخول بهشت و هر که بگریاند یک کس را پس واجب میشود او را بهشت

و هر که بگرید بر مصیبت امام حسین علیه السلام پس مر او راست بهشت و روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
که روزی رسول خدا صلعم در خانه ام سلمه رضی الله عنها بود و امر فرمود که باید کسی نزد من نیاید پس حضرت
امام حسین آمد و حال آنکه طفل بود و رسول صلعم گریه میکرد و در دست حضرت رسول چیزی بود که در
بدست میگردانید پس رسول گفت یا ام سلمه جبرئیل حاضر است و خبر میدهد مرا که حسین من شهید خواهد
شد و این از آن خاک است که او بر آن کشته میشود بگیر و نزد خود نگاه دار هر گاه ببینی که این خاک
خون شده است پس بدان که فرزندم کشته شده است ام سلمه گفت یا رسول الله از حق تعالی
درخواه تا آنکه از و دفع فرماید این را فرمود درخواست نمودم وحی کرد الله تعالی بمن که برادر شهادت
درجه ایست که در نمی یابد آنرا هیچکس از مخلوقات و بدرستی که مر او را شیعیانند که شفاعت خواهند
کرد مر ما را پس شفاعت داده میشوند و بدرستی که مهدی از فرزندان او است پس خوشا
حال آنکسی که از دوستان حسین باشند و شیعه دوستان او والله که ایشان رستگارانند در روز قیامت
از داود بن کثیر روایت است که گفت نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که آب طلبید پس دیدم
او را که چشمهای مبارکش گریان شد و فرمود ای داود لعنت خدای بر قاتل امام حسین علیه السلام باد
بدرستی که هیچ آشامنده آب سرد الا آنکه یاد میکنم تشنگی آنحضرت را نیست بنده ای که بیاشامد
آب را و یاد نماید حسین را و لعنت کند بر قاتل او الا آنکه مینویسد خدای تعالی از برای او صد هزار
حسنه و محو میکند از او صد هزار سیئه و برمیدارد از برای او صد هزار درجه و همچنان
باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت محشور شود در حالتی که روی او چون
برف سفید باشد از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرموده امر کنید شیعه ما را بزیارت
امام حسین علیه السلام بدرستی که زیارت آنحضرت فرض است بر هر که مقر باشد بامامت او از جانب
حق تعالی از ریان بن شبیب منقول است که گفت نزد امام رضا علیه السلام رفتم در اول ماه محرم پس
فرمود مرا ای پسر شبیب آیا روزه ای گفتم نه فرمود که این روزیست که دعا کرد در این روز زکریا

پروردگار خود را پس گفت رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء فاستجاب
و امر کرد حق تعالی ملائکه را که ندا کردند بزکریا و حال آنکه زکریا در محراب عبادت ایستاده بود و گفتند
ای زکریا بدرستی که خدای تعالی بشارت میدهد ترا بیحیی پس هر که در این روز دعا کند حق تعالی
مستجاب فرماید دعای او را همچنانکه اجابت فرمود دعای زکریا را پس فرمود که ای پسر شبیب
بدرستی که محرم ماهیست که اهل جاهلیت حرام میدانستند ظلم و قتال را در این ماه بجهة حرمت
این ماه و چون این امت حرمت این ماه را ندانستند ایشان نیز حرمت این ماه نگاه نداشتند و حرمت پیغمبر
خود نگاه نداشتند بتحقیق که کشتند در این ماه ذریت او را و اسیر کردند زنان و فرزندان او را
پس نیامرزد حق تعالی ایشان را هرگز ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر چیزی باید که گریه کنی بر امام حسین ع
بدرستی که او را کشتند همچنانکه میکشند گوسفند را و کشتند با او از اهل بیت او هجده کس را
که نبود در روی زمین مثل ایشان و بتحقیق که گریستند هفت آسمان و زمینها از جهة قتل او و بتحقیق
که نزول کردند بزمین چهار هزار ملک تا آنکه یاری دهند و یاری او کنند رخصت نیافتند با دشمنان او
پس دیدند او را شهید شده پس ایشان ژولیده موی و گردآلود نزد قبر آنحضرت میگریند تا روز
قیامت ای پسر شبیب بتحقیق که حدیث فرمود مرا پدرم و او از جدش که فرمود بدرستی که چون
جدم حسین را شهید کردند آسمان خون و خاک سرخ بارید ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر
امام حسین علیه السلام تا آنکه فرود آید آب چشم تو بر روی تو بیامرزد خدای تعالی گناهان ترا
از صغیر و کبیر و قلیل و کثیر ای پسر شبیب اگر خواهی که باشد مر ترا از ثواب مثل کسی که شهید
شده باشند با حسین علیه السلام پس باید که یاد کنی آنحضرت را و بگویی که یا لیتنی کنت معهم
فافوز فوزا عظیما ای پسر شبیب اگر خواهی که باشی با ما در درجات اعلای بهشت پس محزون
و غمگین باش از برای حزن و اندوه ما و فرحناک و شادمان شو از برای فرح و شادی ما و بر تو
باد که تولا کنی بما پس اگر مردی تولا کند سنگی هر آینه حشر خواهد کرد حق تعالی او را در روز قیامت با

آن سنگ روایت کند سعد بن عبد الله و او از محمد بن حسین بن خطاب و او از نصر بن مزاحم و او از عمر بن سعد
و او از ابی شعیب نقلی و او از یحیی بن یمان و او از شیخی از بنی سلیم و او از شیخانی که مر ایشان را
بود که گفت بلاد روم رفته بودم بغزا پس وارد شدیم بکنیسه‌ای از کنایس ایشان که نوشته بود
در آن کتابه این بیت شعر اترجوا امة قتلت حسینا ۞ شفاعة جده یوم الحساب. یعنی آیا
امید میدارند امتی که بکشتند حسین را شفاعت جد آنحضرت را در روز قیامت گفت پرسیدم
که چند گاه است که در کنیسه شما این نوشته است گفتند پیش از آنکه مبعوث شود پیغمبر شما بسیصد سال
روایت کند جعفر جعفی از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود هر که بشب برود و زیارت کند قبر امام حسین ع را
شب عاشورا را ملاقات کند در روز قیامت حق تعالی را و حال آنکه رنگین باشد بخون آنحضرت
همچو کسی که شهید شده باشد با آنحضرت در کربلا روایت کند محمد بن اسمعیل از صالح بن عقبه از پدرش
از ابی جعفر علیه السلام که فرمود هر که زیارت کند امام حسین را در روز عاشورا و گریه برو عارض شود
ملاقات نماید حق تعالی را در روز قیامت و بدهد او را حق سبحانه و تعالی ثواب دو هزار حج و دو هزار
عمره و دو هزار غزوه که ثواب هر حجی و عمره و غزوه مضاعفه مثل ثواب کسی که حج و عمره و غزوه
با رسول الله و ائمه معصومین علیهم السلام کرده باشد پس شخصی از اصحاب امام علیه السلام پرسید
که یا بن رسول الله اگر کسی دور باشد از مشاهد مشرفه آنحضرت از این ثواب محروم ماند آنحضرت فرمود که اگر
کسی بر حضرت امام حسین علیه السلام گریه کند و متعلقان خود را بگریاند و جزع و فزع امر نماید
و پیش از زوال بصحرا یا بام بلند بر آید و اشاره بسوی تربت امام حسین علیه السلام کند و زیارت
کند آنحضرت را بطریقی که مذکور میشود من ضامنم که حق تعالی آنچه مذکور شد از ثواب بوی کرامت فرماید
آن شخص گفت که یا حضرت تو ضامن میشوی حضرت فرمود بلی من ضامن میشوم و تاوان میدهم بر
که در روز عاشورا مهم دنیوی نپردازند بدرستی که روز نحس است بر آورده نمیشود در آن روز
حاجت هیچ حاجتمندی و اگر بر آورده شود مبارک نیست پس باید که طلب حاجات دنیوی

بکنند و چون آنچه مذکور شد بجای آورد بنویسد خدای تعالی برای او ثواب هزار حج و هزار عمره
صالح بن عقبه گوید که علقمة بن محمد حضرمی گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام را که یا امام تعلیم ده مرا
دعایی که در این روز آنحضرت را بآن زیارت کنم هرگاه نزدیک باشم و بآن زیارت کنم هرگاه
دور باشم حضرت فرمود که نیت کن و بعد از نیت اشارت کن بسوی تربت امام حسین علیه السلام بسلام
و لعنت بر قاتلان او کن و بعد از آن دو رکعت نماز کن بطریقی که مذکور میشود در بدر شیئی که شهید
شده باشی و بنویسد حق تعالی از برای تو ثواب زیارت هر نبی و رسولی و هر که زیارت حضرت امام
حسین کرده باشد زیارت کنند او را ملائکه و جن و انس تا روز قیامت و طریق زیارت آنحضرت
که نیت کنند باین نوع که ازور سیدی و مولای الامام المعصوم المظلوم اباعبدالله الحسین علیه السلام
عنی و عن والدی و امی و اولادی و اخوانی و اخواتی و اجدادی و جداتی و اقربائی
و جیرانی و اخوانی الدین و عن جمیع من قلدنی بالدعاء و الزیارة عن البعد لندبها قربة
الی الله السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک یابن رسول الله السلام علیک یابن امیر المؤمنین
و ابن سید الوصیین السلام علیک یابن فاطمة سیدة نساء العالمین السلام علیک یا ثار الله
و ابن ثاره و الوتر الموتور السلام علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک و اناخت برحلک
السلام علیکم منی جمیعا سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار یا اباعبدالله لقد
عظمت الرزیة و جلت المصیبة بک علینا و علی جمیع اهل الاسلام و جلت و عظمت مصیبتک فی
السموات علی جمیع اهل السموات فلعن الله امة اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت
و لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم و ازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها و لعن الله امة قتلتکم
و لعن الله الممهدین لهم بالتمکین من قتالکم برئت الی الله و الیکم منهم و من اشیاعهم و اتباعهم
و اولیائهم یا اباعبدالله انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیمة و لعن الله آل زیاد
و آل مروان و لعن الله امیة قاطبة و لعن الله ابن مرجانة و لعن الله عمر ابن سعد و لعن الله شمرا

و لعن الله شمرا

و لعن الله شمرا و لعن الله امة اسرجت و الجمت و تنقبت بقتالک بابی انت و امی
لقد عظم مصابی بک فاسئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی ان یرزقنی طلب ثارک
مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله اللهم اجعلنی عندک وجیها بالحسین علیه السلام
فی الدنیا و الآخرة یا اباعبدالله انی اتقرب الی الله و الی رسوله و الی امیر المؤمنین و الی
فاطمة و الی الحسن و الیک بموالاتک و بالبراءة ممن قاتلک و نصب لک الحرب و بالبراءة
ممن اسس اساس ذلک و بنی علیه بنیانه و جری فی ظلمه و جوره علیکم و علی اشیاعکم برئت
الی الله و الیکم منهم و اتقرب الی الله و الیکم منهم و اتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم و موالاة
ولیکم و بالبراءة من اعدائکم و الناصبین لکم الحرب و بالبراءة من اشیاعهم و اتباعهم انی
سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم و ولی لمن والاکم و عدو لمن عاداکم فاسئل الله الذی اکرمنی
بمعرفتکم و معرفة اولیائکم و رزقنی البراءة من اعدائکم ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الآخرة و ان یثبت
لی عندکم قدم صدق فی الدنیا و الآخرة و اسئله ان یبلغنی المقام المحمود لکم عند الله و ان یرزقنی
طلب ثاری مع امام هدی ظاهر ناطق منکم و اسئل الله بحقکم و بالشان الذی لکم عنده ان یعطینی
بمصابی بکم افضل ما یعطی مصابا بمصیبة مصیبة ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام و فی جمیع
السموات و الارض اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منک صلوة و رحمة و مغفرة اللهم اجعل
محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین اللهم ان
هذا یوم تبرکت فیه بنو امیة و ابن آکلة الاکباد اللعین ابن اللعین علی لسانک و لسان نبیک
فی کل موطن و موقف وقف فیه نبیک اللهم العن اباسفیان و معاویة و یزید بن معاویة علیهم
منک اللعنة ابد الابدین و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسین علیه السلام
اللهم فضاعف علیهم و العن منک العذاب اللهم انی اتقرب الیک فی هذا الیوم و فی موقفی
هذا و ایام حیاتی بالبراءة منهم و اللعنة علیهم و بالموالاة لنبیک و آل نبیک علیهم

السلام عليك يا مولاي يا ابا عبد الله يا ابن خاتم النبيين وابن سيد الوصيين وابن سيدة نساء العالمين
السلام عليك يا شهيد ابن الشهيد اللهم بلغه عني في هذه الساعة وفي هذا اليوم وفي هذا الوقت
وكل وقت تحية وسلاما سلام الله عليك يا ابن سيد العالمين وعلى المستشهدين معك سلاما
متصلا ما اتصل الليل والنهار السلام على الحسين بن علي الشهيد السلام على شهداء من ولد امير المؤمنين
السلام على شهداء من ولد جعفر وعقيل السلام على مستشهد معهم من المؤمنين اللهم صل على محمد وآل
محمد وبلغهم عني تحية وسلاما السلام عليك يا رسول الله وعليك السلام ورحمة الله وبركاته
احسن الله لك العزاء في ولدك الحسين السلام عليك يا ابا الحسن يا امير المؤمنين وعليك السلام
ورحمة الله وبركاته احسن الله لك العزاء في ولدك الحسين السلام عليك يا فاطمة يا بنت رسول الله
رب العالمين وعليك السلام ورحمة الله وبركاته احسن الله لك العزاء في ولدك الحسين السلام عليك يا
ابا محمد الحسن وعليك السلام ورحمة الله وبركاته احسن الله لك العزاء في اخيك الحسين السلام على ارواح
المؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات وعليهم السلام ورحمة الله وبركاته احسن الله لهم العزاء
في مولاهم الحسين اللهم اجعلنا من الطالبين بثاره مع امام عدل تعز به الاسلام واهله يا رب العالمين
آمين يا رب العالمين پس صد بار بگوید اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على
ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت على قتله اللهم العنهم جميعا
پس بگوید السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك مني سلام الله
ابدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتكم پس صد بار بگوید السلام
على الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى اولاد الحسين وعلى اصحاب الحسين پس بگوید اللهم خص انت
اول ظالم باللعن مني وابدأ به اولا ثم الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا
والعن عبيد الله ابن زياد وابن مرجانة وعمر ابن سعد وشمرا وآل ابي سفيان وآل زياد وآل
مروان الى يوم القيمة پس دستها بردارد وبگوید اللهم العن حاربوا رسلك وشاقوك وعبدوا

غيرك واستحلوا محارمك والعن القادة والاتباع لهم ومن كان منهم ومن رضي بفعالهم اللهم العنهم لعنا
كبيرا اللهم عجل فرج آل محمد عليهم السلام واستنقذهم من ايدي المنافقين المضلين والكفار الجاحدين
وامنن عليهم وافتح لهم فتحا يسيرا واجعل لهم من لدنك على عدوك وعدوهم سلطانا نصيرا
اللهم ان الامة خالفت الائمة وكفرت بالكلمة واقامت على الضلالة والردى والكفر والجهالة
والعمى وهجرت الكتاب الذي امرت بمعرفته والوصي الذي امرت بطاعته وملكوت الاحزاب وكفروا
بالحق لما جاءهم وتمسكوا بالباطل لما آتيهم وضيعوا حقك واضلوا خلقك وقتلوا اولاد نبيك
عليه وعليهم السلام وخيرة عبادك واصفيائك وحملة علمك وخزنة سرك وحملتهم الحاكين
في سمواتك وارضيك اللهم فزلزل اقدامهم اللهم واخرب ديارهم واكفف سلاحهم واوقع بينهم والق
الاختلاف فيما بينهم وفلل حدهم واوهن كيدهم واضربهم بسيفك القاطع وحجرك الدامغ وارمهم
النافذ وبأسك الذي لا ترده عن القوم المجرمين وعذبهم عذابا نكرا اللهم طمهم بالبلاء طما
وعمهم بالبلاء عما وقمهم به قما وزمهم به زما اللهم اخذهم في ما منهم اخذ عزيز مقتدر اللهم خذهم
اخذ القوي وهي ظالمة اللهم عجل باستيصال شافتهم واجتثاث اصولهم وقطع دابرهم ورفع
حكمهم يا آله العالمين اللهم انك تمحو ما تشاء وتثبت وعندك ام الكتاب اللهم اجعل
دولة ابليس واتباعه دولة آدم اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز بها الاسلام والايمان
واهله وتذل بها الشرك والنفاق واهله اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا وغيبة امامنا وكثرة
عدونا وشدة الفتن بنا وتظاهر الزمان علينا فصل على محمد وآل محمد واعنا على ذلك بفتح تعجله
وتغيير بكشفه ونصر تعزه وسلطان حق تظهره ورحمة منك تجللناها وعافية منك تلبسناها يا
ارحم الراحمين وعدك وعدك يا من لا تخلف الميعاد اللهم ان سنتك ضايعة واحكامك معطلة
وجماعة آل نبيك في الارض هائمة كالوحوش السائمة اللهم اعز الحق واستنقذ الخلق من المؤمنين
والمؤمنات وامنن علينا بالنجاة واهدنا الى الايمان وعجل فرجنا بالقائم عليه السلام واجعلنا له

رغداً واجعلها لنا رداءً اللهم اهلک من جعل يوم قتل ولد نبيک صلى الله عليه وآله عيداً واستهل به فرحاً
ومرحاً وخذهم آخرهم كما اخذت اولهم اللهم ضاعف البلاء والتنكيل على الظالمين من الاولين والآخرين
وزدهم بلاءً ولعنة وافلل شيعتهم واقاربهم وجماعتهم وحماتهم اللهم ارحم العترة الضائعة
الخائفة المقتولة الذليلة القليلة من الشجرة الطيبة المباركة اللهم اعل كلمتهم وافلج حجتهم واكشف
البلاء عنهم واصرف جناه بالاباطيل عنهم وثبت قلوب شيعتهم على موالاتهم وانصرهم واعنهم
وصبرهم على الاذى في جنبک واجعل لهم اياماً معلومة واوقاتاً مشهورة كما ضمنت لاوليائک
في كتابک المنزل فانک قلت وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض
كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امناً يعبدونني
لا يشركون بي شيئاً اللهم فاعل كلمتهم يا لا اله الا انت يا ارحم الراحمين يا حي يا قيوم فاني عبدک
الخائف منک الراجع اليک والسائل لک المتوكل عليک اللاجي الى فنائک فتقبل دعائي
واسمع نجواي واجعلني ممن رضيت عمله وهديته وقبلت نسكه وانتجبته برحمتک انک انت العزيز
الوهاب اللهم صل على محمد وآل محمد كافضل ما صليت وباركت وترحمت على ابراهيم وآل ابراهيم
انک حميد مجيد وكما صليت على احد من اصفيائک وانبيائک وملائكتک وحملة عرشک بلا اله
الا انت يا لا اله الا انت لا تفرق بيني وبين محمد وآل محمد صلوات الله عليهم واجعلني من شيعة محمد وعلي
وفاطمة والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة صاحب الزمان صلوات الله
عليهم اجمعين وادخلني فيما ادخلتهم فيه واخرجني مما اخرجتهم منه پس روی راست بر زمین نهد
وبگوید یا من يحكم ما يشاء ويفعل ما يريد انت حكمت في اهل بيت نبيک صلواتک عليه وآله ما حكمت
فلک الحمد محموداً مشكوراً فاجعل فرجنا مقروناً بفرجهم وعجله يا رب فانک ضمنت اعزازهم
بعد الذلة وتكثيرهم بعد القلة واظهارهم بعد الخمول يا ارحم الراحمين اسألک يا الهي
وسيدي بجودک وكرمک ان تبلغ املي وتشكر قليل عملي وان تزيد في ايامي وتبلغني ذلک

المشهد الشريف

المشهد الشريف وتجعلني من الذين اذا دعوا اجابوا الى طاعتهم وموالاتهم وارني ذلک ان الله تعالى
سريعاً انک على كل شيء قدير پس سجده کند وبگوید اللهم لک الحمد حمد الشاكرين على مصابهم الحمد لله الذي
رزقني اللهم ارزقني شفاعة الحسين يوم الورود وثبت لي قدم صدق عندک مع الحسين واصحاب الحسين
الذين بذلوا مهجهم دون الحسين عليه السلام پس دو رکعت نماز کند در هر رکعتی فاتحه یکبار وقل هو الله
احد ده بار وبعد از نماز تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بخواند و دعا کند بانچه خواهد پس سجده
کند بعد از آنکه نیت سجده شکر کرده باشد بدین روش که اسجد سجدة الشكر لزيارة الحسين عليه السلام
لندبها قربة الى الله وبگوید اللهم اني صليت وركعت وسجدت لک وحدک لا شريک لک لان الصلوة
والركوع والسجود لا يكون الا لک لانک انت الله لا اله الا انت اللهم صل على محمد وآل محمد وابلغهم
عني افضل التحية والسلام واردد علي منهم السلام والتحية اللهم وهاتان الركعتان هدية مني الى مولاي
الحسين بن علي عليهما السلام اللهم صل على محمد وآل محمد وتقبل مني واجرني على ذلک افضل املي ورجائي
فيک وفي وليک يا ولي المؤمنين **زيارت روز عاشورا المختصر** زيارت علي بن الحسين والشهدا
بطريق سهل نيت کند باین طریق که ازور زيارة علي بن الحسين عليهما السلام عني وعن والدي ووالدتي
واولادي واخواني واخواتي واجدادي وجداتي واقربائي وجيراني واخواني الذين وعن
جميع من قلدني بالدعاء والزيارة عن البعد لندبها قربة الى الله پس بگوید السلام عليک يا
مولاي السلام عليک يابن مولاي السلام عليک يا علي بن الحسين لعن الله من ظلمک ولعن الله من
قتلک وضاعف عليهم العذاب الاليم والسلام عليک ورحمة الله وبركاته وعلى عباد الله الصالحين
وغیر زیارت شهدا چنین کند که ازور زيارة الشهداء الى آخره وبگوید السلام عليكم يا اولياء الله
واحبائه السلام عليكم يا اصفياء الله واوداءه السلام عليكم يا انصار دين الله وانصار رسوله
وانصار امير المؤمنين وانصار فاطمة الزهراء وانصار الحسن والحسين بابي انتم وامي طبتم وطابت
الارض التي فيها دفنتم وفزتم فوزاً عظيماً فياليتني كنت معكم فافوز معكم في الجنان

رفیقا والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته نوع دیگر زیارت شهدا کنند باین طریق که بعد از زیارت بگوید السلام علیک
یا اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل صلی الله علیه وآله وصل علیک وعلی ابیک اذ قال
قتل الله قوما قتلوک یا بنی ما اجراهم علی الرحمن وعلی انتهاک حرمة الرسول علی الدنیا بعدک العفا
کانی بک بین یدیه ماثلا وللکافرین قائلا شعر انا علی بن الحسین بن علی نحن وبیت الله اولی
اطعنکم بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن ابی والله لا یحکم فینا ابن الدعی
ضرب غلام هاشمی عربی حتی قضیت نحبک ولقیت ربک اشهد انک اولی بالله وبرسوله وانک ابن رسوله
وابن حجته حکم الله لک علی قاتلک مرة بن منقذ بن النعمان العبدی لعنه الله واخزاه ومن شرکه فی قتلک
وکانوا علیک ظهیرا واصلاهم جهنم وساءت مصیرا وجعلنا الله من ملاقیک ومرافقیک ومرافقی
جدک وابیک وعمک واخیک وامک المظلومة وابرأ الی الله من قاتلیک واسأل الله مرافقتکم
فی دار الخلود وابرأ الی الله من اعدائکم اولی الجحود والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته السلام علی
عبدالله بن الحسین الطفل الرضیع والمرمی الصریع المتشحط دما المصعد دمه فی السماء المذبوح بالسهم
فی حجر ابیه لعن الله رامیه حرملة بن کاهل الاسدی وذویه السلام علی عبدالله بن امیر المومنین
مبلی البلاء والمنادی بالولاء فی عرصة کربلاء والمضروب مقبلا ومدبرا لعن الله قاتله هانی بن ثبیت
الحضرمی السلام علی ابی الفضل العباس بن امیر المومنین علیه السلام المواسی اخاه بنفسه الآخذ
لغده من امسه الفادی له الواقی الساعی الیه بمائه المقطوعة یداه لعن الله قاتله یزید بن رقاد وحکیم
بن الطفیل الطائی السلام علی جعفر بن امیر المومنین علیه السلام الصابر بنفسه محتسبا والنائی عن الاوطان
مغتربا المستسلم للقتال المستقدم للنزال المکثور بالرجال لعن الله قاتله هانی بن ثبیت الحضرمی
سمی عثمان بن مظعون ولعن الله رامیه بالسهم خولی بن یزید الاصبحی الایادی والابانی الدارمی
السلام علی محمد بن امیر المومنین علیه السلام قتیل الابانی الدارمی لعنه الله وضاعف له العذاب الالیم
وصلی الله علیک یا محمد وعلی اهل بیتک الصابرین السلام علی ابی بکر بن امیر المومنین حسن الزکی

زید بن ثبیت العبسی السلام علی قعنب بن بشیر الخثعمی السلام علی زید بن معقل الجعفی السلام علی مسعود بن
الحجاج ومولاه السلام علی مجمع بن عبدالله العائذی السلام علی عمار بن حسان بن شریح الطائی السلام
علی حبان بن الحارث السلمانی الازدی السلام علی جندب بن حجر الخولانی السلام علی عمرو بن خالد
الصیداوی السلام علی سعید مولاه السلام علی یزید بن زیاد بن المهاجر الکندی السلام علی زاهر
مولی عمرو بن الحمق الخزاعی السلام علی ابی جبلة بن علی الشیبانی السلام علی اسلم بن کثیر الازدی
الاعرج السلام علی زهیر بن سلیم الازدی السلام علی قاسم بن حبیب الازدی السلام علی عمر بن
جندب الحضرمی السلام علی ابی ثمامة عمرو بن عبدالله الصائدی السلام علی حنظلة بن اسعد الشبامی
السلام علی عبدالرحمن بن عبدالله بن الکدر الارحبی السلام علی عمار بن ابی سلامة الهمدانی السلام
علی عابس بن ابی شبیب الشاکری السلام علی شوذب مولی شاکر السلام علی شبیب بن الحارث
بن سریع السلام علی مالک بن عبد بن سریع السلام علی الجریح المأسور سوار بن ابی حمیر الفهمی الهمدانی
السلام علی المرتث معه عمر بن عبدالله الجندعی السلام علیکم یا انصار الله السلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار بوأکم الله مبوأ الابرار اشهد لقد کشف الله لکم الغطاء ومهد لکم الوطاء واجزل
لکم العطاء وکنتم عن الحق غیر بطاء وانتم لنا فرطاء ونحن لکم خلطاء فی دار البقاء والسلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته فصل نهایه ویکی از اوقات زیارت امام حسین بن علی علیهما السلام
روز بیستم صفر است و این روزیست که حرم حضرت امام حسین علیه السلام از شام بمدینه آمدند و هم
درین روز جابر بن عبدالله انصاری از مدینه بکربلا جهة زیارة حضرت امام حسین علیه السلام آمد
پس اول کسی از مردمان که زیارت کرد آن شاه شهدا را او بود و این را زیارت اربعین گویند
روایتست از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که فرموده علامات مومن پنج است نماز گذاردن
پنجاه و یک رکعت و زیارت اربعین کردن و انگشتری بدست راست کردن و پیشانی بر خاک
نهادن و بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نمازهای پنجگانه و طریق این زیارت آنست

چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که در وقت ارتفاع روز زیارت کند بطریق
که بر بلندی ایستاده اشاره کند بجانب مشهد آنحضرت و بعد از نیت بگوید السلام علی ولی الله
وحبیبه السلام علی خلیل الله ونجیبه السلام علی صفی الله وابن صفیه السلام علی الحسین المظلوم الشهید
السلام علی اسیر الکربات وقتیل العبرات اللهم انی اشهد انه ولیک وابن ولیک وصفیک وابن صفیک
الفائز بکرامتک اکرمته بالشهادة وحبوته بالسعادة واجتبیته بطیب الولادة وجعلته سیدا
من السادة وقائدا من القادة وذائدا من الذادة واعطیته مواریث الانبیاء وجعلته حجة علی
خلقک من الاوصیاء فاعذر فی الدعاء ومنح النصح وبذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة
وحیرة الضلالة وقد توازر علیه من غرته الدنیا وباع حظه بالارذل الادنی وشری آخرته
بالثمن الاوکس وتغطرس وتردی فی هواه واسخطک واسخط نبیک واطاع من عبادک اهل
الشقاق والنفاق وحملة الاوزار المستوجبین النار فجاهدهم فیک صابرا محتسبا حتی
سفک فی طاعتک دمه واستبیح حریمه اللهم فالعنهم لعنا وبیلا وعذبهم عذابا الیما السلام
علیک یابن رسول الله السلام علیک یابن سید الاوصیاء السلام علیک یابن فاطمة الزهراء
اشهد انک امین الله وابن امینه عشت سعیدا ومضیت حمیدا ومت فقیدا مظلوما شهیدا
ان الله منجز ما وعدک ومهلک من خذلک ومعذب من قتلک واشهد انک وفیت
بعهد الله وجاهدت فی سبیله حتی اتیک الیقین فلعن الله من قتلک ولعن الله من ظلمک
ولعن الله امة سمعت بذلک فرضیت به اللهم انی اشهدک انی ولی لمن والاه وعدو
لمن عاداه بابی انت وامی یابن رسول الله اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخة
والارحام الطاهرة لم تنجسک الجاهلیة بانجاسها ولم تلبسک المدلهمات
من ثیابها واشهد انک من دعائم الدین وارکان المسلمین ومعقل المؤمنین واشهد
انک الامام البر التقی الرضی الزکی الهادی المهدی واشهد ان الائمة من ولدک

کلمة التقوی

کلمة التقوی واعلام الهدی والعروة الوثقی والحجة علی اهل الدنیا واشهد انی بکم مؤمن وبایابکم
موقن بشرایع دینی وخواتیم عملی وقلبی لقلبکم سلم وامری لامرکم متبع ونصرتی لکم معدة حتی
یاذن الله لکم فمعکم معکم لا مع عدوکم صلوات الله علیکم وعلی ارواحکم وعلی اجسادکم وعلی اجسامکم
وشاهدکم وغائبکم وظاهرکم وباطنکم آمین یا رب العالمین پس دو رکعت نماز زیارت بگذارد
وهر دعا که خواهد بخواند زیارت رسول صلعم وزیارت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام
در روز هفدهم ربیع الاول سنت است و دیگر زیارت مشاهد مشرفه کردن اگر دور باشد بنیت بطریق
کنند که زیارت حضرت رسول صلعم میکنیم سنت تقرب بخدا و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد انک رسول الله وانک محمد بن عبد الله واشهد انک قد بلغت رسالات
ربک ونصحت لامتک وجاهدت فی سبیل الله وعبدت الله مخلصا حتی اتیک الیقین بالحکمة والموعظة
الحسنة وادیت الذی علیک من الحق وانک قد رؤفت بالمؤمنین وغلظت علی الکافرین
فبلغ الله بک افضل شرف محل المکرمین الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشرک والضلالة
اللهم فاجعل صلواتک وصلوات ملائکتک المقربین وانبیائک المرسلین وعبادک الصالحین
واهل السموات والارضین ومن سبح لک یا رب العالمین من الاولین والآخرین علی محمد عبدک
ورسولک ونبیک وامینک ونجیک وحبیبک وصفیک وخاصتک وصفوتک وخیرتک من خلقک
اللهم اعط الدرجة الرفیعة واته الوسیلة من الجنة وابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون والآخرون
اللهم انک قلت ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله
توابا رحیما وانی اتیتک مستغفرا تائبا من ذنوبی وانی اتوجه بک الی ربی لیغفر لی ذنوبی
و در زیارت امیر المؤمنین علیه السلام نوعی که در روز مبعث مذکور میشود بجای آورد و یکی
اوست
دیگر از اوقات مستحبه جهة زیارت حضرت امام حسین علیه السلام شب اول ماه رجب و روز اول
روایتست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را

در اول ماه رجب یا مرز وحوعاج اورا البته وطریق زیارت حسین است که بعد از نیت اشاره کند بجانب
مشهد آنحضرت اگر دور باشد وبگوید السلام علیک یا بن رسول الله السلام علیک یا بن خاتم النبیین
السلام علیک یا بن سید المرسلین السلام علیک یا بن سید الوصیین السلام علیک یا بن فاطمة الزهراء
سیدة النساء العالمین السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا حسین ابن علی علیه السلام
السلام علیک یا ولی الله وابن ولیه السلام علیک یا صفی الله وابن صفیه السلام علیک یا حجة الله
وابن حجته السلام علیک یا حبیب الله وابن حبیبه السلام علیک یا سفیر الله وابن سفیره السلام علیک
یا خازن الکتاب المسطور السلام علیک یا وارث التوریة والانجیل والزبور السلام علیک یا
امین الرحمن السلام علیک یا شریک القرآن السلام علیک یا عمود الدین السلام علیک یا باب
حکمة رب العالمین السلام علیک یا عیبة علم الله السلام علیک یا موضع سر الله السلام علیک یا
ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام علیک وعلی الارواح التی حلت بفنائک واناخت
برحلک بابی انت وامی ونفسی یا ابا عبد الله لقد عظمت المصیبة وجلت الرزیة بک علینا
وعلی جمیع اهل الاسلام فلعن الله امة اسست اساس الظلم والجور علیکم اهل البیت ولعن الله
امة دفعتکم عن مقامکم وازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها بابی انت وامی ونفسی
یا ابا عبد الله لقد اقشعرت لدمائکم اظلة العرش مع اظلة الخلائق وبکتکم السماء والارض
وسکان الجنان والبر والبحر صلی الله علیک عدد ما فی علم الله لبیک داعی الله ان کان
لم یجبک بدنی عند استغاثتک ولسانی عند استنصارک فقد اجابک قلبی وسمعی وبصری
سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا اشهد انک طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر
طهرت وطهرت بک البلاد وطهرت بک الارض انت بها وطهر حرمک اشهد انک قد
امرت بالقسط والعدل ودعوت الیهما وانک صادق صدیق صدقت فیما دعوت الیه
وانک ثار الله فی الارض واشهد انک قد بلغت عن الله وعن جدک رسول الله وعن

ابیک ام

ابیک امیر المومنین وعن اخیک الحسن وجاهدت فی سبیل الله وعبدت الله مخلصا حتی اتاک الیقین
فجزاک الله خیر جزاء السابقین وصلی الله علیک وسلم تسلیما اللهم صل علی محمد وآل محمد وصل علی
الحسین المظلوم الشهید الرشید قتیل العبرات واسیر الکربات صلوة نامیة زاکیة مبارکة
یصعد اولها ولا ینفد آخرها افضل ما صلیت علی احد من اولاد انبیائک المرسلین یا اله العالمین
و هم درین روز وشب زیارت علی ابن الحسین علیه السلام از لوازم است باید که بعد از نیت بگوید
السلام علیک یا بن رسول الله السلام علیک یا بن نبی الله السلام علیک یا بن امیر المومنین السلام
علیک یا بن الحسین الشهید السلام علیک ایها الشهید ابن الشهید السلام علیک ایها المظلوم ابن المظلوم
لعن الله امة قتلتک ولعن الله امة سمعت بذلک فرضیت به و در زیارت شهدا نیت کند
وبگوید السلام علیکم یا اولیاء الله واحبائه السلام علیکم یا اصفیاء الله واودائه السلام علیکم
یا انصار دین الله وانصار نبیه وانصار امیر المومنین وانصار الحسن والحسین علیهما السلام بابی انتم
وامی طبتم وطابت الارض التی فیها دفنتم وفزتم فوزا عظیما فیا لیتنی کنت معکم فافوز معکم
و در شب نصف رجب وروز آن وشب نصف شعبان وروز آن همین زیارت سنت است و شب بیست وهفتم
رجب که مبعث است و در این شب و روز زیارت حضرت امیر المومنین علیه السلام سنت است
باین طریق که بعد از نیت بگوید السلام علی رسول الله السلام علی خیرة الله السلام علی البشیر النذیر
والسراج المنیر ورحمة الله وبرکاته السلام علی الملائکة الحافین بهذا الحرم وبهذا الضریح
اللائذین به السلام علیک یا عماد الاولیاء السلام علیک یا خیر الشهداء السلام علیک یا آیة
الله العظمی السلام علیک یا خامس اهل العباء السلام علیک یا قائد الغر المحجلین الاتقیاء
السلام علیک یا عصمة الاولیاء السلام علیک یا زین الموحدین النجباء السلام علیک یا صاحب
الحوض وحامل اللواء السلام علیک یا قسیم الجنة والنار ولظی السلام علیک یا من شرفت به
مکة ومنی السلام علیک یا بحر العلوم ویا کهف الفقراء السلام علیک یا من ولد فی الکعبة

والتزویج فی السماء بالسیدة النساء و کان شهوده الملائکة الاصفیاء السلام علیک یا من خصه النبی
بجزیل الحباء السلام علیک یا من بات علی فراش خیر الانبیاء و وقاه بنفسه مبارزة الاعداء
السلام علیک یا من ردت الشمس فساوی شمعون الصفاء السلام علیک یا من انجی الله سفینة نوح
باسمه و اسم اخیه حیث التطم حولها الماء و طما السلام علیک یا من تاب الله به و باخیه علی
آدم اذ غوی السلام علیک یا فلک النجاة الذی من رکب فیه نجی و من تجاوز عنه هوی
السلام علیک یا من خاطب الثعبان و ذئب الفلاء السلام علیک و رحمة الله و برکاته السلام
علیک علی ذوی الالباب السلام علیک یا معدن الحکمة و فصل الخطاب السلام علیک یا من عنده
علم الکتاب السلام علیک یا میزان یوم الحساب السلام علیک یا فاصل الحکمة الناطق بالصواب
السلام علیک ایها المتصدق بالخاتم فی المحراب السلام علیک یا من کفی الله به المؤمنین القتال
یوم الاحزاب السلام علیک یا من اخلص الله بالوحدانیة و اناب السلام علیک یا قالع باب
الخیبر و الضحی من الصلاب السلام علیک یا من دعاه خیر الانام الی المبیت علی فراشه
و اسلم نفسه للمنیة و اجاب السلام علیک یا من له طوبی و حسن مآب و رحمة الله و برکاته السلام علیک
یا عصمة الدین السلام علیک یا سید السادات السلام علیک یا صاحب المعجزات السلام علیک
یا من نزلت فی فضله سورة العادیات السلام علیک یا من کتب اسمه فی السماء علی السرادقات
السلام علیک یا مظهر العجائب و الآیات السلام علیک یا امیر الغزوات السلام علیک یا مخبرا
بما هو آت السلام علیک یا مخاطب الذئب الفلوات السلام علیک یا خاتم الاوصیاء و مبین
المشکلات السلام علیک یا من ناجی فقدم بین یدی نجواه صدقات السلام علیک یا والد
الائمة السادات و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا ابا المیمون السلام علیک یا وارث
خیر موروث و رحمة الله و برکاته و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا سید المؤمنین السلام
علیک یا امام المتقین السلام علیک یا علی ابرار الکرام السلام علیک یا عصمة المؤمنین السلام علیک

یا مظهر البراهین السلام علیک یا طه و یس السلام علیک یا حبل الله المتین السلام علیک یا قالع الصخرة
عن فم القلیب و مظهر الماء المعین السلام علیک یا عین الله الناظرة فی العالمین و یده الباسطة
و لسانه المعبر عنه فی بریته اجمعین السلام علیک یا وارث علم الاولین و الآخرین و صاحب
لواء الحمد و ساقی اولیائه من حوض خاتم النبیین السلام علیک یا یعسوب الدین و قائد الغر
المحجلین و والد الائمة المرضیین و رحمة الله و برکاته السلام علی اسم الله الرضی و وجهه المضیء
و جنبه القوی و صراطه السوی السلام علی المخلص الصفی السلام علی الکوکب الدری السلام علی الامام
ابی الحسن علی و رحمة الله و برکاته السلام علی ائمة الهدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی
و منار الهدی و ذوی النهی و کهف الوری و عروة الوثقی و الحجة علی اهل الدنیا و رحمة الله
و برکاته السلام علی نور الانوار و حجة الجبار و والد الائمة الاطهار و قسیم الجنة و النار
المخبر عن الآثار المدمر علی الکفار مستنقذ الشیعة المخلصین من عظیم الاوزار السلام علی
المخصوص بالطاهرة بنت الرسول المختار المولود فی بیت الاستار المزوج فی السماء
بالبرة الطاهرة الرضیة المرضیة و والد الائمة الاطهار و رحمة الله و برکاته السلام علی
النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون و علیه یعرضون و عنه یسألون و رحمة الله و برکاته
السلام علی نور الانوار و ضیائه الازهر و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا ولی الله و حجته
و خاصة الله و خالصته اشهد یا ولی الله لقد جاهدت فی سبیل الله حق جهاده و اتبعت منهاج
رسول الله صلی الله علیه و آله و شرعه و احکامه و اقمت الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف
و نهیت عن المنکر و جاهدت فی سبیل الله صابرا ناصحا مجتهدا محتسبا عند الله العظیم الاجر
حتی اتاک الیقین لعن الله من دفعک عن مقامک و ازالک عن مراتبک و لعن الله من بلغه
ذلک فرضی به انا الی الله منهم بریء بعد از آن دو رکعت نماز زیارت بگذارد و هر حاجت
که داشته باشد بخواهد بعد از آن وداع کند بطریقی که السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته

استودعك واقرا عليك السلام ورحمة الله وبركاته آمنا بالله وبرسوله وبما جاء به وبما دعا اليه
اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتي اياه وارزقني العود ان توفيتني قبل ذلك فاني اشهد في
مماتي بما شهدت عليه في حياتي اللهم اني اسئلك ان تصلي على محمد وعلي والحسن والحسين وعلي
ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والمهدي صاحب الزمان وان لا تجعله آخر
العهد من زيارته وان جعلته فاجعلني من هولاء الائمة الهداة لا جعله الله آخر العهد منك
ومن زيارتنا انك سميع مجيب و در روز آن زيارت حضرت پيغمبر صلعم كند خواه نزديك
وخواه دور بدين طريق كه بعد از نيت بگويد اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله وانه سيد الاولين والآخرين وانه سيد الانبياء والمرسلين اللهم صل عليه
وعلى اهل بيته الطيبين السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا خليل الله السلام عليك
يا نبي الله السلام عليك يا رحمة الله السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا خيرة الله
السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا نجي الله السلام عليك يا خاتم النبيين السلام عليك
يا سيد المرسلين السلام عليك يا قائما بالقسط السلام عليك يا فاتح الخير السلام عليك
يا معدن الوحي والتنزيل السلام عليك يا مبلغا عن الله السلام عليك ايها السراج المنير
السلام عليك ايها البشير النذير السلام عليك يا نور الله الذي يستضاء به السلام عليك وعلى
اهل بيتك الطيبين الطاهرين الهادين المهديين السلام عليك وعلى جدك عبد المطلب
وعلى ابيك عبد الله السلام عليك وعلى امك آمنة بنت وهب السلام عليك وعلى عمك حمزة
سيد الشهداء السلام عليك وعلى عمك عباس بن عبد المطلب السلام عليك وعلى عمك وكفيلك
ابي طالب السلام عليك يا محمد السلام عليك يا احمد السلام عليك يا حجة الله على الاولين
والآخرين والسابق الى طاعة رب العالمين والمهيمن على رسله والخاتم لانبيائه والشاهد
على خلقه والشفيع اليه والمكين لديه والمطاع في ملكوته الاحمد من الاوصاف المحمد

لساير الاشراف

لساير الاشراف الكريم عند الرب المتكلم من وراء الحجاب الفائز بالسباق والفائت عن اللحاق
تسليم عارف بحقك معترف بالتقصير في قيامه بواجبك غير منكر ما انتهى اليه من فضلك موقن
بالمزيدات من ربك مؤمن بالكتاب المنزل اليك محلل حلالك محرم حرامك اشهد يا رسول الله
مع كل شاهد واتحملها عن كل جاحد انك قد بلغت رسالات ربك ونصحت لامتك وجاهدت في
سبيل ربك وصدعت بامره واحتملت الاذى في جنبه ودعوت الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة
الجميلة وأديت الحق الذي كان عليك انك قد رؤفت بالمؤمنين وغلظت على الكافرين وعبدت الله
مخلصا حتى اتاك اليقين فبلغ الله بك اشرف محل المكرمين واعلى منازل المقربين وارفع
درجات المرسلين حيث لا يلحقك لاحق ولا يفوقك فائق ولا يسبقك سابق ولا يطمع في ادراكك
طامع الحمد لله الذي استنقذنا بك من الهلكة وهدانا بك من الضلالة ونورنا بك من الظلمة فجزاك الله
يا رسول الله من مبعوث افضل ما جزى نبيا عن امته ورسولا عمن ارسل اليه بابي انت وامي
يا رسول الله زرتك عارفا بحقك مقرا بفضلك مستبصرا بضلالة من خالفك وخالف اهل بيتك
عارفا بالهدى الذي انت عليه بابي انت وامي ونفسي واهلي ومالي وولدي انا اصلي عليك كما
صلى الله عليك وصلى الله ملائكته وانبيائه ورسله صلوة متتابعة وافرة متواصلة لا انقطاع لها
ولا امد ولا اجل صلى الله عليك وعلى اهل بيتك الطيبين الطاهرين كما انتم اهله بعد از آن دستها بسوى
آسمان بردارد و بگويد اللهم اجعل جوامع صلواتك ونوامي بركاتك وفواضل خيراتك وشرائف
تحياتك وتسليماتك وكراماتك ورحماتك وصلوات ملائكتك المقربين وانبيائك المرسلين وائمتك
المنتجبين وعبادك الصالحين واهل السموات والارضين ومن سبح لك يا رب العالمين من الاولين والآخرين
على محمد عبدك ورسولك وشاهدك ونبيك ونذيرك وامينك ومكينك ونجيك وحبيبك وخليلك وصفيك
وصفوتك وخاصتك وخالصتك ورحمتك وخير خيرتك من خلقك نبي الرحمة وخازن المغفرة وقائد
الخير والبركة ومنقذ العباد من الهلكة باذنك وداعيهم الى دينك القيم بامرك اول النبيين ميثاقا

وآخرهم مبعثاً وآخر الذي غمسته في بحر الفضيلة للمنزلة الجليلة والدرجة الرفيعة والمرتبة الخطيرة وأودعته
الأصلاب الطاهرة ونقلته منها إلى الأرحام المطهرة لطفاً منك عليه إذ وكلت لصونه وحراسته
وحفظه وحياطته من قدرتك عيناً عاصمة حجبت عنه مدانس العهر ومعايب السفاح حتى رفعت
عنه نواظر العباد وأحييت به ميت البلاد بأن كشفت عن نور ولادته ظلم الأستار وألبست
حرمك به حلل الأنوار اللهم كما خصصته بشرف هذه المرتبة الكريمة وذخر هذه المنقبة العظيمة صل عليه
كما وفى بعهدك وبلغ رسالاتك وقاتل أهل الجحود على توحيدك وقطع رحم الكفر في إعزاز دينك
ولبس ثوب البلوى في مجاهدة أعدائك وأوجبت له بكل أذى مسه أو كيد أحس به من الفئة
التي حاولت قتله فضيلة تفوق الفضائل ويملك الجهد بها من ثوابك وقد أسر الحسرة وأخفى
الزفرة وتجرع الغصة ولم يتخط ما مثل له من وحيك اللهم صل عليه وعلى أهل بيته صلوات ترضيها لهم
وبلغهم منها كثيرة وسلاماً وآتنا من لدنك في موالاتهم فضلاً وإحساناً ورحمة وغفراناً إنك
ذو الفضل العظيم والمن الجسيم برحمتك يا أرحم الراحمين بعد از آن دو ركعت نماز بگذارد و هر سوره كه خواهد بخواند و چون فارغ
شود تسبيح فاطمه زهرا عليها السلام بگويد و اين دعا بخواند كه اللهم إنك قلت لنبيك محمد صلى الله عليه وآله
ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً
اللهم لم أحضر زمان رسولك وقد زرته راغباً تائباً من سيئ عملي ومستغفراً لك من ذنوبي ومقراً
لك بها وأنت أعلم بها مني ومتوجهاً إليك بنبيك نبي الرحمة صلواتك عليه وآله فاجعلني اللهم
بمحمد وأهل بيته عندك وجيهاً في الدنيا والآخرة ومن المقربين يا محمد يا رسول الله بأبي أنت
وأمي يا نبي الله يا سيد خلق الله إني أتوجه بك إلى الله ربك وربي ليغفر لي ذنوبي ويتقبل
مني عملي ويقضي لي حوائجي فكن لي شفيعاً عند ربك وربي فنعم المولى ونعم الشفيع
أنت يا محمد عليك وعلى أهل بيتك السلام اللهم وأوجب لي منك المغفرة والرحمة والرزق
الواسع الطيب النافع كما أوجبت لمن أتى نبيك محمداً صلوات عليه وآله وهو حي فأقر له

بذنوبه واستغفر له رسولك عليه السلام فغفرت له برحمتك اللهم وقد أملتك ورجوتك وقمت بين
يديك منقطعاً عمن سواك وقد أقلت حزني توابك وإني معتمد غيرك منك وناب إليك مما اقترفت
وعائذ بك في هذا المقام مما قدمته من الأعمال التي تقدمت إلي فيها ونهيتني عنها وأوعدت
عليه العقاب وأعوذ بكرم وجهك أن تقيمني مقام الخزي والذل يوم تهتك فيه الأستار
وتبدو فيه الأسرار والفضائح وترعد فيه الفرائص يوم الحسرة والندامة يوم الآخرة
يوم الآزفة يوم التغابن يوم الفصل يوم الجزاء يوماً كان مقداره خمسين ألف سنة يوم النفخة
يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة يوم النشر يوم العرض يوم يقوم الناس لرب العالمين
يوم يفر المرء من أخيه وأمه وأبيه وصاحبته وبنيه يوم تشقق الأرض وأكناف السماء يوم تأتي
كل نفس تجادل عن نفسها يوم يردون فيه إلى الله فينبئهم بما عملوا يوم لا يغني مولى عن مولى
شيئاً ولا هم ينصرون إلا من رحم الله إنه هو العزيز الرحيم يوم يردون إلى الله مولاهم الحق
يوم يخرجون من الأجداث سراعاً كأنهم إلى نصب يوفضون وكأنهم جراد منتشر مهطعين إلى
الداع يوم الواقعة يوم ترج الأرض رجاً يوم تكون السماء كالمهل وتكون الجبال كالعهن ولا
يسأل حميم حميماً يوم الشاهد والمشهود يوم تكون الملائكة صفاً صفاً اللهم موقفي في ذلك اليوم
ولا تخزني في ذلك الموقف بما جنيت على نفسي واجعل يا رب في أوليائك منطلقي وفي زمرة
محمد وأهل بيته محمد عليه السلام محشري واجعل حوضه موردي وفي الغر الكرام مصدري وأعطني
كتابي بيميني حتى أفوز بحسناتي وتبيض وجهي وتيسر به حسابي وترجح به ميزاني وأمضي مع
الفائزين من عبادك إلى رضوانك وجناتك إله العالمين اللهم إني أعوذ بك من أن تفضحني
في ذلك اليوم بين يدي الخلائق بجريرتي أو ألقى الخزي والندامة بخطيئتي أو أن تظهر فيه
سيئاتي على حسناتي أو أن تنوه بين الخلائق باسمي يا كريم العفو الستر اللهم وأعوذ بك
من أن يكون في ذلك اليوم في موقف الأشرار موقفي وفي مقام الأشقياء مقامي وإذا ميزت

بین خلقک فسبقت کلا باعمالهم زمراً الی منازلهم فسبقني برحمتک في عبادک الصالحین وفي زمرة
اولیائک المتقین الی جنانک یا رب العالمین بعد از آن وداع آنحضرت کند با نظر زیر که السلام
علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته استودعک الله واقرأ علیک السلام ورحمة الله وبرکاته
آمنّي مومن بک وما جئت به ودعوت الیه وبالائمة من نبیک اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة
نبیک فان توفیتني فاني اشهد في مماتي علی ما اشهد علیه في حیوتي اللهم لا تجعله آخر تسلیمي علیه
وارزقني العود ثم العود ابداً طریق زیارت حضرت سید کونین پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
در مدینه مشرفه بعد از غسل زیارت باید بدری که مشهور است بباب جبرئیل واذن دخول حاصل
کند باین وجه که بگوید ادخل یا رسول الله ادخل یا نبي الله ادخل یا محمد بن عبد الله ادخل
یا خاتم النبیین ادخل یا سید المرسلین وعلامت اذن آنست که رقتی بهم رسد بعد از آن بگوید
بسم الله وبالله والسلام علی محمد وآل محمد اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله جاء
بالحق من عند الله بعد از آن بمسجد در آید ودو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد بعد از آن بیاید
بهمین ستونی که در جانب راست قبر آنحضرت است برابر قبله بایستد وقبر را جانب چپ خود گیرد
ومنبر را جانب راست ونیت کند که از ورد زیارة رسول الله صلی الله علیه وآله عني وعن والدي
واهلي ومالي واولادي واخواني واخواتي واجدادي واجداتي واقربائي وجیراني واخواني
الدین وعن جمیع من قلدني بالدعاء والزیارة لندبها قربة الی الله پس بگوید اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمداً عبده ورسوله واشهد انک رسول الله وانک محمد بن
عبد الله واشهد انک قد بلغت رسالات ربک ونصحت لامتک وجاهدت في سبیل الله وعبدت
مخلصاً حتی اتیک الیقین بالحکمة والموعظة الحسنة وادیت الذي علیک من الحق وانک قد
رؤفت بالمؤمنین وغلظت علی الکافرین وبلغ الله بک افضل شرف محل المکرمین الحمد لله الذي
استنقذنا بک من الشرک والضلالة اللهم فاجعل صلواتک وصلوات ملائکتک المقربین

وانبیائک المرسلین وعبادک الصالحین واهل السموات والارضین ومن سبح لک یا رب العالمین من
الاولین والآخرین علی محمد عبدک ورسولک ونبیک وامینک ونجیبک وحبیبک وصفیک وخاصتک
وصفوتک وخیرتک من خلقک اللهم اعطه الدرجة الرفیعة وآته الوسیلة من الجنة وابعثه مقاماً
محموداً یغبطه به الاولون والآخرون اللهم انک قلت ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله
واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً اني اتیتک مستغفراً تائباً من ذنوبي واني اتوجه
بک الی الله ربي وربک لیغفر لي ذنوبي بعد از آن دستهای خود را بردارد وبجانب نهد وبگوید
اتیتک یا رسول الله مهاجراً قاضیاً لما اوجبه الله عن من قصدک واذا لم الحقک حیاً فقد قصدتک
بعد موتک عالماً بان حرمتک میتاً کحرمتک حیاً فکن لي بذلک عند الله شاهداً بعد از آن دستها
بر روی خود فرود آورد وبگوید اللهم اجعل ذلک بیعة مرضیة لدیک وعهداً موکداً احیني ما
علیه وعلی الوفاء بشرائطه وحدوده وحقوقه واحکامه ولوازمه وتممني اذا امتني علیه وابعثني
یوم تبعثني علیه بعد از آن در برابر قبر بایستد پشت بقبله وبگوید السلام علیک یا رسول الله السلام
علیک یا نبي الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله السلام علیک یا حجة الله
السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام علیک یا خاتم النبیین السلام علیک وعلی اهل بیتک
الطاهرین السلام علیک وعلی ذریتک الطیبین السلام علیک وعلی عترتک المنتجبین وعلی اصحابک
الراشدین وعلی ائمة الهادین السلام علیک وعلی انبیاء الله ورسله والملائکة اجمعین اشهد
انک اتیت بالحق وقلت الصدق فمن اطاعک فقد اطاع الله ومن عصاک فقد عصی الله
یا رسول الله قد جئتک مستغفراً من ذنوبي تائباً من معاصي نادماً قد تسیاتي تائباً من خطیاتي
متوجهاً بک الی الله ربي فاشفع لي یا شفیع الامة واجرني یا نبي الرحمة واستغفره یغفر لي وارحم
وسبب حقک وسالة سماع ندائي واجابة دعائي پس دو رکعت نماز زیارت کند بعد از آن تسبیح فاطمه
زهرا علیها السلام پس سجده کند ودر سجده بگوید اللهم اني صلیت ورکعت وسجدت لک وحدک لا شریک لک

لان الصلوة والركوع والسجود ولا ينبغي ولا يكون الا لك لانك انت الله الذي لا اله الا انت
اللهم صل على محمد وآل محمد وابلغهم عني افضل التحية والسلام واردد علي منهم السلام اللهم ان هاتان
الركعتان هدية مني الى روح سيدي رسول الله صلى الله عليه وآله فتقبلهما مني واجرني ذلك
بافضل املي ورجائي فيك وفي رسولك يا ولي المؤمنين پس وداع كند آنحضرت را
وبگويد كه اللهم لا تجعله آخر العهد مني في زيارة قبر نبيك وان توفيتني قبل ذلك فاني اشهد
في مماتي على ما شهدت عليه في حيوتي لا اله الا انت وان محمدا عبدك ورسولك اللهم فاكتبنا
مع الشاهدين اللهم ارزقني حب رسولك ومودته ابدا ما ابقيتني السلام على ملائكة الله وزوار
قبر نبي الله السلام عليك مني ابدا ما بقيت ودائما اذا فنيت السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
اللهم ارزقني العود ثم العود ثم العود برحمتك يا ارحم الراحمين **طريق زيارت حضرت فاطمه**
زهرا صلوات الله وسلامه عليها بايستد در روضه آنحضرت ونيت كند كه ازور زيارة بنت رسول الله
فاطمة زهرا عليها السلام عني وعن والدي الى آخره وبگويد كه يا ممتحنة امتحنك الله الذي خلقك
قبل ان يخلقك فوجدك لما امتحنك صابرة ونحن انا لك اولياء مصدقون وصابرون
لكل ما اتانا به ابوك صلى الله عليه وآله واتى به وصيه فانا نسئلك ان كنا صدقناك الا
الحقتنا بتصديقنا لهما لنبشر انفسنا بانا قد طهرنا بولايتك السلام عليك يا بنت رسول الله
السلام عليك يا بنت نبي الله السلام عليك يا بنت حبيب الله السلام عليك يا بنت خليل الله
السلام عليك يا بنت امين الله السلام عليك يا بنت خير خلق الله اشهد الله ورسوله وملائكته
اني راض عمن رضيت عنه ساخط على من سخطت عليه متبرئ ممن تبرأت منه موال لمن
واليت معاد لمن عاديت مبغض لمن ابغضت محب لمن احببت وكفى بالله شهيدا وحسيبا
وجازيا ومثيبا پس صلوات بر محمد وآل محمد بفرستد ودو ركعت نماز زيارت كند ودر سجده همان
دعا بخواند ودر وداع بگويد سلام الله عليك ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد

مني لزيارتك اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقني العود ثم العود ثم العود برحمتك يا ارحم الراحمين

طريق زيارت امام حسن بن علي وامام زين العابدين وامام محمد باقر وامام جعفر صادق عليهم السلام

كه در بقيع مدفونند روايتست از حضرت رسول صلعم كه هركه زيارت كند فرزندم حسن را در بقيع
ثابت گرداند حق تعالى قدم او را بر صراط روزي كه لرزان باشد در وقدمها وطريق زيارت ائمت
كه نيت كند كه ازور زيارة الائمة وهم الامام الحسن بن علي والامام علي ابن الحسين والامام محمد
بن علي الباقر والامام جعفر بن محمد الصادق عليهم السلام عني وعن والدي تا آخره پس بگويد كه
السلام عليكم ائمة الهدى السلام عليكم اهل التقوى السلام عليكم الحجة على اهل الدنيا السلام عليكم
ايها القوام في البرية بالقسط السلام عليكم اهل الصفوة السلام عليكم اهل النجوى اشهد
انكم قد بلغتم ونصحتم وصبرتم في ذات الله عز وجل وكذبتم واسيء اليكم فعفوتم واشهد انكم
الائمة الراشدون المهتدون وان طاعتكم مفروضة وان قولكم صدق وانكم دعوتم دعائم
الدين واركان الارض لم تزالوا بعين الله ينسخكم في اصلاب كل مطهرات لم تدنسكم الجاهلية
الجهلاء ولم تشرك فيكم فتن الاهواء طبتم وطاب منبتكم من بكم علينا ديان الدين فجعلكم
في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه وجعل صلاتنا عليكم رحمة لنا وكفارة لذنوبنا
واختاركم لنا وطيب خلقنا بما من علينا من ولايتكم وكنا عنده مسمين بعلمكم مقرين بفضلكم
معترفين بتصديقنا اياكم هذا مقام من اسرف واخطا واستكان واقر بما جنى ورجى بمقامه
الخلاص وان يستنقذه بكم مستنقذ الهلكى عن الردى فكونوا لي شفعاء فقد وفدت اليكم اذ
رغب عنكم اهل الدنيا واتخذوا آيات الله هزوا واستكبروا عنها يا من هو ذاكر لا يسهو
ودائم لا يلهو ومحيط بكل شيء لك المن بما وفقتني وعرفتني بما ثبتني عليه اذ صد عنه عبادك
وجحدوا معرفته واستخفوا بحقه ومالوا الى سواهم فكانت المنة لك ومنك مع اقوام خصصتهم
بما خصصتني به فلك الحمد اذ كنت عندك في مقامي مذكورا مكتوبا ولا تحرمني ما رجوت

ولا تخيبني فيما دعوت پس دعا كند از براي خود و از براي پدر و مادر و هر كه خواهد از مومنين و مومنات
و از براي هر امامي دو ركعت نماز زيارت كند و بعد از هر دو ركعت سجده كند و دعاي سجده
بخواند پس بعد از آن وداع نمايد ايشان را بانطريق كه بگويد السلام عليكم ائمة الهدى و رحمة الله
و بركاته استودعكم الله واقرأ عليكم السلام امنا بالله وبالرسول و بما جئتم به و دللتم عليه
اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقني مودتهم ابدا ما ابقيتني ولا تجعلني آخر العهد من زيارتهم

طريق زيارت مولانا و مقتدانا ابو الحسن علي ابن ابي طالب عليه السلام چنانست كه بعد از
غسل بسكينه و وقار و خضوع و خشوع و تكبير و تسبيح و تهليل و تحميد گويان چون برسد بخندق بگويد
الله اكبر الله اكبر اهل الكبرياء والمجد والعظمة و اهل التقديس والتسبيح والحمد والآلاء لا اله الا الله
والله اكبر عمادي عليه توكلت جلت عظمته عليه متكلي الله اكبر واليه انيب الله اكبر واليه اتوب
اللهم انت ولي نعمتي والقادر على طلبتي تعلم حاجتي وما تضمره هواجس الصدور وخواطر النفوس
و اسئلك بمحمد المصطفى الذي بلغت به حجج المحتجين و عذر المعتذرين ان تجعلني من وفد الصالحين
و شيعة المتقين برحمتك يا ارحم الراحمين پس چون برسد به حصار بگويد الحمد لله الذي
هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله سيرني في بلاده و حملني على دوابه و طوى لي
البعيد و صرف عني المحذور و دفع عني المكروه حتى اقدمني حرم اخي رسوله صلى الله عليه وآله
پس داخل حصار شود و بگويد الحمد لله الذي ادخلني الى هذه البقعة المباركة التي بارك فيها
و اختارها لوصي نبيه اللهم فاجعلها شاهدة لي پس چون برسد بدر اول روضه بگويد
اللهم لبابك قرعت و بفنائك نزلت و بحبلك اعتصمت و برحمتك تعرضت و بوليك صلواتك عليه
توسلت فاجعلها زيارة مقبولة و دعاء مستجابا پس چون برسد بدر صحن بگويد اللهم ان هذا
الحرم حرمك والمقام مقامك وانا ادخل اليه اناجيك بما انت اعلم به مني من سري و نجواي
الحمد لله الحنان المنان المتطول الذي من تطوله سهل لي زيارة مولاي باحسانه ولم يجعلني

عن زيارة

عن زيارته ممنوعا ولا عن ولايته مدفوعا بل تطول و منح اللهم كما مننت علي بمعرفته فاجعلني من شيعته
وادخلني الجنة بشفاعته يا ارحم الراحمين پس چون داخل صحن شود بگويد الحمد لله الذي اكرمني
بمعرفته و معرفة رسوله و من فرض علي طاعته رحمة منه و تطولا منه علي و من علي بالايمان الحمد لله الذي
ادخلني حرم اخي رسوله و ارانيه في عافية الحمد لله الذي جعلني من زوار قبر وصي رسوله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عند الله و اشهد
ان عليا عبد الله و اخو رسول الله الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر والحمد لله على هدايته و توفيقه
لما دعا اليه من سبيله اللهم انك افضل مقصود واكرم ماتي وقد اتيتك متقربا اليك بنبيك نبي الرحمة
و باخيه امير المومنين عليهما السلام فصل على محمد و آل محمد ولا تخيب سعيي وانظر الي نظرة رحيمة تنعشني
بها واجعلني عندك وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين پس برود تا دري كه در صحن دوم است
و بگويد كه السلام على رسول الله و امين الله على وحيه و عزائم امره الخاتم لما سبق والفاتح لما
استقبل والمهيمن على ذلك كله و رحمة الله و بركاته السلام على صاحب السكينة السلام على المدفون بالمدينة
السلام على المنصور المويد السلام على ابي القاسم محمد و رحمة الله و بركاته پس داخل صحن دوم شود
در حالتي كه پاي راست پيش نهد و بگويد اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عنده و صدق المرسلين السلام عليك يا رسول الله السلام
عليك يا حبيب الله و خيرته من خلقه السلام على امير المومنين عبد الله و اخي رسول الله يا مولاي
يا امير المومنين عبدك وابن امتك جاءك مستجيرا بذمتك قاصدا الى حرمك متوجها الى مقامك
متوسلا الى الله تعالى بك ء ادخل يا مولاي يا امير المومنين ء ادخل يا حجة الله ء ادخل يا امين الله
ء ادخل يا ملائكة الله المقيمين في هذا المشهد يا مولاي اتاذن لي بالدخول افضل ما اذنت لاحد
من اوليائك فان لم اكن له اهلا فانت اهل لذلك پس آستانه قبه ببوسد و پاي راست پيش نهد
و داخل شود و بگويد بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم اغفر لي

وارحمني وتب علي انك انت التواب الرحيم پس بايد نزديک قبر و در برابر روی امام عليه السلام بايستد
و نيت كند كه زيارت سيدي و مولاي امير المومنين علي ابن ابي طالب عليه السلام عني وعن والدي آلخ
و بگويد که السلام من الله السلام علی محمد رسول الله وامين الله علی وحيه ورسالاته وعزائم امره ومعدن
الوحي والتنزيل والخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل والمهيمن علی ذلک کله والشاهد علی الخلق والسراج
المنير والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل علی محمد واهل بيته المظلومين افضل واكمل
وارفع واشرف ما صليت علی احد من انبيائک اللهم صل علی امير المومنين عبدک وخير خلقک
بعد نبيک واخي رسولک ووصي حبيبک الذي انتجبته من خلقک والدليل علی من بعثته برسالاتک
والديان الدين بعدلک وفصل قضائک بين خلقک والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم
صل علی الائمة من ولده القوامين بامرک من بعده المطهرين الذين ارتضيتهم انصارا لدينک
وحفظة لسرک وشهداء علی خلقک واعلاما لعبادک صلواتک عليهم اجمعين السلام علی امير المومنين
علي ابن ابي طالب وصي رسول الله وخليفته والقائم بامره من بعده سيد الوصيين ورحمة الله وبركاته
السلام علی فاطمة بنت رسول الله صلی الله عليه وآله سيدة نساء العالمين السلام علی الحسن والحسين
سيدي شباب اهل الجنة من الخلق اجمعين السلام علی الائمة الراشدين السلام علی الانبياء والمرسلين
السلام علی الائمة المستودعين السلام علی خاصة الله من خلقه السلام علی المتوسمين السلام علی المومنين
الذين قاموا بامره وازروا اولياء الله وخافوا لخوفهم السلام علی الملائكة المقربين السلام علينا
وعلی عباد الله الصالحين پس شش قدم پيش رود و بگويد السلام عليک يا حجة الله السلام عليک يا امام الهدی
السلام عليک يا علم التقی السلام عليک ايها الوصي البار التقي السلام عليک يا ابا الحسن والحسين
السلام عليک يا عمود الدين السلام عليک يا سيد الوصيين وامين رب العالمين وديان يوم الدين
وخير المومنين وسيد الصديقين والصفوة من سلالة النبيين وباب حكمة رب العالمين وخازن وحيه
وعيبة علمه والناصح لامة نبيه والتالي لرسوله والمواسي له بنفسه والناطق بحجته والداعي

الی شريعته والماضي علی سنته اللهم اشهد انه قد بلغ عن نبيک ما حمل ورعی ما استحفظ وحفظ ما استودع
وحلل حلالک وحرم حرامک واقام احكامک وجاهد الناكثين في سبيلک والقاسطين في حكمک
والمارقين عن امرک صابرا محتسبا لا تاخذه فيک لومة لائم اللهم صل عليه افضل ما صليت علی احد
من اوليائک واصفيائک واوصياء انبيائک اللهم هذا قبر وليک الذي فرضت طاعته وجعلت
في اعناق عبادک متابعته وخليفتک الذي به تاخذ وتعطي وبه تثيب وتعاقب وقد قصدته طمعا
لما اعددته لاوليائک فبعظيم قدره عندک وجليل خطره لديک وقرب منزلته منک صل علی محمد وآل محمد
وافعل بي ما انت اهله فانک اهل الكرم والجود والسلام عليک يا مولاي وعلی ضجيعيک آدم ونوح
ورحمة الله وبركاته پس ضريح را ببوسد و بر بالای سر بايستد و بگويد يا مولاي اليک وفودي وبک
توسلي الی ربي في بلوغ مقصودي واشهد ان المتوسل بک غير خائب والطالب بک عن معرفة
غير مردود الا بقضاء حوائجه فكن لي شفيعا الی ربک وربي في قضاء حوائجي وتيسير اموري وكشف
شدتي وغفران ذنبي وسعة رزقي وتطويل عمري واعطاء سؤلي في آخرتي ودنياي اللهم
العن قتلة امير المومنين اللهم العن قتلة الحسن والحسين اللهم العن قتلة الائمة وعذبهم عذابا اليما لا تعذبه
احدا من العالمين عذابا كثيرا لا انقطاع له ولا اجل ولا امد لما شاقوا ولاة امرک واعد لهم عذابا
لم تحله باحد من خلقک اللهم وادخل علی قتلة انصار رسولک وعلی قتلة امير المومنين وعلی قتلة
الحسن والحسين وقتلة من قتل في ولاية آل محمد اجمعين عذابا اليما مضاعفا في اسفل درک من الجحيم
ولا يخفف عنهم وهم فيه مبلسون ملعونون ناكسوا رؤوسهم عند ربهم قد عاينوا الندامة
والخزي الطويل لقتلهم عترة انبيائک ورسلک واتباعهم من عبادک الصالحين اللهم العنهم
في مستسر السر وظاهر العلانية في سمائک وارضک اللهم اجعل لي قدم صدق في اوليائک
وحبب الي مشاهدهم ومستقرهم حتی تلحقني بهم وتجعلني لهم تبعا في الدنيا والآخرة يا ارحم الراحمين
پس ببوسد قبر را و در برابر قبر حضرت امام حسين عليه السلام بايستد بانکه قبله را بکرداند ميانه کتفهايش

وبگوید که السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک یا بن رسول الله السلام علیک یا بن امیرالمؤمنین السلام علیک
یا بن فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین السلام علیک یا ابا الائمة الهادین المهدیین السلام
علیک یا صریع الدمعة الساکبة السلام علیک یا صاحب المصیبة الراتبة السلام علیک وعلی جدک
وابیک السلام علیک وعلی امک واخیک السلام علیک وعلی الائمة من ذریتک وبنیک اشهد
لقد طیب الله بک التراب واوضح بک الکتاب وجعلک واباک وجدک واخاک وبنیک عبرة لاولی
الالباب یا بن المیامین الاطیاب التالین الکتاب وجهت سلامی الیک صلوات الله علیک
وجعل افئدة من الناس تهوی الیک ما خاب من تمسک بک ولجأ الیک پس بگردد با بالین قبر و بگوید
السلام علی ابی الائمة وخلیل النبوة والمخصوص بالاخوة السلام علی یعسوب الدین والایمان وکلمة
الرحمن السلام علی میزان الاعمال ومقلب الاحوال وسیف ذی الجلال وساقی السلسبیل الزلال
السلام علی صالح المؤمنین ووارث علوم النبیین والحاکم یوم الدین السلام علی شجرة التقوی
وسامع السر والنجوی السلام علی حجة الله البالغة ونعمته السابغة ونقمته الدامغة السلام علی الصراط
الواضح والنجم اللائح والامام الناصح ورحمة الله وبرکاته پس برود بالای سر قبر و زیارت آدم
ونوح علیهم السلام کند اول نیت زیارت آدم ع کند باین طریق که ازور زیارة آدم علیه السلام عنی
وعن والدتی الی آخره و بگوید السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا امین الله
السلام علیک یا خلیفة الله فی ارضه السلام علیک یا ابا البشر سلام الله علیک وعلی روحک وبدنک
وعلی الطاهرین من ولدک وذریتک صلوات لا یحصیها الا هو ورحمة الله وبرکاته و بعد از آن
زیارت نوح ع کند باین طریق نیت نماید که ازور زیارة نوح علیه السلام عنی وعن والدی الی آخره
وبگوید السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا
شیخ المرسلین السلام علیک یا امین الله فی ارضه صلوات الله وسلامه علیک وعلی روحک وبدنک
وعلی الطاهرین من ولدک ورحمة الله وبرکاته پس شش رکعت نماز گذارد دو رکعت اول جهت زیارت

امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام در رکعت اول الحمد و سوره یس و در رکعت دوم الحمد و سوره الرحمن اگر ممکن باشد
والا در هر رکعت پنجاه نوبت قل هو الله احد یا هر چه تواند و میسر شود و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا
بخواند و دعا کند از برای خود و مومنین و مومنات و استغفار نماید پس سجده شکر کند و بگوید در
سجده اللهم صلیت ها تان الرکعتان هدیة منی الی سیدی ومولای ولیک واخی رسولک امیرالمؤمنین
وسید الوصیین علی بن ابی طالب علیه السلام اللهم فصل علی محمد وآل محمد وتقبلهما منی واجرنی
علی ذلک جزاء المحسنین اللهم لک صلیت ولک رکعت ولک سجدت لانه لا تجوز الصلوات والرکوع
والسجود الا لک لانک انت لا اله الا انت وحدک لا شریک لک اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل
زیارتی واعطنی سؤلی بمحمد وآله الطاهرین پس چهار رکعت دیگر بگذارد به دو سلام دو رکعت از جهت
زیارت آدم ع و دو رکعت از جهت زیارت نوح ع پس دو سجده کند و بگوید در سجده اول اللهم
الیک توجهت وبک اعتصمت وعلیک توکلت اللهم انت ثقتی ورجائی فاکفنی ما اهمنی وما لا
یهمنی وما انت اعلم به منی عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غیرک صل علی محمد وآل محمد و
قرب فرجهم پس روی راست بر زمین نهد و بگوید که ارحم ذلی بین یدیک وتضرعی فی الدعاء
الیک ووحشتی من العالم وانسی بک یا کریم یا کریم یا کریم پس روی چپ بر زمین نهد و بگوید
که لا اله الا انت ربی حقا حقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی
یا کریم یا کریم یا کریم پس سجده دیگر کند و بگوید شکرا شکرا صد بار و جهد نماید در دعا که محل استجابت
دعاست و بسیار استغفار کند و بعد از آن سر بردارد و این دعا بخواند اللهم لابد من امرک
ولابد من قدرک ولابد من قضائک ولا حول ولا قوة الا بک اللهم ما قضیت علینا من قضاء
فاعطنا معه صبرا یقهره ویدمغه واجعله صاعدا فی رضوانک ینمی فی حسناتنا اللهم وما
من عطاء او فضلتنا به من فضیلة او کرمتنا به من کرامة فاعطنا معه شکرا یقهره ویدمغه و
اجعله لنا صاعدا فی رضوانک وفی حسناتنا وسؤددنا وشرفنا ونعمائک وکرامتک فی الدنیا

والآخرة اللهم انا نعوذ بك من عثرة اللسان وسوء المقام وخفة الميزان اللهم صل على محمد وآل [محمد]
ولقنا حسناتنا في الممات ولا ترنا اعمالنا حسرات ولا تخزنا عند قضائك ولا تفضحنا بسيئاتنا يوم
نلقاك اجعل قلوبنا بذكرك ولا تنسنا ذكرك ولا تحنا كحا تنها ترا[ك] حتى نلقاك وصل على محمد وآل محمد
وبدل سيئاتنا حسنات واجعل حسناتنا درجات واجعل درجاتنا غرفات واجعل غرفاتنا عاليات
اللهم واوسع لفقيرنا من سعة ما قضيت على نفسك اللهم صل على محمد وآل محمد ومن علينا بالهدى ما ابقيتنا
والكرامة ما احييتنا والرحمة اذا توفيتنا والحفظ فيما بقي من امرنا والبركة فيما رزقتنا والعون على
ما حملتنا والثبات على ما طوقتنا ولا تؤاخذنا بظلمنا ولا تقابلنا بجهلنا ولا تستدرجنا بخطايانا
واجعل احسن ما نقول ثابتاً في قلوبنا واجعلنا عظماء عندك وفي انفسنا اذلة وانفعنا بما علمتنا وزدنا
علماً نافعاً اعوذ بك من قلب لا يخشع ومن عين لا تدمع ومن صلوة لا تقبل اجرنا من سوء الفتن
يا ولي الدنيا والآخرة پس چون خواهد وداع كند در آخر زيارت بگويد كه آمنت بالله وبالرسل
وبما جئت به ودللت عليه ودعوتني اليه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين
اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارة امير المؤمنين اخي رسولك وارزقني زيارته ابداً ما ابقيتني اللهم
لا تحرمني ثواب زيارته وارزقني العود ثم العود السلام عليك يا مولاي سلام مودع لا سئم ولا قال
ورحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد وآل محمد وبلغ ارواحهم واجسادهم مني افضل التحية السلام على ملائكة الله
الذين هم في هذا الحرم السلام على رسول الله السلام على امير المؤمنين السلام على فاطمة سيدة نساء
العالمين السلام على الحسن والحسين السلام على علي ابن الحسين زين العابدين السلام على محمد بن علي الباقر
علم النبيين السلام على جعفر بن محمد الصادق الامين السلام على موسى بن جعفر الحليم السلام على علي
ابن موسى الرضا الوفي السلام على محمد بن علي الجواد السلام على علي بن محمد الهادي المرضي السلام
على الحسن العسكري السلام على الحجة بن الحسن المهدي المنتظر القائم بامر الله المنتقم من اعداء الله
السلام على سمي رسول الله ومظهر دين الله سلاماً وصلاة دائماً لا انقطاع له السلام عليك ورحمة الله

وبركاته

وبركاته الحمد لله الذي انقذنا بكم من الشرك والضلالة اللهم اجعلني ممن تناله منك صلوات ورحمة واحفظني
بحفظ الايمان ولا تشمت بي من عاديته فبك يا رب العالمين پس قبر مقدس آنحضرت را ببوسد و دعا
كند با آنچه خواهد **طريق زيارت حضرت امام حسين عليه السلام** سزاوار آنست كه در فرات غسل كند اگر
ممكن باشد والا هر جا كه خواهد و تا تواند بسكينه و وقار تكبير و تهليل و تسبيح و تحميد گويان رود و آن شود
و گام را نزديك هم نهد زيرا كه حق تعالى بهر گامي ثواب حجي و عمره در ديوان اعمال آنكس مينويسد
پس بان طريق برود تا بدر حاير و اول آنست كه اين تكبير را بخواند كه الله اكبر كبيراً والحمد لله كثيراً
وسبحان الله بكرة واصيلا الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق و صلوات بسيار فرستد و لعن بر قاتلان حضرت امام حسين عليه السلام كند
چون بدر حاير رسد بگويد كه السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا خاتم النبيين
السلام عليك يا سيد المرسلين السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا امير المؤمنين السلام عليك يا سيد
الوصيين السلام عليك يا قائد الغر المحجلين السلام عليك يا فاطمة سيدة نساء العالمين السلام عليك يا ابا
محمد الحسن السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا بن رسول الله عبدك وابن عبدك وابن امتك
الموالي لوليك المعادي لعدوك استجار بمشهدك وتقرب الى الله بقصدك پس اجازت طلبد با بن وجه
كه بگويد ء ادخل يا رسول الله ء ادخل يا نبي الله ء ادخل يا امير المؤمنين ء ادخل يا سيد الوصيين
ء ادخل يا فاطمة خير نساء العالمين ء ادخل يا مولاي يا ابا عبد الله ء ادخل يا مولاي يا بن رسول الله
پس علامت رخصت آنست كه آب از چشم روان شود پس داخل شود و بگويد الحمد لله الذي هداني
لولايتك وخصني بزيارتك وسهل لي قصدك پس بايد بدر قبه و بايستد در جانب بالاي آنحضرت
و رو به قبله كند كه ازوم سيدي ومولاي وابن مولاي ابا عبد الله الحسين عليه السلام عني وعن والدي الى آخره
و بگويد السلام عليك يا وارث آدم صفوة الله السلام عليك يا وارث نوح نبي الله السلام عليك يا وارث
ابراهيم خليل الله السلام عليك يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث عيسى روح الله السلام عليك

یا وارث محمد حبیب الله السلام علیک یا وارث امیر المؤمنین السلام علیک یا بن محمد المصطفی السلام علیک یا بن
علی المرتضی السلام علیک یا بن فاطمة الزهراء السلام علیک یا بن خدیجة الکبری السلام علیک یا ثار الله
وابن ثاره والوتر الموتور اشهد انک قد اقمت الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف
ونهیت عن المنکر واطعت الله حتی اتیک الیقین فلعن الله امة قتلتک ولعن الله امة ظلمتک ولعن الله
امة سمعت بذلک فرضیت به یا مولای یا ابا عبد الله اشهد الله وملائکته وانبیاءه ورسله
انی بکم مؤمن وبایابکم موقن بشرایع دینی وخواتیم عملی صلوات الله علیکم وعلی ارواحکم واجسادکم
وشاهدکم وغائبکم وظاهرکم وباطنکم پس بر قبر افتد و ببوسد و بگوید بابی انت وامی یا ابا عبد الله
لقد عظمت الرزیة وجلت المصیبة بک علینا وعلی جمیع اهل السموات والارض فلعن الله امة اسرجت
والجمت وتهیات لقتالک یا مولای یا ابا عبد الله قصدت حرمک واتیت مشهدک اسئل الله
تعالی بالشان الذی لک عنده وبالمحل الذی لک لدیه ان یصلی علی محمد وآل محمد وان یجعلنی معکم
فی الدنیا والآخرة پس بر بالای سر حضرت بایستد و دو رکعت نماز زیارت کند و بخواند هر چه
خواهد و بهتر آنست که در هر رکعتی بعد از الحمد دوازده بار قل هو الله احد بخواند و چون فارغ
شود سجده شکر کند و بگوید در سجده که اللهم صلیت و رکعت و سجدت لک وحدک لا شریک لک
لان الصلوة والرکوع والسجود لا ینبغی ولا یکون الا لک لانک انت الله الذی لا اله الا انت
اللهم صل علی محمد وآل محمد وابلغهم عنی افضل التحیة والسلام واردد علی منهم السلام اللهم
وهاتان الرکعتان هدیة منی الی سیدی ومولای الحسین بن علی اللهم صل علی محمد وآل محمد
وتقبل منی واجرنی علی ذلک افضل املی ورجائی فیک وفی ولیک یا ولی المؤمنین
پس بیاید بپایین قبر آنحضرت زیارت کند علی بن الحسین را بآنکه نیت کند که ازو زیارة
علی بن الحسین علیه السلام یعنی و عن والدی تا آخر پس بگوید که السلام علیک یا بن رسول الله
السلام علیک یا بن نبی الله السلام علیک یا بن امیر المؤمنین السلام علیک یا بن الحسین الشهید

السلام علیک

السلام علیک ایها الشهید السلام علیک ایها المظلوم ابن المظلوم لعن الله امة قتلتک ولعن الله امة
ظلمتک ولعن الله امة سمعت بذلک فرضیت به پس تکیه کند بر قبر او و ببوسد و بگوید السلام علیک
یا ولی الله وابن ولیه لقد عظمت المصیبة وجلت الرزیة بک علینا وعلی جمیع المسلمین فلعن الله امة
قتلتک وابرء الی الله والیک منهم پس دو رکعت نماز زیارت کند و همان دعای سجده بخواند
پس از در پایین پا بیرون آید و متوجه قبور شهدا شود و زیارت کند ایشان را بآنکه نیت چنین کند که
ازور زیارة الشهدا اعنی و عن والدی تا آخر و بگوید السلام علیکم یا اولیاء الله واحبائه السلام
علیکم یا اصفیاء الله واوداءه السلام علیکم یا انصار دین الله وانصار نبیه وانصار امیر المؤمنین
وانصار الحسن والحسین علیهم السلام بابی انتم وامی طبتم وطابت الارض التی فیها دفنتم وفزتم فوزا
عظیما فیا لیتنی کنت معکم فافوز معکم پس دو رکعت نماز زیارت شهدا بگذارد و سجده نماید همان
دعای سجده را بخواند و باز گردد تا بالای سر امام حسین علیه السلام و دعا کند از برای خود و از برای
پدر و مادر و اهل و عیال و برادران مؤمن که آن محل استجابت دعاست و رد نشود سؤال هیچ
سائلی پس بایستد بر قبر و بگوید که السلام علیک یا مولای السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا صفوة الله
السلام علیک یا خاصة الله السلام علیک یا خالصة الله السلام علیک یا امین الله سلام مودع لا قال
ولا سئم لا جعله الله یا مولای آخر العهد منی لزیارتک وان رزقنی العود الی مشهدک والمقام فی حرمک
وایاه اسئلک ان یسعدنی بک وبالائمة علیهم السلام من ذریتک وان یجعلنی معکم فی الدنیا والآخرة
پس بیرون آید پشت بکرداند و بسیار بگوید که انا لله وانا الیه راجعون تا آنکه غایب شود از نظرش
قبر امام علیه السلام روایتست که هر که زیارت کند امام حسین علیه السلام را با نظر توفیق نویسد حق تعالی
از برای او صد هزار حسنه و محو نماید ازو صد هزار سیئه و بر دارد از برای او صد هزار درجه
و قضی کند از برای او صد هزار حاجت در دنیا و آخرت که سهلترین حاجتها آن باشد که
دور کرداند وی را از آتش دوزخ و باشد همچنان کسی که شهید شده باشد با امام حسین علیه السلام

ونزدیک باشد بآنحضرت در ثواب شهادت پس بیاید بمشهد عباس بن علی علیه السلام برود تا در قبه

و بایستد و بگوید که سلام الله وسلام ملائکته المقربین وانبیائه المرسلین وعباده الصالحین

وجمیع الشهداء والصدیقین علیک یا بن امیر المؤمنین اشهد لک بالتسلیم والتصدیق والوفاء والنصیحة

لخلف النبی صلی الله علیه وآله والسبط المنتجب والدلیل العالم والوصی المبلغ والمظلوم المهتضم

فجزاک الله عن رسوله وعن امیر المؤمنین وعن فاطمة وعن الحسن والحسین افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت

واعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من قتلک ولعن الله من جهل حقک واستخف بحرمتک ولعن الله

من حال بینک وبین ماء الفرات واشهد انک قتلت مظلوما وان الله منجز لکم ما وعدکم جئتکم

یا بن امیر المؤمنین وافدا الیکم وقلبی لکم مسلم وانا لکم تابع ونصرتی لکم معدة حتی یحکم الله لی

بامره وهو خیر الحاکمین فمعکم معکم لا مع عدوکم انی بکم وبآبائکم من المؤمنین وقاتلکم من الکافرین

وقتل الله امة قتلتکم بالایدی والالسن پس داخل شود و بچسبد بر قبر و بگوید السلام علیک ایها العبد

الصالح المطیع لله ولرسوله ولامیر المؤمنین والحسن والحسین علیهم السلام وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته

ومغفرته علی روحک وبدنک اشهد واشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون والمجاهدون فی سبیل الله

والمناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصرة اولیائه الذابون عن احبائه فجزاک الله افضل

الجزاء واوفر جزاء احد ممن وفی ببیعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره واشهد انک قد

بالغت فی النصیحة واعطیت غایة المجهود فبعثک الله فی الشهداء وجعل روحک مع ارواح السعداء

واعطاک من جنانه افسحها منزلا وافضلها غرفا ورفع ذکرک فی علیین وحشرک الله مع النبیین

والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا اشهد انک لم تهن ولم تنکل وانک مضیت

علی بصیرة من امرک مقتدیا بالصالحین ومتبعا للنبیین فجمع الله بیننا وبینک وبین رسوله واولیائه

فی منازل المخبتین فانه ارحم الراحمین پس دو رکعت نماز زیارت در بالای سر قبر و بعد از فراغ از نماز

این دعا بخواند اللهم صل علی محمد وآل محمد ولا تدع لی فی هذا المکان المکرم والمشهد المعظم ذنبا الا غفرته

ولا هما الا فرجته ولا مرضا الا شفیته ولا عیبا الا سترته ولا رزقا الا بسطته ولا خوفا الا آمنته ولا شملا

الا جمعته ولا غائبا الا حفظته وادنیته ولا دینا الا قضیته ولا عاریا الا کسوته ولا صدعا الا [illegible]

ولا فقرا الا اغنیته ولا معاشا الا اهنیته ولا بلاء الا صرفته ولا حاجة من حوائج الدنیا والآخرة

لک فیها رضی ولی فیها صلاح الا سهلتها وقضیتها یا ارحم الراحمین پس سجده کند و دعای سجده بخواند

وچون اراده وداع نماید بگوید استودعک الله واسترعیک واقرأ علیک السلام آمنا بالله وبرسوله

وبما جاء به من عند الله اللهم اکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر ابن

اخی نبیک وارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی واحشرنی معه ومع آبائه فی الجنان وعرف بینی وبین

رسولک والولایة لامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام والبراءة من عدوهم فانی رضیت بذلک

وصلوات بر محمد وآل او بفرستد و دعا کند از برای خود و والدین و از برای مؤمنین و مؤمنات پس برگردد

بمشهد امام حسین علیه السلام و چون اراده وداع نماید امام حسین را در برابر قبر بایستد و بگوید السلام علیک

یا ولی الله السلام علیک یا ابا عبد الله انت لی جنة من العذاب وهذا اوان انصرافی عنک غیر راغب عنک

ولا مستبدل بک سواک ولا مؤثر علیک غیرک ولا زاهد فی قربک وقد جدت بنفسی للحدثان وترکت

الاهل والاوطان فکن لی یوم حاجتی وفقری وفاقتی یوم لا یغنی عنی والدی ولا حمیمی ولا قریبی

اسأل الله الذی قدر علی فراق مکانک ان لا یجعله آخر العهد منی ومن رجوعی واسأل الله الذی

ابکی عینی علیک ان یجعله سندا لی واسأل الله الذی نقلنی الیک من رحلی واهلی ان یجعله ذخرا لی واسأل

الله الذی ارانی مکانک وهدانی للتسلیم علیک ولزیارتی ایاک ان یوردنی حوضکم ویرزقنی مرافقتکم

فی الجنان مع آبائک الصالحین السلام علیک یا صفوة الله السلام علی محمد بن عبد الله حبیب الله وصفوته وامینه ورسوله

وسید النبیین السلام علی امیر المؤمنین ووصی رسول رب العالمین وقائد الغر المحجلین السلام علی الائمة الراشدین

المهدیین السلام علی من فی الحائر منکم ورحمة الله وبرکاته السلام علی ملائکة الله الباقین المقیمین المسبحین

الذین هم بامر الله یعملون السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین والحمد لله رب العالمین پس اشاره نماید با انگشت

مستحب است بسوی قبر و بگوید سلام الله و سلام ملائکته المقربین و انبیائه المرسلین و عباده الصالحین یا ابن رسول الله
علیک و علی روحک و بدنک و علی ذریتک و من حضرک من اولیائک استودعک الله و استرعیک
واقرأ علیک السلام آمنا بالله و برسوله و بما جاء به من عند الله اللهم فاکتبنا مع الشاهدین پس
دستها را بردارد بسوی آسمان و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا تجعله آخر العهد من زیارة ابن نبیک
وارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی اللهم انی اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان لا تجعله آخر العهد
من زیارتی ایاه فان جعلته یا رب فاحشرنی معه و مع آبائه و اولیائه و ان ابقیتنی یا رب فارزقنی
العود ثم العود برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم اجعل لی لسان صدق فی اولیائک المصطفین و حبب الی
مشاهدهم حتی تلحقنی بهم اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا تشغلنی عن ذکرک باکثار من الدنیا تلهینی عجائب
بهجتها و تفتننی زهرات زینتها و لا باقلال یضر بعملی کده و یملاء صدری همه و اعطنی من ذلک
غنی عن شرار خلقک و بلاغا انال به رضاک یا رحمن السلام علیکم یا ملائکة الله و زوار قبر ابی عبد الله
پس روی راست خود را بر قبر نهد و الحاح کند در دعا و سؤال و بعد از آن روی جانب ... پس وداع
شهدا رضوان الله علیهم اجمعین بکند باینکه روی خود را برابر دارد بقبور شهدا و بگوید السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهم و اشرکنی معهم فی صالح ما اعطیتهم
علی نصرتهم ابن نبیک و حجتک علی خلقک اللهم اجعلنا و ایاهم فی جنتک مع الشهداء و الصالحین
و حسن اولئک رفیقا استودعکم الله و اقرأ علیکم السلام اللهم ارزقنی العود الیهم و احشرنی معهم یا ارحم
الراحمین پس بیرون آید و روی خود را از قبر بر نگرداند تا آنکه قبر از نظر او غایب شود و چون بیرون آید
بالسجده برود و سر را بر قبله و دعا کند که اللهم انی اسئلک بحق محمد و آل محمد ان تصلی علی محمد و آل محمد
و ان تقبل عملی و تشکر سعیی و تعرفنی الاجابة فی جمیع دعائی و لا تخیب سعیی و لا تجعله آخر العهد منی
و ارددنی الیه ببر و تقوی و عرفنی برکة زیارته فی الدین و الدنیا و وسع علی من فضلک الواسع
الفاضل المفضل الطیب و ارزقنی رزقا واسعا حلالا عاجلا صبا صبا من غیر کد و لا نکد و لا من احد

من خلقک

من خلقک او حیله واسعا من فضلک حلالا کثیرا من عطیتک فانک قلت واسئلوا الله من فضله فمن فضلک
اسأل و من عطیتک اسأل و من کثیر ما عندک اسأل و من خزائنک اسأل و من یدک الملأی اسأل و لا
تردنی خائبا فانی ضعیف فضاعف لی و عافنی الی منتهی اجلی و اجعل لی من کل نعمة انعمتها علی
عبادک اوفر نصیب و اجعلنی خیرا مما انا علیه و اجعل ما اصیر الیه خیرا مما ینقطع عنی سریرتی خیرا
من علانیتی و اعذنی من ان یری الناس فی خیرا و لا خیر فی و ارزقنی من التجارة اوسعها رزقا
و اعظمها فضلا و خیرها لی و لعیالی فی الدنیا و الآخرة عافیة و آتنی یا سیدی و عیالی برزق دائم
تغنینا به عن دناءة خلقک و لا تجعل لاحد من العباد فیه منة و اجعلنی ممن استجاب لک و امن بوعدک
و اتبع امرک و لا تجعلنی اخیب وفدک و زوار ابن نبیک و اعذنی من الفقر و مواقف الخزی فی الدنیا
و الآخرة و اصرف عنی شر الدنیا و الآخرة و اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما ینقلب به احد من
زوار اولیائک و لا تجعله آخر العهد من زیارتهم ان لم تکن استجبت لی و غفرت لی و رضیت عنی فمن
الآن فاستجب لی و اغفر لی و ارض عنی قبل ان تنائی عن ابن نبیک داری فهذا اوان انصرافی ان
کنت اذنت لی غیر راغب عنک و لا عن اولیائک و لا مستبدل بک و لا بهم اللهم احفظنی من بین یدی
و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی حتی تبلغنی اهلی فاذا بلغتنی فلا تبرأ منی و البسنی و ایاهم درعک
الحصینة و اکفنی مؤونة نفسی و مؤونة عیالی و مؤونة جمیع خلقک و امنعنی من ان یصل الی احد من
خلقک بسوء فانک ولی ذلک و القادر علیه و اعطنی جمیع ما سألتک و من علی به و ازدد من فضلک
طریق زیارت امامین الکاظمین
یا ارحم الراحمین پس برگردد و تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر آنچه خواهد بگوید
موسی بن جعفر و محمد بن علی الجواد علیهما السلام بعد از غسل بگوید السلام علیکما یا ولیی الله السلام علیکما
یا نور الله فی ظلمات الارض اشهد انکما قد بلغتما عن الله ما حملکما و حفظتما ما استودعکما و حللتما
حلال الله و حرمتما حرام الله و اقمتما حدود الله و تلوتما کتاب الله و صبرتما علی الاذی فی جنب الله
محتسبین حتی اتاکما الیقین ابرأ الی الله من اعدائکما و اتقرب الیه بولایتکما اتیتکما زائرا عارفا

خالفكما

بحقكما موالياً لأوليائكما معادياً لأعدائكما مستبصراً بالهدى الذي أنتما عليه عارفاً بضلالة من
فاشفعا لي عند ربكما فإن لكما عند الله جاهاً عظيماً ومقاماً محموداً والسلام عليكما ورحمة الله وبركاته
پس برگردد تا بالای سر آید و بگوید السلام عليكما يا حجتي الله في أرضه وسمائه عبدكما وليكما زائركما
متقرباً إلى الله بزيارتكما اللهم اجعل لي لسان صدق في أوليائك المصطفين وحبب إلي مشاهدهم واجعلني
معهم في الدنيا والآخرة يا أرحم الراحمين پس دو رکعت نماز بگذارد و بعد از زیارت این دعا بخواند
كه اللهم إليك نصبت يدي وفيما عندك عظمت رغبتي فاقبل يا سيدي توبتي واغفر لي وارحمني
واجعل لي في كل خير نصيباً وإلى كل خير سبيلاً اللهم صل على محمد وآل محمد واسمع دعائي وارحم تضرعي
وتذللي واستكانتي وتوكلي عليك وأنا لك سلم لا أرجو نجاحاً ولا معافاة ولا تشريفاً ولا تبليغاً إلا بك ومنك فامنن
علي بتبليغي هذا المكان الشريف من قابل وأنا معافى من كل مكروه ومحذور وردني على طاعتك
وطاعة أوليائك الذين اصطفيتهم من خلقك اللهم صل على محمد وآل محمد وسلمني في ديني وامدد لي
في أجلي وأصلح لي يا من رحمتي وعطائي وفضله عنائي اغفر لي ذنبي وأتمم لي نعمتك فيما بقي
من عمري حتى تتوفاني وأنت عني راض اللهم صل على محمد وآل محمد ولا تخرجني من ملة الإسلام فإني
اعتصمت بحبلك فلا تكلني إلى غيرك اللهم صل على محمد وآل محمد وعلمني ما ينفعني وانفعني بما علمتني
واملأ قلبي علماً وخوفاً من سطواتك ونقماتك اللهم إني مستأنه المضطر إليك المشفق من عذابك
الخائف من عقوبتك أن تغفر لي اللهم صل على محمد وآل محمد وعد علي بمغفرتك وادفع عني [illegible]
وأغنني بفضلك عمن سواك أحد من خلقك وأجرني من النار برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم صل على
محمد وآل محمد وعجل فرج وليك وابن وليك وافتح له فتحاً يسيراً وانصره اللهم صل على محمد وآل محمد
وأظهر حجته لوليك حتى يستضيء بظهوره جميع عبادك وبلادك لا يستخفي أحد بشيء من الحق اللهم
إني أرغب إليك في دولته الشريفة الكريمة التي تعز بها الإسلام وأهله وتذل النفاق وأهله اللهم
صل على محمد وآل محمد واجعلنا فيها من الداعين إلى طاعتك والفائزين في سبيلك وارزقنا كرامة

الدنيا والآخرة اللهم ما عرفنا من الحق فحملناه وما قصرنا عنه فبلغناه اللهم صل على محمد وآل محمد واستجب لنا
جميع ما دعوناك وأعطنا جميع ما سألناك واجعلنا لنعمك من الشاكرين ولآلائك من الذاكرين
واغفر لنا خير الغافرين وافعل بنا وبالمؤمنين ما أنت أهله يا أرحم الراحمين پس سجده کند و همان
دعای سجده بخواند و چون خواهد که وداع نماید بگوید که السلام عليكما يا وليي الله أستودعكما الله واقرأ
عليكما السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله
آخر العهد من زيارتي إياهما وارزقني مرافقتهما واحشرني معهما وانفعني بحبهما والسلام عليكما يا وليي
ورحمة الله وبركاته **طريق زيارت ابي الحسن علي الهادي و ابا محمد الحسن بن علي عليهما السلام** سزاوار
آنست که داخل روضه نشود و بهادر سبیله بایستد و نیت چنین کند که از دور زیارت هذين الامامين عليهما السلام
عني وعن والدي تا آخر ادا کند و بگوید السلام عليكما يا وليي الله السلام عليكما يا حجتي الله السلام عليكما
يا نوري الله في ظلمات الأرض السلام عليكما يا من بدا لله في شأنكما أتيتكما عارفاً بحقكما معادياً لأعدائكما
موالياً لأوليائكما مؤمناً بما آمنتما به كافراً بما كفرتما به محققاً لما حققتما مبطلاً لما أبطلتما أسأل الله
ربي وربكما أن يجعل حظي من زيارتكما الصلاة على محمد وآله وأن يرزقني مرافقتكما في الجنان
مع آبائكما الصالحين وأسأله أن يعتق رقبتي من النار ويرزقني شفاعتكما ومصاحبتكما ولا يفرق
بيني وبينكما ولا يسلبني حبكما وحب آبائكما الصالحين ولا يجعله آخر العهد منكما ومن زيارتكما وأن يحشرني
معكما في الجنة برحمته اللهم ارزقني حبهما وتوفني على ملتهما والعن ظالمي آل محمد حقهم وانتقم منهم
اللهم العن الأولين منهم والآخرين وضاعف عليهم العذاب الأليم إنك على كل شيء قدير
اللهم عجل فرج وليك وابن وليك واجعل فرجنا مع فرجهم يا أرحم الراحمين اگر داخل شده باشد
دو رکعت نماز کند نزد قبر هر یک از ایشان و اگر داخل نشده باشد یکی از مساجد داخل شود و نماز
زیارت گذارد و دعا کند بآنچه خواهد بدرستی که مستجاب میشود و سجده کند و دعای سجده بخواند
و چون خواهد که وداع نماید بگوید السلام عليكما يا وليي الله أستودعكما الله واقرأ عليكما السلام آمنا

بالله وبالرسول و بما جئتما به و دللتما علیه اللهم اکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهما وارزقنی مرافقتهما واحشرنی معهما وانفعنی بحبهما والسلام علیکما ورحمة الله وبرکاته **طریق زیارت علی ابن موسی الرضا علیه السلام** روایتست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت رسول صلعم فرمود که زود باشد که دفن کرده شود پاره از من بخراسان زیارت نکند او را مکتب مگر آنکه بردارد خدای تعالی آنکس را که او را زیارت کند او را بهشت و حرام گرداند بر وی الا که بیامرزد حق تعالی گناهان او و روایتست از حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام که فرمود زود باشد که کشته شود مردی از فرزندان من بخراسان برترا از وی ظلم و عدوان که اسم او اسم من باشد و اسم پدر او اسم پسر عمران موسی هر که زیارت کند او را در غربی بیامرزد حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را اگرچه گناهان او مثل عدد ستارگان و قطرات باران و برگ درختان باشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که بیرون آید در دی از فرزندان موسی که اسم او اسم امیر المومنین علی علیه السلام باشد پس مدفون کرده در زمین طوس و او در خراسان کشته شود در زهر پس دفن کرده شود و غریب و هر که زیارت کند او را و عارف باشد بحق او که امام مفترض الطاعة است عطا فرماید و بر خدای تعالی اجر کسی که شهید شده باشد مروی است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود هر که زیارت کند قبر ولدم علی باشد مر او را نزد خدای ثواب هفتاد حج مقبول گفتند هفتاد حج مقبول فرمود هفتاد هزار حج گفتند هفتاد هزار حج فرمود بسا حجی که آن مقبول نشود پس هر که زیارت کند فرزندم را یا شبی نزد او بسر برد همچنانست که زیارت کرده باشد خدا را در عرش او گفتند همچنین است که زیارت کرده باشد خدا را در عرش او فرمود بلی هرگاه روز قیامت میشود باشند بر عرش حق تعالی چهار کس از اولین و چهار کس از آخرین چهار کس اول نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و چهار کس آخر محمد است و علی و حسن و حسین علیهم السلام پس بساطی بگسترانند در پهلوی عرش پس بنشینند زوار قبور ائمه علیهم السلام با ما و بالاترین مرتبه زوار و نزدیکترین بعرش زوار قبر ولدم علی باشند و نیز امام جعفر صادق

فرموده که کشته خواهد شد پاره از من بزمین خراسان در شهری که آنرا طوس گویند و هر که زیارت کند او را در زمین طوس و عارف باشد بحق او بگیرم دست او را در روز قیامت و داخل سازم و برا در بهشت و اگرچه از اهل کبایر باشد گفتند با امام فدای تو گردیم عرفان حق او چیست فرمود آنکه بداند که او امام مفترض الطاعة است و غریبست و شهید هر که او را زیارت کند و عارف باشد بحق او عطا فرماید خدای تعالی او را اجر هفتاد شهید از آن شهدایی که در برابر رسول صلعم شهید شده باشند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که زیارت کند مرا الیمن گردانم وی را در روز قیامت در سه موضع تا خلاص شوند مردمان از اهوال قیامت یکی در وقت پران شدن نامهای اعمال و یکی نزد گذشتن از صراط و یکی نزد ترازوی اعمال و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقولست که هر که زیارت کند پدرم را در طوس بیامرزد حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را پس چون روز قیامت شود نصب کرده شود از برای او منبری برابر منبر رسول صلعم تا آنکه فارغ شوند مردمان از حساب پس بعد از غسل زیارت با آرام دل و آرام تن تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید گویان رو و دو قدم ها را نزدیک بنهد چون نزدیک برقبه افتد بگوید السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم وقادة الامم و اولیاء النعم و دعائم الاخیار و عناصر الابرار و ساسة العباد و ارکان البلاد و ابواب الایمان و امناء الرحمن و سلالة النبیین و صفوة المرسلین و عترة خیرة رسول رب العالمین والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و باید که چشم بر قبه هر یک از ائمه علیهم السلام افتد این بگوید و چون بآستانه رسد بایستد و اجازه طلبد بدین نهج که الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق اللهم انی وقفت بباب من بیوت نبیک و قلت قولک الحق یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یوذن لکم اناذا استاذنک و استاذن رسولک صلواتک علیه و آله و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و الملائکة الحافین المقیمین فی هذا المنزل الشریف علیه السلام یا مولای ابن مولای ای ان عبدک

وابن عبدك الذليل بين يديك المعترف بحقك جارك مستجير بذمتك قاصداً الى حرمك متوسلاً
الى الله تعالى بك ادخل يا الله ادخل يا رسول الله ادخل يا امير المؤمنين ادخل يا فاطمة
الزهراء خير النساء ادخل يا حسن المجتبى ادخل يا ابا عبد الله الحسين ادخل يا علي ابن الحسين
ادخل يا مولانا محمد بن علي الباقر ادخل يا مولانا جعفر الصادق ادخل يا مولانا موسى
بن جعفر الكاظم ادخل يا مولاي يا ولي الله ادخل يا ايها الملائكة المقيمون المحدقون في
هذا المشهد الشريف عليك السلام الله يا مولاي وابن مولاي ورحمة الله وبركاته پس جهد
نماید در گریستن که علامت قبول است و دعای دخول در جمیع اماکن شریفه ائمه هدی بدین نوع است
بالطریقی که قبل از این مذکور شد و چون خواهد که باندرون رود پای راست پیش نهد و بگوید
که بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه وآله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
واشهد ان محمداً عبده ورسوله واشهد ان علياً ولي الله ووصي رسول الله آنگاه در قبه شود و پیش
روی امام علیه السلام بایستد چنانکه روی او را روی امام دارد و پشت به قبله بعد از آن بگوید
که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله وانه سيد الاولين
والآخرين وانه سيد الانبياء والمرسلين اللهم صل على محمد عبدك ورسولك ونبيك وسيد خلقك
اجمعين صلوات لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على امير المؤمنين علي ابن ابي طالب
عبدك واخي رسولك الذي انتجبته بعلمك وجعلته هادياً لمن شئت من خلقك والدليل على
من بعثته برسالتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك والمهيمن على ذلك كله
السلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على فاطمة بنت نبيك وزوجة وليك وام السبطين
الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة الطهرة الطاهرة المطهرة التقية النقية الرضية
الزكية سيدة نساء اهل الجنة اجمعين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على
الحسن والحسين سبطي نبيك وسيدي شباب اهل الجنة القائمين في خلقك والدليلين على من بعثت

برسالتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك سيد العابدين اللهم صل على محمد
بن علي عبدك وخليفتك في ارضك باقر علم النبيين اللهم صل على جعفر بن محمد الصادق عبدك
وولي دينك وحجتك على خلقك اجمعين الصادق البار اللهم صل على موسى ابن جعفر عبدك
الصالح ولسانك في خلقك الناطق بحكمك والحجة على بريتك اللهم صل على علي ابن موسى الرضا
المرتضى عبدك وولي دينك القائم بامرك والداعي الى دينك ودين آبائه الصادقين
صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على محمد بن علي عبدك ووليك القائم بامرك
والداعي الى سبيلك اللهم صل على علي بن محمد عبدك وولي دينك اللهم صل على الحسن بن علي
العامل بامرك القائم في خلقك وحجتك المؤدي عن نبيك وشاهدك على خلقك المخصوص
بكرامتك الداعي الى طاعتك وطاعة رسولك صلواتك عليهم اجمعين اللهم صل على حجتك محمد
ووليك القائم في خلقك صلوة تامة نامية باقية تعجل بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه
في الدنيا والآخرة اللهم اني اتقرب اليك بحبهم واوالي وليهم واعادي عدوهم وارزقني بهم
خير الدنيا والآخرة واصرف عني شر الدنيا والآخرة واهوال يوم القيمة آنگه بنشیند پیش
روی امام علیه السلام و بگوید که السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك
يا نور الله في ظلمات الارض السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك يا وارث آدم صفي الله
السلام عليك يا وارث نوح نجي الله السلام عليك يا وارث ابراهيم خليل الله السلام عليك يا
وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث عيسى روح الله السلام عليك يا وارث محمد
حبيب الله السلام عليك يا وارث امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام وصي رسول الله
السلام عليك يا وارث فاطمة الزهراء السلام عليك يا وارث حسن والحسين سبطي نبيك سيدي
شباب اهل الجنة السلام عليك يا وارث علي ابن الحسين سيد العابدين السلام عليك يا وارث
محمد بن علي الباقر العلم الاولين والآخرين السلام عليك يا وارث جعفر بن محمد الصادق البار

التقی الامین السلام علیک یا وارث موسی بن جعفر الکاظم الحلیم السلام علیک ایها الصدیق الشهید
الزکی الغریب المسموم المقتول المظلوم السلام علیک ایها الوصی البر التقی اشهد انک قد
اقمت الصلوة وآتیت الزکوة وامرت بالمعروف ونهیت عن المنکر وعبدت الله مخلصاً
حتی اتیک الیقین السلام علیک یا ابا الحسن ورحمة الله وبرکاته انه حمید مجید قتل الله من قتلک
ولعن الله من ظلمک بالایدی والالسن علیک السلام یا مولای وابن مولای ورحمة الله وبرکاته
آنگه برخیزد وخویشتن را بر قبر افکند وبوسه دهد وطرف روی راست بر قبر نهد وبگوید که اللهم
الیک صمدت من ارضی وقطعت البلاد رجاء رحمتک فلا تخیبنی ولا تردنی بغیر قضاء حوائجی وارحم
تقلبی علی قبر ابن اخی رسولک صلواتک علیه وآله بابی انت وامی اتیتک زائراً وافداً عائذاً
مما جنیت علی نفسی واحتطبت علی ظهری فکن لی شفیعاً شافعاً الی الله تعالی یوم فقری وفاقتی
وحاجتی فان لک عند الله مقاماً محموداً وانت عنده وجیهاً فی الدنیا والآخرة وصلی الله علی
محمد وآله اجمعین آنگه طرف روی چپ بر قبر نهد وبگوید اللهم انی اتقرب الیک بحبهم و
بولایتهم واتولی آخرهم بما تولیت به اولهم وابرء الی الله من کل ولیجة دونهم اللهم العن
الذین بدلوا نعمتک واتهموا نبیک وجحدوا بآیاتک وسخروا بامامک وحملوا الناس علی اکتاف
آل محمد اللهم انی اتقرب الیک باللعنة علیهم والبراءة منهم فی الدنیا والآخرة یا رحمن یا ارحم
الراحمین پس بیاید بپایین قبر وبگوید که صلی الله علیک یا مولای صلی الله علیک یا ابا الحسن
صلی الله علیک وعلی روحک الطیب وجسدک الطاهر وبدنک الزکی صبرت واحتسبت وانت
الصادق المصدق قتل الله من قتلک ولعن الله من ظلمک بالایدی والالسن علیک منی سلام الله
یا مولای وابن مولای ورحمة الله وبرکاته کن شفیعی بحق جدک وآبائک واجدادک الطیبین
الطاهرین آنگاه قاتل امیرالمؤمنین وقاتلان امامان دیگر را لعنت کند ودرخواهد از حق تعالی
تا عذاب ایشان را زیاده گرداند پس بگوید تعقیب وزیارت حضرت امام حسین علیه السلام بکند

باین روش

باین روش که بعد از نیت بگوید السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین السلام علیک وعلی الارواح التی
حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابداً ما بقیت وبقی اللیل والنهار ولا جعله الله آخر العهد
منی لزیارتکم السلام علی الحسین وعلی علی بن الحسین وعلی اولاد الحسین وعلی اصحاب الحسین ورحمة الله
وبرکاته لعن الله علی قاتل الحسین الف مرة بعدد علم الله آنگاه از پس تربت برگردد وبپایین پا
آید وبگوید السلام علیک ایها المظلوم السلام علیک ایها الغریب السلام علیک ایها الشهید السلام
علیک ایها المقتول المسموم السلام علیک یا مولای یا بن رسول الله ورحمة الله وبرکاته انه حمید مجید
اشهد انک الامام الهادی والولی المرشد ابرء الی الله ممن عاداک واتقرب الیک بموالاتک صلی الله
علیک ورحمة الله وبرکاته بعد از آن بیاید ببالین قبر مقدس ودو رکعت نماز بگذارد ودر هر رکعتی یک
الحمد وپنجاه نوبت قل هو الله احد یا تبارک یا الم تر یا سورهٔ دیگر ودر بعضی روایات آمده که در رکعت
اول الحمد وسورهٔ یس ودر رکعت دوم الحمد وسورهٔ الرحمن بخواند وچون از نماز فارغ گردد تسبیح فاطمه زهرا
بگوید وهر دعا که خواهد بخواند وحاجات دین ودنیا بخواهد وبعد دعا در مؤمنین ومؤمنات را
بدعای خیر یاد کند که از تمام دارد پس سجدهٔ شکر کند جهت نعمت زیارت حضرت امام علیه السلام
ودعای سجده بخواند ودر حین مراجعت یا قبل دعای وداع مشغول شود با آنکه بعد از زیارت در برابر
روی آنحضرت بایستد وبگوید استودعک الله واسترعیک واقرء علیک السلام آمنا بالله وبالرسول
وبما جئت به ودللت علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم ارزقنی حبهم ومودتهم ابداً ما ابقیتنی
السلام علی ملائکة الله وزوار قبر ابن نبی الله السلام علیک منی ما بقیت ودائماً اذا فنیت السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین اللهم ارزقنی العود ثم العود ثم العود برحمتک یا ارحم الراحمین وبدانکه
سنت است که هرگاه شخصی بسفری از سفرهای مکه یا عتبات عالیات رود پیش از آنکه از خانه بیرون
آید غسل کند ودر حین غسل کردن بگوید بسم الله وبالله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وعلی ملة رسول الله
والصادقین حسبی الله صلوات الله علیهم اجمعین اللهم طهر قلبی واشرح لی صدری ونور به قبری

واجر على لساني مدحتك والثناء عليك لا قوة الا بك اللهم اجعل لي نوراً وطهوراً وحرزاً وشفاءً
من كل داء وآفة وعاهة وسوء اخاف واحذر وطهر جوارحي وعظامي ودمي وشعري وبشري
ومخي وعصبي اللهم اجعله فخري وفاقتي اليك يا رب العالمين انك على كل شيء قدير وچون اراده
از خانه بيرون رود بايد كه دو ركعت نماز كند كه در روايت آمده كه چيزي فاضلتر از نماز نيست كه
مسافر باز ميگذارد از براي اهل وعيال خود در وقت بعد از آن اهل خود را جمع نمايد وصيت كند وبگويد
اللهم اني استودعك اليوم نفسي واهلي ومالي وولدي وديني ودنياي وآخرتي وخواتيم عملي ومن كان مني بسبيل
الشاهد منهم والغايب اللهم احفظنا بحفظ الايمان واحفظ علينا اللهم اجعلنا في رحمتك ولا تسلبنا
فضلك انا اليك راغبون اللهم انا نعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة المنقلب وسوء المنظر في الاهل والمال
والولد في الدنيا والآخرة اللهم اني اتوجه اليك بهذا التوجه طلباً لرضاك وتقرباً اليك اللهم فبلغني ما
ارجوه منك وفي وليك يا ارحم الراحمين بعد از آن وداع كند اهل بيت خود را وبايستد بر در سراي
خود وتسبيح فاطمه زهرا عليها السلام بگويد وبگويد اللهم اليك وجهت وجهي عليك خلفت اهلي
ومالي وما خولتني وقد وثقت بك فلا تخيبني يا من لا يخيب من اراده ولا يضيع من حفظه اللهم
صل على محمد وآل محمد واحفظني فيما غبت عنه ولا تكلني الى نفسي يا ارحم الراحمين اللهم بلغني ما توجهت
له وسبب لي المراد وسخر لي عبادك وبلادك وارزقني زيارة وليك امير المؤمنين والائمة من
ولده وجميع اهل بيته عليهم السلام وايدني منك بالمعونة في جميع احوالي ولا تكلني الى نفسي
ولا الى غيري فاكفني والطف بي ووفقني وقوني لتقواك واغفر لي في الآخرة والاولى اللهم اجعلني
اوجه من توجه اليك بعد از آن فاتحة الكتاب سه بار بخواند ويك بار پيش روي خود ويكي جانب
راست ويكي طرف چپ وآية الكرسي وقل هو الله ومعوذتين را نيز بهمين ترتيب بخواند وبعد از آن
بگويد اللهم احفظني واحفظ ما معي وسلمني وسلم ما معي وبلغني وبلغ ما معي ببلاغك الحسن الجميل واز منزل
بيرون رود واين دعا بخواند اللهم اسعدنا بهذه الحركة وامددنا باليمن والبركة وقنا سوء القدر

وكفنا

زين العابدين السلام عليك يا بنت الامام محمد الباقر السلام عليك يا بنت الامام جعفر الصادق السلام عليك
يا بنت الامام موسى الكاظم السلام عليك يا اخت الامام المظلوم ابو الحسن علي الرضا السلام عليك
يا عمة الامام المعصوم محمد التقي السلام عليك وعلى اجدادك المعصومين وعلى اقربائك الطاهرين
وعلى من تابعك من المؤمنين السلام عليك يا سيدة نساء العالمين اتيتك زائرا وحاجاتي اليك
مستودعا وها انا ذا استودعك ديني وامانتي وخواتيم عملي وجوامع املي الى منتهى اجلي السلام
عليك ورحمة الله وبركاته پس دو ركعت نماز زيارت كند ودعاي سجده بخواند ودر وداع بگويد
سلام الله عليك ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله آخر العهد مني لزيارتك اللهم اني
اتقرب اليك بزيارتي اياه وارجو اليك النجاة من النار برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على
نبينا محمد وآله اجمعين از امام علي ابن موسى الرضا عليه السلام مرويست كه هر كه نتواند كه بزيارت من
آيد بايد كه زيارت كند برادرم را در ري يا خواهرم را در قم كه همان ثواب زيارت مرا دريابد

طريق زيارة ابناء الائمة باين وجه است كه در برابر قبر بايستد وبگويد كه السلام عليك
ايها الزكي الطاهر الوالي الحفي اشهد انك قلت حقا ونطقت صدقا ودعوت الى مولاي
ومولاك علانية وسرا فاز متبعك ونجا مصدقك وخاب وخسر مكذبك والمتخلف عنك اشهد لي
بهذه الشهادة لاكون من الفائزين بمعرفتك وطاعتك وتصديقك واتباعك والسلام عليك يا
من شيعتك من المؤمنين السلام عليك يا سيدي انت باب الله المؤتى منه والماخوذ عنه اتيتك
زائرا وحاجاتي لك مستودعا وها انا ذا استودعك ديني وامانتي وخواتيم عملي وجوامع املي
الى منتهى اجلي والسلام عليك ورحمة الله وبركاته بعد از آن دو ركعت نماز زيارت كند

زيارة مشايخ المجتهدين عليهم الرحمة بعد از نيت بگويد السلام عليك يا حافظ الدين وعون المؤمنين
ومروج شريعة سيد المرسلين وآله المعصومين السلام عليك ايها الشيخ العالم العامل السلام عليك
ايها الزاهد الكامل السلام عليك ايها العابد التقي السلام عليك ايها المحدث السلام عليك

یا عضد الاسلام و نصیر اهل البیت علیهم السلام السلام علیک ایها العارف المؤید والعابد المسدد اشهد
قد بالغت فی احیاء الدین و اجتهدت فی حفظ شریعة اشرف الاولین والآخرین و اتبعت
سنن الابرار و رویت عنهم الاخبار و عملت بالروایات و اشهد انک قد اظهرت الحق و ابطلت
الباطل و سهلت السبیل و اوضحت الطریق و نصرت المؤمنین فجزاک الله افضل جزاء التابعین
و حشرک مع النبیین والصدیقین و الشهداء والصالحین و حسن اولئک رفیقا اللهم اجعل قبره نورا و
روحا و ریحانا و صلی الله علی محمد و آله اجمعین طریق زیارت حضرت رسول صلعم در روز شنبه
که روز آنحضرت است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که هر که بزیارت من آید و مرا
زیارت کند با شرایط چنان باشد که با من هجرت کرده باشد و اگر نتواند آمد من سلام فرستد
که فرشتگان سلام او را بمن عرض میکنند و من میرسانند روایت از فقیهی معتمد که سالها در مدینه
بوده و بزیارت حضرت مصطفی ملازمت نموده گفت روزی با جمعی در مسجد حضرت رسول صلعم نشسته
بودیم آوازی از روضه مطهر رسول شنیدیم که هفت نوبت گفت و علیک السلام ما عجب ماندیم
پس یکدیگر گفتیم چه شاید بود یکی از یاران ما گفت چرا عجب بود که کسی سلام میفرستد رسول خدا را
و آنحضرت جواب او میدهد چون ساعتی برآمد هفت تن همی آمدند از راه دور بزیارت مشغول شدند
چون از زیارت فارغ گشتند پرسیدیم که این ساعت که می آمدید در راه چه میگفتید گفتند چون
نزدیک رسیدیم سلام گفتیم رسول خدا را گفتیم بشارت باد شما را که رسول صلی الله علیه و آله
جواب سلام شما را باز داد روایت که وقتی حضرت امام حسن علیه السلام در کنار حضرت محمد
مصطفی صلعم نشسته بود گفت یا جد بزرگوار چه ثواب باشد کسی را که بزیارت تو آید فرمود
ای فرزند دلبند هر که مرا زیارت کند بهشت ویرا واجب شود و هر که پدر ترا زیارت کند بهشت
ویرا واجب شود و هر که مادر ترا زیارت کند بهشت ویرا واجب شود و هر که ترا زیارت کند بهشت
ویرا واجب شود و هر که برادرت را زیارت کند بهشت ویرا واجب شود و زیارت هر یک از ائمه فرزندان

برادرت این حکمت و نیت کند که از ورد زیارت رسول الله صلعم عنی و عن والدی الی آخره آنگاه
بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد انک رسول الله
و انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد بلغت رسالات ربک و نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل الله
بالحکمة والموعظة الحسنة و ادیت الذی علیک من الحق و انک قد رؤفت بالمؤمنین و غلظت
علی الکافرین و عبدت الله مخلصا حتی اتاک الیقین فبلغ الله بک افضل شرف محل المکرمین
الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشرک والضلالة اللهم صل علی محمد و آله و اجعل صلواتک و صلوات
ملائکتک و انبیائک المرسلین و عبادک الصالحین و اهل السموات والارضین و من سبح لک یا رب العالمین
من الاولین والآخرین علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و امینک و نجیبک و حبیبک و صفیک و صفوتک
و خاصتک و خالصتک و خیرتک من خلقک و اعطه الفضل والفضیلة والوسیلة والدرجة الرفیعة
و ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون والآخرون اللهم انک قلت و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک
فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما الهی و قد اتیت نبیک مستغفرا تائبا من ذنوبی
فصل علی محمد و آل محمد و اغفرها یا سیدی اتوجه بک و بآل بیتک الی الله ربک و ربی لیغفر لی ذنوبی
پس سه بار بگوید اصبنا بک یا حبیب قلوبنا فما اعظم المصیبة بک حیث انقطع عنا الوحی و حیث فقدناک
فانا لله و انا الیه راجعون بعد از آن بگوید یا سیدنا یا رسول الله صلوات الله علیک و علی آل بیتک
الطیبین الطاهرین هذا یوم السبت و هو یومک و انا فیه ضیفک و جارک فاضفنی و اجرنی فانک کریم
تحب الضیافة و مامور بالاجارة فاضفنی و احسن ضیافتی و اجرنا و احسن اجارتنا بمنزلة الله عندک
و عند آل بیتک و منزلتهم عنده و بما استودعکم من علمه فانه اکرم الاکرمین طریق زیارت امیر المؤمنین ع
در روز یکشنبه بعد از نیت بگوید السلام علی الشجرة النبویة والدوحة الهاشمیة المضیئة المثمرة بالنبوة
المونقة بالامامة السلام علیک و علی ضجیعیک آدم و نوح السلام علیک و علی آل بیتک الطیبین الطاهرین
السلام علیک و علی الملائکة المحدقین بک والحافین بقبرک یا مولای یا امیر المؤمنین جئتک زائرا

عارفاً بحقك مستبصراً بشأنك معادياً لاعدائك اتيتك عالماً بذلك ربي انا الله ولي ذنوب كثيرة
فاشفع لي عند ربك فان لك عند الله مقاماً معلوماً وجاهاً واسعاً وشفاعة مقبولة وقد قال الله تعالى
ولا يشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون وصلى الله عليك وعلى روحك وبدنك وعلى الائمة
من ذريتك صلوة لا يحصيها الا هو وعليكم افضل الصلوة والسلام ورحمة الله وبركاته هذا اليوم يوم الاحد
وهو يومك وباسمك وانا فيه ضيفك وجارك فاضفني يا مولاي فاجرني فانك كريم تحب الضيافة
ومامور بالاجارة فافعل ما رغبت اليك فيه ورجوت منك بمنزلتك وآل بيتك عند الله ومنزلته
عندكم وبحق ابن عمك رسول الله صلى الله عليه وآله وعليهم اجمعين **طريق زيارت حضرت فاطمه عليها السلام**
روز يكشنبه بعد از نيت بگويد السلام عليك يا ممتحنة امتحنك الله الذي خلقك فوجدك لما امتحنك
صابرة وانا لك مصدق صابر على ما اتى به ابوك ووصيه صلوات الله عليهما وانا اسئلك ان
كنت صدقتك الا الحقتني بتصديقي لهما لتسر نفسي فاشهدي اني ظاهر بولايتك وولاية آل
بيتك صلوات الله عليهم اجمعين **به روايت ديگر** السلام عليك يا ممتحنة امتحنك الذي خلقك قبل
ان يخلقك فكنت لما امتحنك به صابرة ونحن لك اولياء مصدقون ولكل ما اتى به ابوك صلى الله عليه
وآله واتى به وصيه عليه السلام مسلمون ونحن نسئلك اللهم اذ كنا مصدقين لهم ان تلحقنا بتصديقنا
بالدرجة العالية لنبشر انفسنا بانا قد طهرنا بولايتهم عليهم السلام **طريق زيارت امام حسن عليه السلام**
روز دوشنبه السلام عليك يا ابن رسول رب العالمين السلام عليك يا ابن امير المؤمنين السلام عليك
يا ابن فاطمة الزهراء السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا امين الله
السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا صراط الله السلام عليك يا نور الله السلام عليك يا بيان
حكم الله السلام عليك يا ناصر دين الله السلام عليك ايها السيد الزكي السلام عليك ايها البر الوفي
السلام عليك ايها القائم الامين السلام عليك ايها العالم بالتنزيل السلام عليك ايها العالم
بالتاويل السلام عليك ايها الهادي المهدي السلام عليك ايها الطاهر الزكي السلام عليك ايها

النقي النقي

التقي النقي السلام عليك ايها الحق الحقيق السلام عليك ايها الشهيد الصديق السلام عليك يا ابا محمد
الحسن بن علي عليهما السلام ورحمة الله وبركاته **طريق زيارت حضرت امام حسين عليه السلام روز دوشنبه**
السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين السلام عليك يا ابن فاطمة الزهراء سيدة
نساء العالمين اشهد انك قد اقمت الصلوة وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن
المنكر وجاهدت في سبيل الله حق جهاده وعبدت الله مخلصاً حتى اتيك اليقين فعليك مني سلام الله
ابداً ما بقيت وبقي الليل والنهار وعلى آل بيتك الطيبين الطاهرين انا يا مولاي مولى لك ولآل
بيتك سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم مؤمن بسركم وعلانيتكم وجهركم وظاهركم وباطنكم لعن الله
اعداءكم من الاولين والآخرين وانا ابرأ الى الله تعالى منهم بعد از آنكه هر دو زيارت
خوانده بگويد يا مولاي يا ابا محمد يا مولاي يا ابا عبد الله هذا يوم الاثنين وهو يومكما وباسمكما
وانا فيه من جواركما فاجيراني فانكما مأموران بالضيافة والاجارة وصلى الله عليكما وآلكما
الطيبين الطاهرين ولعن الله من ظلمكما من الاولين والآخرين **طريق زيارت علي بن الحسين ومحمد الباقر**
وجعفر الصادق عليهم السلام در روز سه شنبه السلام عليكم يا خزان علم الله السلام عليكم يا تراجمة وحي الله
السلام عليكم يا ائمة الهدى السلام عليكم يا اعلام التقى السلام عليكم يا اولاد رسول الله انا عارف
بحقكم مستبصر بشأنكم معاد لاعدائكم موال لاوليائكم بابي انتم وامي صلوات الله عليكم اللهم
اني اتوالى آخرهم كما توليت اولهم وابرأ من كل وليجة دونهم واكفر بالجبت والطاغوت واللات
والعزى صلوات الله عليكم يا مواليّ ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا سيد العابدين وسلالة الوصيين
السلام عليك يا باقر علم الاولين والآخرين من النبيين السلام عليك يا صادقاً مصدقاً
في القول والفعل يا مواليّ هذا يومكم وهو يوم الثلثاء وانا فيه ضيف لكم ومستجير بكم فاضيفوني
واجيروني بمنزلتكم واهل بيتكم عند الله وبمنزلته عندكم واهل بيتكم الطيبين **طريق زيارت امام موسى**
الكاظم وامام رضا وامام محمد التقي وامام علي النقي عليهم السلام در روز چهارشنبه السلام عليكم يا اولياء الله

السلام علیکم یا حجج الله السلام علیکم یا نور الله فی ظلمات الارض صلوات الله علیکم و علی آل بیتکم الطیبین
الطاهرین بابی انتم و امی لقد عبدتم الله مخلصین و جاهدتم فی سبیل الله حق جهاده حتی اتیکم الیقین
فلعن الله اعداءکم من الجن والانس اجمعین و انا ابرأ الی الله والیکم منهم یا مولای یا ابا ابراهیم موسی بن
جعفر و یا مولای یا ابا الحسن علی بن موسی و یا مولای یا ابا جعفر محمد بن علی و یا مولای یا ابا الحسن علی
بن محمد انا مولی لکم مؤمن بسرکم و جهرکم متضیف بکم فی یومکم هذا و هو یوم الاربعاء و مستجیر بکم
فاضیفونی و اجیرونی بحقکم و ان نقضت حیوتی و زیارتکم و لو عمرت لکانی بآل بیتکم الطیبین الطاهرین

طریق زیارت امام حسن عسکری علیه السلام در روز پنجشنبه السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله
رب العالمین صلی الله علیک و علی اهل بیتک الطیبین الطاهرین یا مولای یا ابا محمد الحسن بن علی انا مولی
لک و لاهل بیتک الطیبین الطاهرین هذا یومک و هو یوم الخمیس و انا ضیفک فیه و مستجیر بک فاحسن ضیافتی
و اجارتی بحق اهل بیتک الطیبین الطاهرین **طریق زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام در روز جمعه**
السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا عین الله فی خلقه السلام علیک یا نور الله الذی به
یهتدی المهتدون و یفرج به عن المؤمنین السلام علیک ایها المهذب الخائف السلام علیک ایها الولی
الناصح السلام علیک یا سفینة النجاة السلام علیک یا عین الحیوة صلی الله علیک و علی آل بیتک الطیبین
الطاهرین السلام علیک عجل الله لک ما وعدک من النصر و ظهور الامر السلام علیک یا مولای
انا مولاک عارف باولاک و اخراک اتقرب الی الله بک و بآل بیتک و انتظر ظهورک و ظهور الحق
علی یدک و اسأل الله ان یصلی علی محمد و آل محمد و ان یجعلنی من المنتظرین لک و التابعین و الناصرین
لک علی اعدائک و المستشهدین بین یدیک فی جملة اولیائک یا مولای یا صاحب الزمان
صلوات الله علیک و علی آل بیتک هذا یوم الجمعة و هو یومک المتوقع فیه ظهورک و الفرج فیه للمؤمنین
علی یدک و قتل الکافرین بسیفک یا مولای فیه ضیفک و جارک و انت یا مولای کریم من اولاد الکرام
و مأمور بالاجارة فاضفنی و اجرنی صلوات الله علیک و علی آل بیتک الطیبین الطاهرین

طریق زیارت

هرروزه

هر روزه حضرت امام حسین علیه السلام روایت است از بعضی مشایخ کبار باسانید معتبره از ابو الحسن طاوس
رحمة الله علیه که او گفت که من بسیار بزیارت امام حسین علیه السلام میرفتم پس وقتی که سن بروی آورد
و پیری مانع شد پس ترک نمودم زیارت آنحضرت را شبی در خواب دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
که با او بودند حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام چون من از آنحضرت در گذشتم حضرت امام حسین ع
فرمود که یا رسول الله این مرد بود که بسیار بزیارت من می آمد حالا ترک کرده و بزیارت من
نمی آید پس رسول فرمود که آیا از چه جهت جفا میکنی و ترک زیارة او مینمایی گفتم یا رسول الله
حاشا که ترک زیارت آنحضرت نمایم لیکن ضعف پیری و کمی حال مرا از آن باز داشته پس حضرت
فرمود که چون چنین است هر روز بر بام خانه خود رو و اشارة کن بجانب قبر امام حسین علیه السلام
و بعد از نیت بگو که السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین السلام علیک و علی جدک و ابیک السلام
علیک و علی امک و اخیک السلام علیک و علی الائمة من بنیک السلام علیک یا صاحب الدمعة الساکبة
السلام علیک یا صاحب المصیبة الراتبة لقد اصبح کتاب الله فیک مهجورا و رسول الله فیک محزونا
و رحمة الله و برکاته السلام علی انصار الله و خلفائه السلام علی امناء الله و احبائه السلام علی
محال معرفة الله و معادن حکمة الله و حملة کتاب الله و الاوصیاء نبی الله و ذریة رسول الله صلی الله
علیه و آله و رحمة الله و برکاته بعد از آن هرچه خواهی از حق تعالی سوال کن و این زیارت تو مقبولست
خواه از نزدیک و خواه از دور روایت است از سدیر بن حکیم که گفت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود بمن که ای سدیر آیا زیارت میکنی حضرت امام حسین علیه السلام را در هر روز گفتم یا ابن رسول الله
فرمود چه جفا میکنی او را آیا زیارت میکنی او را در هر ماهی گفتم نه فرمود زیارت میکنی او را در هر
سالی گفتم گاه هست که واقع میشود فرمود چه جفا میکنی حسین علیه السلام را آیا ندانستی که خدای تعالی
هزار هزار ملک ژولیده موی خاک نشین را تعیین فرموده که همیشه میگریند و زیارت میکنند آنحضرت را
چه مانع میشود که زیارت میکنی در هر روز آنحضرت را گفتم فدای تو گردم میانه موضع من و کربلا

فرسخها است فرمود بالای بام خود رو و بجانب راست و چپ نگر و سر سوی آسمان کن و بانگشت سبابه
اشارت نما بجانب قبر آنحضرت و بگو بعد از نیت که السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین السلام علیک و
رحمة الله و برکاته و اگر کسی بعد از هر نماز زهر جا باشد بجانب کربلا اشاره کند و بگوید بعد از نیت
که السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین السلام علیک و علی جدک و ابیک السلام علیک و علی امک
و اخیک السلام علیک و علی اولادک المعصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ثواب بسیار
دارد **طریق زیارت هر امامی در ماه رجب** نقلست از مصباح الکبیر شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمة
که بعد از نیت بگوید الحمد لله الذی اشهدنا مشهد اولیائه فی رجب و اوجب علینا من حقهم ما قد وجب
و صلی الله علی محمد المنتجب و علی اوصیائه الحجب اللهم فکما اشهدتنا مشهدهم فانجز لنا موعدهم و اوردنا
موردهم غیر محلئین عن ورد فی دار المقامة و الخلد و السلام علیکم انی قد قصدتکم و اعتمدتکم بمسئلتی
و حاجتی و هی فکاک رقبتی من النار و المقر معکم فی دار القرار مع شیعتکم الابرار و السلام علیکم بما
صبرتم فنعم عقبی الدار انا سائلکم و آملکم فیما الیکم التفویض و علیکم التعویض فبکم یجبر المهیض و یشفی المریض و ما تزداد الارحام
و ما تغیض انی بسرکم مؤمن و لقولکم مسلم و علی الله بکم مقسم فی رجعی بحوائجی و قضائها و امضائها
و انجاحها و بشؤونی لدیکم و صلاحها و السلام علیکم سلام مودع و لکم حوائجه مودع یسئل الله الیکم المرجع
و سعیه الیکم غیر منقطع و ان یرجعنی من حضرتکم خیر مرجع الی جناب ممرع و خفض موسع و دعة و مهل
الی حین الاجل و خیر مصیر و محل فی النعیم الازل و العیش المقتبل و دوام الاکل و شرب الرحیق و السلسل
و عل و نهل لا سأم منه و لا ملل و رحمة الله و برکاته و تحیاته حتی العود الی حضرتکم و الفوز فی کرتکم
و الحشر فی زمرتکم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته **زیارت جامعه** شیخ مفید علیه الرحمة در مزار خود فرموده
که در مشاهد هر یک از ائمه جاریست که باین زیارتنامه اکتفا نماید که بعد از نیت بگوید السلام علی
اولیاء الله و اصفیائه السلام علی امناء الله و احبائه السلام علی انصار الله و خلفائه السلام علی محال
معرفة الله السلام علی معادن حکمة الله السلام علی مساکن ذکر الله السلام علی عباد الله المکرمین الذین

لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون السلام علی مظاهری امر الله و نهیه السلام علی الادلاء علی الله السلام علی
المستقرین فی مرضات الله السلام علی المخلصین فی طاعة الله السلام علی الذین من والاهم فقد والی الله
و من عاداهم فقد عادی الله و من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله و من اعتصم بهم فقد
اعتصم بالله و من تخلی منهم فقد تخلی من الله اشهد الله انی حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم مؤمن بما آمنتم به کافر بما
کفرتم به محقق لما حققتم مبطل لما ابطلتم مؤمن بسرکم و علانیتکم مفوض فی ذلک کله الیکم لعن الله عدوکم
من الجن و الانس و ضاعف علیهم العذاب الالیم و ابرأ الی الله منهم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و چون
بزیارتی رسد و نداند که بتحقیق از اولاد ائمه است باید که سوره قدر و فاتحة الکتاب و اخلاص بخواند
و صلوات بر محمد و آل محمد فرستد و بگوید یا صاحب القبر ان کان لک قدر و منزلة و صحبة مع
الملائکة المقربین فانت تشفع لی عند الله تعالی و ملائکته فی قضاء حوائجی و حصول مرامی فی الدارین
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین **مناجاة** ای مرهم ریش دل فگاران • وی چاره کار خاکساران •
مگذار چنین ذلیل و خوارم • از راه کرم برآر کارم • سرگشته مکن مرا ازین بیش • بنمای رهی بجانب خویش •
در وادی معصیت اسیرم • مگذار که تشنه لب بمیرم • خجلت زده ام ز کرده خویش • و ز شرم تو گشته ام دل ریش •
چون آمده ام بعذر خواهی • نومید مکن مرا الهی • یا رب بکمال عز و جاهت • و آنکه بروندگان راهت •
کز آب وصول کن آبرویم • ور گفته خویش گفتگویم • چون دست اجل شود گلوگیر • محو بکنی ز لطف تقصیر •
روزی که شود سیاه محشر • چون سبزه برآرم از ریاحین سر • انعام کنی مرا در آن دم • از ابر سؤال ها نمی کم •
بحث دوم از اهم در تعقیب نماز و بعضی آیات مأثوره رب العالمین بدانکه دعا افضل عبادات است
و دعا در لغت خواستن است و طلب کردن و در اصطلاح خواستن چیزیست از کسی که بزرگتر و عالی مقدارتر
باشد و از جمله فواید دعا دفع ظلم و ستم است یا دفع نقم یا طلب رحمت و مغفرت یا دوام دولت و نعمت
چه خود و والدین و مؤمنین و مؤمنات حیهم و میتهم و بدانکه داشتن و خواندن و خواندن دعا
عقلا و نقلا مستحب است زیرا که دفع ضرر بقدر امکان واجبست و حصول ضرر ممکن الوقوع است

بلکه ضروری الوقوع چون بودن محنت و غم و بلا و روی نمودن نکبت و الم و عنا و دفع اینها بدعا ممکنست
پس ترک چنین فعلی که مقدور باشد نزد عقلا قبیح است و مؤید اینست آنچه روایت کرده اند از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که روزی باصحاب میفرمود که شما را دلالت میکنم بر سلاحی که
نجات دهد شما را از دشمنان و مستدام دارد روزی شما را گفتند بلی یا رسول الله فرمود تدعون
ربکم باللیل والنهار فان سلاح المؤمن من الدعاء یعنی بخوانید پروردگار خود را در شب و روز
بدرستی که سلاح مومن دعاست و نیز از آنحضرت منقولست که حوائج خود را رجوع بحق سبحانه و تعالی
نمایید و بتضرع و زاری مالا کلام دعا کنید در طلب حاجات و پناه باو برید در دفع سیئات
و باخلاص تمام دعا کنید که دعا بهترین عبادات است و هیچ مومن خدا را نخواند الا که حاجت او روا شود
خواه در دنیا و خواه در عقبی و اگر بجهة مصلحتی آن دعا مستجاب نشود کفاره گناهان او خواهد بود
معاویة بن عمار روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدیم که چه میفرمایی در حق
دو مرد که هر دو بمسجد روند و یکی بیشتر اوقات خود را صرف دعا نماید و دیگری اکثر اوقات در نماز
باشند فرمود هر دو خوبست گفتم یا ابن رسول الله میخواهم بدانم که کدام یکی از ایشان
فاضلتر باشند فرمود آنکه دعای او اکثر است نشنیده که حق تعالی فرموده که ادعونی استجب لکم
ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی بخوانید مرا در جمیع مقاصد و مطالب
و وقوع بلیات تا اجابت کنم از برای شما بمقتضای مصلحت بدرستی که آنان که سرکشی کردند از پرستش
من زود باشند که درآیند در دوزخ در حالتی که ذلیل و خوار شدگان باشند زراره روایت کرده
از امام محمد باقر علیه السلام که هیچ چیز نزد حق تعالی دوستر از آن نیست که شخصی از عبادت استکبار
نکند و او طلب کند آن چیزی را که نزد اوست و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
از امیر المؤمنین علیه السلام که دوسترین اعمال نزد او سبحانه دعاست از امام علی النقی علیه السلام
مرویست که هرگاه بلایی متوجه بنده شود و او دعا کند حق تعالی از او دفع کند آن بلا را و اگر

دعا کنند

دعا نکند آن بلا بر او فرود آید پس بر شما باد که همیشه دعا کنید و امثال اینها از آیات و احادیث و روایات
بسیارست و باید دانست که شروط ضروریه که قبل از دعا و بعد از او و در اثنای آن بجای می باید
آورد چهارده است اول بر طهارت بودن دوم روی بقبله نشستن سیم باخلاص خواندن چهارم
حسن ظن در اجابت بحضرت عزت داشتن یعنی داند که مستجاب میشود پنجم اظهار خضوع و خشوع نمودن
ششم در اول بسم الله و الحمد لله گفتن هفتم در مرتبه اصلوات بر محمد و آل محمد و ستایش دادن هشتم
ختم بصلوات نمودن زیرا که لفظی است که چون بنده از حق تعالی درخواهد که یا رب خدایا مرا بیامرز بحق
محمد و آل محمد حق تعالی مستجاب میکند و چون اول و آخر دعا مستجاب شود اوکرمتر از آنست که مابین آنرا
رد کند نهم دل را بجای دیگر مشغول نساختن دهم بگناه خود معترف شدن یازدهم گریه کردن یا خود را
بتکلیف بر گریه داشتن و تضرع و زاری دعا کردن دوازدهم برادران مومن را در دعا شریک ساختن
سیزدهم از حرام اجتناب نمودن چهاردهم صدقه بفقرا دادن و عدم اجابت دعا بواسطه اختلال
در این شرایط یا بسبب حال داعی که قاضی الحاجات عالمست بآن که اگر در آن وقت مراد حاصل شود انواع
فساد و ضرر نسبت بنفس خود یا بغیری ظاهر سازد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که بسیار کارها باشد
که آدمی حریص بود بر آن چون کرده شود دشمن آن شود و آیه کریمه عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان
تحبوا شیئا و هو شر لکم موید اینست و دعای چند کس مردودست یکی آنکه در خانه نشیند و در طلب معاش
سعی نکند و گوید خدایا مرا روزی رسان و دیگر آنکه زنی بد داشته باشد و نفرین بر او کند و دیگر کسی
که روزی حلال باو رسد و او باسراف خرج نماید و در طلب روزی دعا کند و دیگر کسی که قرض بشخصی دهد
و سندی از او نگرفته او منکر شود و بکسی و بر او دعای بد کند القصه دعا کردن و حاجت جمیع را از خدا خواستن
از لوازم سنت و بعد از آنکه تعقیبات تسبیح فاطمه زهرا است و آن سی و چهار بار الله اکبر است و سی و سه بار الحمد لله
و سی و سه بار سبحان الله و بهتر و سزاوارتر است که بعد از سلام دستها را بردارد تا برابر گوش و بگوید
الله اکبر و دستها فرود آورد سه بار و دست بر زانو زدن شرط نیست بلکه بدعتست و بعد از سه تکبیر بگوید

لا اله الا الله الهاً واحداً ونحن له مسلمون لا اله الا الله الهاً واحداً ونحن له مخلصون لا اله الا الله ربنا
ورب آبائنا الاولين لا اله الا الله لا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره المشركون لا اله الا الله وحده وحده
انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده فلا شيء بعده فله الملك وله الحمد يحيي ويميت
ويميت ويحيي وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير واليه المصير استغفر الله الذي لا اله الا
هو الحي القيوم واتوب اليه اللهم اهدني من عندك وافض علي من فضلك وانشر علي من رحمتك
وانزل علي من بركاتك سبحانك لا اله الا انت اغفر لي ذنوبي كلها جميعا فانه لا يغفر الذنوب الا انت
اللهم اني اسئلك من كل خير احاط به علمك واعوذ بك من كل شر احاط به علمك اللهم اني اسئلك
عافيتك في اموري كلها واعوذ بك من خزي الدنيا وعذاب الآخرة واعوذ بوجهك الكريم وسلطانك
القديم وعزتك التي لا ترام وقدرتك التي لا يمتنع منها شيء من شر الدنيا والآخرة ومن شر
الاوجاع كلها ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم توكلت على الحي الذي لا يموت والحمد لله الذي
لم يتخذ ولداً ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا وبعد از آن تسبیح گوید باین
وجه که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام میگوییم سنت تقرب بخدا الکافه بطریقی که مذکور شد بگوید و بهترین
تعقیبات و فاضلترین آیات و نافعترین دعوات آیة الکرسی است چنانکه منقولست از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که فرموده آیة الکرسی بعد از هر نماز نزد من بهتر است از هزار رکعت نماز تطوع
و حضرت رسول صلعم فرموده که عظیمترین آیتی که در کلام مجید واقع شده آیة الکرسی است جابر بن عبدالله
روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود که هرکه آیة الکرسی در عقب هر فریضه بخواند حق تعالی نظر رحمت بر وی کند
و گناهان او را بیامرزد و دو فرشته باو فرستد تا عملهای نیکوی او را بنویسند و اعمال بد وی را محو
نمایند تا روز دیگر آن وقت و نیز از آنحضرت منقولست که آیة الکرسی را از بهشت که خدا را تسبیح و تقدیس
میکنند نزدیک ساق عرش و نیز فرموده که هرکه آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه حق تعالی بذات خود
متصدی قبض روح او شود و چنان باشد که با پیغمبران جهاد کرده باشد و در راه خدا شهید شده باشد

روایت

روایتست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود چون آیة الکرسی فرود آمد سید عالم صلعم فرمود
که آیتی فرود آمد از گنج عرش و هر بتی که در مشرق و مغرب بود بروی در افتاد و ابلیس ترسید و قوم
خود را گفت که امشب حادثه عظیم واقع شده من بروم و تا مشرق و مغرب بگردم و ببینم چه حادثه
روی نموده پس در اطراف عالم میگشت تا بمدینه رسید مردی را دید گفت دیشب چه حادثه واقع شده
گفت کدام امر عظیم نازل گشته گفت که حضرت رسالت پناه صلعم ما را خبر داد بآیتی عظیم الشان که از
گنج عرش جدا گشته نزول یافته و از هیبت آن همه بتهای عالم بروی در افتاده اند ابلیس نزد
قوم خود آمده خبر داد همه غمگین شدند و نیز حضرت رسول صلعم فرموده که آیة الکرسی پنجاه کلمه است
و در هر کلمه پنجاه برکت است از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هرکه یکبار آیة الکرسی بخواند حق تعالی
هزار مکروه از مکروهات دنیا و هزار مکروه از مکروهات عقبی از او دور گرداند که کمترین مکاره دنیا
درویشی باشد و کمترین مکاره عقبی عذاب قبر و نیز از آنحضرت منقولست که هرکه مداومت کند
بقرائت آیة الکرسی بعد از هر فریضه از فقر و درویشی در امان باشد و بخلایق محتاج نشود
عبدالله بن عوف روایت کند که شبی در خواب دیدم که قیامت ظاهر شد و هول و هیبت در دلها
پدید آمد و خلایق را در موقف سیاست ایستاده شد مرا بیاوردند و در صف حاضر کردند
و ام بهشت نمودند چون در بهشت در آمدم قصرهای بلند و کوشکهای مزین بر من عرض کردند
[illegible] بجمال و نکویی آنها حیران بماندم و مرا گفتند که درهای قصر بشمار چون آن را شمردم پنجاه در بود
پس گفتند [illegible] پیش شمار چون شمردم صد و پنجاه خانه بود و مرا گفتند این همه از آن تست من
از شادی آن از خواب بیدار شدم و خدا را شکر گفتم و بعد از صبح نزد محمد سیرین رفتم که در تعبیر
خواب کامل بود و این خواب را با او گفتم گفت چنان مینماید که آیة الکرسی را بسیار میخوانی
گفتم بلی تو از کجا دانستی گفت از اینجا که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و صد و پنجاه حرف و ثواب
این آیه زیاده از آنست که درین مختصرات گنجد اختصار شد و بعد از آیة الکرسی میباید که در عقب

هر نماز دو آیه از آخر سوره البقره بخواند که پیغمبر صلعم فرموده که این دو آیه از گنجهای بهشت و حق تعالی
بید قدرت خود آنرا نوشته پیش از آنکه آسمان و زمین آفریند بدو هزار سال و نیز فرموده که هر که
این دو آیه را بخواند جمیع مهمات دنیا و آخرت او را حق تعالی باز دو شیطان گرد او نگردد و در خبر
آمده که رسول صلعم گفت است که از خانه ثابت بن قیس نوری بر می آید مانند چراغ تابان
حضرت فرمود که آخر سوره البقره میخواند و این دو آیه آمن الرسول است تا آخر سوره و در
خبر است که حضرت رسالت پناه صلعم این دعا را در شب معراج میخواند و فرشتگان آمین میگفتند و حق تعالی
اجابت میفرمود و این دو آیه بی واسطه جبرئیل بحضرت نازل شد در شب معراج چنانکه در صحیح مسلم
روایت است از ابن مسعود که آنحضرت در معراج چون بسدرة المنتهی رسید سه چیز او را عطا کرد اول
نماز پنجگانه دوم دو آیه از سوره البقره سیوم آمرزش ذنوب کبایر امت بعد از توبه از عبد الله عباس
مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که بنده چون این هر دو آیه بخواند و بدانجا رسد که غفرانک ربنا
حق تعالی فرماید غفرت لک یعنی بیامرزیدم ترا و چون گوید ربنا لا تواخذنا فرماید مواخذه نکنم
ترا و چون گوید و لا تحمل علینا فرماید بر شما تکلیفی نکنم که طاقت آن نداشته باشید و چون گوید
واعف عنا فرماید عفو کردم و چون گوید واغفر لنا فرماید آمرزیدم ترا و چون گوید وارحمنا فرماید
رحم نمودم بر تو و چون گوید فانصرنا علی القوم الکافرین فرماید نصرت دادم و یاری کردم شما را
بر جمیع کافران و مداومت کردن بر آیه الشهاده نیز از سنتی نیست بلکه دو آیه ما قبل آن یکی آن
آیت الذین یقولون ربنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار الصابرین
والصادقین والقانتین والمنفقین والمستغفرین بالاسحار و آیه الشهاده اینست که شهد الله
انه لا اله الا هو والملئکة واولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم و بدانکه این آیه را
ثواب و فضل بسیار است انس بن مالک از رسول صلعم روایت کند که هر که این آیه را بخواند در
آخر آن بگوید که وانا ذلک من الشاهدین حق تعالی بعدد هر حرفی از آن فرشته بیافرینید تا بآخر

اوراد استغفار

او استغفار کنند و آمرزش خواهند تا روز قیامت و هر که این آیه را بخواند حق تعالی هشت در بهشت بروی او
بگشاید و هفت در دوزخ بروی او در بندد و نیز فرموده که هر که در وقت خواب کردن این آیه را
بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته را خلق کند که تا روز قیامت برای او استغفار نمایند ابو غالب
قبطانی گوید که وقتی بتجارت بکوفه میرفتم و در همسایگی اعمش فرود آمدم مردی در آخر شب این آیه
را مکرر میخواند و هر بار در آخر آن میگفت انا اشهد بما شهد الله به و استودع هذه الشهاده وهی
عند الله ودیعة حتی یودیها الی یوم القیمة چون روز شد نزد او رفتم و گفتم دی شب آیة الشهاده
میخواندی و در آخر آن کلماتی میگفتی در آن باب خبری از پیغمبر صلعم شنیده گفت بلی گفتم مرا
از آن واقف ساز گفت تا یکسال تمام خدمت نکنی من آنرا بتو نگویم و من بر سر راه بودم بار ها
یک دم و یکسال خدمت او کردم چون مدت بسر آمد گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت بدانکه ابو وایل
حدیث کرد مرا از ابن مسعود که رسول صلعم فرمود که هر که این آیه را بخواند بطریق مذکور حق تعالی در روز
قیامت او را احاضر سازد و گوید ای بنده من بعهد من وفا کردی که توحید است من سزاوار ترم
از آنکس که بعهد وفا کند ای فرشتگان من در های بهشت برای او بگشایید تا بهر دری که خواهد داخل
شود جامع این مجموعه گوید که ای برادران موافق و ای دوستان صادق خادم شما در ارشاد این
سنتی میخواهد اما التماس فاتحه و دعای خیر دارد و نیز از حضرت رسول صلعم مرویست که دو فرشته در هوا
بهم رسیده یکی دیگری را گفت از کجا می آیی گفت نزدیک بنده عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد
را برای آن رد و ابک دیوان اعمال سیاه او است که با آسمان میبرم آن فرشته گفت عجب حالتیست
آزادی از آتش دوزخ بزمین میبرم فرشته اول از این متعجب شد و آن دیگر گفت که
الشهاده بخواند حق تعالی فرمود که من گناه و معصیتش را با پایان دم معرفتش
بخشیدم و نقلست که در حوالی کعبه بودند چون این آیه نازل شد
سلام از آبای کرام علیهم السلام خود روایت فرموده

که پیغمبر صلعم فرمود که چون حق تعالی خواست که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک را
بر زمین نازل نماید و حال آنکه این آیات با برکات از عرش مجید آویخته بودند و میانه ایشان و
حق تعالی حجابی نبود گفتند بار خدایا ما را بزمین میفرستی که سرای معصیت است و ما نزد عرش مجید تو بودیم
که محل طهور و قدس است حق تعالی فرمود که هیچ بنده [illegible] نماز قراءت نکند و بعقب نماز شما
مگر او را در حظیرهٔ قدس جای دهم و هر روز هفتاد بار نظر رحمت [illegible]
را ... او کنم که کمترین آن حاجتها آمرزش او باشد و از دشمنان نگاه داشته بود و بر وی نصرت بیابد
و هیچ چیزی او را از بهشت منع نکند و خواندن آیة الملک تا بغیر حساب نیز در عقب نماز فریضه سنت است
و در تلاوت آن ثواب بسیار است چنانکه بعضی از آن مذکور شد و آن این است که قل اللهم مالک الملک
توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی
کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من
الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب و بعد از آن آیة السخره را تلاوت نماید و آن این است که
ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل
النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب
العالمین و بعد از آن بگوید ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین ولا تفسدوا فی الارض
بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا ان رحمت الله قریب من المحسنین قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا
هو مولینا و علی الله فلیتوکل المؤمنون روایت است که هر که این آیه را که لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
و هو رب العرش العظیم در صبح و شام بخواند از جمیع آفات ایمن است بسم الله الرحمن الرحیم
که در تعقیب باید خواند اینهاست که ... سبحان ربک رب العزة عما یصفون
... ربنا ... ربنا
... الله ... رحیم ...

که بهشت ... موسم حج مال داری از روز ری با امانت بزرگ بسپرد او در کنج خانه دفن کرد و بعد از
چند گاه قضا را اجلش در رسید بعد از گذشتن او آن صاحب مال آمد و چون خبر رسید که گذشته
او فوت شده است از فرزندان او آمد و بعد از پرسش طلب مال خود کرد ایشان گفتند ما خبر از آن
نداریم آن مرد مضطر شد و پیش علما رفت و حال خود باز گفت گفتند ورثه را قسم دهید که ما آن
مال را نمی‌دانیم علما گفتند ما در کتب چنین یافته‌ایم که هر که از مومنان بمیرد و از
اهل بهشت باشد ... روح او را هر شب جمعه با جانهای ... در چاه زمزم حاضر
کنند زیرا که اصل آن آب از بهشت است و آن شب تا روز آنجا باشند بر خیز ای مرد و روز شنبه
روزه بدار و چون ... شود در چاه زمزم ... برو و در کعبه نماز بگذار و بر سر چاه رو
و آواز کن که یا عبد الله هر چند ... آواز ... جواب ... گوید
... آن مرد ... جواب نیامد چند بار آواز کرد جواب
... گفت ... آمد ... خبر داد ایشان گریان شدند که ما را
... روح او را ... گفتند برو و در ... یمن
وادیست که آن را برهوت گویند و در آنجا چاهی است که آن را ... گویند و روح اهل دوزخ
را هر شب ... آنجا برند ... روزه بدار و شب ... بر سر آن چاه رو ... او
... آن مرد ... آواز کرد که یا عبد الله ... جواب شنید که ... در ...
... گفت ... مرا از اهل ... گفتم ... ان ... که ...
... اهل دوزخ کرده‌اند ...
که آن ... خویش ... گفت چرا ...
... بود و گاهی ...
... گفت چرا ... عالم ... کردی ...

بعد حق [illegible] بودم [illegible] از حضرت [illegible] دار [illegible]

کو بپرسیدم که امانت من چه شد گفت در فلان موضع مدفونست چون آنرا برداری در حق من

نکوئی کن گفتم چیست آن گفت [illegible] نداریم بگو که سه دینار بعوض آن بکید بار مستحق رسانند

دشبهر من که برسی آن عالم را بگو که از تقصیر من درگذرد و مرا حلال کند و از آن خویش من

طلب حلالی کن و او را از من راضی گردان باشد که حق تعالی بر من بخشد آن مرد گوید که او را

بخواهان آمدم و آن عالم و خویش او را راضی ساختم بعد از آن بکه رفتم و فرزندان او را گفتم

که سه دینار مستحق رسانند و مال خود را آنجا که نشان داده بود برداشتم و در روز پنجشنبه بوده

در شب جمعه بر سر چاه زمزم رفتم و گفتم بنیتم خدای بر آن نام اعجمی که ده یاد آواز دادم که یا

عبد الطاهر جوابم باز داد و گفت حق تعالی از تو راضی باشد چنانکه مرا نجات دادی ای عزیز

راه عجبی و [illegible] نهار که از خویشاوندان خود مهر و اهل علم را حرمت دار و مال خود را در معصیت

و نام های صرف مکن [illegible] هر که از خویشان خود او قطع کرد [illegible] را خدا از وی قطع کرد

با رحم پیوند و قدر علم دان تا که یابی [illegible] دوزخ امان هر که [illegible] جزای بداد

خرمن طاعات خود بر باد داد [illegible] بلکه [illegible] همه آفاق زد

روایت است که ابراهیم ادهم علیه الرحمه بادشاه بلخ بود و سبب توبه او آن بود که روزی در شکارگاه

خر گور پیدا شد پس او بر خر گور [illegible] ابراهیم در پی او و فتاده بسیار راه رفت از [illegible] خر گور

باز پس نگریست و بزبان فصیح گفت که ای ابراهیم ترا از برای آن [illegible] فرموده اند که بر اسب تازی

سوار شده از پی چون من [illegible] تیر بجانب [illegible] اندازی [illegible] از برای [illegible]

خود خلق کرده اند و از برای [illegible] شده کان [illegible]

باز دارا [illegible] سخن [illegible] حال بر روی بکردید [illegible] کرده

[illegible] روی باز پس نهاد چون لشکریان آن [illegible]

من خلق السموات والارض لیقولن الله قل افرایتم ما تدعون من دون الله ان ارادنی الله

[illegible] هل هن کاشفات ضره و ارادنی برحمة هل هن ممسکات رحمته قل حسبی الله علیه یتوکل المتوکلون

و این آیه که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب

انه هو العزیز الرحیم [illegible] کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

مبعوث و رحمت [illegible] ان اجر عظیم خواهد بود بعد از آن خود را [illegible]

[illegible] مرتبه بگوید حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر بعد از آن [illegible]

[illegible] بگوید هو الحی لا اله الا هو فادعوه مخلصین له الدین الحمد لله رب العالمین [illegible]

السموات و رب الارض رب العالمین و له الکبریاء فی السموات والارض و هو العزیز الحکیم بعد از آن

بگوید که یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا

تنفذون الا بسلطان و بگوید قل هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء علیم بعد از آن بگوید

[illegible] اصحاب النار و اصحاب الجنة هم الفائزون روایت است از رسول صلعم که فرمود

[illegible] پرسیدم از اسم اعظم جواب داد که بر تو باد که نظر در آخر سوره حشر کنی بسیار کرد

بار دوم [illegible] پرسیدم همین جواب داد ابو امامه از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که خواهیم [illegible]

در شب و روز بخواند و در آن روز بمیرد حق تعالی او را بهشت واجب کرداند سعید بن جبیر

عباس نقل کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که اسم اعظم در شش آیه آخر سوره حشر است

معقل بن یسار از حضرت رسالت پناه صلعم روایت کرده که هر که در صباح سه مرتبه

اعوذ بالله [illegible] آخر سوره حشر بخواند حق تعالی هفتاد [illegible]

موکل گرداند تا وی را نگاه دارند از همه آفات و صلوات بر وی [illegible]

روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر بهمین صورت در شبانگاه بخواند [illegible]

نیز از آن حضرت روایت کرده که هر که لو انزلنا هذا القرآن تا آخر [illegible]

رزقها ويعلم مستقرها ومستودعها كل في كتاب مبين اني توكلت على الله ربي وربكم ما من دابة
الا هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر
قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي انما الهكم اله
واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا از انس بن مالک
از سید عالم صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود هر که میخواهد فردای قیامت اعمال حسنه او را کیل
کنند بقفیز تمام پس باید این دو آیه را بخواند که فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد
في السموات والارض وعشيا وحين تظهرون يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ويحيي
الارض بعد موتها وكذلك تخرجون و بروایتی دیگر آخر سوره والصافات با آن ضم کنند که آن
سبحان ربک رب العزة آخر و نیز از آنحضرت روایت است که هر که بامداد و شبانگاه این دو آیه بخواند
تلافی نموده باشد هر عبادتی که از وی فوت شده باشد از نوافل و دعوات و تسبیحات و نیز مروی
است هر که در عقب هر نماز فریضه این دو آیه بخواند بعدد قطرات باران و برگ درختان و ریگ بروی
برای او حسنه بنویسند ضحاک روایت کرده که هر که این دو آیه را با آیه سبحان ربک رب العزة
بخواند ثواب برابر ثواب کسی باشد که ده بنده آزاد کرده باشد [illegible] در روز بندگان
و درود فرستاده ساخته با آنکه پیغمبر صلعم پدر یکی از مردان شما نیست بلکه رسول و برگزیده حق است و خاتم
انبیا است پس ذکر این بار کردن و مداومت نمودن خصوصا در عقب صلوة خمسه مستحسن باشد
آیت این است ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين وكان الله بكل شيء عليما
و دیگر این آیه که مشعر است بفضیلت صلوات بر آنحضرت که میفرماید ان الله وملائكته يصلون
على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما پس باید که مومنان خواندن این آیه را
... از بهر فتح مهمات بخوانند که ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها
وهو العزيز الحكيم و این آیه نیز ثواب بسیار دارد که ولئن سألتهم